

سنة ١٥٢٥



در تاریخ یوم ۴

در تاریخ یوم ۴ ۱۳۲۳

صدائق و فتوحات  
از صاحب این کتاب

۲۶/۱۱/۲۹۶

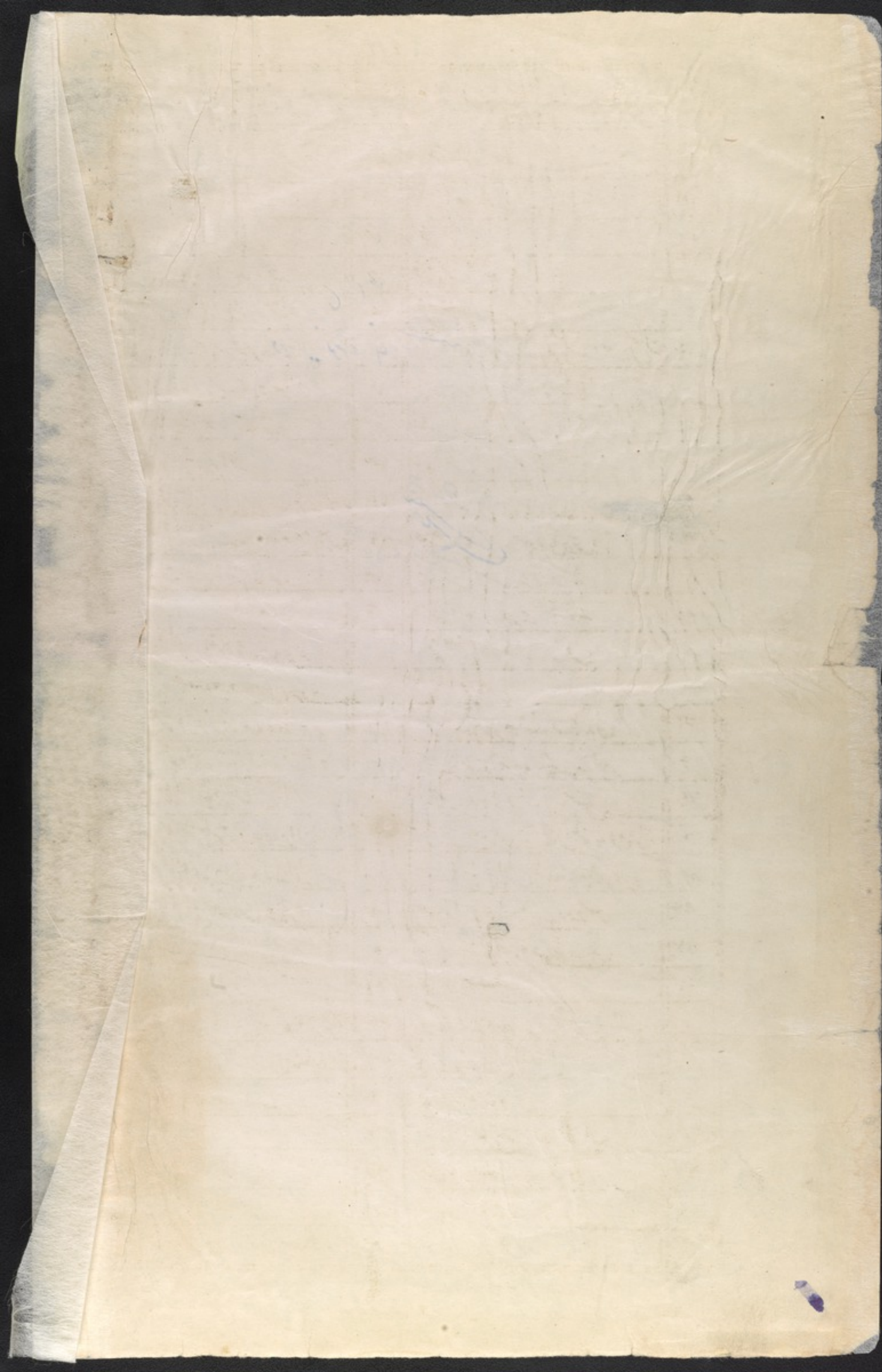
Handwritten signature or scribble

هم نشستی به از کتاب خوانده  
این چنین همدم لطیف دیدی  
قد فریب

Handwritten signature or scribble

Handwritten signature or scribble





هرست ترجمه فتوحات اسلامیة بعد منی فتوحات نوری علی صاحبها الصلوة والسلام

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۱	فتح یافه و انطاکیه و عکا	۱	ذکر خروج تاتارها
۵۷	فتح عکا	۷	قبضه چنگیز خان بر بخارا
"	فتوحات بعضی حصارها	۸	لوحه چنگیز خان بر سمرقند
۵۸	فتح قلعه روم	۹	توجه تاتارها بر خوارزم شاه
۵۹	دخول شدن تترها بر شام و شکست خوردن ایشان	۱۰	ایستادن تاتارهای مغزبه بر مازندران
۶۰	جنگ روم و نصرت نمایان	۱۱	رسیدن تاتارها بر ری و همدان
۶۱	غارت نمودن عسکر حلب بلاد سیس	"	رفتن تاتارها بر آذربایجان
۶۲	فتح ملطیه که بدست ارمن بود	۱۳	قبضه تاتارها بر مراغه
۶۳	غارت نمودن شهرهای سیس	۱۵	قبضه نمودن تاتارها بر همدان و قتل الهی
"	فتح ایاس که از شهرهای سیس است	۱۷	رفتن تاتارها بر آذربایجان و قبضه نمودن اردبیل
۶۴	غزوه ای که حلب بر بلاد سیس	۱۸	رسیدن تاتارها بر بکرجهستان
۶۵	واقعه اسکندریه ۷۶۷	۱۹	رسیدن تاتارها بر بند شردان
۶۶	انقراض دولت ارمن	"	کارهاییکه تتران و قحاق نمودند
۶۷	ظهور امیر تیمور	۲۰	کارهاییکه تتر و قحاق در روس نمودند
۷۱	مراسله تیمور سلطان برقوق	۲۱	بازگشت تتر از بلاد قحاق در روس
۷۴	تجهیز سپاه تیمور بقصد شام	"	کارهاییکه تترها در شهر بخارا و سمرقند کرد
۷۹	دخول شدن تیمور بدمشق	"	نصرف تاتارها بر خراسان را
۸۲	جنگ بین تیمور و سلطان بایزید بن مراد	۲۳	قبضه نمودن تترها بر خوارزم دوران نمودن
۸۳	شکر کشی برای جنگ ابالی خراس	۲۵	تجهیز سپاه چنگیز خان بر جانب غربی جلال الدین
۸۶	سوقیات عسکر جانب رودس	۲۷	بازگشت تترها بر ری و همدان و غیره
۸۷	ذکر دولت عثمانیه و فتوحات آن	"	رسیدن جلال الدین بن خوارزم به خوارستان
۹۲	فتح روسا	۲۹	بر آمدن تترها بر آذربایجان
"	ذکر فتوحات در خانده مملکت یونان	۳۰	رسیدن جلال الدین بن شهر آمد و همدان
۵۹	جنگ همراه اهل کلیسولی	۳۹	رفتن تترها بر بغداد و کشته شدن خلیفه
"	فتح ارنه در یانوپل	۴۰	ذکر دو فائده فائده اول
۹۴	ابتداء اختراع عسکر انگاریه	۴۴	فائده دوم
۹۷	شهادت سلطان مراد اول	۴۵	رفتن تترها بر سیاه قلعه خراسان
۱۰۲	غزوه بزرگ	۴۸	بازگشت تترها بر سیاه
۱۰۳	غزوه دیگر	"	سیاه قلعه بخارا و دانشات سیاه

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۴۶	غزای هفدهم که سلطان تخراب بیرون	۱۰۴	فتح قسطنطنیه
۱۴۷	غزای نهم	۱۰۶	داخل شدن مسلمانان قسطنطنیه
"	غزای دهم	۱۰۹	غزای بوسنه
"	غزای یازدهم	"	غزوه سلطان محمد بملکت بای سرب و ولوسینا
۱۴۹	یغچر عجیب	۱۱۰	عزم عجم با دنانار بار چور و غارت
۱۵۰	غزوه بیست و یکم که سلطان تخراب فرزند	۱۱۱	غزوه بغدادان
۱۵۱	تنبیه	۱۱۳	ظهور شاه اسماعیل شاه عجم
۱۵۲	فتوحات معنوی سلطان سلیمان	۱۱۶	جنگ دوزیزی بین سلطان بایزید و پسران او
۱۵۳	فتوحات سلطان سلیم بن سلطان سلیمان	۱۱۹	جنگ بین سلطان سلیم و شاه اسماعیل
"	اولین غزوه سلطان سلیم	۱۲۱	جنگ سلطان سلیم با سلطان عجزی
"	غزای تالی سلطان سلیم بطرف قبرس	۱۲۲	دو فائده که فتوحات مذکور تعلق دارد فائده اولی
۱۵۶	غزوه سوم بطرف قبرس	۱۲۳	فائده ثانیه
"	غزوه چهارم بطرف بغداد	۱۳۰	اولین فتح و نصرت سلطان سلیمان
۱۵۷	غزوه پنجم بطرف تونس	۱۳۱	غزوات مولانا سلطان سلیمان
۱۵۹	اولین غزوه سلطان مراد جانب عجم	۱۳۲	غزوه دوم غزوه رودس
۱۶۰	غزوه دوم نیز بیلا د عجم	۱۳۴	ذکر عساکر احمد بای شاه اولی مصر
۱۶۱	غزوه سوم نیز بیلا د عجم	۱۳۷	غزای سوم بطرف انکر و س
۱۶۲	غزوه چهارم بملکت تجارستان	۱۳۸	غزوه چهارم بملکت منبه و وادنز
۱۶۳	غزوه اول سلطان محمد ثالث	۱۳۹	غزوه پنجم نیز بیلا د عجم
۱۶۴	غزای تالی بملکت انکر و س	"	غزوه ششم بطرف مملکت المان
۱۶۵	غزای سوم سلطان محمد	۱۴۰	غزوه هفتم بطرف مملکت سرب
"	غزای چهارم سپاه کشی سلطان محمد	"	غزای هشتم بطرف ممالک عجم
"	غزوه یغچر به مجارستان	۱۴۱	غزای نهم جانب مملکت اسپانیا و جزایر عرب
"	غزای ششم به ممالک عجم	۱۴۲	غزوه دهم جانب بغداد
۱۶۶	یکی از غزوات سلطان احمد	"	غزای یازدهم جانب بطور از شهرهای عجم
"	غزوه دیگر	"	غزوه دوازدهم غزوه استر معون
۱۶۷	غزوه بیلا د عجم	۱۳۴	غزای سیزدهم در ۹۵۴ بطرف هند
"	غزوه دیگر بیلا د عجم	"	غزای چهاردهم در ۹۵۵ به شهرهای عجم
"	غزوه دیگر نیز بیلا د عجم	۱۳۵	غزوه پانزدهم نیز به ممالک عجم
۱۶۹	اولین غزوه سلطان عثمان	"	غزوه شانزدهم جانب سلطان امسویب



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۹۳	غزوه	۱۷۰	غزوه تانی بطرف بغداد
"	غزوه دیگر	"	غزوه سوم طرف بولونیا
۱۹۴	جنگ با عجم با	"	عزمیت الله شریف نمودن و آن سبب کشتن او شدن
۱۹۵	ولایت سلطان محمود اول	۱۷۳	استیلا رجبها بر شهر بغداد
۱۹۶	جنگ با عجم با	۱۷۶	فتح بغداد
"	ایضا جنگ با عجم با	۱۷۸	سلطنت سلطان ابراهیم بن احمد
۱۹۷	غزوه بار روس با	"	غزوه دیگر آن برای جنگ جزیره کرید
"	غزوه دیگر	۱۷۹	فائده
"	غزوه بطرف ممالک روس	۱۸۰	سلطنت سلطان محمد بن ابراهیم
۱۹۹	سلطنت سلطان عبدالحمید اول	۱۸۱	غزوه سلطان محمد بطرف مجارستان و غیره
"	غزوه سلطان عبدالحمید اول	"	دو غزوه دیگر
۲۰۰	غزوه دیگر	۱۸۲	غزوه اوار
"	غزوه دیگر	"	غزوه بزرگ بطرف کرید
۲۰۱	غزوه دیگر	۱۸۳	غزوه بلاد قرم که بعد از این غزوه بولونیا است
"	غزوه دیگر	"	غزوه بزرگ بطرف چین
"	ذکر سلطان سلیم سوم و یکی از غزوه های او	۱۸۴	غزوه نهم
۲۰۳	غزوه در عهد سلطان سلیم سوم	۱۸۶	لطیفه
"	غزوه بطرف روس	۱۸۷	سلطنت سلطان سلیمان تانی
۲۰۵	ذکر فتنه و بایسد و ملک فرانسس در مصر	"	غزوه سلطان سلیمان تانی
۲۱۹	در بیان خلق مملکتین با که بر مصر متغلب بودند	۱۸۸	غزوه بیاد نهم
۲۲۳	ذکر غلبه فرانسس بر مصر	"	غزوه دیگر
۲۳۵	ذکر داخل شدن فرانسس در مصر	"	سلطنت سلطان احمد بن ابراهیم طین غزوه
۲۳۶	ذکر ترتیب دیوان برای فصل خصوصیتها	۱۸۹	غزوه که در سلطنت سلطان احمد واقع شد
۲۴۹	ذکر بیرون شدن فرانسس از مصر	"	سلطنت سلطان مصطفی تانی و غزوات او
۲۵۱	ذکر استعداد فرانسس	۱۹۰	غزوه از غزوات سلطان مصطفی
۲۵۵	ذکر خلع سلطان سلیم	"	غزوه بزرگ
۲۵۷	ذکر ولایت سلطان مصطفی ابن عبدالحمید	"	غزوه دیگر
۲۵۹	خلافت سلطان محمود بن عبدالحمید	۱۹۱	غزوه که در زمان سلطان احمد سوم واقع شد
۲۶۲	بجنگ جنگ موره	"	غزوه بار روسیه
۲۶۳	ذکر کشته شدن لشکر القشاریه	۱۹۲	غزوه بزرگ

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۹۸	ذکر آنچه از حضرت علی (ع) در علم اقتصاد و روزگار	۲۶۵	ذکر مجاری باد دولت روسیه
۳۰۵	ذکر آنچه از اقتصاد حسن میرت از سید نایب کریمی رضی الله عنه	۲۶۷	ذکر قلمبه نمودن فرسیس یا بر ایل خیره با
۳۶۵	ذکر اقتصاد حسن میرت سید نایب کریمی رضی الله عنه	۲۷۰	ذکر مجاری نمودن محمد علی پاشا مصر همراه سلطان
۴۸۵	ذکر مقتل امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه	۲۷۱	ذکر سلطنت سلطان عبدالمجید
۴۸۸	ذکر اقتصاد حسن میرت سید نایب کریمی رضی الله عنه	۲۷۵	ذکر جنگ سلطان عبدالمجید با روسیه
۵۰۱	ذکر اقتصاد حسن میرت سید نایب کریمی رضی الله عنه	۲۷۶	ذکر سلطنت سلطان عبدالعزیز خان
۵۱۷	ذکر اقتصاد حسن میرت سید نایب کریمی رضی الله عنه	۲۷۷	ذکر سلطنت سلطان مراد خاس
۵۲۵	در مدح سلطان وقت		ذکر سلطنت سلطان وقت طول عمره
		۲۹۸	خاتمه

اسامی علمای کرام که در کتاب تاریخ اسلام میسر شده است

ردیف	اسم	شغل	من	الی	ملاحظه
۱	جناب مولوی صلاح الدین جان سلجوقی	میرزا عارف از خواجه	صفحه ۷	صفحه ۲۰۵	
۲	جناب حاج ملا عبدالباقی خان	میرزا محمد علی کابل	۲۰۶	۲۳۱	
۳	جناب سید آقا میر غلام حیدر خان	میرزا محمد علی کابل	۲۳۲	۲۵۸	
۴	جناب آقا خلیل احمد خان	میرزا محمد علی کابل	۲۵۹	۲۸۵	
۵	جناب حاجی ملا تاج محمد خان	میرزا محمد علی کابل	۲۸۶	۳۱۳	
۶	جناب آخندزاده ملا عبد الغفور خان	سلجوقی	۳۱۴	۳۳۰	
۷	جناب حاجی ملا تاج محمد خان	میرزا محمد علی کابل	۳۳۱	۳۷۶	
۸	جناب حاجی ملا احمد خان	مدرس	۳۷۷	۴۱۵	
۹	جناب حاجی ملا محمد صدیق خان	امام غنچه سوارکی	۴۱۶	۴۵۰	
۱۰	جناب آخند ملا سید باشم خان آقا میر عبد العالی خان	مدرس	۴۵۱	۴۸۸	
۱۱	جناب حاجی ملا تاج محمد خان	میرزا محمد علی کابل	۴۸۹	۵۱۷	

از اینک خیابان فاضل آگاهان علمای کرام فوق ترتیب ابهامی شان بجا طبعی آمدند میفرست فقط



خطبات و فتاویٰ اجماعیه از مولانا ابوالکلام آزاد

الحمد لله والمنه که درین زمان سعادت تو امان چون و فضل ایندستان در عهد محمد عبدالتمبید  
پادشاه افغانستان سلطان السیون محمد نادر خان غازی ستمگانه و سلاطین بی عدالت خبا  
جلا کتاب عبد الرحیم خان نائب سارا لشکر دیلیل نائب الحکومه کشوری کتاب لاجواب

۱۳۴۴ هـ ق

تاریخ سید  
(جلد ثانی)  
۱۳۰۴ هـ ق

بعد مضمی فتوحات نبویه صلی الله علیه وسلم از مولانا سید احمد بن سید زینی جلان  
اسکنه السبجیة الجمان مصنف زمان ۱۳۰۴ هـ ترجمه علامه کرام دارالافتح برات صانها  
عن الآفات تحت طارت نسر زندار جمیدشان عبد العظیم جان با اهتمام دارالافتح السبجی

در مطبعه فخریه خیابان باغ هر اطمینان

در مطبعه فخریه خیابان باغ هر اطمینان

Copy



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَوْلَهُ تَعَالَى إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ فَلَا مَرَدَ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ آلٍ  
ذَكَرَ خُرُوجَ نَعْمَانَ تَائِرَ هَاؤُمَا تَمَلَّكَ شَانِ بَغْدَادَ رَأَى نَقْرَ رَاضٍ وَطَلَّتْ

عباسی ان بغداد

این خلدون در تاریخ خود فرمود که تائار از شعبه های ترک و ترک کاهم از نسل کومرین پادشاه  
بن نوح علیه السلام و مسکن شان شهرهای چین با وادار انهر سیحون و ایشان گرد و بای بیایند  
سیحون شهر نسبت از ما وادار انهر قریب نهند بعد از سمرقند و آن شهر در حدود بلاد ترک است  
سیحون را بر نهند اطلاق میکنند اما سیحون نهر خوارزم و جیحان نهر است بسام اگر چه  
در ششصد و چاه و شش تا تار یان بر بغداد غالب گردیده دولت خلفاء  
عباسی منقرض شد لکن پیش از آن تذکار ابتدا امر تائار و کیفیت خروج ایشان بر  
مسلمانان لازم است که مفصلاً بیان شود - عامه مورخین بیان نموده اند که حادثه تائار  
حادثه عظیمی و مهمیست که بر عموم خلائق بود مگر مسلمانان به شدت بلائی آن مخصوص بودند  
اگر کسی بگوید که عالم از هنگامی که حق تعالی آدم علیه السلام را پیدا نموده تا خروج تائار  
بماند این بلیه مبتلا نشده است هر بلیه در گذشته خود صادق است زیرا که توارنج  
چنین واقعاتی را غیر از واقعه تائار متضمن نیست زیرا که بزرگ ترین حوادث  
همان بود که سخت انصر به بنی اسرائیل از قتل و تخریب بیت المقدس اجراء نمود نسبت  
بیت المقدس بشیر یا نیکه این ملعون با ویران کردند که هر شهر اضعاف بیت المقدس  
بود و نه اشخاصیکه این وحشیان بی رحم پیغ پیدا گشتند نسبت به بنو اسرائیل  
مساوی میشد زیرا که اهل یک شهر از مقتولین شان بیشتر از بنی اسرائیل بود مؤلف  
میگوید که شاید مردمان مانند این حادثه را تا انقرض عالم و فنای دنیانه بینند مگر تقییه  
و اجوج و جال اگر چه کافرو بی رحم است اما تابعان خود را گذشته مخالفین خود را میکشد

در کتب غیر از خلدون و ابوالفضل  
و ابن کثیر و غیره  
و ابن کثیر و غیره  
و ابن کثیر و غیره

از بیاضی

اینطایفه یکی از علما و صلحاء و عباد و وزناد و خواص عوام مردان زنان  
 اطفال را باقی نمانده کشتند بلکه شکمهای زنان حامله را شق نموده جنین تارها  
 کشتند فانالله وانا الیه راجعون ولا حول ولا قوة الا بالله العلی  
 العظیم برای این حادثه که شرویی طبرستان و ضرری می عام گردید به سرعت مانند  
 آبروی که باد شدید از عقب او باشد جهان اذرا گرفت زیرا که قومی از شهرهای  
 چین خروج نموده از نهر جیحون عبور کردند شهرهای ترکستان مانند کاشغر  
 و بلاسفون را قصد نموده از آنجا به بلاد ماوراءالنهر مثل سمرقند و بخارا و غیر  
 ایشان رفته مالک گردیدند با اهل آنجا قتل می کردند و گریه می کردند بعد از آن  
 طایفه از ایشان بخراسان عبور نموده از تصرف و قتل و تخریب فارغ گردیدند  
 بطرف ری و همدان و بلاد جبال و از آنجا تا سرحد عراق تجاوز کردند بعد از آن  
 شهرهای اذربایجان و آرمینیه و غیره را قصد نموده کشتن و خرابی و مضافاً  
 نموده اکثرشان مقتول که غیر از خبر برنده با طرف زنده سرنگنداشتند این واقعه تا  
 همه در کمتر از یکسال بود که مثل آن شنیده نشد بعد از آن چون از آذربایجان  
 و آرمینیه فارغ شدند بطرف بندر مشردان رفته شهرهای آن را مالک گردیدند  
 غیر از زمین بلندی که موضع پادشاه شان بود دیگر سلامت نماند از بند عبور  
 کرده بطرف شهرهای لان و لوزک رفته در فرقه های مختلفه آنجا قتل و خرابی نمودند  
 وسعت دادند بعد از آن قصد شهرهای قفقاز که عده شان از ترک اضافه بود  
 نمودند هر کس که بی روی شان ایستاده شد کشتند باقی با طاقت نیامده بطرف  
 بیشه ها و سری کوه ها گریختند از بلاد خود متفرق شدند اینطایفه تاتار بر ایشان  
 در اسرع زمان یعنی مقدار مسیر خود مستولی شدند طایفه دیگر غیر اینطایفه  
 تتر بطرف غزنه و مجاور آن از بلاد هند و سیستان و کرمان رفته مانند طایفه  
 اولی فعل نمود که سخت تر از آن هیچ گوشی نشنیده زیرا که سکندر یک  
 مورخین گفته اند تمام دنیا را مالک گردیده بهین سرعت مالک نشد بلکه بدت  
 ده سال مملک شده کسی از آنکشت مجتهد طاعت از مردم خشنود میگردد بد  
 و اینطایفه ملاحظه اکثری معموره زمین و احسن و اکثر شهرها را از روی عمارت  
 و اهل و اعدل اهل زمین از روی خلق و سیرت در کمتر از یکسال گرفتند و  
 کسی نبود از اهل بلاد که شب با سودگی بخوابد بلکه ترسان بوده مترصد رسیدن  
 شان و واقع شدن بود ایشان محتاج به غله و مدد نبودند بلکه گاو و گوسفند

و اسیان شان همراه بوده غنیمت گوشت آن نادگیر چیزی نمیخوردند چهار پیمان سواری جواری شناخته  
 زمین را به سم با خود ماکا ویده ریشه های نباتات ا بیرون کرده میخوردند چون بمنزل  
 فرود می آمدند محتاج چیزی از خارج نمی شدند دیانت ایشان این بود که شمس را  
 در وقت طلوع آن سجده تعظیم بکامی آوردند و چیزی احرام نمیدانستند و میخوردند  
 تمامی حیوانات را تا آنکه سگ و خوک با وحش و انسان بار از خود منع نمیکردند  
 و نمی دانستند کجای را بلکه بر هر زنی چند نفر از مردان جمع می آمدند چون اولاد  
 پیدا شدی پدر خود را شناختی درین اودان متبلا شد اسلام و مسلمین به صیدت های  
 که به یکی از امت تاتار چار نشده بود پس اهل تاتار قبحم الله تعالی رو آوردند از جانب  
 مشرق و کردند کارهایی را که هر شنونده می شنید که در نزد او بزرگی می آمدی هر گاه  
 شریک مالک شدی علماء و صلحا و زهاد و کلان شوندگان دعای مردم بقتل  
 رسانیدی قرآن را را آتش زدی مسجد جامع باخراب کردی و کردند کارهایی را  
 که گوش و وزگار بمثل آن نشنیده و نیز در آن هنگام فرنگیان از جانب مغرب  
 بطرف شام بیرون شده بعد متوجه مملکت مصر گردیده وقتنه های بسیار  
 در مملکت های اسلامیان منتشر گردیدند انان الله فاننا الیه مرجعون  
 این شیر گفته است بدرگاه خدایتعالی نیاز میکنیم اینکه آسان کند از برای اسلام  
 و مسلمین یاری اودن را از نزد خود زیرا که یاری دهنده و دفع کننده اسلام  
 موجود نیست و اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له و مالهم من  
 دونه من وال و همان گروه تاتار قویستند از ترک کوه های طمناج که  
 از شهرهای چین است مسکن ایشان بود در بین ایشان شهرهای اسلام زیاده از  
 شش ماه مسافت بود و مملکت چین فراخ بود که دور اودر آن شش ماهه  
 راه و بر شش تقسیم و هر تقسیم آن یکماهه راه و بران حاکمی مقرر بود که با صلاح  
 اهل شان خان گفته میشد و بر تمام قسمت های چین کنفرانس مقرر بود  
 چون امر ریاست میکند قرار گرفتی اودا چنگیز خان گفتندی و ابدت خروج  
 ایشان در شهرهای اسلامی در سنه شش صد و شانزده بود زمان خلافت  
 ناصر لدین عباسی بر مستضی بامرهم ولد مستجد بالله ولد مقتفی لامرهم مستظهر  
 بالله ولد مقتدر بامرهم ولد قائم بامرهم ولد قادر بالله ولد احق ولد مقتدر  
 ولد مقتصد مدت خلافت ناصر لدین چهل و شش سال و ده ماه از سنه ۵۷۵  
 الی ۶۲۲ بود بعد وفات کرد اکثر فساد تاتار در زمانه آن بود و سبب بیرون شدن

اینکه چون تاتار بیرون  
 آمده که در آن شهر  
 اوینت و در آن زمانه  
 ایشان را اول و ناصر  
 بنیت

ایشان در شهرهای اسلامی آن بود که ملکی از ملک با اسلام برخراسان و ماوراءالنهر و ایالتی  
 که خوارزم شاه نامیده میشد در میان آن و تاتار نزار قباد و با یکدیگر مقابله کردند  
 امر تاتار وسعت یافت تا آنکه آمد از دست ایشان آنچه خوارزم شاه نسبت با نوس  
 تکمین که غلام بعضی امیران سلجوقیه بود می رسید و به نهایت خوش اخلاق بود تا اینکه  
 مقتدا و مرجوع الیه گردید بعد از برای نوش تکمین فرزندش تولد شده محمد خوارزم شاه  
 نامیده شخصی عارف و ادیب و روشن ضمیر با تدبیری گردید تقدیر خداوندی در سنه  
 ۹۰۰ هجری قمری راد خوارزم واقع گردید امیر خوارزم را که تحت حکم سلاطین  
 سلجوقیه و خلفاء عباسیه بود بقتل رسانید بعد از آن مملکت خوارزم را از برای  
 محمد خوارزم شاه بن اوشکین تفویض و او را والی گردانید پس از آن مملکت را  
 پس از او میراث برده بر ایشان وسعت یافت کار ایشان بزرگ گردید هر یک  
 از او شان ملک شدی خوارزم شاه نامیده میشد و روز بروز مملکت ایشان  
 قوت یافته وسعت میگرفت تا آنکه مملکت های دیگر غلبه کردند از سر حد عراق  
 تا ترکستان بقبرف ایشان بوده مالک شدند تمام خراسان و غزنه و کابل  
 و بعضی هند و سجستان و کرمان و طبرستان و جرجان و بلاد کجیل و بعضی  
 فارس همیشه این مملکت اسپانیکه گیر میراث می بردند تا سنه ۹۶۰ هجری  
 که ملک این مملکت محمد خوارزم شاه بن تکش بن ارسلات بن طلسم بن محمد  
 خوارزم شاه بن انوش تکمین مذکور بود و مملکت آن به نهایت فراخ گردید  
 بود عزم مالک شدن بغداد را داشت مولانا جلال الدین سیوطی صاحب تاریخ مختلف  
 در وصف خوارزم شاه بن تکش می نویسد که هلاک کرد پادشاهان و گرفت  
 مملکت ایشان او عزم کرد بر قصد خلافت که در آن زمان بود پس مهیا نشد  
 از برای او مدتی و خوارزم شاه را چهار پسر بود مملکت را را بین پسران خود  
 تقسیم نمود و برای هر یکی از ایشان نوبت می زدند مانند نوبت وی وزیر فرمان  
 بیست و هفت پادشاه بود که برای هر یکی نوبت در وقت های گوناگون میزدند  
 و خود به نوبتی اختصاص داشت که آن نوبت در اقلترین بود که وقت طلوع  
 آفتاب و غروب آفتاب بود از جمله سباب نوبت بیست و هفت طبل کلان  
 و بیست و هفت نای مرصع بجا هر از طلا بود چون امر مملکت با این دیدم دستام  
 رسید امر تاتاریان چین به نظرش حقیر آمد تا آنکه همراه شان کارزار نمود بر شهرها  
 شان غارت می برد آن نیز جنگ و غارت میکردند بعد از آن مصالحه و معااهده

در بین شان جاری گردید کیفیت نزاع چنان بود که سوداگران تاتار در شهرهای خوارزم  
 به تجارت می آمدند و بر خر مملکت خود نزدیک به تاتارها عالمی مقرر نمودند که صاحب  
 قوت و خالوی خوارزم شاه بود همراه آن بیست هزار سوار مرتب بودند آن بی مرد  
 دیده حرص را مال تجارت و دخت اتفاقا در موضع مسقره اد بسیاری از سوداگران  
 و ترکان داخل شدند که همراه شان مال تجارت تاتارها و مال های پادشاهان شان  
 بود عاملند کورسوی خوارزم شاه نامه نوشت مضمون آنکه اینطایفه به عنوان  
 و لباس تجارت آمده اند و قصد شان غیر از تجسس چیزی نیست اگر اجازه باشد  
 این قوم را دست گیر نایم سلطان بر آید اذن داد تا تجران را با مال با شان  
 به قبضه خود در آورد بعد از آن مرسلات با بین پادشاه تاتار و خوارزم شاه  
 در خصوص رها کردن تجارت جاری گردید آخر مکتوب پادشاه تاتار مبنی بر تهدید  
 و تحویف جهت رها کردن تجارت رسید پس خوارزم شاه به غضب آمده امر  
 بکشتن شان فرمود آن عامل تاجران را کشت و مال های شان که بسیار بود  
 چیزی را به حضور خوارزم شاه فرستاد شاه مذکور مال را به تاجران و سمرقند  
 تقسیم کرده قیمت را گرفت چون خبر به چنگیز خان رسید جماعتی را به نزد خوارزم  
 شاه فرستاد تا آن را تهدید نماید و بگوید که جماعتی مرا کشتی مستعد جنگ باش  
 که اینک رسیدم بسوی تو بالشکری که حد آن هوید نیست پس خوارزم شاه  
 کلان بن جماعت را کشت و امر نمود به ترسیدن ریش های جماعت که همراه او  
 بودند و پس فرستاد - بسوی چنگیز خان برای او گفتند که خوارزم شاه میگوید  
 که من آینه ام بسوی تو اگر با خر دنیا باشی تا اینکه بنام کشم از تو با توان کس  
 که با اصحاب تو کردم پس خوارزم شاه تجویر لشکر نمود و بعد از رسول سیر نمود در حالیکه  
 شتاب کنند بود تا اینکه به خبر سبقت کند و فرایه ایشان او دم رسیدند  
 پس مسافت چهار ماهه را قطع میکردند تا رسیدند - بخوانه شان و ندیدند مگر  
 زنها و کوده گان را بر ایشان واقع شده زمان دزیریه های شان را اسیر و غنیمت  
 گرفتند و سبب غایب بودن مردان کفار این بود که رفته بودند جهت مقابله پادشاه  
 از پادشاهان ترک آن را مقابله نموده شکست دادند مال های شان را غنیمت گرفته  
 و بازگشته بودند که در بین راه خبر آنچه خوارزم شاه به بازمانده گان کرده بود  
 شنیدند پس بکوشش سیر کردند و در یافتند ایشان را پیش از بیرون شدن از زمین  
 شان صف بستند برای جنگ سه شبانه روز مقابله کردند که مثل آن شنیدند شد



و خون چنان بر زمین جاری شد که اسپان می لغزیدند شهیدان اسلام را تعدد کردند  
بسیست هزار شد و از کفار شماره آن بحساب نمی آید بعد از آن کفار بسوی  
بلاد خود و مسلمانان بطرف بخارا باز گشتند و مستعد آمدن چنگیز خان بودند  
قبضه چنگیزی خان بی بخارا

بعد از پنجاه چنگیز خان با قوای خود جانب بخارا شتافته در حالیکه خوارزم شاه در شهر  
متکفل بود شهر را محاصره نموده سه روز متوالیا قتال از طرفین امتداد داشت  
اما قوای خوارزم شاه تاب مقاومت نیاوردند بمحضیت شاه بطرف خراسان  
ترسیت نمودند ابالی شمر که خود را بی شاه و سپاه معرض نیغای چنگیز مشاهده نمودند  
شیخ بدرالدین قاضی خان را برای مطالبه امان جانب چنگیز خان روانه نمودند  
حکم امان برای شان داده شد مگر یکجده از سپاه خوارزم شاه که راه گریز نداشتند  
مسدود شده بود مجبوراً به قلعه شهر متحصن شده بودند بعد از آن که به چهارم  
ذی حجه سنه ششصد و شانزده در دانه های شهر باز گردید کفار داخل شهر  
شده کبسی غرضند از نگردیده بمردم اعلان نمودند که ذخایری که از شاه گذشته  
نزد شما باشد حاضر کرده و برای جنگ قلعه گی با ما مساعدت نمایند در حین  
حال بمردم بنای عدالت و حسن سیرت رگذاشته چنگیز شخصاً داخل شهر شده  
قلعه را محاصره کرده بشهر اعلان نمود که کسی از حکم شاهی نماند و اگر مختلف  
گشته شود همه مردم با طرف آن حاضر شدند و از طرف آن به برگردن و هموار  
نمودن خندق مامور گردیدند خندق را بچوب و خاک پر نمودند در نیوقت کفار منبراً  
و اجزاء قرآن کریم را گرفته در خندق می انداختند انا لله و انا الیه راجعون  
بعد بر قلعه نذکور که در آن قریباً چهار هزار مسلمان متحصن بودند هجوم آورده  
و از ده روز قلعه گیان احصار می نمودند آن مانع با کمال فعالیت کفار  
و اهل شهری جنگیدند تا اینکه لقب زنان شیرازه قلعه سوراخ کرده و در نیوقت  
جنگ شدت گرفته مسلمانان قلعه تیر و تش و سنگ پل هر چه در دست شان  
می آمد بر مقابلین خود می نهند چنگیز از بیحال غضب آمده اتباع خود را غنای  
نموده ایشان نیز سجدت و جدت فوق العاده در کارزار کوشیدند قلعه گیان  
که خسته و مانده شده بودند و کار هم بدین حمله خیر بر ایشان دشوار گشته  
بود مغلوب گردیده نخواستند از سیلاب دشمن جلو گیری کنند کفار  
داخل قلعه شده مع ذلک مسلمانان از مقاتله باز می ایستادند تا اینکه کلاماً شاه

پس از فتح قلعه چنگیز خان فرست اسامی رؤسای شهر را طلبیده پس از تهیه فهرست  
حکم با حضارشان نموده بایشان امر نمود که همه آن اموالی را که خوارزم شاه از بخارا  
که ایشان را در اول امر بقتل رسانیده چنانچه ذکر شده و آن اموال را ب مردم  
فروخته بود همه آن را حاضر کنند و میگفت این اموال از من و لشکریان من  
گرفته شده است بعد از حضار اموال و سالی مذکور را دست خالی از شهر اخراج  
نموده قتل و تاراج در شهر حکم فرما کرد دیده بر مسلمانان مذکور که خارج شهر بودند هم  
حکم قتل داد گویا قیامت در بخارا قیام نموده ناله و زاری زنان و طفلان دل  
سنگ را میگذاشت چنگیز باین هم قاطع نشده بر زنان نیز حکم قتل داده  
ظلم و قساوت خود را بدرجهائی برای نوع بشر نمایان نموده بخاری ایکدشت  
وحکشت و ویرانی ساخته بر زنان بعضی اقدامات شنیع را حکم فرما شده در مردان  
بدون اینکه کجسرت بر نهایی خود نظر کنند و خون بگریند بگری کاری کرده نمیتوانستند  
و بعضی با که خون غیرت بیشتر در عروقشان موج میزد و نمیتوانستند بجهت نظاره را  
مشاهده کنند موت را بر حیات اختیار نموده خود را شهید میدان آن وحشیان  
نمودند که از آن جمله جناب فقیه رکن الدین امام زاده و پسرشان و جناب  
قاضی صدر الدین خان بودند که از حرم های خود بکمال غیرت مدافعه نمودند تا بشهر  
رسیدند و آن ها که تسلیم میشدند و مدافعه نمی کردند نیز زمانی نداشتند سپید شدند  
پس ازین مظالم چنگیز خان تشریف آدر شهر انداخته مدارس مساجد را سوخته  
مردم را به قمع مال با انواع عذاب معذب بنمود.

توجه چنگیز خان به سمرقند

بعد از خاتمه یافتن امر بخارا چنگیز با اتباع خود در حالیکه ضعیف حال خوارزم را که در بین  
سمرقند و ترمذ متمکن بود میداشت جانب سمرقند شتافته اسیران بخارا را بهم به  
بدترین حال با خود گرفته پیاده آورده بود و هر کدام که اظهار عجز و ناتوانی درین  
راه می نمود آن را بکمال بی رحمی بقتل میرسانید همینکه نزدیک سمرقند رسیدند  
سواران را پیش فرستاده و برای هر ده نفر اسیر یک بیرق دادند که مردم سمرقند  
اسیران را بهم به جمع عساکر آن گمان کنند رفته رفته سپاه چنگیز با طرف سمرقند  
که در آن پنجاه هزار سپاه خوارزمی اقامت گزین و مردم رعیت هم از شمار  
بیرون بودند پیلوه یا ودلا در آن سمرقند بنای تقدم را گذاشته سپاهیان را  
که مقبولیتشان شکسته بود از ترمذ بیرون نشدند و متوالیاً عساکر چنگیز

پس پاشده شهری با برایشان هجوم می آوردند تا اینکه از شهر جلا شدند که ناگهان عساکر کمین کرده جنگیز در بین شهری با و شهر جای شده همه آنها را که نهاد هزار نفر بود بشهادت رسانیدند بقیه سپاه که در شهر بودند با رعایا به خوف و دهشت شده سپاهیان خواریزمیه تصور اینکه با هم ترک و از نسل مغول با نیم طالبان مانده در وازه باراکشوند و رعایا هم نتوانستند که مدافعه کنند و مجبور را با اهل و اموال خود بطرف کفار رفتند - جنگیز با ازان با مطالبه اموال و دواب و اسلحه نموده و ایشان هم بدون مضایقه موجودیت خود را با بان ظالمان تقدیم نمودند جنگیزی با بعد از اخذ اسلحه شمشیر در ایشان گذاشته همه را اسبید خواری خود ساخته اموال و دواب و زنان ایشان را به بیجا برده روز چهارم حکم داد که تمامی اهالی شهر اجتماع کنند بعد از اجتماع مردم همان مساللی که در بخارا حکم فرما شده بود درین با هم کار فرموده از قتل و تاراج ذره فرو گذاشت نمودند داخل شهر شده آن را از نهب و تاراج نموده مسجد جامع را سوخته برد و شیرکان تطاول نموده انواع عذاب بر مردم چشانیدند و این واقعه در محرم سنه ششصد و هفده واقع شده بود خواریزم شاه در مقام خود جمیع عساکر مشغول می بود مگر هر دفعه که یکعه عسکر میا نموده جانب سمرقند روانه می نمود عساکر آن قبل از آن که به سمرقند برسند مر حجت می نمودند یک دفعه ده هزار سوار و دفعه دیگر بیست هزار تیه نموده فرستاد مگر این قوم که معنویات شان شکسته بود قبل از آن که بنواحی سمرقند برسند مر حجت می نمودند -

توجه با تارها جانب خواریزم شاه و شکست فوج خواریزم شاه

همینکه جنگیز ملعون سمرقند را قبضه نمود بیست هزار سوار بطلب خواریزم شاه فرمود حکم داد که اگر شاه با سخنان هم برود آنرا گرفتار کنید این حصه فوج جنگیز آتار مغزیر و تشدید را یعنی بسیارنده غرب میگویند چه اینها جانب غرب خراسان پایان شد و شهرها توغل نمودند ایما اولابراه افتاده در پنجاب رسیدند این پنجاب از خاک توران و غیر از پنجاب مشهور نهند است ( مترجم ) در اینجا کشتی که ایشان را از حیون بود و پدر موجود نبود مجبور از چوب حوض های کلان ساخته و طرف بیرون آن تاراز بود گاو پوشیدند که آب در آن نفوذ نکند و اسلحه و اموال خود را در آن حوض ها انداختند و آبها خود را در حیون سوق داد سپاهیان از دم با اسب گردن زده و حوض بر خود بسته بودند اسب با ایشان تار ایشان با حوض تاراکش نموده بیک دفعه از حیون که نترختند بیست نمود

بدون مسوقیت خوارزم شاه خود را در معسکر آن رسانیدند اتباع شاه که دفعه خود را عرضه  
 بلا دیدند تدبیر از کفشان کسخته بر جماعه بطرفی فرار نموده شاه هم با جمعی جانب نیشابور  
 شافت و در آنجا هینکه بعضی لشکریان میخواستند اجتماع کنند که باز تاتارهای مغربه  
 نزدیک شدند این جماعه چونکه مقصدشان شخصی شاه بودند در راه به هذب و قتل کسی تعرض  
 نمی کردند بلکه بکمال عجلت از بیم نیکه مبادا شاه فرصتی یافته و تیه قوتی بکنند همیشه  
 بقوری آن را تعقیب نمودند شاه که خبر وصول تاتار شدند بدون درنگ جانب  
 مازندران که از ممالک او بود شافتند تاتارها بدون آنکه در نیشابور نزول کنند  
 او را تعقیب نمودند و همچنین متعاقبا او را تعقیب گری نمودند تا آنکه شاه یکی از لشکرگامای  
 بحر طبرستان استرآباد که آن را باب سکون میگفتند رسید و از آنجا به کشتی  
 جانب قلعه که در دریادشت رفت تاتارها که رسیدند و دیدند که بدریا رفته با یوس  
 شده جانب سی قریب طبران حاضره - شافتند و از آن هم گذشته چنانچه در معشر  
 ذکر میشود بعضی میگویند که شاه از مازندران به ری و از آنجا به همدان رفته تاتارها را  
 تعقیب نموده از همدان هم با جماعه اندکی که حال آن پوشیده ماند جانب مازندران رفته  
 و از آنجا بدریا نشسته به قلعه خود رفته است هم در آنجا با اهل خود فوت شده است <sup>علیه السلام</sup> خوارزم  
 عالم در فقه و اصول باقی علوم بوده به علم محبت و اکرام می نمود صحبت از با فضل و محاورت  
 و مناظر ات شان متایل بوده بر محنت تعب خلیجی جگر دار و صابر و از تنم و لذت محبت  
 و بر تدبیر و عدل و اقدام خلیجی مایل و بر اهلین مفضل می بود ممالک آن از عراق الی ترکستان  
 و غزنی و بعضی حصص بتند امتداد داشت .

استیلا و تاتارهای مغربه بی مازندران

چون تاتارها از گرفتاری خوارزم شاه با یوس شدند جانب مازندران شافتند و آن را در زمان  
 کمی با آنکه خیلی مستحکم بود تصرف نمودند قلعه مازندران در سابق لاجرم درجه استحکام داشت  
 که مسلمانان با آنکه اگر سر مغلوب نموده در تمامی فلات ایران حکومت داشتند باز هم درین  
 سلطه مطلقه نداشتند تنها باج می گرفتند مگر تاتارهای ملعون چونکه اراده خداوند فرشته  
 بود خیلی به سهولت آنرا فتح نموده قتل و سبی و تاراج را در آن دیار حکم فرما شده آن بابا  
 بیداد سوختند بعد از فرغت مازندران جانب ری منسلک شده در بین راه با والده  
 خوارزم شاه و زمان و اموال و ذخایر آن که خیلی پیش بر پا بودند متصادف شدند چه والد  
 شاه بعد از آنکه با حرای فرزند خود مطاع شد خوارزم را ترک نموده با خاندان و  
 شاهی عازم ری شد که از آنجا با صفهان همدان و بلاد جبل پناه گزین شود که ناگاه تاتارها

با آن متصادف شد قبل از رسیدن آن تاتارها به ری اموالشان را که در چشم زمانه همچو جواهر  
نشین و متعنه نفیسندیده بود تصاحب نموده و چشمشان تیر شده مادرشاه را با عالمه  
شاه و اموال آن به سمرقند نزد چنگیز بردند.

### رسیدن تاتارها به ری و همدان

در سنه شصت و هفده تاتارها بطلب خوارزم شاه به ری سید چه شنیدند  
که در حال گزیرا بخارفته است در نیوقت عده زیادی از عساکر مسلمانان و کافران و یک  
جماعه بزرگی از فساد پیشه گان که اراده یغما و تاراج داشتند با ایشان اتحاد نموده  
عازم ری بودند در وقتیکه امانی ری کا ملایخچر بودند تاتارها به شهر ری نرفتند و بنا  
به نبی سرتی را گذاشته اطفال را برای غلامی بردند و نجایبی حرام نمودند که گوشن جهان  
شنیده بود در نیجا توقف نموده بطلب شاه برآمده در هر قریه که رسیدند زیاده از ری  
نجایح را حرام نموده احراق و تخریب و قتل عام را در مردمان و اطفال حکم فرمادند  
کسی را باقی نگذاشته و امانی همدان را به همین تیره جریان دادند و همینکه همدان نزدیک  
شدند رئیسین همدان بدایا و تحف با استقبالشان روانه نموده برای ساکنین شهر  
امان خواسته و بمطلب خود که مامونیت باشد فایز شد تاتارها باین متصدی شده جواب  
زنگان رفتند و در آنجا ذره از اعمال دشت کارانه خود دریغ نکرده خود را به قزوین  
کشانیدند اهل قزوین در شهر خود محضن شده به نهایت متانت جنگیدند و بالاخره  
تاتارها به عنف داخل شهر شده قتال شدیدی بین شهر واقع شده تا آنکه جنگ از تیر  
وسنان به کار دو برچه قرار گرفت و از طرفین تعدادی که تحت شمار نمی آید بقتل  
رسید از اهالی قزوین زیاده بر چهل هزار نفر شهید شدند بعد ازین رزار تاتارها  
از قزوین مفارقت نمودند.

### مرفتن تاتارها با ذرا با ایجان

چون در همدان و بلاد چیلخ میمان خیلی شدید شد برف انبوه هر جا بلاد را گرفت  
تاتارها متاذی شده جانب آذربایجان شافتند در بین راه و قصبات همان  
اعمال فجیعه ناک خود را کار فرما شده خراب کرده و سوختانده به نواحی  
تبریز رسیدند رئیس آذربایجان از بک بن پهلوان که شب در روز زیاده  
نوشی و تن پرستی مشغول بود صلابه تاتارها غضبتی اظهار نکرده چیزی اموال  
و متعه برای شان فرستاده و به سهولت با ایشان مصالحه نموده ایشان هم  
بدون تخریب آذربایجان را ترک نموده عزم ساحل دریاراکه در آنجا هوا طبعاً

ملائیم و چراگاه ها برای چهار پایان شان مهیا بود نموده به موقان وارد شدند و بهمان  
 طریق خود جاری بوده تا بیلا در کرجستان که کنون از جمله ایالات قفقاز و بنام جارجیا  
 مشهور است رسیدند کرجی تا به قبال قیام نموده ده هزار لشکر بکنگ  
 فرستادند و بعد از کارزار کرجی تا شکست یافته اکثرشان کشته شدند بعد کرجی تا  
 وفدی بطرف اوزبک رئیس از بایجان فرستاده خواهان صلح و رفع کدورت  
 سابقه شده و خویش نمودند که با ایشان در دفع تاتار با معاضدت نماید مردم  
 از بایجان هم با کرجی اتحاد نموده قرار دادند که بعد از رفع سرباز و رفتن ایشان  
 بر علیه تاتار با یکدیگر و همچنین جانب شاه اشرف ابن شاه عادل شاطراط  
 و دیار جزیره روانه نموده او را نیز دعوت کردند و اینها تصور میکردند که تاتارها  
 جای بجای خواهند بود و در بین زمستان جنگ سخن میزدند مگر تاتارها فوراً  
 جانب کرجستان حرکت نموده یک حصه نژاد ترکی بسیر کرده گی اوقوش از ملکت  
 اوزبک مذکور هم با تاتارها ملحق شده مردمان کوهی و صحرائی آن حصه از ترکها  
 و کردها مخفی بنام وحدت نژاد با تاتارها جمع شده در قبال لشکر چنگیز برگرجستان  
 هجوم بردند و یک برج مستحکم را مالک شده قتل و سبی و تاراج را در اهالی نهادند  
 و بهین طور اجرات الی تغلیکس که کنون پای تخت قفقاز است رسیدند بایجان  
 کرجی با استعداد کثیر برای مقاومت حاضر شده بودند اوقوش که با اتباع خود  
 در مقدمه نچیش تاتارها حاضر بود با کرجی داخل جنگ شده جنگ شدید  
 در بین شان واقع شده از تبعه اوقوش خلقی نه یادی تلف شد درین  
 اثنا تاتارها رسیدند و با کرجی تا که از جنگ زیاده خسته شده بودند داخل  
 کارزار شده با این هم مدتی کرجی با تاتارها مقاومت نموده  
 شکست خفلی فاحش یافتند و بعد از شکست از هر طرف زیر شمشیر گرفته  
 شده تعداد کثیری از ایشان کشته شد و این واقعه در ماه ذی قعدة همین  
 سال شش صد و هفده واقع شد این تار با کارنامه را کار فرما شدند  
 که در زمانه نو و کمنه کسی یاد آور نیست یک طایفه که از حدود چین برآمده  
 و هنوز یکسال بر ایشان نگذشته که بعضی از ایشان سجد و آرمینیه ازین حدود  
 رسیده اند و برخی دیگر از حدود همدان به عراق و اصل شده اند علامه  
 ابن اثیر که در آن زمانه موجود بود در کامل که نام کتاب اوست میگوید  
 بخدا که من یقین دارم کسی که بعد از ما بیاید و زمانه بسیار هم در بین

مقاومت هم باز و  
 تقدیر شده ان

حاصل شده باشد و این حوادث در کتب مطالعه کنند کار خواهد نمود و تا یکدیگر  
 حتی هم خواهد داشت اگر باور نکنند باید که نظر کنند که ما و همه مورخین معاصر ما  
 در وقتی این حوادث را نوشته ایم که این حوادث از کثرت شهرت خود به عالم  
 و جاهل سیما واضح بود خداوند برای مسلمانان امر را اسان کند کسبت  
 امروز که بحال مسلمانان وقف شده بر حفاظت شان بکوشد مسلمانان  
 از دست دشمن به بلیه عظمی افتاده همت پادشاهان ایشان از شک و شگفت  
 شان زیاده تر جولانی ندارد - مسلمانان از زمان بعثت حضرت  
 رسول صلی الله علیه و سلم تا کنون بهیچ بلیه و آنچه دشمن دوچار شده  
 بودند این کافرهای تاتاری دیار ما در آن شهر آباد سعادت آن خراب  
 و پایالی نموده یک حصه شان جانب خراسان شتافته آن را تملک  
 نموده بالتش ما در آن شهر سوختانده به ری و بلاد جیل و آذربایجان رسیده  
 بدیاری که جستان راه یافته بر ایشان نیز غلبه نمودند از طرف دیگر دشمن  
 دیگر شان فرنگ که از اقصای بلاد روم در بین شمال و غرب باشد  
 خروج نموده بمصر رسیده در میاطر ایکی از شهرهای مصر تصرف  
 نموده و مسلمانان بر طرد و خراج شان مقتدر نمی باشند باقی شهرهای  
 مصر نیز عرصه خطر ایشان است انالله و انالیه مراجعون و کلاحو  
 ولا قوة الا بالله العلی العظیم و بزرگ ترین مصیبت مسلمانان  
 اینست که پادشاه شان محمد خوارزمشاه مفقود شده حقیقت آن  
 معلوم نیست گاهی میگویند که در همدان مرده و مرگ آن را پنهان  
 نموده اند و گاهی گفته میشود که در نواحی بلاد فارس داخل شده  
 و اسخافوت شد و امر مخفی مانده و این مصیبت بزرگی است  
 که امثال خراسان و عراق عجم و غیره بی صاحب شده هیچ  
 مالک و عزم کساری ندارد و دشمن افعال مایشاگشته هر چه  
 میخواهد میگیرد و هر چه میخواهد را میکند دشمن هم بحال قنات بشهری  
 نیست که قدم بگذارد مگر نیکه از آن خراب کند و بسوزاند کارشان بجایی  
 رسیده که ابریشم را بصورت لشته از بین مسلمانان جمع نمودند <sup>تند</sup> و همچنین <sup>حالی</sup> آنرا  
 قبضه تاتارها بر سر آمد

در صفر سنه ششصد و چهل و تاتارها شهر مرغه را که از شهرهای مهم آذربایجان است

فتح نمودند چون تاتارها در سنه ششصد و هفده گرجستان را فتح نمودند  
 سال را در آنجا گذشتانند در اوین سال ششصد و هجده دیدند که بعضی قوت  
 و فشار با ایشان را بجنگ و جدال تندید میکنند و چون عادت شان بود که اگر  
 در موضعی که جلو گیری سخت میدیدند از آنجا منصرف شده عزم جای دیگری  
 مینمودند ازین سبب گرجستان را رها نموده جانب تبریز شتافتند رئیس  
 تبریز همدا و تحف با ایشان مصالحه نموده ایشان هم تبریز را رها نموده جانب  
 مرغه رفته آنرا محاصره کردند در مرغه رئیس که از آن دفاع کند موجود نبود  
 تنها زنی در آن دیار ریاست داشت که قلعہ رو بیفز جای داشت حضرت  
 پیغمبر ماصلی الله علیه و سلم میفرمایند رسته کار نخواهد شد قومی که ولایت امور خود را  
 زنی بسیارند بعد از محاصره جنگ اطرفین جاری و تاتارها بمحقق بار ابران بصب  
 بنای هجوم را گذشتند از جمله عادت این قوم یکی این بود که اسیران مسلمانان را با خود  
 می بردند و پیش جنگ می ساختند و اگر اسیران مذکور از جنگ مرجعت و یا ابا می نمودند  
 ایشان را میکشتند گویا مسلمانان مجبور بودند که با برادران خود جنگ کنند تاتارها از  
 سر مسلمانان جنگ مینمودند گویا خطر جنگ و کشتار از طرفین مسلمانان توجه مینمود جنگ در مرغه  
 چند روز مداومت نموده و اخیراً شهر در چهارم ماصفر به دست شان مفتوح شد تیغ را بر بالای  
 گذاشتند و تا بدست شان آمد کشتند و اموالی را که کار آمد شان بود به بیجا برده بقبه را  
 سوختانند در نیوقت بر آستان معلوم شد که بعضی نفری از نزد شان پنهان شده  
 کلمه باین هم مساحت نکرده اسیران را مجبور نمودند که بر دروازه با بایستند و ند کنند  
 که تاتار کوچ نمودند مسلمانان که این ندادار میشنیدند از مکن نامی بر آمدند و بقتل رسید  
 علامه ابن اثیر میگوید بمن گفتند که زنی از تاتارها در یک خانه از مسلمانان داخل شده  
 یک جامعه مردان را بقتل رسانید و ایشان او را مرد تصور می نمودند بعد از آنکه براق خود را  
 گذاشت معلوم شد که زنت و بدست یکی از اسیران خود کشته شد ابن اثیر میگوید  
 از بعضی نامی مرغه شنیدم که یکی از تاتارها بدروازه داخل شد که در آنجا صد نفر از اهل  
 مرغه موجود بودند آن تاتار بنای کشتار را گذاشته یکمیکه از ایشان را بقتل رسانید  
 تا تمام شدند و یکی در بین شان نبود که دست خود را به بدی بران ظالم دراز کند چنان دلتی  
 مردم رسید بود که نمی توانستند کم یا بیش از خود دفاع کنند زحوف بالله من اتخذ  
 بعد از آن از مرغه برآمده قصد شهر اربل نمودند علامه مذکور میگوید این خبر در موصل برآ  
 رسید و ماسخت پریشان شدیم حتی بعضی از مردم قصد فرار را نمودند درین فرصت خلوط



منظف الدین رئیس اربل برای بدرالدین رئیس موصل سیده آمده اوت قوت نمود این هم یک  
 بصیتی هنگامی از سپاهیان برای کمک آن روانه نموده بدرالدین شخصاً بسرد مملکت  
 خود که معرض سوغیات عسکری تاتار تا بود آمده تنگی تاتار محافظه نمود چه درین سرحد  
 کوه های سخت و تنگی های صعب المرور است که دو سوار بهلوی هم نمیتوانند عبور کنند  
 درین اثنا خطوط خلیفه ناصر الدین به بغداد و یک های آن موصل و مظفر الدین از  
 ایشان را امر نمود که بالشکریان خود شهر دوققار را که در سرحد عراق واقع است  
 محاطه کنند چه ممکن است که تاتار باکوستان اربل را جهت صعوبت آن گذار  
 ازین راه به عراق حمله ور شوند ازین سبب مظفر الدین از اربل با یک سینه ازواج  
 جانب دوققار شافته از موصل نیز قوای عسکری رسیده از ایلیجاریان نیز نفری اند  
 شاه اشرف نیز از طرف خلیفه امر با حصار شد که با قوت خود برای جنگ تاتار  
 حاضر شود مگر ملک المعظم ابن شاه عادل از دمشق خواشش نموده بود که اشرف  
 با آن در دفعه فرنگ که بمصر حمله ور شده بودند مدد کند ازین رو اشرف نتوانست  
 که با خلیفه مدد کند ازین جهت به تخمینات عسکری و سفر شام مشغول شد از خلیفه  
 مغذرت خواست چون مظفر الدین بدوققار رسید خلیفه هم یکی از غلام تاتار  
 خود را مستمتر که بزرگ ترین امرأ عراق بود با برخی از امرأ دیگر و هشتصد نفر سوار  
 روانه نمود ایشان در اینجا توقف نمودند تا که باقی عساکر خلیفه با ایشان ملحق شود  
 سر عسکر بزرگ شان مظفر الدین بود نتوانست از کمی عسکر خود تاتار را حمله ور  
 شود مظفر الدین میگوید من به خلیفه گفتم که دشمن قوی است و باین قوه  
 نمی شود با ایشان مقابله نمود اگر اقلاده هزار سوار با من باشد میتوانم ممالک  
 منصوبه خلافت را از ایشان استردا کنم خلیفه مرا امر داد که همین عده حرکت کنم و مرا  
 کمک آدن و عده نمود و من حرکت نمودم و قوای من به هشتصد نفر نمی رسید  
 تاتار تا که اجتماع عساکر اسلامی را شنیدند بجای آنکه عساکر اسلامی ایشان را  
 تعقیب خواهد نمود رجعت قهقری نمودند و چونکه دیدند کسی عقب شان  
 و افسس قیام نمودند لشکر اسلامی هم در نزد دوققار قیام ورزیده چون دیدند  
 که نه دشمن قصد شان میکنند و نه کمک بدیشان میسر می آید معا خود ترک نمود بوطن خود  
 مقصد نمودن تاتارها باین همدان و قتل اهالی

مؤلف میگوید همدان که نفتح میم و بدال معجزه بعد از ان الف دنون است اسم شهر نیست که ادرا همدان  
 ابن سام ابن نوح بنا نموده است اما همدان به سکون میم دال جمله بعد از ان الف دنون اسم قبلیه است

مغذرت خواستی کوشید

بعد از تفرق عساکر اسلامی تاتار با بندگان عودت نموده در نزدیکی آن نزول نمودند در همدان مکتوم شدند  
از طرف تاتار با از جمله سابق که مقرر بود و حکومت می نمود تاتار با حکم خود نوشتند که از  
طلب مال کالا نماید چه در بندت اموال و کالای تاتار با دوی کمی گذشته بود رئیس بندگان  
شخصی شریف و علوی و از خاندان ریاست قدیمه این شهر بوده و همیشه در میان تاتار با  
و اهیل شهر با ملاح میکوشید اکنون که تاتار با طلب مال نمودند مردم حمزی که قابل  
ایست باشد بدشتند که نزد رئیس حاضر کنند لا حرم خودشان نزد رئیس حاضرند  
و نزد رئیس کذات فقیه موجود بود که دایم در اتحاد کلمه بر علیه کفار میکوشید  
و حکامات مرضی خویش همیشه بر علیه دشمنان دین موعظت مینمود مردم بجنوب  
رئیس این شخص فقیه عرضه نمودند که این کافران اموال را افسا نموده کیونکه  
از ظلمشان و ظلم ناپیشان یعنی شجنه حمزی مانده که بدیشان تقدیم کنیم  
گفت که نگاه قوت مقابله نداریم بدون تسلیم و دادن مال چه چاره کنیم مردم  
غافل نموده گفتند که تو از کافران با بیشتر دشمنی میکنی و همچنین سخنان درشت کردی  
آن احتمال نمودند شریف گفت من هم یکی از شمایم هر چه میکنید کنید فقیه خطاب  
نموده گفت بیرون کنید این سخنه کفار را و جهاد نمائید با این کافران بی رحم  
مردم متورس شده سخنه را کشته در دوازده بار بسته نمودند تاتار با هم تقدم  
نموده شهر را محاصره کردند از اوق هم بواسطه حمله های تاتار و قتل و قتل خیالی کم  
شده بود هیچکس در شهر نماند بر خوراک خود نبود مگر اندکی مگر تاتار با باین محلی غنای  
نداشتند چه ایشان هر گوشت موجودی ایشان به کمال غنبت می خوردند  
و گاهی بر خوردن بی آدم هم اقدام می نمودند چهار پایان ایشان هم  
بدون تلف دیگر چینی یعنی خوردند بلکه در همین سختی زمین را بسهم های  
خود شکافته ریشه های علف را بیرون نموده می خوردند مردم همدان  
بار رئیس فقیه خود در حالت محاصره با ایشان محاربه نموده عده زیادی را از تاتار  
تلف نمودند مگر در آخر جناب فقیه چند زخم برداشته و مجاهدین  
متفرق شدند و نزد ابا جمع شده نسبت بروز گذشته بیشتر جنگیدند  
و بیشتر از آن وحشیان تلف نمودند اما روز نیز جناب فقیه باز چند زخم  
دیگر برداشتند مگر بقوه فدائی هنوز صابر و جاهد بودند روز سوم هم می خوردند که بسیار  
مگر جناب فقیه قوت قیام نداشته بر بستر افتادند رئیس هم گریخته در دایره که بر می خوردند زخم بود  
پاشد عالمه آن هم در یک قطعه لحم در کوزه چهاری شده بود مردم که امر فقیه رئیس خود

تاتار با در همدان

مفقود دیدند حیران گشته غلبی مشورتش شدند مگر حوش اینها با ایشان را بر  
 اجتماع کلمه متحد ساخته تا بمرگ ایشان شدند مگر از روز از شهر آمده و  
 قیام نمودند تا تارها بچشم درین شهر تکفوت زیاد داده بودند بسیاری کجا  
 داشتند تا چون دیدند که کسی از شهر براسی مقاله شان بیرون نشد باز طمع  
 شان حرکت نموده و بیرون شدن مردم را علامه ضعف حال شان دانستند  
 حمله جنگ را گذاشتند و در ماه رجب سنه ششصد و هجده بشهر داخل شده و شهر  
 را با بانی نهادند مردم هم بحال متانست در دروازه با بدرجه مدافعه نمودند که اسلحه  
 از کار افتاده و کار بکار و ناخج کشید و از طرفین نهری لاکتھی تعین رسیده و  
 تترها چیره غالب شده صلا سے قتل عام در دادند و بدون از کسانیکه در سردان  
 پنهان شده بودند همه اهل تپاه شدند و تا چند روز متسلل اهل باقی بودند و بعد شهر  
 را سوختانده عزم اردبیل نمودند یک سبب شدت تارها با این بود بعد از آنکه مردم  
 از شرارت تارها بگریس شکوه نمودند و بودند رئیس مراتب را بخیلفه عرضه نموده  
 و مدد خواسته بود و بعضی حقیقت را به تارها با خبر داده ایشان قاصد با خط  
 را از راه گشتانده و جانب شهر آمده از رئیس شکوه نمودند رئیس هم شدت  
 انکار نمود تا در خطوط و مضامین رسد و اهل باقی را برای شان عرضه داده  
 بنا سے عدال را گذاشتند

**رفتن تترها جانب آذربایجان و قبضه نمودن اردبیل و غیره**

چون تارها از بهمان مناسبت رخ شدند عازم آذربایجان گشته با ردیل رسیده  
 آنرا قبضه نموده اکثر اهل را کشته اکثر مواضع را ویران نموده و از اسخا جانب  
 تبریز شتافتند اکنون در تبریز زمام امور بدست شمس الدین طغرانی است که مردم  
 را بوجنگ تتر متحد الکلمه ساخته است اوزبک بن پهلوان که شخص دائم الحرد  
 است عضو بود و ماه با مست لاکتھی افتاده از امور خلق آگاهی نداشت همین  
 که نام تتر را شنیده تبریز را مفارقت کرده عاقله خود را بخوی فرستاده و خود به  
 نقجوان فرار نموده و در عوض آن شمس الدین مذکور قیام نموده است لکن طغرانی  
 با مردم شهر قیام کرده در اتحاد کلمه و تشجیع مردم بذل بیعت نموده ایشانرا از وفات  
 عاقبت نتوان دست عضری ترسانه بقدر و طاقت خود شهر و باره باره  
 مرمت کرده اهل را بجهت مستعد ساخت تارها با که نزدیک شدند از اتحاد  
 کلمه مسلمانان و مرمت بای شهر و خندق واقف شده بجنگ اقدام نکرده طلب مال

نمودند سپس الدین بیگ اندازد با ایشان مصالحه نموده و ایشان از تبریز منصرف  
 شده جانب شهر سردر حلقه نموده او را تاراج و سکنه را و را قبل رسانیده از آنجا  
 عازم بیلقان که از جمله بلاد آن است شدند و در هر قریه و محله آن گذر نمودند تاراج  
 و خراب و قتل نموده خود را بشهر بیلقان رسانیده از آنجا منصرف شدند و باقی شهر از ایشان  
 کینفر نماینده برای انعقاد صلح در خواست نمودند مغول با هم یک شخص مهم خود  
 را بنام نماینده گی بشهر روانه نمودند آن شخص بخود داخل شدن از دست شهر بیاید  
 تلف شد و مغول با بعد از اطلاع مسئله بر شهر هجوم نموده قهر آشهر را در راه رمضان  
 بعین سال شصت و هفده فتح نمودند و بعد شمشیر را در ایالی گذاشته کسی با باقی نگذاشتند  
 حتی صفار را تلف نموده و جنین بار از شکم زنهای باردار بیرون کرده و سج می  
 نمودند باز بنها اول فوج نموده بعد میکشند و کینفر از ایشان که بیک خانه اسیر یک  
 جماعت میرسد یک از ایشان همه را تمام مینموند و کسی در آن مجلس نبود که دست  
 خود را به بدی بطرفش دراز کند بعد از فاصله شهر دست تطاول با طرف آن نیز دراز  
 کرده در آن نواحی نیز از تاراج و تخریب مضائقه نکردند بعد عازم شهر گنج که ام المملوک  
 اران است شده چون از کثرت نفوس و شجاعت مردم آن (که در جنگ گرجستان  
 دیده بودند) واقف شده بودند جنگ اقدام کرده طلب مال و امتعه نموده بچری  
 مال امر صالحه انجام یافته از آن صرف نظر نمودند -  
 - در رسیدن تاتارها بگرهستان -

بعد از آنکه تاتارها از شهرهای مسلمان که آذربایجان و اران باشد بعضی را  
 تصرف و بعضی را بصلح فارغ شدند عازم گرجستان شده گرجی با هم لشکر و افزای در  
 مقابل شان برای جلوگیری سوق داده بودند بعضی رسیدن تاتارها و مقاتله با ایشان  
 گرجی کفرزیده و منظم شدند و تاتارها شمشیر را در آن گذاشته کتار زیادی از ایشان نمودند  
 علامه ابن اثیر میگوید بمن خبر داده اند که بقدرسی هزار نفر از گرجی با تپاه شدند و تاتارها  
 هر چه که یافتند تاراج و خراب نموده غارت خود را به پیمان وسیع درین دیار کلم فرما  
 شدند و چون شکستی با بغلیس رسیدند شاه گرجستان که در بغلیس میبود باز عذر زیاد  
 را از عا که جمع نموده به پیش باز مغول با فرستاد که شاید ایشانرا از توسط دیار خود  
 مدافع کند چون این عسکری با دیدند که هیچ یک از تکیه ها و کوه با و عساکر و سختی با این  
 طایفه را مانع شده نتوانست به اس بر ایشان قبل از جنگ نمودن نیز به میت  
 یافته بغلیس و پس رفتند تاتارها با هم هجوم آورده هر قدر وحشت و سبیت که میخواستند

تاراج

کار فرما شدند و چون این ملک را دارائی تنگی با و در بند با و گوید با دیدند ازین پیش  
 بهوات نکرده بیشتر در آن دیار تو غل نموده عودت نمودند و هنوز خوف ایشان در  
 دل گرچه جای گزین بود علامه این اثر میگوید من از یکی از اکابر گرجستان که بحیث  
 رسالت آمده بود شنیدم که میگفت اگر کسی اینجا بگوید که تا آمار با شکست خورده یا اسیر  
 ندهد با در نکند و اگر بگوید که ایشان کشتند و تاراج کردند با در کیند چه اینها بد آئینی  
 لرزید و ما یکروز از ایشان یک اسیر گرفته بودیم خود را از چهار پای خود انداخته و سر  
 خود را بنگ زده خود را کشت و خود را برای اسارت تسلیم نمود .

( - مهیدن ترها در بند شروان و کارهای شان )

بعد از عودت از گرجستان تر با جانب در بند شروان بسیار گردیده شهر شماخی را  
 محاصره کرده جنگیدند و ابالی شهر پایداری نمودند تا اینکه تر با بذریع نزد بانها بدیوار  
 صعود نمودند و بعضی میگویند که تر با شتر با و گا و با و گوسفند با را با باقی مواد و خش های  
 مقتول خود و دشمن جمع کرده زیر دیوار شهر انداخته و مانند تلی ساخته از روی آن به  
 دیوار شهر صعود نمودند مردم این شب را نیز صبر و تحمل نمودند تا اینکه این حقیقه با متعجب  
 و منهنضم شده بلندی خود را از دست داده و تسلط تر با که بواسطه این زرد بان بود از شهر کم  
 شد لکن تکر با باز جنگ و حمله را تجدید نموده و تعب و مانندگی ابالی زیاده شد اخیر تر با  
 داخل شده قتل و تاراج عادتی خود را نمودند بعد از فراغت از شماخی اراده عبور در بند  
 را نمودند لکن عبور نتوانستند قاصدی جانب شروان شاه روانه نموده در خواست  
 کردند که رسولی روانه کند تا در راه صلح قدم گذاشته شود شروان شاه هم نظر  
 برای رسالت بطرف تر با فرستاد تر با کینفر آنها را کشته و چنانچه دیگر گفتند که راه  
 عبور را نشان دهید یا شما را بمانند رفیق شما تفضل میرسانیم رسول با گفتند که در بند شتر  
 است و راه ندارد لکن ما یان بشمار راه دیگری نشان میدیم که عبور از آن نسبت به عبور  
 از در بند آسان تر باشد و همان بود که تر با بذریع همین رسولان از آن راه عبور  
 نموده در بند را پشت سر انداختند .

( کارهایی که تر در آن و قحاق نمودند )

چون تا آمار با در بند شروان را عبور نمودند در آن سو جولان نموده با امت های زیاد  
 امثال ملان و کلز و بعضی طوایف ترک متصادف شده از مسلمان و کافرین کفر  
 عده زیادی را تلف نموده بالان رسیدند چون آنها قوم وسیعی بوده و هم از  
 عمل تر با سبق شده بودند با خود جمعیت زیادی را از قحاق با گوا آورده بودند

در بند شروان و در بند شروان  
 است معصوم را زودتر و بعد  
 نواحی باب الا بواب

شماخی شتر با دی است  
 و قصبه است از بلاد شروان  
 جانب از آن قحاق  
 باب الا بواب شروان  
 شود

بجنگ آغاز نمودند مگر چون برود در قوه برابر بودند هیچ کدام غالب نشده تترها به قچاقها فرستادند که ما هر دو از یک جنس و یک نژادیم و اقوام الان از ما و شما قومیت و دین جدا میباشند میخواهیم که شما در بین ما داخله نکرده ما و الان را بهم بگذارید البته از مال و امتعه هر چه بخواهید بشما میدهم و تقدیم میکنیم که دیگر شما مسیح گاه متعرض نشویم قچاقها با این مسئله راضی شده چیزی اموال از نزد تاتارها گرفته و خود از زمین برآمدند تاتارها با آن حمله برده و قتل و تاراج زیاد سے در ایشان نموده جانب قچاق در حالی که قچاق بانی خبر و آزام بودند بسیار شده داخل شهر و دیارشان شده چندین مقلبل آنچه داده بودند از آنها استرداد نمودند قچاقها با روس که در حواشی ملک خود بودند بجزدی که خبر را شنیدند بدون اینکه معارضه کنند بنیای فرار را گذاشته بعضی کوهها و بعضی پتنگلها متواری شده و بعضی ملک روس رفتند و تاتارها ملک قچاق که دارا سے چراگاه های وسیع هم در زمستان و هم در تابستان است و نیز در زمستان مواضع گرم در تابستان منازل سرد دارد و چراگاهها با سے خوب در سواحل بحر دارد متکثر شده خود را به سوداق که مرکز قچاق و منشأ ثروت آن است رسانیدند چه سوداق به بحر خزر مجاورت دارد و کشتیهای تجاری که حامل البسه است بدیشان میرسد و در عوض تجارت کینزک با و غلام با و قند و سنجاب را حمل نموده میرسد و بحر خزر متصل است بخلیج قسطنطنیه (۱) و چون تاتار با سوداق رسیدند آنرا تصرف نموده همیشه را در ایالتی گذاشته ایالتی را متفرق نمودند بعضی از ایالتی با مال و عاقله خود بکوه با صود نموده و برخی بدریالشته بروم که بدست مسلمانان و زور فرمان خاندان قلیچ ارسلان سلجوقی بود گرفتند

(کارهایی که تترها در قچاق و روس نمودند)

چون تترها بر زمین قچاق مستولی شدند و قچاقها متفرق گشته جمع کثیری از ایشان خیاچه گقیم بطرف روس که ملک وسیع و مجاورتشان و بدین نظر انیت متیدن است رفتند و بجز رسیدن با روس با متفقان کله شده عزم نمودند که اگر تاتارها بطرف روس بیایند از ایشان دفاع کنند تاتارها هم در قچاق مدتی سکونت نموده در سنده ششصد و بیست به جانب روس غریمت نمودند روسها با تاتارها که مستعد آمدن شان بودند پیش باز شان بیرون شدند تا اینکه از ایشان جلوگیری نمایند تاتارها که ازین واقعه خبر شدند واپس مراجعت نمودند روسها این مراجعت شان را دلیل ضعف و خوف شان پنداشتند جدا ایشان را تعقیب نمودند و مجدت دوازده شبانه روز تترها رجعت در روسها تعقیب نمودند که یک دفعه تترها برگشته بر دسهای مغرور که بیخمال خود دشمن را ضعیف و

۱۱۱  
 که از طرف خاک  
 معاصرت  
 که از آغاز با خورس  
 سگوند اتصال ندارد بلکه  
 بدلیل سیاه منقل  
 است غلبه شایه این  
 سکه سوکات بنده  
 ۱۱

خود را مامون می پنداشتند حملہ در شدند و سہاد قباقر فراری ہم پیدای  
 نموده طرفین آنقدر باقتاری کردند کہ تاریخ نظیر آن زیاد نمیدید بالآخرہ تر با غالب و  
 روس و قباقر سخت شکست خوردہ ہمہ مال شان بگارت و اکثر شان زیر تیغ  
 رفتند و یکی از ایشان زندہ ماندہ بوطن خود سجال بسیار اسفناک مراجعت نمود  
 جماعتی از تر با نیز ایشانرا تعقیب کردہ دیار و قصبات سازاد بران قناراج نمودند  
 بازگشت تر با نیز با (د قباقر و روسین مملکت خود)

بعد از آنکہ توپلا در روس را تاراج کردند بنامی مراجعت قصد بخارہ را داد و اواخر  
 سنہ شش صد و بیست نمودند بلخاریہا کہ ازین سلسلہ واقف شدند براسے دفاع  
 شان برآمدہ و کمین نمودند ہمین کہ تر با از مواضع کمین گاہ تجاوز نمودند بلخاریہا  
 از ہر طرف ایشانرا زیر تیغ گرفتہ اکثر تر با تلف نمودہ عدہ قلیلی از ایشان  
 باقیمانده و بسوی فرماندہ خود چنگیز خان مراجعت نمودند قباقر با بی فراری ہم بعد از  
 آنکہ وطن خود از ایشان پاک یافتند بوطن مراجعت نمودند راہ تجارتی قباقر کہ  
 درین مدت بواسطہ تر با مسدود شدہ بود ہم بعد از فراتر با باز شدہ  
 بازار سنجاب و قندر و باقی امتعہ باز گرم شد این سہت آخر کار دوبار تاراجی مغرب  
 کہ با براسے این سلسلہ سخن گنجد نشود اولاً ایشان را تذکار نمودیم  
 کارہائی کہ تر با و راء الہر بعد بخارہ و سہ قند نمودہ

کارہائی را کہ تر مغربہ کہ حسب حکم چنگیز خان بہ تعقیب محمد خوارزم شاہ روانہ  
 شدہ بودند کاملاً تذکر نمودیم اما چنگیز خان پس از انہزام خوارزم شاہ و فرستادن  
 تر با برے مغرب لشکر بیان خود را بچند حصہ تقسیم نمودہ یک حصہ را بدیار فرغانہ و نیم  
 دیگر را جانب ترند دیکہ ستہ را جانب کلانہ کہ حصن بسیار فیعی و بر ساحل جیحون  
 بود فرستاد ہر کدام ازینہا بطرف مرجوعہ خود رفتہ دفاع شدہ و کمال قساوت  
 ہمہ اخلاقیات دہشت خود را در حصہ خود کار فرما شدہ و ہمہ بعد از فراغت نزد  
 چنگیز خان بسرقد مراجعت نمودند کہ چنگیز خان ازینا فوج دیگری ترتیب کردہ  
 و ایشان را از جیحون عبور دادہ متوجہ خواسان ساخت

(تصرفی تا انہا خراسان مرا)

پس از آنکہ سیاہ عازم خواسان از جیحون عبور نمودہ قصد بلخ را نمودند اہل بلخ  
 از ایشان امان خواستہ و در سنہ شش صد و بیستہ امان یافتہ کسی متعرض نشان  
 نشد تنها یکسے بختہ از طرف خود در اسجا مقرر شدہ بسوی روزان

۱. و میمنه و اندخوی و فاریاب اکنون میمنه جای نشین آن است ، شتافته همه را تصرف  
 نموده دولی بای خود را در آن جا مقرر نمید و تاراج کردند و فقط از آنهار رجال  
 برای عسکری گرفته با خود بردند تا اینکه بطالقان که دارا سبب شهر بای سخت  
 و مضافات زیاد و مردم قوی پنجه و شجاع است رسیدند چون قلعه که موسوم  
 به منصور کوه و حسیل نفع و مستحکم و مرتفع و مسکن عده دلاوران بود اهلای قبائل  
 قیام نموده محاصره شدند و مدت کشتش ماه شب و روز مدافعه نمودند در آخر چنگیز خان  
 فرستادند و او را بصف آن اخطار نموده بشجاعت و کثرت عدت خود با او را  
 تهدید نمودند چنگیز هم عصبانی شده شخصاً با مرقال مباشرت نموده اسیر بای مسلمانان  
 را که با خود تبعه اکثر آورده بود پیش جنگ خود ساخته خیلی شدت چهار ماه دیگر  
 هم با ایشان جنگیده از ترس مردم زیادی تنه شدند مگر چون شاه آن دیار ترترها  
 را خیلی ثابت قدم مشاهده نمود امر کرد که چوب بسیار جمع کنند و یک صف از  
 چوب و یک صف از خاک بالای هم دیگر تکرار نموده در پهلوی قلعه یک تل بلندی  
 ساخته و بدان ذریعه بنای سه هزار را گذاشته سواران شاه کامل سجات  
 یافته بکوه با گر بختند لکن پیاده گان طهره نیز و سنان ترترها شده و ترترها قلعه داخل  
 شده مردوزان و اطفال بجلقه تطاول تا آمار با درآمد پس از آن چنگیز خان از اسیرها  
 ویرغمل بای شهر بای که امان داده بود لشکری سبر کرده گی بعضی اولاد خود ترتر  
 داده جانب مرد فرستاد در آنجا نیز از عوب با و ترک با و بعضی فراری بای دیگر  
 نقاط اسلامی قریب دو صد هزار کس جمع شده بوده بجاظت مرو قیام کرده  
 و خود را براس مبارزه ترآماده ساخته و چنین خیال می نمودند که ترترها تاب  
 مقاومت ما را ندارند ترترها رسیدند و بنای کارزار را گذاشته مروزی باخیلی  
 پایداری نمودند ترتر بای که شکست خوردن را نمی دانستند منهرم شدنی بودند و  
 بصورتی که بعضی اسیران ترتر پیش مسلمانان میگفتند و گر شنیدید که ترتر غالب شده  
 باور کنید و اگر شنیدید که شکست خورده تصدیق نمیدید ترتر با پای فرزند مسلمانان  
 که استقامت ترترها را دیدند ترترزل شده شکست خوردند و ترترها بواسطه قتل  
 و سبی و تاراج دیارشان از کشیده از د بات اطراف شان مرد حواله نموده و  
 آنها را محاصره شهر بکار انداخته در مفتوح شدن شهر خیلی جدیت و فعالیت  
 بخرج دادند قلعه گیان هم بواسطه قتل و غارت سپاه میان شان که در خارج  
 شهر شده بودند طاقت نشان طلاق شده بود که ترترها در روز خم نزول خود ببرد

چنگیز سبب من با میان خود  
 اندخوی شهری است  
 در حدود فاریاب  
 در حدود فاریاب  
 در حدود فاریاب



نزد شاه فرستاده گفتند که چه حاجت که خود دولت خود را تباہ میکنی بیرون شو  
 که ماترا واپس شاه این دیار مقرر می کنیم و از نزد تو رخصت می شویم شاه امان  
 طلبیده بعد از اجابت شهر را باز نموده برآمدند در بدو امر پسر چنگیز خان با او احترام  
 نموده او را خلعت داده باو گفت میخواهم که همه همراهان خود را نزد من حاضر کنی  
 که تا از ایشان بعضی با را برای خدمت انتخاب کنم همینکه همه جمع شدند آنظام  
 برایشان قبضه نموده ایشان را شانه بند نمود و بعد از فراغت از ایشان گفت  
 فهرست اسامی تجار و رؤسا و مالداران شهر را در یک ورقه و فهرست اسامی  
 اهل صنعت و حرفه دیگر نوشته نزد من حاضر کنید پس از آنکه ورقه ها را خواند حکم  
 داد که اهل شهر کاملاً برآیند بعد بر کرسی طلائی نشسته حکم داد که بندی های شاه بند  
 را حاضر کرده گردان برنیز مردم شهر این نظاره بحضور خود میدیدند و می گریستند و  
 مردم شهر هم در آخر خودشان بازنه و اطفال خود در بین فوج مغول تقسیم شدند  
 و ناله و فریادشان یعوق رسیده بود مالداران را تعذیب مینمودند و مال  
 های شاه را می گرفتند و بعضی از شدت تعذیب ترک حیات مینمودند پس از آن  
 شهر را آتش داده قبر سلطان سخر سلجوقی را خواب نموده قبرها را بطمع مال شش  
 می نمودند و تا سه روز این سلسله دوام نموده بروز چهارم حکم قتل عام در شهر  
 کار فرما گشته قتل عام نمودند و اخیراً بشمار نمودن قبیلان حکم داده بمقتصد بزار گشته  
 رایا قند **اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رٰجِعُونَ** چه خداوند بی نیازی است به صورتی  
 که اراده دارد ملک خود را اداره میکند و هیچ از اراده خود تشویشی ندارد بلکه  
 همه بنده اویم و بقضای او را ضمیمه ازین گذشته بجانب نیشابور شتافته و  
 او را بمدت پنج روز محاصره داشتند و یا اینکه در آن های عساکر کافی موجود بود باز  
 هم تاب مقاومت نترسانیاورده مغلوب شده تر با شهر را مالک و اهالی را از  
 شهر بصبحا بیرون نموده قتل عام و تاراج کرده از باب اموال را تعذیب ساختند  
 و پانزده روز در آن جا اقامت کرده از تعیش خانه با که مال می جتند صرف نظر  
 نکردند چون بعد از مراجعت از مرد بعضی بابایشان خبر رسانیده بودند که بعضی  
 کشته های مرد کامل نمزده بودند و بعضی باصحت یافته بدگر بلا درفته اند از آنزد و نیشابور  
 حکم شد که باید سر کشته گان از تن جدا شود که قبلاً اطمینان یا بیم پس ازین ستاخن  
 یکدسته فوج را جانب طوس (مشهد) فرستاده و آنها در آن دیار سجان و وظیفه سعتیه  
 خود را جریان داده مشهید امام ثامن حضرت علی ابن موسی الرضا رضی الله تعالی عنه

را با قهر خلیفه با رول الرشید خراب نموده و از آن جا جانب هرات که محکم ترین همه شهرهاست شتافته آنرا ده روز محاصره نموده و اخیراً آن را مالک شده املی را امان داده و بعضی را کشته و آلی خود را در آنجا نهاده بطرف غزنی رفتند جلال الدین پسر خوارزم شاه که فرمانهای این دیار بود بمقابله ایشان برآمده ایشان را شکست داد چنانچه این واقعه را مفصلاً بیان می کنیم همینکه ابل هرات ازین واقعه مستحضر شدند بروالی مغول با شورش نموده و او را کشتند شکستی بای تترها که نزد چنگیز مراجعت نمودند درین راه با ملکی باس خود که از طرف تترها آمده بود ملحق شده این دفعه بقهر و شدت هرات را تصرف و قتل عام و تاراج را کار فرما شده همه سواران را با آتش ظلم سوخته بجانب شاه مغرب خود چنگیز خان که در طالقان بود و سریه با سراسر آن میفرستاد روانه شدند این بود تباہی خواستان که از ایشان دید و هیچ مهتر آن از آفت وحشی باسجات نیافت و کان ذلک نسته مستحضر شد

( - قبضه نمودن تترها بر خوارزم و دوران نمودن آن )

حقیقتاً عسکری که چنگیز بطرف خوارزم روانه نموده بود بزرگترین سریه بای تتری محسوب می شد چه ملک خوارزم هم اهمیت بزرگی داشت این با که بخوارزم رسیدند سپاه بسیاری که در آنجا بود با ایشان بمقابله قیام نموده مردم آن سرزمین که بشجاعت معروف بودند بسیار شدت که نظیر آن شیکه نشده بود مدافعه نمودند محاصره مدت پنج ماه امتداد کرده از طرفین خصوصاً از طرف تترها طلق زیادی بقتل رسیدند چه مسلمانان در محاصره و تترها در میدان بودند تترها به تنگ آمده از چنگیز خان مددخواستند آن تعداد زیادی ایشان روانه نموده و نفی فوت یافته حمل باسے متعده بر شهر آورده یکطرف را مالک شده ایالی شهر هم جمع شده از ایشان دفاع مینمودند و ایشان هم قدم بقدم در شهر پیش رفته بهر محله که میرسیدند مسلمانان خورد و بزرگ از محله دیگر با ایشان می جنگیدند تا اینکه شهر کاملاً فتح شد و همه ایالی زیر شمشیر گرفته شدند پس از آن تا آنجا همان بندی را که آب همچون را از شهر منع می نمود باز نموده و آب در شهر در آمده شهر را مانند دریا پر آب نموده هیچ تنفسی را در شهر نگذاشت در شهرهای دیگر اگر چه قتل عام می شد باز هم ممکن بود بعضی خود را پنهان کنند و یا فرار نمایند و یا خود را در بین کشته گان بیندازند مگر درین شهر که آب بر نیزه با از سر شهر بلند شده بود و همه شهر را خراب نموده بود ممکن نبود ذی حیسانی در آن باقی بماند **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** علامه ابن اثیر میگوید مثل این واقعات در زمانه باسے سابق و لاحق شنیده

نشده سجد اپناه میجویم از ضعف بعد از قوت و از خذلان بعد از نصرت این بلیه تمام  
 اسلام و مسلمین عام شده از خراسان و غیره بسیار کشته شدند چه در خراسان  
 علاوه بر خراسانی با بسیار تجار و غیره موجود بودند که زیر شمشیر رفتند و ترا بعد از  
 فراغت خراسان و خوارزم بسوی شاه خود چنگیز خان طالقان شتافتند  
**تجهیزات چنگیز خان جانب غری بحکم جلال الدین ابن خاند شاه**  
 بعد از آن که تانار از خراسان فارغ شدند سپاه یکرانی جانب غری که جلال  
 الدین در آنجا حکومت داشت و علاوه بر سپاه بومی آنجا شصت هزار سپاهی  
 پدرش هم نزدش حاضر بود همین ترها رسیدند جلال با سپاه خود در موضع بلق  
 به پیش از آنها برآمده در آنجا مشغول کارزار شدند سه روز جنگ شدید  
 جاری گشته در نتیجه دستخیز اسلام شده کفار را منہزم و بهر اندازه که خاستند  
 از کفار قبلی رسانیدند آنتانی که زنده ماندند بطرف طالقان گریختند مردم ہرات  
 که از واقعه شکست ترخندار شدند بروالی شورش نموده او را کشته علم بغداد  
 برافراشتند مگر لشکر کنگی چنگیز با منہزمین شان یکجا شده چنانچه گفتیم ہرات را فتح  
 و قتل و تاراج نمودند جلال الدین بعد از آنکہ تررا شکست فاحش داد چنگیز خان  
 نوشت بہر جانی کہ انتخاب میکنی من با تو بمیجنگم چنگیز خان زیادہ بر اول فوجی ترتیب  
 داده بطرف غری روانہ نمود فوج جلال الدین کہم بمقابل برآمده فریقین در کابل مقابل  
 گردیدہ جنگ شدید واقع شد تانار نا ایند فوج نیز بیشتر از اول سست خورده  
 و تعداد کثیری از ایشان تلف شدہ اموال زیادی کہ خیلے زیاد و معتقنا بہا بود از  
 ایشان بدست مسلمانان افتاد و اسیرانی کہ تعداد زیاد با خود آورده بودند کابل را با  
 گشتند در خیال بین مسلمانان نزاع واقع شد با نیطور کہ امیر سیف الدین بغراق کہ از  
 نژاد اترک و شہسوار و شجاع و مقدم و صاحب رای جنگی بود ہم جنگ را خودش بر  
 افرودختہ و خودش پیش برده بود و ہمیشہ سپاہیان جلال الدین میگفت کہ شما بہ  
 دنبال با شید کہ پراز ترس شدہ اید و این شخص بود کہ حقیقاً چنگیزی پازرا شکست دادہ  
 بود اورا با امیر ملک خان والی ہرات کہ از خویشاوندان جلال الدین بود در مسئلہ  
 عنینت نزاعی افتاد و این نزاع سجدال اسخامیدہ برادر بغراق مذکور کشته شد سیف  
 الدین غضب آمدہ گفت آیا جزا سے آہنہ خدایات من این سہت کہ برادر من  
 کشته شود این را گفتہ و بطرف ہند شتافت تبعاً آن کہ سی ہزار نفر بودند ہم اورا  
 متابعت نمودہ رفتند جلال الدین شخصاً پیش روی اورفتہ و ہر چند عذر نمودہ

عفوفاسته گریه با نمود لکن مؤثر نیفتاده و آن شخص رنجیده رفت و چنگیز خان  
 که از مسئله واقف شد با سپاه بیکران شتافته آمد خبر این واقعه که جلال الدین رسید  
 نامبرده ضعف حال مسلمانان را دیده غنی را وداع نموده با چشم و دهه خود جانب  
 بند گر سخته خود را بدریای سندر رسانیده چنگیز خان هم سرعت او را تعقیب نمود جلال  
 الدین که میخواست در سندر عبور کند کشتی نیافته مضطر شده مجبوراً بعد از چنگیز خان  
 قیام نموده جنگی واقع شد که همه تنگهای گذشته چنگیزی نزد این جنگ باز پیچید  
 میشد این جنگ سه روز دوام نموده امیر ملک خان مذکور هم همراه بسیاری از مسلمانان  
 بشهادت رسید لکن قتل و صحر کفار بارها بیشتر شده کفار مراجعت نموده دور شدند  
 مسلمانان که برای خود دیگر مدد سے از هیچ طرف نمی دیدند و بواسطه کشته های  
 خود ضعیف شده بودند و از مصیبت تانار با هم اطلاعی نداشتند بطلب کشتی باشند و  
 کشتی پاسوار شده با جلال الدین از دریا عبور نمودند و بعضی میگویند که مسلمانان بدو  
 کشتی عبور نموده جلال الدین و لشکر آن خود را بدریا انداخته و بدون چهار هزار پیاده از  
 دریا دیگر کسی از فوج آن نجات نیافته و جلال الدین را با سه نفر اصحاب از موج باطل  
 انداخته سه روز مفقود بودند بعد از سه روز که بغری خود رسیدند نفری آن جنین بسیار با  
 شلوپی نمودند پس ازین هم در بین جلال الدین و مردم این دیار بعضی مناقشه با ظهور  
 رسیده و نصرت جلال الدین نصیب شده تالابور تصرف خود را آورد چنگیز خان که  
 از دوری جلال الدین قوی القلب شده بود بغری آمده و آنرا بی مدافع یافته ابالی شهر  
 و سواد آنرا قتل و تاراج و سبی نموده علماء و صلحاء را قتل رسانیده شهر و سود  
 را با کتش بیداد سوختاند و خطه غنی را دیران و سوخته محض ساخته بجانب ملک  
 خود شتافت محالکی را که چنگیز خان خواب نموده بود و در آن با حاکم از  
 طرف خود نشانده بود بعد از رفع غم آن مردم آن دیار واپس آمده و آزار شروع  
 با بادوی نموده شان با آن سابقه شان حکومت خود را بدست گرفته بودند قصه عجیب  
 زمانی که جلال الدین باطل دریای سندر رسیده و کشتی نمی یافت چنگیز هم با و نزدیک  
 رسیده بود زمین بآن وسعتی که دارد جلال الدین تنگ آمده مادر او دوام دلند  
 او با باقی اهل حرم او دست بدانان او انداخته گریه و زاری می نمودند  
 که بواسطه خدا مارا بخش و یا از اسارت نجات ده جلال الدین هم ایشانرا  
 بدریا انداخته غرق نمود این هم از بلیه های عجیب و مشقت های غریب  
 است که بانسان رخ میدهد .

## بازگشت تاتارها به دی و همدان و غیره

در سنه ششصد و بیست و یک طایفه از تترها که غیر از تترهای مغربه اند بکرمین خان  
 بطرف ری که نفی نه در آنجا فرار شده بودند با جمع شده آنادی نموده بودند روانه  
 شده و قبل از آنکه مردم واقف شوند برایشان تاخته و قتل و غارت نموده بعد از  
 خراب آن بطرف ساوه رفته در آنجا نیز همه اعمال نموده بجانب قم و کاشان که  
 از حمله تاتار مغربه کامل نجات یافته و آن تترها بطرف این دو شهر میج رفته بودند  
 رفته در آنجا نیز بمثل شهرهای دیگر قتل و غارت و تاراج و خراب را کار فرمایان  
 دیگر بلاد شتافته و همین آتش را در آنها هم افزوده بهمدان که در آنجا بسیاری  
 از نفی که سلامت مانده بودند جمع شده بودند ابالی را قتل و غارت و سبی و اسارت  
 تبار نموده شهر را خراب کرده بطرف ری رفته در آنجا لشکر زیادی از خوارزم  
 بهم رسیده بود که تترها در آن ریخته و ایشانرا قتل و تاراج نموده بقیه السیف در آذربایجان  
 با سیجان فرار نموده در اطراف آن منزل نموده بودند که ناگاه تترها بایشان رسیده  
 شمشیر را در آنها گذاشتند و باز بقیه شان گریختند یک طایفه از تترها جانب تبریز  
 رفته و نزد رئیس شهر اوزبک بن پهلوان روانه نمودند که اگر بابا خا لفت و دشمنی  
 نداری باید که هر قدر خوارزمی که بشهرست بیا فرستی در نه ترا دشمن تصور نموده ما هم  
 دشمنی میسکنیم اوزبک هم بر خوارزمی ها قبضه نموده بعضی را کشته و بعضی را  
 اسیر نموده و اسیران را با سرهای مقتولین و تحف و هدایا نزد تترها روانه نمود تترها  
 آن دیار را ترک نموده سوی خراسان مراجعت نمودند این بود -  
 عملیات این طایفه تاتار با وجودیکه تعدادشان از سه هزار نفر زیاد نبود و خوارزمی  
 باشش هزار سوار بودند که ترس برایشان غالب از نزد آنها فرار نمودند بلکه  
 لشکری با اوزبک بن پهلوان از هر دو ذریقه بیشتر بود با وجود آن نه  
 اوزبک و نه خوارزمی هیچ کدام نتوانستند که معارضه کنند این اثر میگوید از  
 خداوند استرحام میکنم که بمسلانان آسان کند که بیلا سے عظیم گرفتار  
 شدند نفوسشان قتل و الموالشان تاراج و اولادشان غلام و حریمشان  
 بی پرده و شهرهایشان خراب می شود .

رسیدن جلال الدین ابن خوارزمشاه به خوارستان و عراق

در اول سال ششصد و بیست و دو جلال الدین بغورستان و عراق رسیده  
 ولی از طرف خود بهندوستان مقرر نموده بر کرمان و باقی اصفهان و عراق

عجم و فارس متولی شده سپاه آن به بغداد نزدیک شد بدوجه که اهل  
 بغداد از آن به بعضی نمودند بعد از آن به تیریز و آذربایجان رفته کار آن بزرگ  
 شد بدوجه که ممالک را از دست مالکانشان گرفته ضمیمه مملکت خود میساخت  
 قصه کوتاه در بعضی ممالک کشاکش می شد عینا عملیات تتر را از قتل و تاراج کار  
 فرما میگردید در همین سال خلیفه الناصر در حالی که چهل و هفت سال خلافت  
 نموده بود فوت نمود و بعضی ها میگویند که فتنه تاتار بواسطه مراسم  
 آن که بایشان نوشته و ایشان را بر علیه خوارزم شاه بواسطه آنکه او را  
 از عمل عراق باز دارد بروی کار آمده بود و اینست اسلم  
 بعد از ناصر پسرش الظاهر بالله خلیفه شده و نه ماه خلافت نموده بعد از فوت  
 آن پسر آن المستنصر بالله ابو خضر منصور خلیفه گشته و بعد از آن مستنصر بالله  
 آخر خلفا تحت جلوس نمود چنانچه ذکر خواهد شد و چون جلال الدین فوت  
 گرفته ملک آن وسیع شد در سنه بیست و چهار برایش اطلاع رسید که  
 یک طایفه بزرگ تریه دامغان رسیده اند و خیال حمله دارند جلال الدین  
 با سپاه کافی بمقابل ایشان ایستاده و خوب مدافعه نموده ایشان  
 را شکست فاحش داده تا چند روز ایشان را تعقیب نموده از ایشان  
 سروده نهایت کثیره را بقتل رسانیده و بعد خود بنواحی ری قیام  
 ورزیده از جماعات دیگر تتر باهر اس میبود تا اینکه بسال بیست و پنج  
 هجری دادند که جمع بزرگی رسیدند و همین بود که قتال جاری شد و در  
 چند حمله ظفر بطرف تاتار با بود لکن در حمله اخیر جلال الدین غالب شده  
 و ایشان را برانگشته ساخته آخرین شکست را برایشان ایقاع نمود  
 و این با اشخاصی بودند که چنگیز خان ایشان را از سپاه طرد  
 و از ملک خود خارج نموده بود که ایشان قصد خراسان را  
 نموده او را خراب یافتند و از آن جا حیال ری بسته و این  
 جا رسیده بودند از تولی خان پسر چنگیز خان هم خطی بجلال الدین رسید  
 که این تاتار با و بسته گان مانعی باشند فقط اشخاصی هستند که  
 از طرف ما طرد شدند جلال الدین ازین مکتوب ایمن شده جانب  
 آنجا بجان روانه شد و این زمانی است که چنگیز خان در  
 سال بیست و چهار بپلاک شده بیست و سه سال سلطنت نموده بود

زمانی که مرگ خود را یقین دانست اولاد خود را جمع نموده و ممالک  
را در بین شان تقسیم نموده تخت را بر بیس شان تولی خان تفویض  
نموده تولی خان هم نیز یکی با مرده سلطنت بهلاکو خان که قاسم  
بغداد است انتقال نمود  
سید برآمدن تاتارها جانب آذربایجان :-

در اول سال بیت و هشت تترها از ماوراء النهر سوی آذربایجان  
روان شدند و جلال الدین هم درین آوان مملکت آن بواسطه بد خلقی آن  
که بر همه شاهان مجاور خود بد سلوکی نموده و با همه جنگیده و در آخر  
از دست بعضی با شکست خورده و شوکت خود را باخت بود روی بضعف  
آورده بعضی از شاهان مجاور آن بتار با حقایق ضعف جلال الدین  
رانوشته و تاتارها را با آمدن تشویق نموده بودند تاتارها هم حسب  
ارشاد همایگان آمده جلال الدین که بران خوف استیلا نموده  
بود قبائل تترها بیرون نشده تترها بر روی و سمدان و قصبات بین  
این دو شهر قتل و تاراج کرده قصد آذربایجان را نموده در بین  
راه خود قتل و دیرانی نمودند جلال الدین که از خوف و ترس قادر بر  
حرکت نبوده باز از اختلاف عساکر آن بیشتر ضعف بر آن ظاری گشته  
بود چو یکی از وزراران آن بایک حصه از عساکر آن از اطاعت آن بر  
آمده بودند سبب این واقعه را امر غریبی نوشته میکنند که خیلی بر سخافت  
عقل جلال الدین دلالت میکند و میگویند که غلام اخته داشت قلیج  
نام و جلال الدین بران عشق مغربی داشت روزی از قضا قلیج مذکور مرد  
جلال الدین باندازه جزع و فزع در مرده آن نشاند که هیچ کسی مثل آنزاید  
ندارد قلیج که در چند فرسنگی تترز مرده بود جلال الدین همه عساکر و امرار خود را امر  
داد که پیاده با جنازه او به تترز بروند جلال الدین هم شخصاً پیاده میرفت  
تا اینکه وزرار بکوشش زیاد او را سوار نمودند قبل از وصول جنازه خادم  
بمردم تترز اعلان نموده بود که مستابا استقبال آن خادم بیرون شوند  
و مردم نیز گام بر آمده بودند جلال الدین که مردم شهر را دید بنای عجب را  
گذاشت که چرا از نیکه نمودید بیشتر گریه و فریاد بمرگ این خادم نکردید یکی  
از آن گذشته میخواست که ایشانرا جزا بد لاکن و زرار آن در بین آمده

مخدرت نمودند بعد از آن مردہ را قسم دفن نکرده بہر جا کہ میرفت آنرا با خود  
 میبرد و پھانچہ بر روی خود زودہ میگریست و از اکل و شرب اقتادہ ہر گاہ کہ  
 طعام بر وعوضہ مینمودند میگفت برای قلیج برید و کسی را یا را بنود کہ بگوید قلیج مردہ  
 ہست چو یکی را باین سخن کشتہ بود و خدام طعام را میبردند و باز میآمدند می  
 گفتند کہ قلیج زمین ادب بوسہ دادہ و میگوید من بہتر شدہ ام امرا و وزرا و جلال  
 الدین را ازین حال غیظ — دامن گیر شدہ بران طغیان نمودہ بہمان وزیر منمرد  
 پیوستند اما بعد از آنکہ تریار رسیدند جلال الدین غلام اختہ خود را دفن نمودہ بنای  
 استقامت وزیر را گذاشتہ اورا طلب نمود و بعد از آن کہ وزیر نزد او رسید و چہ  
 روزے ماند اورا قتل رسانید این قصہ یابی است کہ امثال شان شنیدہ  
 شدہ و دلیلست کہ خداوند خذلان اورا ارادہ نمودہ بود .

(- رسیدن جلال الدین بہ آمد و منہر شدن آن)

در سنہ میت و ہشت تا تاریخ مراغہ را از آذربایجان محاصره نمودہ و بامان سنج  
 کردہ کشتار بسیاری نکردند مگر مردم آذربایجان بسیار ہراس بودند جلال الدین  
 کہ عملیات تاتار را با صفت خود مشاہدہ نمود آذربایجان را وداع نمودہ عزم  
 نمود کہ از خلیفہ و ملوک اطراف خود معاہدت بخواہد و ہم در آنجا رفتہ ایشانرا  
 از تاتار خوف کند تا با خبر باشند ہمین بود کہ بقرب آمد رسیدنچہ آنہ تریار بہ  
 سکر و حیرت گاہ آن دامن شدند جلال الدین فوراً روی بگریز نہادہ از یک جا  
 بجای دیگر میگریخت و بعد از آن ہمہ غت ہا بنہایت ذلت بدل شدہ بود یکی  
 از دہانت میافارقین پناہ برد کہ ناگاہ تریار بران ریختند بچارہ در آن حال نیز  
 زار نمودہ خود را بکوی کہ در آن بعضی اکراد بودند رسانید اکراد اورا گرفتہ اذیت  
 نمودہ ارادہ قتل اورا نمودند جلال الدین یکی از ایشان گفت کہ من شاہم و  
 اگر مرا حفاظت کنی ترا ملک این دیار می سازم کرد مذکور اورا گرفتہ و نزد زن  
 خود بردہ و بطریق حفاظت گذاشتہ خود بکوبہ رفت کرد دیگر سے آمدہ بزن گفت  
 کہ چرا این خوار می رانمی کشید زن گفت شوہر من اینرا مان دادہ کرد مذکور بہ  
 جواب گفت این بجان شاہ ہست کہ در خلاط بہتری را از خود کشتہ است  
 این را گفتہ و حربہ خود را کشیدہ اورا قتل رسانید و این روز  
 نیمہ شعبان سنہ ششصد و میت و ہشت بود پس پاکست آن ذاتی کہ  
 ملک آن لایزال است و فی ذالک عبرة لاولی الابصار



و از مسائلی که باید درین کتاب ذکر شود تا بدانیم که خداوند در ملک  
 خود بهر صورت که بخواهد تصرف میکند مسلماً صدقهاست که از پدر جلال  
 الدین باقی مانده بود زیاده آنکه که خوارزم شاه از حمله ترپاگریز نموده چنانچه  
 قبلاً مذکور شد و وقتی که بجراق عجم میرفت و به لبطام رسیده بود بذریعه کاتب  
 خود ده صندوق سر بهر قطعه از زمین که حکمترین قلعه های عالم است روانه  
 نموده و سر بهر رسید گرفته بود و حین روانه نمودن چنین اظهار داشته بود که اینها  
 همه پیر از جواهر است خصوصاً دو صندوق آنها که قیمت شان بر خراج روی زمین  
 برابر می کند زمانی که چنگیز درین دیار مستولی شد همان ده صندوق سر بهر را  
 نزدش حاضر و بان تسلیم نمودند گویا خوارزم شاهی که آنها را بعد رحمت جمع  
 نموده بود از آن هیچ منفعتی نشده و بکمال غنیمت سچین گریز ترک حیات نمود  
 این اثر میگوید پاکست آن ذاتی که مأمونیت شانرا بخوف و غت شانرا به  
 ذلت و کثرت شانرا بجلت مبدل نموده فبئادک الله احسن الخالقین زمانی که  
 ترپا بدیار بکر و جزیره بطلب جلال الدین داخل شدند آنقدر فساد و تاراج و قتل  
 و تخریب نمودند شان تولید شد که فوق تحمل آنها بوده بسواد آمد و از خون و بیابا  
 فاجعین را تاراج نموده قصد شهر اسعد کردند اهل این شهره متعاقباً مت بذل بخت  
 نموده لکن ترپا بر اسی شان امان دادند مردم بهم و اتق شده تسلیم  
 شدند و بعد از آنکه ترپا متکلم شدند شمشیر را در ا پای گذاشته بدون از عده  
 قلیلی که کد ام جای مخفی شده بودند کسی سنجاست نیافت این اثر میگوید بعضی  
 تاجران که از آمد عبور نموده بودند بمن حکایت کردند که تعداد کشته گانرا شماره  
 نموده از پانزده هزار نفر زیاده دیده بودند و بهراه همین تا حیرت کینزگی از  
 اسعد حی بود و میگفت من کینزگی از آن مردم بودم که میخواست  
 بجهاد بر آید و مادرش که تنها همان فرزند را داشت پسر را از جنگ  
 منع می نمود پسر نشیده و مادر الحاح می نمود و همینکه چند قدم بدر درازة  
 خانه خود قدم زدند هر دو از دست ترپا کشته شدند و مرا  
 برادر زاده مادر مذکور بمیرا شد برده و باین تاجور فروخت  
 این کینزگی هم در تعداد قتیلان سخن دهبشت ناکی میگفت  
 مدت حصار این شهر پنج روز بود که بعد از فتح آن بجانب  
 طنز شتافته و در آن نیز همین افعال را کار فرما شده سوی وادی

قریشیه که با من اکراد و دارا سے بساتین و آبهای جاری و یک راه  
 بسیار تنگ بود بسیار شدند اکراد در آن تنگنای با ایشان متصادف  
 شده ایشان را از دیار خود منع نموده بسیار نفری شان را کشتند ترا  
 هم ناکام شده بطرف شهرهای که صاحب و مدافع نداشتند متوجه  
 بخاردین رسیدند هر چه یافتند بیچاره کردند و رئیس ماردین هم خود را بقلعه ماردین  
 محصن نموده پس از آن تر با بیهوشی و جویره رفته و سواد آنها را تاراج  
 کرده و هر کس که بدست شان آمد کشتند لکن دروازه های آن بسته  
 شد و تر با جانب بخار رفته بکوه های آن داخل شده و بعد از آن تاراج قتل  
 نمودند و یک طایفه شان جانب موصل بقریه مونسه که نزدیک موصل  
 است رفته تاراج نمودند و اهالی که بیک موضع پناه برده بودند  
 کامل قتل رسیدند این اثر میگوید یکی از آن مردم بمن حکایت  
 نمود که من از دست شان بیک کاهان پنهان شده بودم اگر چه  
 مرا نمی آمدند مگر من ایشان را از سوراخ خانه می دیدم که هر که را میخواستند  
 بکشند آن بیچاره را با الله میگفتند و زمانی که دهه را تاراج و مردم را  
 قتل نموده ایشان را در کوچی که بر اسپان خود بازی میکنند و جده  
 کرده بلغت خود سرد میخوانند و لا با الله میگویند نصف طایفه  
 شان جانب بیهوشی روم رفته قتل و تاراج کرده و پس آمد و باز شهر لیس  
 معاودت نمودند اهل بدلیس بقلعه و کوه با محصن شدند تر با هم اندکی قتل نموده  
 شهر را آتش زدند این اثر میگوید یک مردی از آنها بمن حکایت کرد که اگر بخصم  
 نفر سوار میشدیم یکی از تر از نزد ما زنده نمی رفت چه را چنان تنگ و کوبستانی  
 بود و عده کمی در آن جا بر نفری زیاد هم غالب شده میتوانست بعد از آن جانب  
 خلاط رفته بکشهر را از آنکه با گرمی میکشند محاصره کردند که محکم ترین شهرها بود و آنرا  
 بقوه فتح نموده همه ساکنین آن را قتل نموده قصبه شهر را از پیش هم که آن نیز از  
 اعمال خلاط است کردند خلاط شهر بزرگی است و همان رویه خود را درین شهر  
 نیز در ماه ذی حجه ششصد و بیست و هشت حکم فرما شدند این اثر  
 می گوید بر اسی من از آن مردم حکایت  
 ها نمودند که ممکن است کله ماور  
 کند چه آنقدر خوف که خداوند در دلها سمان مردم

انداخته بود از عقل و ادراک دور است میگویند کیفیت تاقاری در یک دو و یک  
 دروازه داخل میشد و نفری را یکی بعد دیگری میکشت و الی تمام شدن شمار  
 یکی به بدی بطرفش دراز میکرد و نیز حکایت میکنند که یک معقول یکی بد از آن  
 گرفته و آن را که او را بکشند داشت بدان شخص گفت که سر خود را بر زمین بگذران  
 سر خود را بر زمین گذاشته و هیچ بر نداشت تا آن تری رفته و شمشیر پیدا کرده و آمد و این  
 است عنصر القتل رسانید یکی بمن حکایت کرد که ما این تهدئه خرابه میفرستیم که کتیر  
 سوار و مقابل ما برابر شده چیزی ملو از زبان خود امر مینمود و ما معنی آنرا نمائیم که کتیر  
 سایان یکدیگر خود را شانه بند کینده مفده نفر رفیق من قبول نموده نزدیک بود عطیات  
 خدام گفتند من گفتم آخر با تهدئه نفریم چه ایکنه تسلیم شویم بیایند که انرا بکشیم رفا گفتند از عاقبت  
 مسئله می ترسیم گفتم این شخص اکنون شمارا می کشد و اگر شما بکشید مکن است خداوند  
 شمارا نجات دهد با این هم رفا حوصله خود را ندیده و دشمنان جبارت نموده انرا بکار  
 کشتم و گریختم و خداوند ما را از شرارت شان نجات فرمود امثال این واقعه بسیار  
 این حوادث نیست که تاکنون در سابق و لاحق چشم زمانه مثل آنها را ندیده خداوند  
 سبحانه بسلطان رحم و لطف و دشمن را از ایشان دفع فرماید عجب تر اینکه دشمن با دین تر  
 هر چه میخواهند کردند و باز و سپس رفتند و کسی نبود که با ایشان مرجمت  
 کند و یا بروی ایشان بپایند بنحان من پیده ملکوت کل شیئی یغز من بیا  
 و یزل من یشاء و چون تر با نذر با بجان رسیدند اهل آن ایشان را اطاعت  
 نموده اموال و کالا و اقمه بطور تخفیف تقدیم نمودند و سبب این اطاعت  
 فقط این بود که جلال الدین وقتی که هنرم شده به آمد رسید عساکر آن متفق  
 و شاه شدند تر با هم بدیار بگرد و جزیره اربل و خلاط کمال خونریزی با  
 کار فرما شده کسی در مقابل شان ایستاده نشد بادشاهان اسلام هم در حیره  
 و سوراخ پناه گزین گشتند گنگامی جلال الدین و مفقود شدن بارز  
 آن هم باین اطاعت مؤید شد لاجرم ایشان بوقوع خواستش تر با اطاعت  
 نموده هر چه خواستند مستانند تر بر تر بچنان کرد چه شاه تر با  
 به نزدیک آن فرود آمد و طلب مال و اطاعت نموده و به تقدیر  
 عدم قبول ایشان را بکارهای که میکردند تهدید نموده بود  
 ایشان هم هر قسم اموال و تخفیف و نذر قم کالا با و ابریشم و حتی  
 خمر نزدش روانه کرده آن هم از ایشان اطهار و ممنونیت

نموده فرد اول شان را بحضور خود طلب نمود اینها همه قاضی شهر و رئیس  
 از ابا جاعتی از اعیان اعزام نمودند لیکن شمس الدین طغرانی که مرجع کل بود  
 تخلف نموده نیامد شاه تتر با از آن پرسید که چرا نیامده گفتند که آن شخص  
 بی جا بداد و بی پایه است و بدون اینکه به ملوک سابقه تعلقی داشتند  
 دیگر بزرگی ندارد و اصل و مرجع الیه مردم مایانیم که بحضور آمده ایم شاه  
 از این مسئله خوا موشش شده صنعت گران کالا را طلب  
 نموده بعضی جامه های خطائی برای شان سفارش نمود و هم از  
 مردم خرگاه برای شاه طلب نمودند صنعت گران تیر خرگاه برای جلی  
 عالی که مثل شان دیده شده بود ساختند و بیرون آن را از افس  
 اعلی زرکش و درون آن را از قندز و سحاب ساخته چند دانه تقدیم  
 نمودند تتر با هم از ایشان عخراج نفتری و جنسی که عبارت  
 از کالا باشد طلب نموده قاصد های خود را به دیوان خلافت و  
 باقی شاهان فرستاده خوا هوش نمودند که بعد از جلال الدین خوارزم شاه  
 را معاونت نکنند ابن اثیر میگوید من بر مکتوب تاجری که از ری بود و بموصل  
 آمده و مدتی بار فقاء خود اقامت نموده و باز بری رفته در آنجا که هنوز تاتار بود  
 رسیده و با ایشان به تبریز رفته و از آنجا بر فقاء خود این مضمون را نوشته  
 تا تعداد شکر این کافر را بواسطه که دلهای مسلمانان شکند اندازه نمیکنم  
 مسئله خیلی مهم است گمان نکنید طایفه که به نصیبین و خابور و طایفه دیگری که پاریس  
 و دوقار رسیده اند مقصد شان یکانه تاراج صرف است بلکه عیناً میخواهند  
 که آید مردم قوه مقابله با ایشان هست یا نه بعد از آن که برود شاه خود را از ضعف  
 مردم واقف کنند شبه نیست که در بهار آینده باز قصد این دیار را می کنند و  
 برای شما جانی نمیکذارند مگر حصه هاییکه بجانب غرب باشد چه مقصد شان تصرف  
 تاجی ماکن است پس خود فکر کنید و سر بگردان خود فرورید انا لله وانا الیه راجعون  
 در این مجال ششصد و هشتاد و هشت تاریخ کامل که از علامه ابن اثیر بود اختتام  
 می یابد و شخص مذکور در ششصد و سی و هفت بافته اند جناب ابو صوف را امام غزالدین علی بن عثمان  
 معروف بابن اثیر جزری میگویند در سنه پنجم و پنجاه و پنج در جزیره ابن عمر تولد شده و بموصل رفت و از تبریز  
 شیوخ بسیاری که در آنجا بودند تربیت شده بعد به بغداد و شام و بیت المقدس رفته در آن  
 اماکن تیر تحصیل کرده و باز در خانه خود بموصل آمده و آنرا گرفته بر مطالعه و تالیف آنجا موده است شخص معروف

امام حدیث و حافظ تواریخ متقدمین متاخرین و انامی انساب و اخبار عرب است تالیف شان یاد است  
 یکی از آن جمله اسد الغابه فی تاریخ الصحابه رضوی و یکی تاریخ کبیر مسیحی به کامل است و دیگر تصنیفات نیز دارد  
 علامه ابن خلکان هم از جمله شاگردان این علامه است جزیره مذکور که مسقط الروس علامه است  
 از آن سبب باین عمر می شد که شخصی موسوم به عبدالعزیز ابن عمر که از اهل رقیعه از توابع موصل ارجح بر  
 بنا نموده است عساکر خوارزمیه که نزد جلال الدین بوج دهند در دیار بکر و موصل و حلب متفرق شده باشند تترغ بنیان  
 فساد را نموده زنا و فواحش و قتل را کار فرما شده کار مسلمانان خبیث شوار شده بود این قصه بسیار طول است که  
 بقصد اختصار از آن عطف نظر میکنیم در سنه ششصد و چهل و یک تترغ بقصد مالک غیاث الدین کبیر و سجوقی  
 که صاحب بلاد روم بود برآمدند غیاث الدین از جلجلی است داد نموده آنها ناصر الدین قاسمی را با جمعی روانه کردند  
 دیگر اطراف هم آن گن رسید بنای عایش از طرفین گذاشته شد لاکر عساکر روم خبیث بدی شکست رده تلفات  
 زیادی از قتل و اسیر بدست تترغ آمده بود غلاط و آمد استیلا نموده غیاث الدین هم در یکی از قلعه ها گریخته  
 از تترغ طلب امان نموده در اطاعت شان داخل شد در سنه ششصد و چهل و سه تا تارغ قصد بغداد رفت  
 عساکر بغداد بمقابل شان برآمده تترغ در شب منبرم شدند لیکن چون تقدیر ازلی باستیلا تترغ بر بغداد و  
 انقضای دولت بنو العباس رفته بود خداوند جل شانزه برای این امر اسباب و برای اسباب عللانی غشیره  
 خلق فرموده بود بزرگترین این اسباب این بود که مسلمانان از استقامت برآمده در معاصی شهوات  
 ستهک شده از جمله علامات نیز این بود که در آن روز بعضی امورات احدات میشد که بدین  
 آنها مردم گمان میکردند که قیامت در این سال قائم می شود مگر در آخر معلوم شد که آن امورات  
 مقدمات زوال دولت عباسیه و ضعف اسلام است جلال الدین سیوطی در حین الحاضر میگوید  
 برای انقضای دولت عباسیه و پریشانی مردم مقداتی بود که علما و پیشتران استدلال نمودند یکی از آن جمله  
 بود که در یوم سه شنبه نهم رجب الاخر با شدیدی در مکه مکرمه وزیده و پوشش خانه کعبه اذاعه شرفراز  
 و بیست یک روز بعد از آن کعبه تریفه عیان پیود حافظ عماد الدین بن کبیر میگوید این فای بود که بزوال دولت  
 عباسی فتنه تاتار ایلیمنو این کبیر مذکور میگوید در سنه چهل و هفت آب در حله طغیان نموده بسیار  
 از حله و خانه های شهوره را برده حتی نماز جمعه هم خواندن آن دشوار شد و در همین سال در حله  
 و در میاط هجوم آورده نفری بسیاری کشته شدند در سل ششصد و پنجاه آتش زده گی در حلب  
 احدات شد که ششصد خانه سوخت و میگویند فرنگی با سبب آن شده بودند در سنه پنجاه و  
 آتش بعضی کوه های عدن دیده شد که شاره های آتش شب بدریا می افتاد و در روزان و در بزرگ  
 می آمد مردم ازین نظاره بخوف افتاده تو بهر در مظالم نموده به افعال حسنه شروع نمودند در سنه پنجاه  
 چهار در حله طوفان نموده خلق زیادیر تلفت نموده خانه های یاد را ویران ساختند مردم بقایق با سوار شده  
 تلفات مردم را دیده بخداوند استغاثه نموده آب بدیوارهای شهر داخل شده خانه ویران با سوار شده

خانه و خزانه سلطنتی مخزن اسلحه را تباہ نمود سبکی در طبقات میگوید این هم از جمله اموری بود که مقدمه فتنه  
محبوب میشد و در دو شبانه غزه جادای الاخر همین سال در بینه منوره صدائی پیدا شد مانند صدای  
که از دور گاه گاهی شنیده شود و این صداد و در دوام نموده در شب چهارشنبه صدای کور بر  
عظیم انجلیده زلزله هم کسب است نموده شهر دیوار همتی نیز شریف را طرز زده آورده الی در  
جمعه پنجم ماه دوام نموده و بعد در تقیبات از میان آتش بزرگ ظهور نموده در مجرای پای سیل وادی  
جاری شده از کوه تا تیر سیلان کرده تا برای که حاجیان از عراق می آمدند رسیده در آنجا توقف  
نموده بنای خوردن زمین گذاشت و هر روز بطرف اخیر شب صدای میسب نموده سنجاشگاه  
خاموش می شد مردم دوچار وحشت شده به پیغمبر پاک خود استغاثه نموده از مناسباتی تو  
در مظالم عینوند و آتش تا اخیر ماه دوام نموده شب دو شبانه نیمه ماه قمر خوسف نموده فردا  
آن خوردن کسوف کرده چند روز کم نور بود مردم فوق العاده ترس شده علماء غیر صوفی  
امیر را و عظم گفتند انهم مال بی مردم را بدیشان زد نمود مجربین که این بر این پیدا کردند  
وزیر رسید که شراره این آتش یک جهت طرف غرب شد گفتند که شرقی  
در غره رمضان بین سال مسجد بنوی آتش گرفت و اصل آتش از یک خزانه که در طرف  
غرب شمال بود و یک خادم که همراه او آتش بود در آن خزانه داخل شده بود تو  
شده و بالآت سیده بسقف از آن بیدگر سقفها میرایت نموده و در اسوخته خود را  
یک ساعت به بعضی آستانه رسانیده و از زیر در آن گذر کرده بسقف حجره هایون و با  
غیر که آنحضرت بر آن خطابت میفرمودند تیر طرف خود ساخت اینها به مندر آن بود که  
از نصایب سال آینه خود اشعار میکرد این بود کلمات جلال الدین سیوطی سید سهروردی  
صحة الوفا سبب حریق را زیاده تر واضح میکند و میگوید — که شب جمعه اول رمضان  
سنه پنجاه و چهار مسجربنوی در اول شب بسبب اینکه ابو بکر بن و حد فرایش در خزانه که در زاویه  
غرب شمال بود برای بیرون آمدن قندیل های مناره ای مسجد داخل شده و بدست آن و شتانی بود و آنرا  
در یکی از قفس های قندیلها که در آن آده مشعل بود انداخته آن قندیل مشتعل شده ابو بکر از اطفال آن حجره  
و التهاب بعضی دیده مار سید بسقف بالا شده امیر شهر با فالد ایلی هم برای اطفال حاضر شد کاسیا  
شده توانستند با اینکه بهر سمت فوق العاده آتش در انتهای سقفها و همه محتویات آن که عبارت از غیر  
بنوی در وازه و در این حجره بود صندوق های بسیار رسیده یک قطعه چوب را دست نگذاشت و مخزن  
سقف را سوخته آتش خود را بسقفی که بالای حجره هایون بود رسانیده هر دو سقف بزرگ  
حجره بروی تریتهای مقدسه افتادند در آنوقت بر قبرهای مقدسه قبه موجود نبود اول قبه که ساخته شده  
آن است که در زمان سلطان علاء الدین صاحبی در سنه ششصد و هفتاد و هشت بنا شده که یک  
بخت خود که با این آن مربع بالای آن بزرگ چوب هاییکه چهار دیوار محیط منکی شده بود مشعل پوشیده  
شده بود و دیگر جهت سلطان قاجبای که در سنه ششصد و هشتاد و هفت ساخته شده قبه است که

خیلی بلند و یک پوشش و از خشت پخته و دارای پایه های بزرگ است که بر زمین مسجد حقیقی  
و علامه سیه پوری سخن را در باب آتشی که بحرم ظاهر شده تطویل نموده و انرا از حیث آنکه از  
معجزات حضرت پیغمبر است خیلی مفصل بیان نموده چه حضرت مسالمت پناهی صلی الله علیه  
و سلم قبل از آن خبر داده بودند امام بخاری و مسلم در صحیح های خود میگویند پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
سفرانند قیامت یا نخواهد شد تا اینکه ظاهر نشود آتش حجاز در یک روایت بخاری آمده آتشی بیرون شود  
و بصری کردن های شهرها از نور آن ظهور و روشن میگردد در سند فرودس کامل این عدی از عمر بن الخطاب  
رضی الله تعالی عنه روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده که قیامت برپا خواهد شد الا وقتی که  
وادی از وادیهای حجاز با آتش سیلان کند و گردنهای شهر و بصری نور آن ظاهر شود و باز سخن  
در این باب امتداد داده میگوید: نووی گفت علم در ظهور این آتش در تمام مردم شام متواتر  
شد و نووی هم در آن زمان بود ابتدا این در غره جمادی الاخره سنه پنجاه و دو یک زلزله خفیف بود  
تا که در بعضی اورد یک گرد و در روز سه شنبه شدت گرفته شدت ظاهر شد بعد از آن شب  
چهارشنبه سوم ماه در ثلث اخیر شب که عظمی تولید شد که همه مردم سخت بر اس نمودند که الم اخیر  
بلکه تا روز جمعه امتداد داشت صدای آن از صدای بوق شدیدتر بود و در آن زمان زمین متموج شد  
دیوارها حرکت آمد حتی در یک روز بدون شب آن تیره حرکت ظهور رسید از این شامه که  
ان از کشتانی روایت کرده نقل است که روز جمعه در آن زلزله بزرگی شد که مناره های مسجد  
مقطر شده از سقف مسجد او از عظمی بالا شد و در روز جمعه هم روز این آتش ظاهر شد در محل ظهور  
آن یک در کیفیت که سیاهی آن افق را پوشید و بعد که طلوع نمیشد آتش شعله آتش خفیف  
ظهور نمود و مانند شهر بزرگی در جهت شرقی عرض نمود کرد قرطبی میگوید که آتش مذکور در امثال شهر  
بزرگی که محاط بدیوار یک دارای کناره ها برج ها و مناره ها مانند می بدی و استخاصی که اربعه  
میخوردند میدیدند که آتش مذکور بر هر کوه که میرسید انرا محو و گداز نموده و از مجموع آن آتشی بزرگی  
سرخ و سبز بر آمده و مانند رعد غرش نموده سنگ بکسب بر میداشت و سوخته کی های آن مثل کوه  
بزرگی جمع شده بود آتش مذکور به نزدیکی مدینه به آخر رسیده با این هم بدین شمال شهری میرسید  
از این آتش علیانی که مشابه علیان دریا باشد دیده می شد راوی مذکور میگوید بعضی از رفا  
ما میگفتند که آنرا در آن شب چو زرد بود استصاع دیدیم و شنیدیم که از کوه بصری بود آتش آن دیده شده  
قطب مستطانی که در آن عصر موجود بود و حد مستطانی شام صحیح بخاری است میگوید که نور آن آتش  
بر اشیاء ظاهر و فنی مستولی شده تصور میشد که به حرم مدینه خود شنید طلوع نموده بدرجه بود که  
شعله آن آتش مناتر میشد شعاع خورشید که زمین میرسید بزرگی آبیخته میشد مگر شعاع آن  
سرخ میزد بود ما همتان بجهت معلوم میشد که گویا گرفته بود ابو شامه میگوید که شعاع آن آتش

از این آغاز

که و خلافت و بیخود دیده شده ابو شامه میگوید کسی که بآن وقت اشتیاق من گفت که من آتش را در دیده  
 دیده بودم و من سینه که در موضع تلبیر و شنی آن خط نوشته شده بود که آن آتش است و شمشیر  
 و مهابت است که گرفته گی طلوع نمودند با شامه میگوید در دمشق بر ابراهیم بن ابی نوری خجسته  
 از اینکه نور آن بدیوار که رنگی افتاد معلوم میشد ما این به همین مسئله حیران بودیم تا آنکه قصه  
 بیان شدیم قطب متطلانی میگوید جماعتی بن حنبله را دیدند که آتش کور را از کوهی شایسته دیدیم  
 که گفت که نور از آرتما و بصری که بعد نشان از شایسته مثل بعد شایسته است که در سینه دیده ام  
 اکثر میگوید که قاضی القضاات صدر الدین جعفری من گفت که پسر من شیخ صفی الدین مدرس  
 بصری از زبان بسیاری شنیده که در صبح آن شبی که آتش ظهور نموده بود آنها بیاض گردان  
 های شترهای خود نور آن آتش دیده بودند پس ثابت شد که این آتش موعود است و معجزه  
 حضرت اسالت بنه صلی الله علیه و سلم باین سخن تمام در سیدین نور آتش باین آنگون دیده و وضوح  
 مسئله انداز شده است مگر اختصاص روز به جمعه مسئله ایست که ظاهر است این آتش غمیتی  
 بود در صورت دل اس بلا از حیث اینکه معجزه حضرت پیغمبر دالالت گفته بر صدق دعوتشان  
 بود در هم از حیث اینکه سبب به و انابت خلق گشته بود نعمت گفته شد از حیث اینکه آتش  
 خوف ترس دل نمانده بود بلا و نعمت محسوب می گشت اخیر در سینه منوره عاقله  
 بن شیخیه غلامی در آزاد و مظلوم مردم را در نموده و خود به مسجد بنوی آمده شب جمعه  
 در مسجد به راه اهل مدینه و اهل نخل که حتی نهاده و اطفال هم آمده بودند و گریه و زاری نموده  
 برهنه کرده بکنایه آن خود اقرار و پیغمبر شیخ خود صلی الله علیه و سلم التماس نمودند خداوند هم بدین  
 ترحم نموده این آتش بزرگ ابطرف شمال متوجه ساخته از وادی خلیفین و شمال دور  
 خورده بقدر سه ماه در آنجا میبود خداوند هم بدست از ارادار نموده بود که تا همه مردم از آن واقف  
 انابت کنند و برای آن شدت عظمت داده بود تا از آن با آتش اخراست استدلال نمایند  
 شهریک عدده سواران را تحقیق جان آن روانه نموده لاکر اسپه پاد نزدیک شدن آن اقدام می نمود  
 سواران پیاده شده بان نزدیک شده می دیدند که شراره های بزرگ از آن به هوا می شود مگر از  
 بیشتر توانستند که تحقیقت آن مطلع شوند لاکر اسپه پاد قانع نشده غم خود را بر سر  
 حال مجرد نموده بقدر دو سنگ دست به نزدیک شده از حرارت زمین که فوق العاده بود  
 دستک بائی که شل می بود و آتش از زیرشان جریان در مقابل آن شعله و زبانهای آتش بالا می شد  
 توانست که بیشتر برود و میدید که آتش مانند کوه های بلند شده است و بسیار سنگها را مثل  
 کف و می گرفته و مثل دریای موج بخروش است و زبان آن در افق عمل را تشکیل داده و می بیند  
 میگویند که و خود شکر گرفته شده اند چه در همه ارجاء آن آتش شفاقت آنها باقی مانده بود قطب متطلانی

میگوید



میگویند آن تشریح شده بر راه خود پویان بوده هر چه در زیر پای می یافت بهر چه متصادف میشد خواه  
 خواه خوب بگذارد می آورد طرف شرقی ازین کوه با شروع شده کوه حایل آن شده از آن طرف  
 دراد لاکر طرف شامی آن که نزدیک م بود کوه غیر که نزدیک شرقی کوه احد بود متصل میشد و در شنگاه که  
 که در کنار آن وادی حمزه رضی الله عنه بود بنای رفتار را گذاشته روی بروی حرم نبوی صلی الله علیه  
 و سلم توقف نموده منتظنی شد شخص مذکور میگوید از زبان شخصی که بان اعتماد داشتیم شنیدیم که میگفت  
 من دیدم که سنگ بزرگی از سنگهای حرم که بعضی بهلوهی آن باز حرم بیرون آتش همان حصه بزرگی  
 رسیده از آن گذار نموده همین که اثر آن بحصه درونی میخواست برسد منتظنی شد ابو شامه میگوید که  
 به راه وادی شنگاه جاری شده تا محازی کوه احد رسید و نزدیک بود که به بیابان عنبر تقرب  
 و در ذکر آن جویانی که نزدیک مدینه بود متوقف شده در نزدیکیهای عنبر منتظنی گشته سر خود را  
 شرق میان آمد بسیاری از مورخین میگویند که این آتش یک سیلان بسیار وسیعی در یک وادی که  
 حوال آن چهار فرسنگ و عرض آن چهار میل و عمق آن یک نیم انسان است نموده است  
 و این سیل در میان وادی در روی زمین سیلان نموده سنگ را مانند قلعی بگذارد می آورد و  
 همیشه در آخر وادی در نزد اشهای حرم یعنی در مشرق مجتمع میشد تا اینکه از وسط وادی شنگاه  
 بجانب کوه غیر قطع شده وادی مذکور را یک سد عظیمی از سنگ گذاخته مسدود ساخت پس  
 سه روزی میگوید آثار آن تا کنون در آنجای موجود است که آنرا محبس میگویند وادی  
 شنگاه بسبب این سد منقطع شده و سیل آتش در پشت سر آن مجوس گشته مانند دریا  
 حویل و عیض شده بود و اینکه میگویند این آتش گرمی نداشت شاید که در فاصله  
 آنرا دیده باشند این علامات همه مقدماتی است که تبار باید بغداد را تصرف و دولت  
 عباسی را منقرض نموده برای اهل اسلام ضعف و خلیل احداث نمایند امام بزرگ  
 که این ترم آنهایی می باشند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در باره شان فرموده اند: یا شامه مقاتله خواهند  
 نمود قومی که در احوال شبهای خود در ویهائی که مانند سیرهای کلک شش خورده است در  
 دیگر ویهایشان برین یعنی با ایشان برین بزرگ امام مذکور در روایات حدیث سخن را از نموده  
 و گفته است این امر یک پیغمبر از آن خبر داده است فقط بهمان کیفیت ظهور نموده و همین  
 طبق از حافظ بن وجهه و غیره روایت نموده و خیلی تطویل کرده است و الله اعلم

گرفتار بغداد را و کشتن ایشان خلیفه را

در آن سال که از مالک اسلامی تصرف نموده بودند در سال ای گذشته گذشت آنها بعد از قبضه  
 مالک اسلامی بعد حمل بغداد شده از زیادی حاکم خلیفه بر اس بوده چاره نمی اندیشیدند  
 سینه شش و چهل سه قطعه نمودند لیکن شهر مهتر شده غمشان شکست چون خبر روزی آن

منوط بعلم خداوند و مریون بوقت موعود بود رفته رفته اسباب هم همیاشده رسیدن و  
 اشتهار می کشیدند از جمله اسباب یکی این بود که وزیر خلیفه شخصی را فاضلی بود و همیشه گوشش  
 که خلافت از بنی العباس بن علویین منتقل شود و بخیاالش رسیده بود که این مسئله را بذر ریقه تا نا  
 می تواند انجام دهد یعنی بعد از هجوم شان ممکن است با ایشان مصاحبه نموده و یکی از علویین را بمانند  
 خلافت نشانند ازین جهت همیشه با آنها مکاتبه نموده و در این آمدن شان از احمیا و تر ضبیه خود دولت  
 نسبت آمدن استیلا شان نشان میداد خلیفه هم امر خلافت را به آن وزیر تفویض  
 در هیچ مسئله از انقیاد و مشوره آن بیرون نمی شد و اگر چه خلیفه شخصی پاک عقیده و اهل سنت  
 و شخصی فاضل و محب علماء بود باز هم از نقطه عقل تدبیر قدری ضعیف و شخصی سست نصر و مال و  
 بود و مسئله تتر را بوزیر مذکور خود محمد بن محمد بن علقمی مفوض نمود تا اینکه خود در عیث خود را بدست خود  
 بهلاکت داد چه وزیر آن بهلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان نوشت که تو یک حرکت نموده  
 سوی بغداد شتافتی من سگفلم که شهر را بتو تسلیم کنم و یکی از جمله اسباب این بود که در آن روز مردم بغداد  
 نزاعی در بین بعضی و اهل سنت واقع شده صدقات مالی و جهانی به بعضی رخصه رسیده باعث غنظ  
 و غضب این علقمی شده بود که با کوخان اعرابین آن عراق نمی توانی وزیر مذکور بهلاکو نوشت که سگ  
 خلافت از دست خضع می سازم من بطرف تو کار میکنم با کو در جواب نوشت که عساکر خلافت زیاد  
 اگر تو در گفته خود صادق باشی باید که عساکر از من متفرق کنی وزیر با اثر این مکتوب نامه خلیفه رفته گفت که انون  
 که تا تاریخ مراجعت نموده و تو هم احتیاجت زیاد به مال داری لازم نیست که صد هزار شکر داشته  
 باشی فقط امروز یا زده هزار شکر کفایت میکند خلیفه بد بخت هم قبول نموده وزیر را به اجرای  
 این امر ماذون نمود وزیر به چند دفعه نفر را از دیوان وضع نموده و ایشان را جواب داده از شهر  
 بیرون نمود و بهلاکو خان صورت اجرائت خود را نوشت تصور وزیر این بود که همین که تتر  
 بغداد برسند خلیفه را با خاندان آن کشته و چیزی خرابی کرده و اسپس و نند و آنوقت در بغداد  
 من کسی دارای قدرت باقی نمی ماند من قیام میکنم و یکی از علویین را که فاضلی باشد طلب نمود  
 خلیفه می سازم و به اهل سنت حکم قتل عام میدهم با کو که ازین واقعه خبر شد همراه عسکر زیاد  
 با گرجی ها و سیاه موصل جانب بغداد شتافته در سنه ششصد و پنجاه و شش غارم بغداد شده و  
 آن نزول نمود خلیفه هم کما پیش تهیه نموده و مردم بغداد را بیکجا دار نموده و مردم هم بر خاک  
 با هم تقابلت نموده بعد از مقابله شدید تر به منهرم و مسلمانها فاتح شدند تتر شکست خلی  
 فاشش یافته نفری زیادی از ایشان بقتل رسید و بسیار ی اسیر شدند و مسلمانان یک اندازه  
 ایشان را تعقیب کردند و خیلی تنهایی ایشان رسانیده و بغیر وزی الطمینان نخیمه کا  
 خود مراجعت نمودند این علقمی که خلافت از روی آن شده و نزول ای یعنی خود را کو منتقل

گشته

کشته بود چاره دیگری سنجیده و چند نفر اصحاب خود را روانه نموده شط بغداد را بریده آب را  
متوجه معسکر خلیفه ساخت سیلاب مدتی در شب آمده و هشت عظمی درین شهر پیدا  
شد و بیک بخت در آن شب کسی بود که یک سواری یافته و خود را از طوفان نجات داد بغداد  
از انجام اجراء آن خود وزیر خائن مذکور را کوفان را از واقعه خبر داد و نموده مراجعت از آن خوا  
هند شد ترمذ هم بکمال اطمینان آمده و هیچ کسی ندانست که از ایشان دفاع کند صبح که چند نفری از عساکر  
مصادمت نمودند هم ناکام شدند و ترمذ اطراف بغداد را گرفتند این علقمی نزد خلیفه آمده گفت  
من میروم و از طرف تو مصالحه میکنم و با خلیفه رفته با اهل کوفه بعضی تا مینات شخصی گرفته و این  
نزد خلیفه آمده گفت که اهل کوفه خیال دارد دختر خود را به پسر تو داده او را بر تخت نشاند و واپس کوچ  
کند خلیفه بد بخت هم اعیان و اکابر و علماء شهر بر آمده به استقبال رفت همین که نزد آن سفاک  
رسیدند حکم برگرفتای شان نموده همه را گردن زد خلیفه و پسر آنرا در بارهای شمشیر افکند  
مالید بعضی میگویند غرق نمود و بعد در شهر داخل شده سی چهار روز شمشیر را در آبی گذاشته  
بر کسی رحم نکرده شیوخ و اطفال را هم مستثنی نموده در آن خلافت را بمثل باقی محلات نهب و تاراج کردند  
شهر را بعد از آنکه اکثر اهالی را کشته بودند تشریف ندهند میگویند تعداد کشته کلان از دو ملیون سی هزار  
زیاده بود — بعد از آن بغداد را امان داده و سلطنت بنو العباس را منقرض نموده و اسلا  
را مدت سه و نیم سال خلیفه گذاشتند ایام خلافت مستعصم با نوره سال هشت ماه و عمر این ساجد  
هفت سال بود این علقمی هم بمقصد خود کامیاب نشده بعد از چند روز اهل کوفه او را گرفته و با  
خیلی شینع او را نسبت نموده گفت در حالی که تو بخندم خود و درین خود خیانت نمودی تراز تو چه  
امید کند و بعد او را خیلی با قضاوت قتل رسانید این علقمی تصور میکرد که بعد از خلیفه خود شریک است  
نموده آن ترمذی روز برایش ماست داده و اخیر آنرا کشته شد بعضی میگویند که بعد از قتل خلیفه و کلام  
بر ماست وزیر بعضی از ترمذی نذیل و فرومایه بر اسب خود سوار شده و سواره به بساط وزیر حاضر شده  
و سواره وزیر را محلی طلب نموده با او حرف میزد که اسب تا آنرا نذیر بساط بول نموده و قطرات  
آن بکالای وزیر ریاش می شد اما وزیر برای اینکه بمقصد رسیده و این بغمت از آن و الکن  
تا آنکه در و ملاال ظاهر نگریه بقوت قلب با آن تا آنرا مکالمه می میکرد لکن روزی که کار و بار بر آن  
معکوس شد پشیمان شده و فایده بر نمیداشت و بعد از آن که انواع خواری را از نذیل ترمذی  
سیدید انوس کرده میگفت که قضا و قدر بعکس آن چه میخواستم جریان نمود مردم بغداد  
که چون خواری آن بان منصادف شده میگفتند ای آقای محترم تو که این کار را برای چیست  
شیعه نموده بودی پس چه در این فتنه از سادات و اشراف فاطمیین بغداد بسیار وافی بقتل رسید  
ترمذی بیستم محرم سنه ششصد و پنجاه و شش داخل بغداد شده و خلیفه را کشتند اما این علقمی با او ایل محرم

سنه پنجاه و هفت در قید حیات بود کویا یک سال فرساید از خلیفه زنده گی کرده است و بعضی میگویند  
 و زیر بند کور چند روز بعد از خلیفه زنده گی کرده و از دست تتر بقتل رسیده بل چون واقعه را بمفاد خود ندید  
 از غصه مرده و دستهای خود را گزیده و بر خود لعنت نموده است در تاریخ ابن کثیر از شیخ عقیف الدین بسف  
 بن بقال که یکی از زهاد بود روایت است که میگوید من بمصر بودم و از واقعه بغداد خبر شدم مگر بدیل خود  
 مینمودم میگویم خدا یا چگونه اینطور قتل عام در بلاد اسلام بعمل می آید و حال اینکه در آن دیار اطفال معصوم  
 اندی همان شب در خواب دیدم که مردی در دست خود هکتانی دارد و من کتاب را از دست آن گرفته رباعی  
 ذیل را در آن خواندم رباعی :

دع الاعتراض بالله و لا تحکم فی حرکات الفلک و لا تسئل الله عن فعله فمن جاض لوجه بحر ملک  
 حرکه کن اعتراض را نیست لبر از برای تو نیست ترا حکم در حرکات فلکی سوال کن خدای از کارش کیکی در میان خود را بفرستد  
 مکن اعتراضی که امر از تو نیست ندانی که افلاک در حکم کیست ز فعل خدا و ندی رسان کن بدی یا فرشته کی یا توست  
 جلال سیوطی در حسن المحاضره بعد از اینکه همین مسئله را ذکر میکند میگوید: کفتم خداوند عادت خود را همیشه جاری  
 میکند مردم وقتی که فساد را از حد متجاوز نمودند و بجرام های خداوند اعتنائی نکردند و بجز خداوند  
 تجاوز نمودند خداوند علامات را یکی از بعد دیگری بدیشان روانه می نماید و اگر به اینها پند گیرند  
 ایشان را بعد از این مبتلا میکند که نتوانند از آن برگردان کنند جلال الدین مذکور میگوید در این سالها  
 علاماتی مثل علامات مقدمه تبار پیدا شده و من از اینها سخت بهر اسم خداوند اتوا را حفظ  
 فرما و هر گاه در زمانه آن که قرن نهم هجری است هیچ عمل کار فرمایا باشد و هیچ لیمه در اثر  
 معاصی آنها را تهدید نکند پس بزمانه ما که قرن چهاردهم و هفتم فساد و تجاوزات است  
 خواهد شد پس از خداوند جل جلاله سلامت و حسن استقامت را استرمام می کنم.  
 حضرت ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه در بعضی خطبه های خود میفرمایند: از حال این است  
 را خداوند اصلاح نمی نماید مگر آن طریق که لول آنرا اصلاح فرموده است.

دو نایده  
 نایده اول

بخصوص استیلاء تتر در بغداد و انقراض دولت بنو العباس خبرهای ماثوره قبل از وقوع آن  
 روایت شده از علی بن عبدالله بن عباس رضی الله عنهم روایت شده که میگفت که خلافت  
 نقل می شود تا وقتی که علی از خراسان آمده خلافت را از آنها سلب نماید و معلوم است که  
 امثال این خبر از سر چشمه رای وحدس و یا سخن نشئت نمیکند بلکه امر بان حضرت صلی الله علیه  
 و سلم انکاء نموده از آن جمله معجزات شان محسوب میشود و این سخن که کفتم از علی ابن عبدالله  
 عباس رضی الله عنهما ماثور است که بسیاری از مورخین که از آن جمله یکی ملک مؤمن صاحب

و یکی این روزی می باشند از راه است کرده اند عبارت این روزی این است که بعضی خلیفه  
 بنی امیه رسید که علی بن عبدالله بن عباس رضی الله عنهما میگوید که خلافت به پسر من میرسد و آن  
 خلیفه علی مذکور را کورتر سوار نموده میزد و تشهیر نمیکرد و میگفت این است جای کسی که فرست  
 کند و خلافت را از عیب پسر خود بد علی درین زدن میگفت از بی بجا خلافت در اولاد من  
 بود تا زمانی که علی از خراسان آمد ملک از ایشان سلب نماید و علی را که مست در تاریخ این خلیفه  
 میگوید که آن خلیفه اموی که علی را باین سخن زده بود ولید بن عبدالملک بود باز این روزی میگوید  
 فتم که این خلیگان در تاریخ خود گفته که حضرت علی کرم الله وجهه روزی در وقت نماز پیشین حضرت  
 عبدالله بن عباس را حاضر نموده با صحاب خود فرمودند که گنج است این عباس که بنماز از اندیدم  
 و صحاب نموندند که بخانه آن بچیده و بعد از نماز حضرت علی رضی الله عنه با صحاب نموندند  
 و رفتند این عباس را بهینیت گفته حضرت فرمودند خداوند بخشایند و اشکر بخودم و در  
 بخشش آن بگفته داده شد چه نام نهادی او را این عباس گفت ایار و است  
 که تا شافق بایند من او را نام بگذارم حضرت علی رضی الله تعالی عنه باین فرمودند که برو  
 و از ایار و این عباس رفته پسر خود را حضور آنحضرت آورده و بنام ایار و بر گرفته  
 و باین دعا فرموده او را بطرف پدرش دراز کرده گفته گمرا این پدر شاه ترا که من او را  
 علی نام و ابوحسن کنیت نهادم روزی علی بن عبدالله بن عباس رضی الله عنهما نزد شاه  
 بن عبدالملک داخل شد و هر دو نواسه آن که سفاح و منصور پسران محمد بن علی مذکور را با  
 او بودند شام برای علی مذکور جای فراخ نموده از اباحت خود جای داده مطلب از آنجا  
 نمود علی گفت سی هزار درم مقرضم شام فی الفور قرض او را داد نمود بعد علی هشتم  
 که هر چه صیت داری باین دو فرزند من بگوی هشتم هم چیزی وصیت نموده و علی شکر آن  
 داد نموده گفت صلح رحم را داد نمودی بعد از آن که علی از مجلس درخواست شام به اصحاب  
 خود گفت این مرد خرف و محفل عقل گشته میگوید که امارت به پسر من نقل میخورد و این مسئله  
 باز به علی رسیده علی گفت که خدا همی میشود و همین سفاح و منصور ملک را میگیرند  
 علی بن عبدالله در نزد امیر حجاز توقیت خلیلی بزرگی را داده ابودرهه از اسباب  
 میگفتند و آن هم روزی هزار رکعت نماز را میخواند این طریق که یا نصد علی و میتوان  
 سپای هر تخلص و رکعت نماز بخواند علی مذکور جمیل ترین و شادانیه ترین قریشی های روزی  
 زمین بود و هر وقت که بطریق حج و عمره ب مکه می آمد قریشی محاسن و مواضع مجلس خود را  
 ترک داده برای اکرام و تحلیل آن صحبت از اختیار نموده در نشست و برخاست و در  
 و سکون متابعت او را میخواندند و هر زمان که طواف می نمود مردم گمان میکردند که

خودش سوله و همراهم پیاده اند چه دارای فتد موزون بود و میگویند با این قدم تا  
 شان پدر خود عبداله بود و عبداله تا شان پدر خود حضرت عباس رضی الله عنهما و حضرت عباس  
 تا شان عبدالمطلب میرسید علی بن عبداله مذکور در سنه صد و هفده در حالی که عمرش ششاد  
 سال بود فوت شد مدت خلافت بنو العباس پنجاه و یک سال بود چنانچه ابتدا  
 سلطنت شان سنه صد و سی و دو و اثنیشتان سنه ششصد و پنجاه و شش بود و تعداد خلفا  
 به سی و هفت نفر رسید فبنی الملک الحقی الذی لایموت .

فنایده دوم

اول خلفا بنی عرب بنی امیه معاویه رضی الله عنه و آخر شان نیز معاویه نام داشتند اول  
 خلفا بنی الحکم مروان ابن الحکم و آخر شان مروان بن محمد خلافت کرد . اول خلفا بنی العباس  
 عبداله سفاح و آخر شان عبداله مستعصم و اول ملوک بنی الاحمر که سلطنت اندس را  
 بر آخر مدت در بین خود تداول نمودند محمد بن یوسف بن نصر و آخر شان محمد بن سعد بود .  
 اول ملوک بنی مرین که پادشاهان غرب اقصی بودند عبدالحق و آخر شان نیز عبدالحق  
 نام حکومت کرد پس که چطور اسامی اول و آخر این سلسله با مطابقت نموده این  
 از تدبیر و تقدیر حق جل جلاله است زیرا که خداوند در هر چیز حکمتی است و هیچ چیزه در  
 عالم از حکمت بلکه از حکمتها خلق نیست این همه از صنع کامل آن ذات بی چون است  
 ملک باقی را که تا نام بعد از بعد از تصرف نمودند بعد از این ذکر خواهد شد هلاک و حاکم  
 در ششصد و شصت و سه هلاک شد . پانزده سپهر بعد از خود گذاشت و مملکت  
 پیران خان سپهر او منتقل شد و آن مملکت عبارت است از خراسان که پایتخت  
 آن نیشابور و اقلیم عراق عجم که به بلاد حیل مشهور بود پایتخت آن اصفهان و اقلیم  
 عراق عرب که پایتخت آن بغداد و اقلیم آذربایجان که پایتخت آن تبریز و اقلیم خراسان  
 که پایتخت آن نیشابور است که عامه مردم ششتر میگویند و اقلیم فارس که پایتخت آن  
 شیراز و اقلیم دیار بکر که پایتخت آن مهصل و اقلیم روم که پایتخت آن قونیه  
 است و غیره که دیگر ممالکی که شهرت ندارند هلاک کرده سال حکومت نمود این  
 وردی میگوید هلاک و محض به عسوفت کرده و در قبر آن قبه بقلعه طلائع بنا نمودند در تاریخ  
 ذی قعدیه مسطور است که هلاک در سال ششصد و شصت و چهار مرده در تاریخ گرامانی مثل  
 ذی قعدیه منصف یافته و هم در ذی قعدیه آورده که هلاک و خون یک میلیون نفوس بلکه زیاده از آن  
 آماور خون می توانند که همه افعال زشت آن جمیع و ترتیب کنند با وجود آن هم خدا  
 را گور برای دین اسلام داد مگر کافران معولیه آنرا از اسلام منصرف نمود درین سلسله

از عیب دادند آن بد بخت هم فرسای رده به مالک اسلامی سپه و اقدام نمود که مانعی از پیشانی  
 نقل میکند که خداوند جل جلاله بعضی ولایا خود الهام نمود که رفته چیزی از کرامات محمدیه را به  
 بلا کوشان در هند فرستاد بر یعقوب و محمد خواجه در بندی قدوس مصر بطا نرتد بلا کوا آمد  
 و نیز آن در آتش مرآمده زهر آد مس می گد اخته را نشامیدند چون بلا کوا این واقعه را  
 معاینه نمود از کفر رجوع نموده و از اولیاء ترسیده ملت اسلامی را بکشم اخته امیده  
 مسلمان شده و بعضی صرع در مراغه مرده و به قلعه تلا مرده ان شقل شده دفن شد که بران  
 مذکوره را بنا نهادند لکن این خلدوان و ملک موئدو این شیخه از مسلمان شدن بلا کوا خان  
 بیان کرده مسلمان شدن احمد بن ابغافان بن بلا کور را نگار نمودند و اله اعلم جلال الدین  
 در تاریخ الخلفا میگوید چون بلا کوا از قتل خلیفه و اهل بغداد فارغ شد بر عراق نواب خود را قیام  
 نمود و هر چند این علقی کوشش کرد که کینقر از علوی را خلیفه سازند تتر با او موافقت نکرد  
 سخن او را نمود آن شد خود تتر هم مانند خدم و غلام با با ایشان بود و از غصه مرد خدا و نیر  
 بران رحم نکند و از اعمال زشت آن عفو نفرماید بعد از تصرف بغداد بلا کوا برای ملک الناصر  
 صلاح الدین یوسف بن ملک العزیز الطاهر غازی بن صلاح الدین بن ایوب که ملک دمشق  
 بر تصرف ناصر مذکور بود به سه دفعه خط نوشته اطاعت از او خواستند و او ایشانرا از وسعت  
 ملک و قوت خود خبر داده تهدیدات زیاد نمود ملک الناصر هم با آن لاین جانب نشان داده  
 بهدایا و تحف با او مصالحه کرده چه میدانست که با او مقابله نمودن نمیتواند.

رفتن تا تار به میا فارقین در خطه شام

در سنه پنجاه و شش نیز تا تار بعد از تصرف بغداد قصد میا فارقین را در حالی که رئیس آن ملک الکمال  
 محمد بن ملک مظفر غازی بن ملک عادل ابو بکر بن ایوب بود نمودند آنرا محاصره کرده بران سخت  
 گرفتند اهل میا فارقین هم با شاه خود نهایت پایداری کرده از گرسنگی و سختی ای دو  
 سال تتر لرزان نشدند و اخیراً مجبور شده تسلیم نمودند میا فارقین و بلاد و جزیره  
 فتح شد بلا کوا بعد ازین سپاه خود را به حلب و ملک شام سوق داده زمین و مردم از  
 بهسب شان بلرزه در آمده در سنه پنجاه و هفت غالدین کیکاووس و رکن الدین  
 قلی ارسلان سپران کینچس و سلجوق شاه روم نزد بلا کوا آمده و مدتی با آن بوده و باز ملک  
 خود برکشید و همچنین بدر الدین لولو رئیس موصل با بلا کوا معامله نموده بعد از فتح  
 بغداد نزد آن آمد چیزی با مووال برایش تهدیه نمود در سنه پنجاه و هفت بلا کوا شرفی  
 فرات و حران رفته سپهر خود (اسموط) بن بلا کور را جانب شام روانه نموده نامبرد  
 در او از دیکه سنه پنجاه و هفت جلغبه و نی حلب رسید حاکم حلب ملک اعظم

توران شاه بن سلطان صلاح الدین بود که از طرف برادر خود ملک الناصر یوسف نیابت  
 میکرد عساکر حلب بمقابل تتر قیام نموده ملک المعظم نیز در حالی که رای بیرون شدن نمی داد  
 شد و تتر در دروازه که معروف به باب اله است کین نموده و از مقدمه لشکر مسلمین  
 مدافعه مینمودند تا لشکر کاملاً از شهر بیرون شدند بعد از آن بیک بار بر لشکر مسلمین  
 ایشانرا شکست داده کین کرده های تاتار هم بر ایشان ریخته مسلمانان شکست خورد  
 خواستند که واپس شهر داخل شوند لیکن در حین دخول شهر بسیاری شان کشته و عد  
 کثیر در شکنای دروازه از کترست بیچو خفه شدند بعد ازین واقعه تتر عازم اعزاز شده  
 بطریق امان او را تصرف شدند در نهم صفر سنه پنجاه و بیست تتر به حلب مستول  
 شدند به اینطور که هلاکو آنرا با سپاه خود محاصره نموده و آنرا فتح کرده نقری زیاد  
 از مسلمانان قتل رسیده و تتر به قلعه صعود کرده قتل و تاراج تا یک هفته جریان  
 و بعد بزوجه منادی که از طرف هلاکو ندای امان مینمود مردم امان یافتند و بی  
 شهر بخرانانیکه فرمان امان هلاکو در دست داشتند نجات نیافت بعد از فتح  
 حلب اکابر جاه به همراه کلید های جاه نزد هلاکو حاضر شده اظهار تسلیم نمودند هلاکو  
 هم ایشانرا امان داده یک نفر شیخه ذبالکسر کو توالت دیار رئیس بلدیة و یا حاکم  
 میداد و با صطلاح امر و ز قونسل عالی اما فارسی زبانها را بیعت تلفظ میکنند  
 ملک الناصر که بدمشق بود چون از سقوط حلب واقف شد به همراه عساکر خود در راه  
 که منصور صاحب جاه نیر با او بود بطرف مصر رفت تتر به ناپلس رفته او را خبر  
 نمودند و بعد دمشق را با سائر بلاد شام الی غزه بتصرف در آورده شیخه های خود را  
 در آنها مقرر نمودند صاحب حصص به استقبال هلاکو شتافته و هلاکو او را واپس  
 به مملکت آن مقرر نموده بجانب حارم و قلعه حلب رفته حارمی را بواسطه فتح الدین  
 اقتناع و زریده و اخیراً قلعه فتح شده قتل و تاراج و اسارت نمونها از طرف هلاکو در آن  
 جا حکم فرما شده و باز هلاکو بطرف شرق جانب میافارقین رفته و بعد از دو سال  
 محاصره آنرا فتح نمود صاحب میافارقین در آنوقت الکامل مجد بن الطغر غازی بود که صبر و ثبات  
 و زریده و بالاخره هم آن از جنگ خسته شده و مغلوب گشته و بدست تتر به شهادت رسید  
 آنها هم سر او را بسزیره کرده در اطراف الکاف کشتانده و بدروازه فراوس که از دروازه های  
 دمشق است آویزان نمودند و پس از آن که مسلمانان باز درین شهر ملک زریده سر او را در مشهد  
 که داخل دروازه مذکور است دفن نمودند مگر دمشق را که با مان فتح کرده بودند از انهبند  
 تنها قلعه گیان که محالفت نموده بودند در ریجه مجیق با آنرا متزلزل ساخته آنها نیز امان خواسته تسلیم



شدند لکن بعد از تسلیم شدن یوار از احراب و اموال اغارت آلات از اسوخانده بنظر  
 قاعه کعبه عطف عثمان نموده از آنجا که در آنجا بود و چون قبلا سرافسر قلعه دمشق را با جام  
 آن مجوس نموده بودند بعد از دو ماه آهار کردن زدند عساکر اسلامی در مصر بودند با ملک مظفر قطز که ملک  
 مصر بود جنگ تر عازم شام شدند این خبر که به کتیفا خان نایب ملاکو رسید ترعی خود را جمع نمود  
 جنگ مسلمانان شافقه در نزد چشمه جافوت با هم متلاقی شده بعد از جنگ شدید ترعی خیلی  
 قیاحت منہزم شده زیر تیغ مسلمانان در آمد لشکر کثیر از کشتان کتیفا خان تیر در ک اسفل  
 روانه شد مسلمانان هم به حالک خود بعد از اینکه کامل مایوس شده بودند و ترعی را قوه ناقابل مقابل  
 متصرف ابدی این دیار می پنداشتند رجوع نمودند این فتح نمایان مسلمانان روز جمعیت چشم  
 رمضان کشته شدند و بنجاه و هشت واقعه شد چون شاه قطز به تهمیه و تهنیت جنگ تدارک  
 مصر مشغول شد میخواست که از مردم رعیت تیر چند و اعانه جمع نماید علماء در این خصوص ج که نمودند  
 شیخ عادل بن ابن عبدالسلام حاضر شده گفت تا وقتی که در بیت المال چیزی باشد روانیست از رعیت  
 گرفته شود و کف که باید دولت اگر بمیسه نداشته باشند نیت و آلات باقی مانده را بفروشد هر یک  
 سپاهی به براق و اسب و قناعت نموده آنها و عامه در این صفت مساوی شوند این که در دست  
 سیاه اموال آلات فاخره موجود باشد در عین حال از رعیت هم گرفته شود روانیست همچنین در حسن الجافر  
 سیوطی گرفته و تیر از امام نووی و ابیته که برای سلطان سپرس که بعد از قطز جای نشین بود بصورت  
 فتوای عزالدین موصوف فتوی داده و از شام فتوای ابرایش فرستاده تصریح نمود که تا در بیت المال از نقد  
 متاع خفی ضیاع و عقار موجود باشد روانیست که مال رعیت گرفته شود و گفت عملاً آنی که در مالک سلطان  
 موجودند بر این فتوا متفق اند جمال المدین سیوطی میگوید چون سلطان طبریس میخواست که جانب شام جنگ  
 بر آید از علماء فتوا گرفت که اعانه از رعیت جمع کند و جنگ کفار برود و فقهاء شام هم بدین مضمون فتوا دادند  
 روانه نمودند بعد از جمع فتواها گفت ای کسی از علماء باقی مانده گفتند آری شیخ محی الدین باقی مانده است  
 شیخ را بحضور شاه حاضر کردند شاه از آن مطالبه نمود که امضا کند مگر شیخ قبول کرده رد نمود شاه بسبب عدم  
 قبول را پرسید شیخ جواب گفت من می شناسم که تو غلام امیر بند قرار بودی از خود مالی نداشتی لکن خداوند  
 بر تو منت نهاده که شاه می شنوم که نزد تو هزار غلام است که هر کدام طوق می طلادارند و تیر نیز اگر تیر کرای  
 که هر کدام مقدار سنگینی از زیور دارند زانی که غلام و کثیرک طلا و زرینت می خود را برای این مسئله دادند  
 و لباس می ساده زینت نمودند آنوقت برای تو فتوا میدهم که از مال رعیت هم بگیری سلطان سپرس از سخن این  
 غضب شده برایش گفت که از ملک من برای شیخ موصوف هم سمعاً و طاعتاً گفته از نزدش چون هجرت  
 که ملک خود را در رفت فقها نزد بادشاه عرض نمودند که شخص موصوف از کبار علماء و مقتدای مایان است فراموش  
 از و خاست پیون نیست شاه برای شیخ بعد از عرض مان در اجتهت اعطای نمود لکن شیخ اتماع وزیرید و گفت

ما ظاهر مذکور در آن شهر باشد در آن شهر داخل غیشوم و بین بود که بعد از یکماه بیرون کور فوت شد و بی  
 سلوید سلطان ظاهر بیرون اگر قدری ظلم نمیداشت شاه خلیقی بود و میگوید خداوند بر آن رحمت و مغفرت کند  
 و در ادراک اسلام روزهای شش و موقعت های بزرگ و فتوحات متعدده بود و هم در آن الحاضره میگوید ظاهر  
 سیکو بیها و در دیابل شام ظلم های زیادی نموده است یکرا تبه یکجا آورده و موافق هوای نفس او فتواد  
 اگر شیخ محی الدین مدوی آن قیام نموده گفته که باطل فتوی او از شیخ مذکور در مصر خلی نافرمانی کرده حتی آنکه  
 در روز فوت شیخ شاه گفت که اکنون مملکت من مستقر شد چه کسی در مصر از حرف شیخ بیرون نمی آید  
 جمله محاسن بیرون مذکور یکی این است که این کشور در تاریخ خود نگار میکند که شیخ مذکور در محاکمه و چاه با  
 خود مرد قاضی تاج الدین نامند دختری از حاضره شده و بدون قاضی که حساب ایشار پادشاه شسته بود  
 مردم پیش روی آن قیام نمودند شاه با مدعی خود که یکی از امرای بود نزد قاضی شسته و چون حق است  
 بیرون بود و شاه آن عادل داشت فتوی ابرو از محاسن بیرون آن است که مسجد بنوی را بعد از حرق  
 درین تکمیل نموده بنابر مسجد بنوی را ساخت در سینه شصت و هفت کج رفته خانه کعبه را باست و شیخ مذکور  
 کلاب شسته و شونود و هم در مدینه منوره مشرف شده چون دید که مردم خود را به تربیت پاک می ست  
 اطراف تربیت پاک را دست می طند اگر فتنه سال آینده بحری ساخته برای کتاره اطراف قبر مقدس را نمود

بارگشتتتتر با شام

چون خبر شکست ما رفتن شام اندک مسافت شان به ایشان رسید و همان سال لشکر عظیمی تشکیل  
 داده در همین سال پنجاه و هشت طرف حلب سوق داده از افرنج نموده شمشیدار آن گذاشتند و اکثر شام  
 کشته عده قلیلی از ایشان نجات یافت لکن در جمیع اسلامیان هم اجتماع نموده و تتر با بیجا  
 شان شتافته به پیغم محمد و پنجاه ندر بیرون جمع با هم متلاطم شدند و تتر با  
 با اینکه بارها از مسلمانان پیشتر بودند شکست فاحش خوردند و از طرف مسلمانان  
 تعقیب و قتل و اسیر می شدند بقیه السیف شان بطرف افا میه گرخت  
 و در آنجا هم از کشته مسلمانان بجانب شرق بهر میت نمودند

مبایعه شخصی بخلاف ثابتات

در رجب سنه ششصد و پنجاه و شش شخصی از بنی العباس که از بغداد نجات  
 یافته و اسم احمد بن الطاهر بن الناصر بود بمصر آمده و جناب غالدین بن  
 محمد اسلام و غیره از از علماء برایش مجلسی منعقد نموده سلطان بیرون هم در  
 آن جلسه که شامل شده است آنرا با اینکه عسم خلیفه  
 مستقیم باشد می شود ثابت نموده و یک جماعه  
 اعتراف که نسبت شان عارف بودند هم همین اسلوبها

دادند سلطان مذکور با علما و مردم آن بیعت نمود اورا خلیفه المسلمین شناخته با سپاه  
 پسران با و را مجبور ساخته روانه گرفتن بغداد و جناد با تاتار را نمودند هر سلاطین هم  
 مشعر بر اینکه با عساکر خود بر عانه و حدیثه قبضه نموده بمصر رسید و مکاتیب اهل عراق  
 بدو رسید که اورا بر اقدام بر عراق و بغداد تحریر نمودند بدو رسید و پیش از آنکه  
 خلیفه به بغداد برسد تاتار باید و رسیده جنگ نمودند و خلیفه با تمام اصحاب خود  
 کشته و اموالشان بغارت رفت و در آخر سنه مذکوره خبر بمصر رفت و در ذی  
 الحجه سنه شصت نیز شخص دیگری از بنی اعباس پیدا شده و سلطان سپهر با علما را  
 که احمد بن حسن بن ابوبکر بن علی بن حسن بن راشد بن المسترشد بن المستطیر نام داشت  
 بسبب بخلانیت شناختند و بان سلطان مذکور با علما بیعت نموده و بحکم بامر  
 لقب دادند مگر این خلیفه بمصر مانده و همه سلاطین اورا بیعت نموده چیزی از سلطنت  
 بدستش ندادند و این مسئله تا سنه هفتصد و بیست و دو که سلطان سلیم مصر فتح  
 نمود جریان داشت و در سنه شصت و یک الملک الظاهر عساکر خود را که مجبور  
 از مصر بر عکا و نواحی آن که بدست فرنگ بود غارت انداخته غنیمت یاد نمود  
 و سپس عودت نمود و باز ملک الظاهر عساکر شخصاً با جماعتی از دلیران بر عکا و بومی  
 آن تاراج انداخته یک برج بزرگ بیرون شهر را با کلیسای بزرگ ماصره  
 که از بزرگترین موقوف عبادت نصاری بوده و آزا بنجاردین نصرت ظهور  
 نموده بود خراب نمود و یکدسته بزرگ سپاه را اجانب انطاکیه و بلاد آن  
 که بدست فرنگ بود روانه نموده بر طرف آن غارت نموده شهر را نیز در فتنه  
 و مضایقه گرفتند و باز به همراه زیاده از سه صد اسپر رجعت کردند در سنه  
 شصت و سه الملک الظاهر بمیرس به عساکر زیادی از مصر جانب شام حرکت  
 نموده بساحل طرابلس شام توجه نموده به قیاس به نزول کرده و بعد از شش  
 محاصره آن را فتح نموده ویران ساخت و باز بطرف ارسوف توجه  
 نموده آن را نیز فتح نمود و در سنه شصت و چهار به همراه عساکر زیادی  
 از مصر جانب شام حرکت نموده به ساحل طرابلس شام که بدست فرنگ بود  
 و وصل شده قلعه چه با و عمارت را فتح نموده و خود به صفد نزول نموده و خیلی  
 شدت نموده بذریعه سخت گیری و آلات حصار بعد از آن که بسیاری از مسلمانان  
 قتل شدند آن را فتح نموده کاملاً اورا قتل عام نموده و یک حصه بزرگ عساکر را  
 به بلاد سیسیس روانه نموده و ایشان هر قدر که توانستند قتل امسارت

نمودند در سنه شصت و نه هلاکوخان بن طوی خان بن خلیفه خان هلاک شده ابقاخان  
 جای نشین آن شده و تا سنه هشتاد و یک بر بلاد پدر حکمرانی نموده و آن نیز در آن سنه  
 فوت شده برادرش تکدار بن هلاکوخان شده بر خود نام مبارک احمد را گذاشت  
 تحت نشین شده بعد از اسلام مسئله را بجهت سلاطین خاطر نشان نموده از مصر نیز طلب  
 مساعدت نمود لکن تانار با احمد کور از روی تعصب شوریده او را تقبل نداشتند و بعد  
 از غوغای خان بن ایفا در سنه هشتاد و دو تحت نشسته از دین اسلام عدول نموده  
 دین بر او را اختیار نمود خیرا بمصر صرع در سنه شصت و نه هلاک شد  
 و بعد از آن کتخا تو خان بن ایفا االی سنه نود و سه حکمرانی نموده گشته شد و بعد  
 پدید آمدن طرغای بن هلاکوخان شصت و سه سال نود و پنج آن نیز گشته شده  
 غازان بن ارغون بن ایفا بن هلاکوخان در سنه هفتصد و سه جای نشین او شد و  
 بعد از آن برادرش حزن بند بن ارغون پادشاهی نموده و اسلام آورده خود را  
 محمد نام و غیاث الدین لقب نهاد و باز بنا بمصاحبت رود ارض عقادش خلعت  
 نموده نام شیخین را از خطبه وضع نموده اتمه اثنا عشر را در سکه خود نقش نمود  
 نموده در بین قزوین و هم آن شهری بنام سلطانیه بنا نهاد و در آن خانه خلیفه فری  
 که از خشت های طلا و نقره مرکب بود بنا کرده در مقابل آن بوستانی که در حوض  
 آن طلا و ثمر آن مروارید و دیگر اجار کرمیه بود ترتیب داده جوهای شیر  
 و شهد در آن جای داده حواری دغلمان را در آن جای داده و در آن موضع که مشابیه  
 جنبش میدادند در تفریح و تفریح خود آنها را نمود تا آنیکه در سنه هفتصد و هفتاد  
 به شرب زهر ترک حیات نمود پس سیزده ساله اش ابو سعید به عوض پدر  
 تحت نشسته و بواسطه دیر پدر خود چوپان نام امور جهان بینی را حلیه استقامت  
 داد و در سنه هفتصد و سی و شش حالیکه در بین او و ملک لناصر قبادش شاه مصر  
 صلح منعقد شده بود چه بعضی از آثار ابو سعید تا تباری به عزم حج رفته در عراقین  
 مقدمات صلح را با شاه مصر تهیه نموده بودند و بعد از آنکه ابو سعید وفات یافت چون  
 دارائی نداشت اهل دولت آن مختلف شدند و سلطنت از خاندان هلاکوخان منتقل  
 شده ایالات سلطنت متفرق شده در خراسان و عراق عجم و فارس و آذربایجان  
 و همچنین در مالک روم ملوک الطوائف باقیام نمودند و بعد از فوت ابو سعید امر  
 قوم او وزیر غیاث الدین و ملک موسی خان را که از اسباط تانار بودند نصب نمودند  
 و شیخ حسن بن حسین بن یغنا ابن ایلیان که پسر عمه ابو سعید مذکور بود بدولت

آن نموده تغلب و تمکن حاصل نموده حل و عقد امور سلطنتی را بدست گرفت تا اینکه در  
 سنه هفتصد و پنجاه و هفت فوت پسرش ادریس ارث آن شده ادریس نیز در سنه  
 هفتصد و هفتاد مرده پسرش حسین بن ادریس تخت نشین شده لاکن برادرش هم  
 بر او مغلوب شده در سنه هفتصد و هشتاد و یک بران غالب شده او را کشته  
 احمد تاسنه هفتصد و نود و پنج حکومت یمن نمود تا امیر تیمور لنگ بالشکر خود آمده عراق  
 و بغداد را فتح نموده احمد بن ادریس نزد سلطان برقوق شاه مصر طلب مغایرت  
 رفته در آنجا بنا نهاد شد در بهار سنه هفتصد و نود و شش سلطان برقوق نیز او را  
 پذیرفته عساکر خود را بر آن انجام مقاصد آن مجز نموده چنانچه در نطقه تیمور بن مسئله  
 ذکر خواهد شد و بالوک تاتار را برای بطسحن متابعا ذکر نمودیم اکنون بقیه فتوحات  
 ملک الظاهر را با بقیه محاربات تاتار و ملوک مصر که بشام شده ذکر مینماییم.

فتح یافه و انطاکیه و عکا

در سنه شش و شصت و شش ملک الظاهر میرس با عساکر بیشتر خود بشام متوجه  
 شده یافه را از فرنگ گرفته بطرف انطاکیه شتافت و آن را محاصره کرده بزور  
 شمشیر فتح نموده شمشیر را در آن مردم گذاشته از قتل و اسارت زن ها و طفلان  
 نیز مضایقه نکرده اموال مغنمی را ب غنیمت برده جانب بغیرس سپار شده آن  
 نیز ملک شد در سنه شصت و نه به حصن اگراد توجه نموده آن را متصرف شد چهار  
 عکای روی آورده و بحدت تمام آن را فتح نموده و باز بحصار قرین عطف غسان  
 کرده آن را نیز قبضه نمود و در سنه شش صد و هفتاد تاتار را بر عیناب و سرد  
 و قیطون غارت نموده و خود را به نزدیک انامیه رسانید و از آن رجوع  
 نموده به بیره نزول کرده منجیق بار ابران نصب نموده آهالی را بمضایقه آوردند  
 ملک الظاهر میرس جانب شان شتافته و در زمانی که منجوق است از فرت بدشت  
 پیره عبور کنند که تبار جلو گیری آن را نموده جنگ شدید واقع شده در خانمیه میرس  
 از فرات عبور نموده و تاتارها شکست خورده آلات حصار با بیره بدست مسلمانان  
 باقی ماند در سنه هفتاد و سه میرس متوجه علاقه جات سغیس و بعا کرد و افره خود  
 آنرا فتح نموده غنایم زیادی بدست آورده و از آنجا به دمشق مراجعت نمود  
 در سنه شش صد و هفتاد و چهار باز تاتار با قصد بیره را نموده در آنجا نزول  
 نمودند گنر مجرود که نام میرس را شنیدند که متوجه شان شده از آنجا کوچ نمودند  
 در سال شش و هفتاد و پنج ملک الظاهر با عساکر و افره خود جانب روم

از سنه شش و شصت تا سنه شش و شصت و شش  
 فتح یافه و انطاکیه و عکا  
 از سنه شش و شصت تا سنه شش و شصت و شش  
 فتح یافه و انطاکیه و عکا

سویات عسکری نموده درین راه بیک حصه سپاه تانر متصادف شده و ایشان را شکست داده حصه زیادی را از ایشان تلف نموده سر عسکرشان را نیز کشته و بسیار اسیر نموده جانب قیصریه متوجه گشته آنرا نیز تملک نمود پس از آن در عمق حارم داخل شده قتل و اسارت زیادی کرده بطرف دمشق مراجعت نمود در پنجاه و هفت مسئله محل بروی کار آمده در مدت سلطنت ملک الظاهر از برای تشویق مردم کج در کوچها بمصر طواف میدادند و بعد همراه نفری حجج بطرف خانه کعبه مغممه رفته و بعد از طواف بسیار مدینه منوره شده و باز بمصر مراجعت بنمود در سنه هفتاد و شش ملک الظاهر شخصاً کج آمده و بزیر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مشرف شده بر حرمین صدقات زیاد نموده خانه کعبه را بدست خود بکلاب غسل داده و بمصر رجوع کرده و در بیت و ششم محرم سنه ششصد و شصت و هفت وفات یافت و قریباً هفده سال سلطنت نموده پسرش سعید برکت جانشین او شده و در سنه هفتاد و هشت خلع و برادرش صلاح مس تخت نشسته این هم بعد از دو ماه خلع شده و عوضش ملک المنصور قلاوون صالحی پادشاه شد این سلسله را ملوک های بحرین و سلطنتشان را دولت ترکیه می نامند که بعد از اینها الی آمدن سلطان سلیم چرا که سلطنت نمودند و بالجملة بعد از فاطمین در مصر ملوک ایوبیه سلطنت نمودند اول شان صلاح الدین - و آخر شان ملک اشرف موسی بن یوسف بن ملک مسعود اقیس بن ملک کامل محمد بن ملک عادل ابو بکر بن ابوب و ملک عادل برادر صلاح الدین که ملک را فرزند آن ادا لی سنه ششصد و چهل و هشت بمیراث بردند و چون از غلامان دریائی زیاد داشتند غلامان بران با غالب شده و بعد از اقایان خود سلطنت نمودند و سلطنت در خاندان مالیک مدت یکصد و سی و شش سال از سال ششصد و چهل و هشت الی سال هفتصد و هشتاد و چهار امتداد یافت و تعداد سلاطین شان بیست و چهار بود و ایشان غلامان چرا که داشتند که بر سلطنت استیلاء و اول پادشاهان مالیک بحریه عزالدین ابوبکر و آخر شان ملک صالح شعبان بن حسین بن ابی قلاوون شاهان چرا که غلامان بحرین بود و اول شان ملک الظاهر برقوق و آخر شان قانصوه غوری است و مدت سلطنت شان صد و سی و شش سال بود که از سال هفتصد و هشتاد و چهار الی سال نهمصد و بیست و دو امتداد

یافته بعیت و دو نفر تعداد سلاطین این سلسله بود سبب سلطنت مالیک بجزیه  
 که خداوند ایشان را اجای نشین اقیان شان نمود این بود که در آخر دولت ایوبیه  
 فرانسین با برد میاط مصر هجوم و قبضه نمودند و ملک مصر هم در دست صالح بن محمد بن  
 ایوب بن ملک کامل محمد بود که نام برده مرصی فوت شده سلطنت با نام  
 فرزند خود توران شاه که غایب در یک قلعه متحصن بود وصیت نمود زن  
 صالح مذکور که شجره الدر نام داشت ام ولد خلیل بود همیشه در تدبیرات امور  
 مدخلت مینمود و بعد از مرگ شاه مرگ آن امحفی داشتته خود با و امر دوا  
 اقدام می درزید تا اینکه توران شاه حاضر شده با فرسند بنای جنگیدن را  
 گذاشته ایشان را شکست و بقدر صد هزار کس از ایشان کشته پادشاه  
 شان را اسیر گرفت و بعد از آن بطرد غلامان که از آباد آن بامارت با  
 بزرگ مقرر شده بودند قیام نمود غلامان هم چون خطر خود را حس نمودند تقابل  
 اتفاق نموده اورا کشتند و سلطنت ایشجره الدر تفویض کردند که نام بر  
 بر فرسین مضا نموده خطبه هم بنام او خوانده میشود بن طریق که خطیب بعد  
 از دعای خلیفه الفاظ آتی را می گفت اللهم احفظ الجبهة الصالحة  
 ملكة المسلمين عصمة الدنيا والدين المعتصم صاحبة السلطان  
 ملك الصالح سکه هم بقدر شتاد روز بنام شجره الدر زده شده ملكه  
 موصوف عزالدین قطز را که از غلامان ملک صالح بود نایب خود مقرر نموده  
 شاه فرسند را بشروطی که ذکر شد را نموده نایب خود را نایب بکاح گرفت  
 درین حال مکتوبی از خلیفه واصل شده مردم را بر اینکه چرا زن را پادشاه  
 نمودید تو بیخ نموده اظهار نموده بود که اگر در ملک شما مردی نباشد که  
 شاهی را داشته باشد بگوید که من برای شما مرد روانه کنم مردم هم اتفاق  
 نموده از خاندان ایوبی الملک لا شرف موسی مذکور سابقا که صغیر بود  
 بیاد شاهی منتخب نموده و شجره الدر را با او شریک ساختند و عزالدین  
 هم به نیابت خود مقرر بود و بعد از زمانه ملک لا شرف را خلع نموده و عزالدین  
 قطز را بیاد شاهی قبول نمودند و پس از مدتی که عزالدین مذکور  
 منجوسست با دختر پادشاه موصل تزویج کند شجره الدر بغیرت شد با طوا  
 محسن جوهری متفق شده بر عزالدین در حمام هجوم برده اورا کشتند  
 و بینه غلامان آن از قتل آن خبر شدند بنای اتمام را گذاشتند مگر زن

مع  
 ۱۰۰

عزالدین بریشان سبقت نموده با کینه های خود و اصل شده اورا کشتند و در آن  
 ولد عزالدین ایبک را که در ای ده سال عمر بود تحت نشاندگی از غلامان  
 پدر را که قطز نام داشت نامید او نمودند لکن بعد از نیکه تاتارها بر شام استیلا  
 نمودند اهل حلب و عقد مصر چنان صلاح دیدند که نورالدین صغیر را طبع کنند  
 و امیر قطز را مستقلاً پادشاه نمایند که بخاطر جمعی با تاتارها جنگ نماید - درین  
 هنگام شاه مستقل شده و به شاه منظر اورا لقب داد و بعد از آن اورا  
 به جهاد روانه نمودند انهم در شام نزدیک چشمه جالوت بارض کنعان به تاتارها  
 مقابل شده و آن تار شکست داده تعداد زیادی از ایشان اسیر نموده تاتارها  
 بهم به قتل کوه فرار نموده در آنجا انهم زیر شمشیر مسلمانان در آمدند و بیبرس را  
 به تعقیب مغربین شان روانه نموده الی طرف بلاد آنهار تعقیب نمود در عین  
 جنگ تاتارها درین جنگ کشته و سپر آن اسیر شد قطز با عساکر خود به دمشق آمده  
 لشکر مسلمانان را بجانب خود جذب نمود چه از دست تاتارها بعالم اسلام تقاضا  
 زیادی رسیده و در هر جا که میرسیدند فتح بدست شان بوده و ازین نقطه مسلمانان  
 مأیوس شد مریخ امیدی بدیشان نمانده بود این فیروزی در جمعه بیست  
 و پنجم رمضان سنه ششصد و پنجاه و هشت واقع شد و همینکه قطز به دمشق  
 و اصل شد یکجا عهده راکبه تاتارها معاونت نموده بودند بردار کشید - چون  
 قطز کارهای شام و حلب را انتظام داد با عساکر خود عزم مصر را نمود امیر  
 بیبرس از قطز خواش نمود که اورا والی حلب بسازد قطز قبول نکرده  
 و بیبرس با بعضی امرا قطز بان سوور قصد نموده به راه او از دمشق بسیار  
 شده انتظار فرصت می بردند و همینکه بیک منزلی صالحیه رسیدند و هم  
 نایب قطز که بمصر بود با عده مستقبلیین از صالحیه بر آمده بودند و چونکه قطز  
 سواری را بسیار بود که خرگوشی بر آمده بنای گرزرا گذشت و شاه  
 به تعقیب آن اسپ را همیز نمود بیبرس و خلفاء آن نیز با قطز  
 تا خند تا از سپاه دور شدند بعد از آن یکی ازین نفری به نزد آن آمده  
 و بجهت کینه مجرم شفاعت نمود قطز حرف آنرا قبول نمود آن شخص  
 هم خیل اقلان اظهار داشته و آمد که دست های او را به بوسه و حسن بوسه  
 اورا محکم گرفت و بیبرس به شمشیر زور از ده از اسپ پانین نموده کشتند  
 و این دهم به نهم ذی قعدة همین سال واقع شد - پس از انجام قتل بیبرس

عزالدین بریشان  
 ایبک را که در ای ده سال  
 عمر بود تحت نشاندگی  
 از غلامان پدر را که  
 قطز نام داشت نامید  
 او نمودند لکن بعد از  
 نیکه تاتارها بر شام  
 استیلا نمودند اهل  
 حلب و عقد مصر چنان  
 صلاح دیدند که نور  
 الدین صغیر را طبع  
 کنند و امیر قطز را  
 مستقلاً پادشاه  
 نمایند که بخاطر  
 جمعی با تاتارها  
 جنگ نماید - درین  
 هنگام شاه مستقل  
 شده و به شاه منظر  
 اورا لقب داد و  
 بعد از آن اورا به  
 جهاد روانه نمودند  
 انهم در شام  
 نزدیک چشمه  
 جالوت بارض  
 کنعان به تاتارها  
 مقابل شده و آن  
 تار شکست داده  
 تعداد زیادی  
 از ایشان اسیر  
 نموده تاتارها  
 بهم به قتل کوه  
 فرار نموده در  
 آنجا انهم زیر  
 شمشیر مسلمانان  
 در آمدند و بیبرس  
 را به تعقیب  
 مغربین شان  
 روانه نموده  
 الی طرف بلاد  
 آنهار تعقیب  
 نمود در عین  
 جنگ تاتارها  
 درین جنگ  
 کشته و سپر  
 آن اسیر شد  
 قطز با عساکر  
 خود به دمشق  
 آمده لشکر  
 مسلمانان را  
 بجانب خود  
 جذب نمود  
 چه از دست  
 تاتارها  
 بعالم اسلام  
 تقاضا زیادی  
 رسیده و در  
 هر جا که  
 میرسیدند  
 فتح بدست  
 شان بوده  
 و ازین  
 نقطه  
 مسلمانان  
 مأیوس  
 شد مریخ  
 امیدی  
 بدیشان  
 نمانده  
 بود این  
 فیروزی  
 در جمعه  
 بیست و  
 پنجم  
 رمضان  
 سنه  
 ششصد  
 و  
 پنجاه  
 و  
 هشت  
 واقع  
 شد و  
 همینکه  
 قطز  
 به  
 دمشق  
 و  
 اصل  
 شد  
 یکجا  
 عهده  
 راکبه  
 تاتارها  
 معاونت  
 نموده  
 بودند  
 بردار  
 کشید -  
 چون  
 قطز  
 کارهای  
 شام  
 و  
 حلب  
 را  
 انتظام  
 داد  
 با  
 عساکر  
 خود  
 عزم  
 مصر  
 را  
 نمود  
 امیر  
 بیبرس  
 از  
 قطز  
 خواش  
 نمود  
 که  
 اورا  
 والی  
 حلب  
 بسازد  
 قطز  
 قبول  
 نکرده  
 و  
 بیبرس  
 با  
 بعضی  
 امرا  
 قطز  
 بان  
 سوور  
 قصد  
 نموده  
 به  
 راه  
 او  
 از  
 دمشق  
 بسیار  
 شده  
 انتظار  
 فرصت  
 می  
 بردند  
 و  
 همینکه  
 بیک  
 منزلی  
 صالحیه  
 رسیدند  
 و  
 هم  
 نایب  
 قطز  
 که  
 بمصر  
 بود  
 با  
 عده  
 مستقبلیین  
 از  
 صالحیه  
 بر  
 آمده  
 بودند  
 و  
 چونکه  
 قطز  
 سواری  
 را  
 بسیار  
 بود  
 که  
 خرگوشی  
 بر  
 آمده  
 بنای  
 گرزرا  
 گذشت  
 و  
 شاه  
 به  
 تعقیب  
 آن  
 اسپ  
 را  
 همیز  
 نمود  
 بیبرس  
 و  
 خلفاء  
 آن  
 نیز  
 با  
 قطز  
 تا  
 خند  
 تا  
 از  
 سپاه  
 دور  
 شدند  
 بعد  
 از  
 آن  
 یکی  
 از  
 این  
 نفری  
 به  
 نزد  
 آن  
 آمده  
 و  
 بجهت  
 کینه  
 مجرم  
 شفاعت  
 نمود  
 قطز  
 حرف  
 آنرا  
 قبول  
 نمود  
 آن  
 شخص  
 هم  
 خیل  
 اقلان  
 اظهار  
 داشته  
 و  
 آمد  
 که  
 دست  
 های  
 او  
 را  
 به  
 بوسه  
 و  
 حسن  
 بوسه  
 اورا  
 محکم  
 گرفت  
 و  
 بیبرس  
 به  
 شمشیر  
 زور  
 از  
 ده  
 از  
 اسپ  
 پانین  
 نموده  
 کشتند  
 و  
 این  
 دهم  
 به  
 نهم  
 ذی  
 قعدة  
 همین  
 سال  
 واقع  
 شد -  
 پس  
 از  
 انجام  
 قتل  
 بیبرس



با همراهم خود جانب صالحیه آمده بمسکرت مقبله رسیدند نایب سلطنه که از قضیه قتل واقف  
 شده بود از بیسرس پرسید که قاتل قطز کسیت بیسرس گفت منم ای خوند یعنی بزرگ  
 بسین که سلطنت ازان نشت بعد بیسرس در آنجا نشسته از عساکر بیعت  
 گرفته پادشاه شد و عساکر را به قلعه کوه روانه نموده و برایش باز شده داخل  
 شد مصر که برای قدم قطز ترزین شده بود بهمان زینت خود جوته استقبال  
 باقی ماند فسبحان الذی یدی ملکه کیف یشاء بیسرس در اصل خود  
 غلام اندکین بندقدار صالحی بوده و ملک صالح نجم الدین بن ایوب آنرا  
 بود این مردی میگوید که ملک الظاهر بیسرس در دیانت ثابت قدم بود و  
 نمازهای پنجگانه را در اوقات آنها محافظه می کرد و بلکه همه وابسته گان خود را  
 بصلوات پای بند داشت خمر نیاشامیده و مسکرات را منع نموده بود بلکه  
 ازان از محصول خمر روزانه هزار دینار عاید میشد که بیسرس ازان صرف  
 نظر نموده منعش نمود در روز حج آن را دیدند که احرام بسته و بر دروازه  
 کعبه ایستاده و دست ضعفا رعیت را گرفته بیالاشدن کمک نمی نمود خانه  
 کعبه و حجره هایون نبوی را پوشش نمود یکدفعه در موغله محمد اسمعیل وسطی  
 حاضر شد و آن مرد در خطبه خود شاه را مخاطب ساخته گفت ای شاه تو  
 در روز قیامت بنام سلطان مخاطب خواهی شد و فقط ترا باندیک شخص  
 رعیت بنامند خواهند نمود در آن روز هر یک از نفس خود مسئول خواهند  
 بود مگر تو که از عالمی مسولیتی داری پس باید بزرگان رعیت خود را پدید  
 و متوسطین شان را برادر خود دان را فرزند سخوانی این وعظ بر شاه  
 متاثر شده و بر وعظ احسان نموده بر فقرا و احسان زیادی نموده اوقاف  
 زیادی به فقرا مقرر نموده طریقه های عمرتین را یعنی حضرت عمر رضی الله عنه را  
 و عمر عبدالمزیز رحمه الله پیش نهاد ساخته انطاکیه، بغراس، قضیه، حصار  
 گوران، حصار عکا، قرین، صافیتا مرتبه را فتح نموده از نهیب آن  
 راه با کمال نامون شدند و در فضل آن تنها واقعه تاتار که چند مرتبه آنها را  
 شکست فاحش داده و مسلمانان را از شرارت شان نجات داد کافی است  
 درین کتاب مبدء دولت مالیک بجزیه و چراگسه را تا آخر برای آنکه فائده  
 برای مطالعه کنندگان عاید کنیم و سلسله را مطرد سازیم و برای قارئین  
 آئینه عبادت را نایشیم و هم تذکر نمودیم و در نه آن با خارج بچند کسوف

به بحث خود که واقعات سنه شصت و هشتاد باشد رجوع مینمایم درین سال  
 سپاه تاتاری بجانب شام در عهد سلطان منصور قلاوون مصری توجه نمود  
 سلطان مذکور هم در مقابل شان تجهیزات نموده در حصن فریقین متقابل شدند  
 و خداوند مسلمانان را در حالی که با یوسس بودند فاتح ساخته تاتار را در حال  
 که هشتاد هزار بودند مغلوب ساخته و بسیاری شان قتل و اسیر شدند و سلطان  
 بعد از فتح با اسیرها و سربازهای دشمن بدمشق رجوع نمود و در سنه هشتاد و چهار  
 سلطان قلاوون با سپاه خود جانب حصار مرتب رفته و بدان قلعه بسیار منبع  
 وسخت که هیچ یک از شانان گذشته امید فتح آن را نداشته بل اراده هم نکرد  
 بوزن هجوم برده امر نقب نمودن و مخفی نمودن نهادن نمود و بجز تکمیل نقوب  
 قلعه کیان امان خواستند و سلطان هم بر آنیکه قلعه حارب نشود ایشان را  
 امان داده اجازه داد که بدون سلاح اموال خود را از آنجا بیرون کنند  
 بعد خود با مرتب و تنظیم قلعه مذکور توجه نموده جانب ساحل آمده به مروج مشرف  
 و از آنجا به زیر حصن اگر ادر رسیدند نزول کرده و از آنجا به دریاچه حصن  
 آمد در سنه هشتاد و شش به قلعه صهیون آمده مخفی باران نصب کرده  
 برای مالی فشار آورده و اخیراً آن را بامان متصرف شده و بطرف لاذقیه  
 که در آنجا قلعه از فرنگ با موجود بود که از همه جهات بان محاط بود مگر  
 سلطان از سنگ ها که در دریا انداخته بود برایش راهی ساخته انرا محاصره  
 کرده و بامان انرا فتح نمود و بعد از تخریب آن جانب مصر بسیار شده  
 سپاهی جانب نوبه روانه ساخت آن هم رفته و با غنائم رجعت نمودند در سنه  
 هشتاد و هشت سلطان مذکور با سپاه خود جانب طرابلس شام که بدست فرنگ  
 بود رفته و مخفی بای خورد و بزرگ بران با نصب کرده و اخیراً بقوه همیشه  
 آن را فتح نموده بعضی ایالی بند ریجه کشیدند و غلب ایالی کشته شدند  
 دزن های شان بامال زیاد بی بدست مسلمانان افتاد - در دریا نزدیک طرابلس  
 مذکور جزیره بود که بسیاری نفری علاوه بر ساکنین بومی آنجا از طرابلس  
 در آنجا گریخته و بکلیسای مشهوری که در آن بود پناه گزین شده بودند عساکر  
 مسلمان بنه یه اسپ با از دریا عبور نموده و بر قلعه داخل شده همه رجال را  
 کشته و همه زنان و اموال را بشارت بردند فرنگ با در سال پانصد و سه  
 طرابلس را فتح نموده تا این سال بدست شان بود ملک منصور قلاوون

در سنه هشتاد و نه وفات یافته پسرش ملک الاشرف صلاح الدین خلیل بن خلیف بن شمسین تخت پدر شد.

فتح عکا

در سال ششصد و نود صلاح الدین خلیل بن فلا وون سیجا جانب عکا با منجیق باالات حصار روانه نموده بر عکا شدت نمودند و فرنگ نامم کامل در وازنه بار بسته نکرده از درون می جنگیدند تا اینکه در پیشین روز جمعه هفدهم جمادی الاخر جداوند مسلمانان را فاتح شهر ساخت دیگر جامعه از شهر بزرگه کشتیها فرار نموده بقیه از شمشیر مسلمانان نجات نیافتند غنیمت هم از حد بیرون بدست مسلمانان افتاد و از عجایب اتفاق اینست که این شهر در پیشین روز جمعه هفدهم جمادی الاخر سنه تحسید و هشتاد و هفت بدست فرنگی با از نزد سلطان صلاح الدین ایوبی گرفته و مسلمانان آن قتل عام گشت و بعد از یکصد و سه سال در همین روز و همین ساعت و همین باه باز بدست صلاح الدین خلیل مفتوح شد کفار قتل عام شدند.

فتوحات بعضی حصارها

بعد از فتح عکا ترس و رعب در دل های عموم فرنگیان ساحل شام افتاده صیداء بیروت را تخلیه نموده فرار کردند و مسلمانان آنهارا تصرف کرده اهل شهر صور نیز گریختند و سلطان نیز عده را برای اشغال آن ارسال نموده عثمانیه و انظرطوس نیز فتح شده برای این سلطان بدون تکلیف و زحمت خداوند آتقدوم سباب فتوحات میسر نموده بود که برای هیچکدام از سلاطین همپا نشده از نیطور شهرهای بزرگ بکوشش هیچ پادشاه بدست نیاید چه فتح این دیار شامی امر متعسری معلوم میشد که هیچکس تصور آن را کرده نمیتوانست فرنگی با بدرجه قوت داشتند که مالک مصریه را تهدید می نمودند از فتح حلب که در سنه شصت و چهار شده و آثار ما قلعه آن را خراب نموده بودند مسبق شده آید بنگ این سلطان در سنه نود و شش حکم آباد آن را داده و بعد از سی سه سال خرابی باز بتوجه این شاه آباد شد.

عکای  
بدر روز ششم شهریور  
اصططوس  
از سوختن شام  
دشت از بلاد ساحلیه

فتح قلعه دروم

این قلعه است که بکنار فرزت بنماست حصانت و رزانت ساخته شده صلاح این  
 قلاوون در سنه نود و یک بانوج زیادی بفتح آن بیرون شده آن را محاصره کرده  
 بذریعه منجیق کار را بر ایشان دشوار نمود ایشان طلب امان نمودند این هم  
 بشرطیکه تنها جان شان را حفظ کند ایشان را امان داده بعد سلطان بجات  
 نمودن قلعه فرمان داده بدمشق مرجعت نمود و بعد ازین در سنه نود و سه  
 صلاح الدین ندکور بدست بعضی غلامان خود هلاک شده و برادرش ملک الناصر  
 جای نشین او شد در سنه نود و هفت عساکر مصری جانب شام رفته سیلا در سنه  
 نموده و بران غارت و تاراج نموده و پیش آمدند و باز مرتبه دیگر آمده بر حصن نزل  
 نموده آن را محاصره و مضایقه نمودند و از منی تا که در آن بودند پایداری میکردند  
 و بعد از آن که مسلمانان آب بر ایشان منع نمودند زن ها و طفلان از تشنگی بنای هلاکت را  
 گذاشته از منی تا هزار و دویصد زن و اطفال را از شهر بیرون نمودند و درین لشکری تا  
 تقسیم شدند حصار هم مداومت کرده عده زیادی از حصاری تا بذریعه قتل و عطش  
 هلاک شده غنائم زیاد هم بمسلمانان نصیب شده اخیرا امان خواسته حصن محوص  
 و تمامی قصباتی که بجنوبی نهر چیحان بود همه بتصرف مسلمانان درآمد و در آن  
 باباتی حصار تا در شوال سنه ششصد و نود و هفت در قبضه شان داخل گشته  
 و البیان و حاکمان اسلامی در آنجا مقرر شدند در سنه ششصد و نود و نه  
 تا تاراج جمع های زیادی توجه نموده و از فرت عبور جانب حلب و حاه شافقه مسلمانان  
 این و شهر هم بمقابل شان اجتماع کرده بعد از جنگ مسلمان منزم شدند زیادی  
 به عنیمت تاراج گذاشت و بعد مسلمانان تا غزه و قدس و بلاد کمر تقیب کرده  
 ایالی دمشق از ایشان امان خواسته و قلعه دمشق طغیان گذاشته خیلی استقامت نمود  
 تسلیم نمودند تا تاراج با هم خانه ها و مدارس گرداگرد قلعه را سوختند عساکر  
 مصر باین که بمصر رسیدند تخوان باه خود را با انعامات شاهی گرفته و در  
 خود را خوب کرده و باز بنای جمع شدن را گذاشته در ده اول رجب  
 سنه نود و نه از مصر بیرون شده با مسلمانان شام بنای مکاتبه ستی انبواوند  
 و اینکه خبر عساکر مصری رسیدند فوراً بنای حرکت را گذاشته بشهر  
 شرقیه شافقه تمام را تحلیه نمودند عساکر مصریه هم رسیده حکام خود بار شام  
 و حلب و حاه مقرر نمودند و زمانیکه تاراج داخل شام شدند از من تا هم

بطمع افتاده عزم استرداد ممالک خود را از مسلمانان نمودند مسلمانان که ضعف  
 خود را مپایند می نمودند شهرهای شان را از نظری و سپاه خود خالی ساختند و از من با  
 هم حموص و تل حدون و کور و سر فند کار و غیره و غیره را و سپس گرفته برای  
 مسلمانان غیر از قلعه حجر شعلان دیگر جایی نماند و دیگر ممالکی که به جنوب نهر جیحون  
 بود بدست ارمن باور آمد در سنه هفتصد و نود و نهار تا مقصد شام را نمودند  
 در بیع الاخر از فرات عبور نموده مسلمانان را بخوف انداخته حلب را تخلیه نمودند  
 تا تار با هم ببلاد سرین و معره و تبرلین و عمق و غیره اقامت نموده قتل  
 و تاراج می نمودند صلاح الدین قلاوون که دوره سلطنت آن بود بالشکری  
 مصری حرکت نموده به عوجا رسیدند مگر بارانهای شدید حادث شد و راه  
 و حل و بی گذر گشته صلاح الدین نتوانست خود را به تار رساند و لا حرم به مصر  
 نموده به دهم جمادی الاول همین سال بمصر رسیدند تا تار و حلب و قصبات آن  
 سه ماه تردد داشته مردم آزاری میکردند تا اینکه خداوند تار را عودت داده در آ  
 جمادی الاخر این سال خودشان فرات را عبور نموده و سپس رفتند عساکر حلب  
 به حلب و گریخته گی با با ما کن خود را مرجعت نمودند در اول این سال همینکه  
 خبر رسیدن تار با به شام شایع شده بود اکثر اعیان شام و مصر لشکر  
 خود را برای جهاد بیرون کرده در اعانه بودند در سنه هفتصد و یک عساکر سلطانی  
 برای جنگ ارمن با بر آمده در شهرهای سیس بر آورنده شده کشت تار  
 سوخته و هر که را می یافتند می کشتند و غنیمت بسیاری هم بدست شان  
 آمد در سنه هفتصد و دو مسلمانان بر جزیره ارواد که در بحر روم مقابل  
 انظرطوس و نزدیک ساحل بسیاری فرنگیان در آن متمکن بودند در آن  
 جادووارهای بزرگ و حصارها ساخته و خود را محکم نموده بودند و همیشه  
 از حال مسلمانان در آن جزیره مطلع شده راه با را بر مسلمانانیکه  
 با حاصل تردد داشتند هجوم آورده از مصر براه بحر روم در آنجا  
 شناخته محاربه نموده بعون خداوند جزیره مذکور را فتح  
 کرده تمام اهل را قتل و اسیر ساخته و سوراخ و شیرازه را  
 قلعه را خراب نموده با غنایم و اسیران بدیار مصری عودت نمودند  
 داخل شدند تا تارها بشام و شکستهای متواتر ایشان  
 در سال هفتصد و دو تا تار با مقصد شام را نموده به فرات باقی متمکن

شده یک دسته ده هزاری را به تاراج نمودن قریتین مقرر نمودند عساکر  
اسلامی هم به حماه جمع شده یک دسته را بمقابل تاراج کننده گان قریتین روانه  
نموده فریقین در موضع کوم ملاقی شده بعد از پایه داری مفرط طرفین  
مسلمانان فاتح و تاتارها شکست خوردند و یک حصه بزرگ تاتارها از پیش  
پیاده شده مسلمانان اطراف شان را گرفته به چند مسلمانان آنها را  
امان میدادند آن با قبول کرده وزین پایه اسپ های خود را پیش روی  
خود با سنگ ساخته از پشت آن تا از صبح الی آخر ظهر به تیر با جناب نموده  
و اخیراً مسلمانان بر ایشان حمله نموده کابل ایشان را هلاک ساختند  
و این عنوان نصرتی است که آئینده ذکر میکنیم مسلمانان با هم بعد ازین فریز  
در هشتم شعبان به حماه مرجعت نمودند.

### جنگ در مر و نصرت نمایان

بعد از واقعه کوم تاتارها به جمعیت های بزرگ خود جانب حماه در عیبت سوم  
شعبان سال مذکور آمده تعداد زیادی از عساکر مسلمانان بهم  
در مقابل شان از دمشق حرکت نموده سلطان ناصر با عساکر مصری بهم  
رسیدند هر دو فریق در روم رمضان متلاقی شده نصری زیادی از  
مسلمانان بشهادت رسید و بالاخره خداوند نصرت را نصیب مسلمین  
کرده تاتارها شکست خورده بسیار کشته شدند و بطور فرار میگردند که یکی  
از حال دیگری مطلع نمی شد در وقت شب در بین مسلمانها و تاتارها  
حامل شده تاتارها در کوهی نزدیک مرجع اصغر توقف نموده آتش افروز شدند  
مسلمانان هم بدان آتش بر ایشان راه یافته و اطراف شان را بطور  
خوشی در همان شب گرفتند صبح چون تاتارها بیدار شده و از وضعیت  
احاطه و کثرت مسلمانان واقف شدند بنای فرار را گذاشته و مسلمانان  
از پی بنای کشتار شان را نهاده مقدار زیادی از آن ها کشتند  
و یک مقدار از گرنزی ها در بین راه شان وحل آمده نصری بسیاری  
در آن غرق شده بعضی اسیر و بعضی نیز قتل شدند و یک حصه  
از مسلمانان تاتارها شکست خورده را که بطرف قریتین گریخته  
بودند تعقیب می کردند تاتارهای مذکور بلب فرات که در نهایت  
طغیان بود رسیده نتوانستند عبور کنند و آنهایی که قصد عبور نمودند

غرق شدند و آنهایی که عبور نکردند لب لب دریا جانب بغداد شده شناختند  
 و در آنجا بماندند بعضی از کرسنه‌گی هلاک و بعضی بدست عرب پانگ شدند  
 و خداوند انتقام مسلمانان را که در سینه شمشیر صد و نود و نه در حمله از دست  
 تاتار با دیده بودند از ایشان گرفت در سینه مقتصد و سه عساکر مصری  
 برآمده و داخل بلاد سیس شده و مثل حمدون محاصره کرده و بامان او را  
 فتح نموده از ارمینی تا واپس گرفتند و بزمن هموار ساختند.

غارت نمودن عساکر حلب بلاد سیس مراد است  
 از من قومی است که به ملت نصرانی داخل شده موطن اصلی شان ارنی است  
 بعد از آن که مسلمانان شهرهای شان را فتح نموده و جزیه بر ایشان گذاشته  
 خلاط را که پای تخت شان بود از ایشان گرفت ایشان بجانب سیس  
 نقل نموده برای مسلمانان جزیه میدادند بعد از آنکه تاتار با پیدا  
 شدند از من با تبعیت شان را قبول نموده در جنگ های شان  
 معاونت و رفاقت میکردند و هم شاهان مصر هم بر ایشان حمله و غارت  
 می نمودند و در اول محرم سنه هفتصد و پنج عساکری از حلب برآمده عزم  
 غارت بلاد سیس را کرده در آن داخل شدند مگر میر لشکرشان  
 ضعیف العقل و قلیل التدبیر و دایم الخمر بوده و در امر پایه داری تهاون  
 ورزیده و از اخبار دشمن غافل نشسته صاحب سیس جمعیت های  
 بزرگ از تاتار و ارمین و فرنگ جمع نموده به غزه رسیده و به نزدیک  
 ایاس فریقین متلانی شدند و چون حلبی با با حریف خود تا بمقامت را  
 نداشتند روی براه نهادند و تاتار با و ارمین با دست بر ایشان یافته  
 اسیر و قتل زیادی از آن با نمودند و عده که در کوه با فرار نموده بودند بعضی  
 از ایشان تو استند که بدون اسپ و یراق و پاد برهنه به حلب برسند  
 در همین سال لشکری از دمشق بکوه های طلس که مردم شان بانی  
 و از دین متمسک بودند رسیده و در آن کوه های بلند لشکری مذکور  
 بر ایشان احاطه نموده تمامی باشندگان آن دیار را قتل و اسیر  
 نموده بنسیا و نصیریه و طلس را کنده این کوه تا بین دمشق  
 و طرابلس بوده چنان ارتفاع دادند و آن راهی که از دست قطاع الطرق  
 این اقوام مختل شده بود باز بعد از فتح مسلمانان مامون شدند چه اینها

رو روی مال مسلمانان را نیز زد دیده به کفار میفرودختند - در سال هفتصد و هشت فرنگ شهر رودس را فتح نمودند - حافظ ابن حجر در تاریخ خود میگوید رودس در وقت خلافت معاویه رضی الله عنه فتح شده و بامرا جناب یک جماعه از مسلمانان در آنجا متوقف شدند - چون یزید پادشاه شد ترس خورده و مسلمانان مذکور را امر نمود که خود را از آنجا بیرون کنند و بر اهل آن جا جزیه و خراج گذاشتند - در میان بعد از نیو قعه بران قبضه نموده و فرنگ ها آن را از رومی ها گرفتند در سنه هفتصد و دوازده تا تارها به جمعیت زیاد باز آمده و اهل حلب و اطراف آن بجز دشیدن خبر مذکور بنای تزلزل و فرار را گذاشتند تا تارها به بلاد سیس و باز به فرات رسیده به رجه نزول نموده آن را محاصره کرده و مخنقیق را بر ایشان نصب نموده بنای نقب زنی را نهادند اهل قلعه هم به نهایت مردانه قیام نمود صبر زیاد و جنگ شدید نمودند عساکر اسلامی هم از هر طرف برای نجات مردم رجه مجز و عازم شدند تا تارها هم از یک طرف به قحط و غلاء گرسنگی مبتلا و از طرف دیگر خبر هجوم عساکر اسلامی را شنیدند بعد از آنکه یکماه رجه را محاصره شدید نموده بودند ناگام بر حسرت مرجعت نموده مخنقیق با آلات حصار را در نخ قلعه ترک کردند مردم رجه هم بر آمده و آن با غنیمت گفته بدخل شهر نقل دادند و کفی الله المومنین القتال .

### فتح ملطیه که بدست ابرمن بود

ملطیه شهری است در روم و دارای آب و درختان زیاد و جایی سرد و بسیار سخت و محاط بکوه است سبب اینکه عساکر را طرف آن سوق دادند اینست که یکجا مسلمانان که به نصاری مخلوط شده و حتی تزویج و تزویج در بین شان از طرفین جاری بود در آن مواضع موجود بودند و عساکر مسلمانان هم در بلاد روم همیشه غارت و حمله نموده راه شان قریب ملطیه میبود اتفاقا یک دفعه مردم ملطیه بران سپاهیان مترودین تاخته و بعضی را اسیر گرفتند یک جماعه را نیز کشتند سلطان ناصر الدین قلاوون که از وقعه مطلع شد لشکری زیادی از مصر براه دمشق فرستاده و فرمان داد که تمام عساکر شام



فتح ملطیه که بدست ارمین بود

بلکه عساکر حماه و حلب نیز با عساکر مصری همراهی کرده بروند اینها همه در بیست و دوم محرم سال مذکور به ملطیه رسیدند آن را محاصره شدند و یکدسته مردم از شهر برآمده برای خود امان خواستند و امان داده شدند مگر آن تصادف همان دروازه که برای پیرون شدن نفری مستامن باز شده بود مقابل لشکر حماه بوده و عساکر بدون درنگ بر دروازه مذکور داخل شده کار از اختیار برآمد و این لشکر طماع که آنه حدز یاده بودند تمام اموال شهر را خواه از مسلمانان و خواه از عسیره چور کرده فرقی نکردند و همچنین تمامی امانی خواه مسلمان و خواه نصاری برای خود برده ساختند مگر در خیر غلامان اسلامی از نزدشان گرفته و در مالکند لکن مال با رفت و کسی تدارک آن را کرده نتوانستند - نصاری کامل غلام شده و تا آخر همان حال ماندند بعد از آن رادر شهر انداخته اکثر حصص شهر را سوختانده و بقدر امکان از دیوارهای آن نیز خراب نموده بعد از آن یکشنبه روز به ملکیت خود عود کرده به مالک شهرهای سیس نوشتند که شهرهای جنوبی جیحان را پس بدهد و خراج را نیز اضافه نماید خراج زیاده شده به هزار درهم رسیده.

### غامرت نمودن شهرهای سیس

در سنه هفتصد و بیست و نهم سلطان ناصر قلاوون با اجتماع عساکر قیاری شهرهای سیس صادر شده عساکر از مصر و شام و حمای و حلب جمع شده در نصف ربیع الآخر به قلعه سیس نازل شده هجوم برده غنائم زیاده بدست آورده شهر را ویرانهت بار آتلف نموده مواشی زیادی را بغارت بردن تاراج نمودند و خراب کرده سالم و منصور و اسپین گفتند

### فتح ایاس که از شهرهای سیس است

در سنه هفتصد و سی و پنج عساکر به ایاس نزول نمودند و محاصره کرده بزور فتح نمودند لکن قلعه که در دریا بود پایداری نمودند مسلمانان در این مخنیف بزرگی نصب نموده و از دور راه بکشتیها سوار شدند آن طرف نشاندند و پسند که نزد یک قلعه شدند ارمین با شهر را خالی نموده آتش زدند مسلمانان که داخل شدند و پیراندازه که خواستند خراب کردند و همه عساکر موطن خود رجوع کردند - در رمضان سنه هفتصد و بیست و هفت چهل و هفت

از بلاد فرنگ آوردند و سبب آن این بود که جلال الدین قاضی لقصات  
اعلان نموده بود که هر که اسیری را حاضر کند یک مبلغی که معین شده  
بود برایش میدهد فرنگ تا که ازین مسئله واقف شدند تجارت  
اسیران را نموده و ایشان را در آن موقوف می فرستادند و همان بود  
که از مصرف اسیران ثنعت هزار درهم داده و اسیران را نمودند

**غزوه عساکر حلب بی بلاد سبیش**

در سنه هفتصد و سی و پنج عساکر حلب با شترهای سیس بنای جهاد را  
گذاشته در ازنه و طرسوس خرابی نموده کشت بار اسب و  
و مویشی را بردند و دو صد و چهل اسیر گرفتند و از مسلمانان  
بدون کینفر که آنهم در نهر غرق شده بود دیگر تلفاتی رخ نداد  
نظری عسکری بدون ایلیجاری و ملحقین خود ده هزار کس بودند  
همینکه اهل ایاس ازین مسئله واقف شدند هر قدر تجار مسلمانان  
که در آن دیار موجود بود جمع نموده در یک کاروانسرا  
داخل نموده اسجارا آتش زدند و قریباً دو هزار تا اسیران  
بغدادی در روز عید فطر ملاک شدند انالله وانا الیه راجعون  
در سنه هفتصد و سی هفت عساکر مصر و شام برای غزای  
ملک ارمن برآمده و در دوم شوال به بندر ایاس رسیده  
سه روز آن را محاصره کردند بعد قاصدی از ارمن بازو مشوق  
آمده خطی از نایب شام با خود داشت که باید ارمن با قلاع شهر  
و شهرهای که در شرفی نهر جیحان است برای مسلمانان  
و اگذار شوند مسلمانان هم مالکند کور را که ملک رسیعی بود تسلیم شدند  
مصعبه، کوپرا، بار و نیه، سرفندکار، ایاس، بانا، اس  
بحیمه، نقیر، از شهرهای مشهور این ممالک است مسلمانان برج ایاس  
که در بین دریا بود خراب نموده و در آن ممالک نوایی مقرر نمودند و اسیر  
رفتند و این فتح نمایانی بود که اوجیات ارمن با حلب و در سنه هفتصد و سی و یک  
ملک الناصر محمد بن قلاوون فوت نموده عوضش پسر آن الملك المنصور ابو بکر بنشین شد  
در سنه چهل و چهار شان تا چند مرتبه بر شهر سیس غارت و کشتار نمود خاطر از منی بار تسلیم آورد  
سند پیش ترکان با طوکان که شیخ ترین نایب سبیش بود به جلیه گرفته مردان کشتار نمودند

سبیش  
دولت سبیش  
از بزرگترین بندرهای سبیش  
واقع بین انطاکیه و ارمینیه

شصت و ہفت

## دو اقعہ اسکندریہ سنہ ہفتصد و شصت و ہفت

ابن خلدون میگوید اہل قبرس از امت ہای نصرانی و باقی ماندہ ہا سے روئے  
 پامیاشتند و این دور را از ان سبب دور فرنگ می گویند کہ درین وقت فرنگیان  
 بر باقی ملت ہای نصرانی علیہ در کثرت یافتہ اند اہل قبرس ہر سالہ جزئیہ معلومی بصر  
 میداد و این جزئیہ از زمان حضرت معاویہ رضی اللہ عنہ کہ این جزیرہ فتح شدہ  
 بود بر آنہا مقرر بودہ و ہر زمان کہ تہذیب میکردند کشتی ہای اسلاحی از طرف شام  
 آندہ و بنادر شام را خراب نمودہ و بنای تقدم را در ان میگذاشتند تا وقتیکہ  
 بزاسے ادای جزئیہ را ضعی شدند ہر س در سنہ ششصد و شصت و نہ یک اسطوخودوس  
 کشتی جانب آن روانہ نمودہ در شب بسنگ با لشکر گاہ خوردہ و شکست در آن وقت  
 با فرنگ با جزیرہ رود کس بجوم آوردہ او را از لشکری شاہ قسطنطنیہ در نہت قصد  
 و دست گرفتنگان سے آرا اصراف کردند اہل قبرس ہم با ایشان در بین جنگ  
 و کشتی گزارہ میکردند و بالاخرہ جنگیدند جزیرہ قبرس در سواحل شام و بصر  
 روی بروی طرابلس در میان دریا یکت نہ روز از ساحل دورست آنہا بعضی  
 اوقات حالات اسکندریہ را مراقبت نمودہ و خدمت را انتظار می کشیدند  
 یکدستہ جہاز را کہ سبکو بندہ بلخ بر بغداد جہاز میشد از پیادہ و سوار پر کردہ بہ  
 ساحل پیادہ شدند مردم شہ کہ بطریق نہت از شہ بر آمدہ از کید دشمن بفر  
 بودند و ہمہ سالہا جنگ را در اموش کردہ بودند بر جہا و بارہ با ہم آریاہی  
 خالی و نابہی کہ نام صلح و جنگ قیام داشت ہمہ درین روز با خلیل بن عوام  
 بودہ بکار ہای دیگر مصروف بودہ حاضر نبود این شاہین ہم بنای تعینہ را گذاشتہ  
 و چون دروازہ بر ایشان بسته شدہ بود از دیوار بالا شدند مردم شہ  
 مضطرب شدہ تا تو اسقند اہل و عیال خود را جانب دستت بیرون نمودہ فرختند  
 و بجزرت و دستت جانب بیابان میرفتند و بدست احواب بدوی گرفتاری  
 شدند ہماچہن ہم لشہر ریختہ دو کالہا سے امتعہ و صرانی داد و اطاعتی بجای  
 را جور کردہ کشتی خود را از اموال و ذخائر پر کردہ بقدر وسع خود اسیر از زنا  
 و اطفال گرفتند و ہمین فریاد عوب با بلند شد ایشان بکشتی خود رسیدہ بار  
 گیری خود را کردہ بودہ بقیہ روز را در دریا توقف کردہ و فرار رفتہ بودند چون  
 این خبر بکفیل دولت مصر رسید بینفا کہ کفیل شاہ اشرف شعبان صغیر  
 بود رسید آن با شام و سپاہ بر آمدہ و نایب اسکندریہ ابن العوام نیز از

حج مراجعت نموده بود و با آن امرار و عساکر زیاد بودند و علی الفور بسکندره  
رفته جزئی تعدیلات و اصلاحات در مهمات جنگی آسجا نموده و  
بادلی پیراز کین بجای نوب مصر شتافته فرمان داد که صد کشتی بسازند  
تا با سپاه مصر جانب قبرس رفته استیلا بر دو با اینکه همه مهمات حرب را  
کامل نموده بود باز هم رطلب خود االی سنه هشتصد و بیست و نه شوهت  
کامیاب شود چنانچه ذکر میشود انشا الله تعالی سبب این تاخیر آشوب  
یا اختلاف امرار مصر بین خودشان بوده است .

« الغرض دولت ارس و استیلا بر سبیس »

در سنه هفتصد و هفتاد و شش در وقت شاه اشرف ثقیان بن حسن  
بن ناصر قلاوون سپاه زیادی بر ارس غنائی ممالک سبیس تهیه شده امیر  
لشکر یار دینی نائب حلب بود که ایشان را دو ماه محاصره نموده و مخفیق با  
را بر ایشان نصب نموده اصناف ترکان را برای جنگ دعوت کرد  
و بعد از شدت و مضایقه زیاد تگفور که رئیس ارامنه بود برای امان  
پایین شده و بجانب مصر فرستاده شد این خلدون میگوید نائب حلب  
سنه هفتاد و شش با عساکر خود جانب ارس روانه شده باقی قضایات  
آرزای تصرف کرده بر شاه آن تگفور، بابان تصرف نموده آنرا با پلید و اولاد  
آن سده شاهی فرستاده در اسجا بر ایشان حیره مقرر شده سلطان بر  
ممالک متولی شده سلطنت ارامنه منقرض شده و سلطان یعقوب شاه  
را در اسجانا نائب مقرر ساخته و اذنه و ایاتس و غیره نیز بان بلاد مغرب گشت  
در سنه هفتصد و هشتاد و فرنگ با بطرا بلس شام نزول نموده سلطان چند  
کشتی بهر اسی یلیغالان صری فرستاده و فرنگیان بعد از تلافی بهر دیگر منهرم نموده  
و بعد لعساکر خود امر دادند که پس نشینی کنند فرنگی با هم بطبع افتاده آنها را  
تعقیب نمودند که باز مسلمانان رحمت نموده بسیاری شکار گرفته و بقیه فرار  
نموده به کشتی باری خود نشسته رفتند در سنه هفتصد و هشتاد و پنج فرنگها به  
بیروت با بیت کشتی نزول نموده نائب شام هم از آنها بهمانه اینکه به  
فرمان سلطان بخصوص جنگ نمودن بدست نزارم از آنها متقاعد شده  
سلطان نوشت اینال یوسفی بران جهاد دعوت نموده و جاسعه را  
با خود متحد ساخته در بین فرنگی با و دریا عامل آمده بسیاری را از فرنگیان

قتل رسانیده و بقیه شان از کشتی با فرود آمده بر آنها ریختند اما غازیان  
 با سی فشرده اینها را نیز منہزم کرد و بسیاری شانرا کشته شش کشتی شانرا بخت  
 گرفتند و انہم یکروز سرور و نشاط مسلمانان بود از نہ بقصد شتاد و ہفت -  
 مسلمانان کشتیهای جنگی بسیاری برای جنگ فرنگ در بحر روم ساخته و خیلی  
 و اخت ان کوشش نمودند و بجانب دمیاط بسیار شدہ باطل دمیاط  
 یک کشتی بزرگ فرنگی را دیدہ و آنها را بغما نمودہ باشندگان او را اسیر نمودند  
 در نہ بقصد و بود در ناحیہ سیواس در بین مسلمانان و ترہا واقعہ عظمی احدی  
 شدہ فتح با مسلمانان بود درین سالہا امیر تیمور در ممالک ہند و ہرات دعوت  
 میداشت و از شدیدترین بلایہ ہا سے این ملت کتہ در زمین فشار نمود  
 و باعث ہلاک نسل و زراعت گردید کہ ما ملخص وقایع آفراتذکر مینمایم و باز بہ  
 فتوحات شاہان مصر مراجعت میکنیم کہ سیر تیمور جانب شام در سنہ ہشتصد  
 و سہ واقع شدہ و علامات مندرہ برین بلاہ عمومی سبقت نمودہ  
 اولین این علامات مندرہ بمان حریفی است کہ در مسجد حرام در نہ  
 ہشتصد و سہ واقع شدہ سخن این فہم میگوید اہل معرفت گفتند کہ این  
 علامہ بیک حادثہ بزرگی اشارت میکند و واقعاً باین طور بود چہ از  
 قدم تیمور لنگ در ممالک شام در روم زحمت با ویریشا بہنابہ  
 مسلمانان خود شان کتہ و زنہای شان اسیر و مال ہا سے شان غارت  
 و خانہ ہا سے شان ویران گشت حریفی کہ در مسجد حرام حادث شد  
 در اواخر شوال سنہ ہشتصد و دو در عہد سلطنت ناصر فرج بن برقوق بودہ و  
 از رحمتہ غریبی مسجد شروع شدہ بہ سقف رسیدہ و از آنجا تمام جانب غریبی ہم  
 آتش گرفتہ بہ بعضی رواق ہا سے جانب شام تا محاذی باب واسطی  
 سرایت نمودہ بقوف و آستانہ ہا را کہ از چوب ساج بود سوختاند و بعد  
 از ان در سال ہشتصد و چہار زمانی کہ امیر مکہ شریف حسن بن عثمان بود  
 تعمیر سوختگی ہا ستجدید شد . (ظہور امیر تیمور)

در باب راضی بودن امیر تیمور  
 تہا درین کتاب دیده شدہ  
 چہ آن شخصی بود کہ در راہ  
 ملت رجعت نمود  
 نمودہ و علامت رجعت  
 را تہمت نمودہ است

م

نمودند فتنه و جنگ در بین شان شدت نموده بغاوت با وقتنه باروی  
 داده موجب ضعف دولت تتر و قیام تیمورش بعضی با میگویند نسب تیمور  
 به چنگیز میرسد این خلدون او را به راه قوم آن از دودمان حطای طان  
 بن چنگیز خان محسوب مینمایند و بعضی تعمیم کردند که از طرف مادر حیطی مذکور  
 میرسد اول ظهور آن در سنه منفصده و هفتاد و سه است که ماده تاریخ آن کلمه  
 (عذاب) را گرفته اند و آن یکی از جالین موعود است که در اخبار بنوعی آمده است  
 و آنهم در حالک اسلام از قتل و فساد حوث و نسل و تخریب بلاد مصداق  
 نکردا بتدای کار او و پیدار او همین بود که هر دو فقیر بودند و پدرش کفش دوز بوده  
 در یکی از قسرا کش از مالک ماوراء النهر زلیت می نمودند تیمور از ابتدا سب  
 شخص چالاک و قوی بوده و جتته بزرگداشت و از شدت فقر دزدی می نمودن  
 گو سفندی دزدیده و از طرف چوپان دو تیر بآن اجابت کرده یکی بران راست  
 او و دیگری به کتف راست رسیده و یک حصه بدن آنرا مهوب ساخت  
 و ازیر جهت او را نصف انسان گفته اند و باین هم از سر قه دست بردارنده  
 افساد و ابلهک می نمود تا اینکه سلطان حسین شاه هرات بآن ظفر یافته  
 امر بضر و بعد از آن بدار کشیدن آن نمود مگر پس آن ملک عیاش الدین شفا  
 تیمور را نموده هر چند سلطان بکشتن آن ابرام نموده گفت از نصف بدی اینان  
 چه میزاید و بدین بهانه او را خلاص نموده در جنگ ملازمین خود نگاه داشته و  
 خواهر خود را بآن داده و او را از جمله وزراء خود ساخته و بعد از مرگ شاه حسین  
 و سلطنت عیاش الدین کار تیمور بالا گرفته بآن درجه رسید که توانست بر مولای  
 خود بغاوت کند و سب آن این بود که در بین تیمور و زن آن که خواهر ملک عیاش  
 الدین باشد مناقشه واقع شده و تیمور زن مذکوره خود را کشته و بیج به وی التعم  
 خود احترام نموده و بعد چون ردی برای خود نمیدید مجبور شده بغاوت اختیار نمود  
 و با آن سپاهی که بدست آن بود تمام مالک ماوراء النهر را تصرف نموده بفتح دیگر بلاد  
 کوشیده در حبه عالم بمانندی که شیطان در حبه بنی آدم نفوذ میکند و یا زهر در بدن  
 حلال میکند نفوذ یافت و بعد به سلطان عیاش الدین شاه هرات برای اینکه او را  
 بمقابل احسانهای او جزای بدد بد و حدیث مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 را که در نموده اند (بر همه نفس های خبیثه خداوند فرض گردانیده که باید از دنیا بیرون نشوند  
 تا اینکه با شخصی که با ایشان نیکی نموده اند بدی نکنند) نواشته نموده طلب امانت

نمود عیث الدین در جواب نوشت که آیا تو خادم من نبودی که بتو احسان نموده و  
 نعمت داده ترا از کشتن نجات دادم اگر تو انسان نبستی و نیکی را نمیدانی باری از  
 گت هم کمتر مباش مگر تیمور اینرا شنیده از چون عبور و عزم برات نمود و چون عیث  
 الدین قوه مقابله آنرا نداشت خود را در قلعه محاصره نموده و از طرف تیمور سخت  
 فشار یافته امان طلبید و بعد از امان بچنگ تیمور افتاده در حبس خانه از گرسنگی و  
 تشنگی مرد بعد از آن جانب خراسان رفته و با مقام ستمشیر راد سیتان گذاشته  
 یکی از دست آن نجات نیافت و شهر را هم خواب نموده و همین حضرت آن تا همه  
 ممالک و ملوک هم نزد آن خضوع نمودند بعضی با او در چنین تصویر مینمایند که شخص بسیار  
 بلند قامتی بود که گوی از بقعه قوم عاقله است سردیشانی آن بسیار بزرگ و در آن  
 قوت و باس شدید بوده رنگ سفید مایل بسرخ و اطراف بزرگ و کتف پای بعض  
 داشت بنیر آن کامل و ریش آن آویزان و دست و پای راست آن لنگ و  
 هر دو چشم آن بمانند سمع درختان و صوت آن بلند بوده از هر کج نغمه سیه عظمت  
 و هیبت آن بدرجه بود که ملوک اطراف و سلاطین اکناف با اینکه استقلال تامه  
 میداشتند چون با بدایا و تحف نزد آن می آمدند بر آستان عبودیت آن می افتادند  
 و هر وقت که نجات کدام از آنها بیدار می شد و تیمور آنرا بکنور خود میخواست  
 خادم رفته و از زمین مردمان آن شاه را بنام دعوت مینمود و آن شاه جلیل به  
 کمال اقبال از جاتی خاسته و بمفاخرت جانب سرارده در عقب خادم میرفت سلاطین سخی  
 قوینه بصورتی که ماتحت تر با بودند در طاعت تیمور داخل شدند بعد از تملک اصفهان  
 و عراق بجم در ی و فارس و کرمان پس از جنگهایی که شاهان دیار مذکور در آنها تلف  
 و جماعت با پراکنده و زنها اسیر و بلاد خراب شدند سلطان احمد بن اولیس شاه  
 بغداد هم ترسیده می اگر خود را جمع نمود و خود را مستعد ساخت و بعد از آن این تیره  
 را نیز ترک نموده بنا جنگ آشتی را گذاشت مگر این هم فایده نکرده تیمور با آن  
 همیشه بنام فریب را نناده چوب زبانی و مراسله مینمود تا اینکه غم احمد است  
 و می اگر آن متفرق شدند و تیمور بنا گهانی خود را بممالک آن انداخته غلظت خود را بجله  
 رسانید و از اسخالفی سلطان احمد خبر داده و نامبرده در شب خود با متاع و سینه  
 ذخایری که میتوانست حمل کند کوچ نمود کشتی با حی دله را گذاشته و خود را از نهر حله  
 عبور نموده صبحگاه خود را بمشهد حضرت علی رضی الله عنه رسانید و عساکر تیمور در یازدهم  
 شهر شوال بمقصد و نود و پنج با حل در جله رسیده چون کشتی نیافتند خود را بدجله انداخته

بیفد نازل شده عا کر را بتقیب سلطان احمد بن ادریس روانه نمودند عا کر چون پل  
 حله را بریده و ویران مشاهده نمودند خود را بدریا انداخته سلطان احمد بمشهد حضرت علی  
 رضی الله عنه پلخته بر اموال آن استیلا نمودند سلطان احمد با جمعیت خود برایشان هجوم  
 نموده و امیر لشکر تیمور کشته شده بقیه عا کر بنای رحمت را گذاشتند سلطان احمد نجات  
 یافته و جانب رجب از خطه شام است گریخته در آنجا راحت نمود نائب شام هم خبر آنرا  
 سلطان ظاهر برقوق شاه مصر فرستاده و سلطان مذکور بعضی خواص خود را با زاد و تو  
 نزد لکن فرستاد و احمد پذیرائی پای زیاد بمصر رسیده سلطان با استقبال آن تمامی  
 امرار برکاب آورفته او را خیلی اکرام نمودند محمد هم سلطان مصر را از نیکه تیمور عورت  
 عجم و عرب را گرفته و قاصدان خود را بمصر میخواید روانه کند سلطان مصر هم بنای حبیب  
 نوشت که قاصدان تیمور را بقتل رسانند و این مسئله هم شد احمد بعد از این  
 از سلطان مصر اعانت خواسته و برای استرداد ملک خود از آن مدد خواست و از  
 طرف سلطان برقوق دعوت آن اجابت شد آمدن سلطان احمد نزد شاه مصر در  
 ماه ربیع الاول سنه هفتصد و نود و شش بود چه ددها برای احمد چیزی مرض رسیده و آن  
 آن نظر مجرم آن مؤخر شده بود سلطان احمد در بغداد براس خود نایبی مقرر نمود  
 و بعد واقف شد که تیمور در روز عید اصحی داخل بغداد شده و انساد نمود از مسلمانان  
 قربانیهای سید و قتل بسیار کرد و بعد برای عا کر خود حکم داده بود که هر کدام دو سر مرد را  
 حاضر کند و چون این مسئله بواسطه نبودن دتاه شدن مردمان بر لشکری آن دشوار بود در  
 زنها و اطفال را بریده و میردند مالهای سلطنت را برده و اهل بغداد را نیز از یکسر  
 مصادم کرده موجودیت بغداد را سلب نمود و بعد از فتح بغداد جانب تکریت روانه شد  
 آنرا چهل روز محاصره نموده تا اینکه با مرآن دروازه را گشودند و مردم را کشته آنرا خوا  
 ساختند و عا کر آن پدیا ر بکرتا علقه را یافته و یک ساعت روز آنجا توقف نموده آنرا  
 چور و مردم آنرا متفرق ساختند اینچنینکه شاه ظاهر برقوق مصری رسید بکبر خود  
 دعوت نموده و آنها را بجانب شام مجبور ساخته و بران طعام داده دیگر صنوف عسکری  
 خود را مجبور ساخته و خود با آنها که سلطان احمد نیز با ایشان بود جانب شام رسانیدند  
 تیمور درین روز با حصار مار دین را اشغال کرده و چند ماه هم در آنجا اقامت  
 نمود و شهر را ویران و اطراف را جاروب و از آنجا بلادر و ممتوجه گشته و در  
 بین راه قلعه با س کدیلم را غارت نموده و نواحی آنرا نیز بتاراج  
 جاروب کرده است و در همین مدت سلطان برقوق عا کر خود را به راه



سلطان احمد بیگ در روانه نموده و آنرا فتح کرده چنانچه علامه ابن شخبه میگوید  
 سکه را بنام سلطان برقوق زده است سلطان برقوق هم در شام عیال کرزبادی  
 جمع نموده منتظر است که تیمور رجوع کند و بران یکسره فوج حمله نماید تیمور که از مسله  
 واقف شد قوه خود با عسکر برقوق ندیده جانب خراسان رفته و نتوانست که جانب  
 شام توجه کند مگر بعد از آن که برقوق فوت شد جنب سحر ذکر میشود انشاء الله تعالی  
 (مراسله تیمور سلطان برقوق)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ  
 فَمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ بدانند که مادر زمین خداوند سپاه آن و از غضب آن خلق  
 گشته بر هر کسی که مورد غضب آن شده مستط شده ایم به بیچارگان رحم و مهربانی  
 آه گریه کننده گان رقت و شفقت نذاریم خداوند رحمت و رقت را از دلها  
 ما بجای سلب نموده و ای بر آنکس که از حزب ما نباشد ما شریبا را خواب و بسا اولاد  
 را تیمم ساختیم اسپ های تیز رو و همیشه بای مانند صاعقه و تیرهای بسیار شکافنده  
 و دلها ای ما مانند کوه محکم و شماره ما مانند ریگ بشمار است ملک ما مصون و همای  
 ما مأمون است هر که با ما صلح کند سالم و هر که جنگ کند لشکرمان میشود اگر شما شرط  
 ما را قبول نموده ا و امر ما را مطیع شدید مال و جان شما مأمون میشود و اگر بخی نموده  
 بر بغاوت امرار نمودید در آنوقت غیر از خود دیگری را مسئول ندانند چه این  
 کاری است که خود بخود کرده اید چه در آن روز قلمه های شما مانع و سپاه شما دافع و دجار  
 شما مقبول نخواهد بود زیرا شما حوام خاری کرده جمع را ترک و گنا بان را ترک شده  
 اید و من بدین واسطه شما را بدلت و خاری هم میدهم **فَالْبُدِّمُ تَحْزُونُ عَدَا الْبُدِّمِ**  
**وَإِن كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فَاِنَّ فِي الْأَرْضِ لَغَيْرَ الْحَقِّ وَمَا كُنْتُمْ لَتَفْتَقِرُونَ** اگر شما ما را کافر گمان  
 میکنند ما شما را فاجر میدانیم و آن کسی که امور بد بیره و احکام مقرره بید قدرت است  
 ما را بر شما مستط نموده پس غرزشما نزد ما ذلیل و کثرت شما نزد ما قلیل است ما سحر را  
 بر اوست شما واضح نمودیم شما هم بر جواب پیش از آنکه برده از  
 روی کار برداشته شود و جنگ شر را فشالی کند و شما هم به بلیه بزرگ ما  
 دوچار شده کسی از شما باقی نماند و منادی فشا این ندارد مد هکل  
**تَحْشُ مِنْهُمْ مَقْرِنٌ أَحَدٌ أَوْ لَسَمِعَ لَهْزَانًا** جواب ما را بنویسید و کنون ما شما  
 را منصف ساخته قاصد بای خود را روانه نموده ایم شما هم قاصد بدان بار

بهر آن جواب نفرستید و السلام بعد از آنکه برقوق اینرا سله را خواند غضب شده  
 امر تحریر جواب نموده و این فصل - عمری حسب آنچه ابشار نمود بر نوشته که  
 رسید واقف شدیم اینکه میگوید از غضب مخلوق شده در کسی که محل غضب است  
 مستط می شویم و مظلوم و بگریه بیچاره رقت در جم نداریم خداوند بخشنده رحمت  
 را از دل شما بیرون نموده است اینها همه از بدترین عیوب است که دارد بلکه اینطور است  
 صفات شیاطین گفته میشود و اوصاف سلاطین **قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَقْبَلُ مِنْكُمْ**  
**مَاتَجِدُونَ** پس شما در هر کتاب ملعون و بر زبان بر پیغمبر سیدی یاد و بهر قباحتی که  
 موجود شود موصوف شده اید و ما از جهن آفرینش شما واقفیم که شما بطوری که  
 خود را نشان داده اید کافرید و لعنت خدای بر کافران باد مآلکما مسلمائیم که  
 نه بما عیب و نه بدلهای ما شکی است قرآن پیغمبر ما نازل شده و خداوند  
 تا همیشه با مهربان است آتش برای شما خلق و از پوست شما فروخته میشود  
 تا وقتی که آسمان بر آگنده شود عجب این است که شما شتر را برو باه و درنده را به  
 گفتار تهدید میکنید ما اسپ های دهنده و تیرهای جگر دوز و شمشیرهای بر ذمام  
 مشهوری در شرق و غرب داریم اگر شما را کشیم چه نیک سر مایه است  
 و اگر کشته شدیم در بین ما و بهشت نجاتی است **وَلَا تَحْزَنْ الَّذِينَ**  
**قَالُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَقْمُوا بَلْ أَحْيَاؤُمْ عِنْدَ قَلْبِهِمْ يَتَرَقَّبُونَ** و اینکه گفته اند برای  
 ما مانند کوه است و شماره ما مانند ریلک است میگوئیم که قصاص از زیارتی  
 گو سفند نمی براسند و میزنم هر قدر باشد یک شتراره آتش برای بسبب آن کافی  
 است **كَفَرْنَا قَلِيلًا قَلِيلًا غَلَبَتْ قَوْمَهُ كَثِيرًا يَأْذَنُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ**  
**الصَّابِرِينَ** اگر از مرگ نمی ترسید از نصیحت برسید لکن ما بطور عادی  
 مطمئنیم اگر کشته شدیم شهید و اگر زنده ماندیم سعید **إِنَّا نَحْنُ اللَّهُ هُمْ**  
**الْعَالَمُونَ** آیا امیر المؤمنین و خلیفه رسول رب العالمین **سَيُخَلِّفُهُ**  
 عباسی که در آن روز با بصر بود، از ما دور شده که شما از ما معیت و طاعت  
 میخواهید حاشا دکلا اینکه از ما قبل از آنکه برده برداشته شود و خطا  
 از شما برسد تو ضعیف خاسته بودید این سخن ریگلی بود که لایق شنیدن نبود  
 آیا بعد از ایمان کفر و قبول نمودن خدای دیگر ممکن است  
**لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْقَطِعْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ**  
**الْجِبَالُ هَدًّا** برای کاتب خود که نوشته خود را ترتیب و مقاله خود را توصیف

نموده بگو که برای ما خطی باند صد دروازه خانه و یا مانند آواز گس رسید  
**فَسَنَكْتُبُ مَا نَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ** چون این جواب برای تیمور  
 رسید چنین بعضی گشته در آن خالی پانمود لاکر چند اندام سلطان برفوق را  
 بسز آورده بعد از چندی فوت شد و چون ترس برفوق در دل تیمور خسی  
 جای گزین شده بود بجدی که خبر وفات او را به تیمور رسانیدند خیلی مسرور  
 شده و برای بیشتر انعامات زیاد داد برفوق در سنه هشتصد و یک فوت  
 نموده و پسرش شاه ناصر فرج بعوضش بر تخت جلوس نمود تیمور بنای قهچیه  
 را گذاشته هشتاد و شش را نمود و هم از نیکه سلطان برفوق قاصد های او را  
 کشته بود و هم از نیکه برفوق مذکور احمد بن اویس متصرف بغداد اعانت نمود  
 بود و هم از نیکه سلطان بایزید عثمانی ملک بای زیادی را از سلطان سلجوقی  
 تصرف نموده و حال اینکه سلطان سلجوقی باینطور مکاتبه نموده و از ترس بایزید  
 عثمانی اطاعت آنرا قبول نموده ازین بابهمه بعضی خطر با در دل داشت این  
 ممالک از فتح ارسلان سلجوقی بود که اینطایفه آنها را فتح نموده دعوت اسلام  
 را در آنها کار فرموده از دست شاهان روم اهل قسطنطنیه گرفته بسیاری ممالک  
 را از ارمن و دیار بکر با آن منبیره نموده مملکت ایشان وسیع شده و پایتختشان  
 قونیه بوده اهر و انطاکیه و علبا و طغرل و در مر بود و قراحصار از توابع آن و آذر  
 بایجان بود و اق شهر و کاخ و قلعه کونیه از اعمال آن و نیز از ممالک شان قیصر  
 با اعمال خود نکرا و قلبه و منسال و نیز سیواس با اعمال خود نیک ارداناسیه  
 و توغات و کنگره و کوریه و سامول و صفوی و کسونه و طرخوا و بلوا  
 بودند و نیز از ممالک ارمن خلاط دارینه کبرای و دیان و سلطان  
 وارچیس با اعمال آن و از دیار بکر خوبوت و ملطیه و سیماط و مسار  
 در تصرف شان می بود گویا ایچون بلاد با ممالک متصل شمالی خود  
 الی شهر روسیه و خلیج قسطنطنیه از آنها بود ملک شان بزرگ و  
 دولت شان معظم شده شاهان مصر با ایشان منازعه داشتند  
 بعد از آن در دولت بلجوقیه پیری و نزاع به طور        که بهم ملت  
 پاید امی شود و زمانه که تا تار با بر ممالک اسلام  
 مستولی شدند بر بسیاری ممالک اینضا نیز استیلا یافته و  
 غیاث الدین سلجوقی با اهل و عیال خود بقیونیه رفته در اطاعت تیمور

نسخی از دست کز آنچه از ممالک  
 نوشته و بار او عذاب بسیار  
 در یک روز

از ممالک

داخل شده مالک آنهم بین تر با تقسیم شده بمیراث آنها باقی مانده بود  
تا تیمور دعوی سلطنت نموده و هم درین اوقات قوت سلطان بایزید افزون  
گشته بر بسیاری مالک سلجوقیه مستولی شده بود باقی ماندگان ملوک  
سلجوقیه به تیمور مکاتبه نموده اطاعت آنرا قبول نموده براساس استرداد  
ملک خود از تردد بایزید از تیمور معاونت خواسته بودند مگر تقدیر خداوند  
درین روز با بزرگ بعضی سلاطین سلجوقی اسخامیده و ضعف بیشتری در آنها  
تولید بقیه مالک شام را نیز تصرف شده بود و ازین سبب بود که بیشتر بلخ  
مزید کینه تیمور شده قصد قوی براساس جنگ سلطان بایزید نموده بود  
تفصیل اینواقعه در آینده می آید انشاء الله تعالی  
«تجهیز سپاه تیمور بقصد شام»

ما گفتیم که تیمور بزرگ بر قوق خلی خوش گشت بعد از آن در سال شصت و سه  
بنای تجهیزات را گذاشته قریباً شصت هزار فوج تهیه نموده و اولاً بسوا  
رسید و در آنجا حاکم سلطان بایزید موجود میگویند یکی از اقارب آن  
حاکم بود و بهراه مردم قسم کرد که شمشیر را در آن نگذارد مردم هم اطاعت نمودند  
بعد از آنکه قرار گرفت حکم نمود که حفره با بکنند و آنها را که قریباً سه هزار مسلمان بودند  
زنده در آن چغوری با دفن نموده و شهر سوخته و ویران نموده جانب تبین روانه  
شده و همینکه رسید دید که مردم قبلاً کوه چیده درفته اند آنرا نیز خراب و  
احراق نموده بطبیعت شتافته و آنرا از مردمی که کوه چیده بودند خالی یافته  
خراب نمود و به سستی رسیده آنرا محاصره کرده و بمخنیق هسار را بر آن  
نصب کرده بعضی قلعه با سواران ویران ساخته و بعد او را بطریق صلح  
مالک شده در نهم ربیع الاول همین سال کلب که در آنجا نفی -  
بیاری از سپاه مسلمانان از قبیل دمشق و طرابلسی و از حماه و غیره  
و غیره موجود بودند رسیدند مردم درین وقت مختلف از رای شدند بعضی  
گفتند باید همه سپاهیان شهر داخل شده و از دیوارها بکنند و بعضی  
گفتند همه نفی از شهر برآمده در بیرون شهر خیمه ها بزنند امیر حلب هم  
در آن روز نائب السلطان و مردانش فاضلی بود و چون اختلاف  
راستش ابد نمود فرمان داد که شهر را حسانی کرده بروند هر جائه میخواهند  
و این خوب رای بود اگر اجرامی شد و بعد از آن که با مرآن کار فرما

نشند خیمه های خود را بطا بر شهر در مقابل دشمن زدند قاصدی نیز از تیمور  
 بدین معکر آمده و او را با امیر لشکر **آقا** بمردون اینکه از آن چیزی می رسد او را گشت  
 و این کاری خلاف بود و در دهم ربیع الاول یک جنگ آسانی واقع  
 و در یازدهم تیمور با سپاه و فیل های خود هجوم آورده و مانند امواج بحر بر  
 مسلمانان ریختند مسلمانان فرار نموده شهر توجه کرده از کثرت از دحام  
 خلق زیادی در زیر دروازه با تلف شدند دشمن هم از پشت سر بنای  
 قتل و اسارت را گذاشتند امیر لشکر مسلمانان با جمعیت بزرگی  
 تعلقه خود را محکم نمودند لشکر تیمور بشهر داخل شده دست خود را همه اطوار  
 آن دراز نموده و اسب های شان در بازار با جولان کرده از قتل و نهب  
 و اسارت چیزی کوتاهی نکردند زنیهای محبوسه و دو شیرگان و اطفال مساجد  
 داخل شده و آسجایان گرفتند لکن سپاه تیمور بر آنها هم هجوم نموده و  
 آنها را نیز در سیاهان با بسته بودن نمودند و در قتل مردان و اطفال و تاراج  
 مال با و تخریب منازل و افتقاص انکار و هتک ناموس با جنلی ارض  
 نموده سه روز بچه فحایع در شهر جولان داشت و مع ذلک از لقب نادر  
 قلعه و پیر کردن خندق منصرف نشدند مردم نیز اگر اموال خود را بقلعه  
 پنهان نموده بودند و چون در داخلش امیر طلب کاران را سخت دید بهر  
 طایفه از اموال نزول نموده امان خواست تیمور هم در اول امر از اخط  
 داده مأمون ساخت تا اینکه بقیه هم خاطر جمع شده بر آمدند و بعد تیمور  
 برد و نفر را از این در یک زنجیر نموده در این قوم خود تقسیم نموده و بعد از  
 آن حکم بدو قلعه را داد این لشکر میگوید بذریعه امان را یمانی (با لنتیغی قسما)  
 گرفته شد که بهر امان ایمان نیست و فرادای آن تیمور شخصاً بقلعه  
 داخل شده قریباً یک ماه در آن شهر می بود و سپاه آن در چور نمودن  
 شهر و قریه جاست و قطع نمودن درخت با و غلطاندن بنا با مشغولیت  
 میداشتند و بعد از آن حکم نمود که از سر باسی مقتولین مناره با  
 سازند و بطول بهشت گزار ارتفاع و چیزی بشیر میت گز حیده مناره از  
 سر باسی مقتول با ساختند که روی شان بطرف بیرون  
 کار شده و پس سر بطرف بیرون و بسیاری از علماء که پنهان شده  
 بودند از کشتن نجات یافتند چه بعد از بر آمدن ایشان را امان داده

بود این شخنة میگوید وقتیکه روز دوم در قلعه صعود نمود آخر روز علماء  
 حلب را طلب نموده و مابیان حاضر گشته یک ساعت ایستاده و باز بامر آن  
 شستیم تیمور هم علمائی را که بهراه آن بودند طلب نموده امیر بامراء خود یکی از آنها  
 مولای عبد الجبار بن عبدالله نعمان الدین خفی که نعمان الدین از علماء مشهور سمرقند  
 محسوب می شده بود تیمور بهمان عبد الجبار را که یکی از امرای آن بود گفت  
 بایشان بگو که من از شما مسئله را سوال میکنم که اند علماء سمرقند و بخارا و بهرات  
 و سایر محالکی که فتح نموده ام پرسیده ام و یکی جواب واضح نداده و باید  
 کسی از شما جواب بگوید که عالم تر و فاضل تر باشد و باید سخن خود متوجه شده  
 بگوید چه من با علماء مخالفت نموده و بایشان اختصاص واقفی دارم و علم  
 را از قدیم طلب مینوادم این شخنة میگوید ما شنیده بودیم که این مرد علماء را در  
 سوال اذیت میکند و آخر هم از آنها بهانه گرفته و بقتل میرساند و یا تعذیب  
 میکند درین حال شیخ قاضی شرف الدین موسای انصاری شافعی به  
 جانب من (یعنی ابن شخنة) اشاره نموده گفت اینک این مرد مدرس این  
 دیار و نقیب و مرجع الیه آن است از آن پرسید و الله المستعان عبد  
 الجبار مذکور روی خود را باین شخنة نموده و بطور ترجحانی از طرف تیمور  
 گفت که شاه ما میگوید که دیر روز تفری زیادی از ما و شما گشته شد آیا این  
 دو کدام شهید گفته میشوند بعد ازین سوال همه بدل گفتند همین مسئله است  
 که شنیدم با علماء بهانه گیری می کنند همه سکوت نمودند و خداوند راه  
 جواب را بر این شخنة باز نموده و بداهتاً این جواب عجب را گفت که ازین  
 سوال حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم سوال و من بدان سوالی که  
 حضرت رسالت پناهی جواب فرموده اند جواب میدهم قاضی شرف الدین موسای  
 انصاری بعد از انقضای حادثه براس ابن شخنة گفت قسم بخدای بزرگ  
 همان وقتی که گفتم من جواب میدهم بجوابی که پیغمبر داده است عقل من محفل شد  
 و با اینکه قاضی شرف الدین محدث زمان خود بود و بواسطه آن حادثه بانی  
 که درین ایام دیده بود معذور بوده و ممکن نبود بواسطه سطوت امیر تیمور  
 خصوصاً با شخصی که مخالف مرام او باشند هیچ جوانی بدید در دل امیر  
 عبد الجبار قسم بمثل این کیفیتی حادثه شده برای این شخنة بطور تمسخر گفت چطور  
 از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم سوال شد و چطور جواب فرمودند تیمور

هم چشم و گوش خود را با این سخنه کرده متوجه بود این سخنه گفت روزی  
 اعرابی بحضور حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت ای  
 رسول خدا مرد برای حیت و براسی شجاعت و برای اینکه موقش  
 شناخته شود جنگ می کند پس کجاست در راه خدا حضرت رسول علیه  
 السلام فرمودند کسی که جنگ کند برای اینکه کلمه خدا بلند شود این جنگ  
 براسی خداست و هر کس از ما دشما برای بلندی کلمه خدا بجنگد آن شهید  
 است تیمور بعد از دانستن این جواب گفت خوب و تحسین کرد عبد  
 الحیار هم گفت که چه خوب جواب گفتم بعد از این مسئله در وازه موالنت  
 باز شده تیمور گفت من نصف یک آدمم و اینچنین ممالک را امثال ممالک  
 عجم و عراق دهند و ممالک ترا اگر فتم من گفتم پس لازم است که لشکر اند  
 این نعمت از بندگان خدا عفو کنی و کسی را نکشی گفت قسم بخداوند اگر من  
 کسی را قصداً کشته باشم مگر خود شما خود راه در وازه کشید یعنی از اذده  
 و قسم بخدا که نمی کشم از شما یکی را (یعنی اکنون) و شما با شخص و اموال  
 خود یا مامون میباشید و بعد از این سوال های تیمور و جواب های علما  
 متکرر شده و هر کدام از علما حاضرین در جواب بنای تقدم را گذاشتند  
 و چنان تصور می شد که تیمور در مدرسه بین طلبای خود بمباحثه مشغول است  
 لکن قاضی شرف الدین علما را منع نموده گفت ساکت باشید که این مرد  
 یعنی این سخنه جواب بگوید چه آن بگفته تیمور میدانند و احسنین سوالی که  
 تیمور نمود این بود که در باب علی و معاویه و یزید چه میگوید درین وقت قاضی  
 شرف الدین که بی پهلوی این سخنه نشسته بود با این سخنه خفیه گفت که میدانم  
 چه باید بگوئی چه این مرد شیعی است و هنوز کسی جواب نداده بود که قاضی علم  
 الدین قاضی صیفی مالکی سخنی گفت معنیش چنین بود که همه اینها مجتهدان تیمور  
 ازین سخن برآشفته و حیل غصب نموده و گفت علی بر حق و معاویه و یزید  
 فاسق است و شما جلایا تابعه مردم دمشق و آنها یزیدی مایند که حضرت  
 حسین را ابشهادت رسانیدند این سخنه بنای ملا طفت را گذاشته  
 و از علم الدین معذرت نموده گفت این ملا یک چیزی در یک کتابی که  
 معنی آنرا نمیدانست خوانده بود تیمور بعد از این معذرت قدری خوش  
 شده عبد الحیار هم بنای خوش طبعی را گذاشته گفت که این سخنه عالم

بلخ و شرف الدین مرد فیض است تیمور از ابن شخنه پرسید که عمرت چند  
 است ابن شخنه گفت تولد من در سنه هفتصد و چهل و نه شده و اکنون پنجاه  
 و چهار ساله ام و از قاضی شرف الدین پرسید که تو چند سال عمر داری قاضی گفت  
 من یک سال از ابن شخنه بزرگترم تیمور گفت شما در عمر فرزندان نمیدانید چمن  
 امروز بهفتاد و پنج ساله ام درین وقت نماز شام پیش آمده عبدالحجاری  
 امام گشته و تیمور پهلوی ابن شخنه بنماز ایستاده شده و بعد از نماز از آنکه  
 شدیم در روز دم تیمور بیهوشه باشندگان قلعه خیانت و جمیع مال باراکه در  
 قلعه بود از متاع و قماش همه را قبض نموده و میگویند این قدر ثروت که ازین  
 قلعه حاصل شد از بیچ شهر نبراده خود مسلمانان قلعه هم با انواع حقوقات -  
 معاقب شده با انواع حبس در قلعه محبوس گشتند تیمور هم از قلعه نزول نموده  
 بسرای حکومتی جلوس کرده و بطور مغولی ولیمه داده همه ملوک و امار  
 بخدمت آن استاده شده جا جهای شراب را درین آنها بگردش  
 آورد در حالی که مسلمانان در عذاب و عقوبت و کشتن و اسارت و  
 تاراج گرفتار و مسجد جامع با و مدرسه با و خانه با در غلطانیدن و خراب شدن  
 و سوختن بود در آخر ماه ربیع الاول باز ابن شخنه و قاضی شرف الدین  
 را طلب کرده و باز در خصوص علی و معاویه تویید از ایشان سوال  
 نمود ابن شخنه در جواب گفت حق بدست حضرت علی بوده و معاویه  
 از جمله خلفاء محبوب نمی شود چه از حضور حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بصحت روایت شده که خلافت بعد از من سی سال است و آن سی  
 سال بعلی و حسن تمام تیمور بر اے ابن شخنه گفت بگو که علی بر حق و معاویه  
 ظالم است ابن شخنه گفت که صاحب هدایه گفته است تقلید قضاوت از  
 حکام جور کننده هم رواست چه بسیاری صحابه و تابعین قضاوت را از  
 معاویه تقلید نموده و حال اینست که حق نبوت خود در دست علی بود این  
 سخن تیمور سردر شده امرار خود را که در طلب تعیین نموده بود طلبیده در باره  
 ابن شخنه و قاضی شرف الدین چنین توصیه نمود که در حق این مرد و زقاریشان  
 و هر کسی که با ایشان الصافی داشته باشد نیکی کرده هیچ از تیری نباید ایشان  
 برسد و برایشان مغلوبه مقرر نموده در قلعه ایشان را سخاوت میداد بلکه اقامتشان  
 در مدرسه یعنی سلطانیه که مقابل قلعه است باشد امرار آن هم حسب وصیت تیمور



با این دو نفر رقرار نمودند لکن ایشان را نگذاشتند بدون قلعه جائی اقامت  
کنند و حاکم شهر بدیشان گفت من از شما میترسم و از آن جهت در قلعه باشم  
این سخن میگوید چیزی که - من از نسق تیمور در مملکت آن بودم اینستم این  
است که اگر بکار بدی امر کند علی الفور بجل می آید و اگر بامر نیکی حکم نماید  
بعد از آن اختیار بدست حاکم آن است در اول ربیع الآخر از شهر بیرون شده  
متوجه دمشق شده باز در روز دوم علمای را طلب نموده مردم افواه  
نمودند که تیمور میخواهد سرهای مسلمانان را قطع کند علماء هم که بمحکم آن حاضر  
شده بودند سوال نمودند که خبر چیست و چرا احضار شده ایم گفتند که تیمور  
از سپاه خود چنانچه عادت اوست خواستش نموده که سرهای  
مردم را قطع کند علماء با اینکه امان داده شده بودند باز هم ترسیده قاصدی  
روان نمودند که از احضارشان نزد تیمور اطلاع دهی گفت تیمور در آن هنگام  
بجز در آن گوشت - کباب مشغول بوده و قدری از آن علماء را هم روانه  
نموده بود و بعد یکی از امرای نزد علماء آمده و اخطار نمود که در طلب شما  
سور تقاضا شده و امیر حکم بقطع سرهای مردم نکرده و فقط حکم نموده که  
سرگشته گان بریده شود و هم بالاس تیمور قبه بجهت احترام آن ساخته  
شود اکنون شما مرخصید هر جا که میخواهید بروید تیمور هم بدان ساعت سواره  
شده جانب دمشق پویان شده علماء هم جانب قلعه عودت بمنصلحت خود را  
در اقامت قلعه دیدند و امیر موسی یارب حلب در باره شان احسان نموده  
شفاعت شان را قبول و احوال شان را تفقد مینمود و تیمور قصد دمشق را نموده  
ملک الناصر فرج بن برقوق از مصر با عساکر خود و خلیفه عباسی که بمصر  
بود و متوکل علی الله لقب داشت آمده و دوروز بدمشق اقامت  
نموده روز سوم از شهر برآمده در قبه یلیغا خیمه زدند .

« داخل شدن تیمور دمشق »

در دهم جمادی الاول سنه هشتصد و سه عساکر تیمور با طرف دمشق داخل شده و بعضی  
عساکر آن بریک کوهی که یهلوی پشته در مسقط ظاهر شدند و اینها مرتباً هزار  
سوار بودند و از معرکه ملک الناصر کمتر از صد نفر برآمده و باین سواران تیمور  
متصادف شده بهم جنگیدند که ناگاه هزار سوار تیمور منبهم شد هزار  
نمودند و درین فرار عساکر ملک الناصر رجوع نموده سه نفر سپاهی بای ناصر

را با خود گرفته نزد تیمور آوردند تیمور هم درین شب عجا کر خود امر نمود که در  
 مواضع متعدده آتش های زیاد بیفزوزند و از دیدن این آتش ملک الناصر  
 گمان نمود که همین میدان وسیع کامل معسکر آن است و عجا کر آن از  
 شمار بیرون است و هم تیمور بهمان سه نفر بندی را که از سپاهیان ملک الناصر  
 بدست آمده بود طلب نموده دو نفر را بسج کشته بروی آتش بریان نموده  
 و یکی را زاربان نمود که خبر را بملک الناصر برساند این شخص هم جزا بملک و سپاه رسانید  
 از آتش شب و کار را مرد تیمور دل سپاهیان شکسته و سلطان در بهمان  
 شب فرار نموده بطرف مصر شتافت خلیفه هم با امرار که با هر کدام دو نفر  
 یا بیشتر غلام باقی مانده بودند بدون اسپ و کالافزار نموده بقیه سپاه هم  
 لخت و پای برهنه پراکنده شدند اهل دمشق که از فرار خبر ندارند صبح برخاسته  
 بجنگ متحد الکلی اندو بردیوار با شهر بالا شده بملک را بر جهاد تخریص میکنند  
 و با تر با لشکر تیمور جنگیده و عده از ایشان گشته غنائم بدست آورده درین  
 جنگ قوت ناکی بجل آمده تقریباً هزار نفر از تر با کشته شد در آخر روز دو نفر از  
 اصحاب تیمور آمده یکی از ایشان خواستش نموده درخواست کرد که بکنفران  
 عقلا در شهر نزد امیر تیمور حاضر شود مردم هم قاضی ابن مفلح جنبلی را اختیار نمودند  
 و آن رفته و باز آمده از ملاقات خود با تیمور که درباره آن نموده بیان نمود  
 و گفت تیمور این شهر را شهر نیار گفته و بصدقه اولاد خود آزاد کرده است —  
 ابن مفلح در تبلیغات کوشیده و مردم را در فرقه ساخت حصه اهل علم  
 طرف دار ابن مفلح و اطاعت شده فرقه دیگر عوام الناس باشند طرفدار  
 جنگ گشتند بعد از گذشتن شب فرقه ابن مفلح قوت گرفت و عادت تیمور  
 چنان بود که از هر شهری که با مان فتح میکرد خواستش مینمود که از هر نوع نه چیز حاضر  
 کنند و اینرا اطعمات مینامیدند از اینها هم خواستش نموده و اینها هم میخواستند  
 که آن اشیار را از دروازه نصر بیرون کنند که بکراتبه ناسب قلعه ایشان را منع  
 نمود و بسوختان شهر تهدید نمود ایشان بهمازین راه اعراض نموده از بالای دیوار  
 ده غیمه گاه تیمور بنشیند را گذرانیده و صبح در حالی که از ایشان قضایه  
 وزیر و مالیاتی مقرر شده فرمانی که دارا سے پشت سطر و متضمن  
 امان مخصوص بره سے اهل دمشق بود بشهر رجوع کرده و فرمان  
 را در خبر خوانده و دروازه میخورد باز نمود امیر را

این  
 مغلطه بخط نژاد  
 در دیوانه است

تیمور شسته در ایلم اموالیکه برایشان نهاده بود و بیک میلیون دینار بالغ شد  
 اشتغال نمود و بعد از آنکه این مبلغ حاضر شد امیر نصیب شده و گفت که من  
 یک میلیون تومان و بیست و چهار هزار تومان دیگر در دینار ده هزار دینار است  
 باز مردم بنای جمع نمودن پسیه را نموده بلا بزرگی بگردن شان افتاد  
 بود و بین جمع نمودن پسیه بودند که ما بین جامع و قلعه با تشریح سوختند  
 و این قرینا ملت شهر بود بعد از مسیت دند روز قلعه کیان نیز تسلیم شد  
 و اموالیکه تا بنا حکم داد بودند نیز جمع شده حاضر گشت باز امیر برای این  
 مبلغ در قضا آن گفت این مبلغ مساوی سه هزار دینار ملک ماست  
 اکنون هفت هزار میلیون دینار بر شما لازم است که حاضر کنید و میدانم که غلام  
 شده نمیتوانید و بعد بی شان گفت که متروکات عساکر را هر چه باشد  
 حاضر کنید و بعد از آن تمامی اموال و دواب شهر را که دوازده هزار بود  
 طلب نموده و باز اسلحه را جلب نموده و بعد اسامی قرار و قضبات را  
 طلب نموده و هر قریه را بر قعه نوشته و بدست امراء خود و هر امیر تقصیب  
 و قریه رفته و اهالی را بیرون نموده بال زیادی از ایشان میخواست و اگر  
 عاجز می شد آن را با انواع عذاب معذب نموده بایملک ان را میگرفت  
 و بعد زن ها و دختران آن را کشیده بی ناموسی مینمود و بدین شیوه نوزده  
 روز دوام کرده و بعد از آن که دهنستند چیزی درین دیار نمانده از شهر  
 بیرون شدند و عساکر خود را به شهر انداخته و این باقیه را چور نموده حتی  
 زنان را نیز برده و اطفال را گذاشتند و بعد شهر را آتش زدند آن ایک  
 تل خاکستر ساختند و سوم شعبان تیمور عزم حلب را نموده خواست که ملک  
 خود رجوع کند مدت اقامت آن بدمشق هفتاد و چهار روز بود و بعد از  
 رفتن تیمور باز اهل بادی و کشت کاران بر قیه مصیبت زده گان هجوم آوردند  
 این هم بمثل تیمور سب و تاراج نمودند در هفدهم شعبان تیمور به مول  
 شرقی حلب رسید و به شهر حمله شده به نغزی خود که در حلب مقرب بودند  
 به خراب نمودن قلعه و سوختاندن شهر و کشتن مردم امر داد تا مورین این هم  
 امر او را اجرا نموده از قلعه پیمان شدند این سخن میگویی پیش در همه شهر مشغول  
 و بعد از سه روز تا یک از اتباع تیمور در شهر نمانده همه رفتند کسی از تقفن  
 نه بجان خود گزاره نمیتوانست و نه در کوچی رفته پیشد بعد حلب آباد شد و امیر

بخانه های خود آمده امیری از سلطان هم نشست در سنه هشتصد و چهارم تیمور  
برای جنگ سلطان بایزید بن مراد حرکت نمود.

### جنگ در بین تیمور و سلطان بایزید بن مراد

رفتن تیمور به جنگ بایزید آن است که جماعه از نوک اطراف روم که مالکشان  
بدریعه بایزید تصرف شده بود بطرف تیمور رفتند از بایزید شکوه نمود و آن  
بطرف روم ترغیب کرده از آن در رد مالک خود استمداد خواستند تیمور هم  
خواستش را نماند در سنه هشتصد و چهارم بجانب روم شافته و چنانچه  
عادت آن بود که همیشه مکر و فریب می نمود به سلطان بایزید نوشت که تو مردی  
که فی سبیل الله جهاد میکنی و من با تو جنگیدن آرزو ندارم و بدین کدام یک  
از شهرها را اهدا تو بتور سده آن را بگیرد باقی را بمن تفویض کن سلطان  
که مکتوب آن خواند بقا سه های آن گفت که آیا مرا هم شایان عجم و یا  
تاتارهای دشت کو سفندان تصور نموده مرا این ترهات و شطحیات تیرسانه  
آن را تصور میکنند که من اورا نمی شناسم که اول آن حرمانی خون ریز همان  
شکن است و از امثال این سخن بسیار گفته و بهین منوال جواب هم نوشت  
دو روزی بایزید محاصره قسطنطنیه مشغول بوده نزدیک بود آن را فتح کند  
که از آن منصرف شده بجنگ تیمور متوجه شده عساکر خود را مانند سیلهای  
بنیاد کن متوجه ساخت و چون در نظام بایزید عده زیادی از تاتارها  
شامل بوده و بل اکثریت فوج آن را احراز نموده بودند تیمور در خفا امراء  
تاتارها لشکر بایزید پیغام فرستاده و جنبیت خود را با ایشان ثابت نمود  
و وعده های زیاد کرده آن ها را بطرف خود مایل ساخته بود و آن ها هم وعده  
معاونت نموده بودند تیمور هم به انقره نزول نموده سلطان بایزید با عساکر  
خود بدور سیده جنگ شدید واقع شد و تاتارها خود را بشکر تیمور در محل  
ساخته و جنگ از چاشتگاه الی عصر شدت جریان نموده و در آخر بقیه عساکر سلطان  
بایزید شکست نموده و بایزید شخصاً بدست تیمور اسیر شده تیموری با قتل  
و فساد زیادی نمودند و این واقعه روز چهارشنبه هفدهم ذی حجه هشتصد و چهارم  
واقع شد تیمور هم به راه بایزید بطرف تبریز رفته و بایزید در آنجا در ۴ شعبان  
سنه ۸۵ بمرض فوت شد تیمور هم شهرهای روم را بر شایانی که از آن  
یاری طلب نموده بودند تقسیم نمود که سلطان محمد پسر بایزید زانگی سلطنت

بر این استقرار یافت و پس آن بار صمیمه ملک خود نمود در سنه هشتصد و بیست و پنج  
 در بین تیمور و سلطان مصر صلح منعقد شده یک رابطه دوستانه پیدا شده  
 و تیمور به سلطان مصر بعضی هدایا و فیلهار وانه نمود در سنه هشتصد و شش و شش قرا  
 یوسف حاکم آذربایجان بر بغداد حمله نمود بغداد را از دست احمد بن حسن  
 گرفت و احمد نکور در لباس فقیری به حلب رفت و بعد عساکر تیمور بر بغداد  
 رفتند و بغداد را غلب و چور نمودند تصرف کردند و قرا یوسف جانب شام  
 رفتند حسب فرمان شاه مصر محبوس شد و بعد از آن فرمانی بطلب سلطان  
 احمد رسیده و حسب آن فرمان احمد نکور به دمشق روانه شده و بمطوق  
 فرمان دیگری که رسید این نیز محبوس شد - در سنه هشتصد و هفتاد و هفت تیمور  
 به شهر (نژاد) وفات یافته نعش آن به سمرقند منتقل شده در آنجا  
 مدفون شد و عمر آن از هشتاد سال متجاوز شده سی و شش سال سلطنت  
 نموده بود و بعد از او نواسه آن خلیل بن امیر شاه بن تیمور تخت نشسته  
 قدری درنگ نموده و پلاک شده مملکت شان بدست متغلبین تقسیم  
 گشت بعد از مالوک ترکمانی تصرف نموده و بعد شاه اسمعیل صفوی  
 از نزد آن گرفته و از نزد آن هم سلاطین عثمانی و پس گرفتند و برای  
 تیمور بعضی از مانده گان باقی ماند که از آن جمله سلاطین هند و ما باید باقی  
 سخن خود که درباره فتوحات سلاطین مصر بود رجوع کنیم و بعد ابدار دولت  
 عثمانی و فتوحات شان را تذکر کنیم - بعد از سلطان برقوق در بین سلاطین  
 مصر بر آطلب سلطنت نزاع با وقتند با ایجاد شده تا سنه هشتصد و سیست  
 و پنج این زد و خورد با دوام نمود و بعد از آن الملك الاشرف سيف الدين  
 ابونصر بر سپاهی تسلط شده سپاهی بزرگ برای عساکر قبرس مجتزم نمود.

### لشکر کشی برای جنگ اهالی قبرس

علامه قطبی میگوید قبرس بسین نهضاد جزیره است در بحر شام مسافت  
 آن شانزده روز و در آن دیات و کشت با و درخت با و موهای معدن  
 زاک قبرسی است که از آنجا به باقی ممالک می رود و در آن سه شهر است  
 و از قبرس تا طرابلس شام دو مجراد دریا موجود است تصرف مسلمانان  
 در آن تکرار شده و باز کفار آنرا گرفته اند و چنانچه گفتیم اولین کسی که آنرا  
 فتح نمود معاویه رضی الله عنه بود که با اهل آن جزیره که بالغ بر هفت هزار دینار

متصدقان مصلحت نمود و کفار بعد از آن عهد شکستند باز دفعه ثانی با او شان غزا نموده  
 قتل و اسارت زیاد نمود و میارند و قلیکه شهرهای قبرس فتح شده و مسلمانان  
 به تقسیم غلامان و کنیزگان مصروف بودند حضرت ابودردا رضی الله عنه گریسته و از آنها  
 خود را گوشه نموده بجای شمشیر خود در آبی ساخته تنگ های آن بر خشار آن  
 میدوید و میگفتند آیا در روزی که خداوند اسلام را معزز و کفر را خوار گرداند گریه  
 میکنی حضرت مغزی له دست های خود را بر انوای خود زده گفت چقدر خلق بر امر  
 خدای سهل انگاری میکنند در حالیکه این یک فوه ظاهری است که بر مردم  
 یافته اند بقدر اسارت و امانت میکنند مقصود جناب ابودردا اینست  
 که شخصی حاج باید که محض مقصد آن اعلان کلمه الله باشد نه تاراج مال دوستی  
 چنانچه این مسلمانان در قبرس نموده بودند - درین قبرس ساحل مصر مسانت  
 پنج روز در بین آن جزیره رودس یک روزه راه است و این جزیره را  
 از آن سبب قبرس میگویند که در آن بت بزرگی است که آن اقیانوس  
 میگفتند و کفار آن را خلیقه تقدیس نموده اهل جزیره را بر آن تشریف مجید  
 میکردند عیش و رفاه و خیر درین جزیره بسیار و اهل آن غالباً متمول اند  
 درین جزیره معدن های مس و لادن های خوش بویی که از بعضی آن  
 که از سر درختان جمع میشود بوی عودنی آید و اینها به قسطنطنیه حمل میشود  
 و آن مالی که بروی زمین می چکد برای مردم فروخته میشود و ادعای میگفت  
 مانی سینم اینطایفه را یعنی اهل قبرس که اهل عهدند و صلح بطوری واقع شده  
 که بعضی شروط بر له و بعضی بر علیه شان است و ایشان قدرت ندارند  
 که این عهد را بشکنند مگر بیک امری که نزد شان بزرگ و مهم باشد عبد الملک  
 بن صالح در واقعه که ایجاد نمودند میگوید این نقض عهد شان محسوب میشود  
 و این فقره را بجای عتی از فقها بطور مشهوره نوشت که از آن جمله لیث بن  
 سعد و سفیان بن عیینه و ابو اسحق خزازی و محمد بن الحسن باشند و هر کدام  
 بجز خود چیزی نگفتند تا اینکه حجاج قبرس که بعد از دو صد سال هجرت مسلمانان  
 می پرداختند به چهار ملیون و هفتصد و چهل هزار شاهی شد و چون ملک آن  
 سیف الدین ابونضر بر سبای لقب سلطان بود سلطان مصر بر فرنگیان  
 بسیار غزای نمود و در سنه هشتصد و بیست و شش خبر ما واصل شد  
 بانیکه فرنگیان بطرف مسلمانها حرکت نمودند لاجرم سیف الدین مذکور چند قطعه

عسکر تهیه نموده و بسواحل فرستاده یک عده را بد میاط و یک دسته را با اسکندر  
 و یک حصه را بد لیر جوینب روانه نموده دو کشتی که یکی از بیروت و دیگری آن از صیدا  
 بودند نیز مجوز ساخته به جزیره ماغوصه در سینه ۸۲۲ فرستاده آن بار را  
 بنیب و احراق نموده دانات و کشتی های ساحلی آن را نیز سوختند و بعد  
 از قتل امیر سالم و غانم مرجعت کردند تعداد اسیران ایشان یک هزار و شصت  
 نفر بودند و در سینه بیت و هشت چند لشکری زیادی ترتیب نموده و هم  
 شان بلیجاری بسیاری مصاحب ساخته ایشان را متوجه میاط ساخت  
 و چون شاه قبرس نه کشتی را بد نانه و میاط روانه نموده ایشان را امر نموده  
 بود که آن دانه را بگیرند که کشتی های مسلمانان نتوانند داخل دریای شور  
 شود و چون آنها کشتی های مسلمانان را دیدند بدون جنگ شکست خورد  
 رفتند پس از آن مسلمانان از طرف قبرس توجه نموده به ماغوصه رسید  
 سواران با بسیاری از پیاده گان به خشکه نزول نموده و خیمه های خود را  
 نصب نمودند رئیس ماغوصه قاصد فرستاده طلبان نمود و ایشان  
 هم او را امان داده ذمی بحال سوار شده و بر هر کس که دست یافتند ما  
 از آن بر آورده احراق و تخریب را به پیمان و وسیع کار فرموده و خداوند  
 ترس در سون های کفار انداخته هر سه نفر از مسلمانان برزیده از صد نفر کفار  
 نصرت یافتند برادر رئیس جزیره قبرس به همراه هزار سو او سه هزار پیاده  
 برای مقابله آمده و بدون اینکه جنگ کند شکست خورده و فرار نمود  
 و چون در ماغوصه فتح برای مسلمانان شد عزم ملحه را نموده و بر هر چه گذشتند  
 سوختند تا بموضع رسیدند که آنرا (اس عجوز) میگفتند و در آنجا خیمه زده  
 و تا یک اندازه غنائم خود را مجوز ساخته و بعد از آن بکشتی ها رفته یک خصاری  
 که آنجا بود محاصره کرده بزور فتح نموده و از غنائم و غلامان دست های  
 خود را پر کرده حصار ندکور را سوختند درین دو ماه عده کشته گان فرنگ  
 بالغ به پنجاه نفری و از مسلمانان از سیزده نفر کشته زیاده نشده مسلمانان  
 و پس مرجعت نمودند و باز به اشرف خبر رسید که رئیس قبرس از شاهان  
 فرنگ کمک خواسته و از مصری ها و مظالم ایشان شکوه نموده و هر کدام بحری  
 کشتی ها و سوارها و را مدد نموده اند اشرف هم فرمان داده زیاده از صد  
 کشتی ساختند و اموال زیادی بدل نموده مردم را هم بجهاد دعوت نمود

و بسیاری از امرآ و عساکر و ایلیجاری دعوت قبول نموده و بطرف مقصود در میان  
 هشتصد و بیست و نه متوجه شدند چون به لمسون رسیدند دیدند آن  
 حصاری را که خراب نموده بودند و سپس اصلاح شده و بمقاتله ایستاده است  
 اینها هم بران احاطه نموده و به نزد بان با بالاشده برج ادل را گرفته فرنگیان  
 شکست دادند و بعد بیک قریه از دلمات قبرس احاطه نمودند و اهل قریه  
 امان خواسته و نامون شدند و باز مسلمانان قاصد بشاه قبرس روانه  
 نموده طلب اطاعت نمودند شاه مذکور قاصد رگشته د از اطاعت ابا نمود  
 مسلمانان را سخت بیجان آوردند و اینها به سپاه آن ملاتی شده جنگ بسیار  
 شدیدی واقع شد و از حسن اتفاق آنکه شاه قبرس منجوت بگریزد  
 و با سپ خود سوار شده از اسپ افتاد و باز آن اسوار نمودند که باز افتاد  
 و مرتبه سوم با اسپ یکی افتاده قوم آن ازین واقعه متدش شد بنای  
 شکست را گذشتند شاه هم بدست بعضی اتراک افتاده و منجوت شدند  
 در جمع نفری بکشند که فریاد نموده و خود را معبری نموده بود اتراک او را  
 اسیر نموده بودند مسلمانان هم عقب فرنگ را رها کرده تعقیب مینمودند  
 تا آنکه آفتاب غروب نمود گویا درین روز از فرنگیان شش هزار کس کشته  
 شده قبرس و برادر شاه مقتول شده و کسی از فرنگی با بدون آنکه خود را  
 بدریارسانیده باشد نجات نیافت مسلمانان بسیاری را از کشتی های شاه  
 بنصرت در آورده شاه قبرس را با غنایم ممبر برده و آنرا در کوهی با گردانیدند  
 و بالاخره در بدل دویصد هزار دینار که نصف آن را قبلاد در حالیکه ممبر است  
 برساند و نصف دیگر را بعد از آن که بوطن برسد روانه کند آن را را نمودند  
 دهم اهل قبرس قبول نمودند که سالیانه بیست هزار دینار و هزار جامه شاهی  
 برای سلطنت ممبر به پردازند فرنگی با که طمع خود را درین سواحل نیز نموده بودند  
 چون این فتح را دیدند طمع شان قطع شده دیگر هیچ خیال نکردند و بعضی مؤخرین  
 در مناقب اشرف برسیای میگویند که نام برده مالک قبرس را فتح و شاه  
 آنرا اسیر نمود و حال آنچه خودش در پای تخت مملکت خود ممبر بوده و هیچ  
 حرکت نموده است.

## سویات عسکری جانب رودس

در سنه هشتصد و چهل و چهار ملک الظاهر حقیق شاه ممبر شازده کشتی از عسکری



روانه نموده طلب دخول نموده و خواست که علاءالدین برایش موضعی بجهت اقامت  
معین کند علاءالدین هم برایش جبال طومالچ و جبال ارمنک را که در بین شان  
موضعی بر اقامت بود معین نموده از طغرل به همراه چهار صد خانه قوم خود فرسته  
در قره جبه طایع متوطن شدند در سنه شش صد و هشتاد و پنج سلطان  
علاءالدین با لشکر زیادی که از طغرل هم به راه شان بودند به قلعه کوتا هیه  
که در آن روز بدست کفار بود نزول نموده امر قلعه را بدست از طغرل  
تفویض نموده و خود به جنگ تاتارها که به بعضی ممالک آن تضرع نموده بودند  
شتافت از طغرل هم جدا و جهد زیادی نموده و اخیراً قلعه را بزور فتح نموده  
اموال زیادی به غنیمت برده قریب زیادی به نزد علاءالدین پیدا کرده  
و همیشه ماسخت علاءالدین بمجاهدت کفایتشغال نموده در سنه شش صد  
و هشتاد و هفت فوت گردید علاءالدین از مرگ آن متاسف شد عثمان  
که پسر آن بود بجانشین مقرر نموده و چون علاءالدین جدا و اقدام آن در غزا  
و جهاد مشاهده نموده نجات آن را از فتح شهر تا دید آن را اکرام نموده  
او را در سلطنت مشارک خود ساخته و علم شایسته و نعلت های فاخره  
و طبل شاهی بآن روانه نمود و همچنین طبل که پیش وی سلطان عثمان  
برای تقطیم نواخته میشد عثمان برای تقطیم علاءالدین بدو پای خواسته  
و با اختتام سلامی نمی نشست و ازین جهت که تاکنون در عیدها و سفرها  
و وقتی که طبل نواخته میشود عساکر بر پا آستیاده میشوند سلطنت عثمان  
در سنه شش صد و نود و نه شروع شده در مالکی که پدر آن و خود آن  
فتح نموده بود قبل از تسلط خود سلطنت نموده که از جمله آن با شهر قره حصا  
و حسن قرا، و قصبه و بنی کوی، و قلعه بلاجک، و شهری شهره و غیره بسیار  
و بعد از تسلط خود پای تخت خود را قره حصار نمودند از آنجا به بنی شهر  
نقل داد بسیاری از تاتارها بر بعضی ممالک سلجوقیه هجوم می آوردند که پدر آن  
و خود آن در دفع شان میکوشید و آن بار آورد و نموده ملک را از دست  
شان میگرفت - و بدین مسایل منزلت آن به نزد علاءالدین زیاده شده  
میرفت - بعضی مورخین میگویند که در اینترن ترجمه حال این شایان فتوحات  
عجیبه شان موجب آن است که بلویم آن با بزرگ ترین شایان اسلام هم  
چه هر کدام از آنها کارهای رخشان و عزووت نمایان نموده اند که کارنامه

های این پادشاهان باید بر اجرائت اکاسره و قیصره و باقی شاهانی که سامی  
 شان در کتب تاریخ ثبت شده است مقدم باشد و هر که تاریخ این پادشاهان  
 مطالعه کند عظمت و کارها و شجاعت و بطششان را که در باره دشمنان خود  
 نمودند مشاهده میکند و می بیند چگونه بطور شترهای بزرگ و قلعه های محکم را فتح نمودند  
 و چگونه جبابره پر قوت را مقهور ساخته بر او بحرا مالک را مسافت های  
 دور مسخر نموده از سطوت شان دل های تمامی دول فرنگ در براس بوده  
 اظهار اطاعت و انقیاد مینمودند سلطان عثمان اول که حیدر بزرگ  
 شان است باعث تاسیس دولت شان گشته بود چون سلطان  
 علاءالدین پرومخنی شده و عثمان را به همراه خود در سنه ششصد پنجاه  
 و چهار شریک ساخته و تاجین مرک این شریک با او فدکاری مینمودند  
 به قصد که علاءالدین فوت و مالک آن بدست فرزندان و بنی اعمام  
 آن مانده و روی بضعف نهاده آخرین پادشاه شان سلطان مسعود  
 کجاوس بوده و آن نیز در سنه هفتصد و دو ازده فوت شده سلطنت  
 شان مضحل شده و چون ایشان از تاتارها لشکرز یاد داشتند و تاتارها  
 بر همه غالب بودند سلطان عثمان و سپران آن با آن با غلبه نموده  
 تمامی مملکت بدست شان افتاد - و از مالکی که سلطان بعد از سلطنت  
 خود فتح نمود یکی حصن صمصاف است که بقلعه سلجیق مشهور است  
 و خلیفه بارون به نفسه بار و میباز غزا نموده و این قلعه را گرفته و بعد  
 چهار بران مستولی شده و تاکنون که عثمان آن را فتح نمود بدست کفا  
 بود باقی فتوحات هم ذکر خواهد شد سلطان عثمان شاه عادل و در  
 دنیا خیلی زاهد و با خیرت نهایت رغبت داشت شجاعت و میل جواد  
 آن برای خدا نهایت زیاد لیران را اکرام و به بیوه گان و صغیران  
 احسان می نمود و از جمله زهدات آن یکی اینست که بعد از وفات  
 آن چیزی از متاع دنیا بیاز مانده گان آن مانده تنها چیزی است  
 و چیزی از کوسفند که تاکنون از نسل آن بنام سلاطین عثمانی در نواحی  
 برو سادیده میشود و یک قاضی و یک عامه و بعضی که سبک پانجه کی  
 و ملقه و نمک دان از ان بمیراث ماند این سلطان مبارکی بود که از  
 صلب آن بسا شاهان بزرگ که در نوبه تشدید ارکان اسلام شدند بوجود

بر نموده برای جنگ رودس مهیا نمود و در سنه چهل و پنج در خصوص توجه زیاد  
 نموده در سنه چهل و هفت کشتی های مذکور حرکت نموده به قشتیل نزل نمود  
 با کفاری که در آنجا بودند جهاد نموده از طرفین تعدادی زیادی بقتل رسید  
 مگر مسلمانان درین دفعه بکارهای نالایق امثال زنا و غیره مشغول شده  
 چندان دست بروی نکردند و قریباً صد بلکه زیاده از مسلمانان کشته قریباً  
 پنجاه نفر زخمی شدند بدین معنی میگوید این سفرشان باز کچه بوده بعضی از ملوک  
 درین سفر مرتد شدند و چون مسلمانان به جزیره رودس رسیدند امانی  
 آن را بجنگ خیلی مستعد و مجهز یافته آلات و اسباب شان را فوق العاده  
 مشاهده نموده بعد از اندک جنگ مسلمانان بدون استفاده مرجعت نمودند  
 در تاریخ کرمانی مخالف این نوشته میگوید - در سنه چهل و پنج سپاه که جانب رودس  
 مجبزشده بود غالب شده و با دختر شاه رودس از اسیران و زنان و اطفال  
 و بچه صندوق طلا و خالص که همه آن با سه قنطار طلا بالغ میشد و نیز دوازده  
 دلی مسی که از قلعی بران هر شده در هر کدام یک نیم قنطار - طلا بود  
 با جواهرات و یو قیمت و غیره بوطن مرجعت نمودند در سنه هشتصد و شصت  
 و شش الملک الظاهر خوش قدم خان سلطان مصر یک حصه عساکر را بطرف  
 قبرس بر آنیکه شاه قبرس ادران ممکن ساخته مشغله ازان دور کند و  
 نموده و آن بارفته و سلامت و کامیابی مرجعت نمودند درین سالها  
 فتنه ها و آشوب زیادی پیش از پیش در مصر ایجاد شده امیران آن  
 برای مقصد سلطنت در بین خود نامنازعات نموده امر غزا و جهاد در آن  
 دیار ضعیف شده و دولت عثمانی در ارض روم ظهور قوت نمود در هر  
 غزا و جهاد پیش قدمی نموده و بسیاری از شهرها را فتح نمودند و با  
 معلومات خود را که درین باب داریم بطور مختصر بیان میکنیم و بعد از  
 دولت عثمانی و فتوحات آن

علماء متفق اند که اگر کسی بر تاریخ اسیر دول اسلامی وقوف داشته باشد  
 قطعاً میداند که سیرت دولت عثمانی بعد از خلفاء راشدین بهترین  
 سیرت های سلطنت های اسلامی است چه این سلسله کمالاً بزم  
 اهل سنت و اشخاص صحیح العقیده و مددکاران سنت و تقطیم کنندگان  
 صحابه و اهل بیت و علماء و صالحین بوده هیچ گرفتاری و بدعت کاری

نداشتند غزاهای و جهادهای زیاد نموده و فتوحات و افرو درین باب نصیبشان شده  
 به شعایر اسلام خصوصاً بجزیره شریفین خدمات زیاد نموده و در شعایر حج  
 و تائین طرق حجاج و زوار بذل همت نموده اوقات و صدقات زیادی  
 در حرین نمودند پس برای هر مسلمان لازم است که تثبیت و تائید دعا  
 و نصرت و توفیق برای شان دعا کند - و این مشهور است که پیشان  
 از طوایف ترکمان و سببشان به یافتن بن نوح <sup>علیه السلام</sup> رسید و بعضی میگویند  
 که از نسل عرب اند علامه شیخاری در تاریخ خود از صاحب درر الاثمان  
 فی اصل منبع آل عثمان نقل میکند که اصلشان از عرب حجاز و تیلک از نذیر  
 منوره اند که جد بزرگشان از بلاد حجاز هجرت نموده است - خیر الله انذی  
 که مورخ دولت عثمانی است میگوید ما اراده نداریم که درین مباحثه  
 داخل شویم لکن اینقدر میگویم که این عالمه شریف از شریفترین  
 عشایر اسلامی است و بعد از آن گفته که جد ایشان عثمان که اول کسی است  
 که بروم استیلا یافته بود پسر از طغرل بن سلیمان شاه بود که سلیمان  
 شاه در دیار بامان نزدیک بلخ سلطنت داشت و بعد از آن که تا تار با  
 بنای فساد در زمین گذاشتند و بلخ و توابع آن را خراب کردند سلیمان شاه  
 به راه باقی ملوک که بمعبیت آن بودند دیار را ترک نموده و چون از دولت  
 سلجوقی های روم و بزرگی شوکت و کثرت جهادشان با کفار خبر بود بخلق  
 زیادی بسوی شان رفت و درین راه در آذربایجان با کفار مصادمه  
 نموده و مقاتله کرده غنائم زیادی بدست آورده ناحیه را پیش گرفتند  
 درینکه غارت رسیدند چون گذرا یعنی داشتند آب بریشان غلبه نمود و سلیمان  
 در آب غرق و شهید شد که آن را بر آورده در قلعه جعبر که هنوز قبر آن زیاده  
 مسلمانان است دفن نمودند بعد از سلیمان شاه سه پسر باقی ماندند که ساسانی  
 شان سنقور، کون طوغدی، ارطغرل بود و چون این سه نفر در موضعی  
 که آن اسیمن اوس میگویند رسیدند سنقور و کون طوغدی پسران  
 سلیمان شاه جانب بلاد عجم رفتند و ارطغرل جد شایان عثمانی با سه پسر خود  
 که کوندزالب و صاروینی و عثمان باشند از آن با تخلف نمود ارطغرل  
 در آن موضع کت نموده با کفار بنای مجاهدت را گذاشت و بعد پسر خود  
 صاروینی را به نزد سلطان علاءالدین سلجوقی رئیس قونیه و سیواس

آمدند عقیده آن خیلی صحیح و به عقیده اهل سنت و جماعت که محب صحابه و اهل بیت و علماء و صلحا و محسن با ایشان بود و راست می نمود شعایر دین و در آن مجید را احترام میکرد میگویند قبل از تسلط خود بیک موضع مسافرت نموده و بیک انسانی که او را مسافر گفته دعوت نموده بود همان شد و چون وقت خواب رسید و صاحب خانه شب جمعه خواب را بیان نموده و عثمان در آن خانه داخل شده دید که قرآنی در دیوار خانه بعلت عثمان بر خود گوارانده که در آن خانه خواب شود لاجرم دست بسینه بسته در روی بروی قرآن پایی الی صبح ایستاده شده خواب نکرد عثمان به حضور شیخ عارف (رده مالی) که مانی رجمه اندر تری در زیاد می نمود شبی سلطان عثمان خواب دید که ماهتابی از اغوشش شیخ مذکور بر آمده در غوش خودش داخل شد و از ناف او عثمان درخت بزرگی که شاخهای آن آفاق را گرفته بود روئیده و در زیر آن درخت کوه های بلند که در آن چشمه و جویها جریان دارند مردم هم از جوی چشمه مانوشده و ارتفاع میکنند و بهنگام بیدار شد بحضور شیخ دویده خواب خود را بحضورشان عرضه نموده شیخ که از جمله مکاشفین بود برایش گفت که ترا بمنصب سلطنت بشارت میدهم که مردم بواسطه تو و اولاد تو منتفع شد کار تو بالا خواهد گرفت اینک من دختر خود را بتو ایدم سلطان عثمان هم دختر را قبول نموده از آن فرزندانی تولد شد که از آن جمله سلطان اورخان جلد سلاطین آل عثمان است و تفصیل فتوحات سلطان عثمان غازی و غزوات آن در تواریخ مفصله خصوصاً تواریخ که بزبان ترکی است مذکور است اگر کسی تفصیل فتوحات و مناقب و سیرت آن را خواسته باشد بدان با رجوع کند و ما هم شمه از آن را آنکه میکنیم از جمله غزوات و فتوحات آن یکی قلعه حصار است که آن را پای تخت سلطنت خود الی زمان فتح بینی شهر کرده اند بود چنانچه گفتیم و نیز یکی از فتوحات آن حصار و قصبه آینه کول و بینی شهر که در این باشعایر اسلام را بر پای نموده است میباشد - در سنه هفتصد به جنگ کفار قیام نموده پنجسال در اطراف از بنیق کارزار نموده ایشان را عاجز نمود تا اینکه از بنیق به شاه قسطنطنیه توسل نموده از طرف آن کمبشتی باد سپاه سیاری

کمک یافت و چون کمکی با از طرف یلاق اوده بساحل رسیدند مسلمانان برای  
 شان کمین کرده از ایشان کشتار زیادی نمود بدون عده قلیلی که زنده  
 ماندند دیگران کامل تباہ شدند در خلال اینحال سلطان علاءالدین سلجوقی  
 در سنه هفتصد و هشتاد و هج و مرج در ملک آن پیدا شده اکثر سپاه  
 آن به غازی سلطان عثمان پیوستند و همچنین در سنه هفتصد و هشتاد و هشتاد  
 عثمان ناحیه مرمره را فتح نمود و در همین سال بسیاری از شاهان روم جنگ  
 سلطان عثمان اتفاق نمود و بقدرسی هزار لشکر در مقابل قسوقن حصار  
 با مسلمانان جنگیدند آن روز که روز فلاکت کفار بود از ایشان در وسایع  
 شان نفری بسیاری کشته شده باقی با فرار نمودند و بیک حصار از حصار  
 (بروسا) متحصن شدند مسلمانان غنائم بسیاری یافته بر حصار کستل  
 نیز فایز گشتند و باز بطرف الوبار رفته بران نیز غلبه نموده پس آن  
 بواسطه دادن خسراج با مسلمانان مصالحه نمود در همین سال بر حصار  
 کت و ملحقات آن مستولی شده مالک ابر فرزندان خود تقسیم نموده هر کدام  
 به طرفی روانه کرده و خود در یکی شهر متمکن شده و در آن آبادی با قلعه  
 ساخته معسرا نیز در اینجا قرار داد در سنه هفتصد و هشتاد و هشتاد  
 واق حصار و توق حصار را فتح نموده مسلمانان را در آنجا سکونت داده  
 در چهار دین ادران جانبها نصب نموده و درین سال بار و دهم بروی گاه  
 آمد اما قویب در سنه هفتصد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد  
 هفتصد و دوازده حصار کیوت و حصار طرقلوبنی جهسی و حصار  
 تگور بیگاری و غیره فتح گردید و در هفتصد و سیزده حصار ادفوس  
 و توابع آن و عینته کلی - در اویناس حصار و غیره مسخر شد در سنه  
 بیست و دو غازی سلطان عثمان شهر بروسا را محاصره نموده و وقتی  
 که امر اشتداد نمود حکم داد که دو قلعه در پهلوئی شهر مذکور بنا کنند بعد  
 سپاهی بار ادران قلعه جای داده حکم نمود که به شهر خیلی تضییق نمایند  
 و آذوقه را از ایشان منع کنند و در یکی ازین قلعه بنی عم خود را و در دیگر  
 آن یکی از بندگان دلاور خود را مقرر نموده و خود به بنی شهر رفت در سنه  
 هفتصد و بیست و سه قلعه قد کریه با توابع خود و مالک ملاونی و مالک  
 اقبازی مفتوح گشت و در سنه بیست و شش یلاق آباد و حصا قانندی

که این نام روز بنام قوجه که نام فاتح شان است یاد میشود فتح شد در این  
سال حصار آنرا یادی که از آنجمله حصار یولی و حصار صحنوز با توابع  
خود فتح گشتند شهرهای قره مرسل هم درین سال بدست امیر قره مرسل  
مفتوح شدند این قصبهات خیلی وسیع و دارای میوه جات و افزه است  
که فواکه آن با به قسطنطنیه حمل میشود نیز بنام فاتح خود یاد میشود درین سال  
سلطان عثمان پسر خود اورخان را با سپاه زیاد بطرف بروسه روانه  
نموده و خود به علت مرض نقص درین شهر ماند و در اثنای حصار پسر سلطان  
عثمان بر حمت حق پیوست و بعضی میگویند بعد از فتح شده که در چند روز  
نیز زنده بود بهر حال در سال هفتصد و بیست و شش وفات نمود و تولد  
آن در سنه ششصد و پنجاه و شش شده شصت و نه سال عمر و بیست  
و شش سال حکمرانی نمود در روزی که فوت میشد مالکی که خودش پدرش  
از طرف فتح نموده و مالکی که سلجوقی با فتح نموده بودند همه در دستش  
که متدرجا به سالها مالک شدند و آن مالک حسب آنی است قوییه  
وان، اقصر، قیساریه، سیواس، بلاد آیدین، نیسا صار و خان  
حمید، کمرسان، برستطونی، انگوره، بلطیه مرغش لبتان توقات  
اماسیه، نیکسار، ازرنجان، سامسون، جانیگ، غتاب، و بعد  
از پدر خود اورخان در ابتدا در سال بیست و هفت بعد از آنکه  
پدرش فوت شده بود و خودش بمحاصره شهر بروسا قیام داشت و خبر  
بد و رسید پادشاه شده.

### فتح بروسا

بعد از آن در محاصره بروسا بندهت مجاهدت نموده و بقوت برهنه استیلا  
یافته مسلمانان را در آنجا جای داده آن بتکده را مسکن سلام و پای  
تخت ملک خود هم آنجا ساخته و در آنجا مسجد جامع و مدرسه و کلبه  
که در آن برای فقراء و ایتام و غرباء طعام نخته میشد بنا نهاد و این شهر  
از بزرگترین شهرهای اسلامی و معمورترین آنها و شهرست که دارای  
میوه جات و چشمه های زیاد است.

ذکر فتوحات اورخان در مملکت یونان  
بعد از آنکه اورخان پای تخت را به شهر بروسه نقل داد تهیه نمود و تمام

برای فتح شهرهای جدید نموده بر شهرهای یونان بعد از تخریب و تهاجم کرده اکثر شهرهای آن را فتح و به راه اهل شفق و رحمت سلوک نمود حتی که بسیاری از نهادهای رومی که مردمان و فرزندانشان جنگ تباه شده بودند نزد آن می آمدند و خود را بیای آن انداخته از آن مساعدت و مراعات طلب می نمودند و آن هم بزرگ و مال برایشان بلا طفت نموده در بدست آوردن دلهاشان میکوشیدند و ازین سبب دل با مردم بطرف آن مایل شده و فتوحات آن رو نیز آید بود با اینکه به خلیج قسطنطنیه و بوغاز (کلیپولی) که کلیه قسطنطنیه است نزدیک شد در سنه هفتصد و سی و یک سلطان اورخان با سپاه خود در قسطنطنیه قیسون حصار، بازمید، و شهر از نیوب که از بزرگترین شهرهای کفار بود فتح نموده و مسلمانان غنائم زیادی بدست آورده حصارهای زیاد دیگری نیز کشودند و در سنه هفتصد و پنجاه و هشت سلطان اورخان پسر خود سلیمان امر داد که از دریای سفید عبور نموده در روم ایلی جهاد کند و چون گشتی ماند اشتند لاجرم بصورت گشتی تخته با و لوح با تخته از موضعیکه آن را میگویند شب در آن تخته سوار شده به خشک و اصل گشته بحصاری که همانام داشت متصادف شده بران مستولی گشتند و بعد از آن به چند قلعه دیگر هم متصادف شده آن را نیز تصرف شدند.

### جنگ همراه اهل کلیپولی

امیر سلیمان بن اورخان دارای شهامت و عدالت فوق العاده و هم چون کفار ازین اخلاق آن واقف شدند بدان رضی گشته اطاعت نمودند کار اسلام هم درین اوقات بالا گرفته شهامت و عدالت آن مشهور شد تنهائیس کلیپولی با عساکر زیاد برای جنگ مسلمانان قیام نموده سپاه مسلمانان با اینکه خیلی کم بود باز هم توکل بخداوند توکل حضرت رسول مصلی الله علیه و سلم نموده داخل کارزار شده و بفضل خداوند بر کفار غالب گشته چند حصار را از آن پاکر فتند که از آن جمله یکی کلیپولی است که شهر بزرگ و بر ساحل دریا واقع و مسافه بین آن و قسطنطنیه هشتاد و شش فرسنگ میل است و یکی قلعه قره جک و قلعه خیره پول که اینها هم ملک های فراع است و یکی قلعه در کور و یکی کفور...



و غیر ذلک است سلیمان کلیسا با این دیار اخریب کرده در عوض منسجی بنا نمود  
 در سنہ ہفتصد و شصت امیر سلیمان برای شکار بر آئندہ و از ہیب افتادہ  
 در حال فوت شد پدرش بر آن پسر نیکو میسر خود نالہ و فریاد زیاد نمود و درین  
 امیر مراد غازی بن سلطان اورخان از دریا عبور نموده از خلیج کلیپولی  
 بردم ایلی رفتہ شہر جورلی را کہ متمری قسطنطنیہ است فتح کردہ ہمیشہ شہر  
 محاصرہ و با کافران مقابلہ مینمود تا کہ بہ شہر دیمیتوقہ کہ از شہر باری  
 بزرگ اسلامی است رسیدہ آن را فتح کرد در سنہ ہفتصد و شصت و یک  
 سلطان اورخان در حالیکہ عمر آن ہشتاد و سہ و مدت سلطنت آن  
 سی و پنج سال بود فوت شدہ بہ شہر بروسہ مدفون شد اورخان  
 شاہ بزرگ و دارای سیرت نیکو و جوانمزد و عادل و نیک عقاد و سلیم  
 القلب بودہ بدشمنی اہل کفر و السجاد و جہاد و غزایلی مایل بودہ  
 جوامع و مدارس بسیار را بنا نمودہ خیرات و اوقاف زیادی در آن بنا  
 نمودہ رحمۃ اللہ علیہ و بعد از آن فرزندش سلطان مراد اول جلوس  
 نمودہ در اول جلوس خود شہر انگورہ را کہ عھصیان نمودہ بود فتح نمود  
 و چون این خبر بان کرمان صاحب شہر لارندہ رسید ہر اس نمودہ  
 دستہ جات زیادی از طویغ تاند و ورشق و طور غور و ترکان  
 جمع نمودہ و بہ تعداد بیشمار بجنگ سلطان مراد شتابیدہ در بین شان  
 جنگ شدید شدہ و در اخر بہ شکست بان کرمان و فتح سلطان امر  
 روشن شد.

### فتح ادرنہ در یاقی پل

در ہمین سال نیز سلطان مراد فوجی برای فتح ادرنہ روانہ نمودہ  
 و لالا شاہین اتابک را امیر لشکر ساخت این افواج جنگ شدید نمود  
 لالا شاہین از فتح عاجز شدہ از سلطان کمک خواست سلطان ہم با شہر  
 زیادی از مجاہدین بدان طرف متوجہ شدہ و چون کفار از آمدن آن  
 محتر شہرند متزلزل گشتہ مسلمانان کہ از بی ثباتی کفار باخبر شدند قبل  
 از آنکہ سلطان برسد هجوم آوردہ و شہر را فتح نمودہ بہ سلطان مراد  
 فرستادند سلطان ہم آئندہ شہر را داخل شدہ در آن شہر کہ از جبل  
 شہر باری بزرگ دنیا در بین آن جوی باری بزرگ و بین آن و قسطنطنیہ

بنفاد میل است مدتی اقامت نموده لالا شاهین را به فتح غلبه وز غره روانه کرده و آن هم این دو شهر را با توابع آن فتح نموده و تا نامه برومیه رجوع کردند از جمله غزوات آن یکی بن اصف که به اطمینان صرب و بنگاله توجه نموده و در آن ممالک فتوحات زیاد کرده بسیاری را تسبیح و اسیر نموده و هم در بین آنها طول بعضی امر اترک موجود بودند که دارای استقلال بودند تنهایی نمیکردند با ایشان نیز محاربه کرده و آن را خاضع ساختند در زمین کر میقل و غیره و لایات فیهضه کرده و بعد به شهر کوتاهیه قبضه نموده تمام سرزمین که دنیا و ممالک را و در با ایشان خضوع کرده از ملک یونان هم بسیاری را گرفته و از بحر مرعبر عبور نموده در آن سو شهر را قطع کرده از طرف تاسالیا تصرف آوردند.

### ابتداء اختراع عسکرا نکشاریه

در سنه شصت و شصت خلیفای دشا به سلطان استشاره نمود که از سپاه آن که مانند سپاه یازدهم طبری می آوردند پنج یک را سلطنت گرفته و از آن تا فوجی تشکیل دهد همین بود که تعداد کثیری از آنها نزد سلطان جمع شد و از طرف سلطان به تعلیم تفنگ چینی مامور گشتند و بعد از منتظم شدن سلطان آن را امر داد که به حضور شیخ عارف باسه حاجی بگتاش رفتند و علامه خود را از نزد آن حاصل نموده و بهر آنکه شیخ میخواهد آن نام بگذارد و بر ایشان بجز و ظفر عا نماید و چون به نزد شیخ جمع شدند شیخ یک استین قبا و ندی خود را بریده و بسر رئیس شان کرده و بر ایشان عا نموده این قطعه را نیک چری (یعنی فوج جدید نام نهاد) که کنون از تصرف استعمال نکشاریه شده است چرا که سلطان عثمان اکثری سپاهی آن از سواران ترکان بوده به ضبط و ربط عسکری معرفتی نداشته در حین جنگ نظامی ند شتند سلطان اورخان غزم نمود که بیک صورت منظم افواج خود را ترتیب دهد و همین بود که فوج نکشاریه را ترتیب داده و بدست پسر آن مرادخان اتمام شده و تا سنه هشتاد و چهل و یک کمال خود مدومت نموده و از دست سلطان محمود بانی لغو گشت چنانچه ذکر میشود و به عوض آن فوج موجود کنونی بروی کار آورده در سنه ۷۸۳ سلطامرادخان از پیشانی حمید قطعه را که یواج دینی شهر داق شهر و قره آغاچ رسید چنانچه خبر دیداری نمود و در ۸۰۰ سلطامرادخان جنگ پیش کفار این را تا که بر آجنگ اُخان این ناد اهل صرب و افلاک

و بغداد و ابلحاعن و حبر - و بلغا و اجمع نمود و حرکت اتحادی بیخ  
بر علیه آن تشکیل داده است اقدام نمودند و در روم ایلی در یک موضعی که آنرا  
قصو میگویند جنگ واقع شده و در آنجا سیم فیروز بی بر مسلمانان و زبیده و  
رئیس کفار کشته شده آن جماعت بزرگ نهایت نجات منہزم شدند  
(شهادت سلطان مراد اول)

بعد از نهر میت کفاریکی از امرارشان که یلواش نام داشت پیراه پیاد  
و سوار خود بنام اطاعت بجنور سلطان آمده قصد بوسیدن دست او را  
نمود و همین که دست آنرا گرفت بخجری که در آستین داشت بشکم سلطان  
زد و این زمین سبب است که تا کنون کسی که بطور و فد بجنور سلطان با ملی عثمانی  
می آید و خیال مصافحه میکند و نفر از چاوشان آستین های او را گرفته  
بجنور می آورند سلطان در اثر این ضربت که روده های آن بر آمده  
و روده با در آن جا و حسب آن نقل یافته بخر و ساژ فن شده بود به  
تا بیخ بقتصد و نود و دو فوت شده و آن کافر هم بخون آن کشته و قطعه  
قطعه شد سلطان مراد رحمة الله شاه جلیل عادل و دارای معرفت  
بود که عمر خود را بجهاد و خواص صرف نموده فوق البیان شجاع و مقدم  
بود سی و یک سال سلطنت نموده بعمر شصت و پنج سالگی مرد  
و پسرش سلطان السعید پیدا ام بایزید خان جای نشین پدر گشت  
و بعد از جلوس سلطان بایزید متوجه صرب ها که پدرش با ایالتان  
جنگ داشت شده و قوا سے او زیاد شد تا اینکه بشهر و دین رسیده  
شهر اسکوب را گرفتند شاه صرب هم متحمل شد که خواهر خود را برای بایزید  
بکاح بدد و سایرانه خراج تادیبه نماید از جمله فتوحات آن این است  
که جزیره رودس که از مسلمانان بوده کفار او را گرفته بودند و همچنین  
رود بدل پای زیاد شده و حاضر این سلطان آن را تملک نمود  
در سنه بقتصد و نود و دو سلطان مذکور علاقه قرطوه را که در آن کان  
نقره عاقل است و نظیر آن بیخ جای نیست فتح نموده اسکوب که کنون از  
شهر با سے جلیل اسلامی است باؤ دین تصرف نمود این آیدین که این فتوحات  
را مشاهده نمود ترسیده و کلید پای قلاع خود را بسلطان روانه نموده اهل  
بلاد قرسی و صا رودخان هم برای خضوع کردند و صاحب قسطنطنی که این فتوحات

در این کتاب مذکور است

باشد فرار نموده سلطان بهم برای ضبط آن قلعه با آدم فرستاد چون  
 علاء الدین رئیس کرمان نقض عهد نموده و سلطان خبر رسید که نامه  
 بر بعضی بلاد اناطولی غارت انداخته است سلطان بر آن هجوم نموده  
 و علاء الدین گریخته در موضع آق چای بدست آمده و با برادر پسر خود محمود  
 شد سلطان بسواران لشرفوقینیه که پایتخت آن بود نزول نموده و آنرا محاصره  
 نمود و چون وقت رسیدن غلجیات و حاصلات بود سلطان بلشکر  
 خود امر داد که بجای صلوات مردم عرضدار شده کسی را اذیت نکند  
 و بهم برآید اهل قلعه اطلاع داد که هر کس که میخواهد غلجیات خود را جمع  
 کند و برای عیال یا بفرودشد بیرون شود مردم از قلعه برآمده بدرد و جمع غله  
 خود مشغول شده و بعد از بدست آوردن غله بهر زحمتی که میخواهند به  
 رضای خود بلشکر سلطان فرودقتند و بعد که قلعه رفتند محمود رجوع نموده گفتند  
 شایبی که باین عدالت درحیت پروری باشد چرا بر عصیان کنیم بعد از آن  
 جمعا نزد آن آمده گفتند که تو از همه شایبان باطاعت نراوارتری و کلید  
 قلعه را بدال تسلیم نموده و خود اطاعت نمودند باقی قلعه جات که وضعیت قونیه  
 را که بزرگترین شهرهای قرمان بودند دیدند آنها نیز تسلیم نموده و کلیدهای آن  
 سرای و نیکه و مقصریه و دوی قره کلان نزد سلطان آورده و تسلیم نمودند سلطان  
 بهم بکمال اطمینان بروسه رفته علاء الدین را کشته و پسران آنرا محجوس نمود تا  
 اینکه امیر تیمور آنها را از حبس رها کرد در سنه هفتصد و نود و پنج سلطان مذکور بر  
 برسیو آس و اناسیه و شهر توقات و نیکسار و جانیک و صامسوق مستولی شده  
 و همه را از دست سلجوقیان و امرایشان گرفت در آخر همین سال برایش خبر رسید  
 که رئیس قشطنونی بر بعضی بلاد سلطان تاراج انداخته تخریبات زیاد کرده  
 است و این خبر زمانی برایش رسید که برای جنگ کفار از دریا تهاوز نموده جانب  
 روم ایلی رسیده بود سلطان بهم ازین جنگ صرف نظر کرده جانب قشطنونی  
 شتافت مگر قبل از رسیدن سلطان رئیس قشطنونی فوت شده و پسرش جانی بن  
 گشته و برای سلطان چنین پیام داد که پدرم جنایت نمود و مرد و من برای ما و  
 آقای خود حضرت سلطان فرمانبردارم و خود را از جمله غلامان آن بشمارم و از  
 عدالت شان امید دارم که مرا بگناه دیگری نگرفته و شهر سینو براه که شهر پدرم و مستط  
 الراس خودم است بر ایم و آگذار شده مراد را نایب مقرر فرمایند سلطان بهم

دعوت آنرا اجابت نموده جانب بر سر رفت و از آنجا صاحب قسطنطنیه نوشت که یا  
از ملک بیرون میروی و شهر را تسلیم میکنی و یا اینکه من آمده و هر چه بخواهم میکنم حساب  
قسطنطنیه هم خراب تر سید و بعد از گفت و شنید با چنین قرار شد که صاحب قسطنطنیه  
سالیانه ده هزار طلا بدهد و برای مسلمانان محله جداگانه تعمیر نموده برای شان مسجد و  
قاضی که حضومات را بدین اسلام فیله کند اجازه دهد و طرفین باین راضی شده معاهده  
عقد شده و تا زمان آمدن تیمور این فقره دوام داشت امیر محمد استیلا تیمور مجدداً  
خواب نموده و مسلمانان را بروم اخراج نموده از شهر کشید حافظ ابن حجر در کتاب خود  
انبار العرفی ابن العرمیگوید با یزید در بغداد مشهور شده حتی بیکر ظاهر  
برقوق مصر هم با آن بدید فرستاده یک امیر بعد دیگری بطریق و فد بجانب آن روانه نمود  
و بیخ یک از شاهان روی زمین نمانده بود که با آن بدید و دند روانه نکرده باشد  
میگوید که از شیخ خود ابن خلدون شنیدم که میگفت جای ترس است که لیران عثمان  
مصر را تصرف کند ملک بقوق هم میگفت من از کفار غیر رسم چه هر کس را جنگ  
با ایشان مساعدت میکند فقط ترسی که دارم از ابن عثمان میباشد و با کمال امن پادشاه  
ایالت های زیادی در اطول و روم ایلی تصرف نموده بر شهر سلا نیک نیز مستولی  
شده بر شهر های حجاز رستان نیز غارت نموده بر سپاه فرنگ غالب شد و بعد خرمیت  
خود را بفتح قسطنطنیه مصروف نموده در تدبیر فتح آن مصروف شده آنرا محاصره کرد  
بود که ناگاه تیمور ظاهر شده آنرا بطرف خود مصروف ساخت در سنه هشتصد و دو بسیاری  
از سلاطینی که سلطنت شان را بایزید گرفته بود بطرف تیمور رفته شکایت و استغاثه نموده  
او را بفتح شهر های بایزید تشویق نموده استرداد ممالک خود را از آن درخواست کرده  
بودند تیمور هم سوال شان را قبول کرده و با فوج زیادی جانب سلطان آمده مکاتبات  
زیادی در بین شد چنانچه گذشت سلطان بایزید هم محاصر قسطنطنیه بوده و نزدیک  
بود فتح کند که برای جنگ تیمور از آن منصرف شد اکثر سپاهیان سلطان ترسناک بودند  
و تیمور بر وسای شان نوشت که ما دشما یک جنس میباشیم و باید با هم معاونت کنیم و  
من هم در آینده بشما احسان می کنم اینها هم وعده معاونت نموده در آنقره در بقیع  
با هم ملاقی شده جنگیدند و بعد از جنگ شدند تا نارها منهدم شد بسیاری از سپاه نیز  
ترسناک متابعت نموده سلطان بایزید تنها مانده و شخصاً جنگ مینمود تا اینکه شخصاً  
دستگیر شد این سلطان خیلی مجاهد و مرابطی سیل الله و شهر های کفار را فتح  
کرده بهترین شاهان گفته می شد شهرهایی که این مرد نامی از گفتار فتح

نموده بود حالکی بود که موزه مسلمانان یا ستم اسپ شان هیچگاه در آن جایها  
 نرسیده بود سلطان مذکور قوی القلب و شدید البطش بلند همت بود و روزی که بدست  
 تیمور اسیر شد با آن مصاحب شده تا حاکم عراق رفته قاصد خراسان بودند که سلطان  
 در تبریز در سنه هشتاد و پنج وفات نموده و بعد از آن در ارض روم بین اولاد بایزید نزاع  
 و فتنه پیدا شده الی سنه هشتصد و ده امتداد نموده و اخیراً سلطنت برای سلطان  
 محمد اول بن بایزید با اینکه خوردترین برادران خود بوده تمام شد این شاه هم به  
 جنگها خیلی تمایل میداشت و از جمله کسانی که بران عصیان نموده بودند (قره دولتشاه)  
 ستاری و نواحی انامیه بود که سلطان بطرف آن شتافته آنرا شکست داده و جمع  
 آنرا پریشان نموده و بعد قصد جنگ صاحب سینوب را نموده در بین دو فریق جنگ  
 شدید شده و بالاخره سلطان محمد فاتح آمده صاحب سینوب خینی بقباحت شکست یافته  
 سلطان محمد بر همه ممالک آن قابض شده بعد ازین واقعه مملکت برایش صفا گشته  
 کسی در ملک او باقی نماند که با او مسابعت نماید و بعد از آن شهر از میر را نیز فتح نموده  
 پایتخت سلطنت را به او رزق نقل داده و فدای شاهان فرنگ نزدش حاضر شدند  
 هدایا و تحفه آورده مبارکباد می گفتند و بهر ایش از ترس آن حاکمانه با منعقد می  
 کردند و در وقت رونق سلطنت خیلی بالا شده و گرنید آن وسعت یافته بود و در زمان  
 این احوال باز برایش خبر رسید که ابن قرمان عهد را شکست و برای گرفتن بعضی شهرها  
 نموده است سلطان بایک دسته سپاه جانب آن تاخته و آنرا شکست داده او را  
 با دو پسر آن اسیر نموده نزد خود حاضر نموده بر افعال قبیله شان اینها را معاتب  
 ساخت و بعد آنها را بخشیده بعضی ممالک شان را بایشان پس داده و از  
 ایشان پیمان ثانوی که دیگر هیچ حرکت نکنند گرفته و ایشان را بممالک شان  
 روانه نموده و بر چند قلعه از قلعه های ابن قرمان مالک شد که عبارت  
 اند از صوری حصار و قلعه قیر شهر و قلعه نیکه و قلعه اقی شهر و قلعه سیدی شهر  
 و قلعه اوغازی و قلعه بنی شهر و قلعه سعیدایی و بعد از آن حرکت نموده بر صوم  
 و اگر این شهرها را که آنها را سلطان بایزید فتح نموده بود و باز تیمور آمده  
 اینها را بصاحبان شان رد کرده بود و سپس سلطان محمد از صاحبان  
 آن استرداد نموده تصرف نمود سلطان محمد مذکور پادشاه جلیل  
 با هیبت دوستدارنده علما و صلحاء بوده اول کسی است که به  
 حرمین شریفین و ابالی آن اوقاف زیادی داده در ملک خود هشت سال

و ده ماه دوام نموده سنه شصت و بیست و چهار سال در حالی که عمر آن  
 چهل و هشت سال بود فوت شده و پسر خود مراد ثانی را ولی عهد خود برگزید  
 مراد ثانی در همین فوت پدر در اقصای روم ایلی رفته بود و وزیر ارک  
 سلطان محمد را چهل و یک روز پنهان نمودند تا اینکه مراد ثانی از روم ایلی مراجعت  
 نموده و بخت نشست و فوت پدرش رسمیت یافت در سنه شصت و بیست و پنج  
 شخصی پیدا شده دعوا نمود که من مصطفی پسر سلطان بایزید لیدرم بیاشم و  
 مصطفای مذکور در جنگ تیمور مغفود شده این شخص میگفت من پسر مصطفایم  
 در نواحی سلاویک قیام نموده خلق زیادی با طرف آن جمع شده و  
 جمیع شهرهای روم ایلی و آدرنه مستولی شده و بعد از دریا عبور نموده عازم  
 اناطول شده که با سلطان مراد بجنگد و سلطان مراد وزیر خود بایزید پادشاه  
 را با عساکر زیاد بطرف این شخص روانه نموده و نزدیک آدرنه بایزید با آن  
 بنامی جنگ را گذاشته و بایزید شکست خورده عساکر ایشان و بایزید  
 پادشاه دست این شخص اسیر افتاده گشته شد و بعد سلطان مراد شخصاً با  
 عساکر زیادی بجنگ این شخص برآمده و از تقدیر خداوندی برای مصطفای  
 مذکور عاف سختی حادث شده و بعد از سه روز جریان خون عقل آن مختل  
 گشته ارکان دولت آن محمد ولایت آنرا ایقان نموده خوف بر ایشان  
 مستولی شده متفرق شدند مصطفای مذکور که خود را تنها دید آنهم برای فرار  
 را گذاشته فوج سلطان مراد که از قضیه خبردار شده شکستی بار پیر و کمی نمود  
 اکثری را کشته و اسیر نموده اموال و دواب زیادی از شکستی محاسب غنیمت  
 گرفتند سلطان هم بعضی از امرار را بتعقیب خارجی مذکور داده و تقرباً در  
 او را گرفتند و کشتند و باز تمامی ممالک سلطان مراد روج نموده و کار آن  
 ساخته شده و سلطان مراد مذکور بفتح قسطنطنیه خلی عریض بوده و بدو صد  
 هزار سپاهی آرزو محاصره کرده خلی شدت نمود لکن ایلی سخت متفاوت  
 نموده و سلطان مراد محاصره را ارفع نموده بواسطه دفع فتنه ای که رومیان  
 در آن نواحی بر پا نموده بود بوطن رفته و بدفع آن فتنه با مجاهدت نموده  
 تا اینکه آنها را خاتموش نموده آن شهر را راضی نموده و همیشه پیش  
 قدمی مینمود تا اینکه بمالک موره داخل شد و چون نزدیک فرنگ خبر  
 این شخص شایع شد پایب روم قیام نموده و عهد نامه در میان

فرنگ منعقد ساخته و همه را بجنگ سلطان دعوت نمود و حکومتی فرانس  
 و جرمنی و حجازستان پولونی اجابت نموده بین سلطان و این دو ولت جنگ  
 شروع شده در بعضی جنگها میبردند و در بعضی پایبند خند و بعد از آن در سنه شصت  
 و چهل و هشت به راه بخان مصالحو نمود و در سنه چهل و نه سلطان مراد از  
 تحت پایبند شده و تحت برای فرزند خود سلطان محمد را بموده و خود شهر مغنی  
 را برای خود جای عزت ساخت بخردی که اینخبر در آفاق شایع شد  
 شاهان کفار در بین خود با گفتند که شاه مسلمانان شیخ بزرگی شده از ملک  
 استغنا داده و پیران جای کشین او شده صغیری است که بناید از آن ترسید  
 پس قرال انگورش و قرال آسمان و قرال چه و قرال له و امیر لاطین و امیر پینا  
 و رئیس افلاق و بغداد و طرابلس فرنگ با هم متحد شده تصمیم نمودند که از  
 ملک مسلمانان سنگی را نگذارند که سالم باشد اینخبر که با رکابان سلطنت  
 عثمانی رسیده ترسیدند و مصمم شدند و سلطان مراد را از مغنی طلب کرده  
 بکار اندازند چه نام آن باعث دل شکنی کفار میشود و آزاد دعوت نموده  
 خواهرش کار نمودند و آن شخص راضی نشده میگفت شاه شما با شما  
 است و از بکار اندازید و از من بگذرید مگر از باب حل و عقد آن رفت  
 و آخر زیاد و الحاح فوق العاده نموده و بیخبر او را راضی ساختند.

## ( غزوة بزرگ )

سلطان مراد با سپر خود محمده جانب دشمن شافته آتش جنگ از  
 طرفین اشتعال نموده و از هر دو جانب شدت نمود و رفت رفته مسلمانان  
 منهرم شده خیلی بقوت از طرف کفار طرد و قتل میشدند تا اینکه در قله سپاه  
 بدون از سلطان مراد جان کسی باقی نماند سلطان مذکور دست دعا  
 بجهت حضرت خالق بی نیاز بالا نموده و دست توسل بروحانیت حضرت  
 رسول صلی الله علیه و سلم بر اسی مسلمانان دعای فتح نمود و هنوز  
 ساعتی نگذشته بود که قرال انگر و س که قوماندان عمومی اردوی متوجین  
 بود مغرور شده و از این عسکر خود منفرداً برآمده و شخصاً با سلطان مراد  
 طلب مبارزه نموده و بر مسلمانان هجوم آورد که ناگاه اسب آن  
 پیش پای حنزه و مسلمانان بدور رسیده او را قطع و بسر نیزه برافراشته  
 ملدی مانگ بد است که این است سر قرال انگرش بمن شیوخ



اینچنین کفار هرگز نیت یافته میگردیدند و از دست مسلمانان که تعقیبشان  
 می نمودند قتل و اسیر می شدند و این روز مصیبت مسلمانان بود که خداوند  
 بسرور برای شان مبدل نمود غنایم مسلمانان درین جنگ از تقدیر و تقنین  
 بیشتر بود و بعد از آن که سلطان مراد ازین جنگ فراغت یافت باز  
 سر خود سلطان محمد را بخت نشاند و خود بر مغینا متروقی گشته و به  
 همین طور می بود تا اینکه یک طایفه از نیک چری با عودت نموده  
 و برخانه پاسی امرار و وزیران هجوم برده غارت نمودند و این واقعه  
 در سال هشتصد و پنجاه بود .

( غزوه دیگر )

در خیالی باز وزیران و سایر ارکان سلطنت تقسیم نمودند که سلطان مراد را بخت  
 نباشد تا آنکه طواف نیک چری از آن ترسیده آرام شوند سلطان مراد هم  
 آمده و بخت نشست و سلطان محمد بجای او در مغینا رفته و در آن جای بود  
 تا بدر آن فوت شده سلطان مراد هم بنای جهاد را گذاشته شهرهای  
 بزرگ کفار را تصرف آورده تا شهرهای موزه و باقی اقالیم حجاز و راه او  
 رفته و آنها را تابع نموده برایشان حجاج مقرر نمود و بر تعقیب این  
 جنگ با جنگهای زیادی به راه ارنا و ووط و حجاز رستان نموده و در  
 سال هشتصد و پنجاه و پنج در حالی که عمر آن چهل و نه سال و  
 مدت سلطنت آن سی و یک سال بود فوت شد سلطان مذکور  
 شاه بزرگ و نیکو کار و دوست دارنده علم و علماء و مشایخ و  
 صلحار بوده مملکت را آباد و راه بازارها مأمون کرده شرع و دین را احیاء  
 و کفر و الحاد را خوار نموده شخص شجاع و مقدام و جواد بود و برای حرمین  
 شریفین از اموال خصوصی خود سیالیانه سه هزار و پانصد طلا تهدیه  
 نموده و برای شرفار از خزینه خود به همین مقدار که ذکر کردیم بخشش  
 میکرد اولین وصیت او بر آنست که فرزندش سلطان محمد  
 این بود که قسطنطنیه را فتح کند و بعد از آن سلطان محمد آن مرد عالی  
 مقدار فاضل و پویوشند که از روی توکل و جهاد و شجاعت و  
 اعتماد نفس بزرگترین شاهان عثمانی است بجای پدر نشسته  
 اساس ملک بنی عثمان را بنیاده و وضع قوانین نمود مانند طوق زرگار گردن

عبارت از آن مملکت از آن است  
 در وقت تقسیم  
 این است آن شهر را  
 واضح بطلعه خردان و نوب  
 معجم البلدان

زمانه را بوجود خود زینت داد این مرد بزرگ دارای آنقدر مناقب  
جمیل و مزایای فاضله است که بجا ویدان در صفحات شب در روز ششم  
شده و بیچ گاه تعاقب سنین و ایام بل دست غدار زمانه هم نمیتواند که  
کلمات را از جبین زمانه محو نماید زمانی که تحت سلطنت قیام نمود در آن  
پژده سال عمر بوده و بجزک صاحب قرمان شتافته صاحب قرمان ازان  
ترسیده و با آن مصالحه نموده و سلطان محمد جانب وطن شتافت  
( فتح قسطنطنیه )

برای سلطان محمد حیث ایامی پدر بدون فتح قسطنطنیه دیگر غمی و بهی نبود و از  
ابتداء بهتات آن شروع نموده تهیه ذرائع مینمود شهر مذکور از بزرگ شهرهای  
عالم و دارای نفوس زیاد و حصار محکم بود سه طرف آن را دریا و فقط طرف غربی  
آن خشک بود که آن هم خیلی تنگ بوده و بذریعه سه دیوار دیند خندق که  
در آن با آب شور دریا را اسوق داده بودند و در دیوار با توپ های بزرگ نصب  
نموده بودند خیلی محکم شده بوده و در سینه مستعد و پنجاه و شش باشاه  
قسطنطنیه بنای صلح را گذاشته و بیک قطعه زمینی از ملک آن که قدر یک  
پوست گاو باشد صلح نمود شاه قسطنطنیه هم چون این مقدار زمین را بی اهمیت  
میدید رضا داده و صلح منعقد شد بعد سلطان محمد با اشاره چند سینه پوست  
گاو را باریک ساخته و امتداد داده و معمار های خود را با پوست گاو از خلیج  
داخل دریای نیلش ( دریای سیاه ) بجزر روم عبور داده و آن جلد گاو را که خیلی  
وسیع شده بود بردارند خلیج بر زمین پهن نموده و بهمان مساحت یک برج  
خیلی متین و مرتفع ساخته و توپ های بزرگ و زنبورک های کاری که آن  
نصب نمودند و بعد ازان بمقابل این برج در خاک خود که زمین اناطولی باشد  
برج یک برج ساخته و همچنین او را با آلات ناریه مجهز نموده و بدین ذریعه  
در آن خلیج را ضبط نموده راه دریای سیاه را از قسطنطنیه و بجزر روم بسته نمود  
بعد خود متوجه شهر اوزنه شده محله در ساعده جدید را بنا نموده بنای ساختن  
توپ های بزرگ و زنبورک ها را بر آسبے فتح قسطنطنیه گذاشته تعداد  
زیاری از آنها ساخته آلات و اسباب و ذرائع را مهیا نمود و بعد به  
تقدیر است عداوت اسپانی تولید شده و ذریعه نقض مطایفه گشته و شاه  
قسطنطنیه بنا بر غریب و تهدید نمودن را نهاده سخنان غلیظ را

در مقابل سلطان استعجال نمود بر عزم و اراده سلطان بدرجات  
 بیفزود شاه قسطنطنیه که عزم متین سلطان را مشاهده نمود بجانب شاهان فرنگ  
 فرنگ دست توسل دراز نموده و عده کرد که کلیسای روم شرقی را کلیسای روم  
 غربی (ایتالیا) ضم میکند پاپ که این سخن را شنید خفا مسرور شده شاهان فرنگ  
 را معاونت شاه قسطنطنیه (قسطنطین) مجبور نموده عده را براسی مدافع قسطنطنیه  
 اعزام نمود و این بهم فایده نداشت چه مردم - شرقی بواسطه تباین  
 مذمب با انضمام کلیسای خود با کلیسای روم غربی رضامند نبودند و ازین سبب  
 از شاه قسطنطنیه رنجیده و از معاونت آن دست کشیده حتی بعضی از اکابر آن  
 گفت از یک تاج پاپ را در قسطنطنیه حکم فرماییم برای من خوشتر میگذرد که  
 تاج سلطان عثمانی را درین شهر حکومت ملاحظه نمایم سلطان محمد در اول  
 حجابی الاول سنه شصت و پنجاه و هفت با سپاهی که بدو صد و شصت هزار  
 بالغ می شد با یک عزم متین و اراده زرین جداوند توکل نموده بطرف شمال  
 قسطنطنیه خیز زد و چون سلطان محمد کجبه خود و پدر مرحوم خود چهارصد کشتی  
 مالک بود آنها را نیز از راه حصار خود که از پوست گاو ساخته بود و آن راه  
 به یوغاز کسن موسوم بود روانه نموده و بقوه تدبیر و شهامت خود در سپاه  
 خود آن کشتی را عرابه لنگ بای چوبی داده و از دریا بخشک کشت نمودند  
 و تصادفا باد شدید بی هم توافق نموده و بادبان های کشتی را باز نمود  
 بقوه باد و قوه بازو آن کشتی با راد خشک رانده در خلیجی که جانب شمالی شهر  
 از طرف شهر غلطه واقع بود انداختند خلیج ازین کشتی با حملو شده و آنها را  
 سپاهی با قطار ساخته بذریعہ زنجیر با با هم وصل نموده و بروی این خلیج عبور  
 پل ساخت معبر فوج خود قرار دادند مردم شهر که تنها از طرف خشک براس  
 داشتند و آن طرف را محکم نمودند ازین طرف کامل مانع بودند هیچ استقامتی  
 درین جانب نموده بودند که ناگاه مسلمانان از طرف خشک و دریا بنای قتال  
 را گذاشته پنجاه و یک روز جنگیدند اگر چه این مدت مسلمانان را خیلی  
 مانده و خسته ساخته بود باز آنها صبر و تحمل نموده معاونت داشتند شاه قسطنطنیه  
 که حال را تحت مشاهده نموده مردم شهر و کلان شونده گان را طلبیده نطق منقطع  
 کرده ایشان را بجزک تحریص نمود آنگاه خیل متاثر شده گریه با نموده و  
 یکبار معاقت نموده بدو اعراض کرده بدو ارضای شهر چیده و در آن جای مستقر نمودند

این حکم در روز ۱۰

## داخل شدن مسلمانان قسطنطنیه

روز فتح که عساکر عثمانی هجوم نموده داخل شدند شاه با رعیت جنگ شدیدی نمود  
 و خود را در سر که گشته و با آن هم پیش زیادی از انطرف هلاک شد و مسلمانان  
 داخل گشته و اهل آنرا اسیر نموده مکاتب آنرا سوختند و میگویند صد و بیست هزار  
 مجلد درین کار تلف شد و پیشتر ازین سلطان محمد وزیر خود احمد پادشاه  
 بن ولی الدین پادشاه راجد مت شیخ عاربا اللیق شمس الدین و سجد مت شیخ آق  
 بیق روانه ایشان را بجهاد دعوت نموده بود که بفتح قسطنطنیه مجاهدت فرمایند  
 ایشان نیز حاضر شده و فتح شمس الدین بر اسب وزیر مذکور تشارت داده  
 بود که درین سال و این جنگ و فلان روز از فلان موضع و ساعت چاشت گاه  
 روز قسطنطنیه بدست مسلمانان فتح می شود وزیر هم سخنان شیخ را بجنور سلطان  
 بطریق تبشیر گفته بود و چون وقت دعه شیخ رسیده و شهر فتح نگردید  
 برای وزیر مذکور از طرف سلطان بر اسب شدیدی واقع شده و جنور شیخ  
 شافت و چون بزمان شیخ پرده خیمه را انداخته بودند و وزیر را اجازه دخول  
 ندادند وزیر طناب های خیمه را بالا نموده دید که شیخ بر روی خاک بسجده  
 افتاده و سر برهنه بجنور خداوند گریه و تضرع میکند و هنوز وزیر سر خود را  
 را از طناب های خیمه بالا نکرده بود که دید شیخ بیای ایستاده و تکبیر گفته  
 فرمود ستایش میکنم خدای را که فیروز می را نصیب مسلمانان کرده بما  
 بفتح شهر منت نهاد و زیرا میگوید جانب شهر نظر نمودم دیدم که عساکر  
 داخل شهر شده و برکت دعای شیخ بهمان موعدهی که اشارت فرموده  
 بود مفتوح گردید شیخ از آن ذواتی بود که دعوت آن آسمان  
 با را پاره می نمود و بعد از آن که سلطان بشهر داخل شد وزیر  
 مذکور خود را به پهلوی خود دیده و گفت این است تیغ و خنجر شیخ  
 که شهر فتح شد و باز گفت من باینطور فتح با چندان سرور نمی شوم و  
 سروریت بگانه من آن است که امثال فتح ذوات تبرکی در  
 عصر من وجود دارند از مناقب این شیخ میگویند که بصورتی که طبیب  
 روحانی مردمان بود اجسام را نیز علاج میفرمود و گیاه با او را  
 ندا نموده فواید خود را با مراض می گفتند فتح شهر قسطنطنیه در اول  
 روز چهارشنبه بیستم جمادی الاخر سنه هشتصد و پنجاه و هفت بعد از پنجاه

و یکروز محاصره واقع شد مسلمانان این شهر را تصرف نمودند و گرفتند که مثل  
آن در بیچ حاشینده شده بود چه سلطان بعد از آنکه دید که لشکر آن  
خته و مانده شده و قدری فتور با آنها رخ داده صلاح داد که من از  
شهر شما بفتح آن قائم اموال و غنایم از فاختان آن باشد چون بپای  
با این خبر واقف شدند بعد کار ملی قیام نموده و اخیراً فتح کردند و چون  
خبر فتح قسطنطنیه با فاق شوق تمام مسلمانان عالم ترسیده در تهنیت نامه ها  
از طرف ملوک مصر و ملوک عجم و ملوک عرب پیایی بارسیدان  
گرفت جای شنبه نیست که این افتخار از جمله فتوحات است بزرگ  
اسلام است و با زمام داران از خلفا و پادشاهان که قصد این  
شهر را نموده بهمت خود را صرف وجه و مال خود را بذل و عمر و عاقل  
خود را فانی نمودند و بطلب رسیدند که خداوند براس این شاه  
جلیل و سلطان جلیل عطا فرمود چه نیت این مرد خالص و سیرت  
این نیک تر بود بعضی با این بیت را در تاریخ نسخ گفته اند  
و تاریخ لفظ (آخرون) است . **رأما امر الفتح قوماً ولون**  
**حازة بالنصر قوماً آخرون** و بعضی تاریخ را (بلد طیبه) گرفته  
اند و آن هم همین است و چون سلطان شهر قسطنطنیه داخل شد از همه  
بیشتر به کلیسای ایاصوفیا توجه نموده و در آن داخل شده انرا از  
جانش کفر پاک کرده و در آن جا نماز کرده شکر و حمد خداوند را به  
جای آورده انرا مسجد جامع مسلمانان ساخت برایش اوقاف و محفل  
با مقرر نمود و بعد سلطان از شیخ شمس الدین موصوف درخواست نمود  
که مرقد جناب ابوالیوب انصاری رضی الله تعالی عنه را برایش نشان  
دید شیخ فرمود که من در یک موضع این خاک نوری مشاهده میکنم شاید  
تربت آن جناب از آن جا باشد و بعد شیخ رفته ساعتی توجه کرده گفت  
با روح آن جناب ملاقات نمودم و مرا این شیخ تهنیت گفته فرمود که خداوند سعی  
شما را مشکوید گرداند که مرا از ظلمت کفر نجات دادید سلطان که از این خبر موده شیخ  
واقف شد شخصاً در آنجا حاضر شده و از حضور شیخ التماس نمود که برای  
اطمینان دل او بعضی علامات با آن نشان داده شود شیخ بعد  
از این بموئل ساعتی توجه نموده گفت ای صاحب را خبر کنید و این طرف

بجز فتح قسطنطنیه از اول  
نموده را قوم آنجا را در  
نموده است

سر آن بزرگوار است و بعد از حفر نمودن از سر قبر مقدار دو گریبان سنگ مرمر  
 ظاهر میشود که باین شهادت نمیدید بعد از کندن دو گریبان مذکور ظاهر شد  
 که بروی آن بخط عبرانی نوشته بود و گویانکه بجز مذکور اطلاق داشتند چنین  
 خوانند که این قبر ابویوب انصاری رضی الله عنه است و بجز دست ابد این  
 حال بر سلطان محمد حالتی واقع شد که اگر او را نمیگرفتند بر زمین افتاده  
 بود و بعد از آن امر داد که بر این تربت قبه بنا کنند امام احمد در من خود  
 از حسن و حاکم از بشر غنوی روایت میکند (مفتوح خواهد شد قسطنطنیه و  
 نیک امری است امیر آن و نیک سپاهی است سپاه آن سپاه آن)  
 این حدیث یکی از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و یکی از علامات نبوت  
 شان است که از غیب خبر داده اند و این حدیث بر سلطان محمد خان صادق  
 آمده است چه با وجود آنکه در زمانه اصحاب هم غایب طرف قسطنطنیه شده در  
 عهد جناب معاویه رضی الله تعالی عنه یکطرف آن فتح شده و حضرت ابویوب  
 در آن واقعه شهادت رسیده بود مگر روحی با و پس آن عصر  
 را فتح نموده و ملک خود را صاحب نموده بودند پس گویا فتح تمام در عهد  
 سلطان محمد واقع شده و این حدیث مبارک بنیقت سلطان محمد انجاسید  
 امام احمد و امام بخاری و امام مسلم از امام حرم بنت لیحان رضی الله  
 عنها روایت میکنند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمودند در اولین  
 لشکری که از امت من در شهر قیصر غزا کند آمرزیده اند این حدیث همان  
 غزوه که در سال پنجاه و دو در عهد حضرت معاویه رضی الله عنه شده بود  
 صادق میآید که در آن غزوه بسیاری از صحابه موجود بودند که ازین جمله  
 ابن عباس و ابن عمر و ابن زبیر و ابویوب انصاری و غیره رضی الله  
 عنهم میباشند و باین معاویه هم درین غزوه موجود بود و بعضی میگویند لشکر  
 بود و بعضی میگویند سفیان بن عوف امارت سپاه را داشت و اینکه فرمود آمرزیده اند  
 مشروط است بر اینکه از اهل مغفرت باشند و مسلمان نمید و اگر العیاذ بالله یکی از آن فوج ارتداد  
 کند ازین مغفرت بیرون است و همچنین است در هر حدیثی که وارد شده اگر کسی بجهت بکند آمرزیده  
 میشود و یا بجهت داخل میگردد و اینطور احادیث هم مشروط است که با ایمان و نجات  
 کند و اینطور جمله یا گاهی عبارت اولیاء هم وارد میشود و بعضی از اینها  
 هر که مرابین داخل بهشت میشود یا طعام مرابجورد بجهت میرود و بعضی این

مقوله با هم مشروط است که پیشه و خواننده با یمان فوت شوند و باین توجه  
 جای هیچ اشکال نیست سلطان محمد به پهلوی قبر حضرت ابویوب الضاری  
 رضی الله عنه جامع بزرگی بنا نموده و بعد از تمام بنا آن بیک موکت بزرگی  
 آنجا رفته نماز ادا نمود و از آنجا بعد از ادا ای صلوٰة جناب آق شمس الدین  
 بدست خود شمشیری سلطان قلیده نموده و از آن وقت عادت گشته که هر  
 کدام از سلاطین عثمانی که بخت سلطنت می نشینند باید درین مسجد رفته و  
 بعد از نماز شمشیر در گردن حمل کند و این بمنزله تاج پوشی نضار است  
 (غزای بوسنه)

نه بشتصد و پنجاه و هشت سلطان محمد به راه عساکر زیادی نفرای  
 بوسنه برآمده و با ایشان جنگ شدیدی نموده بر عموم شهرهای شان مالک  
 شد و بعد از آن در آن محالکی قوتی از کفر باقی نماند و در نه بشتصد و هشت  
 یک بهمت خود را بفتح خزیره رودس مصرف نموده اهل آن را تهدید نموده  
 مطالبه خراج کرد اهل آن خزیره ابا نموده و بنزد پاپ روم شکایت نمودند  
 پاپ شایان فرنگ را بچنگ عثمانی با تحریض نموده توثیقات کرد سلطان  
 محمد که ازین مسئله واقف شد به راه صد و پنجاه هزار عساکر بشهر بلغراد حمله کرد  
 آنرا محاصره و اهل آن را به تنگی دوچار نموده از خشک و دریا بقتل آورد و  
 نزدیک بود آنرا فتح کند که یکی از یاوران بغیرت شده و مسیحیان بشتد  
 تحریض نموده بمداغه مصرف ساخت و در نتیجه چهل هزار فوج منسوی بسپرد  
 گی یکی از نفر حجازستان جمع شده بکشتی های سلطان صدمه و نقصان  
 رسانیدند سلطان محمد هم چهل روز حمله های مکرر باین شهر مینمود و بالاخره  
 از آنجا کوچ کرد مگر بسپرد گی حجازستانی کفار زخم شدیدی که باعث بلاق  
 آن شد درین جنگ برداشت و بعد ازین جنگ سلطان محمد به شهر لائن، از  
 شهرهای یونان (پای تخت آن) حمله برده که آن را که حصه معتنا به آن است فتح نمود  
 (غزوه سلطان محمد بملکت های سرب و سینه اوزنا و...)

در نه بشتصد و هشت و سه جانب بلاد سرب شتافته فتوحات زیادی در آن  
 جا با نموده در نه بشتد و شش ایالت طرابزون و ولایت سینور را  
 فتح کرده رئیس مینوب را با سارت به قسطنطنیه حاضر کرده و چون صاحب  
 مینوب بر شاه عجم خط نوشتند و از آن معاودت خواسته بود و آنرا بشتد

نفرزندان او سلطان محمد تغلق رسایند در سنه شصت و شصت و هفت  
 سلطان محمد با تمام فتح بوسنه قیام بر ولایات افلاق و بغداد و صفالیه  
 غارت انداخته و عزم خود را بتصرف ممالک ارنا و وط که کانیفر از قصای  
 بود مردم زحمت کش و در بنجر بودند مصطفی ساخت بعضی با میگویند که ارنا و وط  
 از سنل عرب بای شام و از نژاد نبی عمال اند که بعد از دعوت اسلامی از  
 شام کوچ کرده ازین دیار آمده اند و بعضی عقیده دارند که آنها از نژاد بربرند که  
 که از طرف مغرب آمده و در یار اعبور نموده اینجا متوطن گشته و رفته رفته  
 جبل برایشان تسلط یافته دو جا عقیده نصرانیت شده اند سلطان  
 محمد شهربابک ارنا و وط داخل شده بنای سبب را گذاشته بر چند قلعه  
 استیلا نموده امر داد که در آنجا یک قلعه بزرگ در سر حد مهم آن بسازند که  
 در بین مسلمانان و کفار مانند سدّی گردد و بعد از اتمام قلعه آنرا به توپها و  
 زنبورک ها و سپاهی با محجز نموده آق حصار نام نهاده شصتصد و نصدادو  
 دو سلطان محمد برئیس قوینه و لارنده غضب نموده حکومت را از نزد آن  
 گرفته بر سپه خود سلطان مصطفی تفویض نموده و بر چند قلعه های متعدد مانند قلعه  
 ارکلی و قلعه آق سوبی و قلعه کولک و قلعه کولی مستولی گشته همه را بفرزند مذکور  
 خود سپرد در سنه هفتاد و پنج جزیره ارغوز را که از توابع بندقیه بود بعد از قتل  
 و تاراج زیاد فتح نموده بر بقیه شهربابک و علاقه جات ارنا و وط قبضه نمود .

### ( عزم عجم ها و تاتارها بر چور و غارت )

در سنه شصت و هفتاد و شش رئیس عجم حسن بک طویل دیوسف بک با عسکر تر  
 تاراج مملکت عثمانی توجه نموده شهر کوقات را غارت نموده آتش دادند  
 و بعد دیوسف بک غره شده بر شهر بای فرمان هجوم بده غارت نمود و چون  
 والی این صوب سلطان مصطفی بود و بشجاعت فوق العاده بود با دیوسف  
 بک معارضه نموده فوج آزمانه هم و شخصی دیوسف بک را اسیر نموده و با  
 قید آسینین به راه باقی اسیران بجنود پسر روان نمود و این ابتداء فریب  
 شان بود در سنه شصت و هفتاد و هفت در بین سلطان مصطفی و  
 زینل شاه ولد حسن طویل جنگ واقع شده و نصرت عثمانی با نصیب  
 گشته و عجم با را تعجب کرده قتل و طرد و اسیر می نمودند تا اینکه زینل  
 شاه هم گرفتار شده تغلق رسید و بعد سلطان مصطفی اطرف قره حصار



شرقی که از شهر بای حسن طویل بود رفته و آنرا فتح کرده ضمیه ممالک خود  
نمود و در همین سال سلطان محمد وزیر خود کدک احمد پاشا را بفتح شهر  
بای کفر روانه نموده و وزیر آنها محاصره کرده و فتح نمود و بعد از آن چند  
قلعه دیگر را نیز مغرباً در آورد.

### غزوة بعلبک

در سنه هشتاد و نه سلطان محمد به جنگ کفار بعلبک شتافته رئیس بعلبک  
(استغان) ترسیده با قضای ممالک خود رفت سلطان محمد هم داخل  
ملک آن شده بر بر که قدرت یافت کشت و خلقی بیشمار قتل و اسیر گرفتار  
شدند تا اینکه استغان مذکور مجبور شده مطیع گشت و جزیه را قبول  
نمود در سنه هشتاد و پنج سلطان محمد تصمیم گرفته جزیره رودس را فتح کند و  
صد هزار لشکری را در کشتی با انداخته سه ماه جزیره را محاصره نمود لکن  
بواسطه محکم جزیره بفتح کامیاب نشده و افسوس گشت در سنه هشتاد و شش دو  
سپاه بزرگ ترتیب نموده میخواست یکی را سنجک تبرس و یکی را سنجک عم  
روان کند که ناگاه قبل از آنجا مقصد خود در شب جمعه پنجم ربیع  
الاول سنه هشتاد و شش در حالیکه سپاه و یک سال عمر داشت  
و بعد از پرسی و یک سال سلطنت نموده بود وفات یافت سلطان  
مذکور پادشاهی بود که وصف از شماره فضائل آن عاجز است بهمت آن  
از فتوحات عجز و ماندگی نداشت رحمه الله علیه ائمه قطبی از بعضی اوصاف  
سلطان محمد چنین بیان میکند سلطان مذکور در کردن تمام مسلمانان  
طوقها سے منت بیشمار می انداخته خصوصاً علماء که تا روز قیامت  
نمی توانند از زیر بار احسان آن برآیند اگر من مناقب آنرا ذکر کنم  
باید یک مجلدی را پر کنم خداوند او را در بهشت برین جای دهد و بر قبر آن  
ابر برای رحمت ببارد بعد از آن سپهر آن سلطان بایزید ثانی تخت نشسته  
برادر آن سلطان جم با آن منازعه کرده جنگها سے که اگر ذکر کند کلام  
بطول می آید در بیان شان واقع شده در آخر فتح نصیب بایزید شده  
حکمت او را مسلم آمد این مرحوم هم لازم جهاد فی سبیل الله و شاه مظفری بود  
که بخرات مائل و دوست دارنده علماء رود صلحا این بود در سنه هشتاد و شش  
بمراه عساکر خود جانب شهر باغوه بعلبک رفته تسلیه کلی و قلعه آق کرمان را

با قلعه ملوان و قلعه متون و قلعه طرطوس و قلعه نقشه و قلعه کوهک  
 فتح نموده بر بسیاری شهرهای بغداد و اطراف او غالب آمد در سنه هشتصد  
 و نوزده و هفت وزیر یعقوب پادشاه برای غزای بوسنه برآمد شاه آزا که در آن  
 نام داشت اسیر نموده مجوسان نزد سلطان با یزید فرستاد در سنه نهصد  
 سه سپاهی بخرم دیار ارناو و طروانده نموده از طرف ختله و دریا ایشان بوقت  
 نمونه خود با سپاه بیار پس از آنها بیرون شده غزم ممالک سرب و ممالک  
 ارناو و طروانده درین جنگ مالو لوینا نیز مقتول نموده یک حصه بزرگی را از آن فتح  
 کرده ده هزار اسیر نمود و باز مرتبه ثانی برایشان نکت های عظیمی ایجاد نمود  
 بود در سنه نهصد و پنج سلطان با یزید با عساکر خود قلعه اینه سختی و قلعه قرون  
 رفته و فتح نمود سلطان با یزید ثانی از جمله کسانی بود که محض برای خدا و  
 براساس اعلام کلمه الله جهاد مینمود و همیشه بر دشمن های دین مظفر می شد  
 در زمان آن کلمه اسلام جمع و اهل گمراهی پریشان می بودند بخرات و  
 صدقات مائل بعلما و مشایخ و اولیای محسن بوده و بطریق تصوفیه داخل گشت  
 حکومت گرین و جلنشین و مانند صلحی و آلکین دیانت کش شده و  
 باید مولانا ابی السعود مفسر که مولانا شیخ محی الدین افندی باشد داخل خلوت  
 می شد سلطان با یزید مذکور مسجد جامع با و مدرسه با و عمارت با و حمامخانه با و تکیه با  
 و خلوتخانه با و خانقاه با و شفاخانه با و حمام با و پلهای بنا نموده بنای مفتی بزرگ و  
 علمای هم رتبه آن سالیان ده هزار عثمانی و برای هر یک از مدرس های هشت  
 گانه پندرود سالیان هفت هزار عثمانی و برای هر یک مدرس شرح مفتاح  
 چهار هزار عثمانی و برای هر کدام از مدرس های شرح تجرید دو هزار عثمانی و بجهت  
 طریق برای مشایخ سلوک و مریدان شان مردم خلت گزین بقدر مراتب شان معاش نموده  
 پوشاک تمیزی که از پشم و غیره میبود و پوشاک زمستانی که از پوستین  
 و غیره میگرفت ماورای این معاش با بود این مصارف و معاش مستمری بود  
 اهل حریم شریفین احسان نموده علاوه بر آنچه از طرف پدران بزرگ آن مقرب  
 بود از طرف خود انعام نموده بقرار حریم شریفین سالیان چهارده هزار  
 دینار طلا روانه نموده نیم آزار بقصد بار کلمه مضطرب و نیمه را بقصد بار مدینه نموده بخرم  
 در آن زمان حریم شریفین تحت حکم آن نبود مگر این الطاف و مرحمت با را الهی دیده و مایل گشته  
 دعا مینمود تا خداوند بزرگ آنی این بقعه با شریف اہم نصیب سپران سلطان سلیم شد

چنانچه ذکر میشود انشاء الله هر کس که از حرمین شریفین نزد بایزید می آمد بر غایت  
درجه اکرام و احسان دیده و اخیراً به صله با و بخشش با بوطن مرجمی نمود  
ظهور شاه اسمعیل شاه عم

از عجایب زمان سلطان بایزید اینست که شاه اسمعیل در ملک عم در سنه  
نصد و پنج ظهور نموده استیلا بدستی بر شاهان عم نمود که از جمله عجایب محسوب  
میشود این شاه رفته رفته مشهور گشته و صیت آن منتشر گشته در ممالک اسلامی  
بنای ستاکی و پیناکی راه داده مذہب رفعتیاری ساخته موجب تغییر عقاید مردم  
گردیده مردم را به فساد و سوء عقیدت دعوت مینمود و از جمله تبعه اسمعیل  
شاه شیطانی منبث شده و مردم مسلط گشته کشت و نژاد را در اهلک ساخته  
موجب فساد و خونریزی شده روز بروز شوکت آن زیاد و پریشانی  
مسلمانان از دست آن مضاعف شده رفت سلطان بایزید وزیر  
اعظم خود علی پاشا را با یک سپاه زیاد جانب آن روانه نموده علی پاشا  
به شهادت رسیده آن شیطان نیز کشته و عساکر آن منہزم گشت صفوی  
زیادی از ایشان بقتل رسید و شرارت شان از مسلمانان رفع شد و این واقعه  
در سنه نصد و پانزده واقع شد اسمعیل شاه نکور بن حیدر بن جنید بن  
ابراہیم بن سلطان خواجہ بن علی بن صدر الدین موسی بن صفی الدین اسحق  
اردبیلی میباشد و خاندان شان را خاندان صفوی نام میکنند و به شیخ  
صفی الدین مذکور نسبت میدهند این خاندان از مردم اہل سنت  
و جماعت و از زمرہ اہل ولایت و صلاح و شیخیت و سلوک و دارای  
طریقہ و سلسلہ بودند و در طریقت به سلسلہ امام احمد غزالی برادر  
حجۃ الاسلام امام محمد غزالی مربوط بودند و بعضی میگویند کہ نسب شان  
با امام موسی کاظم میرسد بہر حال حد شان صفی الدین در سلوک و طریقت  
شہرت تامی داشته در سنہ نصد و سی و پنج و نجات یافته شیخوخت به پسر  
صدر الدین و بعد از آن در سپر ان علی و بعد از آن بہ سلطان خواجہ  
و بعد از آن بہ ابراہیم و بعد از آن بہ جنید و بعد از آن بہ حیدر منتقل  
گشت در زمانی کہ شیخیت در جنید منتقل شد اتباع آن زیاد شد شہرت  
آن از حد گذشت و ہمیشہ بکفار با مریدان خود مجاہدت مینمود و در این  
اوان جهان شاه ترکان شاه شروان و از بایجان کہ بر عراق و بغداد متعلق

کشته بود از قوت و شہرت جنید بہر اس افتادہ جنید را با اتباع آن از دہیل فرار نمود  
 و آن با بطرف دیار بکر توجہ نمودہ و در آن دیار باز قوت شان بوسیطہ اتباع  
 و مریدین زیاد شدہ با شاہ شروان بنا سے قتال را انگذاشتند و در نتیجہ  
 زد و خورد شیخ جنید منہر م شدہ و بقتل رسیدہ مریدان آن متفرق شدند  
 و باز پس از مدتی مریدان با طرف سپہر جنید حیدر جمع شدہ و بہ شاہ شروان  
 حملہ ورگشتند درین حملہ نیز شیخ حیدر بقتل رسیدہ و فرزندان آن کہ شاہ  
 اسمعیل ہم در آن جمع بود محبوبس شدند اسمعیل درین اوان صغیر بودہ  
 بعضی برادران آن در سنہ ہشتصد و ہشتاد و شش از حبس گنجیند و بعد  
 اسمعیل در سنہ ہشتصد و شش در حالیکہ سیزدہ سالہ بود گریختہ و بعد از فرار  
 آن از حبس خلق زیادی از مریدان پدرش با آن جمع گشتہ و چون خودش  
 بد بسبب رفض میلان نمودہ بود نظری را ہم سنی لعقیدہ ساختہ با انتقام  
 خون پدرهای خود اگرچہ دین آن ہا را ترک نمودہ بود قیام نمود میگویند بسبب  
 رفض برادر حبس خانہ تعلیم گرفتہ بود در تاریخ ظہور آن این کلمہ را میگویند  
 مذہبنا حق ۹۰۶ و بعضی اہل سنت و جماعت این جملہ را فارسی  
 میخوانند باین طریق مذہبنا حق کہ نا در فارسی ارات نفی  
 گفتہ میشود پس اسمعیل شاہ با ہمراہان خود بطرف شروان رفتہ و بہ منزل  
 اتباع آن زیادہ شدہ بر شاہ مذکور حملہ نمودہ اورا منہر م ساختہ و دستگیر  
 نمودہ نزد شاہ اسمعیل حاضر کردند شاہ اسمعیل ہم اورا با مر خود در یک یک  
 کلان انداختہ و کوششت آن را پختہ کردہ با اتباع خود خوردند و بعد از آن  
 با ہمراہان خود جانب شاہان عراق و خراسان شتافتہ آن ہا را کہ متغلب  
 آن دیار و از طوایف ترکمان و غیرہ بودند یک بعد دیگری منہر م نمودہ تمام آن  
 ملک را لہزیر شمشیر و تاراج گرفت و بہین و تیرہ تقدم میکرد تا آنیکہ تبریز  
 و اذربایجان و بغداد و عراق عرب و خراسان را تصرف نمودہ و کار آن  
 بدرجہ بالا گرفت کہ میخواست دعوی خدائی کند ظلم آن بدرجہ بود کہ تعداد  
 کشتہ گان دست آن کہ در مت ہا و اقوام نمودہ از شمارہ بیرون بود عسکران  
 در وقت بر آمدن آن اورا سجده مینمودند علامہ قطبی در تاریخ خود میگوید  
 اسمعیل مردم بی شماری را کشت کہ نزد یک بر یک میون میرسند کہ نہ در اسلام  
 و نہ در جاہلیت و نہ در مردم گذشتہ ہمچہ خلائیق تباہ نشدہ بودند از علماء و بزرگ

خلق یادی ابقتل رسانیده و علماء و سواد جماعت را که در ملک عجم بودند  
 کامل فنا ساخته کتب قرآن های شان ابیام اینکه این قرآن های اهل سنت  
 و جماعت است سوختانده بر قبر مشایخ که میرسد حکم نبش آنها را داد و  
 دستخوار آنها کرده گان را میسوخت هر کدام از امر و آن که به قتل میرسد  
 زن و جای داد آن را برای شخصی دیگری می بخشید از جمله خرافات بن شاه  
 که بر سماعت عقل و جبالت و کبر آن دلالت میکنند نیست که سکی از سنگان  
 شکاری خود رتبه امیری داده خدم و حشم و قصر و بساط و سباط و ارگان  
 و فراش امیری را بر پیش پهنیا نموده رنج پهلانی و مسکای حسبری با آن  
 مخصوص کرده یک حصه از خدام خصوصی خود را خدمت آن مقرر نموده  
 بود و میگویند روزی بر یک کوه بلندی که ساحل دریا و قعشده بود پیش  
 دستمال خود را اندر یا انداخته خدم و لشکر پان آن بگرفتن دستمال خود بدریا  
 افکندند تا آن را آورده خود را اندر رعبه مساس آن دستمال که بدست  
 شاه رسیده تبرک سازند و بجنورنش تقرب جویند و میگویند بکبر از نظر  
 به طلب دستمال در آن دریا غرق شدند بعضی میگویند که سپاه آن بر آن  
 عقیده الوهیت می پرورانیدند و اعتقاد داشتند که عسکر آن منبرم  
 میشود حکایت میکنند که سپاه اسماعیل شاه در اول امر هیچ پایداری  
 نکرده و میگرفتند و آن هم به تبع سپاه همیشه شکست می خورد تا آنسکه  
 روزی با اتباع خود در یک قریه گذشت و زنی فاحشه او را بهمانی دعوت  
 نموده طعام بسیاری گرمی را در طبق آورده نزدش گذاشت شاه هم  
 از وسط طبق شروع کرده بنای خوردن گذاشت زن از حال گفت  
 که ای بهمان عزیز تو به شاه اسماعیلی که درین روز با خروج نموده خیلی  
 مشابهدت داری آن مرد هم تصور نموده که قوت و عظمت درم کز بلاد است  
 و بان جا حمله برده ناکام میشود و این خطا و ظواهر است چه باید آن شاه  
 از طرف مملکت را بگیرد تا مر کز خود به خود سپرد شود تو هم ای آقای بهمان  
 از طرف طبق نوشن جان کن تا وسط طبق خود بخورد شود شاه از بغنه  
 زن متنبه شده بنای مقابله با طرف مملکت گذاشته کار آن بالا گرفت  
 و تمامی مالک عجم مستولی شده تشیع را در آن بلاد منتشر داد سلاطین  
 امروزه عجم از نسل آن بیانشد - در آینده قریب و قایمی کسند بین اسماعیل شاه

از جمله آنچه در این کتاب  
 در بیان آن است

و بین سلاطین عثمانی وقوع یافته و هم حوادثی که بین آن دوزیه آن روی داده ذکر خواهد شد. و ما از آن سبب خصوصیات هم میل شاه را مفصل ذکر نمودیم تا بدانکه بر آن سلطان سلیم مشروع بود که به همراه این طاعنی سرکشن بجنگد و ما انشا الله و تعالی جنگ شان را با عداوتی که درین شان بود تذکر میکنیم

جنگ خونریزی که درین سلطان بایزید و پسران

سلطان سلیم واقعه شد

ما پیش از همه چیز اسباب خفیه خداوندی که علت اصلی اسباب ظاهر است و خداوند از ازل آنها را مقدر نموده است ذکر میکنیم علامه قطبی در تاریخ خود میگوید منجم حادثی که در عصر بایزید بود خداوند او را مطلع ساخته بود و سلطان بایزید قبل ازین چند فرزند داشت و سلطان سلیم هنوز بدنی نیامده بود. سلطان سلیم یکی از زنان قابله را که خیلی صالحه و عاقله و امر و ولادت تمام حرم سرائی بدان کوچک بود طلب نموده و خیلی آن را تاکید نمود که بعد ازین اگر از زنان و کنیزکان من پسری تولد شد بهر صورت بایزید آن را بقتل برسانی.

و اگر دختر باشد غرض دار آن نشوی روزی از یکی حرم های سلطان پسر تولد شده و همینکه قابله بصورت زیبایی آن که خداوند برایش داده بود نظر نمود محبت آن و مصومیت بهین طفل خوشگل وقت نموده گفت

اگر این را بگیرم خوب خداوند را چه گویم لا حرم بنای دروغ را گذاشته آن را بنام دختر مشهور ساخته و سلطان هم خبر داد که بچانه شاهی از فلان حرم دختری خوشگلی تولد شده سلطان هم ازین خبر مسرور گشته او را سلیم

نام نهاد. این سخن مدت با پوشیده مانده و سلیم روز بروز به نموده ادصاف مردانه گی بران غلبه میکرد و هر روز بر دختران غالب گشته ایشان را لوب داده باز بچه بار از نزدشان تاراج مینمود و دختران هم از نزد آن

خیلی هراسان بوده هیچ با او مقابله نمی توانستند سلطان در یکی از عیاد بحرم سرائی آمده و دختران را طلبیده بجنور خود نشانند و چیزی جلوی پای پیش شان گذاشته مشاهده اولاد خود را می نمود ناگاه سلیم (سلیم هم

نبوت خود حاضر شده و بنای همان ثعلب با خود را گذاشته دختران از آمدن آن دو چار و هشت شدند سلطان بایزید از حرکات این دختر (پسر) به حیرت رفته در احوال آن متفکر بود که ناگاه یکدانه یعسوب بزرگ

شاه زنبوران در میان پیدا شده دختران بناگرفتن آن را نهادند مگر همین که چند نفر آن را گزید همه ترسیدند و بنای فرار را گذاشتند درین بین سلیمه اقدام نموده و آن را بدست گرفته و کف مال نموده بر زمین مرده آن را انداخت سلطان این امر تعجب نموده بزنان گفت تصور میکنم این پسر است در این آن ابلا کنید قابله کور نزدیک شده و به سلطان عرضه نمود یکی این پسر است سلطان بدو گفت چرا از فرموده من تخلف نموده اورا زنده گذاشتی قابله گفت از خداوند ترسید زمه خود و زمه ترا از یک خون ناحق و کشتن یک بیگناه خلاص نمودم سلطان مدتی تفکر نموده گفت هر چه خداوند خواسته باشد همان واقع میشود و بعد به تربیت آن توصیه نموده امر داد که آن را لباس مردانه بپوشند و نام آن را هم سلیم گذاشت تا اینکه رفته رفته مقدراتی که بدست بود بروی کار آمد کما تشاء الله کان و چون مشیت ازلی میخواست که مقدر آن بروی کار آید و سلطنت بایزید بدست پسرش سلیم داخل شود اسباب جنگ را بدزایعی که هیچ عقل حکم نمیکند که باین ذرایع در بین پدر و پسر نزاع واقع شود بروی کار آورد و این است که سلطان بایزید پسرش را و پای های آن بواسطه مرض نفوس از حرکت افتاده میخواست که سلطنت برای فرزند خود احمد که بزرگترین و محبوبترین فرزندان او بود و قبل ازین هم آماسیه شده بود واگذار شود و باین تقریب وزیر او دیمان دولت را جمع نموده با ایشان پیمان نمود که احمد را بولایت عهد بنمایند سلیم که در آن وقت و احوال در نه بود بخشم آمده عساکر تقیه نموده بر روی پدر عازم قسطنطنیه شد اما بیبانه اینکه من میخواستم بحضور پدر حاضر شد دستها را بوسم و هم اظهار می نمود که من سلطنت برادر خود را مندم و دعوی سلطنت را ندارم پدر هم از قراین کمونات خاطر سلیم را دانسته با یک فوج زیاد از قسطنطنیه بیرون شده بین آن وادر نه جنگ و عقده و سلیم شکست خورد و سپاهیان خواستند که سلیم را تقیب نموده بران قبضه کنند که سلطان مخالفت نموده گفت بگذارید شاید خود صلاح شود سلیم هم بحالت گریز بدیاریشته و بملک خود شتافت سلطان بایزید پسر خود را طلب نموده تحت واکتاف آن تکلیف نمود احمد در آورده از اینکه حضرت پدر زنده باشد از سلطنت ابا نمود و هم در عین حال از شورش سپاه انگشاری که طرف دار سلیم بود

می ترسید و چون سلطان بایزید دید که خداوند سلطنت را ضعیف کند که دست  
و هم ترسید که مبادا بواسطه کشاکش با اجانب ملک دست نیابند بطلب  
سلیم قاصد روانه نموده او را برای سلطنت دعوت نمود سلیم هم برای  
ممتین آمده نزدیک قسطنطنیه رسید سلطان امر او و وزرا را که عساکر را  
با استقبال آن روانه نموده او را بملکت تنبیت گفتند و آن هم داخل  
شده دست پدر را بوسید و پدر را دعا گفته ملک را تسلیم آن نموده  
محمد و صبی که سلطنت آن را بیاقت می نمود توصیه فرمود سلیم هم امر را  
اسباب سفر پدر را به شهر دیمتوقه مهیا نمود و گفت و شمشیر که یک  
غلاف جای نمی شوند - و چون بایزید از شهر بر آمده در راه بود مسجود  
برای نماز پیشین و وضو بسیار که زهر را در آب وضوی آن مخلوط  
نمودند و بعد از وضو چون دید که موی ریش آن بنای رنجت را گذاشت  
بسمومیت خوردن عن شده و سپس عزم قسطنطنیه نموده و به شهر رسید ترک  
حیات گفت و نقش آن را به شهر نقل داده در مقابل مدرسه که در شهر  
مذکور بنا نموده بودند دفن نمودند و بدت سی و یکسال سلطنت کرده  
شصت و دو سال عمر داشت وفات آن در سنه نصد و هجده واقع  
شد این شاه دارای مناقب زیادی بود که بعضی از آنها تذکر یافت  
و از جمله مناقب آن یکی اینست در هر منزل که از غزوات خود مراجعت نمود  
امر میداد که غبار راه را از کالای آن بگیرند و جمع کنند و زمانی که اجل  
آن نزدیک شد حکم نمود که آن غبار را خمیر نمایند و از آن خشت امر آن  
یک خشت خور و خام کاخته و زیر چسار ره راست آن در قبر گذاشتند  
و گویا سلطان بایزید مسجود است بدین امر خود را در زمره اصحاب این  
حدیث شریف داخل کند حضرت رسول صلی الله علیه و سلم میفرمایند  
که هر کس که پایهای آن در راه خداوند غبار آلود شود آتش بران -  
حرام میگردد و چون بایزید فوت نمود و سلیم بجایش نشست احمد  
برادرش با آن پیام نموده و سپاه بیکرانی از طرفین جنگ شروع  
نمودند و بعد ازین عسکر که در سنه نصد و نوزده وقوع یافته بود احمد  
منزوم شده و بدست برادر خود مختنق و خفه گشته پسران احمد برخی بطرف  
سلطان غوری و برخی بطرف شاه اسمعیل که طرفدار پدرشان بود پناه بردند

بایزید سلطان



سلطان سلیم برادرزاده خود را از شاه اسماعیل طلب نموده و شاه اسماعیل روانه  
 نموده علاوه بر مظالم و فساد و پیدایش شاه اسماعیل که سلطان سلیم را بدشمنی خود  
 و ادوار میکرد این هم یکی از اسباب تزارع گشت - سلطان با نیرید  
 غیر از احمد دیگر تیسران هم داشت که آنها هم به سلطان سلیم شوریده  
 و مغلوب شده اند و حاجت نیست که اینطور مسائل را تذکر کنیم  
 جنگ در میان سلطان سلیم و شاه اسماعیل

بسیاری از مورخین میگویند که سلطان سلیم شاه قاهر و شدید لبطش و بزرگ  
 سیر و پرستجو بوده به جنگ جویمان و بهادران توجه زیاد داشته از حال  
 مردم و حالات شهر باخوبی تفحص میکرد خودش هم گاهی تغییر لباس کرده  
 در شب و روز بر خبرها مطلع شده اسرار را کشف نموده چند نفر مصیبت  
 آن که جذب عماد آن واقع شده بودند نیز در زیر قلعه و بازارها و محلات  
 گذشته خبردار در مجلس مصاحبت برایش میگفتند و آن هم حسب  
 سیاست خود و اثر آن خبر با فعالیت می نمود و بعد از آن که از مسائل  
 برادر خود فارغ شد در جنگ پادشاهان و تصرف شهر با قیام نموده  
 و آرزویش بیشتر به جنگ شاه اسماعیل بن حیدر صفوی در سنه نهصد و  
 مبادرت نمود و سبب جنگ این بود که بعضی برادرزاده های سلطان  
 سلیم شاه اسماعیل پناه برده و بعد از مطالبه سلطان سلیم شاه اسماعیل آنها را  
 تسلیم کرد و نیز بعضی غواصی دیگری که بیان نمودیم سلطان سلیم با عسکرز یاری  
 از مرکز سلطنت حرکت نموده جانب شرقی مشتافته در موضع حالاران  
 با هم ملاقات نمودند لشکر شاه اول اوان بیرون شدن یکصد و چهل  
 هزار بوده و بعد از آن چهل هزار دیگر هم بآن پیوسته یکصد و هشتاد  
 هزار شد و بعد از تلافی قریقین جنگ شروع شده شدت گرفته  
 سپاه عجم بسیار به قباحت شکست خورده تمام اموال و خزین شان  
 بدست ترک با افتاده بدون از عده قلیلی همه سپاه آن بقتل رسید  
 شاه اسماعیل هم گریخته و خود را به قلیل کوه متحصن نموده اموال و خزاین  
 و خمیه ها و زن های آن بدست سلطان افتاد و سلطان سپاه را تعقیب  
 اسماعیل نموده با سپاه داخل تبریز که پاسه تحت مملکت عجم بود شد  
 ناز جمعه را در اینجا خواند و میخواست که مدتی در آن شهر اقامت کند تا تمامی

شهر را فتح نماید لکن چون سلطان غوری با اسمعیل معاهد کرده و آذوقه را از  
 لشکرهای سلطان سلیم منع نموده کسی را نمی گذاشت که چیزی به برد و بیاورد  
 مخط در شهر جای گرفته بدگر چه رسیده بود که یک توپره علوفه بدو صد در هم  
 و یک دانه نان بصد در هم رسیده بود چه اسمعیل در حین گریز گداهم های خود را  
 سوخته و غله بواسطه کالفت شد بد سلطان غوری که بعضی نامیگویند آن هم  
 ندیب رضن را اختیار نموده بود از دیگر طرف منی سید - علامه قطبی میگوید  
 من یک جماعه را از مصاحبین مولانا - سلطان سلیم دیدم از ایشان  
 حسن مصاحبت و لطف معاشرت و شدت بیداری و کثرت ذوق و وحدت  
 فهم و قوت حافظه و وفرت مطالعه سلطان را در تواریخ شنیدم و شنیدم  
 که در لغت فارسی خیلی بیانی داشته در فارسی رومی شعرهای بلخی نشاد  
 میکرده و علامه قطبی میگوید در بالای طاق قصری که سلطان بعد از فتح  
 امر به بنا و آن نموده بود دو بیت عربی بخط سلطان سلیم دیدم و این است  
 آن دو بیت -

الملاک لله من بظفر منیل منی - پرده قسرا و بضمین بعد الدکا

فک از خد است هر که گرفت ز من تیر - رد میکند برور بود ضامن در ک

لوکان لی و لغیری قد انما - فوق التراب لکان الامر مشکی

که بودی فوق رضن من یا غیر من - مقدار غله بودی این امر مشکی

و در زیر این دو بیت امضای سلطان سلیم بود - علامه قطبی میگوید بجان  
 من قسم اگر این دو بیت انشا کرده سلطان مرا حرم باشد چون بدرجه علای  
 تفوق و اقتدار صنعت است میتوانم بگویم که سلطان مذکور در زبان عربی  
 هم سلطنت داشته چه این دو مصرع از بلندترین طبقات شعر عربی فصیح  
 با بیخ سیم است - و اگر این است که سلطان این دو بیت را بطریق تمثیل  
 از دیگری اقتباس نموده این هم یک رتبه بلندی است که در حسن تمثیل  
 و لطف استخصار و فهم اشعار عربیه داشته و همچنین قدر استخصار بر آ علما و  
 متوعلین علوم عربیه غریب است تا بسلاطین چه رسد و چون سلطان  
 از جنگ شاه اسمعیل فارغ شده و مخط بر ایشان غلوه نمود و پس مردم مرجه  
 نموده در شهر اسیه زمستان را گذاشته و در بهار و پس بطرف شرق شتافتند  
 قلعه کاخ را که از منبع ترین حصارهای آن صواب بود با شهر بیوردو فتح نموده

وزیر خود فرهاد پاشا را با عسکر زیاد می بختک شاه مرعش البستان روانه نموده  
 و فرهاد پادشاه نصرت یافته در آن دیار مالک شده و در همین سال الهی آمد  
 با طاعت سلطان سلیم میل نموده و والی شاه عجم را از ملک کشیده و در وانهار  
 بسته نموده از سلطان سلیم خواست فرستادن او والی نمودند سلطان هم  
 یساقو محمد یک آمدی را در آن جا روانه نموده و آن شهر را درین آمدت چهل  
 روز محاصره نموده و فتح کرد و بعد شهر را موصل افتخ نمود و جانیه و حدیب  
 و هیت و سنجار و حصار کیفا و جمشترک و حصار سوران و باقی شهرها  
 اگراد و عامه جزیره اگراد هم در تصرف سلطان سلیم درآمدند این شهرها آنج  
 وقت از عثمانی نبوده بعضی از ملوک عجم و بعضی از دیگران بودند که عثمانی تا  
 برین مالک غالب آمدند.

### جنگ سلطان سلیم با سلطان غوری

در سنه نهصد و بیست و دو سلطان سلیم عزم نمود سلطان غوری که صبا  
 مهر و شام و حلب گفته میشد بر آنیکه بپناه شاه عجم موافقت نموده و از قوه  
 قطع نموده و از قسطنطنیه با سپاه بسیاری که عبارتش از یکصد و پنجاه هزار  
 سپاه باشد جانب غوری شتافت و سلطان غوری هم سپاه زیادی  
 برداشته و هر دو فریقین در مرج و ابق نزدیک حلب بهم ملاقی شده بعد  
 از جنگ زیاد سپاه غوری شکست خورد و سلطان غوری هم کشته  
 شده سلطان سلیم بشهر حلب داخل شده علماء و صلحا و عامه مردم شهر  
 قرآن را بر فرق خود انهداده با استقبال برآمد ابرایق تمینیت گفته ارب  
 عفو در خواست نمودند سلطان با ایشان ملاطفت نموده به شهر داخل شد  
 و قبل از آن خطباء حلب در مناقب سلاطین مهر خادم الحرمین لشیر یقین  
 میگفتند خطیب حلب نیز برای سلطان سلیم این لقب را در خطبه گفت  
 سلطان سلیم این کلمه را فال نیک گرفته امید کرد که خدمت حرمین بشیر یقین  
 هم بان محول خواهد شد و برای خوش خبری خطیب طلعت شاهانه خود را  
 که پنجاه هزار غردش از شرف است نشخسیده جانب شام شتافت  
 اهل شام هم او را با کرام و احترام استقبال نمودند عفو و لطافت آن را  
 در خواست نمودند و آن بدیشان هم خوش رفتاری نموده و با ایشان  
 نماز جمعه را خوانده و خطبه را با اسم خود کرده سه نیم ماه به شام مکتب نمود

و بعد غزم دیار مصر رسید و نموده در بین راه شهر بیت المقدس را فتح کرده و باز رفته  
 شهر غزه و طبریه و صفد و لجون و صیده را تصرف کرده در سیزدهم محرم سنه  
 نهصد و بیست و سه بمصر رسید و درین روز با بعد از سلطان غوری که گشته  
 شده بود سلطان اشرف طومان بای که میگویند خواهرزاده غوری بود  
 تحت شسته و چهل هزار حرابی با آن بودند این هم بمقابله سلطان سلیم  
 برآمده و بعد از جنگ شدید عساکر آن منزوم و اکثر کشته شد طومان بای  
 هم بدست سلطان سلیم اسیر افتاده و بعد از ده روز از طرف سلطان  
 سلیم بد و از زوایله بدار کشیده شد سلطان سلیم هم از طرف خود خبر  
 یک چرکسی را نایب مقرر نموده سلطان سلیم در شش ماه سال کور  
 از مصر برآمده در سپارد مشفق شده برای امارت آن و توابع آن  
 امیر جان بر دی مقرر کرده بر شهرهای بلطیه و پورکی و دارنوه و بهستی  
 و کرگرد - کاختمه البیره، و عفتاب، و انطاکیه، و قلعه الردم قبضه کرده  
 قبایل عرب که مجاور شام و مصر بودند نیز اطاعت او را قبول نمودند  
 و چون سلطان به قسطنطنیه رجوع نمود در تریبند همت و تهیه جنگ با  
 و غزوه های جدید مشغول شد که ناگاه دلی در پیشانی آن ظاهر شده  
 و روز بروز بزرگ شده زخم وسیع شده سلطان از حرکت افتاده  
 و حاذق ترین اطباء از معالجه آن عاجز شدند و میگویند ماکیان با در حرم  
 آن میگذاشتند گداخته میشد این مرض دراز شده تا آنیکه در سنه نهصد  
 و بیست و شش در نهم شوال در حالیکه پنجاه و چهار ساله و بدست  
 سلطنت آن نه سال و بهشت ماه بود فوت گردید

و فیاضه که بفتوحات مذکوره تعلق دارد  
 فائده اولی

بسیاری از مورخین میگویند که علامه بن کمال بادشا از قران مجید اشاراتی  
 بدولت عثمانی و نصرت سلطان سلیم و اینکه در سنه نهصد و بیست و سه آن  
 بالا میگرد و هم آنیکه دولت عثمانی از آنندگان صالح خداوندند و سلطان  
 سلیم نیز از ایشان است استخراج نموده است این کمال باشاه میگوید  
 همه آنها بطریق رمزدایار و شماره ازین آیه دانی معلوم شد - و لقد  
 کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عباد رب الصالحون

باین طریق که کلمه ولقد اگر بحساب اجد شماره شود صد و چهل میشود. و لفظ سلیم  
 بآن درین عدد مساوی میباشد و از کلمه من بعد از آن هم اسرار میکند که  
 بعد از نصد و چهل سال چه الذکر بعد از آنکه بقاعده حساب جمل از حرف  
 تعریف مجرد شود تنها ذکر باقی و آن از حساب نصد و بیست است و  
 عباد الله الصالحین دولت عثمانی است که طبعاً سلطان سلیم هم از پیش  
 بلکه اختصاصی هم دارد. و چون ازین استخراج سلطان سلیم را وقت  
 نمودند خیلی مسرور شده و معنویات آن محکم شده به جنگ معترشتافت  
 و همان بود که بقرار این وعده فتح هم نمود و این فتح قوت و صحت استخراج  
 این کمال با شما معلوم میشود در قرآن مجید اسرار با معلوم میشود و خداوند بهر  
 کتاب خود بهتر میداند.

### فائده ثانیه

بعد از آنکه سلطان سلیم ممالک مصر و شام را کامل در حیطه تصرف در آورد میخواست  
 که فوجی تنظیم داده و بطرفین حرمین شریفین بر آید آن دیار را از تصرف  
 حکام سلطان غوری بیرون کند روانه نماید در آن وقت امیر کبیر شریف  
 برکات بن محمد بن بهت بن حسن بن عثمان بود که در سنه نصد و هجده  
 سپهر پشت ساله خورد و خود را نزد سلطان غوری فرستاد. خواهش نموده بود  
 سلطان پسرش اکرام نموده و او را مشارک پدرش در امر شرفت ساخته  
 بود. سلطان غوری بعد از آن وقت یک جماعت شرافت مکه را با علامه قاضی  
 صلاح الدین ابن ابی سعید ابن ظهیر در مصر حبس نموده بود و سبب حبس  
 شان هم این بود که سلطان غوری ازین مبلغ ده هزار دینار بطریق  
 مصادره طلب نموده و آن را که ازین مبلغ عاجز بودند بمصر خواسته  
 و حبس نموده بود و بعد از قتل سلطان غوری قومان آن را را نموده  
 و بعضی میگویند سلطان سلیم ایشان را را کرد و چون سلطان سلیم  
 میخواست فوجی بطرف حجاز روانه کند قاضی صلاح الدین با یکی از وزیران  
 سلطان ملاقی شده و چنین رای داد که محتاج بر روانه نمودن فوج نیست  
 و تنها شریف برکات که شخصی عمده و دارا نفوذ برای فتوحات شما کفایت  
 میکند و این مرد شریف و فاضل از همه بیشتر بیعت نموده بیعت دیگران  
 هم حاصل میکند و فقط همینکه از طرف سلطان فرمائی نوشته آید کار تمام میشود

سلطان هم که ازین واقعه خبر شد خیلی پسند نموده فرمانی برای شریف برکات نوشته  
 و پسرش ابوعمری را مشارک آن مقرر کرده و دو ثوب خلعت بای فاخته برای  
 خودش و پسرش فرستاد و قبل از روانه گی خلعت با و فرمان تاضی صلاح الدین  
 هم شریف برکات را مطلع ساخته و شریف برکات هم با پسر خود و شریف  
 مکه با استقبال فرامین و خلعت که با مجمل خلعت کعبه به صحبت امیر  
 مصلح بیک روانه شده و اوان حج هم نزدیک بود تا موضع زاهد شریف  
 برآمده و با آنها تقابل نموده خلعت با او پوشیده داخل مکه گردیده خطبه را  
 بنام آن خوانده و از مردم بیعت گرفت روانه نمود و بعد شریف برکات  
 پسر خود ابانمی را بخدمت سلطان در مصر روانه نموده و از طرف سلطان  
 مورد اکرام گشته بمشارکت پدر باز مقرر و موید گشت در سنه بیست و دو  
 و باز در سنه سی و یک شریف برکات فوت شده و پسرش ابانمی مذکور  
 بجای پدر از طرف سلطان مقرر شده الی سنه نصد و نود و دو که  
 هشتاد و سه سال عمر داشت و مستقلاً امارت خود را اداره میکرد فوت شد  
 و مدت حکومت آن هم بمشارکت و هم با استقلال بنهار و سه سال بود که  
 مدت برای هیچکسی از شرفاء مکه و فائی نگردیده بود و این ابانمی جد  
 اشرف مکه است - و زمانی که امیر مصلح بک مکه وارد شده محل و فرمان و لقب  
 کعبه و آن دو خلعت همراه آن بوده و بعد از حج با سلطان سلیم در آنجا  
 اقامت نموده خیرات بسیاری را در آن دیار حکم فرماید از آن جمله برای  
 شریف برکات پنصد دینار علاوه بر آنچه سلاطین مصر میدادند مقرر نمود  
 و یک دفترنی ساخته اسامی مجاورین را در آن دفتر ثبت کرده برای  
 هر کدام صد دینار وظیفه گو یا بخشید که از خزانه مصر بگیرند و نیز سی نفر  
 حلقه را معین کرده که روزی یک تخم قران بنامند و برای هر یک دوازده  
 دینار مشخص کرد و نیز امیر مصلح ذخیره که برای صدقه از خزانه مصر بیرون  
 میشد و سلاطین مصر برای بیچاره گان و فقیران حرمین خصوصاً مکه  
 مخصوص نموده بودند تقسیم نمود و هم این صدقه از طرف سلطان سلیم  
 منظوری یافته و هفت هزار اردب گندم برای حرمین شریفین که پنج  
 هزار بر آ اهل مکه و دو هزار برای اهل مدینه باشد سلطان سلیم منظور  
 نموده امیر مصلح بر آن توزیع این در حرم نشسته مفتی با و علماء و اعیان را

خواسته و فرمان شاهانه را بر ایشان قرائت نموده در تقسیم آن مبلغ از ایشان  
مشورت خواست ایشان امر را برای جناب شریف محول نموده منتظر فرمان  
او شدند آن هم با حسی امیر سلطان تاکید نموده امر تقسیم بامرا مجلس  
اعیان مذکور مفوض کرد ایشان هم بکمقداری از گندم فروخته صرف  
گرایه آن که از جده بکه نقل می یافت نموده بنام نویسنده نضری محلات  
شروع نمودند و بدون تاجران و این بازار و عسکریان بغداد نضری  
دوازده هزار نفر شدند و بر آن هر نفر ششس باعی از کیل ربع کبیر که چهار  
ربع از بیست و چهار میشود و کیل هم مصری است دادند و برای هر یک  
از مفتی های چهارگانه سه ارب داد که برای نقل آن از جده برای هر نفر  
دینار از قیمت گندم مذکور ادا نمودند - علامه قطبی میگوید این صدقات  
اولین صدقات سلطانی است و برای هر مسلمان عموماً و برای اهل  
حرمین خصوصاً واجب که بدوام سلطنت ال عثمان خلدند ملوک  
دعایا چه دولت شریفه شان به عموم مسلمانان و خصوصاً به مشایخ  
خانه خدا و همسایه گان حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم رسیده است  
چه این زمره درین دولت در خشان با نعامات و افره و در نوبت این  
سلطنت قاهره بصدقات متکاثره و اصل شده اند که بدیگر سلطنت  
نظیر آن را ندیده بودند خداوند بصورتیکه احسان شان را عام فرموده  
سلطنت شان را نیز همیشه بداراد - علامه ابن عساکر میگوید  
که سلطان سلیم پیش از گرفتن مصر نیز با اهل حرمین محبت فوق العاده  
می پروراند بعد از آن اولاد سلطان سلیم همان هفت هزار اندک  
تزیین نمودند تا اینکه برای اهل که دوازده هزار ارب و برای اهل  
مدینه هفت هزار ارب بالغ شد خداوند عزت و بقای این سلطنت  
ادامه نموده همه شایان آن را بدین خصایل نیکو موفق بداراد و از کمال  
خیر امیر مصلح یک یکی است که مقام خفی را در مکه معظمه مجد و وسیع  
نموده و بر آن قبه ساخت و حال آنکه قبل از آن سقفی بود که بر چهار  
پایه ایستاده و بر صدر آن محرابی بود و آن را در سنه هشتصد و دو  
سلطان فرج بن برقوق از آنجا بنا نهاده و درین سال نهصد و بیست  
و سه امیر مصلح آن را قبه ساخته و بعد از بیست و پنج سال درین

شده و مقام به شکل مربع ساخته شده طبقه بالا آن برای کبرین مخصوص گشود  
 موضع اصلی این مقام در جاهلیت خانه بود که قریش برای مشورت در آن  
 جای جمع شده آن را دلد اندوه میگفتند و آن را حضرت معاویه در وقت  
 خلافت خود خریده منزلگاه خلفاء ساخته بود که حین آمدن کج در آن نزول  
 نموده و از آنجا برای نماز و طواف بیرون میشدند بعد از آن خراب گشته  
 در حین خلافت معتضد باند در سنه دوصد و هشتاد آباد شده و داخل  
 مسجد گشته و اطراف آن باز شده بر پایه باسقف آن ایستاده شد و بعد  
 از آن در سنه سه صد و ششش این بنا رعود شده بوضع بهتری آباد شد  
 و باز در سنه هشتصد و دو تعمیر یافته و باز بدست امیر مصلح قبه دار شده  
 در بیت و پنجسال بعد باز تجدید گشت و بعد ازین تعمیرات آن بگشود  
 بمذاهب ائمه چهارگانه از بد و ظهورشان در حریم شریفین عمل واعمال میشد  
 و ائمه مجتهدین زیاد بودند مگر ازین آن چهار مذاهب را بانی گذاشتند  
 و این به فخر بر آورده محل انظار و بخت علماء گردیده بدرجه که اهل سنت  
 و جماعت بر کسی که مجتهد نباشد واجب میدانند که یکی ازین چهار پرورد  
 کند و هرگز از آن خروج نکند که حرام است — علامه سنجاری  
 از تقی فاضلی نقل میکنند که نماز این ائمه برین صفت تدبیری است مگر نمیدانم  
 از کدام وقت استوار شده و بعد علامه مذکور نقل میکنند که ازین  
 چنان استفاده میشود که در سنه چهار صد و نود و هفت حنفی مالکی  
 و شافعی موجود بوده و حنبلی وجود نداشت و فقط امام زیدیه بود  
 و باز علامه مذکور میگوید که من دلیلی یافته ام که حنبلی در سرخند و حمل  
 موجود شده — در بحر العمیق میگوید که این مقامات در سنه هشتصد و  
 بهمین حالت موجود بوده مگر کیفیت نماز درین مقامات نیست  
 که به ترتیب میخواندند اول شافعی و باز حنفی و باز مالکی و باز حنبلی  
 از سخن ابن جریر معلوم میشود که مالکی پیش از حنفی نماز میخواند و بعد  
 از سنه هفتصد و نود حنفی بر آن سبقت گرفته است کلام ابن  
 جریر در باب حنفی و حنبلی مضطرب است چه در خصوص از سخن آن  
 معلوم میشود که هر کدام ازین با پیش از دیگری نماز میخواندند این  
 ترتیبات در باقی نمازها بدون نماز شام بود چه درین نماز همه بیک ترتیب



میخوانند و این مسئله در سنه شصتصد و یازده تا امیر ملک ناصر بن برقوق  
هو قوت شده و تنها شافعی نماز شام را میخواند و این مسئله تا زمان  
ملک موید شاه مصر که آن را هو قوت نموده هر سه مذہب را اجازت  
داد که شام را در یک وقت بخوانند امتداد داشت و فقط حکم ملک  
موید در شب ششم ذی حجه سنه شصتصد و ده جریان یافت و همچنین  
این تقدم و تاخر همیشه جریان داشته و بعد از خروج و باقی تا از  
مکه و باز جاری شدن احکام دولت عثمانی در حجاز در سنه هزار و صد  
و بیست چنین قرار یافت که در نماز صبح اول شافعی بعد مالکی بعد  
حنبلی بعد حنفی بخواند و در باقی نمازها اول حنفی بعد شافعی بعد مالکی  
و لاکن در نماز شام بدون حنفی اول شافعی ثانیاً دیگری بخواند و در  
در مقام خود بدون از صبح دیگری بخواند در سنه هزار و سه صد یک  
از شریف عون الرفیق بن شریف محمد بن عون و از والی ولایت حجاز  
سید عثمان نوری پاشا فرمان رسید که حنبلی هم بدون از نماز شام دیگر  
نماز را بخواند و نماز آن بعد از نماز مالکی باشد و این سخن در بین مردم  
حنبلی مستحسن شد چه در مکه خلق زیادی بوجود آورده بسیاری به نمازهای  
امه ثلاثه نمی رسیدند و درین نماز رسیدن میتوانستند - علامه قطبی  
هم این سخن را تأیید نموده میگوید بوجود دولت عثمانی نفی حرمین زیاد  
شده اند و میگویند من در صباوت حرم شریف و طواف گاه را خالی  
میدیدم و بسیار شده که طواف را تنها نمودم و بلکه بسیار وقت با حجتہ کثر  
ثواب برای شہائی طواف گاه انتظار میکشیدم و میگفتم این مسئله  
ثواب زیاد دارد که کیفیت تمام دنیا تنها باین عبادت قیام کند و این مسئله  
نظر بانسان است چه ملائکه هیچگاه از طواف گاه خالی نیست و هم ممکن است  
از اولیاء خداوند که خود را از چشم مردم پنهان میکنند خالی نباشد و چون  
این دو مسئله خلاف ظاهر است بسیاری از صلحاء کوشش نمودند  
که درین عبادت تنها باشند چه در دنیا عبادتی که یک شخص بان منفرد شود  
وجود نیست بهر طواف که اگر با انسان دیگری نباشد بحسب ظاہر این  
عبادت یگانه است - پدر من بمن روایت میکنند که یکی از اولیاء  
چهل سال شب در روز انتظار می برد که طواف را تنها انجام دهند و بینگه فرستادند

در این کتاب  
بسیار کوفه است

دیده و به طوفان اقدام نمود دید که ماری نیز درین طواف با او شرکت درار د  
 این ولی ببار خطاب نموده گفت تو کسیتی گفت من کی از جنی نامیم و آنچه را که تو  
 چهل سال انتظار میکشیدی من بعد سال پیش از تو انتظار می بردم ولی ندکور  
 بار گفت چون تو از نشانی با منی باشی گمان میکنم که طواف خود را تنها نمودم و میگویند  
 که پیر سابق خورده از اهل که بمن گفت که من دیدم که آهوان از کوه ابو قیس  
 نزول نموده و صفا آمده از دروازه صفا مسجد داخل شده و از مسجد بیرون  
 میشدند و آن پیر مرد با اعتقاد من آدم راست گویی بود - و ما میدیدیم  
 که بازار سعی در وقت چاشت از مرد و زن گان خالی بوده و قافلها  
 گندم بار نموده از بجهیله می آمدند و کسی را نمی دیدند که از ایشان تمام  
 اشیاءشان را خریداری کنند و مجبور می شدند که به نسیه  
 فروخته بروند و باز وقت دیگر آمده وجه امروز را می گرفتند و با نسیه  
 غله کم بود باز هم بواسطه نبودن پیسپه ارزان بود اما کنون هم مردم  
 زیادند و هم انداز زیاد و هم خیرت وافر و هم مردم بزرگ سلطنت  
 علیه آرام و در دریای انعام و حسان و نعمت بی پایان آن غرق اند  
 خداوندین سلطنت درخشان و دولت قوی و خلافت روشن را  
 ادامه داشته باشد لکن بنای این مقامات چنان است که مقام حنفی  
 ذکر نمودیم حنفی با مقام ابراهیم علیه السلام نماز میخوانند مقام مالکی  
 و حنبلی را در بحر عمیق چنین تذکار میکنند که ساخت این مقامات درین  
 سنه هشتصد و هفت شده است در تاریخ قطبی بعد از تذکر عبارت  
 حریفی که در زمان سلطنت سلطان فرج بن برقوق واقع شده بود  
 میگویند که فرغت از آبادی ندکور در سنه هشتصد و هفت زمان  
 امارت شریف حسن بن عجلان به عمل آمد و درین تعمیر هر چه در حسن  
 مسجد بود حتی مقامات اربعه را نیز بهیئت سابقه ساختند و  
 اینکه گفته بر بهیئت قدیمه ساخته شده است معنیش اینست  
 که قبل ازین تاریخ هم موجود بوده است و در هیچ کتاب بخواندم که آن  
 بنا سابق را ذکر نموده باشد و یا از کار و یا تاریخ ساخت آن اطلاع  
 داده باشد عبارت بحر عمیق اشاره میکند که تعمیری که در سنه هشتصد  
 و هفت واقع شد همان اول مرتبه که مقام مالکی و حنبلی احداث گردید

بجز عمیق میگوید ساخت این مقامات بهمن صفت در سنه شصت و هفت  
و اقصیه و مقام مالکی در بین رکن یانی و رکن غربی و مقام حنبلی مقابل  
رکن که در آن حجر الاسود است بود در سنه هزار و سه صد بسیاری از مردم  
گفتند که مقام مذکور از قبله مخرف است و سببی که از انحراف آن انحراف  
صفوف آن بعمل می آید و این سبب عدم تحقق استقبال قبله در بعضی  
شده موجب انحراف صف شافعی که پشت در مقام ابراهیم علیه السلام  
میگردد چه صف مذکور شافعی که در مقابل آن مقام حنبلی است در آن  
قدری سیلان حاصل میشود اگر مقام حنبلی در وسط رکن یانی و حجر الاسود  
بصورتی بنا شود که انحراف نداشته باشد بهتر خواهد بود ای مسئله جنور  
شریف عون پاشا و والی ولایت حجاز سید عثمان نوری باشار سیده  
علماء و اشراف و مهندسین هم در خصوص رأی و پیشنهاد دادند  
و بعد از آن که در آن حضور سلطان عبدالحمید ثانی رسید در سنه هزار  
و سیصد و هجدهم بنا را اول و متوسط نمودن مقام مذکور رسیده  
و بصورت امر و زه در بین آن دور رکن متوسط گشت و تمسکات آنها  
رفع شد چون این فوائد که بر اساس ارتباط سخن عرض نمودیم با انجام رسید  
اکنون بسبب سخن بر میگردیم و میگوئیم که این مصدح یک بعد از آن که امر  
انجام داد جانب مدینه منوره رجعت نموده صدقات انکارانیز با حسن  
وجه تقسیم کرده و بعد از عملیات بسیار نیکی باز بطرف پای تخت سلطنت  
شد. و بعد از فوت سلطان سلیم سلطان سلیمان که ولی عهد آن و در  
سروخان بود در آنجا حکمرانی نمود و وزیر امرک سلطان سلیمان  
نموده و بعد از آمدن آن مرگ پدرش رسمی شده و سلیمان به تخت  
نشست و این شاه در ملک خود هیچ منازع و مخالف نداشته دوست  
دارنده جهاد و بر خاک زرنده دماغ دشمنان خدای بود در هر طرف  
که میرفت نصرت با او بود و فوج آن با قضای شرق و غرب سید شهرهای  
فتح کرده کفار و ملاحده را بزور شمشیر خاضع ساخته دین خیف و ملت منف  
شریعت ابقوه باز وی خود بر دشمن نموده چراغ کفر و زندقه را از خطه متصرفه خود  
خویش ساخته بود سلطان مذکور خیلی بلند پایه و عالیجناب در حرب سلم خوش  
بعلیم و حلم و حرم موصوف بود علامه قطبی در وصف آن میگوید - در بین قرن دهم

سلطان سلیمان مجدد دین است محمدیه است و در هر قرنی مجددی است که شان آن  
 اشکار است این مرد که دارای فضل مبرهن و علم دانی و ادب فلیق که هر شاعر  
 و ادیب از وصف آن عاجز است می بود با این همه زبان فارسی عربی ترکی  
 میدانست و بان ها شعر میگفت در حال رعیت و حکومت همیشه تفکر نموده  
 در زبان فارسی دیوانی و در ترکی نیز دیوانی دارد که بلغا در زمان آن را از نهمند  
 رافت و شفقت و صداقت آن فوق العاده بوده هر چه میگفت راست  
 بود و اگر است به نزدش گفته میشد غلغ فریب را در آن نمیدانست  
 از بدبختی و مکر و نفاق دور بوده باید اخلاق آن الفت کرده صاف دل است  
 عقیدت روشن ضمیر ایمان دار صاحب دل بوده و کسی در کمال دیانت آن  
 اندک شبه هم نمی پروردند علامه قطبی بعد ازین - میگوید -

و صائنا هیت فی بنی محاسنه - ای و اکثری ما قلت ما ادع

در سنه نهصد متولد شده و به نصد و بیست و شش تخت سلطنت در ما  
 شوال جلوس کرده چهل و هشت سال سلطنت و نهقاد و چهار سال عمر نمود و در  
 شجاع و کریم و در صورت و سیرت جمیل بوده مؤسس قواعد دولت عثمانیه  
 گشته ملکش را تمهید و آمور را آسان ساخته شهر را فتح کرده و به طبق شرع  
 قوانین نافعه ساخته جهاد و غزار با کفار دوست میداشت .

اولین فتح و نصرت سلطان سلیمان

اولین فتح سلیمان آن بود که بوالی دمشق که بعد از مرگ پدر آن شورید  
 و منجواست که بسر خود سلطنت کند بود و اصل این وقعه چنان است سلطان  
 غوری شاه مصر باد و نظر امیر خود یکی جان بردی بیک غزالی و یکی خیرالدین بیک  
 در باطن چپیری عداوت داشت و در وقت جنگ با سلطان  
 سلیم این دو امیر را پیش از سپاهیان بکنگ روانه نموده اراده  
 داشت که اینها در اولین جنگ تلف شوند جان بردی و خیرالدین  
 که ازین واقعه خبر بودند به سلطان سلیم پیغام روانه نموده امان  
 خواستند سلطان هم با ایشان عهد نموده و ولایت بشام را به یکی  
 و مصر را به دیگری وعده داد و وقتی تلافی فریقین خیرالدین بیک از  
 میمنه سپاه و جان بردی غزالی از میسر جانب سلطان سلیم  
 فرار نموده شاه با قلب لشکر تنها مانده بعضی فرار و بعضی هلاک شدند

بچه در لایصف خندان  
 ۱۳۰۰  
 در باقر نرسینم  
 در شهر از ایالت  
 کردم ۱۳۰۰

سلطان غوری هم در بین سواران کشته شده ملک بدست سلیمان  
افتاد و جان بردی بیک غزالی را و الی دمشق و خیر الدین مدد والی  
مصر ساخته کارشان را بلند ساخت - و بعد از آن که خبر مرگ  
سلطان سلیم بر آجان بردی بیک غزالی رسید بنای بغاوت  
کذاشته منقوش است که تمام شام را تصرف در آورد و شکری  
تیمیه نموده بطرف حلب شتافت و الی حلب در آن وقت  
قرجه احمد باشا بوده به کلان متانت از آن مدافعه کرده جان بردی  
ندکور مایوس شده بطرف دمشق شتافته و آن را محکم نمود  
سلطان سلیمان هم در بر خود فرزند پاشا را با شکری زیاد لیسر کوبی  
جان بردی روانه نموده هر دو لشکر در موضعیکه مضطرب میگویند با هم  
ملاقاتی شده جان بردی با لشکر خود منزه گشته و نیز بر ستم های  
سواران فرزند اثری از آنها باقی نماند - *علاوه بر این میگوید که جان بردی*  
هم بدست آمده سر او را بریده و به باب عالی روانه نمودند فرزند  
باشا بعد از فتح داخل شام شده و امور آن را مرتب ساخته و پس  
پس از آنکه تحت رفته از طرف سلطان خلعت داد و غزاز تا یافت  
غزوات مولانا السلطان سلیمان

مخبر و حضرت سلطان

غزوه اول جنگ قرال المردوس لارش است که والی مجارستان بود از خوش  
بختی های سلطان سلیمان نیست که در عهد آن بین فرسنگ و اسپانیا  
و ایتالیا نزاع و آتش شده و سلطان هم موقع مقتضی دهنده با یک سپاه  
حار و در سنه نهصد و بیست و هفت بطرف شان شتافت سلطان سلیمان  
خیلی غزارا دوست میداشت مال و جان خود را بر آغلاد کلمه تم وقف نموده  
بیرق اسلام در سر سرج پادشاه انقدر بر آغز انداخته که لیسر این شاه شد  
سلیمان با سپاه خود شخصاً از قسطنطنیه برآمده و شب بیست و یکم جمادی الاخر  
سنه نهصد و بیست و هفت راه خشکه را پیش گرفت و از طرف دیگر مراد که از طرف  
در یانچاه کشتی بر آماجورین و چهار کشتی برای چهار پایان و بارها روانه نمایند این  
کشتی تا هم به نهر طونه داخل شده و آنها نزدیک بلغراد که شهر محکم است و دیوارهای  
دارد و بدین دو نهر بزرگ که یکی نهر طونه و یکی نهر مناره میباشد احاطه نموده است  
کنند و ختمند سبب این جنگ این است که مخبر نامور سلطان را که بر آجمع خراج

از طرف سلطان انجام مقرر بود تقبل رسانید بودند و سلطان از نیو قعه بجنبش شده بود  
 سلطان حرکت خود را براه و در نه انداخته لشکری بسیاری با خود گرفته و یک حصه را بجز  
 قلعه بلا کرد و لوه که قلعه متنی بر ساحل نهر صاوه واقع است روانه نمود آنرا  
 محاصره و تصرف نمودند و بعد بطرف بلغراد روانه شده سلطان نیز با ایشان  
 رسیده بمحاصره بلغراد مشغول شدند تا اینکه خداوند آنها را فیروز گردانید  
 و شهر را مفتوح نموده خلق زیادی را کشته و مال بسیاری را بغنیمت بردند  
 و سلطان همه توابع آن را فتح نموده و ایرانی زیادی کرد کفار که اینحال را  
 مشاهده نمودند ترسیده با کلبه با همیشه قلعه محکم دیگر بحضورش آمده  
 امان خواستند سلطان بهم در آنجا قاضی و حاکم مقرر نموده و امر بقرع حراتی با  
 داده سالم و عاقبت در ماه ذی القعدة همین سال بمرکز سلطنت خود مراجعت نمودند  
 غزوه رودس

رودس جزیره است که در مابین قسطنطنیه در مصر میان دریای اژه و کفار در آن  
 حصار محکم بسیار تینینی ساخته آن را خیلی سخته و آن را خیلی بلند نموده بودند و از سر  
 قلعه درین دریا نظر نموده و اگر کشتی های آیند را از مسلمانان میدانستند بنای  
 تخمین را نموده در آن کشتی ها را میگرفتند و بصرای او را معبد ستا اموال  
 زیادی صرف نموده و در استحکام بنای آن میکوشیدند دیوار از پایین تا بالا  
 سوراخ نموده توب با بزرگ در آن وضع نموده و این توب با بهر طرف  
 که میخواستند کلوله باری میکردند و بر این قلعه دروازه ای سخته  
 در دریا زنجیری در پیش روی دروازه بسته نموده بودند که کشتی نتواند از آن  
 تجاوز نماید و بقلعه برسد و چند کشتی پر از براق و مقابلین و آلات همیا نمود  
 وقتی که کشتیهای حجاج و یا تجار را در دریا مشاهده نموده این کشتی ها را روانه  
 میکردند و آن مسافران را با کشتی شان می بردند و باین طریق قطع طریق میکردند  
 و باز اینطور مال ما را صرف جنگ با برخلاف مسلمانان می نمودند شا بان مسلمانان  
 هم از دفع شان ایمن نبوده عاجز شده و بعد از چند مرتبه تصرف باز نقض عهد  
 نموده و این دفعه خیلی قوت گرفته بودند و چون سلطان سلیم ازین واقعه  
 جان گاه و این بله عظیم واقف شد در دهه آخر ماه رجب سنه نهصد و بیست  
 و هشت استدار از خیمه گاه خود ساخته و عزم رودس را نموده در ماه رمضان  
 این سال برودس رسیده دو صد هزار سپاه و چهار صد کشتی با خود داشت شارودس

که از قضیه خبر شد از شاه فرانسه و اسپانی ملک طلبیده و آنها بواسطه شایسته  
 مابینی خود جواب ندادند و باز از باب روم ملک طلب کرده و آن هم بشایسته  
 دولت التماس نموده و آن هم ناگام گشت در چهارم رمضان سلطان  
 سلیمان بر یک محل بلند بالا شده و حصار شهر را دید که خیلی محکم ساخته شده  
 و مهندس آن خیلی ماهر بوده سنگرها را تحت الارضی ساخته و خندق را  
 پهن و عمیق ترتیب داده برای شهر دو دیوار بعرض هفت کز بنا کرده  
 و مابین آن ها از سنگ خاک پر کرده است و این شهر از طرف دریای خزر  
 دارد مدور و این بند دروازه مخصوص دارد درین دریا بمقابل آن  
 زنجیر درازی ساخته از آمدن کشتی مابین دریا و دریا منع نموده اند  
 و هم بعضی برجها بلند در آن طرف ساخته اند که در بلندی و احکام بسیار  
 برابری میکرد خیرالدین بک هم از مصر با بیست و چهار کشتی بگام  
 آمده بود و مسلمانان بنای جنگ به توب و تقویت گذارته بدت سی  
 روز و بعضی میگویند شش ماه جنگ نمودند لکن کسری از پیش نبرد  
 علامه تطبی میگوید امکان نداشت که از طرف دریای حصار کشتی نزدیک  
 شود چه خندق و توب ها از یک طرف و زنجیر از طرف دیگر با آتش فشانی  
 توب با سخت مدافعه نمود توب ایشان مسلمانان را میگردانید لکن  
 توب های مسلمانان با ایشان بواسطه محکم دیوار کاری کرده نمیتوانست  
 درین وقت سپاه خشک قدری خود را پشت سر نموده و یک و خاک را  
 آورده و مانند گوه در پیش روی خود انداخته مانند سپری ساختند تا اینکه  
 رفته این را پیش برده به خندق رسانیده و آن را پر کرده و دیوار وصل نمود  
 از دیوار هم بلند نمودند درین حال مسلمانان با آلا دست و کافران زیر آتش  
 شدند و فرمان سلطان خندق با هموار و از زیر دیوار با نقب برید و از بار  
 پر شده و نیز ریجه در دادن با برود بعضی حصه های دیوار غلطیده راه عموماً  
 باز گردید چون کفار این حال را مشاهده نمودند طلب ایشان کرده و از طرف  
 سلطان مامون شدند و چون از طرف فرنگ چند کشتی بگام آن بابش رسیده  
 بود باز رجوع نموده و بجنگ قیام ورزیدند و باز مسلمانان به جنگ شروع نمودند  
 بعضی میگویند درین دفعه مسلمانان دو صد و بیست هزار گلوله توب شهر  
 زدند تا شهر خراب گشته و کفار با مان خو استن دو باره مجبور گشتند و هر قطعه

پنجاه نفر از بزرگان بطور قاصدی نزد سلطان روانه نمود سلطان هم ایشان را  
 امان داده اجازه رحلت فرمود و گفت که محبوسین مسلمانان را رها کنند و آن  
 تعداد بزرگی از اعیان و اشراف مسلمانان که بدست آن بزرگوار و قید محبس آنجا  
 برده می بودند بیک دفعه خلاص شدند رئیس رودس با چهار هزار امانی از ملک  
 اخراج شده و پاپ او را شهر (و قیسریه) را که از مالک ایتالیا بدیشان  
 داده و در آنجا سکنی نمودند تا آنکه مشکان امپراطور اسپانیا ایشان را به جزیره  
 مالطه نقل داده و در آنجا بنام شقالریه مالطه یاد میشدند و زمانی که ابونا  
 پارت عازم مصر در سنه هزار و دویست و ده بود ایشان را خلاص نمود و بعد  
 عساکر سلطان سلیمان داخل شهر رودس گشته کلیساها را خراب نموده و به جامع  
 تبدیل داده جزیره را بر بانی ماندگان آنجا گذاشت فتح رودس در ششم فروردین  
 نهصد و بیست و نه و آنقدره اهل اسلام بدین موهبت خوش قسمت و  
 و شادان شدند و مورخین مواد تاریخی زیادی ساخته و بهترین شان اینست  
 ایفرح المؤمنون بنصری الله ۹۲۹ و در همان سال چند قلعه دیگر نیز  
 فتح شده و سلطان به قسطنطنیه سالم و عاظم بازگشت  
 ذکر عصیان احمد پادشاه و الی مصر و خلیج ان اطریق سلطان  
 سلطان سلیمان وزیر دشت که آن در خدمت خود توصیه نموده و نامش  
 ابراهیم پاشا بود و پدرش سلطان سلیم نیز هم وزیر دشت که با احمد پاشا  
 مسهمی بود و این وزیر بعد از فوت سلطان سلیم آتم منصب صدارت را بدو میداد  
 لکن سلطان سلیمان وزیر خود را که ابراهیم پاشا باشد صدارت داده و همیشه  
 احمد پاشا بو طایف ابراهیم بدخلت نموده و موخر الذکر دانما از نزد آن  
 بخصو سلطان شکوه نموده رفع و ازاله او را می اندیشید تا آنکه سلطان  
 سلیمان احمد پاشا را و الی مصر نموده مالک زیادی را بتصرف آن پادشاه  
 عاظم او را از حضور خود دور و هم خاطر آن را بیازارد مگر ابراهیم پاشا  
 باین رسم قانع نشده و اما بناسه اسباب را گذاشته  
 موجبات قتل او را نزد سلطان فراهم می آورد تا آنکه فرمانی  
 از سده سنیه بنام بعضی ستفظین مصر جریان یافت که به نزد  
 احمد پاشا حاضر شده او را بقتل برسانند و یکی را بجای آن معتر  
 نمایند تا عوض آن از حضور حضرت سلطان مقرر شود فرمان که بمصر

باقی الحال بقوه سلطان  
 به صورت خدادادی

تا تصدیق شود که سلطان



حاضر شد قسبل اند همه بدست احمد پاشا و الی مصر افتاده و او همان نفری را  
 که بقتل او مامور شده بودند بدیوان خود طلب نموده بدیشان گفت که فرمای  
 سلطان بقتل ما حاضر شده بود و بعد حکم قتل ایشان را داده و بعد از قتل ایشان  
 بنای بغادت را گذاشت و خیلی بخود مغرور شده خطبه و سکه را بنام خود  
 نموده و بیعت اهالی گرفته و مردم را مصادره کرده لشکری بمقابله سلطان  
 تهیه نمود مگر اهالی قلعه کوه بران طغیان نمودند و این هم پهلوان بمقابله  
 شان روانه نموده و خیر ایشان را مغلوب ساخته عسکرهای سلطان را  
 که در بین قلعه مذکور بودند بقتل رسانیده آتش فتنه و فساد را در شهر پیا  
 کرد و از جمله کسانی که مصادره نموده بود یکی جامع خمرآوی و یکی محمود بیگ  
 بودند که ایشان مجبوس و محکوم بقتل بودند مگر خداوند اجل شان را موعود نمود  
 بجنبس می ماندند و فرصت قتل شان نمی آمد روزیکه احمد پاشا به حمام  
 رفته بود و ادین در نفر از حمام رفتن آن وقف شدند بجنبس اشکسته  
 و برآمده بیرق سلطانی را نصب نموده نهادند که هر که طرف دار  
 سلطان است زیر این بیرق جمع شود خلق زیادی این دعوت را اجابت  
 نموده و محمود بیگ سمیت ریاست و سرداری این فوج را گرفته جامع خمرآوی  
 باشند وزیر و معاون آن بزرگ دست آن قیام نموده و بالشکر خود بجام  
 بخوم بردند احمد پاشا که نیم سر خود را تراشیده بود از حمام بسطح آن گریخته  
 و از آنجا خانه سجانه محقق گشته خود را به بیابان به نزد یکی از مشایخ عرب  
 رسانیده و نزد آن که نامش عبد الدائم بود پناه گزید عساکر سلطان  
 که قوت گرفته بودند اموال احمد پاشا را با بونه و ذخایر آن که نظیر از زمین  
 مردم جمع نموده بود تاراج نموده و به تعقیب آن به نزد عبد الدائم رسید  
 او را تحویف نمود احمد پاشا را از نزد آن گرفته سرش را بریدند  
 در بازارهای مصر گشاده بدوازه زوایله آوردن  
 کردند و بعد بحضور سلطان فرستادند و این واقعه در سنه  
 نصد و بیست و نه واقع گشته و محمود بیگ و جامع خمرآوی  
 مصر را ضبط نموده منتظر بودند تا قاسم پاشا از دار السلطنه ولایت  
 مصر آید و نشست و آبرای قاسم پاشا که وزیر اعظم بود برای او  
 انتظام مصر بنهایت دبد بد و شکوه آمده و انتظامات کرده قاسم پاشا

در موضعش نشاند و بکمال اجلال و اسپر رفته در حضور سلطان به نهایت تقرب  
 و اقتدازی بود مگر رفته رفته غیج در اول آن زیاد شده و مغرور گشته استبداد  
 و استقلال خود را با امور مملکت نشان داده و بدسیسه حاسدان سلطان  
 غیرت گرفت و بلکه بحضور سلطان رسانیدند که ابراهیم پاشا خیال قتل  
 سلطان و غضب سلطنت ا دارد سلطان هم بنای تفتیش و آزمایش را  
 گذاشته روزی ابراهیم پاشا را در خلوت گفت من میخواهم سلطنت را  
 بتو تفویض کنم ابراهیم در جواب گفت استغفر الله بنده را هیچ نمی رسد  
 که مرتبه مولای خود برسد سلطان باز تکرار نموده گفت باید تملظور  
 شود ابراهیم گفت اگر حضرت سلطان مرحمت فرمایند همین کفایت  
 میکند که بیطرف سکه را بنام مبارک خود و دیگر آزا بنام خادم ضرب  
 بفرمایند و همین برایم بس است که در سکه سلطنت شریک باشم و چون  
 سلطان این سخن را شنید و بعضی قراین دیگر هم نزد آن واضح شده بود  
 در یک شبی از شب های آخر رمضان او را نزد خود دعوت نموده و بطور  
 عادت بران خیلی انعام فرموده بلکه هر قدر ظروف مرصعی که در آن قصر  
 داشت برایش بخشیده و در خوشی طبیعت این وزیر خود فوق العاده  
 کوشید و حین التوا در مجلس برایش گفت میخواهم که امشب با من باشی  
 وزیر هم این مسئله را لطف بکران سلطان تصور نمود بکمال تفاخر  
 قبول نمود و همینکه خواب بر چشمایش هجوم آورد سلطان بر ابراهیم  
 جلاد های خود امر داد که او را ذبح کنند مگر ذبح کننده گان موضع  
 ذبح را غلط نموده کار در اینجا انداخته و ابراهیم فریاد کشیده متعاشه  
 نمود مگر سلطان شنیده تکمیل ذبح را امر داده او را برای ابد  
 خاموش ساخت - و شاید احسان زیادی که این وزیر با مردم  
 نموده بود در آخرت برایش سبب خیر گردد و ممکن است نیت آن بعضی  
 امور صادق بوده از نزد خداوند درجه یافته باشد و بسا اعمال صالح است  
 که سبب نجات انسان از آتش میشود و صاحب خود را در جمع شمرده این  
 ابرار داخل می نماید فوت این وزیر در شب بیست و هشتم رمضان  
 سنه ۹۵۵ و چهل و یک و اقصیه در قصه این وزیر در حرفه آن احمد پاشا  
 برای همه دانشمندان عبرت است چه نیکو گفته است آن مرد عرب

و مصاحب سلطان مثل سفینه — فی البحر تو عدد ائمه من خوفه  
 ان دخلت من مائه من خوفها — ادخلها و ماء هانی خوفه  
 مدخواستن شاه فرانسوا از سلطان سلیمان  
 در سنه سی و دو مکتوبی با قاصد ان از طرف شاه فرانسوا رسید  
 و از بعضی سلاطین که دشمن آن بودند شکوه نموده و از سلطان ملک  
 خواسته و در ان مکتوب خیلی از سلطان بجمید نموده بود سلطان هم دعوت  
 او را اجابت نموده از دریا و خشک فوج زیادی بملک شاه فرانسوا روانه  
 نموده و دشمنان را منگوب ساخت و از ان وقت مردم فرانسوا خود را  
 خدم و اتباع دولت عثمانی محسوب می نمودند .

**غزای سوم بطرف انگریز**

در سنه سی و دو و بعضی میگویند سی و چهار سلطان خبر رسید که طایفه گرس  
 مجرب بنای فساد و ظفیان را گذاشته مگر با بغاوت با نموده و هیچ از تهدید  
 و تخویف هراس هم نمی کنند ازین سبب سلطان با دو صد هزار و بعضی میگویند  
 سه صد هزار فوج متوجه شان شده به بغداد رسید و همیشه قلعه با دو  
 حصار بنا را افش نمود و مردم هم امان خواسته کلید های قلعه جات را  
 نزد آن حاضر میکردند تا آنکه بلب دریا سے صاوه که یکی از بزرگترین  
 منبر های عالم است رسید و امر داد که بر آن جسری در مقابل قلعه  
 هر یک بنینند و بعد از بسته شدن جسرو مردم عساکر بطرف  
 کفار امر داد که خبر را بردارند و این هم از فرط شجاعت سلطان  
 سلیمان که گویا هیچ از دشمن نمی ترسید و هم راه فرار را عساکر  
 خود بسته نموده بود و چون قرال لارش که شاه مجرب بود ازین بقیه  
 خبردار شده بالشکری زیادی از پاس تحت خود بر آورده  
 و به پنج منزلی خیمه زده عزم هجوم را به مسلمانان نهاد و به عساکر  
 خود خیلی عزه شده و از موضع مذکور که موسوم به صبارج  
 بود خیال جنگ بست مسلمانان هم میینه و سیره و قلب  
 شکر را تنظیم نموده بر پشته جنگ نزدیک شدند - سلطان  
 سلیمان هم بجنور حضرت خلاق قاهر نالیده و بجنور حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله وسلم التجا نموده و پیش روی عساکر خود

و در این مکتوب سلطان سلیمان  
 از طرف شاه فرانسوا  
 مدخواستن شاه فرانسوا  
 از سلطان سلیمان  
 در سنه سی و دو  
 مکتوبی با قاصد  
 ان از طرف شاه  
 فرانسوا رسید  
 و از بعضی سلاطین  
 که دشمن آن بودند  
 شکوه نموده  
 و از سلطان ملک  
 خواسته و در ان  
 مکتوب خیلی از  
 سلطان بجمید  
 نموده بود  
 سلطان هم دعوت  
 او را اجابت  
 نموده از دریا  
 و خشک فوج  
 زیادی بملک  
 شاه فرانسوا  
 روانه نموده  
 و دشمنان را  
 منگوب ساخت  
 و از ان وقت  
 مردم فرانسوا  
 خود را خدم  
 و اتباع دولت  
 عثمانی محسوب  
 می نمودند .

ترجمه آیت شریف کویا  
سکندر خان غزای ریه  
از کتاب تاریخ غزای  
آورده اند

بطور سنگر و حجاب یکصد و پنجاه گادی که توب های بزرگ بران سوار  
بود و آن گادی ها نیز بجهت زنجیر با هم متصل شده بودند قرار داده  
و عساکر انگساری خود را بطوری که عادت بودند نه صف ساخته  
بمقابل حمله کفار ایستادند کفار که ابتداء بقلب هجوم آوردند دیدند  
که راه نفوذ و دخول شان بواسطه گادی های مذکور بسته است  
جانب میمنه را محل حمله قرار داده و در بین شان و نفری میمنه که مردم  
رومی بودند جنگ بزرگی رخ داد و چون کفار دیدند که ازین سمت  
هم فتوحاتی ندارند بطرف مجاهدین اناطولی متوجه شدند با این تا هم  
جنگ شدید کردند که ناگاه در بین گیر و دار قرار لارزش به گلوله توب  
مسلمانان هدف شده علی الفور تلف شده و همت کفار ضعیف گشته  
مع ذلک الی غروب شمس می جنگیدند و بعد از آن به طبق گانه گشته  
مستنصره فرقت من قسوره بنای گریز را گذاشته از طرف  
مسلمانان تعقیب گشته نعش های شان مانند کوه افتاده و خون های  
شان مانند جوی جریان یافت و اموال و دواب زیادی به غنیمت مسلمانان  
دادند بعضی میگویند بیست هزار نفری از کفار هلاک شدند و بعد سپاه  
مسلمانان بر شهرهای انگریز مدت ده روز غلوه نموده مال و اسیر زیادی  
به دست آوردند و هم حضرت سلطان تمام حصارها و قلعه های جنوبی این  
ملکت را تصرف در آورده و در او خرابه های متعدده سالند کور سالها و غنائما  
به قسطنطنیه مرجعت فرموده

غزای کاپی هارم به ممالک نمسه و قسار دین

در سال نهم و سی و پنج کفار نمسه و آلمان و قراد نیز اجتماع نموده  
قلعه بدون را که از مسلمانان بود به حمله و غفلت امانی  
آن تصرف نمودند این خبر که سمیع های یونانی رسید خیلی  
به غضب شد امر به کجمن عساکر داده و از دار السلطنه در دو م  
رمضان همین سال لشکر زیادی به خیمه گاه عالی جمع شدند  
درین سال زنی از شاهان انگریز به حضور سلطان آمده  
برای قوم خود از حضور حضرت سلطان امان خواسته و خراج را  
قبول دار شد سلطان هم او را پذیرائی نموده قوم او را امان و خودش را خلعت داده

بوظنش مرخص فرموده عساکر زیادی را برای محاصره قلعه دودان  
 نموده آن را محاصره کرده در چهارم محرم سنه سی و ششش فتح کرده ایلی  
 مخدول و منکوب و اسپر و قتیله ساختند و بعد قلعه تیاق حصارى انیز  
 تصرف کرده عساکر خود را بفتح یک قلعه بزرگی که نزدیک پای تخت نمسه  
 بود روانه نموده و عساکر قلعه مذکور را محاصره نمودند ایلی هم امان خواست  
 کلیدها را حاضر نمودند و چون قلعه مذکور از خاک اسلام خیل دور بود  
 و عرصه هجوم های کفار بود لاجرم آن قلعه را ویران نموده عساکر  
 و اسرای زیادی از آنجا بدست آورده و حضرت سلطان سلیمان  
 در اوایل ماه ربیع الاول سنه نهصد و سی و ششش بحرکرت سلطنت  
 خود عودت فرمود الحمد لله

### غزوه پنجمین به د یاسر نمسه

در سنه نهصد و بیست و هفت سلطان سلیمان شخصاً با یکصد بیست  
 هزار سوار و چهار صد توپ عزم جنگ نمسه را نموده و به شهر دین  
 پای تخت استر و یانزول نموده آن را محاصره نموده بسیار شدت  
 جنگ نمود مگر بناگاه باران های زیادی باریده و دریا هم  
 سیلان نموده خیمه های مسلمانان را با بعضی از سپاهیان برده و بعضی بدخت  
 بالا شده و روز و دو شب بدین مشقت ما بودند تا اینکه باران  
 تخفیف نمود سلطان که این حال را دید بنای بازگشت را نموده  
 و عساکر نکساری هم اسیراتی را که بدست داشتند بقتل رسانیدند  
 و چون به شهر مو بهکزر رسیدند حاکم آن استقبال نموده اطاعت  
 نمود سلطان هم او را بطرف راست تخت خود نشاند و اکرام نمود  
 روز ثانی که شاه منچوست مرخص شود سلطان او را خلعت های  
 گران بهاداده و سه اسپ تازی را بازمین با مرصع بان بخشیده  
 و سلطان نیز سلامت بوطن مرجعت فرمود

### غزای ششم بطرف مملکت المان

در بدو سال نهصد و سی و هشت سلطان جبر رسید که شاه  
 نمسه عده را از المان با جمع نموده خیال طعیان و فد  
 دارد سلطان اسم نهضت کرده در شعبان همین سال

احمد پادشاه لقب بود آن که بجهت حفظ دریا از نصایب ابرویمیت کشتی جنگی که از دلاورن  
 پر بود نذر روانه نموده و این با هم چند قلعه را فتح نموده قتل و اسیری  
 زیادی کرده ترس بسیاری آوردل های فرنگیان انداختند  
 و از طرف خشکه سلطان در رمضان سنه مذکور با فوج زیادی حرکت  
 نموده و خود را بملکت المان رسانیده حصار با و قلعه های زیادی را  
 در احاطه عساکر خود گرفته بر آن خیلی فشار آورده و مات و املاکشان را  
 تاراج نموده اموال زیاد و اسیران بی شماری گرفته نفری بسیاری  
 کشتند ایالی هم غنیمت و امراء گزینخته و پیچاره گان را گذاشته  
 از ملک بدر رفتند و چیزی که اگر از اموال در آن دیار باقی مانده  
 بود همه را در بدل آن که سه ساله طلب نموده بودند سلطان  
 تقدیم نمودند سلطان هم اموال گرفته و دعوت شان را اجابت  
 کرده در او عزت ربيع الاخر سنه نهصد و سی و نه بوطن منظر و منصور حجت  
 نمود

### غزای هفتم بطرف مملکت سمش با

در سنه سی و نه سلطان سلیمان پادشاه بترک سمشکا برای جنگ شمش  
 شتافته در راه خود چهارده قلعه را فتح کرده بر اکثر حد و دهنسه  
 مستولی گشته و پس به قسطنطنیه مراجعت نموده و در سنه چهل  
 باار و پاییان صلح نموده خود را برای جنگ عجم که مخالفت شان  
 زیاده شده بود آماده ساخت

### غزای هشتم بطرف ممالک خجسته

در سنه نهصد و چهل در اوایل ربيع الاول سلطان سلیمان  
 سپاهی زیادی با صدر عظم بطرف ممالک ایران روانه شده با و حصار  
 زیادی را مالک شد و بعد از هشتم ذی قعدة سلطان شمشا بر آمده  
 به تبریز رسیدند و قبل از دخول سلطان به تبریز صدر عظم او را  
 استقبال نموده و همه یکجا با استیصال مملکت عجم قیام و زاید  
 شاه هم بنای گرنز را نهاده با طرف مملکت سیر نمود ایالی که بخراسان  
 رسید و چون سلطان به تبریز رسید ایالی او را استقبال نموده  
 پذیرائی با کردند و همینکه در رمضان داخل شده سلطان عزم بغداد را که بدست

سلاطین عجم بود نموده و بکلو محمد خان که حاکم آنجا بود اطاعت طلبه نمود  
 نموده و خود بایران فرار نمود سلطان هم شهر داخل شده به زیارت  
 حضرت ابوحنیفه رضی الله عنه رفته و چون او را شاه اسمعیل خراب  
 نموده بود سلطان او را آباد ساخته در جنب آن تکیه ساخت  
 که در آن مطبخی ساخته که برای فقرا طعام حاضر می نمود و بعد  
 در بغداد قلعه محکمی ساخته و توب های کلان در آن وضع کرده ادرا  
 خیل محک ساخت و این حوادث در هشتم جمادی الاول سنه نهصد  
 و چهل و یک واقع شد و همینکه بهار رسید سلطان بطرف صاریج  
 قش توجه نموده عزم تقییب شاه عجم را در دل پرورانیده و آرا بخا  
 الی شهر درگزین شاه را تقییب میکرد و از طرف شاه قاصد های  
 صلح می آمد آخر مرتبه درین شهر نظری شاه آمده و خط شاه را آورد  
 طلب عفو نمود که رعایا از پای مانند دیگر طاقت ندارند از مروت  
 حضرت سلطان امیدواریم که دیگر با مقابله نکنند ممالکی که گرفته اند  
 از ایشان و ما همیشه بخدمت حاضریم و هیچ گاه مخالفت نخواهیم نمود  
 سلطان هم بدین مضمون رضی شده و با شاه عجم صلح نمود  
 و سلطان پاسپاه خود بنا ک کوچ را گذاشته بطرف مرکز  
 سلطنت شافت امانی قسطنطنیه روز آمدن او را جشن نموده خلی شادمان  
 نمودند و بهترین تارنجیکه درین خصوص ساخته شده است این است  
 فتحنا العراق

### غزای نهم جانب مملکت اسپانیا و جزایر عرب

این غزوه در سنه نهصد و چهل و سه واقع شد تاریخ قطعی هم همین سنه را  
 تأیید میکنند لکن بعضی مورخین آن را بسال چهل و پنج منسوب میکنند  
 حال سلطان شخصا با عساکر زیادی از طرف خشکه روانه شده و قصد کشتی  
 جنگی را به راه سپاه و ذخایر و آلات زیاد زیر قیادت خیرالدین شاه روانه نمود از طرف  
 بروجر بعد از جنگ های زیاد قلعه ها و حصارها که تعداد بسیار تاسی و جهاد نمود و جزایر  
 که از جزایر بندر گرفته بودند به بیست و پنج بالغ میشد فتح نمودند و نیز یکصد و شصت و هفت  
 کشتی بندقی با ارباب ایشان و غریب دستگیر نموده سلطنت نمود برای سلطان  
 نابلی و رومانیا و غیره تسلیم نموده و سه صد لیر را نیز تسلیم نمود و سلطان با

## غزوه دهم جانب بغداد

در سنه نصد و چهل و چهار سلطان شخصاً با عساکر زیاد جانب بغداد  
 بسیار شده قتل و تاراج زیادی نموده قلعه بارافتح نموده و موال  
 و اسیران را به عنیمت گرفته و در اواخر ربیع الاول همین سال سلم  
 و غانم بدار السلطنه خود مرجعت فرمود.

غزای یازدهم جانب سبطی هر از شهرهای محبر  
 سبب این غزوه آن است چنانچه عرض نمودیم سلطان بر یکی از زمینها  
 ملکیه انعام نموده و قوم او را امان داده بود و بعد از فوت این  
 قرال منسه میخواست دیار آن را تصرف خود در آورد سلطان  
 که ازین واقعه خبر شد در سال نصد و چهل و هشت با سپاه زیادی  
 بدان طرف شتافت و چون قرال منسه از واقعه خبردار شد  
 از جنگ منصرف شد بکوه با فرار نمود سپاه اسلام هم در آن  
 دیار جولان نموده امانی بغی و طغیان را قتل و اولاد و زمان را  
 اسیر نموده قلاع شان را کامل ویران نموده و با عنیمت  
 و اسیرهای زیادی بعد از آن که اسطبور را نیز با قلعه رشوت  
 فتح نموده بودند سلامت بدیار خود مرجعت نمودند.

## غزای دوازدهم غزوه استی خون

این غزاد در سنه نصد و پنجاه و اقصیه و سبب آن چنین بود  
 که سلطان بهمت خود را به مالک رود ملی متوجه نموده و میخواست  
 آن بار از لوٹ کفر بشوید و ازین سبب از پای تخت خود با سپاه  
 بیکران برآمده قلعه و البوه و قلعه شقلا و لاشور را که از محکمترین  
 قلعه های مشهور بودند محاصره نموده در غزه ربیع الاول سال مذکور آنها را  
 فتح نمود و باز بر قلعه استرخون که یکی از بزرگترین قلاع و دار آذخایر و مهمات  
 جنگی است ایلا نموده قتل و تاراج و سارت زیادی نموده قصبا و قرا  
 اطراف آن را نیز فتح نموده قلعه استولین بلغراد را که خیلی  
 مستحکم بود نیز تصرف کرده و بهر کدام ازین با حاکم های سیدار  
 و عاقل باوقاضی با و سیرق با سسلطانی نصب نموده و کلیساها  
 مسجد مبدل نموده منظر و منصور بیای تحت ملک خود رجوع نمود



## غزای سیزدهم در نهند پنجاب و چهار

این غزوه بطرف هند است که سلطان درین غزوه حاضر شده است  
سبب آن است که شاه هند از تاخت و تاز در یانی پور تغالی تا  
به تنگ آمده و از حضور سلطان معاودت خواست سلطان هم سا  
زیادی را بکشتی با نشانده و متوجه هند ساخت هند بهار از شرارت  
آن قوم نجات داده و سلاطین هند را نیز از جمله منتسبین دولت  
عثمانی ساخت.

## غزای چهاردهم به شهرها عجم

این جنگ در سال نصد و پنجاه و چهار در ملک عجم واقع شد و سبب  
این بود که شاه عجم طهماسب میرزا برادری داشت قاسب میرزا که از  
ملک شروران دالی آمده بود و بیکبارگی در بین شان اختلاف افتاده  
چون قاسب میرزا قوه مقاومت برادر را ندانست بروم گریخته  
نزد سلطان پناه آورد سلطان سلیمان هم او را اکر ام نموده طلا و سب  
و جامه های زیاد بخشیده و بیریق و نقاره بان داده برایش و عند ملک  
نمود و خود سلطان با سپاهی هم برآمده و قاسب میرزا را با جماعه  
حکم به تقدم نمود و در ششم ماه صفر سنه نصد و پنجاه و پنج سلطان  
سلیمان شخصا متوجه ملک عجم شده به نزدیک دز با بجان به شهر برهان  
نزول نموده و شروران را از دست طهماسب خلاص نموده و در بیستم  
جمادی الاخر این سال به تبریز رسیده و آن را به قاسب میرزا  
برادر طهماسب تسلیم برایش سپاه و توب های کلان  
بقدر کفایت و همینکه قاسب میرزا دالی تبریز شد بنا  
بعادت عجم با بنای ظلم و مصادره رعایا را گذاشت سلطان  
که از اوضاع قاسب واقف گشت او را با خود مصاحب  
ساخته قصد تسخیر شروران را که قبلا سلطان آن را  
تصرف نموده بود باز نواب طهماسب آن را و پس  
گرفته بودند نمود و در دهم رجب بد آنجا رسید مگر عجم با  
این شهر را از بند بیه سپاهی با توب با حکم ساخته آن را خوب ضبط نموده بودند  
سلطان هم توب با بزرگ را در آن خصلت کرده و اکثر دیوارهای در آخر نوب

مردم شهر چون عجز خود را دیدند به نزد قاسب میرزا راه بسته و او را نزد  
سلطان شفیع آورده امان خواستند و از طرف سلطان امان  
یافته از شهر بیرون شدند مردم اهل سنت و جماعت یعنی سپاهیان  
سلطان در آن داخل شده بیرق های سلطانی را در آن نصب  
نمودند و سلطان اسکندر پاشا و قاضی امیر الامرا را در آنجا و الی  
نموده و چون نزدیک مستان بود سلطان بطرف دیار بکر  
شماقت و هینکه به شهر آمد داخل شده و خیمه زده بود که خبر رسید  
که عجم مجر دی که از عودت سلطان خبر شدند به شهر آذربایجان  
داخل شده و آن را سوخته و کشتار زیادی کرده کشت بار سوخته  
هینکه خبر سلطان رسید و بر خود احمد پاشا را با یک دسته  
افواج بدان طرف کیل نمود و کشاف با احمد پاشا خبر دادند که عجم به تبر  
تبریز اجتماع دارند و خیمه زده اند لاجرم احمد شاه بر ایشان شیخون زده چهار  
پراکنده نمود بعد از آن قاسب میرزا از حضور سلطان خواستش  
نموده گفت که اکثر اموال خزاین برادرم طهماسب به اصفهان و قم  
و کاشان است میخواهم یک دسته افواج برای بدست آوردن آن با  
از طرف سلطان بمن سپرده شود سلطان هم دعوت او را اجابت نمود  
یک حصه فوج اگراد و اعجام را بدان سپرده و سلطان از نه رفت عجم  
به حلب رفت قاسب هم همراه سپاهی با خود به حدود عراق عجم رسیده  
به چور و سوختن و خراب نمودن دیار توغل نموده و خود را به نزدیکی های  
نارس رسانیده خانه ها و کشت بار از خرب کرده زنان و طفلان ابا سارت  
برد و باز برای گذاره زمستان به بغداد رفته و در آنجا بن آن زمین  
محمد پاشا و الی بغداد که از طرف سلطان مقرر بود مناقشه واقع شده  
محمد پاشا به سلطان سلیمان نوشت که قاسب میرزا از قرض میکنند  
و میخواهد بر سلطان خروج کند اگر چه این سخن حقیقت نداشت و محض  
تعطیل محمد پاشا را بدین سخن و ایدار نموده بود باز هم قاسب میرزا  
از بازخواست سلطان نرسیده و از آنجا فرار کرده به کوهستان آمد  
و در آنجا متوقف بود تا اینکه برادرش طهماسب بان دست  
یافته و او را بیک صورت جنجیب قتل رسانید :

( غزوه یازدهم نزد ممالک عجم )

در سال نهمصد و شصت سلطان عجم اظهار مخالفت با نموده بر رعایای خود نیز خیلی ظلم نموده و از داخل دیار آن شکایت زیاد نزد سلطان رسید سلطان رسید سلطان بهم با عیال خود عزم عجم را نموده و در غزه ذی حجه بحلب داخل شده و همپس با ذریعای آن رسید شاه عجم نوشته و او را بسیار دعوت نموده و برگوشته گیری و پنهان شدن او را عاقل نموده و بطرف شهر دان که از بهترین و خوشهوارترین شهرهای دیناست توجه کرده و آنرا خواب ساخت و همین طور خواب نموده به بیت و ششم شهبان نهمصد و شصت و یک بشهر سنجان که پایتخت شاه عجم بود و در آن سربازان و قصابی شاه و خاندان در آنجا بود و اعیان دولت واقع گشته بود رسیدند و همپس سپاهیان در آنجا داخل شدند آنرا کامل خلای یافته و کسی را در آن جای ندیده آنرا کامل خواب و حتی اشجار آنرا قطع نموده و او را یک دشت بی گیاه ساختند و هم بعضی سپاهیان شهر تریز را غارت نمودند کتار زیادی کرده و نیز بر مراغه قتل و تاراج انداخته هزاران نفر را از تبعه شاه عجم بقتل رسانیده تا جای مرصع و طبل با و بر قبههای شانزدهم رفتند و درین اثنا از طرف شاه عجم قاصدی آمده با خود مکتوبی که محتوی بر ندامت و عفو حجاز است و طلب امان بود و حضور سلطان رسیده و سلطان بعد از مطالعه مکتوب بر قاصد خلعت پوشانیده از آنجا منصرف شده و زمت آن را بشهر امانیه گذراندند و باز به پایتخت سلطنت خود رجعت فرمودند

غزای شانزدهم جان سلطان مغرب

این یک خبر عجیب و در تاریخهای شرق نوشته نشده بر قوت سلطنت و علو بهمت سلطان سلیمان دلالت میکند و اگر چه سلطان در آن بیرون نشده باز هم لازم است او را در جمع غزوات نوشته کنیم این واقعه در تاریخهای مغرب که از آن جمله تاریخ تریه الحادی فی اخبار اهل الفرق الحادی و تاریخ شایان مغرب و از تصانیف علامه شیخ محمد افغانی مرکشی می باشد و این خبر را در ترجمه سلطان شیخ ابوالحسن محمد مهدی ابن ابی عبد الله قاسم و سوم فرسلسه خلفا و همین که باک مرآت فاس بودند نوشته است و حاصل این خبر چنان است بعد از آنکه سلطان در کوه مغرب کابل تصرف شد طمع آن بطرف مشرق شده و میگفت برایم ضرر است که بمصر بروم

واتراک را از آنجا از غارهای آنجا بیرون نموده و سپس ملک شان روانه  
کنیم و این خبر بحضور سلطان سلیمان رسید ابو عبد الله مذکور سلطان بای عثمانی  
را بواسطه که همیشه سفرهای دریائی میکردند سلطان بای گران میگفت سلطان  
سلیمان در اول براس این سلطان و فدای بجهت مکتوبی روانه نمود  
لاکن ابو عبد الله با آنها اعتنائی نکرد و گفت شاید خود را بفهمانند که من بشهر  
بای آن داخل شدنی و بدیدن آن آمدنی میباشم این خبر که باز سلطان  
رسید بعضی روزها خود که در البحر اتر بودند نوشتند که سر ابو عبد الله را بحضور  
روانه کنند ایشان نیز یکی از سبادهان لشکر خود را با یک حصه افواج جانب  
آن روانه نموده و ایشان هم بشهر ابو عبد الله داخل شده و چنین اظهار  
نمودند که ما یان از خدمت سلطان عثمانی بیزار شده و بخدمت شما مال  
شده ایم مگر معتقدشان فقط فریب دغده بود سلطان ابی عبد الله که  
ازین مسئله واقف شد خیلی مسرور گشته و چون یکدسته اتراک نزد آن ازین  
سابق بودند و آنها هم بحضورش تقرب داشتند و همیشه با ایشان سواری  
و اتحاد داشت و این دسته را نیز با آن یا وصل نموده و اتراک سابقه هم  
چون غریب بودند بآبدان اینها خوش گشته و همه بحضورش خدمت میکردند  
اتراک جدید چون وظیفه مخصوص نداشتند خیلی بخدمت قیام نموده خیلی  
انتقال اوامیر میکردند و برای ذمت کین داشتند تا اینکه روزی برای سر  
کونی باغیان بالشکر برآمده و در بین کوه های درنه در یک موضع که آنرا انکاشه  
بعقلتیکه ابو عبد الله خواب بود که اتراک غفلت در آن داخل شده و به  
یک مرتبه سرش را جدا کرده و در توره انداخته و تبار یکی شب جانب  
جلاسه بنام اینکه قاصد با شیم که بطرف تلسان میرودیم شتافتند و در  
بعضی موضعها هم دو چار شده و جنگیده و بعضاً هلاک شده بقیه شان  
تا نزد سلطان رسیده و هر ذریعه که بود سر ابو عبد الله بحضور سلطان سلیمان  
بقسطنطنیه رسانیده و حکم آن تا روزی آن سر متلاشی شد او بخته شده بود  
و این واقعه در بیت و نهم ذمی حجه سنه هفصد و شصت و چهار واقع شده  
و حسب آن در مراکش در قبرستان اشراف دفن گشت

غزای هفدهم که سلطان تخراب بیرون شده است

در سال شصت و چهار سپاه سلطان سلیمان جانب بیهن شتافته بتغلبین

را از ایشان دفع کرده و اصلاحات را کار فرما شده و پوزنقالی باراکه دریا  
را قطع کرده و لشهرهای اسلام غارت مینمودند و فتح کرده و سپس مراجعت نمودند  
( غزای هژدهم )

در سنه نهصد و شصت و هفت کبیر سلطان سنجان بالشکر زیاد می بطرف جزیره  
حرما که در افریقا واقع بود شتافته و بعد از هصار سه ماهه آنرا فتح و شاه آنرا  
اسیر بقسطنطنیه فرستاد چون این خبر بشاه اسپانیا رسید شاه مذکور  
بطرف ملک الجزائر سوار شده بعضی قلعه پاوشتی بائی را که اندک عمارت  
بود تملک نمود سلطان سلیمان از شنیدن این خبر غضب شده عزم صرف  
جزیره مالطه مصمم شده و نهصد و سیصد و سی کبیر سلطان سنجان پاشا را از  
بندرگاه قسطنطنیه بایک کشتی چهار کله محموی بر کعبه و شتاد و یک کشتی بود  
بر عسکری مصطفی پاشا بحزیره مذکور روانه نموده و بعد الوصول عساکر  
آنجا بهم برآمده در کندان خندق بنادیش روی قلعه بنا نموده در حصه اقامت  
نمودند تا اینکه قلعه را با اسیرها سرک زیاد گرفته و بعد چوب بار را با هم حمل  
نموده و دریا پس روی شهر انداخته آنرا نیز زیاده محاصره نمودند و چون قباله عدله  
از عساکر انگلستان ریه بدست حاکم شهر گرفتار شده درین وقت حاکم سرهای  
آنها را بریده و در توپها انداخته بر محاصره کننده گان فری مینمود عساکر اسلامی هم  
در اثر این واقعه حمله شدید متواتر نموده و بسیاری نفوس خود را عرضیه ملک  
یافته فتح شهر را غیر ممکن دانسته از آن منصرف شده با و طمان خود مراجعت نمودند  
( غزوی نوزدهم )

در اثنای این مدت دین دولت عثمانی و حجازستان جنگ واقع شده و  
عساکر اسلامی بسیاری شهرهای حجاز را ان را گرفته دان مردم طالب  
صلح شدند و چون قبلا خراج مقرر را نداده بودند سلطان غضب شد و قاصد  
شانرا محبوس و شخصاً عزم نمود که بطرف شان سفر نماید و چون این خبر بشان  
رسید اظهار خضوع نموده و خراج را با ضوابط متضا عفا داد نمودند

( غزوی بیستم )  
در سنه نهصد و شتاد و چهار سلطان سلیمان برای فتح شهری که از انصار  
حجازستان و سکد و ارنام داشت قیام نموده در حالیکه پیرو منجی گشته من  
نفرس آن هم حینله شدت کرده و حکما او را از سفر مانعت مینمودند لکن از

از محبتی که سجاد داشت و میخواست که بجالت غرابمیرد سخن اظهار قبول  
 نکرده در نهم نوال سینه فوق با عا کر زیادی که مانند امواج دریا تلاطم مینمودند  
 حرکت کرده و وزیر خود بر توپاشا را بفتح قلعه کوله فرستاده و وزیر قلعه را  
 بزودی فتح نمود سلطان هم بعد از مشقت زیادی که از مرض تحمل مینمود  
 به بلخ رسید بارها نهایتی زیاد کیم عا کر از رحمت میداد با این هم سلطان و  
 بسیاری شهرها و قلعه های دیگر را فتح نمودند لکن سکه و لید که نهایت محکم بود  
 و از همه جهات خندق با و نهر یا و دحل با داشته دیوارهای آن نهایت  
 بلند و محکم و آلات جنگی و سپاهیان هم طرای اهمیت بودند سلیمان  
 این شهر را محاصره نموده و لشکرهای او از نهایت محکم قلعه دو چار شکلات  
 گشته و مرض سلطان او را سجال احضار نزدیک نمود سلطان بحضور  
 خداوند مناجات نموده فتح معجل قلعه را دعا نموده گفت من یقین دارم که  
 انشاء الله فتح این قلعه آسان میشود و مکتب تاریخ نوشته میشود که سلیمان  
 در حالی که مرده بود این قلعه را فتح نمود و بعد از این سلطنت را به پسر خود سلیم  
 ثانی تو وصی نمود و فوت شد رحمه الله درین حال وزیر اعظم محمد با شا از ترس اینکه  
 مباد افوج آن تملاشنی شوند مرگ او را پنهان نموده رئیس اطهار ادعوت نمود  
 نموده و شکم او را شق کرده در ده های او را سجاد دفن نموده و خوف او را از  
 او دید گرم و خشک پر کرده و بعد در مرفق جدیت نمودند و بعد از سه روز  
 از فوت آن شاه مرحوم این قلعه را فتح نموده شایب از اباسه هزار  
 هم ایان او کشتند یکی از اسباب این فتح آن است که آتش در خزینه بارود  
 شان در گرفته در بین قلعه تباهی های زیادی بعمل آورده و یک حصه قلعه را  
 بمان پر آورده نفری زیادی را ببلاک ساخته بود و این واقعه منویات  
 کفار را شکست و مسلمانان را برایشان حیره ساخت مسلمانان هم بشهر  
 داخل شده و شمشیر را در ان مردم گذاشتند قتل عام نمودند و اینکه گفتیم  
 فتح قلعه بعد از فوت سلطان واقع شده است در بعضی تاریخ ها تذکر  
 یافته است لیکن در تاریخ قطبی مذکور است که فتح قلعه از وفات سلطان واقع  
 شده و آن در بستر مرض بود که خبر فتح را بدور ساینده و آن پسر مرد حمد خدا و  
 را سجای آورده و گفت اکنون مرگ گوار است و بعد بر رحمت خدا و ندید  
 فتح این قلعه روز شنبه بیستم ماه صفر همین سال واقع شده و عا کر اسلام

در آن شهر مانده و بنای اصلاحات قلعه را گذاشته و وزیر اعظم عقب سلطان  
 سلیم روانه نموده او را به (سکدوار) طلب نمود و سلیم که والی کوتایه بود  
 بچرد واقف شدن لغفلت ایلی بقطنین داخل شده به تخت جلوس نمود  
 و نهم ربیع الاول سال مذکور بود بعد از آنکه بیعت تمام شده بود در بسیار  
 سکدوار گشته بعد خود پیوسته و بیچ خللی از ایشان بعمل نیامد و بعد عش سلطان  
 سلیمان غازی در گادی انداخته و بقطنین کوچ کرد و سلطان زاد را بخا  
 دفن نمودند عمر سلطان سلیمان بنقاد و چهار سال و مدت سلطنت آن  
 چهل و هشت سال بود سلطان سلیم ماه جمادی الآخر همین سال  
 از سکدوار بقطنین مراجعت نمود جنگ همیشه در بین عساکر عثمانی و شاه  
 منجاری میبود و از عساکر تدبیر وزیر اعظم است که وفات سلطان سلیمان  
 را پوشیده و از نزد آن بیرون شده اتفاقات و جائزه بار بار ابرافواج نعمت  
 نموده و امراء را ترقی داده و خوش خبرها را با طرف از فتح قلعه روانه  
 نموده و سلیم را به بنیانی دعوت کرده و سلسله را از تمامی امراء و وزراء  
 پوشیده و به خوبی تدبیر در حالی که بوطن هم نبود و ملک کفر متوقف بود  
 همه امور را بنهایت انتظام از فکر صاحب بگذراند و در همین جنگ سلطان  
 سلیم را به تخت پذیرش نشاند و بعد از آن در بدو صلح هشت ساله در بین  
 منجاری و عثمانی واقع شد که سلطان منجاری سیصد هزار لیره بخر از عثمانی  
 تأدیه نماید و بعد از آن سلطان سلیم بمرکز سلطنت خود رجوع نمود و شکار  
 مرثیه های سلیمان را نشا و کرده و سپاهیان با و طان خود را رجوع نمودند  
 (یک خبر عجیب)

این واقعه خیلی بر دیانت و توریع سلطان سلیمان مرحوم دلالت میکند چون  
 سلطان بمرکت خود اذعان نمود امر داد که یک بسته را از صندوق خصوصی  
 آن بیرون نموده حاضر نمودند و گفت این بسته را با من بقبور بیا رند  
 و بعد از فوت آن جناب شیخ الاسلام مولی ابی السعود عجمی رحمه الله که  
 همین تدفین آن حاضر بود گفت باید من این بسته واقف شوم و آن بسته  
 را باز نموده دیدم که در آن کاغذهایی که سلطان از (یعنی شیخ الاسلام  
 مذکور) در هر واقعه سوال نموده و شیخ الاسلام ذیل اجواب  
 نوشته است شیخ الاسلام را ازین مشاهده گریه دست داده و گفت

سلطان میخواست که ازین واقعات وقتی که از ان سوال شود ابرار  
ذمه کند و این مسائل لشخص فتواد مبنده توجیه نماید و من از خداوند خلاص  
و نجات خود را نیز مسلت می کنم **غزوه بیت و یکم که سلطان شخصاً حاضر نشد**

این غزوه بجزار واقع شد و مناسبت است که آنرا بجزوات سلطان سلیمان  
ملحق سازیم اگر چه میباشند این غزوه مولانا شریف ابانمی شده بود  
لشخص اینک طایفه پر تعالی چنانچه عادتشان بود که در یاها و بندر یا  
فارت می نمودند غم سواحل عربستان را نموده و بسیاری را خواب نموده در سنه  
نهمصد و چهل و هشت باشت و پنج کشتی در لشکرگاه حیره که ابو اللد و از نام  
دارد نزول کردند مولانا شریف ابانمی که امیر بود رضی الله عنده  
گفته و بایک سپاه زیاد عازم حیره شده و ندای جهاد در داد که پرس از  
ایل اسلام خیال این جهاد ابر را داشته باشد امارت مکه یراق و خوراک  
آرام میداد و همین بود که حجابین پیشمار حاضر شده و بجزایه خدمت چشم شریف  
موصوف خوبی سر رشته آذوقه رسائی شان میشد بطوری که کفار ایشان  
را دیده و بر آن سوخته حالی و آذوقه رسی شان عبطه و لعج مینمودند و امیر بدین صورت  
مدتی دوام نمود تا اینکه حیوانات کما قماشه و موجودی شد بعد شریف  
امرداد که شتران را کشته و ایشان را بدان وسیله آذوقه دهد و برای هر  
نفر یک شتر و یک شتر ماده میرسید و بدینینوال گزاره شان میشد تا اینکه  
بعضی با برای شریف گفتند که این مسئله همه شترهای مکه را فنا میسازد بجز  
گفت بعد از آنکه این شترها تمام شدند من شترهای خود را می کشم و بعد اسپان  
و بعد هر چه حیوان ما کوان الله که باشد درین راه قربان میکنم و اطراف دیگر  
بفرزند خود شریف احمد امرداد که در موقف حج بصورت یک امیر امور است  
حج را جریان دهد و خلعت های وارده را بپوشد و حاج و امر ایشانرا  
پذیرائی نماید و شریف احمد هم این وظیفه را بطرز وافی اجرا نموده و بعد  
از تمام حج برای پوستان خلعت با و ملاقات شریف ابانمی طرف حیره  
ر بسیار شدند و آنرا دیدند که چنانند یک سپاهی مسلح شده و ذره پوشیده  
مردانه و ارمیدان ایستاده است و ابانمی با استقبال این  
ذوات حکم فیر توپ داده و سیصد توپ فیر نمودند و بعد این حضرت



امرا و اعیان مجبور رسیده و خلعت با را بر شریف موصوف پوشانیده  
بعد از اغزاز و اکرام و مهر بانی بانی که دیدند مخصی شدند کفار نیز که صبر و استقامت  
جناب شریف را ملاحظه نمودند بحال محرومی ترک جنگ گفته مراجعت کردند  
و چون این خبر جناب سلطان سلیمان رسید خیلی از شریف ابانمی اظهار  
اقتنان نموده نیم مصیبت جده را بدو بخشیده و دیگر انعامات هم عنایت  
نمود اینست یک صحیفه که بنام جناب شریف ابانمی در جمع کتاب مجاهدین  
ثبت افتاد.

### حدیث قلبیه

علامه فاسی در کتاب خود الاحیاء باخبار بلاد الله الحرام میگوید که حبشه  
در خلافت رسید در سنه صد و هشتاد و سه بجده حمله در شده و مردم آن  
گر سخته بکله آمده و خبر دادند اهل مکه که امیرشان در آنوقت عبدالله بن محمد بن  
ابراهم مخرومی بقیادت امیرند کور بمقابل حبشه برآمده و چون حبشی با این  
حال را دیدند بنا بر فرار را گذاشته بذریعه کشتی با خود بدریا رفتند و  
اهل مکه هم در دریا بنای تحقیقات شانرا نهادند و بعضی میگویند اینواقعه در سنه  
یکصد و هفتاد و سه واقع شده در فضیلت سرحد جده حدیث های بسیار  
روایت شده است شیخ الاسلام الحافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب خود  
لسان المیزان از ابن عمر رضی الله عنهما و آن از حضرت رسول صلی الله  
علیه وسلم روایت میکند وقتی که بسر یکصد و هفتاد برسد جهاد جده بهترین  
جهاد های عالم است و در یک روایت ابن عمر نیز آمده است که روزی پرسیده  
خواهد آمد که بهترین جهاد یا جهاد جده باشد و نیز از علی بن ابیطالب رضی  
الله عنه روایت شده که حضرت رسول فرموده اند چهار دروازه از دروازه  
پای بهشت در دنیا است - اسکدریه - عسقلان - قرزین - عبادان و  
جده برین چهار - فضیلت دارد که خانه خدا بر دیگر خانه ها - در سفار العوام  
از علامه فاسی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از حضرت رسول صلی  
الله علیه وسلم چنین تذکر یافته که (مکه جهاد و جده غایب باشد) عطای  
گفت که جده خوانند مکه است و هر چه بکله میاید بدون از جده راهی ندارد این  
جوج روایت نموده که مجاهدین جده بر باقی مجاهدین آنقدر فضیلت دارد که  
مکه بر دیگر شهرها و نیز از فرقد سبخی روایت شده که در آخر الزمان بجبهه

شهادتی میباشند که در روی زمین هیچ شهیداً موجود نباشد امام  
 حجة الاسلام غزالی در احیاء علوم الدین میگوید بعضی اولیاء در مکاشفه دیده  
 اند که همه سرحدات اسلام نزد عباوان سجده و عباوان بجزه سجده مینمایند  
 نویسنده کتاب السلاح والعدیه میگوید لازم است برای هر کس که داخل  
 این سرحد مبارک (جده) میشود که نیت خرد و جهاد و مدافعه اعداء مکه را  
 بنماید و چیزی که بهم همراه خود برای دفع اهل کفر و غنادد داشته باشد  
 و صرف بدین نیت توابع معنوی خود را که جهاد باشد میاید چه عبادات  
 موقوف است به نیت چرا که حضرت رسول با نیتی صلی الله علیه و سلم  
 میفرماید **انما الاجمال بالنیات**  
**فتوحات معنوی سلطان سلیمان**

بدی است که خیرات و مبرات و مساعد و عمارات و مدارس و خانقاه باد  
 بنا چشمه یا و قلعه یا و کاروان سراها و غیره اقسام خیرات که براس  
 مسلمانان خدمت کند از جمله فتوحات محبوب میشود و ازین قسم فتوحات  
 نیز بکثرت برای سلطان سلیمان موجود شده است و بزرگترین آنها  
 آن است که در همین شریفین رخ داده است از آن جمله آن است که در  
 سنه نهصد و سی و پنج جای تولد آنحضرت صلی الله علیه و سلم را تعمیر نموده  
 و در سنه نهصد و سی و شش قبری از سنگ مرمر بکعبه شریف روانه نموده  
 که اکنون موجود است و از جمله تحفه های عالم بشمار میرود و بر روی آن  
 نوشته شده است **ان الله من سلیمان و انه کبیر الله الرحمن الرحیم**  
 و یکی نیز هرنگ این قبر بدینه طیبه فرستاده است و در سنه شصت و نوزده  
 کعبه را تجدید و در مسجد حرام دو مناره یکی نزدیک باب علی و دیگری نزدیک  
 باب دریه و باب الزیاده بنا کرده که هر دو را مناره های سلیمانیه میگویند  
 و بهترین بنا های مسجد حرام بشمار میرود و نیز چهار مدرسه برای چهار نمازگاه  
 در همین باب دریه و باب زیاده تعمیر نموده در کعبه شریف نیز تعمیرات  
 بسیاری کرده سقف آنرا تجدید نموده دروازه کعبه را اطلاق گرفته -  
 سنگ های مرمر مطاف را اصلاح کرده است و نیز در سنه شصت  
 و چهار امر تجدید باب کعبه نموده آنرا ساخت و در سنه نهصد و  
 شصت و هفت غرم تعمیر چشمه زبیده را نموده و آنرا داخل مکه ساخته

مردم را که برنج کم آبی مدت ها گرفتار بودند آسوده نموده و این تعمیر در  
عصر پیش سلیم ثانی اتمام یافت معضل تذکر این تعمیرات در کتب میوه  
تواریخ مذکور است و با کمال مفاخر دولت عثمانی و فتوحات و خیرات آن از  
شمار بیرون است خصوصاً آنهایی که بقوه بازو و نیروی اسلامیت سلطان  
سلیمان بروی کار آمده و این مخصوصاً در آن ایست که بتاریخ دولت عثمانی  
قرار گرفته خداوند او را غرق رحمت کند از جمله فتوحات سلطان سلیمان  
آن است که صدقات و وظائف را برای اهل حریم زیاد و مضاعف  
نموده آن قوم را که بدون این امر دیگر ماده حیات و انتشار ارتزاق ندارند  
خیلی برای خود دعا گو ساخته بود این مدد و معاش اگر چه از بدیهی  
گرام سلطان برای شان مقرر شده بود مگر سلیمان آنها را مضاعف  
ساخته و از خوانه خاص خود هم بران افزوده بود و ما گفتیم که صدقه - راجب  
پدرش سلطان سلیم مقرر نموده بود مگر سلطان سلیمان بران افزوده  
و چند قریه را در مصر خریداری کرده و آنها را برای حریم شریفین وقف کرد  
دخل را بدستخار وانه می نمود که از حاصل آن قریه جات سه هزار اردب  
گندم برای اهل مکه دو هزار برای اهل مدینه میرسد و زمانی که این  
قریه جات را می خرید وقف نامه آنرا نوشته و قاضی های عسکر حکم بصحت  
آن در دیوان عالی نمودند و از جمله فتوحات و خیرات آن صدقات جوانی  
ست (جوانی جمع جالیه و آن وجهی است که از اهل ذمه بمقابل - توطن  
شان در دار اسلام گرفته می شود) و این یک مبلغ سنگینی است  
اگر بمقیاس حقیقی آن گرفته شود و بواسطه حلال بودن آن مال و وظائف  
علماء و صلحاء و کرام متقا عدین را از آن مقرر نموده و چون سلطنت آن  
پایدار شد درباره این صدقه تقصیر نموده دید که سلاطین چرا که کامل آنرا  
بذست نمی آورند لاجرم در ضبط آن و دفاتر آن بذل همت نموده و چیزی  
هم از خود زیاد کرده بدان طبقات که عرض نمودیم بمصرف رسانند و نیز در  
جوانی مصر و شام و حلب و غیر ذلک توجه کرده و علماء و صلحاء و فقرا را  
بدان ذریعه دستگیری نموده و بپرکدام بقدر لیاقت شان عطا نموده بیکه  
با و عمارت ها که در آن با طعام برای فقرا سخته میشد ساخت و از نیکو نه خیرات  
و مبرات شان زیاد است خداوند این سلطنت خیر خواه را دائم

داشته باشد و از جمله خیرات سلطان سلیمان آن است که اوقاف زیادی  
متفرقه را در ممالک اسلامی وقف نموده برای مدرسه و طلبه علوم در  
تمام خطه اسلامی خود و نظایف مقرر نموده و برای و طائف  
شان دخل با ترتیب داده است و برای هر کدام بقدر رتبه و لیاقت  
علمی شان چیزی مشخص کرده بود و اگر ما بخواهیم که همه محسنات این  
سلطان و این سلطنت را شرح دهیم بتسویده مجلدات میکشد خداوند سعی  
شان را مشكور بنا بد **فتوحات سلطان سلیمان**

جلوس آن بعد از مرگ پدرش در سنه نهمصد و نهفتاد و چهارشده و قبطیه  
در نهم ماه ربیع الاول سنه مذکور یوم دوشنبه واقع شده و بازگشت آن  
از شهر سکه دار موضع فوت پدرش در ماه جمادی الاخر حصول اسخایه  
بود سلطان سلیمان مردشجاع با شهامت و بزرگی و مایل تقوی و اعمال  
نیک بود چهره خوب دانست لکن مهیب عقیده آن خیلی ضحیح و خفی  
الذمیب و مكرم علماء و صلحا بوده بر صلوات خند مواظبت داشت  
که بجامعات ادا می نمود پیش از سلطنت خود با بیل عربین احسان زیاد داشت  
و بعد از سلطنت خود آن را دو چند نمود

**اولین مغزوه سلطان سلیمان**

در اول جلوس سلطان سلیمان شهرت نمود که بنی علیان که در جزیره  
سکونت داشتند برای طغیان برآگذاشته از طاعت بیرون  
شدند سلطان بنم سپاه زیاد بدفع شان روانه نموده و بعد از  
جریان جنگ با برائیان مستولی شده و قلعه بای بزرگ شان را  
فصرف نموده و خانه های شان را ویران ساخت و سلامت در احوال  
سه نصد و نهفتاد و پنج بوطن بازگشتند و سنه نفتاد و شش سپاه سلطان  
سلیمان را ی اصلاح و دفع متغلبین جانب یمن بمحاصرت با شاستاخته  
و سنگان پاشاهم از عقب آمده متغلبین و مستردین پرتقال را از اینجا  
دفع نموده صنعار و مغزوه را تصرف کردند

**دعای ثانی سلطان سلیمان بطرف قبرس**

چون ابالی قبرس همیشه تبرد نموده از طاعت بیرون شدند بمبت سلطان

مسطوف سرکوبی شان شده محاکم زیاد می را با سیصد و شصت کشتی همراه  
 وزیر مصطفی پاشا در نه بنهد و بنقاد و شصت نفر طرف فرستاد چون عساکر  
 بدان سمت رسیدند آراء همه بر آن قرار گرفت که قلعه اولاً قلعه لفقوسه  
 را که شهر بزرگ شان است تصرف کند و بعد از محاصره یکی از آن طرف بمقدونیه  
 و بیاری عظماء آنرا کشته و سرهایشان را در طبقه‌های نقره نموده  
 بقلعه کرینه بدهان نمودند اهل این قلعه که اینحال را دیدند خوف بدیشان  
 غلبه نموده طالب امان گشته و کلیدهای قلعه را روانه کردند و قلعه از طرف  
 مسلمانان دستغالب شد و بعد وزیر مذکورته پایتخت شهر لفقوسه را گذاشته و  
 در خواست بسیار آباد نموده چهار قلعه را مخوفه که از جمله سخت ترین حصارهای دینیه  
 بوده و آنرا به توپ با و سپاهی با محکم کرده بودند خیلی تسلیح و عمیق  
 بوده دلواری آن یکصد و ده گز قطر و بیست و نه گز ارتفاع داشت و درین  
 قلعه هشتصد و شصت و چهار توپ بزرگ و آنقدر تفنگ که شماره آن بخداوند  
 معلوم است برای دفاع حاضر بوده مسلمانان این شهر را محاصره نموده و بذریع  
 آلات نگاری و سنگباری مخفی بنای جنگ را نموده در میان  
 شش ماه و تعب باز زدند اهل این شهر را و پانزده کلاه کک خاستند  
 و چون ملک نیافتند مجبور شده امان خواستند وزیر مذکور ایشان را  
 امان داد و بسیاری از آن مردم خواهش نمودند که وطنهای خود  
 بروند و وزیر آنها را اجازه داد و مسلمانان شهر را خوبه برون رختل شده  
 بفرق اسلام را در آن افزوده خرابی با را آباد نموده مسلمانان غنیمت  
 بای زیاد می بدلتش آوردند بعد از آن سپاه اسلام بجزیره کفالیه رفته  
 آنرا تاراج کرده میان آن را در آن ساخته و بطرف جزیره کورفس توجه  
 کرده و آنرا که کلیه ممالک بنا در دست چند روز محاصره کرده و در آن بعد از فتح  
 خیلی تباهی و چور و آحراق نموده و همین جوایات را در چند جزیره آنجا کار فرما شدند  
 و چون در روی دریا ملکشان امتداد یافت دیدند که دشمن با ایشان  
 قوه مقابله ندارد لاجرم به بر تو با شاه حکم داد که که سپاهی با متفرق  
 بشوند و در پنج سال غالب لشکریان متفرق شده و همه کشتی با را با اسباب  
 مقننه پر کرده و بجزیره بودنا که بدیشان خبر رسید که کفار ازین تفرق شما واقف شده و  
 جمعیت بای زیاد از ملل بای متعده که پاپ به راه شاه اسپانیا و اهل

بندقیه جنگ عثمانی استخاد نمودند بشما میرسند اینجا مسلمانان بعضی بعضی <sup>مشورت</sup>  
 نیز تو با شاه وزیر اعظم چون که قری حیان و تا یکدیگر در بنوقت ذیحق هم بود  
 گفت نباید که چون با ایشان جنگ و مقابله کنیم تا کن کاشف باشا که  
 شخص شیخ <sup>قبا</sup> بود گفت که عار از آتش بدتر است و باید با ایشان مقابله  
 کنیم چون خداوند ما را با اسلام مؤید فرموده و برای ما قوت و کمالت داده اگر  
 کشتی های ما خالی شده باز هم جواب کفار را داده میتواند داین مناظره دوام  
 داشت تا راسی کاشف پاشا غالب شده و همه جنگ نمودن های دادند  
 و در هفتم جمادی الاول سنه <sup>سنة</sup> به قصد و بقتادونه طرفین با هم مقابله نموده و  
 با دبار علیه مسلمانان و زنده بعد از جنگ شدیدی که از طلوع خورشید  
 تا غروب آن ادامه نمود مسلمانان بظرف شکست یافته و علی باشاه  
 مرحوم بشهادت رسیده و لغوی زیادی که از شمار بیرون گشته میشود از  
 مسلمانان شهید شدند و مالهایی که بدست مسلمانان بود با اسباب کشتی با و بر  
 چه در آن ها بود بدست کفار افتاده و کمی از مسلمانان سلامت ماند کفار  
 خیلی مسرور شده و این روز را عیدی شمار داده و هر سال آنرا  
 چهارمی نمودند **فیما کان القادر الذی یفعل ما یشاء**

( غزوه سوم بظرف قبرس )

بعد ازین واقعه سلطان سلیم حضرت نموده و بر احقن کشتی با عنایت کرده  
 و مدت هفت ماه بمقصد خود نائل گشته بدون تکلف یکصد و پنجاه کشتی با  
 توپ های لازمه آن با ساخته و این هم عنایت خداوند بود و در هفتم  
 و هشتم و چهارم است سلطان از دهانه خلیج قسطنطنیه بر آمده همراه کاشف البحر  
 قلیج علی باشای قیودان با یکصد و پنجاه کشتی بدون از آن کشتی ها که با ایشان  
 منضم شده بودند روانه شده و شهر بار از هجوم دشمن حمایت نمی نمود چنانکه  
 بعضی اطراف شهر ها رسیدند با جهازات دشمن متصادف شده چه کلبه توپ  
 شان به بعضی کشتی های کفار رسیده و آنها را غرق نمود و بعد بر یک از طرفین به  
 واسطه زمستان بظرف ملک خود باز گشته رفتند و در همین سال بزرگان  
 بندقیه طالب مصالحه شدند و چون مصالحه و شتر الطائی شرف دولت  
 عثمانی تمام پیش حکم سلطانی با مزار آن صادر شده و جنگ توقف نمود

( غزوه چهارم جانب بغداد )

درین روزها حاکم بغداد بنای حصیان را گذاشت و چون واقع به  
سلطان رسید سپاه خود را بجزم شجر بغداد روانه نموده و آنها را فتنه حاکم  
را دستگیر نموده بجزیر سلطان حاضر نمودند و از طرف سلطان بخش بریده گشت  
( غزوه پنجم بطرف تونس )

این غزوه در سنه نهصد و هشتاد و دو واقع شده و جهازات بزرگ  
با مرد با آلات جنگ بصحابت وزیر شهر سنان با شادان طرف  
روانه شده و کاشف البحر علی با شایم بالیشان همراهی نموده قصد  
فتح خلق الواد و خلاصی شهر تونس را نمودند و بحر رسیدن خلق الواد را که محکم ترین  
حصار باست محاصره کرده و بعد از آنکه از طرفین خلق زیادی لقبول رسید  
شهر را مفتوح نموده و کفاری را که در آن جا سکونت داشتند قتل رسانیده  
رئیس فرنگی از ابا رئیس اصلی آن محمد خفی که از ترس عثمانیها به نزد اسیانلو  
پایناه برده بود محبوس نموده بهر دور القسطنطنیه حاضر نمودند و تونس نیز از  
حاکم عثمانی شد این قضیه خیلی عظیم الشان و مهم است که بعضی مؤرخین  
آنرا مختصر نموده و تنها علامه قطبی سخن را به تفصیل گفت و میگوید که سلاطین تونس  
از نسل حفص بودند سابق ذکر شد که ایشان از شاخهای دولت ابن تومرت  
همدی بیاستند و سلطنت شان بذریعہ تولیت اولاد عبد المؤمن در سنه -  
ششصد گرفته و زوال شان بدولت عثمانی شد قطبی میگوید زمانی که حفصی  
باضعیف شدند بین شان اختلاف خانگی پیدا شده و هر کدام مخالف  
دیگری بفرنگی با سپاه بردند و بذریعہ سپاه کفار با اهل تونس جنگ  
ممودن زن با و اطفال مسلمانان را بیغهای کفر میزدند و رفته رفته سپاه  
کفار را در ملک خود نفوذ داده و برای شان قلعه با بنامی کفند و رفته  
رفته حکم کامل بدست کامل افتاده و از آن حفص یکفر بنا بظاہر داری  
سلطنت کفر نموده و مسلمانان را از بیت میکنند نزدیک تونس و حلقه  
الواد قلع بسیار محکم ساخته اند که آنرا از آلات حرب و سپاهی با بر کرد  
و آنرا مرکز جنگی قرار داده و از آنجا ششبار با حاکم مسلمانان اسوق کرده  
قتل و تاراج میکنند و هم درین دریا قطاع الطریق میمانند و ششبار را بطول  
قاچاق میگیرند قبل از آن وقتی که خیرالدین با شادان الجزائر را تصرف نمود  
رشتیگی از شادان تونس از آن معاومت خاسته و خیرالدین حفص به

واسطه اجابت دعوت آن باریستند که در تونس حمله در شده آنرا تصرف نمودند  
 و قصه آن طویل است بعد از آن حسن بن محمد حنفی از اسپانیا طلب معاونت  
 نموده و آنها بعد از خود خیر الدین را با عساکر پیش از انجا بیرون نمودند این خبر  
 بهم طویل است چون سلطنت سلطان سلیم رسید سپاه زیادی مجتهد  
 ساخته و به راه سنان با شتاب دو صد کشتی که دارای توپ ها و آلات زیادی  
 و ذخایر بیانی بودند در سینه نهصد و هشتاد و یک جانب تونس حمله  
 نموده و او را محاصره کرده بغتاً را آورده توپهای زیادی نیز نموده جنگ  
 زیاد کرده و خندق آنرا که شصت فذ عمق داشت و عمق آن بدریا منتهی  
 بودند بدرجه خاک و خلی مشقت پر نموده و بعد وزیرها در آن سبک نمودند  
 سخت نمودند که کوه با بلرزه می آمد و بدین شدت قلعه را فتح نموده و قتل علم موی  
 و این فتح عظیم در ششم ماه جمادی الاول سنه مذکور واقع شده و از عجب  
 اتفاق این است که قلعه را طهارا در سینه نهصد و سی و هشت بنا نموده در چهل و نه  
 سال آنرا کامل نموده بودند و وزیر مذکور او را در چهل و نه روز فتح نمود گویند  
 روز فتح آن بمقابل یک سال بنا بر ایشان ایستاده شده بود و چون وزیر قلعه  
 را فتح نمود تصور نمود که ترمیم و استحکام این قلعه رحمت و مخارج فوق العاده  
 دارد که بسهولت ممکن نیست تا جرم حکم تجریب آن از نیک دیگر ملجا انصاری مغلوب  
 گردد و خارج خود را آسوده کرد و همچنین که وزیر از مسائل قلعه حلق الواو خلاص شد  
 و وجه تونس گشته و در آن قلعه دیگری نیز بود که او را نیز محاصره نموده و فتح  
 برده رئیس فرنگی آنرا بارمیس حنفی لکن بدار السلطنه روانه نموده تونس نیز از حمله  
 عثمانی شده و خاندان حفصیه بعد از آنکه سیصد و هشتاد و هشت سال سلطنت  
 نموده بودند منقرض گشتند این است حاصل این فتح که بطور اختصار بیان  
 نمودیم و نیز از فتوحات معنوی سلطان سلیم ثانی این است که خیرات و برات  
 عربین شریفین را مضاعف نموده و تعمیر مسجد حواطر را که خوب پوشا داده و  
 عرضه حلق با میشد و همین روی سخاوتی گذاشته تجدید نموده و بطور قبه بنا  
 چنانکه امروز است بنا نمود و امر تجدید این بنا در سینه نهصد و هشتاد و نه صادر  
 شده و شروع در بنه محرم سنه نهصد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد  
 تعمیر و قات یافت و کپرش سلطان مراد آزاد در سینه نهصد و هشتاد و هشتاد و هشتاد  
 تمام نموده با بحث سرور بنینده گان ساخت سلطان سلیم سینه نهصد و هشتاد و هشتاد



در فوت شده عمر آن بچاه و دو و مدت سلطنت آن بیست سال و پنج ماه  
 بوده است فوت آن فقط همین شد که در دارالعیاده حمام عجبی که کسی مثل آنرا  
 ندیده بود بنا نموده و پس از اتمام آن برای استحمام اولین دفعه داخل شده  
 پای او اغریده افتاده بود سیاه گشته و سلطان چند روز بستری شده فوت  
 نموده و پسرش سلطان مراد ثالث که در آن وقت در مغنیا بود و با آمدنش  
 یازده روز مرگ سلطان را پنهان نموده بودند بجایش قیام نموده سلطان  
 مراد پادشاه جلیل القدری بود که در آغوش سعادت پرورش یافته و تحصیل  
 علم نموده بر بسیاری اسلاف خود فائق گشته و بعلم تصوف نیز استعمال نمود  
 و هیچ کدام از کبار را که اختیار کرده باشد از آن نقل شده بعلمار و صلحا و  
 فقرا اکرام نموده محبتش از ما میداشت و همیشه برادر و درگاز خود قیام نموده  
 بتقوی و عدل و احسان کوشش مینمود و دائم بفرست ذین و حمایت بسلام  
 و تقوی با زوی مسلمانان قیام نموده و اگر بدون از بنا مسجد حرام دیگر عمل  
 چیزی نداشته باشد همان تنها بر گرامت آن برهان قاطعی است در زبان  
 عربی و ترکی و فارسی نظم فائقی انشاء مینمود

### (اولین غزوه سلطان مراد جانب عم)

در حین جلوس آن مهم ترین چیزی که به سلطنت روی داد جنگ عجم بود چه  
 عجم با عذر و خیانت نموده عهد شکنی نموده بودند طهارت مذکور هم مرده و  
 عوفکش پسر او خدا بنده سلطنت در سنه نهصد و هشتاد و چهار نشسته بود سلطان  
 مراد مصطفی پاشا فاتح تبرکس را با عمارت زیادی در سنه نهصد و هشتاد و شش  
 بطرف مشرق روانه نموده و ایشان قلعه فارس را بنا نموده و آنرا بذریعه بجا  
 و آلات محکم نموده بسلاد عجم و گرجستان رفته حصار گرجستان محاصره و فتح  
 نمودند و بعد بآشکر عجم مقابل شده بعد از جنگ شدید آنها را شکست و لواس  
 شمشیر آنها را کامل نموده برمال با و اسپهای شان قبضه کرده بر چند قلعه  
 استیلا یافته و آنها را به قوچ با و زینورک با مستحکم ساخت و بعد حصار  
 تقطیس با محاصره و فتح نمود مسلمانان بیشتر هم این قلعه را فتح کرده بودند لکن باز  
 گرجی با آنرا استرداد نموده بودند بعد از فتح قلعه تقطیس با و منوچیر گرجی که ملکه  
 آن دیار بود آنها را طاعت نموده کلیه بخت قلعه دیگر را بدست پسر خود نزد  
 وزیر روانه نمود پسرش بسوزد زیر آمده و اکر ام زیاد دیده و سپس بکار خود

مقرر شد وزیر می از آنکه امیری از طرف خود تفریس مقرر نموده و عا که  
خود را با طرف روانه کرده و کامیابی شان حاصل آمد و عثمان پاشا  
این از مراد والی آنجا مقرر نمود قصد شروان را کرده و بعد از فتح بستان  
آمده بود وزیر بطرف ممالک سلطان مراجعت نمود که بستان را  
بگذارند و بهار بر ملک عجم تاخت و تاز کند مگر ناگاه بان خبر رسید که  
رئیس قدیم شروان دوازده هزار سپاهی را برای جنگ عثمان پاشا  
حاضر نموده در بین هر دو جنگ شدید واقع شده و عثمان پاشا طرفیست  
در شروان با حصه بزرگ سپاه خود لقمه رسیده و نیز در بین عثمان پاشا  
و لشکر شاه عجم قریباً بیست جنگ حادث شده و در همه اینها بیست فتح بدست  
عثمان پاشا بوده و در آخر سی هزار لشکری شاه بطرف شروان شتافته و با عثمان  
پاشا مقابله نموده و در نتیجه چهار روز جنگ درین وقعه نیز عثمان پاشا منظر گشت  
پس ازین مغزیت با عثمان پاشا جغریا پاشا را از طرف خود شروان گذاشته  
خود برای اینکه دعوی صدارت عظمی کند بطرف قسطنطنیه مراجعت نمود و درین  
راه با چند اقوامی که با آن مخالفت نموده جنگیده و با ایشان طرفیافته و همیکه  
به کفر رسیده اند که خاقان تر با سلاطین آل عثمان طغیان نموده است علی  
الفور جنگ آن شتافته و بعد از نصرت بر آن را قطع نموده با خود برد.

(غزوه دوم و منویر الاعم)

در نه نصد و هشتاد و هشت سلطان مراد وزیر خود را آن پاشا را جنگ عجم  
روانه نموده و با عا کر زیادی بر حد ملک عجم رسید شاه عجم که باین واقعه خبر  
شد وزیر خود را بر ابراهیم خان را با هدیه های زیاد نزد پاشا روانه نموده  
خواهان صلح گشت نشان پاشا تصور نمود که باین مسئله سلطان از من سرور  
خواهد شد و صلح نمود مگر امر نتیجه بالعکس داده و باین فقره از حضور سلطان مغزول  
شده و عوضش فرهاد پاشا مقرر شده در نه نصد و نود و یک وزیر  
فرهاد پاشا متوجه عجم شده و در آذربایجان توصل نموده و شروان  
مستولی شده و در آنجا قلعه گمنی ساخته و یوسف پاشا را والی گذاشته  
در سنه نود و دو فرهاد پاشا با عا کر زیاد بطرف گرجستان رفته  
و در آنجا چند قلعه بنا نموده درین سال وزیر  
اعظم عثمان پاشا با لشکر زیادی به جنگ

عجم روانه شد و در قسطنطنیه زمستان را گذاره نموده در سنه پنصد و نود و  
 هشتاد و یک عجم با عساکری که شکار آنرا میداند توجه نموده و عساکر عجم را که  
 در این راه آبا و اجداد مقابله مینمودند برانگیزه ساخته نفری زیادی از نربیل  
 کشته در آن زمستان سال مذکور به تبریز روانه شده ایالتی تبریز با عجم  
 خود و قرآن با او را استتعال نمودند و وزیر عجم با ایشان ملاطفت نمود  
 در بنا بر قلوب جدیدی توجه کرده و حکم داد که دیوارهای شهر تبریز بنا نمایند و همه  
 این مسائل در مدت سی و پنج روز تکمیل گشت لکن از طرف بعضی  
 تبریزی با چیزی چنانست با در فقرات عسکری مناسبات شده و عساکر  
 سلطانی بر آنها هجوم نموده قتل عام و تاراج نمودند که بدون زینها  
 کسی سخات نیافت و بعد وزیر برین شده و جانب روم توجه کرده  
 و جعفر پادشاه را همراه سی هزار کس در آن شهر گذاشته و در روز  
 چهارم مسافرت آن همراه میرزا پیر شاه محمد خدابنده با عسکر زیادی  
 پیش روی وزیر را گرفت و وزیر با اینکه مریض بود خود را جنگ آماده  
 نموده و بر اسب خود سوار شده (و این آخرین سواری او بود) از  
 روشنی صبح تا ظهر جنگ جاری شد و چون وزیر دید که مسئله  
 بطول انجامید حکم فرمود که ای بزرگ را که بشتصد توپ موجود  
 بود داده و این توپ باقیامت را بر یا نموده خلق زیادی را  
 از عجم با هلاکت نموده و شکست فاحش نمودند و بعد وزیر درین محل  
 نزدیک نموده دروازه های او طاق خود را باز نموده بر اسب عساکر  
 خود ترقی است رتبه داده و جواهر را تقسیم نموده و در نصف شب دروازه  
 بار او پس لبه رحمت حق بیوست و در شهر و آن سنجان پادشاه بجای آن قیام نمود  
 و بعد از کوچ دشمن از طرف پهب در است بر ایشان هجوم برده خود را می نمودند  
 و چون نزدیک قلعه سلطانی رسیدند پادشاهان خمره میرزا باسی بر  
 نهر بر ایشان حمله نموده و بعد از آنکه نهر مذکور خالی گشته شد عجم اگر نخواستند

### (غزوہ سوم نربیل و عجم)

در سنه پنصد و نود و چهار سلطان مراد فرزند پادشاه را با لشکر زیاد بطرف  
 عجم روانه نموده و شهر تبریز رسیدند و قلعه آنرا محکم نموده و دیوارها ترمیم کردند  
 عجم با چند مرتبه درین روز با بران هجوم آورده و محاصره کرده بودند و نزدیک

بود آنرا فتح کنند و نیز فریاد پادشاهین شهر روان و تبریز و قلعہ جنبگی بنا  
 نموده و هر دو را به یراق با دسپاری با جگر نموده و همیشه وزیر مذکور  
 زمستان را بمملکت روم و تابستان را بمملکت عجم گذارده نموده تا  
 اینکه ملوک بائی را که از گرجی ها گرفته بودند انتظام داده و قلعہ باو  
 حصارهای زیاده بنا نموده باقره باغ محمد خان مقابله کرده و بعد از سخت  
 دادن اموال او را تاراج کرده و سپس مملکت روم رفت و با بجز  
 جنگ در بین عثمانی و عجم همیشه جریان داشته و نزاع بر طرف نمیشد  
 تا اینکه در بین شان صلح آقرار گرفته و برای هر کدام سرحدی مقرر شده  
 که هیچ کدام از آن تجاوز نکنند و این صلح در وقت شاه محمد خدابنده  
 منعقد شده و در سنه پنصد و نود و پنج شاه مذکور اجابت کوری از سلطنت  
 مخلوع شده و عباس شاه پسر آن بعوض آن شاه گشت.

### (غزوه چهارم بمملکت حجارتان)

در سنه هزار و یک سلطان وزیر سنان پادشاه را برای جنگ حو با  
 با عساکر زیادی روانه نموده و در آن سال قلعہ سیرم و قلعہ طایبه را فتح  
 نموده زمستان را بشهر بلگرد گذرانیده و در سال دوم قلعہ قرآن الصم  
 قاف و قلعہ یاق را که از محکم ترین قلعہ ها و آب از هر طرف آن احاطه  
 نموده و پادشاهان بحر سبک آن مرده بودند فتح نمودند لضا را از این قلعہ  
 خیلی خاطر جمع بوده فتح آنرا از جمله محال است میدانستند مسلمانان هم بفتح  
 این شهر زحمتهای زیاد کشیدند و میگویند یکی از گلوله های توپ شان به پیر  
 مبارک محمدی رسیده و یکی از بهادران پیش از آنکه بیرق سقوط کند آنرا گرفته  
 گذاشت بزین بنقد و بعد از چند روز جنگ شدید در بین کفار برگ افتاده  
 و خود بخود بدون جنگ در بستر خود می مردند و رفته مسلمانان شهر را گرفته  
 در آن داخل شدند و دیدند که شهر از مرده کامل پر شده است در سنه هزار  
 و سه سلطان مراد خان فوت شده پناه سال عمر و بیست سال و بیست  
 ماه سلطنت نموده بود و بعد از فوت آن پسرش سلطان محمد ثالث جای نشین  
 او شد در خلاصه الاثر وقتی که این شاه بزرگ جلیل الشان را ذکر میکند  
 میگوید که سلطان عالیجناب و با هیبت و سخنی طبع و بلند مهت و سفید رکاب  
 بوده بصلاح و عابدی و سعی در اقامت شعاری دینی و عمر میگذرانید احکام سر

مراعات نمود با و امر الهی مطیع بوده بجماعت و صلوات خمس و اداب و سنن مداومت میورزید و از جمله عادات حسنه آن یکی این بود هر زمان که نام مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله بگردد میثدا از جای خود برمیخاست گریانی در تاریخ خود میگوید که سلطان کامل الاوصاف و عادل و منصف بوده بجهلما و وصلی ارحمت و اکرام نموده جهاد و فیردزی اسلام را خیلی دوست میداشت .

( غزوه اول سلطان محمد ثالث )

این غزوه در حجازستان در اول سلطنت آن واقع شد چون منجیل شاه افلاق از اطاعت خروج نموده شاه منمنه و بلا داردل هم با آن اتفاق نموده در حالیکه روم ایلی بنای طغیان گذاشته بودند سلطان محمد سپاه زیادی تحت قیادت قزلباش پادشاهی وزیر اعظم جنگستان روانه نموده درین غزوه فوج اسلام شکست فاحش خورده و بسیاری کشته شد سلطان بعد ازین واقعه فریاد پاشا را کشته و بعضی آن نشان پاشا را صدر اعظم مقرر نموده این پیر مرد نیز شکست خورد و سلطان او را مغزول نموده و بازار و اسیس بصدارت مقرر نموده و سنن پاشا سلطان رای داد که شخصاً بچنگ رود سلطان در سنه هزار و چهار سپاه زیادی بطرف حجازستان رفته و به بگرادر رسیده شهر لگرامی را محاصره کرده و فتح نمود و در آن قلعه بسیار محکم موجود بود که اطاعت نمی نمودند سلطان هم در آن توپ های زیادی فیر نموده و کارزار ایشان دشوار ساخته آنها را مجبور باطاعت نموده در آخر صفر سنه ۱۰۰۵ قلعه را تسلیم نمودند و چون این خبر شاه انگر و س رسید بنای غضب و کف نمودن را گذاشت و برین قلعه نهایت متین خود افسوس خورده از شاهان نصارا امداد خواست شاه منمنه و حاکم اردل و حاکم بغداد و حاکم افلاق و باستاندگان جزائر و فرمان فرمایان دریا بیاری شاهان دیگر فرنگ دعوت او را اجابت نموده و بهفت کمپوشکر که نصارا تنگ نموده بودند رسیدند سلطان محمد هم بعد از فتح سابق خود بقلعه رفته بود که در آن معدن بود در سنگا میکه درین مرحله سوم خود بود که نصارا از طرف بران هجوم آوردند او را احاطه کردند سلطان و سپاه آن در وقت برای جنگ آماده گئی ندا شده و فوج خدازده فرنگی با از شمار بیرون بود و در آن

روز که پنجم بود ای آن شب در تمام روز جنگ شده و شب متفرق شدند  
 و فردا که روز جمعه سوم ربیع الاول باز جنگ شروع گشته و نصار را در روز  
 سابق قوه و استعدادشان زیاده شده در فولاد غرق بودند و یکبارگی در لشکر  
 سلطان هجوم نموده سپاهیان سلطان را متفرق ساخته و خود را بجزیره گاه سلطان  
 رسانیدند سلطان نیز خواهر سعد الدین معلم خود را آورد سفر بود طلب نموده و خواهر  
 او را تشییع نموده و سلطان لشکر این خاصه خود را جمع کرده و بخداوند پناه برد  
 بتوکل خدا باز بر کفار غلبه نموده در میان شان داخل شدند شکستی بای لشکر سلطان  
 هم و سپس آنده خود را بر گرفتار انداختند و آنها را شکست فاحش داده تعقیب کردند  
 شکست خورده از وادحطائی بگریز خود را گشته نفری زیادی از ایشان تلف و  
 خداوند مسلمانان نصرت دانی داده بدون از گریختگی از لشکر کفار کسی زنده نماند  
 غنائم زیادتی بسلطان و همایان او رسید و خیلی سرور شدند سپهسالاران  
 از قائدها بچهار صد نفر و از بیرق برداران چند نفر و از اسیران بزرگ چهار نفر  
 بمر میر رسید لکن از کفار کشته شدن بخت شمار نمی آید و اینطور نصرت بیچگونگی  
 از سلاطین آل عثمان بدخ داده بود و فقط این نصرت از فضل خداوند محبوب  
 می شد میگویند که مستجابان فرنگ این سلطان را (صاحب العرال) میگفتند  
 و این لقبی بود که برای دلاوران فوق العاده اطلاق می نمودند و هم ملوک  
 عجم عادت داشتند که صورت سلاطین آل عثمان را نزد خود مرسوم داشتند  
 و بطور سبب این سلطان را بر همه صورتهای شاهان مقدم میگذاشتند و همه این  
 مسائل بواسطه این نصرت عظیم بود در خلاصه الاثر آمده که یافته که بعضی علماء  
 اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدند که در حضور این غزای  
 مذاکره می کنند و در بین شان حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه میفرمایند  
 که درین غزوه مقدر بخوان بود که مسلمانان شکست خوردند لکن چون سلطان  
 محمد سعید او و خداوند او را اکرام نموده ببلای کفر نصراور را انداز کرده ظفر و تائبند  
 را نصیب آن ساخت سلطان در سوم جمادی الاخر سنه یک هزار و پنجاه  
 و شکوه پبای تخت خود مراجعت نمود

(غزای ثانی بمالک انکروس)

مدین سلال سلطان محمد پاشای مساطورچی را سردار مالک انکروس  
 مقرر نموده و آن با فوج زیاده بهراه کفار مقابله شد و اگر حسن باشا خط

بوسه در وظیفه خود اجمال نمی نمود یکی از کفار از زیر شمشیر خلاص نمی شد.  
 (غزوه سوم) سلطان محمد به همراه محمد پاشا در وانبری کلمه  
 در سنه هفت هجری پشای مذکور قلعه دارد از رافتح نموده و در همین سال کفار  
 بر قلعه یافق و بعضی قلعه های دیگر مستولی شدند و در همین سال میخائیل  
 ملعون بغلت نزدیک نیکسولی رسیده و احمد پاشا محافظ طونه شکست خورد  
 که سبخت میخائیل هم قلعه نیکسولی را مدتی محاصره نموده و باز از آن کوچ نمود  
 سلطان محمد در شنیدن این واقعات بر محمد پاشای مملوک و بیجهت انگه  
 در امر جنگ اجمال ورزیده و عساکر را در امر جنگ بر حمت انداخته و در مصارف  
 اسراف نموده یافق و چند قلعه دیگر در عهد او سقوط نمود بغضب شده بر  
 قتل او آدم فرستاد.

### (غزوه چهارم سپاه کشتی سلطان محمد)

در سنه یکنز اردبشت قلعه قاینه رافتح نموده و وزیر اعظم ابراهیم پاشا آنرا نموده این  
 فتح نیز معادل فتح اکرامی شمرده می شد مسلمانان بدین فتح خیل مسرور  
 شده و بدون تقرب سه شبانه روز شهر با آواز زین نموده بودند در آن محاصره  
 اضطرابات و پریشانیهای زیاد به مسلمین و عساکر رخ داده بود و در آنوقت  
 بعضی صلحاء شیخ الاسلام شیخ ضیح الدین جعفر را سخراب دیدند که ایشان را  
 بخواندن این دعا امر میکنند اللهم قلوب المؤمنین بقوه البریه  
 والقی العرب فی قلوب الکفره والفره این دعا در بین مردم شائع  
 و همه بخواندن این دعا اوست و در زینند با اثر آن بفضل خداوند ظاهر شد  
 الحمد لله و درین سال نصارا بر استون بلگراد مستولی شده و باز  
 از ایشان واپس گرفته شد.

### (غزوه پنجم بحارستان)

در سنه یکزار و ده سلطان سنان پاشا ابن جمال را به حارستان روانه نمود  
 و درین سال قلعه قنیه رافتح نمود.

### (غزوه ششم بمالک عم)

در سنه یازده خبر رسید که شاه عم عهد شکنی و محافظ تبریز را بندی نمود  
 و مسلمانان مضطرب شده تبریز در امنیت خود به و آن پیوست گشت  
 و هر دو به قیادت نصوح پاشا والی حلب حمله گشتند سلطان نیز عسکر

زیادی قیادت وضوح پاشای مذکور تهیه نموده پیش از اتمام این امر سلطان  
مذکور فوت گشته و تمام این مسئله در او ان سلطنت پسرش سلطان احمد اول صورت  
گرفت سلطان محمد در سنه یک هزار و دویست و هشتاد و سه در سی و نه سالگی فوت شد  
نه سال و دو ماه سلطنت نمود و بعد از آن سلطان احمد اول که چهاردهم بدرمی  
سلطان این سلسله است بجایش نشست و چون ماه چهاردهم بدر می شود بعضی  
با گفتند که سلطان احمد بدر سلسله آل عثمان است بعد از تسلط سلطان احمد  
چونکه باغی باو خارجی با در او از سلطنت پدر آن زیاد شده بودند سلطان احمد در  
فردنشاندن و قطع نمودن پنج شان جدیدت نموده و ایشان را دفع  
نموده و این سلطان مرد عالم جناب و نیک نام و دوست دارنده علمار و اهل  
بیت و صحابه بوده با عقاید نیک و سنت نبوی متمسک بوده ارباب فضائل  
را دوست میداشت نجاوت و انعام آن مستحقین آن زیاد بود و در تاریخ  
جلوس آن این ترکیب را گفته بودند (هو خیر السالطین) و از جمله کار  
های نیک آن یکی این است که در سال ۱۰۲۴ دو گنبد الماس که قیمت  
شان هشتاد هزار دینار بود بر آسمان حجه بمایون نبوی صلی الله علیه  
و سلم روانه نموده و هر دو را در بالای کوه کب دربی دستاره درختان،  
نصب نمودند و آن منجی است از فقره و مطلقا کاری در روی سنگی سرخی  
نصب شده و در موضعی از دیوار که مقابل روی مبارک نبوی است -  
چپایند شده است و هر که بدان ستاره روی می آورد گو یا روی آن  
بطرف روی پیغمبر است و نیز این سلطان بابل حرمین شریفین احسانها نموده است  
(یکی از غزوات سلطان احمد)

در ابتدا در سلطنت خود شکرگشتی نموده و به راه علی پاشا لشکری بجانب  
مجارستان روانه کرده و علی پاشا در بین راه وفات یافت و بجای  
آن محمد پاشا که سردار روم ایلی بود قیام نموده و در بین سلطان  
و مجارستان برای بیت سال مشار که صلح نموده و مدار السلطنه بانگیند  
گان حرد پدیه و تحفه های شان داخل شده و از طرف سلطان هم  
اجزات آن منظور شد.

(غزوه دیگر)

در سنه یک هزار و سیصد و سی و سه پشای را به راه محمد پاشای بوسنوی که یکی از وزرا



آن بود برای فتح استرغون روانه نموده و در آن سال نتوانستند که  
آنرا فتح کنند و سال یک هزار و چهارده آنرا فتح نمودند .

( غزوة بیلا د عجم )

در سنه یک هزار و چهارده سپاهی بقیادت سنان پاشا بن عقال جنگ عجم  
روانه نموده و در اول امر عجم بارگرفته شکست دادند و در آخر بواسطه اینکه بعضی از  
کامرایی بود از امر آن تخلف نمودند لشکر عثمانی بهر میت پلخته نفوی زیادی از ایشان  
گرفتند .

( غزوة دیگر بیلا د عجم )

در سنه یک هزار و شانزده فوج زیادی را بقیادت مراد پاشا بطرف عجم روانه  
نموده و چون مراد پاشا پیر و ضعیف و مریض بود بدیار بکر مانده و آنجا فوت  
شده و محض آن وضوح پاشا بقیادت فوج را نموده و عزیمت سخت بایران نمود  
و تبریز را گرفتند شاه عجم شاه عباس فرار نموده بکوه یا متواری گشته  
و از آنجا خواجان صلح شد بطرح پاشا عجم خواست نمود که نام سلطان در  
خطبه هائی ایرانی خوانده شود و شاه عباس تاوان و خزاره جنگ را  
را بدید و بعد از قبول شاه عباس باین منوال صلح منعقد شده و عساکر  
عثمانی خاک ایران را ترک نموده بکس خود باز رفتند .

( غزوة دیگر نیز بیلا د عجم )

در سنه یک هزار و بیست و پنج شاه عباس این عهد را شکست و نیا سبب  
جنگ بین این دو دولت شروع شده عثمانی با عساکر خود را بطرف  
پاشا روانه و حضرت یافته بر قلعه یا بعد از جنگ شدید متبضه نمودند و  
بعد بواسطه برف شدید جنگ محصل شده و از سپاه هم مقدار زیاد  
مردند و این سخن هم افواه شد که شاه عباس فقط بواسطه مراد  
وضوح پاشا که بآن نوشته دو عده ملک بآن نموده عهد شکنی  
کرده است ازین سبب سلطان احمد حکم تقبل وضوح پاشا نموده و در  
سنه مذکور او را کشت و در سنه یک هزار و بیست و شش سلطان  
احمد در حالی که بیست و پنج سال عمر داشت و چهار سال سلطنت  
نموده فوت شده و بعد از خود پسر خود مصطفی بن محمد وصیت  
نمود بپسر فرزند آن سلطان احمد خورد بوده و هم پدرش سلطان محمد

همچنین وصیت نموده بود و بعد از آنکه مصطفی سلطنت نشست هم بوی آن  
 که شخصی زاید و غلت نشین بود و بهیام سلطنت پرداخت کرده نمی توانست  
 چیزی را و بموقع صرف نموده و لا اله الا الله بهر طرف میگشت بعد از سه ماه  
 معزول گشت این مرد ترک دنیا گفته و در مدت سلطنت خود یک عورت  
 سبز پوشیده چربی را مطلقاً نخورده تنها کاک خشک و مادام و قندق  
 و میوه جات خورده و مادرش کنیزکان گلچهره را نزدش حاضر نمود و  
 هیچ در آنها رغبت نکرده و نیز از احوال سلطنت چیزی نمیدانست مگر آنچه  
 که بآن تعلیم مینمودند چون ارکان دولت دیدند که کار بدین شخص اجرا  
 نمی شود منقی مولا اسعد بن سعد الدین باسکندار بحضور شیخ محمود معتقد  
 صالح عالم عامل رفته و از آن در خصوص عزل این سلطان استتاره  
 نموده و شیخ هم تجلی آن را می داده اشاره نمود که عثمان بن سلطان احمد  
 بجایش مقرر شود منقی مذکور از اسخام راحت نموده و قائم مقام وزیر  
 مصطفی آغا ضابط حرم را نزد یک شام چهارشنبه سوم ربیع الاول  
 خبر داده و قائم مقام به صوباستش اطلاع داد هر زمانی که فریاد خطا رسیده  
 تو برسد باید که آنرا کوفی و بر دروازه پای سبانی کنی صوباش هم سعاد  
 طاعت گفت صدر اعظم محمد پاشا نیز بطرف جنگ رفته و تمام مدت  
 سلطنت سلطان مصطفی در آن جا بود مصطفی آغا بعد از آن که شش ساعت  
 از شب چهارشنبه گذشته بود بدروازه پای سربیه پاشای شاهی رفته و  
 یکایک را قفل زده و نیز خانه پای پاشای حرم را قفل کرده و کلیدها  
 را گرفته و در آن دهنیزی که تحت سلطنت در آن گذاشته بود و شمعها را  
 روشن نمودند بهترین فرستهارا در آن گسترده و در همان ساعت بنزد  
 سلطان عثمان رفته در اوطاق آن او را ملاقات نمود و عثمان در  
 اول امر خیلی ترس خورده و گمان نمود که این شخص از طرف سلطان  
 مصطفی برای قتل من آمده مصطفی آغا را پیش گفت ترس که تو امر و  
 سلطان باشده عثمان هنوز با و درنگ کرده و او را قسم میداد و آن هم بآن  
 تا اکیده نموده و بلا طفت او را سخانه تحت رسانیده و کالای سلطنت به  
 آن پوشانیده و بر تخت نشانده دست پای او را بوسه داده و  
 یکایک دروازه پای سربیه را باز نموده و هر یک از حرم پاشای

آنرا مباحثه نموده و کسی باقی نماند و سلطان مصطفی هنوز نزد والده خود خواب است و بعد مصطفی آقا نزد مفتی و قاضی مقام وزیر روانه و آنها نیز آمده معیت کردند و بعد اینها نزد سلطان مصطفی پیش از یاد گرفته و آنرا طلب نمودند و آن هم بیرون شده گفت چه خبر است که باین وقتی آمده اید اول کسی که تکلم آغاز نمود شیخ الاسلام اسعد بود که گفت امری سلطنت فخل گشته و دشمنان بر ما مسلط شده و ما از ضایع شدن سلطنت خلی برسیم و هر چه میسر می آید بیستم که تو لایق سلطنت نمی باشی سلطان مصطفی در جواب گفت من هرگز از شما سلطنت نخواستم و نه اراده کردم و نه مصلحت خود را بدان می بینم نفری مذکور گفتند که ما باین سخن اکتفا نمی کنیم و باید که تو با ما رفته و برادر زاده خود (عثمان) که آنرا بر تخت نشانده ایم معیت کنی سلطان مصطفی با شهادت گفت خداوند بآن مبارک کند من با او مخالفتی ندارم این را گفته و رفته با آن معیت نمود نفری مذکور گفتند که اکنون میرویم و گام و زرار و ارکان سلطنت را دعوت میکنیم و باید تو بر خلع خود شهادت دهی سلطان مصطفی این را نیز قبول نموده و زرار و قاضی عسکر حاضر شده و حجت خلع آنرا با اعضاء شخص سلطان مخلوع رسانیده و قائم مقام اسمی صوباشش ورده را که گفته بود نوشته و در آن او را امر نموده بود که بجنوب غل سلطان مصطفی و سلطنت سلطان عثمان در شهر جاز کشد و این جار هم رده شد و کسی نبود که مخالفت کند و این روز چهارشنبه هشتم شهر ربیع الاول سنه چهار و بیست و هفت بود سلطان عثمان از بهترین سلاطین بوده صورت و سیرت با طبع و محصلت آن بی نظیر بوده ادب و جبار و عرفان و شجاعت و سوار کاری آن در هیچ کدام از امثال و اقربان آن وجود نداشت در ترکی شعر خوب میگفت

### (اولین غزوه سلطان عثمان)

گفتم که محمد پاشای صدر اعظم جنگ عجم رفته بود چون از خلع سلطان مصطفی واقف شد از آن جا برای اینکه از غل کننده سلطان مصطفی انتقام بگیرد بار السلطنه شافت و چون مدار السلطنه آمده و از حقیقت مسئله واقف شد سکوت نموده و بوقت سلطنت سلطان عثمان

نیز در سنه یکمیزاروسیت و هشت بلخوج مذکور جنگ عجم و سپس رفته و کامل نظر  
بلیته و آن حصه بانی که عجم مسترد نموده بودند از نزدکشان گرفته و عجم  
شاه طالب صلح گردیده بشروطی که مصلحت سلطان بود صلح انجام مید  
( غزوه قاینه بطرف بخدان )

رئیس بجزان در بین ابالی پولونیا و دولت علیه عثمانی غنیمت انگیزی نموده و  
ایشان در راه بغاوت تخریب نموده بود سلطان عثمان اسکندر با شاه را به  
جنگ روانه نموده و با مرده برایشان غلبه یافته بیت هزار نفر را گشته  
و ده هزار اسیر بدست آورده قتل رسانیده و در میان رئیس را کشتن  
را بصیایان و ادار نموده بود ابالی پولونیا بر خود لازم گرفتند که سالیانه  
صد هزار لیره خراج گویا بپردازند و تاوان جنگ را نیز بدهند .

( غزوه سومین بطرف پولونیا )

در سنه یکمیزاروسی سلطان عثمان شخصاً برای جنگ پولونیا که قزاق با  
باشند با شش صد هزار سپاهی برآمده اهل پولونیا بشاهان فرنگ  
اشغافه نموده کمک خواستند دولت روسی بدخترانه مهاب روم و مجاری  
و من بلان کمک نموده و بعد از جنگ خیلی شدید و دراز که دو صد  
هزار نفر از طرفین کشته شدند سلطان عثمان برایشان  
حضرت یافته و چند قلعه را گرفته و غنیمت های زیاد بدست آورده و  
بعد از این اثنا صلح واقع شده و جزیه را تا دایه نمودند و سپس بهار  
السلطنه خود عودت نموده بر شاهان دنیا ازان ترسیده و شوکت  
سلطنت آن حسیله زیاد گشته دائره تصرفات آن خیلی وسعت  
پیدا نموده بود این سلطان خیلی ضعیف بوده و در او ان سلطنت  
دوکان های شراب قفل شده و شخصاً از آنها نگرانی مینمود و فروشنده  
کان شراب را کامل طرد کرده بود .

( عزم بیت الله شریف و آن سبقت و گردیدن )

در ماه صفر سنه یکمیزاروسی و یک سلطان عثمان عزم حج نموده  
و خواست از راه خشک و بالایی شامق به بیت الله شریف برود  
و نیمه باد سرد پرده سلطانی در هفتم رجب جانب اسکندرت  
و سلطان عزم تمویل نمود عسکری با باین سینه رضامند شده و

بیت الله شریف روز یکم

فتوای بیرون نمودند که سلاطین کج نمودن مکلف نباشند این سخن که سلطان رسید نصب شده و بسخن مفتی اعتنای نکرده مفتی هم با اصحاب خود بنای شورش عسکر را گذاشته و عساکر در جایی که آنرا آت میدانی میگفتند جمع شدند و همه بر قتل وزیر اعظم دلا در پاشا ضابط حرم سلطانی و دفتر دار و معلم سلطان مولا عمر چه خیال عسکریان این رسیده بود که همین لشکری سلطان را بر قتل حج امر نموده اند و درین روز عسکرها بعد از ظهر بر خانه معلم سلطان هجوم نموده اموال آنرا تاراج نموده میخواستند خودش را نیز بکشند مگر او را نیافتند در وقت عصر علماء بزرگ نزد سلطان آمده و از آن خواست نمودند که وزیر اعظم و ضابط حرم را بدست عسکریان ندهد و یا خود بکشد شاید که فتنه آرام شود و باین مسئله خیلی آرام نمودند مگر سلطان این سخن را شنید درین روز عسکرها متفوق شده و فرمای آن که روز پنجشنبه باشد کاملاً مسلح اجتماع نموده و مسجد جامع جدیدی که آنرا سلطان احمد تعمیر نموده بود جمع شده قاضی عسکر و قاضی شهر را نزد سلطان روانه نموده و همان جماعه را که خیال قتل شاه را نموده بودند درخواست نموده و سلطان قبول نکرده این رفت و آمد الی ظهر دوام داشته عسکرها از انتظار زیاد ملول شده بردار الخلاف هجوم نمودند و در آن جا سلطان مصطفی را دیدند که در موضع حبس بر یک فرش کهنه خواب است و دو نفر خادمهای گنگ پیش روی او و خادم آن که در ویش آغانام داشت هم نزدش ایستاده است مصطفی که بیدار شد و آن حال را دید تصور نمود که برای قتلش آمده اند و آن هم بکمال تسلیم گلوی خود را نزدشان دراز کشیده که من قتل حاضرم سپاهیان برای بایش افتاده و فریاد نمودند که ای سلطان لشکریان تو بیرون برای توانستار میکنند بخیز و با ما برو و آنرا گرفته در میدانی جنبه حاضر نموده در اسپ مفتی سوار کرده و آنرا بطرف مسجد جامع بردند و چون سلطان عثمان ازین واقعه خبر شد متحیر گشته و حسین پاشای وزیر اعظم سابقه را با خود گرفته و بخانه ضابط سپاه برده و برایش گفت میروی خاطر سپاهیان را بدست می آوری و برای سپاه بی پناه شریفی و پنج گز چوخته میدهی و این

سخن را گردان ضابط شکر نشانیده او را بر افواج روانه کردند و همیکه این سخن را بدیشان گفت دیگر جوانی ندادند بدون اینکه او را کشتند و بجانه آورفته حسین پاشا را قتل رسانیده و سلطان عثمان را بحضور سلطان مصطفی حاضر نمودند و سلطان مصطفی او را بطرف یدی قله روانه نمود و بعد عسکر بیادلاور پادشاه ضابط حرم را حاضر نموده و سرهای شازا بریده و سرهای تمامی را مسجد جامع سلطان ابازید اویران نموده بیعت کامل برای سلطان مصطفی بعمل آمد و در همان وقت سلطان مصطفی شوهر خواهر خود را و پاشا را در اعظم ایستاده نموده و بعد از عصر امروز داد پاشا به یدی قله رفته و سلطان عثمان را بدون اینکه مصطفی واقف باشد خفه نموده و شسته و کفن کرده ازان موضع بران نماز خوانده نزدیک پدرش سلطان احمد او را دفن نمود این سلسله در روز ششم رجب واقع شده و بسیار حوادث هولناکی درین روز رخ داده و بسیاری خانگهای ارکان دولت درین روز تاراج گشت در تاریخ

قتل آن این قطع را گفته اند  
 مات سلطان البرلیا فهوفی الاغزای سعید قال الحاهانف لرخ ان عثمان شهید  
 ولادت آن سنه یک هزار و سیزده و فوت آن سنه یک هزار و سی و نودت سلطنت آن  
 چهار سال و یکماه و عمر آن هفده سال بود و بعد از دوزور از تمام شدن بیعت  
 سلطان مصطفی از عساکر یراق گرفته و نزد خانه داد پاشای صدر اعظم آمده  
 ازان سوال نمودند که چرا سلطان عثمان را کشته و ازین اجتماع فتنه با  
 خاسته و اخیراً بعد از بیعت روز داد پاشا هم کشته شد و نیز در اطراف قتل  
 آن مباحثه با بعمل آمده و مباشرین و زمین دخل باقی عثمان پاشا نیز قتل شدند  
 و امور سلطنت و وزارت خیلی مضطرب گشته ابالی اناطول و امرار و لو اوامیر  
 آن قیام نموده طالب سخن سلطان عثمان شده و دعوی استقلال نموده بیعت سلطان  
 مصطفی داخل شدند و این سلسله روز بروز شدت نموده و بعد از سلطان مصطفی  
 اسخامیده و در چهارم ذی قعدة سنه یک هزار و سی و دو خلع شده و بعد ازان هم بسیار  
 زنده گی نکرده یکسال و چهار ماه سلطنت نمود و ولادت سلطان مصطفی در سنه یک هزار و  
 بود بعد از سلطان مصطفی سلطان مراد چهارم که برادر سلطان عثمان بود تحت  
 در خلاصه الاثر میگوید عمر سلطان مراد یازده سال و هفت ماه بوده در تاریخ  
 ولایت آن این جمله را گفته اند (مرادخان العادل) و با اینکه خیلی خورد سن بود

عقل ثاقب و رای سدید بران علامات شجاعت و قوت قلب ظاهر بود و چنان  
 معلوم میشد که از دلاوران محض خود و فقط سکنه روم بوده در مقدار از نیمه  
 سلاطین فایق و در بهمت و اقتدار بطور سلاطین متوسط عثمانی بوده در نگاه  
 عظمت آن کس را با تسلیم خم نموده بودند رای آن خیلی محکم بوده و از همه بیشتر  
 بدفع مفیدین داخلی قیام نموده عساکری را که برادرش را کشته بودند از هر طرف  
 جمع نموده تلف نمود قوت آن بدرجه بود که روزی آن تیری انداخته  
 و در یک چوبی زده و تیر فرود رفته بود کسی از لشکر بیان روم دمصر نتوانست  
 آنرا بکشد

( استیلا بر عجم با شهر بغداد )

چون عجم با از سورش عثمانیها و قتل سلطان عثمان و جلوس سلطان مصطفی و اضطراب  
 ملت ترکی واقف شدند دست تطاول بر حاکمی که عثمانیها از ایشان گرفته بودند  
 دراز نموده و بسیاری از آن محالک را استرداد نمودند که از آن جمله شهر بغداد است  
 که بولایت یوسف پاشا مفوض بوده در بین آن یکی از سرکرده گان لشکری نزع  
 شده و آن سرکرده که بکر صوبانام داشت بالشکر خود یوسف پاشا را بود قتل و مجاز  
 نموده و یوسف پاشا بذریعہ اصابت یک کلوه کشته شده بکر مذکور پسر بغداد مستولی  
 شده و چون از اضطراب دولت عثمانی واقف شد بنامی عصیان را گذاشت دولت  
 عثمانی بهر یک حصه عساکر را با حافظ پاشا بر کوبی آن عاصی فرستاده و چون  
 این خبر به بکر مذکور رسید علی الفور شاه عجم نوشته و از آن خواش نمود که حاضر شود  
 و شهر را مالک شود شاه عجم خیلی سردر شده او اشخاصی را که کلید را بگیرند با سیصد  
 روانه کرده و عجم را نیز برای انعام به بکر مذکور ارسال نمود پیش از آنکه عجم با به  
 بغداد برسند حافظ پاشا با عساکر خود با طرف شهر رسیده آنرا محاصره نمودند بکر مذکور  
 حافظ پیغام فرستاد که اگر مرا بکش یک لقب دهی من عجمها را دفع میکنم حافظ پاشا  
 این را قبول نکرده و از طرف دیگر ایرانیها رسیده حافظ پاشا پیغام نمودند که  
 بکر صوبان از بنده گان خاص شاه ایران است اگر تو میخواهی که حفظ صداقت ذات  
 البین را بنامی پس بهتر است که ازین جا کوچ کنی این مسئله که حافظ پاشا رسید  
 بغضب شده و جواب سخت داده جنگ در بین طاری شد و چون حافظ پاشا  
 دید که حصار شهر محکم است و لشکر عجم زیاد شده میرود بنامی کوچ را گذاشت  
 در راه موصل را پیشل گرفته به بکر صوبان نوشت که تو والی بغداد باش و مقصد

آن بود که آنرا مخالفت شاه ایران سپازد بگر مذکور هم بدین سخن خوش خود را به مقصد  
 خود کامیاب دیده نفی شاه عجم را قبل رسانیده و سرهای شازرا بنگره های شهر  
 آویزان نمود و نیز عمارت شاه را پایمال نموده و محافظ پاشا آدم فرستاده اران  
 لشکر نمود شاه عجم که ازین واقعه مطلع شد با لشکر زیادی شخصاً بطرف بغداد آمده  
 از بگر مذکور خواست تسلیم شهر را نمود بگر قبول نکرده گفت که اگر ده شاه — مانده  
 شاه عباس با سپاه خود بیاید بغداد را از دست من گرفته نمیتواند لشکر شاه  
 عباس هم داخل شده و شهر را احاطه نمودند بگر مذکور از درون شهر حکم فریاد  
 پاراداده و جنگ شروع شد بگر محافظ پاشا اطلاع داده و از آن جنگ  
 خاست حافظ پاشا هم بیک فرقه عسکری را با کور حسین پاشا روانه نموده و آنها  
 در موضع کردان سرای نزول نمودند و چون عجم با از آمدن فوج عثمالی با خبر شد  
 بنای فریب دادن را گذاشت به کور حسین نوشتند که میخواهیم در خصوص صلح  
 با شما گفتگو نمایم کور حسین با روستا عسکر خود بطرف اعجام رسیده  
 در بین راه بیک جماعه سپاه عجم که در راهش کجین نموده بودند بر آنها حمله نمود  
 و ایشانرا کشته سرهای شازرا بعضی خون آن عجم های که بگر در بغداد کشته بودند  
 نزد شاه حاضر نمودند حصار در بغداد سه ماه طول کشیده و مردم شهر از گرسنگی شکوه  
 نمودند و حصار در حد شدت کرد که آدمی با بجهد بگر خود را میخوردند و بعضی با همجو را از  
 شهر بیرون شده بشکر عجم با میرفتند بگر صوبانش سپرد داشت که در خیانت مانند پدر بوده شاه  
 عباس نزد آن قاصد فرستاده و او را وعده ولایت بغداد داده از آن خواست نمود که  
 بغفلت پدر خود دروازه برومی عسکر ایران باز کند و آن سپهر خلف یا خلف که محمد نام داشت  
 محافظ شهر بود در شب آینده دروازه بار برومی لشکر ایران باز نموده و اربابها با غلغله و غوغا  
 داخل شهر شده بر مناره ها بالا شدند نمودند که شاه عباس شهر را گرفت مردم مطمن  
 باشند و بیکه سه نفری بطرف بگر صوبانش رفتند و آنرا که قبلاً از آوارشان بطور که مذکور  
 از خواب بیرون شده بود با توپ های شان نزد شاه حاضر نمودند و چون بگنود  
 رسید که تیرش با قوام نزد شاه نشست و بنای سزانش پدر را گذاشته او را  
 بر خیانتی که شاه نموده بود ملامت مینمود شاه هم امر نموده و اموال پدر  
 را به تسلیم کردند و بعد بگر را در قفس آهنی نموده پس را محافظ آن قرار  
 دادند و در روز هفتم این قفس را در بیک احاطه آتش گذاشته او را تعذیب  
 می نمودند که اموال مدفون خود را نشان دهد و بعد قفس را از اسباب گرفته در



میان زورقی که پر از زفت و گوگرد بود گذاشته و آن زورق را بجنور مردم  
 در میان دجله سرداده و آتش زدند و ازین واقعه و بهم از غداوت سابقه جنگ  
 شیعه و سنی شروع شده خون در کوچی های بغداد موج میزد و بایزید و خطیب مشهور  
 اهل سنت و جماعت را که یکی نوری افندی و دیگرش را عمر افندی می گفتند بدست  
 آورده و ایشان را وادار میکرد که سب شیخین کنند و آنها که امتناع ورزیدند بر  
 یک درخت خرما آویزان و تیر باران شدند شاه عباس که برای محمد بن بکر دعوت  
 والی گری بغداد را نموده بود محمد مذکور را بخراسان روانه نموده و در آنجا او  
 او را بقتل رسانید و بعد ازین شاه عباس مدتی در بغداد حبوس نمود و بایک  
 سپاه بطرف موصل برای جنگ حافظ پاشا تافته و مدتی او را در موصل محاصره  
 نموده و چون نتوانست شهر را بگیرد بغداد مراجعت نموده و حافظ پاشا هم بطرف  
 قسطنطنیه رفته و بهمه راه بیت هزارشکر و الپ آمده بجهت بغداد مشغول شده و امر  
 محاصره خیلی طول کشیده و عا کرمانده شده بر حافظ پاشا شورش نموده او را مغرور  
 نموده و محبوس کرده مراد پاشا را بعوض آن بر خود مقرر نمودند و باز مراد پاشا را  
 مغرور ساخته حافظ پاشا را و الپ آوردند و باز حافظ پاشا شوریده میخواستند  
 او را بکشند مگر حافظا گریخته خود را بقلعه امام مخفی و باز اسخا با عا کر خود صلح  
 نموده و و الپ آمده متوجه شد شاه عباس نزدیک حصه فوج خود را عقب آن  
 انداخته امر نموده بود که او را در راه بکشند مگر حافظ پاشا با آن طاقی شده  
 و آنها را شکست عده کمی از نزد آن نجات یافته بغداد رفت و بعد  
 حافظ پاشا بر مراد پاشا اقدام نموده و آرزو که سبب این شورش  
 با بود بقتل رسانیده و با سپاه خود بطرف موصل شافت و در آن  
 جا از طرف مرکز سلطنت برایش امر رسید که با سپاه خود بجانب  
 حلب برود و در آن جا منتظر بماند و بعد از مدتی حافظ پاشا  
 مغرور نشده و عوض آن جنیل پاشا مقرر شده و این هم  
 فوت شده خسرو پاشا جای نشین آن شده و با خسرو یکصد و  
 پنجاه هزار لشکر نموده و بالشکری خود بغداد را محاصره نمود و چون بعد  
 از جنگ های زیاد نتیجه بدست نیامده و الپس بموصل مراجعت  
 نمود و در آنجا مهمانی ترتیب داده و بسیار نفی عسکری را دعوت  
 نموده و بعد از احضار حکم بقتل شاهزادگان آنجا را بجا آورد که اینها سبب

آورد و می کشیدند بقتل رسانید و صد هزار سپاه را از مرکز دور  
نمود و حوادتی زیادی اتفاق افتاد که سخن بطول نجات شاه  
عباس نیز سنه یک هزار و سی و شش مرده و بغداد اسلحه  
سنه یک هزار و چهل و هشت بدست عجم باقی مانده و سلطان  
مراد شخصاً آنرا تسخیر نمود .

**فتح بغداد**

در سنه یک هزار و چهل و هشت سلطان مراد برای فتح بغداد  
برآمده صد هزار مرد جنگ با خود داشته و رفته  
رفته به سیصد هزار نفر رسیدند شاه هم لباس عربی قدیم را  
پوشیده و خود در خشتانی که از اطراف آن شال سرخی  
برشته آن امتزاج بود بسر کرده با سپاه خود بغداد  
را احاطه نموده شاه عجم هم بعد از خوف  
به احوال با شکر چرا رگه برای مدد  
عساکر بغداد خود شتافت و هر دو لشکر در سپاه  
مقابل شده و عجم شکست فاحش یافته و روزی از  
سختی بود که بر ایزدانی گذشت ایرانیان بعد از شکست بغداد  
را محکم نموده توپهای سلطان بنای شرفشانی مانده و بر دو صد رحمی که  
بغداد داشتند گلوله میبارید تا اکثر برجهای ویران گشت و هم  
سلطان امر داد که و یک سوار رخ بزرگ زیر دیوار کشیده و آنرا پر بارود نمود  
و آتش دادند و یک حصه بزرگ برج بهوش شده راه پیدا شد مردم بغداد که  
ایحال را دیدند شاه فرستاده و از آن اجازه خواستند که شهر را بسلطان  
تسلیم نمایند شاه بجزیر سلطان و فدای روانه نموده خواهان صلح شد  
و سلطان قبول نکرده در محاصره استنداد نمود تا اینکه روز جمعه هشتم  
شعبان بعد از چهل روز محاصره شهر را فتح نموده و عساکر پیش و  
سلطان و سلطان از پس داخل شهر شده و از عجم زیاده از بیست هزار  
نفر بقتل رسانیده و بسیاری از دوسای شازده عجم بودند و بعضی با میگویند  
که درین جنگ پنجاه هزار نفر از عجم با کشته شدند و سی هزار باقی ماندند  
که از اینها هم بعضی خود را بدست بغداد انداختند و بعضی با

در سنه یک هزار و چهل و هشت

در بیابانها اداره گشتند سلطان نیز حکم داد که اگر کسی شخصی عجمی را نزد خود  
 جای داده بود کشته بشود در اثر این حکم نیز قریباً هزار نفر عجمی را دستگیر  
 نموده نزد سلطان حاضر نمودند و سلطان آنها را حکم به کشتن نمود از سپاهیان  
 سلطان درین جنگ دویست هزار نفر ضایع گشته بود بعد سلطان تعمیرات  
 مشرف امام اعظم رح و مقبره حضرت شیخ عبدالقادر را تجدید نموده  
 و خسارات عجم را که در این دور و فتنه مطهره رسانیده بودند رفع  
 ساخته و یوار شهر و قلعه را مرمت نموده سپاهی با آلات جنگی  
 در آنها وضع نموده ده هزار نفری عسکری در بغداد گذاشته یکی از دروازه  
 بولایت آن خطه مقرر نموده و خود سالماً به قسطنطنیه رجوع نمود  
 و در آنجا برای قدم آن احتفالات جشن های بزرگ نموده بود سلطان  
 بهم پانجاه نفر خان با عجم که مقید بزنجیر بودند در حالیکه بدست خود  
 یکدسته پیراق گرفته و بر شانه های آن پوست پلنگ کشیده خود را بوضع خسته بود  
 که سکنه در وقتی از فتح بابل آمده و همین وضع لباس اختیار نموده بودند  
 از جمله پادشاهان عظیم الشان آل عثمان بوده در مدت سلطنت آن قهوه خانه آباد  
 شده و دغایات اقدغن نموده بود از جمله سعادت های بزرگ یکی این است که  
 شریفین خیلی توجه نموده و همیشه کوشش نمود که از طرف سعادت بدین موضع  
 برسد و نیز از احوال عیت و افتخار از حالات حکام تیریدرجه کافی علم آوری نموده  
 و در عهد آن بنیوانستند تجار ذراتی کنند و از جمله سعادت های بزرگ آن است که  
 و سبب آن چنین بوده که در سنه ۱۰۳۹ سیلی بشیر آمده و بمسجد حرام داخل شد بعضی خوب  
 کعبه را ویران نموده علماء و مهندسان تفاق نمودند که باید تمام بنا را خانه تجدید  
 شود این مسئله را بحضرت سلطان مرادخان عرضه نمودند و از طرف آن تجدید  
 تعمیر آن صادر گشته لاجرم معماران همه خانه را غلطانده و از نو تعمیر نمودند در  
 شعبان سنه ۱۰۴۰ تعمیر تمام شده و این بنا را امروزه همان بنا سلطان مرادخان است  
 امیر که در ابتدا تعمیر شریف مسعود بن ادریس بن حسن ابوحنیفی بوده و در ابتدا تعمیر  
 فوت شده و عوض آن شریف عبدالله بن حسن بن ابی بنی که جد شریف محمد این  
 عهد است مقرر شده تعمیر آن تمام شد مؤرخین تاریخ این بنا را چنین نوشته اند  
 رفع الله قواعد البیت و بعضی ناچین گفته اند مراد بنی بیت الاله در اده  
 بنا بهایزدی زید تجده بعد از بنای کعبه در واژه اول ترا نصب نمودند لکن

در ۴۵ ساله امر سلطان به تجدید دروازه نیر صادر شد و دروازه جدید ساخته زینتهای دروازه  
اول را نیز بدان افزوده و دروازه اول را به پای تخت حاضر نموده بخزانه دولت  
سپردند دروازه حالیه نام سلطان نوشته است ولادت سلطان مراد خان سینه ۱۲  
و مرگ آن در نیم شوال ۱۰۴۹ و واقع گشته عمر آن بیست و نه و مدت سلطنت این  
شانزده سال و ده ماه و پنج روز بوده است

سلطنت سلطان ابراهیم بن احمد و این غزوه از غزوه های او  
سلطان مراد خان فرزند نداشت و از برادران آن سلطان ابراهیم باقی ماند و بعد  
از وفات برادر به آن بیعت نمودند در خلاصه الاثر میگوید که ابراهیم سلطان معظم  
و پادشاه جوان بوده زمانه آن منصورترین زمانه با و عهد آن بهترین ادوار سلطنت این  
خاندان گشته جمیع از اطاعت کرده و بیمن دولت آن همه فتنه با خود مویش گشته عثمانی  
خریانات در آن معتدل شده بود و بعد از دو سال سلطنت خود سپاهی برای جنگ  
تراق با برزانه نموده و آن سپاه کامیاب نشدند و بعد باز لشکر می فرستاده  
و این دفعه از وقعه را محاصره کرده و ایالی را بمضایقه گرفته و بعد از ناچار  
ایالی شهر را سوخته و شکست خورده فرار نمودند و بعد عساکر سلطان  
داخل شده و آنرا تعمیر نموده یک حصه فوج ساخورد در آن مقیم ساختند  
غزوه دیگر آن می ای جنگ خزینه کردید

در ۵۵ ساله سلطان ابراهیم چهار صد کشتی جنگی بر آرز سپاه نموده با صد  
هزار مرد جنگ بدان طرف روانه شدند و شب چنان بود که کشتی های  
مالطه بر بعضی کشتی های عثمانی تجاوز نموده و بعد نزد روسای روحانی بند قیه  
که در گریه بودند پناه گرفته بودند بعد از وصول عساکر دولت عثمانی بدانجا  
شهر قندیه کاندی را که از بزرگ ترین شهرهای این جزیره است  
محاصره نموده و خیلی بهجت آن را فتح کرده و کلیسای او را مساجد ساختند  
و چیزی فوج ساخورد را بجا انداختند و سپس به مرکز سلطنت رجوع نمودند  
به تعقیب این وقعه روسای روحانی بند قیه یک دسته بزرگ عساکر را  
فرستاده و متصرفات عثمانی را که در آن جزیره بود و سپس گرفته حصه  
بزرگی را از نفری شان اسیر کردند سلطان از این مسئله بغضب شد  
و باز فوجی فرستاده و ایشان را بیرون نمود بر شهر مستولی شده قلعه رتوهارا  
که خیلی محکم بود محاصره و فتح نمودند درین حلق زیادی از کفار تلف شدند

بقیه عزیزه را نیز تصرف نمودند و تنها قلعه بدست کفار مانده و حصار آن بطول انجامید  
 و ساه اسلام آنرا ترک نموده رفتند چنانچه ذکر خواهد شد در او ان سلطنت سلطان محمد  
 بن ابراهیم این نیز فتح گشت جزیره که پید از ترک ترن هزار بود دارای سترایسیا  
 و دیگره های زیاد است بعضی از سخامی که در آن داخل شدند میگویند که دارای  
 و چهار هزار است دور ادور جزیره مسافت با نرود روز مسافت است  
 میوجات و چمن برای یاد دارد بعد از بابت حمل عقد دولت سلطان ابراهیم بود  
 آنکه عشرت دوست لذت پرور و مسرف بود در شش منزل نمودند در سلطان  
 ال عثمان محض از حیث نه بد و عدالت بیت المال حلیل القدر گرامی شدند و میگویند یکی  
 از سلاطین شان همراه شیخ الاسلام عهد خود و وعده نموده بود که سگی از مسجد جامع با تخت  
 بود بعضی مصالح سلطنت حاضر شده ملاقات با سلطان بوعده خود و قانع و کسب  
 معینه رسید و شیخ الاسلام در آنوقت نیامده ساعتی بعد حاضر شد سلطان که سبب  
 آمدن شیخ الاسلام را از آن استفسار نمود شیخ الاسلام معذرت خویش گفته بود  
 من چرکین شده بخلاف حرمت بود که با آن ستار کفیه سلطان حاضر شوم از آن سبب  
 گفته بودم آن بشویند خشک شدن آن قدری طول کشید سلطان گفت من هم بدو  
 و ستار موجوده خودد گزینی ارم در نه بگفتم و شاتقد محمد می نمودم به سببینه  
 سلطان شیخ الاسلام یک دولت بزرگ بجه اندازد تا راه بودند بیت المال را  
 محافظه میکردند و ظفار را شدین رضی هم غزم که مالک فتح و دنیا را آبا نمود بود  
 زهد دنیا بی و عدالت بیت المال بوده است نه بلکه ما از زیاد و روزه بسیار میگفتند  
 و چون ملت ترک سلطان ابراهیم را میسر دیدند گفتند این بخلاف مملکت خود  
 رفتار میکنند و این اعمال و را پندانه نموده او را اطلع و پسرش سلطان محمد را  
 نشانیدند مدت سلطنت سلطان ابراهیم هشت سال و نه ماه بوده دور روز  
 سوم خلع آن او را بقتل رسانیدند عمر آن سالی و سه سال بود سلطان مذکور  
 خیلی سفید رنگ و خوش طالع بود هیچ طرف لشکر نفرستاد و کوهنرا قح نه بود گزیده  
 یک عیب داشت که مسرف بود باقی سلاطین ال عثمان که پس از آن آمده اند  
 از نسل این سلطان اند .

فایده

در خلاصه الاثر آورده که امری برای این سلطان بود اتفاق افتاد که در  
 دیگر شده است چو این سلطان سلطنت پدر و سلطنت عم و سلطنت دودر

و سلطنت پسر خود را بچشم دیده است. و هم در کتاب مذکور میگوید هر چند جستجو شده  
 کسی یافت نشده که متصرف امری بوده و نام آن ابراهیم باشد آن کار را به اتمام رسانده  
 باشد راغب در محاضرات خود میگوید که ابوعلی نظام گفته مهدی پسر خود ابراهیم را  
 خیلی دوست میداشت مادر ابراهیم برایش گفت که نه یعنی که این پسر بعد از تو پیغمبر  
 خواهد شد مهدی گفت نه بچگاه ابراهیم نام متولی امور شده یعنی تو اندر چه حضرت ابراهیم  
 خلیل علیه السلام اولین پیغمبر بود که به آتش نمرود معذب شد و ابراهیم  
 پسر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم زندگی نکرد و ابراهیم بن مهدی اگر چه به آن بیعت  
 نمود مگر کار آن تمام نشد و ابراهیم امام امر سلطنت امحکم نمود بامید آنکه اولین خلفا  
 بنی عباس باشند مگر از وحشت مروان بن محمد بن مروان که گریه و نیز ابراهیم بن عبدالرحمن  
 حسن مثنی طلب خلافت نموده و کشته شد خلیفه مشوکل برای پسر خود نمود بیعت نمودین  
 هم بقتل رسید پاک است خدائی که حکمتها دارد در مروج الذهب مسوری آورده که ابراهیم  
 بن مهدی گفته که من و هارون رشید که خیال رفتن موصل را داشت شطرنج می نمودیم و چون  
 از شطرنج فارغ شدیم رشید گفت ای ابراهیم باری بگو که کدام یک از اسمها بهتر است  
 گفتم اسم حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفت بعد از آن کدام اسم خوب است  
 گفتم هارون اسم امیر المومنین هارون گفت چه میگوئی مگر ابراهیم که نام خلیل الرحمن است  
 فراموشش کردی گفتم اسم صاحب خود را تپناه می کند آیا خبر نداری  
 که حضرت ابراهیم از نمرود چها که ندید هارون گفت ابراهیم بن  
 حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفتم چون به این نام موسوم شد  
 بودند وفات یافتند گفت ابراهیم امام گفتم بواسطه  
 همین نام بود که مروان حبشی او را در جوانی نوره قتل رسانید  
 و هنوز ای امیر المومنین از دو ابراهیم دلیل خبر نداری  
 ابراهیم بن ولید که از سلطنت حنبلع و ابراهیم بن عبدالرحمن حسن  
 کشته شد و من ای امیر المومنین شخصی که به این نام مستمنی باشند بجز  
 اینکه کشته و یا از دیار رانده شود و همین که سخن من تمام شد  
 دیدم که ملاحی ندای کند که ای ابراهیم چنین و چنان  
 و من بطرف رشید دیدم و آن خندیده بطرف پای خود نظر نمود  
 سلطنت سلطان محمد بن ابراهیم  
 بعد از حنبلع پدر خود در سنه ۱۰۵۸ در حالی که هفت ساله بود

سلطنت شست امور سلطنت در این زمان خیلی محسوس بود و حسا و دشمنان  
سلطنت زیاد شده اقتسادات کامل بر هم گشته سپاه منصب دار  
اطاعت نکرده و کلاه دولت در تنگینا و امر سلطنت بی مبالا بود  
و از این سبب هفتت و فساد زیاد و ضعیف وزیرا و اکابر قوت یافته یکس  
وزیر بوزارت مقرر می شد و باز معسول می شد و بقدر ده  
سال این مسئله دوام نموده سلطنت متزلزل بود سلطان با خورد سالی خود  
جستجو می نمودند که کسی پیدا کنند که لیاقت صدارت عظمی را داشته باشد  
تا اینکه محمد پاشای کوبری را که پیر مرد حاذق با درایت و سیاستی بود  
نموده بصدارت عظمی انتخاب نمودند و آن هم در سنه ۱۰۶۴ صدر اعظم  
و در رفع خلل ثانی که دولت را با سخطات نزدیک نموده بود کوشیده  
و در یک مدت کوتاه امور دولت بنظام کافی منتظم نمود.

غزوه سلطان محمد بطرف حجازستان و عراق

این غزوه به تدبیر محمد پاشای کوبری واقع شده سپاهی برای کوبری  
حجاز و عراق مجزئ نمود همه آنها و باقی باغی های خارجی را از زمین  
برداشت و در سنه ۱۰۶۸ بر چند کشتی های بند قیه قبضه نمود  
حزیره و بتقداس و پیمبر سر را تصرف کرد.  
و غزوه دیگر

و لشکری بجنک سرب روانه نموده و تبریا صد و پنجاه هزار  
نفری ایشان گشته و غالب شدند و نیز یک جماعه از اورام  
که در ملک اطلاق بودند عصیان ورزیده و صدر اعظم سپاه  
تهیه نموده روانه کرد و ایشان را نیز مغلوب و مطیع ساخت  
و هم یک سپاه بجنک بند قیه مجزئ نموده لاکن پیش از  
اتمام این سکه در سنه ۱۰۷۲ فوت شده صدارت را به پسر خود  
احمد پاشای فاضل که از پدر خود در خدائت و سیاست بلند  
بلند تر بوده پدرش همه علوم را بر او خوانده و خیلی آس  
گشته و فطرتا صاحب رای صائب و صیت نموده و احمد پاشا  
اعظم شد از فراست این شخص روایت می کنند که روزی  
کسی یک توفیق (دستخط) را نزد آن آورد صدر اعظم دانست

که این دستخط ساختگی است و آنرا پیکلی از خواص داده و امر بحفظ آن نمود  
 و بعد از آنکه ازین واقعه شش سال گذشته بود که روزی شخصی دستخط دیگر در یک  
 رقعہ بود و شش آورد و همین که این دستخط را دید فی الفور همان دستخط را  
 را طلب نموده با هم مقابله نموده و دانست که همان خطاست و بعد از مقابله  
 رقعہ کاتب آنرا خواسته و تویح اول را نزد آن گذاشته حقیقت  
 امر را سوال نمود آن شخص انکار شوالسته اقرار کرد بعد وزیر  
 حکم قطع ید او را داده معاشش آنرا از بیت اسما مال مقرر نمود.

غزوه ایوار

از غزوه های که در ایام وزارت آن واقع شده بود غزوه ایوار  
 بود که سلطان محمد صدر اعظم را برای فتح آن مستر کرد  
 و آن هم با لشکر زیادی رفته جنگ سختی در بین روی داده  
 و چند مرتبه مجرماً با عکسش مکرماً نموده بودند مگر خداوند  
 تدبیر این وزیر از همه آن مکرماً مسلمانان را نجات داده و در سنه  
 (۱۰۷۳) آنرا فتح نموده و به نزدیک آن قلعه را که کفار بنا نموده آنرا  
 قلعه جدید نام نموده بود بجهت آنکه کفار در آن متحصن نشوند  
 و یران نمودند.

غزوه بزرگ بطرف کرید

در سنه هفتاد و هفت با یک سپاه زیاد به جزیره کرید  
 برای اینکه شهر فتح یابد که هنوز فتح نشده بود فتح  
 و چون نزدیک آنجا رسید یک موضع ویرانرا که در آن جا بود  
 برای مهلت جنگی تعمیر نموده بنای محاصره را گذاشت شهر  
 فتحیه را هم کفار بدرجه محکم نموده و یک دیوار بداخل آن  
 علاوه بر دیوارهای آن کشیده بودند که فتح آن خیلی دشوار بود  
 مدتی درین مستداد یافته و درین حال بنا بجوایشان علی ثدیه از طرف  
 فرانسه پانزده هزار کشتی نشسته به کمک آمدند و تیر از طرف ملاحظه و پاپ  
 روم نفری زیادی رسیدند این ملکی با لشکرهای ثدیه بر لشکر  
 سلطان هجوم برده جنگ سختی رخ داد و مسلمانان نصرت یافته دشمنان  
 را شکست فاحشی داده کمی از ایشان زنده باقی ماند کشتی های فرنگ بنا امید



دایس مراجعت نموده و امانی فتدیبه نزد وزیر فرستاده خواندین صلح کردند  
 وزیر هم امانی را از آنجا کشیده لشکر خود را در آنجا ایستادگی با کشتی های بالطه که بعینت برده  
 بودند با غنایم زیاد دیگری بوطن مراجعت نمود و در غزه جادی الاول سنه هزار و  
 هشتاد و شصت با بر اطراف رفته و شهرها را تخریب نمود و شعرا قصابان و سوا  
 تاریخی نوشته و از جمله بهترین متون این تلمیح لفظی و معنوی است که فاضل  
 محترم شیخ احمد صفدی فرموده - ( فی عام الف و ثمانین عام )

غزوه بلاد قرم که بعد از آن غزوه پولونیا واقع شد  
 در سنه هشتاد و چهار وزیر سپاه زیادی بکنک قرم روانه نموده قلعه فخر را فتح نمود  
 و در سنه هشتاد و پنج عساکر خود بطرف پولونیا موخه و شهر کینا که که بمنازلت قلعه  
 خود مشهور بود فتح کرده و بعد از آن بسیاری شهرها و حصارها را تصرف نمود  
 و به راه امانی پولونیا صلح نموده خراج سالیانه بر آنها گذاشت و بعد از آنکه عساکر اسلام  
 رجوع نمودند بر ایشان خبر رسید که امانی پولونیا بدسایس منسه و پاپ دوم  
 بنای شویش را گذاشته باغی های مافلق و بغداد و قرق هم بر ایشان پیوسته و  
 بغاوت وسیع شده است درین حال که سنه هزار و هشتاد و هفت پادشاه عظمی  
 احمد اشای فاضل فوت شده و سلطان باتامی مردم بزرگ آن اند و بکین شد  
 و بعد از آن مصطفی پاشا که بحضور محمد پاشا و پسرش احمد پاشا فاضل خدمت نموده  
 و در اثر خدمت خود ترقی یافته و از سیاست آنها چیزی آموخته و اگر چه بمنزله آنها  
 نرسیده بود باز هم جای شین شان بصدارت شد .

غزوه بزرگ بطرف جهرین

اولین سفری که بطرف جهرین بود که پیک سپاه بکیران آنجا توجه و بزرگ  
 نیکساری که نزدیک آن شهر و از جمله سر حشمه های بزرگ آن طرف محسوب میشده و  
 حکومت ماسکو و قرق کامل از آنجا بک برای خود جلب مینمودند قبضه نموده  
 شهر را تیرسخت نمودند بعد از فتح این قلعه مسلمانان شادمانی نمودند  
 چه فتح این قلعه از جمله محال دانسته می شد بدوجه که نصار اس  
 روم به وزیر مذکور که عسکر فتح آن را نموده بود استهزای نمودند  
 و هنگام جنگ نیز اخبار شکست مسلمانان را نشر نموده شمانت با می کردند  
 و میگفتند این قلعه تابع شاه ماسکو است که آن از همه نصاری قوت  
 و سپاه و مملکت پیشتر دارد و با جمله فتح این مستلحه از بزرگ ترین

در سنه هزار و هشتاد و هفت

فتوحات اسلامیة شده و سه روز قسطنطنیه ترین شد درین حال سلطان عمر  
 به شهر شستره روم ایلی بوده به قایم مقام سلطنت نوشت که من  
 دار سلطنت می ایلم و باید چون ترین شهر را بنده ام دیده ام دو مرتبه  
 شهر را ترین کنشند و همان بود که بعد از آمدن آن شهر را به اصولی ترین  
 نمودند که هیچ گاه نظیر آن دیده نشده بود و بعد از آن حریق در  
 قسطنطنیه عارض شده دو از ده هزار خانه سوخت و باین هم اکتفا نشد  
 در آن سال قریباً نود حریق در آن شهر واقع گشته بعد از آن سرور  
 همچنین سوگواری اتفاق افتاد .

غزوه نمبه

بعد وزیر مصطفی پاشا از سلطان اجازه سفر فلک انکرو سس و فتح شهر  
 (وین) یا تحت نمسه را خواش نموده بعد از اذن دیرتیمه اسباب و ذخایر  
 متوجه شده و به حکام اطراف نوشته سپاه بیکرانی که تحت حد و حضر نمی آمدند  
 جمع نموده و وزیر با چند زیاده یغزم فتح نصاری از قسطنطنیه برآمده و سفر میکرد  
 تا اینکه روز پنجشنبه دو او از دهم رجب ۹۴۰ به قلعه یاقی رسیده و بعد از آن روز  
 شنبه بقلعه بج واصل شده امر داد که همه قریه جات بین راه را تاراج  
 کنند و عساکر هم به قریه که میرسیدند تاراج کرده او را با کشت و زهرش  
 سوخته و خراب می نمودند و قریباً یکصد تریه را با توابع  
 آن ویرانی ساختند و هر قریه ازین ها که گفتم بمثل یک شهر  
 بوده قریباً هزار خانه در آن می بود و هر کدام به نهایت درجه محکمی و  
 خوش بنائی بوده خانه های آن ها بدرجه وافی خوش ساخت  
 سنگ مرمر بهوار گشته دارای سه طبقه بوده طبقه بالائی بچوب محکم شده بود  
 عساکر تا نزدیکی منزل الماکه در محل انکرو سس و مشهور به یاب است  
 رسیده و تله ای نموده بر هر چه دست یافتند یغما نموده سوختاندند و از واقعات عجیب  
 که عساکر بهر قلعه که داخل می شدند قریباً سیارگی و انبیا هم زنها و مردهای  
 در انجای میدیدند و انها را قتل رسانیده و بقلعه داخل شده اش در آن می افکندند  
 و به پیشتر از اهل قلعه این حال را حکم فرما شده غنیمت پشماریرا با صد هزار اسیر دست آورده  
 بدرجه که زن همراه فرزند خود به قروش فروخته می شد عساکر نصاری از آن گریخته و بسیاری  
 موالی را با خود برده بودند لکن یک دسته لشکر با ایشان رسیده ایشان را کاکا لاه

بقتل رسانیدند و چون وزیر به قلعه حج که شهر وین است رسید و نمسه ها را ساخت  
 محکم نموده بودند و این قلعه ایست که از هر سه جانب بخانه ها و بناها و عمارات و غنای  
 محاط است و از آنجا بفرده قصر شاهی است که طرفه مزین است و آنقدر رفوا که در  
 بناات و بناهای سنگ مرمر و ساق دارد که نظیر آن دیده نشده است و ما گفتیم  
 که عسکر حج که ریخته و همچنین اهل خارج شهر که رعیت با باشند نیز فرار نموده و بدون سپه  
 مرد و ده هزار عسکری و ده هزار رعیتی در داخل قلعه کسی نمانده بود ازین سبب وزیر امر  
 محاصره قلعه را داده بطوبی فرار در آن نصب نمودند و باندک زمانی خانه ها و کلیسا  
 ویران شده و مردم بقتل آمده اطاعت اظهار نمودند و وزیر از ترس اینکه مبادا  
 عسکر آزاد داخل شده چور کنند و اموال را براند راضی شد و زرا و عساکر آمده خود را  
 دخول شدند و وزیر گفت بشرطی که ضامن که عساکر اموال را تاراج نکنند آنها هم این  
 ضمانت را نگرفته مسئله دو روزی با سه روز دوام و زبیده و کسی از عاقبت او  
 نبود مگر شاهان نصار الاجتماع و اتحاد کلمه کرده و از طرف دیگر شاه منس از مرکز  
 مملکت خود که ریخته به بعضی قلعه های سخت مملکت خود پناه برده و از آنجا بشاه بو ثوییا  
 اتحاد جنگی کرده همان و نمسه و بسیاری از فرنگی ها به شریکین پاسبان نیز علیه اسلام  
 اتحاد نموده بودند و در حصار قلعه مذکور که چهل و پنج روز دوام نموده بود و درین دوزخ هم  
 صدر اعظم با وزیر را بدریای سکر غوطه و بر بودند که آیا شهر را بصلح بگیرند و یا زور که اطلاع  
 لشکر کفار نمایان شده و به تعقیب آن سپاهی رسید که فضا بران تنگی کرد و بدو آتش  
 جنگ نموده بادل های سبک جنگ خود از هیچ چیز هراس نگرفته و پیکارگی بر لشکر  
 سلطان که مهبیای جنگ نبودند هجوم آورده و معتدم لشکر سلطان بنای فرار را  
 گذاشته هر کس که جنگ افتاد کشته شد کفار بر سر آورده با واسطه با تصرف نمود  
 وزیر هم به همراه خود بنای منس را در گذاشته عسکر در آن دستها شکستی متفرق  
 شده و توشه شان خلاص پریشان و سر اسبها هر طرف رفته و باز بسیاری از عساکر  
 در بلگراد با وزیر جمع شده و نصاری افلاق و بغداد و از دل بنای عصیانرا گذاشته  
 و کفار بر حالک اسلام حمله آوردند مصطفی پاشا هم در بلگراد مانده بعد غنچه او را تسلط  
 که در باره آن چه حکمی شود تا اینکه حکم بقتل آن صادر شد و در محرم ۹۵ سنه بحجای  
 سو و ندیر خود بقتل رسیده و بعد از آن ابراهیم پاشا بصدارت معین شد و بعد از این  
 واقعه شدید و جنگ های حول ناک پاسبان شروع نموده و اهل ایروان را بر طرف  
 مسلمانان از دیار ارو و یا تشویق داده عساکر زیادی از هر طرف جمع شده نمسه و کلمه

متکفل بولونیا و بندقیه و سایر سواحل دریای سفید شده و از هر طرف بدولت  
عثمانی هجوم می آوردند پاپ هم ایشانرا بصبر و استقامت امر نموده و بدیشان  
کمک روانه مینمود درین وقت تدبیر ابراهیم پاشا هم کوتاهی نموده و در سنه ۹۷۵  
شده سلیمان پاشا صدر اعظم شد این شخص با عساکر خود سیلاد محرقه میخواست بطور  
محرقاتی کویرلی کار کند لکن آن شیوه را اجرا نشوایسته و لشکرها را راده قتل او را  
نمودند و آن گزینته لقب طنطینه آمده و در آنجا بحکم سلطان بقتل رسید سنه ۹۸۰ و بعد  
از آن سبواس پاشا بوزارت معین شده سلطان هم عمر خود را بشکار و بازی مصرف  
نموده بدبختی تا از هر طرف بدولت عثمانی متوجه شده قحطی و حسریق های متواتر بسلطنت  
واقع شده از باب صلح عقد اتفاق نموده و در سنه ۹۹۰ آنرا خلع نمودند و در سنه ۱۰۰۰ فوت شده  
چهل سال و پنج ماه سلطنت نمود.

## لطیفه

در آوان سلطان محمد مذکور یهودی پیدا شده دعوی نمود که من مسیح می باشم  
و از طرف دیگر در همین سال مسلمانی پیدا شده ادعا نمود که من مهدی می باشم و درین  
سال ۱۰۷۲ یهودی در از میرزا بلند نمود یهودیها که در کتاب خود در آخر الزمان  
انتظار داشتند و حضرت محمد و حضرت عیسی علیهم السلام را تکذیب نموده قنطردیکری  
بودند باین یهودی که فصیح زبان و نیک صورت بود گرد آمدند و آن به پیست  
المقدس آمده بنای فریب یهود و مسلمانرا گذاشته و بیهودیهای ممالک عثمانی  
مخابره نموده همه بان ایمان آوردند و به تعداد بسیار بروش او آمده از آن تبرک  
می جستند و از آن خوارق و عجایب روایت می نمودند و آنهم بعضی شعبده مارا بروی  
آنها آورده و آنها را معجزه خود قرار میداد در مدت سلطنت سلطان محمد اتباع آن  
شده نام آن بلند شد و وزیریکه متولی دمشق بود میخواست بر آن قبضه کند لکن اتباع  
آن زیاد بود و هم این یهودی در اثر مکاتبه یهودیهای قسطنطنینه میخواست بدان  
برسد که صدر اعظم بران کشتی که این مسیح یهودیان بود قبضه نموده و او را در بند خانی  
انداخت یهودیهان نزد صدر اعظم می آمدند و اجازه رفتن را برای ملاقات آن  
یهودی میخواستند صدر اعظم چون نفر را زیاد و شوق نشانرا بی ملاحظه نمود اجازه داد  
و برای رونده گان زندان مخصوص زیادی قرار داده و از آن وجه زیادی بخراندند  
عاید شد روزی سلطان محمد این مسیح را نزد خود حاضر آورده با آن زبان ترکی مکالمه  
نموده و بدو گفت که تو مسیحی و باید خیلی فصیح باشی پس چرا اینقدر بضعف و گنگلی تکلم می کنی

و بار سلطان بر اینس گفت که آیا میتوانی بعضی از عجایب را بمن نشان مدهی بگو  
 گفت بل در بعضی اوقات می توانم سلطان گفت خواهی که از عجایب را بمن نشان  
 بدهم و حکم نمود که کالای آنرا بکشند و آنرا در میدان ایستاده نموده چواری را تیر باران  
 کنند و اگر زنده ماند معنوم است که راست بگوید چون یهودی این امر را شنیدند بسیار  
 خنده را گذاشته و گفت من تا بس این معجزه را ندانم سلطان حکم نمود اصرار نمود حکم قتل  
 داد یهودی مذکور خود را بسپای بی سلطان انداخته خود را تکذیب نموده و توبه کرده  
 ایمان آورده مسلمان شد سلطان هم توبه او را قبول نمود این مسیح بعد از آن که <sup>سپاس</sup> <sup>سند</sup>  
 بنای تبلیغات اسلامی را گذاشته بسیار بر از یهود با خود مسلمان نمود مگر آن شخص مسلمان  
 که دعوی عهدی بودن مینمود شخصی بود از اگر او در همین سال در نواحی موسی  
 شده و خلق زیادی بدان تابع شده بودند اینرا نیز گرفته حضور سلطان آوردند و  
 سلطان عینا همان معاطه یهودی را با آن نمود لکن نفس کش این شخص معترف شده  
 و بر این دعوی باطل خود اصرار نمود تا اینکه حکم سلطان چواری (تیر باران) شد  
 و با ترا صابت آن گلوله بی بارنده ترک حیات نمود و بعد از این واقعه سلطان  
 محمد مذکور نیز از سلطنت خلع گشته برادرش سلطان سلیمان ثانی ابن ابراهیم تخت نشین  
 سلطنت سلطان سلیمان ثانی

سلطنت را در حالی که امور دولت خیلی در هم بود تسویل نموده و عساکر را  
 طغیان نموده سر عسکر خود را کشته قصد بعضی وزیر را برای کشتن نموده  
 اعظم شیواش پاشا را نیز کشته بودند که بعد از آن اسماعیل پاشا صدر اعظم  
 شد منسه نیز بسیار مالک دولت مستولی شده بندقیته تیر حیره کشته  
 بود و بعد از سه ماه اسماعیل پاشا نیز از صدارت معزول شده و دعوی  
 آن نكفور طاغی مصطفی پاشا در آنجا مقرر شده و در همین سال عساکر عثمانی  
 به ناحیه ادرنه توجه نموده و در همین وقت عساکر منسه بلگراد را محاصره کرده  
 درین سال آنرا بعد از محاصره طویل مالک شدند.

غزوه سلطان سلیمان ثانی

و همین که سلطان سلیمان از فتح بلگراد واقف شد عسکر زیادیر بنای تهیه گشته  
 خود هم غم بر آمدن با ایشان نمود در این حال خربینه دولت خالی شده  
 بر اهل قسطنطنیه حکم دادند که ایشان هم کمک کنند و در خلال این حال از  
 دولت بطرف (دین) پای تخت منسه ذوالفقار افندی برای خطبه صلح رسیده

شده چون نزدیک صوب مقصود رسید امیر اطور منسه حکم داد که باید سفیر  
عثمانی در دروازه قلعه و هم در وسط آن دهم پیش تخت امیر اطور سجده نمود  
و امن انرا بیوسد و مرانسل سلطانرا بحضورش بگذارد و باز سجده کنان  
و ایں برود ذوالفقار افندی از این امر سرتاپی نموده ده ماه این گفتگو  
فیصله نشد و چون سلطان دید که این منازعه بطول انجامید حکم جنک  
داد و عساکر به ملک مجربش رفته و محاربه نموده قلعه های شانرا خراب  
و بر اکثر شهر بمستولی شد درین حال جرنال سکونیش بر عساکر دولت عثمانی  
به نواحی یونان خسروچ نموده انهارا منترم نموده بودند مگر عساکر منسه که در  
نواحی طونه بودند از دست عساکر عثمانی گشته و پراکنده شدند و قلعه ها و  
حصارها را ترک نموده گریز کردند.

## غزوه بلاد نسیسه

چون ذوالفقار افندی از ملک منسه به قسطنطنیه آمد و سلطانرا بجزایان امور  
واقف ساخت مصطفی پاشای صدر اعظم خواست که از این مسئله چشم پوشی  
کند از این رو حکم تهمین عساکر داده در بدست آوردن دلهای مردمی که تحت  
حمایه منسه بودند کوشیدن گرفت تا اینکه خود را بحماییت سلطان انداخته  
و بعد هر قدر ظروف زر و سیم که نزد او و سلطان بود جمع نموده بدارنضرب  
داده سکه زده با صد هزار عساکر بطرف منسه روانه شده پسا و دین و سمنیه  
و بلگرادر استخ نموده مظفر منصور بقسطنطنیه مراجعت نمود.

## غزوه دیگر

در ساله برای دولت جنبر رسید که منسه پیش قدمی نموده است مصطفی پاشا  
باعساکری بطرف شان شتافته و سلطان سلیمان در رمضان این سال عرض  
استسقاء در عالی که عمر آن پنجاه سال و مدت سلطنت آن سه سال و نه ماه  
بود فوت شد.

## سلطنت سلطان احمد بن ابراهیم و اولین غزوه او

سلطان احمد بن ابراهیم بعد از برادر خود بخت سلطنت نشست و صدر اعظم  
مصطفی پاشا با عساکر برای جنک منسه رفته و عساکر دولت تا قریب زرزدین  
رفته و جنک هم بین فریقین اشتداد نموده از سپاه مسلمانان رئیس عساکر کرد و  
شکست نه نمود و چون مصطفی پاشا این حال را مشاهده نمود و بر سپاه بصدای بلند

داد و در وسط معرکه خود را داخل نموده و شمشیر بدست گرفته شکر می بارید  
 تیر می نمود که ناگاه کوه لوله بر آن اصابت نموده و شهید شد عساکر اسلام هم از مرگ  
 آن شکست خورده و منسای و بها غلبه یافته مسکویند بقدر بیست و هشت هزار کس از  
 مسلمانان درین واقعه شهیدت رسیدند درین وقت عساکر بحری مسلمانان  
 بر فرنگی غالب بوده و بعد از مرگ وزیر عسکری علی یاشا قایم مقام آن شده  
 در سنه چهارم مغزول گشته فقلو مصطفی یاشا بجایش نشست و درین سال  
 حرقی در قسطنطنیه واقع شده چهار یک شهر سوخت  
 غزوه که در سلطنت سلطان احمد واقع شد

در ذیقعد ۸۵۳ سال وزیر بطرف بلغراد برای محاربه میسره که بجای صره بلغراد مستغول بود  
 متوجه شد و چون منسای و بها از رسیدن عساکر عثمانی خبر شدند محاصره را ترک  
 نموده سر بیخند وزیر با عساکر خود رسیده اما کنی را که منسای و بها خراب نموده بود  
 ترمیم نموده و سپس با درنه متوجه شده و در اینجا سپاه دولت ایستادند چون  
 انگلیس با دولت هولند در معاهده صلح بین باب عالی و منسای داخله نموده بود  
 و صلح تمام شد و در سنه ۱۱۰۵ عساکر عثمانی برای محاربه محارستان برآمده  
 و بواسطه بارانهای شدید به بلغراد مراجعت نمودند و در سنه شش سلطان احمد  
 بمصر هجرت و چهار سالگی فوت شده سه سال و هشت ماه سلطنت نمود  
 سلطنت سلطان مصطفی ثانی و عزوات آن

بعد از آن سلطنت سلطان مصطفی ثانی ابن سلطان محمد رابع ابن ابراهیم سلطان شد  
 و بعد از جلوس آن مسئله صلح را برای امضا نزد آن حاضر نمودند آن سلطان با شهادت  
 قبول نکرده فرمانی بدین مضمون صادر نمود: در برای بندگان خدا در حالی که تحت  
 سلطنت هم باشند روانیست که از راحت و تلذذ تمتع حاصل کنند پس از امر و حکم  
 میکنم که تلذذ و کسالت از دولت علیه من رخت سفر بر بندگیه اعدا گرداگرد  
 دولت را احاطه نموده مسلمانان را اسپر ساختند و انشاء الله عنقریب از کفار  
 خواهم گرفت و بهست جد خود سلیمان بزرگ که بوی مشک از تربت آن پیرون  
 میشود من هم پیش روی شکر خود رفته فخر و شرف آنرا اعاده خواهم نمود پس  
 اطاعت کنید امیر مؤمنان را سلطان مصطفی مذکور دست داورنده علوم و  
 معارف بود فربه تدین و عدالت زیست می نمود و خیلی رفیق القلوب و عاقل بود  
 هر چند ارکان دولت آن باعث شد که سلطان باید نفس خود را بخاطر و بنید از

نگیر سلطان شجاع باین سخنان گوش نه داد.

غزوه از غزوات سلطان مصطفی

بعد از این با عساکر خود عزم خروج را نموده سپاهی اجمع نموده یکدسته چهار هزار  
از راه دریا روانه نمود و این جهان نامه به نزدیک شاقس کشتی های بند قیبه شکست  
داده در جهت دریای سفید پراکنده نموده عساکر دولت جزیره شاقس را  
تصرف نمودند سلطان هم شخصاً با عساکر خود از دریای طونجه عبور کرده با عساکر منسه  
جنگ نموده تمامی شهر را در قلعه باراناک شده سه هزار نفر از آن را که عساکر آن  
بجای برار عساکر عثمانی بود بریده توپ ها و مهمات جنگی آنرا به غنیمت برده قلعه را و حصن  
غلطانند و چون زمستان سید سلطان با یک حصه عساکر خود با در نه مراجع نمود  
بقیه را ترک نمود که با همسایه ها جنگ کنند و بعد با عساکر خود به شطرنج در یک  
شوکت درخشان داخل شده اسیران زیاد و توپ ها و سرق های شگفتی شمار  
که از منسه اخذ نموده بود با خود آورد در خلال این شاه ماسکو قلعه از طرف تصرف  
نموده و عساکر دولت آن باز از سردوار های شهرند کور شکست داد و تقریباً  
سی هزار نفر از عساکر آن قتل رسانیده و شاه ماسکو بعد از محاصره شد شهر را  
رها نموده عساکر دریای از طرف القبضه آورده در سواحل آن قلعه با بنا نمودند

غزوه از بغل ترک

سلطان خیر رسید که منسه عساکر جمع میکنند و چین فرسوی که جنگ آن نموده  
سر عساکر ساخته است سلطان در سنه ۱۱۰۸ با صد هزار سپاهی طرف شهر آمد  
رفته و از آنجا سیاه را برای جنگ منسه روانه نموده جنگ سختی که در نتیجه فتح بر آمد  
واقع شد که از نصاری تعداد زیادی کشته و آنهارا در طرف پراکنده نمود سلطان  
به پای تخت خود رجوع نمود.

غزوه از دیگر

در سنه ۹ به پایتختی خیر رسید که عساکر منسه که در کوه گمان او چین فرسوی باز رجوع  
نمودند سلطان شخصاً با عساکر خود بر آمد و صدر عظیم محمد الماسن پاشا را با خود گرفته  
در راه خود به چند قلعه تصرف نموده و فوج منسه که او چین فرسوی کلان فرسوان  
بود ملاقی شدند و بعد از چند جنگ شکست در مسلمانان افتاده و در عظیم موضوع  
در میدان جنگ کشته شده عوضش حسین پاشا صدر عظیم شد بن هم منتهی  
شده در ملک مجارستان بعت نمود در خلال این حال دولت کلین و ولایت



در امر مصالحه کوشش نموده شهر کو لو قرو امترا بجن صلحیه قرار دادند چون دولت  
 علیه عثمانی هم بواسطه کثرت جنگ با و خلاص شدن نفوذ مانده شده بود جمعیت  
 صلحیه منظور نموده و مانده گان دولت علیه دولت فرسوده و گیس و سر  
 و نمسه و بندقیه و پولونیا و پولند جمع شد و بعد از سی و شش ماه در مدت  
 و دور و در ماه رحمت ساله صلح تمام و سر و طمان یکی متار که جنگ بود برای  
 مدت بیست و پنج سال مگر روس تا این مدت را قبول کرده شهادت و سال متار که جنگ  
 نمود و بعد از انعقاد صلح مردم عسکر با این واسطه شوریده و فتنه بزرگی برپا شد  
 تا اینکه بر سلطان قیام در زیدیه آنرا خلع و شیخ الاسلام فیض الدین قندی را بقتل  
 رسانیدند و بعضی میگویند که سلطان چون دانست که او را خلع میکنند برادر خود  
 احمد را قتل شده و آنرا وقت ساخته تخت ابرایش را گذارند مدت سلطنت  
 سلطان مصطفی هشت سال چهار ماه بود خلع آن در سال اربع و سنه بعد از  
 فوت نموده چهل یک سال عمر نمود و بعد از آن برادرش سلطان احمد ثالث بن  
 سلطان محمد زاغ این برهیم سلطان شده از جمله سلاطین غزوات و دست نشانگر  
 بود و اولین مقصد آن بعد از جلوس این بود که از آن فتنه جوئی تا که سبب این  
 واقعه شده بودند قصاص بگیرد و بسیاری شانرا بقتل برسانید.  
 غزوات که در زمان سلطان احمد سوم واقع شد

بعد از آن یک سو قیامت دریائی نموده و بطرف جنگ بندقیه در طرف  
 سوره شتافته اکثر جزایر را تصرف نموده و بسیاری بندقی را  
 اسیر ساخته بر کشتیه های شان قبضه نمود در ساله ناگاه یک جنگ  
 مشت و گریبان در بین پطر کبیر روسی و چارلس شاه سویدن شروع  
 شد یک سال طول کشیده اخیرا چارلس مذکور شکست  
 خورده در حدود دولت علیه داخل شد سلطان هم امر داد  
 که او را اکرام نموده و مصارف آن را و تبعه آن را از خزانه  
 دولت بدهند و مدتی در پناه دولت مانده و همیشه برای  
 اینکه سلطان باروس جنگ کند و او را یاری دهد حاجت نمود  
 و بمعرض قبول مئی افتاد.

غزوات با روسیه

بعد از آن سلطان در سنه ۱۱۲۲ خویش سویدین را بابت نفوذ روسیه در آن اعلان

جنگ داد و سپاه زیادی تحت قیادت محمد پاشای ملطی مجرب ساخته روانه نموده  
و جنگ بین خرنقین در نزدیکی نهر برت مشتعل شده و بعد از جنگ شدید عساکر روسی  
پس پاشا شده قیصر بخاطر سختی افتاد که اگر ملکه کاترینا بجزاقت در پرت خود بسر وقت  
شوهر خود نمی رسید بطر کبیر بدست ترکها اسیر می شد درین حال بن صدر  
اعظم و بطر کبیر صلح بشرط آنکه سحر از وف و پس بقصر عثمانی بیاید و قلعه  
های خود را در سس خراب کند و توسط عثمانی را در آن جا بجا بگذارد و هم  
اینکه روسیه در امور مخصوصه قزاق با داخله کرده در روسیه متعهد شود که شاه  
سویدن بازادی بملک خود رجوع نماید و بعد از اتمام شروط وزیر اعظم کورسلطان  
ازین فرار داد مطلع ساخت سلطان میگرد شدین این مسایل  
بغضب شده وزیر اعظم مذکور را عزل نموده و بعوض آن یوسف  
پاشا را صدر اعظم مقرر ساخت و صدر اعظم سابق بعد از یک ماه  
فوت شد حال دولت کماله را ای دادند که این مصالحه باطل شناخته  
شود بعد از آنکه همه رای بدیده گن این صلح را که با صدر اعظم  
بودند ماکم باطل دادند بار روسیه اعلان جنگ نمودند مگر یوسف پاشای  
صدر اعظم جدید هم در امر جنگ تاخیر نموده میخواست باز به متار که  
بیست پنج ساله بار روسیه صلح نماید که سلطان ازین اراده واقف شده  
و این نیز مضرول نموده سلیمان پادشاه را عوضش صدر اعظم  
در ۲۱ مه مقرر نمود بعد از آن شاه سویدن خواست که ملک  
خود رجوع کند و از دولت هزار کیسبه نقود خواست  
و منظور شد باز شاه مذکور هزار کیسبه دیگر طلب نمود وزیر ازین درخواست  
بغضب شده میخواست شاه مذکور را قهر از ملک بیرون کند درین شاه سویدن و صدر  
اعظم واقعاتی رخ داد که باعث تقوی کلام میشود در این حال سلطان سلیمان  
پاشا از صدارت مضرول نموده و ابراهیم پاشا بجایش نشاند و باز این نیز مضرول  
ساخته و امام علی پاشا را صدارت داد و درین صدر اعظم بار روسیه صلحی متضمن بیست و پنج ساله  
متار که جنگ بود منعقد ساخت در اثناء این خطی از خواهر شاه سویدن بدو  
رسیده و احضار آنرا در ملک برای اراغی مملکت خویش نمود بود شاه بخود سلطان  
آمده مرضی خود را خواست نمود سلطان هم او را اذن داده ششصد چاوشش بر  
حفاظت آن در راه با آن همراه نموده و مشتت اسپ نامدار و شمشیر

دانه نشان بان بخشش نموده و شاه مذکور در سنه ۱۱۲۶ بحالت شکران  
در استان ایزد دولت عثمانی کوچ نموده با آن همه عزت با وساعت تا  
والعام بانی که در دیش از طرف دولت نقش شده دلالتی بود در صحنه عالم  
ثبت شود بوطن خود رفته تا کنون این سویدن آنها را فراموش نمی کنند

غزوه بزرگ

در سنه بیست و شش دولت عثمانی با بنده قیه جنگ نموده بر اکثر شهرهای  
موره و جزایر بند قیه در سال ۱۱۲۷ مستولی شد مگر اعیان بند قیه  
از شاه نمس که در آنوقت امپراطور المان محسوب میشد معاونت خواست  
و آن هم دعوت او را اجابت نموده بدولت عثمانی آدم روانه نمود  
که دولت باید معتدی روانه کند که بحارستان حاضر شود تا همراه آن  
بخصوص جمهوری بند قیه مجابره شود و اگر دولت از فرستادن معتد  
ابا نمود جنگ شدید را از طرف من منتظر باشد دولت عثمانی این را اجابت  
نکرده رد نمود.

بدرین امر  
تعمیر

غزوه بزرگ

بلکه بحالت تمام صدر اعظم را هم از صد و پنجاه هزار نفری برای جنگ المان  
روانه نموده هشتاد هزار نفری المانی تحت قیادت او چون مذکور  
بمقابل برآمده در نزدیکی کاروفیتز جنگ شروع شد چند روز دوام نمود  
داماد علی پاشا که از شجاع ترین نفری زمانه خود بود در میدان  
جنگ برآمده شخصاً جنگ بینمود تا اینکه ناگاه صدر اعظم مذکور بشهادت  
رسیده و کفار خیر شده مسلمانان را شکست فاحش داده بر جهات  
جنگی و توبه های شان قبضه نمودند و بعد از فتح به شهر تیغبار  
تقدم نموده و بعد از دو ماه او را محاصره نموده در آخر آن را نیز فتح  
نمودند.

غزوه دیگر

و بعد از آن خلیل پاشا صدارت را احراز نموده سپاه برای جنگ  
دشمن چپا نموده و بطرف ادرنه و از آنجا بطرف بلگراد شتافت  
و در سنه ۱۱۲۹ جنگ شروع شده و بواسطه سوء تدبیر این وزیر  
باز بهر میت مسلمانان زخم داده و کفار بلگراد را فتح نمودند درین حال

صدر اعظم مذکور معزول شده داماد ابراهیم پادشاه بجایش صدر شد  
 و در نوبت یک حصه عسکر به همراه دشمن بجنگ در اطراف اوجین مذکور  
 شروطی پیش نمود که متضمن بود تا دان جنگ و دادن شهر بلگراد و تمغار  
 و مملکت های بوسنه و سرب که در طرف راست نبرد نیوب واقع است  
 و هم ملک اطلاق از حدود بغداد را تا به نبرد نیستر است و هم در پایان  
 شروط قرار داد که باید جزیره موریه به بندقیه استرداد شود سلطان  
 احمد که این شروط بران کران آمد دادن تخت و تاج را به تسلیم این  
 شروط ترجیح می داد که در بین دولت های انگلیس و هولند مدخله نموده  
 بوضع مخالفت کوشیده چنین امضا نمودند که هر دو دولت در حین مصالحه  
 هر چه در دست دارد بدستش باشد و موریه بدست دولت علییه عثمانی  
 باشد در سنه ۱۱۳۳ حرق هولناکی در قسطنطنیه رخ داده قریباً  
 ربع شهر سوخت و بعد از آن تخت تمام و تکمیل صلح مذکور دولت عثمانی  
 به همراه روسی و پولیند هم عقد مصالحه نمود.

### جنگ با عجم ها

در سنه سی و هشت جماعتی از اهل سنت که در حدود عجم سکنی نداشتند  
 نزد سلطان احمد آمده از مظالم مردم شیعه که با ایشان می نمود شکوه  
 کرده خلاصی خود را خواستند سلطان احمد هم سپاهیان طرف روانه  
 نموده چند قلعه و حصار را با شهرهای دمنغان و نهاوند تیر زنی فرستاده  
 عجم را را پر اکنده ساختند شاه درین فرصت سلطان بنفام نموده  
 خوانان صلح شد و از طرف سلطان به شروطیکه مالک متصرفه دولت  
 عثمانی برایش از حجاج شود منظور شد در اثناء این حال شاه حسین  
 فوت شده و پسرش طهماسب بجایش شسته و سلطان نوشته  
 نمود که اطلاق پدرش را و پس بدد و در همین حال تیر زنی را محاصره  
 کرده بر شش صد بار شتر که متعه دولت بود قبضه نمود سلطان  
 بجزد و اقف شدن امر به بجزد عسکر نموده و در عین حال که عساکرند گو  
 در سنه ۱۱۴۳ بحال سفر بودند که عساکر کشاری شوریدند و از سلطان  
 احمد بوسیله بعضی شکایت های خود قتل ابراهیم پادشاه و شیخ الاسلام و سلطان  
 باش و کتخدا بک خوانان شدند سلطان این مسایل اقبول نکرده و آنها

از شیخ الاسلام در گذشته ابراهیم پاشا و کتخدا بیک را قتل رسانیدند و بعد از آن  
بعضی از عساکر منکر شده گفتند شخصی که قتل رسانیدیم ابراهیم پاشا نبود  
شخصی دیگر بوده است و به نزد سلطان رفته حضار ابراهیم پاشا را خواست  
نمودند و در عین حال بنای فریاد کردند که سلطان محمود را جوایب شده و آن  
حاضر نموده بدو آن آورده و تحت شانه بنان بیعت و عیش سلطان  
احمد را در سنه مذکور فوق خلع نمودند که در ۱۱۴۹ به عمر شصت سالگی  
که مدت سلطنت آن بیست و هفت سال و ده ماه بود فوت گردید

### وکالت سلطان محمود اول

این برادرزاده آن که تحت سلطنت نشست سلطان محمود اول بن  
مصطفی بن ابراهیم و همین صورت که ذکر نمودیم در بسیاری تواریخ  
مسطور است در تاریخ مکه که از تالیف رضی است حکایت چنین  
نوشته که در نوزده ربیع الاول سنه ۱۱۴۳ جلوس سلطان عظیم و خاقان  
اکرم سلطان محمود اول بن سلطان مصطفی بن محمد واقع شده و عم سلطان  
احمد بن سلطان محمد که در سنه ۱۱۱۵ مستولی سلطنت شده بود از سلطنت  
بر طرف شد و این عزل جلوس نتیجه سبانی واقع شد که طبعاً مورث  
فتنه و فساد است از آن جمله از طرف ابراهیم پاشا صدر اعظم و اتباع  
آن مظالم زیادی به ملت واقع شده و از طرف عسکر و وازده نظر بر آمده  
ده روز متواتر بیرون میشدند و طلب هم از باقی مردم می نمودند  
و کسی ایشان را اجابت نمی نمود در روز یازدهم بر آن با جمع شدند  
و از آن و وازده نظر یازده نفرشان بر آمده معلوم شد که کجا رفتند  
و همان یک نفرشان بر آسپی سوار شده امیر این نفری که جمع شده بودند  
گردیده زیاده از ده هزار نفر جمع شدند و در عین حالیکه سلطان  
احمد محافظت و زیر ادا داشت و امیر الجور که آن کبطان میگفتند  
در نهایت خواری بود که امیر باغیان برای شان فرستاد که صدر اعظم  
و کتخدا را با تسلیم کنید که مظالم مردم را از نزد شان باز یانت کنیم  
ازین سنده سلطان پریشان شده نوکرهای سلطان هم با مرز هم صدر  
اعظم و کبطان و کتخدا را بریده نزد شان فرستاد آن ها گفتند که کشن  
کبطان ظلم صریح شده است و ما از ان شکایتی نکرده بودیم و آن را کفن

نموده و نماز بر آن خوانده و دفن نمودند و هم گفتند که ما بمرکب صدر  
 اعظم و کتخداکاری نداشتیم آن پسر از زنده منجواستیم که مظالم را از نزد  
 شان بستانیم بعد ازین سلسله از سلطان انکار نمودند سلطان هم سلطنت  
 پسر خود سلیمان را برای شان عرضه نمود و ایشان آن را هم قبول نکردند  
 سلطان و باقی اهل حل و عقد دیدند که این ایشی گل نمیشود ناچار شدند رفتند  
 و سلطان محمود را از حبس بر آورده به تخت نشاندند و به سپاه  
 پیغام نمودند که حال مقصد شما بر آمد بروید و بچهارونی های خود آرام  
 بگیرد سپاه قبول نکرده عزل و تبدیل بعضی منصب داران را با قتل بعضی  
 نفری و فرار نمودن بعضی را از خواهرش نمودند این مطالب شان  
 نیز ایفا شده سلطان محمود از ایشان خواهرش نمود که میدان مبارز را کنند  
 و باز این عساکر میدان را را تا نکرده قیام داشتند درین دفعه شیخ  
 الاسلام نزد شان پیغام فرستاده گفت که اگر ازین پیش قیام نمودید  
 یقین بنمید که بقر بنوی صلی الله علیه و سلم را بیرون میکنیم و برخلاف شما  
 فتوی داده جهاد میکنیم بعد ازین سپاه متفرق شده و همانکه  
 امیر این جمعیت را خواهرش نمودند از آن خبر و اثری نیافتند  
 و ندانستند که کجا رفته است بعد از آن سلطنت بر سلطان  
 محمود اول استقرار یافته و او امر آن در تمام ممالک در شد شهر بار  
 تزیین نمودند در ماده تاریخ این ایه شریفه را تحریر نموده اند  
 فاعتبروا یا اولی الابصار

جنگ با عجم ها

و چند سال در مدت سلطان محمود درین آن و المان در روس  
 همچنین بین آن ها ایران جنگ با اتفاق افتاد  
 جنگ با عجم ها

عجم ها سپاه مجز نموده بر حصه با نیکه بدست عثمانی بود غارت نموده  
 انصراف نمودند و بغداد را نیز تحت محاصره گرفتند سلطان محمود  
 در سنه ۶۱۴ سپاه پیروانه نموده عجم را از محاصره دور کرده آنها را  
 پاره کننده نموده جمعیت بسیاری از آن ها کشت و یک حصه از عساکر  
 دولت بطرف کردستان برای انیکه آن را از دست عجم با خلاص کنند

شناخته و جنگ شروع شد درین حین رئیس عساکر عثمانی طوبال عثمان پاشا  
 در میدان جنگ کشته شد و هم در سال گذشته در بین عثمانی و عجم  
 صلح منعقد شده بود که تبریز بدست عجم با باشد سلطان محمود ازین صلح  
 بغضب شده عدم رضایت خود را نشان داده و بعد از قتل طوبال  
 عثمان پاشا عساکر عثمانی شکست خورد چون ابن خبرباب عالی رسید  
 سلطان سپاه دیگری برای جنگ عجم با روانه نموده و همینکه نزدیک نهر  
 کوبان رسیدند عساکر روسی آن بار را جلو گیری نموده و آن نامرجهت  
 نموده روسی با پولونیای داخل شدند درین وقت عثمانی از اروپا  
 مشوره خواسته و این حرکت روس را خلاف معااهده آن شناخت  
 روس با مغزرت نمودند که این سوقیات ما ازین سبب شده که فرانس  
 از طرف پولونیای منصرف سازیم دولت عثمانی این عذر را نشنیده  
 و باروس علاء جنگ نمود.

### غزوی با روس ها

عساکر عثمانی در سنه ۱۱۶۹ بعد از آن که به همراه عجم با صلح جدید غیر از صلح  
 گذشته منعقد نموده حدود دولت عثمانی را عیناً حد او در ایام سلطان  
 مراد را به مقرر داشتند در آثار صلح عساکر روس تقدم منقضی حصه با  
 دولت را گرفته بود سلطان هم عساکر خود را بطرف کرم کریمیا متوجه  
 باروس با در اینجا جنگ نموده روس با شکست دادند و بعد روس  
 با المان و منسه که در آن وقت المان تابع منسه بود متحد شده و این جنگ  
 داخل شده قلعه ازوف را تصرف شده و عساکر عثمانی را پیش روی  
 این قلعه شکست داده عساکر منسه بر تمام شهرهای سرب و افلاق  
 قبضه نموده شهرنیش را هم تصرف نمودند.

### غزوی دیگر

باز عساکر عثمانی اقدام نموده و سپاه منسه را در پیش روی بنا لوعا شکست  
 داده در اطراف پراکنده ساخته و نصرت عثمانی روز افزون شده  
 تا اینکه عساکر منسه را از افلاق و بغداد و ارضوناد نیش ضرر کرده  
 و هفت کشتی جنگی شان را در دیار روی بروی قلعه البریت سوختانده  
 فریفته درین هنگام برای صلح میانجی گشته و سلطان قبول کرده و فرانس

چند مرتبه کوشش نموده و اخیراً مصالحه شرط آنیکه منسه بکبرادر ابرای دولت  
 و اگذار شده هر چه از افلاق و سرب و غیر ذلک گرفته است نیز هم پس  
 بدید و حد فاصلین دولتین هر طونه باشد و هم مدت بیست و هفت  
 سال در بین جنگ متنازل شود و نیز دولت عثمان با روسی چنین پیش نهاد  
 نمود که کشتی های جنگی و تجاری روس با دریای اسود و دریای آزوف  
 حرکت نکند و روس اما کنی را که صین جنگ گرفته است و این بدید و قلعه  
 از دوف را حرب کند و بهین بین روس و عثمانی صلح قرار گرفت و بعد  
 ازین صلح دولت سویدن یک معااهده جنگی که هر کد ام باد عثمانی لطیف  
 خود بچنگد با دولت عثمانی نموده کار سلطنت عثمانی درین وقت بالا  
 گرفت این است خلاصه واقعات عصر سلطان محمود اول که از جمله بزرگترین  
 سلاطین عثمانی هم از روی عقل و هم از روی عیث بوده دوست دارنده  
 جهاد و دین و تعظیم کننده شریعت و شگفتاثر الله بوده در سنه ۱۱۶۷ هجری  
 شصت سال عمر داشت و بیست و چهار سال سلطنت نموده بود فوت  
 شد — و بعد از ان برادرش سلطان عثمان ابن سلطان مصطفی بن محمد  
 بن ابراهیم سلطان شده و چهار سال نده کی نموده و در سنه ۱۱۷۱  
 فوت شد — و بعد از ان سلطان مصطفی سوم ابن احمد سوم ابن محمد  
 چهارم ابن ابراهیم سلطان شده بعد از استقرار خود در نظام مملکت  
 و تقویت سستی های دولت شروع نموده و بیاری وزیر اعظم عالم و عاقل  
 خود موروسی حادث شد و درین سال کاترینا ملکه روسی شوهر خود را از سلطنت  
 خلع نموده و خود شش بجای شوهر به سلطنت نشسته و شوهر را حبس نموده  
 بنا کرده با نیکه یونان را از اطاعت سلطنت عثمانی بیرون کند یونانی با  
 هم در موره و ارنا و و ط بنای حرکت را گذاشته خود را برای جواب دادن  
 عثمانی با مستعد می ساختند و از طرف دیگر علی پاشا در مصر بهوض نمود  
 بر مصر و شام تغلب نموده اراده استقلال را نمود دولت عثمانی هم چیل هر  
 شکر فرستاده را برای محافظه شهر با روسوا حل هر طونه روانه نمود یونان  
 هم به نزد کاترینا ملکه روسی آدم روانه نموده از ان کمک خواسته و کاترینا  
 چیزی فوج بکمک آن روانه نمود لکن این افواج کلمی کرده نتوانستند  
 و از دست عساکر عثمانی شکست خوردند مگر عساکر روسی که در حدود طونه

۱  
 حجتی و لقب پاشا را با چهار ساله در عیث و تقویت پاشا فوت شد بعد از ان حجتی بن دولت عثمانی



بودند بر عساکر عثمانی غلبه یافته بر بندر و اگرمان و اسمعیل و چند قلعه دیگر که بسواحل  
 دریا بود قبضه نمودند چون بیاب عالی ابن خبیر رسید امر داد که در تزیید افواج  
 ششسانی شود و در سال آینده سپاه دولت بر لشکر روسی غلبه نموده و آنها  
 بممالک خود گریخته رفتند و اکثرشان بواسطه جنگ و هم بواسطه مرض طاعون  
 بلاک شدند در نیوقت دولت منسه و بر و بسیار درین مدخله نمودنچو استند  
 جنگ را متار که گفتند لاکن چون سلطان میدید که شرایط صلح خاطر خواہ  
 آن نیست بلکن مدخله عثمانی نکرده باز اعلان جنگ داد.

غزوه بطرف ممالک روس

در سنه ۱۱۸۶ صدر عظیم محسن پاشا بالشکر برای جنگ روسی برآمده در نزدیکی  
 نهر طونه روس پاشا شکست داده ششصد سیر از پیشین گرفته و حسن  
 پاشا کبطان با ششی هم بالشکری اند عساکر شامانیه به نزدیکی نهر طونه لشکر  
 شان را شکست داده توپ و مهمات جنگی شان را گرفته درین اثنا  
 سلطان مصطفی سنه ۱۱۸۷ به عمر بخواجه و هشت سالگی و بعد از شان نزد  
 سال سلطنت فوت شد.

سلطنت سلطان عبدالحمید اول

بعد از این برادرش سلطان عبدالحمید اول ابن احمد سوم ابن محمد چهارم  
 ابن ابراهیم بجای آن نشست و گویا برادرش اتمام جنگ روس را  
 به عهده اش گذاشته فوت شد این هم به تزیید حیوش از همه امور  
 زیاده تر پرداخت.

غزوه سلطان عبدالحمید اول

پهراہ صدر عظیم چهار صد هزار سپا برد و آنه نموده جنگ در بین شان  
 و سپاهیان روسی جاری شد و روس با ظفر یافته مسلمانان در شمله  
 قلعه بند شده در دشوار با مشکل افتادند سلطان هم در استرجاع  
 قوای دولت بذل همت نمود مگر فوج عثمانی کاملاً خسته شده بودند  
 و در بین سپاه انکشاری فتنه برپا شده صدر عظیم را بعبده کمی از سپاهیان  
 در میدان جنگ انداخته بپزند آن هم به شمله مرجعت نموده و باب  
 عالی را از قضیه واقف نمود و از انجا حکم بمصالحه داده شده و مصالحه  
 که موسوم بمعاہدہ کوچیک قیز و جاہت برادی کار آمد این مصالحه استقلال

تر بار او در ملک کرم و بوجک و کویان اینات نموده و سیر سفاین روسی را  
 در دریای دولت علییه جواز داده از دنف و کیل بیرون و بعضی قلعه ها را  
 بروسی ها تملک نمود و از طرف مقابل افلاق و بغداد و جزایر دریای سفید  
 که در دست عثمانی بود برایش واگذاشته شد بعد از امضای شرط و بند کور  
 صدر اعظم محسن پاشا با عساکر همراه خود بطرف پای تخت مراجع نموده  
 و در بین راه در ادرنه فوت شده بجایش محمد عزت پاشا صدر اعظم شد  
 سلطان عبدالحمید در اصلاح امور سلطنت توجه نموده باغی پاشای خلیفه  
 سرکوب نمود اما روسی با باین مصالحه رضی نشده بنای تعدی و تخطی را  
 رفته رفته در خاک دولت عثمانی نهاده روز بروز پیش می آمدند تا آنکه  
 بر کرم غارت نموده و تصرف کردند سلطان عبدالحمید هم این تعدیات را  
 بنا گواری تحمل نموده و سلطنت خود را مشرف بر سقوط خیال نموده علاج را  
 از عمده خود خارج میداشت و چون بسیاری ملک خود را در دست  
 تصرف اجانب مشاهده نمود مجبور شده برای جنگ جدید تهیه نگردد

غزوه لادیگر

چند دسته افواج سوقیات نموده و یکی از آن جمله سپاهی است که بهمراه حسین  
 پاشا کبطان روانه نموده و این فوج بسیاری باغی ها را شکست داده  
 سر ظاهر اعرار که در جانب سوریه تغلب نموده بود و هم سر حاکم بغداد  
 که نیز سرکشی داشت فرستاد.

غزوه لادیگر

بعد از آن حسین پاشا ندکور برای تادیب یونان که به خزریره مورد شکست  
 داشتند شتافته اشخاصی مفسد را کشت و چون ازین سلسله دادگیران  
 شکسته شده بودند اظهار طاعت نمودند حسین پاشا هم از طرف  
 شان عفو از باب عالی برای شان طلب نمود مگر ملکه کاترینا همیشه در  
 مقهور نمودن قوای عثمانی کوشیده و به تصرف کرم هم قانع نشده همیشه  
 اشخاص خود را روانه نموده فتنه و فساد در ملک عثمانی تولید نمود و سوچ  
 سویدن و پولیند هم بر آنگاه اسلام ایستاده بودند و بروسیا هم  
 بمقاومت نمسه وعده داده بود.

۲۰ این جنگ باهوش جهان ببال دولت شته و از طرف دیگر انگلیس شته عثمانی را بجنگ تشویق داده و وعده مساعدی نمود

## غزوه دیگر

از آن سبب امر سلطان صادر شده و صدر اعظم یوسف پاشا بر آ  
 جنگ روسی و منسه شتافته ملکه کاترینا شخصاً با کرم بالشکری زیادی  
 آمده بود و امپراطور منسه هم با سپاهی زیادی روی آورده و جنگ  
 عثمانی باروس اتحاد نموده بود فرانسسه هم با طناباروس متفق  
 بود اول عثمانی با منسه یاد موضعیکه آن را فتح الاسلام و الجزیره  
 الکبیره میگویند جنگ شروع نموده عساکر اسلام منصور شده چند  
 حصار و قلعه را از ایشان تصرف نمودند

## غزوه دیگر

حصه دیگری از لشکر دولت بطرف روسی تحت ریاست شاهین علی پاشا  
 روانه شده و چونیکه عساکر عثمانی بر عساکر منسه غالب شده بودند و نزدیک  
 بود که امپراطور منسه اسیر شود که عساکر روسی تقدم بسته بر بغداد  
 و بسیاری از قلعه ها و حصارها مستولی شده و کسی از باقی دولت  
 باقیکه و عده معاونت نموده بودند حاضر نشده و معاونت نتوانستند  
 و چون صدر اعظم این حال را مشاهده نمود به باب عالی کیفیت را  
 نوشته اجازه عقد صلح را خواهان شد و درین اثنا سلطان عبدالحمید  
 در سنه ۱۲۳۳ فوت شده عمر آن شصت و شش و مدت سلطنت آن  
 شانزده سال بود

## سلطان سلیم سوم و یکی از غزوه های آن

و بعد از آن برادر زاده آن سلطان سلیم سوم ابن احمد سوم ابن محمد  
 چهارم ابن ابراهیم به تخت نشسته همت خود را در اصلاح حال عساکر  
 و قوای بحری خود متوجه ساخته از همه اطراف مملکت جمع آوری لشکر  
 نموده در یک وقت نزدیک یکصد و پنجاه هزار سپاه جنگی در شهر صوفیه  
 جمع شدند عساکر روسی با عساکر منسه قبلاً برای جنگ عساکر  
 دولت که تحت ریاست یوسف پاشا و کبطان باشی حسین پاشا  
 بودند رفته و در بغداد جنگ فریقین جاری شده عساکر عثمانی  
 شکست خوردند و توپها و مهمات جنگی شان بدست کفار افتاد  
 و ازین سبب صدر اعظم مذکور معزول شده رتبه صدارت به کتخت حسین پاشا

نقل یافته و بعد این هم مغزو گذشته محاری حسن پاشا در سنه ۱۲۴۶ جای نشین  
 شده و این هم فوت شده شریف حسن پاشا صدر اعظم شد و لاکن عساکر  
 روسیه بی بی بنای پیش آمد در گذارشته بقلعه مکراد او قلعه بندر و ایالت  
 افلاق و سرب مستولی باقی شهر نیکه مسبو حل نهر طونه بودند نیز تصرف  
 کرده و نزدیک بود قلعه سمعیل را که از بزرگ ترین قلعه های دولت ارین  
 حصه است فتح نمایند که گاه امیر اطور المان فوت شده و بجایش  
 برادرش شسته و این شخص معااهده کرد که المان باروسن بر علیه دولت  
 عثمانی دست نفع نموده و بواسطه دولت انگلیس بر روسن با دولت عثمانی  
 معااهده نمود و چنین قرار دادند که باید منسه هر چه از روسی را که از عثمانی  
 فتح نموده بر آید دولت عثمانی بدیده و همچنین شد و فقط سیاست آن و کبریم  
 تا زمان تمام صلح بین دولت روسیه باقی ماند و هم کوشش نمودند  
 که صلح بین عثمانی و روسی عقد شود لاکن ملکه کاترینا قبول نکرد و جنگ  
 مدامت می نمود تا اینکه عساکر آن به قلعه سمعیل نزدیک شده آن را محاصره  
 نمود در قلعه مذکور سی هزار توج موجود بود که توشه را بر ایشان قطع نمودند  
 و به عساکر خود گفت که یا میرید یا قلعه را فتح می نماید و بعد عساکرشان  
 بر قلعه هجوم نموده و آن را فتح کرده و جنگ بین فریقین شدت نموده  
 و نعلش های کشته گان خندق های قلعه را پر نموده و جنگ شدید نمودند  
 و چون شب شد روسی ها بر نعلش های کشته گان بالاسنده و از آنجا  
 به قلعه داخل و جنگ شدید از هر طرف در قشدر نهاد و طفلان شهر  
 هم براق های کشته گان را گرفته و بروی عساکر مسلمان جنگ نمودند  
 تا اینکه رئیس عساکر اسلامی با همه آن ها نیکه از اسلام داخل قلعه بود کامل  
 قتل رسیده و هیچ یکی از آن ها بدون از یک نفر زنده نماند که آن هم  
 از شهر بر آمده و خور ابدیرا انداخته و به منتظنیه رفته و خبر تباہی  
 موج اسلام را بد آنجا برد چه در آنجا سه شبانه روز شمشیر در بینشان  
 انداخته شد و خون بانند جوی روانه شده بود و پانزده هزار زن  
 به محل درین محله کشته شده بود و چون این خبر به منتظنیه رسید  
 عساکر بیجان نموده از دولت سر صدر اعظم حسن پاشا را خواستش نمودند  
 و با نیکه حسن پاشا از جنگ ترین مردان جنگ زمانه خود بود و شکست

و نصرت از طرف خداوند است باز ہم برای رفع این پیمان آن مردداشته  
 و سران را بہ نبرد عموم روانہ نمودند و بہ غرض حسن پاشا صدارت بہ  
 پاشای معزول واپس دادند و بعد در سنہ ۱۲۰۵ عساکر روسی در جہتہ دوم  
 نرطونہ تقدم نموده و با عساکر دولت چنگ نمود کہ دولت انگلیس و پروسیا  
 در بین توسط نموده تا اینکه معاہدہ در بین دولتین در سنہ ۱۲۰۶ تمام شد  
 و شرط آن فقط این بود کہ دولت روسی ہمہ شہرہائی را کہ از عثمانی  
 فتح نموده برایش واپس بدہد بدون اگر اکوف دار صنی کہ در بین بوغ  
 و سلیتہ واقع است چہ ملکہ کا تر نیاد سنہ ۱۲۰۵ در انجا شہر بزرگی  
 برای یادگار فتح خود بنا نمادہ و آن را اوسانام نمادہ و آن شہر  
 بزرگی است کہ چهل ہزار جمعیت دارد اکثر سکان آن بضاری میباشند  
 و بعد از ان سلطان سلیم در ترقی دادن اسباب پیشرفت مملکت خود  
 کوشیدہ و از فرہنہ ہند سین و معلمین صنایع و ضابطان عسکری خواستہ  
 و نظری یادی ازین قبیل آمدند و بعد از ان بواسطہ کہ فرہنہ در سنہ  
 ۱۲۲۳ مصر را تصرف نمودند و تا سنہ ۱۲۱۶ ماندند جزیری کہ درت  
 در بین تولید شدہ تا اینکه بر قاقٹ انگلیز اعلان حرب دادہ و ایشان را  
 از ان ملک بیرون نمود چنانچہ ذکر میشود

غزوه در عہد سلطان سلیم سقمہ

در سنہ ۱۲۱۳ جہازات جنگی عثمانی و با جہازات جنگی روسی آمد ہفت  
 جزیرہ را از بند قیہ تصرف نمودند و فرہنہ درین وقت تا بر بند قیہ  
 توکی و قیومت و این اولین مرتبہ است کہ این دو دولت با ہم اتفاق  
 نمودہ اند و در سنہ ۱۲۱۵ نیز بین این دو دولت اتحاد بعمل آمد کہ این  
 ہفت جزیرہ دولت مستقلہ سازند و ضمنا آن نڈر سلطہ عثمانی قرار  
 دہند در سنہ ۱۲۱۴ معاہدہ صلح بین عثمانی و فرہنہ نیز بعمل آمد

غزوه بطرف روس

در سنہ بیست و یک دولت عثمانی بہمراہ فرہنہ بچنگ روس اتحاد نمود  
 دشمنی انگلیس را سبب شد چہ انگلیس نمیخواست کہ شوکت ناپلیون  
 امپراطور فرہنہ بواسطہ کمک با زیادہ شود مگر سعایت آن فائدہ نگردہ  
 سلطان سلیم چون دید کہ روس ملازم معاہدہ و حدود عثمانی تجاوز نمودہ

به افلاق و بغداد داخل شده اند مجبور شده فوجی تحت قیادت صدر اعظم  
مصطفی پاشا چلبی و مصطفی پاشای سیرتدار به مملکت های افلاق و بغداد  
ب روانه نموده و آن ها باروس با جنگ کرده قوت روس را از آن  
سرزمین جلو گیری نمودند و چون انگلیس اینکمی که بتواند بین دولت علیه  
و فرانسه دشمنی تولید کند ما پس شدند کشتی های جنگی خود را با اسکندریه  
روانه نموده و آن را تصرف نمودند که باز محمد علی پاشا حاکم مصر آن را ادوات  
از اسکندریه بیرون نمود و سبب این عبارت انگلیس فقط این بود که در بین  
سیرت های متغلبه مصر و بین محمد علی پاشا اختلافات پیدا شده و محمد علی  
آن را بر آورنده ساخته بود که یکی از بزرگان آن ها که محمد بیگ الفی  
نام داشت از انگلیس درخواست و کشتی های انگلیس در اول محرم سنه ۱۸۲۲  
به تعداد چهل و دو کشتی که بر از سپاه بودند حاضر شده و به توبه با دم  
هولناک از بین بردند و با غیر نموده حصه بزرگی از برج بزرگ و برج های  
خورد و دیوار شهر و میران نمودند درین حین ایلی اسکندریه امان خواسته  
و انگلیس با حرب و ضربت اترک نموده داخل شهر شده یک دسته عساکر را  
بر شید روانه نمودند این ها که به ره رسید داخل شدند ایلی بریشان  
شوریده و اکثری شان را قتل رسانیده با بقی شان و این اسکندریه  
که ریخته آمدند محمد علی از طرف دیگر بنای تمپیه گذاشته در تعمیر قلعه با  
گوشیده و مردم هم بجنگ انگلیس اتحاد نموده و مسیله تا او خراجادی ملاحظه  
سال مذکور امتداد شد و محمد علی بالشکر خود بطرف بحیره و اسکندریه توجه  
نموده بین آن دو انگلیس که در اسکندریه بودند مکاتبات و انعقاد  
و صلح با شروط خود در بین منعقد گشته و انگلیس لزان بیرون شده  
در اوایل رجب سال مذکور آن را تخلیه نمودند تفصیل این قصه  
بطوالست می انجامد که مختصر آن را تذکر نمودیم و محمد بیگ الفی  
که با انگلیس دست تو سل دراز نموده پیش ازین واقعه فوت شده  
بود درین سال فتنه های زیاد بار سلطنه احوال شده و سلطان  
سلیم و از سلطنت خلع نمودند که همه آن نیز خصی در انصاف  
که مختص آن را در آیه تذکره میبایم لکن مناسب است اینکه ذکر نمایم  
اشیائی را در دست سلطنت سلطان سلیم واقع گردید از جمله آن ها

فتنه و نابی با در حجاز و فتنه فرانسویس در داخل شدن آن با مصر را ابتدا میگویند  
بذکر و نابی تا زیرا که مبدأ آن با بر فرانسویس با مقدم بود اگر چه منتهی آن موخر  
بود.

### ذکر فتنه و هابید و تملک فرانسویس ها در مصر

بدانکه در مدت سلطنت سلطان سلیم سوم فتنه های بسیاری احوادث شهر  
بعضی از آنها آنچه پیش ذکر شد بعضی آن فتنه و نابی با در حجاز چنانکه  
بر بحرین غالب گردیده این حجاج مصری و شامی را مانع شدند و از آنجمله  
فتنه فرانسویس چون بر مصر از سنه سیزده الی سنه شانزده غلبه کردند  
سازگرمینا نیم آنچه تعلق بفتنتین مذکور تین دارد بطریق اختصار زیرا که  
هر یکی ازین نام بطریق تحصیل مذکور در تواریخ است و هر یک ازین نام  
به تالیف رساله مفروضه مخصوص است - اما فتنه و نابی با ابتدا آن  
که قتال بین ایشان و بین امیر که مولینا الشریف غلب بن مساعد نایب  
سلطنته علیه بر قطار حجازیه سال پنجم بعد از هزار و دویست و نوبت در  
سلطنت سلطان سلیم سوم بن سلطان مصطفی سوم این احمد هر چه که تباد  
ظهور و نابیه است پیش ازین بسال بسیار بود قوت و شوکت شان  
اول در بلاد خود شان بود بعد از آن شرآن بسیار و ضرر آن ثانی شام  
گردید ملک آن وسعت پیدا کرد مردمان ابی حساب گشتند و مال شان  
سباح دانسته حکم چور و سبی عیال با دادند موسسند مهربانیت  
شان محمد بن عبدالوهاب که اصل آن از مشرق از بنی تیم بود و آن مخدوم  
از معمر بن تا اینکه نزدیک بود که از نظرین بشمار برود زیرا که وی تا نزدیک  
صد سال زنده گی کرد تا اینکه گمراهی شان گشته گردید و ولادت وی  
در کنزار و یکصد و یازده بود و در سنه هلاک گردید و بعضی مورخین  
بدان هلاک تخنیت تاریخ قرار دادند در ابتدا امر خود از طلبه علم مدینه منوره  
علی ساکنها فضل الصلوة و السلام و پدر وی مرد صالحی بود از اهل علم و خیر  
برادر وی شیخ سلیمان و پدر و برادر و مشایخ وی بفرست در وی میدیدند  
که زود است زینج و ضلال از وی واقع گردید زیرا که اقوال و افعل آن  
مشاهده مینمودند که بر ضلال و گمراهی مشعر بود و بر اساس زینش نموده مردمان را  
از ان بیم میدادند حق تعالی فرست شان را در وی محقق گردید زیرا که گمراهی کرد

از زین و ضلال و اغوای جاہلین اممہ دین را مخالفت نمود بذریعہ اغوای خود کفیر  
 مؤمنین را نمود و گمان کرد اینکہ زیارت النبی صلی اللہ علیہ وسلم و توسل بان  
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و باقی انبیاء و اولیاء و صالحین و زیارت قبورشان شرک است  
 و اینکہ نہ نمودن نی صلی اللہ علیہ وسلم در نزد تو سول چنانچہ یا محمد یا یا رسول اللہ  
 و نہ نمودن غیر ایشان از انبیاء و اولیاء و صالحین در نزد تو سول شرک است و اینکہ  
 اگر اسناد شی بسوی غیر خدا تعالی کرده شود اگر چه مجازی باشد سناد کنندہ  
 آن را مشرک میدانند مثل اینکہ بگوید نفع داد مرا این دوا و این ولی  
 فلانی در وسیلہ بستن بان در چیزی و تمسک نمودند بادلہ کہ بمقتضی شان  
 فایده معنی رساند و عبارہ برای نہ حرف بیپورہ را روی کار آوردند بر عوام  
 تبیس نمودند تا اینکہ وی امتابعت کردند و بر ایشان رسالہ تالیف نمود  
 تا اینکہ اعتقاد نمودند بکفر اکثر اہل ایمان توحید و در تحمیر را با امیران شرق و شمال  
 و علاقہ پیدا شد و ابن عبد الوہاب ثنی نزد امیران شرق مکتب نمود و ایشان را  
 تخریج کرد تا بصرت وی برخواستند و بدعوتش قیام ورزیدند و دعوت را  
 وسیلہ تقویت و اتساع ملک خود خیال کردند و بر عرب اہل بوادیکہ حقیقت  
 شناسی و ورپودند تسلط یافتند تا غایتی کہ اعراب جانانوگری و خدمت  
 گذاری شان اختیار می نمودند و کسی کہ بمعقادات ابن عبد الوہاب  
 معنی بود تفسیر و تضلیل میکردند و خون و مال و راہد رمید نہتند و ہتد اظہور  
 در سنہ ہزار یکصد و چهل و سہ بود و در سال ہزار یکصد و پنجاہ امرونی انتشار  
 و با تظار عالم رسید و علماء و مجتہدین برد معتقدت وی رسالہ ہاد کتاب ہا  
 تالیف نمودند چنانچہ شیخ سلیمان برادرش با شاخ دیگر نیز معتقدات  
 و اہمیہ او را اعتراض و انکار شدید نمودند و از جملہ امیران شرقی کہ بصرت  
 و دعوت او قیام بلیغ نمود محمد بن سعود امیر درعیہ بود و بعد از وی اسپر  
 عبد العزیز و بعد از ان سعود اسپر عبد العزیز و این سعودیان از نسل بنی  
 حنیفہ قوم سبیلہ کذب بودند و بعضی از شاخ ابن عبد الوہاب  
 کہ در مدینہ مطہرہ بودند در اوان تعلم وی میگفتند کہ این شخص عنقریب گمراہ  
 میگردد و گمراہ میگردد اندکسانی کہ اقل بعد و شقاوت برایشان رفتہ  
 و الحق کہ چنان شد و این محمد بن عبد الوہاب میگفت کہ مراد من از بن عقیدہ  
 و دعوت مردمان این است کہ از شرک خلاص شوند و بتوحید خالص گمراہینند



چون مدت ششصد سال است که مردم بر رسوم مشرک گرفتارند خواهتم تا بعد  
 دین محوی را نموده مردم را بطریق مستقیم رسانم و نیز میگفت که قوله تعالی  
 و من اضل ممن يدعو من دون الله لیسئب له الی یوم القضا  
 یعنی کیست گمراه تر از کسی که بخواند از غیر خداوندان کس را که اجابت او را  
 تا قیامت نخواهد کرد و قوله تعالی ولا تدع من دون الله ما لا ینفع  
 و لا یضرک یعنی بخوان غیر از خداوند چیزی را که نافع و ضار نباشد و غیره  
 من امثال هذه الایات محمول بر کسانی است که توسل باموت میکنند و این  
 است حاجت میخواهند - و نیز کسانی که استغاثه بعباده علیهم السلام یا دیگر  
 انبیا یا اولیاء و صلحاء بنمایند یاند میکنند پیغمبر را بمثل بار سوسه و یا محمد  
 و یا سوال شفاعت می نمایند از زمره مشرکانند و در عموم این آیات داخلند  
 و نیز میگفت که زیارت قبر پیغمبر علیه السلام و قبور دیگر انبیا و اولیاء داخل  
 دائره فوق الذکر است عیاداً باشد و استدلال میشود بر مذموب باطن خود  
 باینکه مشرکان بطریق اعتذار از عبادت اصنام میگفتند که بایان عبادت  
 نمیکند بتان خود را مگر برای اینکه مقرب سازند و نزدیک کنند ما را به پروردگار  
 چه این بستان حقیقه به نزد خداوند مرتبه عظیم دارند و عبادت این بندگان  
 ایشان موجب تقرب بدرگاه الهی است او خداوند اعتذار ایشان را  
 به پیغمبر حکایت نمود که یقولون ما نعبدکم الا لیقربونا الی الله و  
 ایشان را ذم و تخطیه نمود و همین اعتقادشان را مشرک و کفر اثبات نمود  
 با وجود آن که کفار بتان خود را خالق و رازق و قادر مبین دانستند چنانچه  
 حق تعالی میفرماید و لن نسألهم من خلق السموات و الارض  
 لیقولن الله و خالقیت را منحصر بخداوند میدانستند و قدرت را با او تعلق  
 میدادند معذاکم الی کفر و ضلال شان نیست مگر از جهت توسل میکردند  
 به بتان و انهارا وسیله تقرب خداوندی انگاشتند که لکن توسل  
 باموت و قبور انبیا و اولیاء باین علت گرفتارند توسل را موجب تقرب خدا  
 و قضای حوائج میدانند پس در زمره کفار و اهل شرک میباشد و بلجه استعانت  
 و توسل به پیغمبر این دله اولیاء و صلحاء رنگ توسل مشرکین است باصنام ذم  
 مشرک است انچه معصوم و ابتداء به دعاء حقانی زرد شهبات و همه ساله تا نالعه  
 کرده اند و همین مخرافه را نیز خوب ثانی دلوه اند باینکه استدلال بر عبد الوه

مسئله فوق مطلق و مردود است زیرا که کفار اگر چه به بیان خود خالقیت و خالقیت  
اثبات نمیکنند و لیکن این کار در استحقاق عبادت اسم الوهیت شریک میکنند  
و استحقاق تعظیم الوهیت بی بند نیستند چنانچه اطلاق اسم اله و شریک و رب  
و غیره از ایشان بر تیان شایع و معروف است و عبادت ایشان بر تیان را  
صریح و ظاهر است و اهل توحید هرگز عبادت غیر خداوند قایل نیستند و مستحق عبادت  
خبر خدا را نمی دانند و تعظیم غیر خداوند را مثل تعظیم خداوند نمی نمایند و هیچ  
صفتی ایشان را سجداوند شریک نمیکنند و اطلاق اسم شریک اله و رب ترانها  
تجویر نمیکنند و نافع و ضار و موثر در هیچ چیزی دانند بلکه آن را محض درود و  
خدای دانند و از خداوند به برکت ایشان رحمت و مغفرت می طلبند بخلاف مشرکین  
را مستحق عبادت الوهیت بند شتند بلین سبب شرک افتادند و موقع ذم  
و تضلیل گشتند بیکه بجز قول خود که ما نعبدهم الا لیقرنا الی الله ذلفی  
ذمت گشته باشند زیرا که چون اقامه محبت شد بر اینکه مستحق عبادت نیست  
مگر خدا و تیان مستحق عبادت نیستند مضطر شده بر آه اعتذار پیش آمدند که  
ما نعبدهم الا لیقرنا الی الله ذلفی یعنی نسبت عبادت تیان را  
مگر بغرض تقرب الی الله فقط استی چون کتاب لا یخفی فیه و میگوید مترجم مسکین  
قبته الله علی لیقین که کفار در وجه اعتذار اعتراف نمودند به عبادت صانع او لیکن  
به عرض قرب خداوند این اعتذارشان فائده نمی کند در دفع شرک از ایشان  
زیرا که عبادت و اثبات استحقاق عبادت به غیر خدا بهر عرض که باشد شرک است  
پس ازین سبب مورد طعن و تضلیل و تکفیر گردیدند نه از حیثیت نفس عرض  
و اما متوسلین یا بنیاد و اولیاء چون از عبادت و استحقاق عبادت بغیر خدا  
در دایره توحید اند فقط و تقرب الی الله که تقدیم میکنند از وجه مشروع  
و مندوب است نه از وجه عبادت غیر الله سوال تعظیم و عبادت بجه کیفیت  
جواب تعظیم و عبادت که لائق شان بودیت است به غیر خدا نمودن بموجب  
کفر است نه مطلق تعظیم چون تعظیم کعبه و قرآن و مسجدها و غیره اه عجب از این  
عبدالکواب که آیات قرآن شریف را که مخصوص کفار و مشرکین درود باار محال  
نزول آن صرف نظر نموده و بر مسلمانان موجدین متعلق ساخته و موجدین را  
عبده اصنام تصور کرده نمی بیند که امام بخاری رحمه الله ازین عجز حضرت  
میکند که حضرت در وصف حوارج فرمودند که ایشان قومی اند که میرند سر آیا که

مشکرین و جل میکنند آنها را بمومنین در رویت دیگر از ابن عمر آمده کہ فرمود بحضرت علیہ السلام  
مخوف ترین امری کہ می ترسم از و بر بہت خود مردی است کہ تاویل میکند قرآن را  
و وضع میکند او را در غیر محل وضع آن درین ہر دو حدیث صریح الدلالہ است در شان  
محمد بن عبدالوہاب و اتباع وی و نیز اگر توسل و استعانت شرک می بود ہرگز صاف  
نی شد از ان حضرت و صحابہ کرام و سلف و خلف بہت چنانچہ رویت شدہ است  
از ان حضرت کہ در دعوت خود میگفت و تعلیم میکرد صحابہ را و امر میفرمود کہ بگویند  
اللہم بحق السائلین علیک و شک تکیک کہ این دعا توسل صرف بہت  
و نیز بصحت رسیدہ کہ آن حضرت در وقت وفات الدُّعَاء علی کرم اللہ وجہہ فاطمہ بنت  
اسد رضی اللہ عنہا تشریف آوردند و بدست مبارک خود وی را بالمجد دخل نمودند  
و فرمودند خداوند ابیامرز ما در من فاطمہ بنت اسد را و فراخ گردان بروی  
قبر او را بحق پیغمبر خود و پیغمبر ان پیشینہ بہ تحقیق کہ تو ارحم الراحمین و نیز بصحت  
رسیدہ کہ کوری از ان حضرت خواہش نمود کہ خداوند او را اینا گرداند حضرت گفت  
کہ وضو کن دو رکعت نماز بخوان و بعد از ان دعا کن بگوی اللہم انی اسئلك  
و اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمت یا محمد انی اتق جہک الی برکتی  
فی حاجتی لتقضی اللہم شفعم فی کور نفی مودہ بحضرت علیؑ نموده در حال  
شفا یافت از برکت توسل بان حضرت و نیز بصحت رسیدہ کہ چون آدم علیہ السلام  
از شجرہ منبہہ خوردند و بزالت افتادند روزی بساق عرش بر غرفہ ہادی ہشت  
و بر پیشانی ملائکہ نظر کرد نام مبارک محمد را نوشتہ دید عرض کرد کہ الہی این نام  
مشرف و معظم نام کہ ام کس است خطاب شد کہ نام بچ از فرزندان تو است  
کہ اگر وی نبودی ترا و باقی مخلوقات را نمی آفریدم آدم علیہ السلام را ذوق حاصل  
شد گفت الہی بہ برکت نام این مولود مبارک و مشرف کہ بر پدرش  
رحمت فرما و پیامرز خطاب شد کہ ای آدم اگر محمد را در حق اہل آسمان و زمین  
شفیع می ساختی ہر پئینہ قبول میکردم و ترا بہ برکت این نام بخشیدم و نیز  
حضرت عمر رضی اللہ عنہ در وقت خلافت خود بعباس عم حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم  
توسل جست و استسقا نمود گفت الہی بیشتر از نیکیہ باران نمی فرستادی توسل  
میکردیم بہ پیغمبر تو و ہر پئینہ آب میدادی تا را اکنون بہ نزد تو وسیلہ بسیار ہم  
عم پیغمبر ترا و شفیع میگردد اینم او را تا بہ فرستی برای باران استی اگر تو  
گوید حدیث اسی در حالت حیات آن حضرت بود و نزد ما توسل بعد از

و فایده ممنوع است خوب گوئیم که دعای توسل اعمی را صحابه و سلف بعد از آن  
 آن حضرت استعمال نمودند و عمل بدان در باب قضای خواجج شایع بود و نیز در کتب  
 و تالیفات مصرح است بمنع توسل از غایب و میت و ظاهر آن است که آن حضرت  
 در همین توسل اعمی حضور نداشته اند و این حدیث اعمی لفظ یا محمد و یا  
 که مستغبر بر نداد است و طایفه و تالیفیه که منع ندانند غایب و میت میکنند از ندا  
 اعمی و نداد صحابه و سلف در وقت قرارت این دعا چه خوب است گفت  
 و نیز مروی است که بلال بن رباح صحابی در نزد قبر شریف پیاده شد و گفت  
 یا رسول الله استسقی لامتنک نداد آن حضرت اموات را در حین باران  
 قبور شایع و ذایع است و شیخ محمد بن سلیمان کردی از اکابر مشایخ ابن  
 عبد الوهاب است در شرح این مجروحی التالیف کرده و در رساله در رد و تالیفیه  
 ساخته در این رساله ذکر نموده که ای پسر عبد الوهاب صحبت میکنم ترا با اینکه  
 نگاهداری بان خود را از طعن مسلمانان و اگر دیدی شخصی که معتقد است تاثیر اثر  
 خدا بود و برای توسل به خود منزلت تاثیر قرار میداد بر تو باد که نصیحت کنی و  
 بوزایل گردانی اعتقاد او را و ثابت کنی عدم تاثیر غیر الله را هر گاه منزه شد  
 و الا قایل شو بکفر او و ضمه صا و بهر گز راه نداری به تکفیر سواد عظیم مسلمانان  
 مخالفت تو از سواد عظیم حکم بکفر سازد و منفردا قریب است بصواب را که آن  
 مستغبر و تابع غیر سبیل المؤمنین است و قد قال الله تعالی و من یتدبح  
 غیر سبیل المؤمنین لیس له ما یقول اه منی یعنی که اگر آرد زور پیشانی  
 که هست از رسته دو ایتی کلامه و اما زیارت قبر نبی صلی الله علیه و سلم به تحقیق  
 که صحابه و سلف و عموم اکابر است ویرا از عظم قربات و افضل مندوبات شمرده  
 و اما حدیثی را که در فضل آن در روایات یافته در کسایل علائمه تالیف کردند  
 حتی که موضع دفن آن حضرت را از عرش و کعبه معظمه فضل تر گفته اند و آن  
 مرحوم ابن عبد الوهاب و اما دلائلی که ابطال قول تالیفیه را در باب حرمت  
 نداد غایب و میت و جمادی نماید از آن جمله است که روایت شده  
 از آن حضرت است که چون بگریزد و ابی یکی از شما یان در میان ندانم که  
 چه بود اعمی در حدیث دیگر آمده که چون گم شود از شما یان چیزی در میان  
 یا محتاج معاونت شود پس بگوید یا عبدا لله اعینونی و اللیته معاودت  
 میکند شما را بندگان خدا که منی پسندید آن را او منی بیند شما را و در حدیث

دیگر آمده که آن حضرت در سفر وقت اقبال لیل میفرمودند که یا ارض ربی در یک سو  
و نیز در جانب زیارت قبور میفرمودند که السلام علیکم یا اهل القبور  
و بعضی در تشهد مأثوره که در حق هر مسلمان قرائت آن واجب است صوت  
نداد در لفظ السلام علیها ایها النبی موجود است هم در عین حیات  
آنحضرت و هم از وفات و بالجمله از آنچه ذکر نمودیم معلوم شد که ندانند  
بغیر خدا تا اعتقاد تا شریک از ان غیر نباشد و نافع و مضار و نسیته نشود محرم  
و ممنوع نیست و اگر در منادی و مستعان به من دون احد معتقد  
تا شریک در بدایره شرک در آید و نیز بجز خدا فعل غیر خدا کافر نگردد  
چنانچه گوید این دو امر ارفع کرد یا این طعام مرا سیر کردند یا این آب سیر  
ساخت یا عمار فلان مرا شفا داد و امثال ذلک و این اسناد بر حجاز حمل  
میشود و قرینه بر حجاز دینت و اسلام مسلمان است پس تا معتقد تا شریک  
حقیت نشود کافر نگردد و هیچ مسلمانی را بجز صدور این کلمات کافر نباید گفت  
و احتیاط باید کرد و در آنچه ذکر نمودیم در رد مذہب و تائیه اجمالا کفایت  
و کسی را که طالب زیادت است رجوع بکتب مبسوطه لازم است و چون  
ابن عبد الوهاب با عنوان و انصار خود بدعوت مذہب همیشه قیام نمود و بکفر  
مسلمانان عالم اعلان و اصرار کرد در فتنه یومافینو ما بر قبایل شرق و مشرق  
یافتند و بعد از آن بر خاک یمن و حجاز و حرمین و بعضی از ممالک شام  
تجاوز و مزربیب تلک یافتند و روز بروز مذہب همیشه ادر و بالتش  
در پشت و باطراف و اکناف مبلغان میفرستاد و عقاید مردم را تباہ  
میکردانند تا اینکه جمعی از علماء خود را بر آنزد و بک عقیده خود بجز یمن فرستاد  
و مقصود آن که عقاید اهل حرمین را فاسد گردانند و بشبهات و تحولات نشان  
مثل سایر ناس از راه به برند علماء حرمین بر آن معنی و قوف یافته همگی  
جمع شدند و بهر اه شان بمباحثات علمی و حجج تویه مناظره فرمودند و بعد  
از مناظرات تویه ایشان را الزام و اسکات کرده از بدفعه عاجز  
و فساد عقیده شان و ضلالت و غمایت و اشتغال عقیدت شان بکفرت  
بر عموم و خصوص واضح و لایح است بعد بدستخط کل علماء و کچنوقاضی بکه  
فتوی نوشتند که صاحب این عقاید فاسده که نسبت کفر به مسلمانان می نماید  
و این چنین عقاید شنیعه را دار است کافر است و هر کس که باین مذہب

و اعتقاد نسبت نماید کافر میگردد و فتویٰ مذکور را بطور علان حجت با خبری عموم مردم  
 باطراف و جوانب فرستادند و درین اوقات شریف مکه مسعود بن سعید بن  
 سعد متوفی سنه هزار یکصد شصت و پنج بود شریف مذکور بفرموده قضات  
 و علماء جامعه علماء مبلغین و تابعیه را حکم بکنس فرمود و بعضی اگر نخندند حبس  
 خود را تا در عیبه رسانند در صورت حال را با مراد و عیبه و ابن عبدالوهاب  
 معروض نمودند ایشان بسامع این خبر بغیظ و تنصب افتادند و با فساد و خرابی با  
 خود افزودند و امیر مکه ایشان را از وصول و دخول مکه قطعاً منع فرمود و برای  
 اداج مانع میشد لیکن ایشان علی الدوام بر قبایل و عشایر اطراف مکه غارت  
 می بردند و قتل و نهب واقع میشد تا اینکه در سنه هزار و صد و پنج  
 اتش مقاتله و محاربه در مابین ایشان و شریف مکه امیر غالب بن مسعود  
 بن سعید بلند شد و وقایع عظیمه و مقالات شدید بین فیما بین فریقین  
 واقع شد و خلقی کثیر در آن وقایع قتل رسیدند و ساعت بساعت امر  
 و تابعیه قوت میگرفت و بدعت ایشان منتشر میشد و قبایل و اعراب  
 بوادی که در تحت ایالت شریفیه بودند در قید اطاعت آنها می درآمدند و از  
 انقیاد شریف مکه سر باز میزدند بعد در سنه هزار و صد و هفده لشکرهای  
 بسیار جمع کردند و با جوش و آلات عظیمه بسمت طایف متوجه شدند و در ذی قعد  
 همین سال طایف محاصره نمودند و مقاتله عظیمه واقع شد آخر الامر اهل طایف  
 تسلط یافتند و مردان و زنان و طفلان ابقیل را کشتند و از قتل بجات  
 نیانت الا اندکی و بعد از فراغ از همه طایف قصد مکه معظمه نمودند و لیکن  
 چون ایام موسم بود و حجاج از طرف الکناف در مکه معظمه بسیار بودند مصیحت  
 ندیدند که در چنین وقت بکه حمله آرند چون حجاج از امانت مسک فارغ شدند  
 و هر قومی به بلاد خود رفتند و مکه از کثرت حجاج فارغ شد آن طایفه شنیعه فرست  
 یافته با عساکر قویه و حیوش عظیمه روانه مکه شدند و شریف غالب باندیشه  
 اینکه جماعت این قوم در غایت کثرت است و اهل مکه را طاقت خارجه شان نیست  
 خایف شد و از مکه خروج کرده در جده متحصن شد و میان ترسیدند که این طایفه  
 اگر دست یابند بر ایشان نیز بصورت اهل طایف معامله خواهند کرد و لاچار مضطر  
 شدند و از ایشان امان خواهند و تابعیه امان شان را پذیرفته در هشتم محرم  
 سال ششدهم بکه درآمدند و مدت هرزده یوم در مکه اقامت کردند و مردم را از عطفه

صحیح سابقه شان تو به میدند و بزعم فاسد خود ایشان را به تجدید ایمان امر میکردند و از  
 توسل استقامت زیاده و تمیز انواع و تالیب میساختند و بعد از فراغ بالشکر  
 انبوه بجانب حده رفتند و جده را احاطه نمود بمقامه شدند شریف غالب بمقابل  
 ایشان برآمد و بضرب توب و گلوله جمعی بسیار را بقتل رسانید آخر الامراتاب  
 مقادمت توب نیآورده بعد از هشت یوم بجانب مکه گریختند و جده را به شریف  
 غالب گذاشتند و چون مکه رسیدند ایالت مکه را بشریف مکه عبدالمجید برادر  
 شریف غالب سپردند و شریف مذکور نیز جهت رفق بکیان و دفع ضرر این  
 اشرار شرافت مکه را قبول نمود و با ایشان صورتا بموقفت بلید و تالیب  
 جمعی از عسکر خود را بر حفاظت مکه گذاشتند و باقی به بلاد خود رجوع نمودند  
 و شریف غالب با شریف باشاکه از طرف دولت علیه عثمانیه و بیعت و الی احمد  
 بود متفق شد و لشکری ترتیب دادند و به سمت مکه متوجه شدند چون مکه  
 برآمدند عساکر و تالیب را تعقیب کرده از مکه معظمه مایوس شدند طایف را  
 مقر و بلحا عسکر خود کردند و به قبایل و عشایر نواحی مکه مقاتله و محاربه بنیاد  
 کردند و امیر طایف عثمان مضایفی و باطنی بود وی با جنود خود به قتل و تالیب  
 اطراف اصرار میکرد تا اینکه واپس جمله قبایل و اعراب اطراف مکه را  
 باطاعت و انقیاد زمره و تالیب در آورد و ممالک مطبوعه شریف غالب را  
 متملک شد و بعد بالشکر چون کوه گرداگرد مکه را گرفتند و محاصر ساخت  
 نمودند و طعام را بر ایشان بند کردند و راه آمد و رفت قواخل را مسدود ساختند  
 و کار بر بکیان آن قدر سخت شد که از غایت اضطراب و عدم قوت گوشت  
 کلاب می خوردند و الحاصل اهل مکه از غلبه فقر و فاقه و شدت محاربه بجان آمدند  
 تا چارتن بقضای الهی داده شریف غالب را بصلح و تاین اهل مکه اشاره فرمودند  
 وی جمعی را از اشراف با مرصلح تعیین فرمود و واسطه حصول مقصود ساخت  
 و در صلحنامه شروطی را که موجب رفق و تاین اهل مکه بود قرار داد و از جمله  
 عدم خلع شریف غالب بود و تالیب ملقمس اهل مکه را مبدول داشتند  
 بقرار شروط موضوعه صلح را انجام دادند و در ماه ذی قعدة سنه عشرين  
 بعد المائین به مکه داخل شدند و مدینه مطهره را نیز متملک گشتند  
 و بعد از تمکن و تقریر اموال و اشیاء تالیبیه را که در حجره شریفه علی ساکنین  
 التخبیه ذخیره و موضوع بود غارت کردند و افعال شنیعه که زبان از ذکر

میوزد نجا آوردند و از طرف خود مبارک بن مضبان ابراهیل مدینه امیر گردانیدند  
 خذ لهم الله سحبا و نعوذ بالله من شرور نفسنا و من سیات اعمالنا - دیدی  
 که زبد عهدی یار عزیز - از نامه برید و بارقیان و کرد - و مدت هفت سال  
 در مصرین شریفین حکومت و بابه جریان داشت و محل شامی و مصری که هر سال  
 زیارت می آمد موقوف نمودند و کعبه مظهر را از عیار قبیلان اسود  
 لباس می پوشانیدند و مردمان را بد حول درند مهب خود اگر راه و  
 می کردند و مردم را بشرب نیناک با قنج و جوه تغزیر مینمودند و قبه های  
 که بر قبور اولیاء و صحابه بود منهدم و خراب می ساختند و درین  
 اوقات دولت عثمانیه بوقایع شدید و مضطرابات عظیمه که ناشی از  
 محاربات نصاری و اختلاف سلاطین ترکیه فیما بینهم بود مبتدا و گرفتار  
 بودند و فرغت مدافعه و بابه را انداختند تا آنکه در سنه دوصدست  
 و ششم بعد الالف فرمان های یونانی از در الخلافه عثمانی بوالی مصر محمد علی  
 باشا شرف صدور یافت مشعر باین که بر سبیل استعجال بقلع و فتح طایفه  
 و بابه پردازد محمد علی پاشا حسب الفرائض بجهت عسکر نمود و جیشی  
 ترتیب داد و سپر خود طوسون باشا را امیر لشکر گردانید و در ماه رمضان  
 از سال مذکور از مصر حرکت کردند و دشت و دریا را قطع کرده به منبع  
 رسیدند و در آنجا با عساکر و بابه مقاتله کردند و منبع را از دست  
 و باطنی ها کشیدند و متصرف شدند و از آنجا به قصد مدینه منوره چون  
 به صفرا و جدیده رسیدند جمایا اعراب که در تحت طاعت و بابه بودند از  
 جمیع طرف جمع شدند و با عساکر و بابه متفق گردیدند و مقاتله سخت فیما بین  
 فریقین بدو وقوع آمد و بالاخره اعراب بدو طاعت و باطنی بود جماع و زرتند  
 و عسکر مصر را از محبت دادند و جفاة اعراب تیغ با کشیده اکثر مهران  
 بقتل آوردند و اموال و اثاث و ادوات عربیه را کاملا برب و غارت  
 کردند و خلاص نشد از قتل و جرح الا اندکی و وقوع این واقعه در شهری حجه  
 سال بیست و ششم بعد الماتین و الالف بود چون خبر بزمینت ادبار  
 مصریان محمد علی پاشا رسید بجاییت ملول شد و از روی شجاعت و مرامی از نو  
 عسکری ترتیب داد در غایت قوت و عدت و کثرت و بلاد ایران کاری  
 و مبارزات جنگی تعیین نمود و هرزده عدد توپ و سه عدد قبیلان به راه

بین منبع و صفیشتها  
 که بکبره مدینه منوره  
 صفراء و ادی است  
 از نامه بزرگوار  
 ترتیب بدو  
 جدیده  
 از باطنی



عسکر حمل فرمود و در ماه شعبان از سنہ بیست و نہت بعد الماتین عسکر مظفر را از مصر  
 حرکت داد و خودش نیز بعد از چند یوم با خواہن خود عازم مملکت حجاز گردید و چون  
 عسکر مظفر اثر از طریق بر و بحر داخل خاک حجاز گردیدند خداوند بر ایشان نصرت  
 عطا فرمود و بہر موضع کہ میرسیدند قبایل و بلاد و قری را از تصرف دہلی  
 کشیدہ بہ حیثہ تصرف خود می آوردند تا آنکہ بہ خون الہی و ثبات قدم و غم مخم  
 و تدبیر مہر در او خردی فعدہ داخل ارض مقدسہ مدینہ مشرفہ علی سائرہا  
 الصلوٰۃ و السلام رسیدند و اقوام و ہابیہ را بذلت و مسکنت از قاع  
 ہ مقدسہ اخراج و فرار بدینمودند و خاک موطا و ملائکہ کرام را از لوث اقدام  
 اغیار پاک و صاف گردانیدند و ظاہر اسباب سہیلار و غلبہ ایشان بی قتل  
 و حرب این بود کہ بنا بر استخوان شریف غالب کہ صورت اطاعت دہلی  
 و معنا با متصریان متفق بود اعرب و بدوی ہا را بصر فہا لغ کثیرہ و عطای  
 جزئیہ از اطاعت دہلی ہا کشیدند چنانچہ شیخ الشیوخ حرب را صد ہزار  
 ریلہ قضی و شیخ دیگر را ہزردہ ہزار ریلہ انعام دادند و علوفہ و سخاوتشان را  
 ماہوارہ مقرر و متعہر فرمودند و این الطاف و کرامات غیظ و تعصب  
 اعراب انشانہ با عساکر مصریہ مالوف و متفق گردیدند و در دفعہ اولی  
 شریف غالب بادنشان و عقب نبود و با ستارہ شرکت نہشت از ہا  
 سبب جز نہشت و پریشانی نتیجہ نبردند و چون خبر فتح مدینہ منورہ بمصر رسید  
 اہل مصر متوالی چند شب چراغان نمودند و تویپ ہا زدند و شادی ہا کردند  
 و کجیہ طرفہ و اکناف روم و غیرہ بشارت رسانیدند و بعدہ عسکر مضبوط  
 از طریق بحر بہ جدہ رفتند و جدہ را بدون قتال تصرف گشتہ بجانب مکہ  
 مظفر رفتند و مکہ مشرفہ را نیز با اطراف و اکناف و توابع آن با اتفاق  
 شریف غالب متصرف گشتند و عثمان مصابقی کہ امیر طایف بود و از حلیہ شجاعان  
 و دلاوران و دانستہ گان و ہابیہ بود بہ هجوم مصریان و اتفاق اہل حجاز و  
 شد بخون و رعب افتاد و با جمیع عساکر و ہابیہ طایف انجلی نمود و فرار بر  
 اختیار کرد و عساکر و ہابیہ از ہر گوشہ و کنار زندگانی ہا غنیمت دانستہ  
 راہ فرار گرفتند و امیر و رعیہ سعود نام در مہین سنہ بیست و نہت ہا  
 حج آمدہ بود حج نمونہ بہ طایف رفت و از انجا بدرعیہ رسید و اصلاً از آمدن  
 مصریان دستک ایشان نارسیدن بدرعیہ و قویف نیافت و در ماہ ربیع الاول

سنه بیست و هشت محمد علی پاشا شاه اتح مکه و مدینه و جدّه و طایف را با جمعی از عیال  
 و اشراف بطور بشارت بدار السلطنه روم فرستاد و در میان موکب عظیم و اجتماع  
 بزرگ نمودند و مفاتیح اماکن مقدسه را بر طشت های طلا و نقره گذاشته بخورت  
 و عطر با حضور دولت تقدیم کردند و در ایشان دترین ها و شادی ها نمودند  
 و توب باز دهند و آواز طبل و نای نوازنده گی با عالم را فرو گرفتند و پیشین  
 به خلعت و نوازش شاهانه مشرف شدند و دولت علییه در ترفیع رتبه محمد علی پاشا  
 و انواع خلعت و نوازشات وی با قصبی الغایه کوشش و مرحت نمود و طوق  
 و خلعت های علیجده بوی فرستاد تا بمعاونان و هواخواهان خود عطیه فرماید  
 و در ماه شوال سنه بیست و هشت محمد علی پاشا عازم ارض حجاز گردید و قبل از  
 توجه وی از مصر شریف غالب عثمان مضایفی آکه از ابرار و بابیه بود گرفتار نمود  
 و زنجیر کرده بمصر فرستاد محمد علی پاشا وی ابدار السلطنه فرستاد و آنجا بقتل رسید  
 و خود محمد علی پاشا به سمت حجاز رفت و در ماه ذی قعدة بکه مظهر رسید و در آنجا  
 شریف غالب را گرفتار نمود و بطرف دار السلطنه فرستاد و شریف یحیی را که برادر  
 زاده شریف غالب بود مشرفت مکه منصوب گردانید و در ماه محرم سنه بیست  
 و نه مبارک بن مصیان و تالی را که از طرف مره و بابیه امیر مدینه منوره بود  
 گرفتار نمودند و بدار السلطنه روم فرستادند دولت علییه در ادر طرفت اکتفا  
 قسطنطنیه بمردم نشان داده و کردش فرمود و بعده ویرا با عثمان مضایفی  
 بقتل رسانید و سرهای شان ایه باب السرا یا آو بزبان کرد تا مردم را عبرت  
 حاصل شود و شریف غالب را به سلاطین فرستاد و در آنجا بغت واکرام بود  
 تا در سنه سی و یک در آنجا و ذات یافت و دفن گردید و بروی قبه ساخته  
 یزار و یه تبرک و مدت امارتش در مکه مظهر بیست و شش سال بود و محمد علی  
 پاشا بعد از وصول بکه عساکر خود را به جانب تربه و پیشینه بلاد غابله فرستاد  
 و بلاد عمیر بر اسل قتال طایفه و بابیه که در آن دیار بودند فرستاد و خودش  
 نیز در ماه شعبان سنه بیست و نه بعد الماتین و الالف عقب لشکر روان  
 شد و چون بان دیار رسیدند مقاتله کردند و کشتند جمعی کثیر را و سیر  
 گردانیدند برخی را و ویران ساختند بقاع و اماکن شان را  
 و بعده محمد علی پاشا با عسکر خود سالماً و فاتیحاً از آن دیار مراجعت نمود  
 و چون ایام حج بود در مکه مظهر بکت فرمود و ادا حج کرد و تا ماه رجب

از سال و صد سی بجای تدابیر امور مجاز در مکه اقامت نمود و بعد از آن حسن پاشا  
 در مکه گذشت و خود در نیمه ماه رجب سنه مذکوره بمصر مراجعت کرد و مدت تا  
 در حجاز عرب یکسال و هفت ماه شد و در نیت جماعه و یابیه را که در قبایل مجاز  
 و شرق بودند اکتیصال نمود و باقی ماند از ایشان الا اهل درعیه در ماه جمادی  
 از مدینه بیست و نهم هلاک گردید و پسرش عبدالله بامارت منصوب شد چون  
 محمد علی پاشا بمصر رسید عبدالله بن سعود به طوسون پاشا پسر محمد علی پاشا  
 که امیر مدینه مشرفه بود مکتوبی نوشت محتوی بر عقد صلح مشروط بانیک  
 در تحت اطاعت محمد علی پاشا در آمده بامارت درعیه برقرار ماند چون  
 خبر مکاتبت محمد علی پاشا رسید به صلح مذکور رضاداد و لشکری را بدرستی  
 پسر خود ابراهیم پاشا ترتیب داد و در او خرمینه سی و یکم بجانب درعیه  
 فرستاد ابراهیم پاشا همراه عسکر در سنه سی و دوم بدرعیه رسیدند و وقت  
 عظیمه فیما بین ایشان و عبدالله بن سعود بوقوع آمد تا آخر الامر در ماه  
 ذی قعدة سنه سی و سه بر لشکر و یابیه نصرت یافتند و بلادشان را  
 متصرف شدند و عبدالله امیر درعیه را گرفتار کردند و با جمع دیگر از امرای  
 شان بجانب مصر فرستادند و چون خبر فتح ابراهیم پاشا بمصر رسید  
 محمد علی از غایت نشاط حکم فرمود تا یک هزار توپ زدند و شهر را آتش  
 کردند و مدت هفت روز همگانی و طرب داشتند و این محمد علی پاشا را  
 به نبال و استیصال و یابیه ذوقی و شغفی عظیم بود و نهایت در اطلاقشان  
 اهتمامی کرد و خزانین بسیار خرج مینمود حتی که شخصی از خدمه وی میگفت که یکمتر  
 اجرة حمل اثاثیه عسکری از ینغ تا مدینه مطهره چهل و پنجاه ریال شد  
 و اجرت هر شترش سیال بود که نصف آن را امیر ینغ و نیم دیگر امیر  
 مدینه مشرفه تادیه کرد و از مدینه منوره تا درعیه اجرت حمل سالیانه  
 این عسکر یکصد و چهل هزار ریله و خرج مذکور برای حمل و نقل حرکت عسکری  
 بود باقی دفعات حرکت را نیز بدین منوال قیاس باید کرد و الله اعلم و چون  
 عبدالله بن سعود در امیر آوردند بر مرگشان نیندند و باطراف موجهه نظار  
 و تماشای اهل مصر گردانیدند و بعد از آن حضور محمد علی پاشا آوردند محمد علی پاشا  
 بتقطیر وی تمام نمود و بر پهلوی خود نشانند و بعد از محاذه و گرم جوشی  
 و ملاطفت سوال کرد که این تطاول و حرکات ناموضوعتان را

باعث چه بود جواب داد که امر عرب چنین است و الحرب سجال باز پرسید  
 که فرزندم ابراهیم پاشا را در لادری چه طور یافتی فرمود نعم تقصیر نکرد و بدل  
 اهدت نمود و ما نیز کوتاهی نکردیم و لیکن مقدره خداوند بوقوع آمد پاشا  
 گفت من امید دارم که خلیفه در حق تو احسان فرماید عبدالله گفت آنچه  
 تقدیر باشد واقع خواهد شد بعد از آن و بر اخلاصت پوستانید و به منزل  
 اسمعیل پاشا در بولاق مصر فرستاد در این اثنا نظرش افتاد که با وی صندوق  
 صغیری است پرسید که این صندوق چه قیمت است گفت چیزی ای که پدرم از حجره  
 شریفه اخذ نمود درین صندوق نمودم و برسم تحفه نزد خلیفه خواهم برد  
 پاشا امر فرمود تا سر صندوقچه را گشایند سه جلد مصحف بغایت عالی چشم  
 بیچکس مثل آینه را ندیده بود و از خزاین ملوک بود و صد دانه مردار بظلمت  
 و یکدانه ز مرد در غایت نفاست و شرشره از طلا بود پاشا گفت ای پسر را  
 که پدرت از حجره شریفه برده در نهایت کثرت بود و این اندکی از آن است  
 گفت نعم و لیکن از حجره مبارکه اخذ شده بجز بقضیه پدرم نرسیده بلکه  
 اکابر عرب و اهل مدینه و انجوات حرم و شریف ملکه و غیره برده اند پاشا گفت  
 راست گفتی بعضی از آن بار من در نزد شریف ملکه دیدم بعد محمد علی پاشا  
 عبدالله بن سعود را بدار السلطنه روم فرستاد و در راه رسید الادل زسال سی  
 و پنج بدار السلطنه رسید حلیفه و برادر هرات ملک کردانید و در آخر نزد  
 همایون و بر اقتل رسانیدند و اتباع او را نیز در آن کن متفرقه مقتول ساختند  
 و ابراهیم پاشا در ماه محرم سنه سی و پنج بعد از تخریب در عمیه و قلع و قمع طوایف  
 و قبایل و یابیه بمصر رجعت نمود این بود آخر قصه و یابیه بطریق تفصیل بود  
 فتنه ایشان از اعظم مصایب مسلمین و تقصیر نکردند در قتل و غارت  
 و نهیب اموال مسلمانان در ریختن خون موحدین و فساد عالم و عالمیان  
 و لاجول و لا قوة الا بالله و حضرت رسول مقبول از ظهور این فتنه خبر داده  
 چنانچه روایت شده که فرمودند یخرج اناس من قبل المشرق یقتلونکم  
 لا یخاؤون تراقیم یرقون من الدین کایمیت السهم من الصیة سیما  
 الخلیق یعنی بیرون میشوند از جهت شرق قاری قرآنند اولیکن از جنب  
 گردن شان نمی گذرد و بمقصد قبول نمی رسد کشیده میشوند از دین  
 چنانچه کشیده میشود تیر از مرغی و حلیه و چهره شان تراشیدن است

۲۱۸

و حدیث مذکور بر روایات کثیر ثابت شده و صحیح نقل و ایات ذکر و اوست  
 و از قول رسول علیه اسلام که فرموده اند سیما هم التخلیق و لیس است صریح که مورد  
 این حدیث طایفه و ناسیه اند لا غیر زیرا که طواریف مبتدعه دیگر خون حرام  
 و غیر هم باین سیما موصوف و معروف نبودند و التزام تخلیق نمی نمودند  
 سید عبد الرحمن اهل که مفتی زبید بود می فرمود که احتیاج بتالیف رسایل  
 در رد و ناسیه نیست زیرا که این حدیث کفایت میکند و مذمت و دفع  
 سیرت ایشان را و التزام تخلیق بر وجهی که اینها نموده اند هیچ یک از عقاید  
 نگزیده حتی که آورده اند زنی از ردی کرده و اجبار اتباع مذمت این عبد الرحمن  
 اختیار نمود وی حکم فرمود تا سر خود را به تراشد زن گفت که هرگاه زنی  
 به تراشدن سر امر میفرماید باید که مردان را به تراشدن ریش امر کند  
 زیرا که موی سر در حق زنان مثل موی سر در حق مردان زینت است و تراشدن  
 آن موجب قبح این عبد الوهاب از جواب عاجز ماند و بعد از آن را  
 به تراشدن سر امر نکرد و از جمله و ایات و عقاید سیه ایشان این  
 بود که منع میکردند مردم را از طلب شفاعت آن حضرت مشهور و متواتر است  
 و برای اهل کبار نیز شفاعت واقع است و از قرائت دلائل الخیر  
 که مثل است بر صلوات آن حضرت و بر بیان اوصاف کامله شان  
 منع بلایع می کردند و از قرائت درود بر منبر بعد از اذان که معروف اهل  
 حرمین بود منع کردند حتی آورده اند که کوری بعد از صد و در منع او  
 گفت و درود خواند و برانزد این عبد الوهاب مذکور به قتل شد  
 و بالحکمه فعال و کردارشان زیاده از آن است که درین دراق گنجایش  
 داشته باشد و الله سبحانه اعلم

در بیان قتل صنایع مملو کین که در مصر متغلب شدند

بدانکه در ایکند کوره سابقا همواره بر مصر تغلب داشتند و ظلم و ستم می نمودند و با شتاب  
 قوت تسلط بر ایشان نبود تا اینکه محمد علی پاشا بولایت مصر متمکن شد و تسلط  
 پیدا کرد و در سنه هزار و دویست و بیست و شش اکثر ایشان را قتل رساند  
 تفصیلتش آنیکه این جمعیت و عساکر و اتباع کثیره داشتند و علی الدوام با  
 علی پاشا معارضه می نمودند و بر قواعد و حالات دینی و حکمیه و شرعی علی پاشا را  
 قوت آن نبود که با ایشان مقاومت نماید لاجرم همه و جمیع می نمودند تا آنکه

دار السلطنه عثمانیه مور بارسان جیش در حجاز عرب ای قبال با بیه گردید وی خوش نمود  
 که سپهرش طومون پاشا سپهر عسکر عیشند که مقرر کرد و دولت متمسک و ایند وقت  
 و بر وفق مطلوب بی فرمان فرستاد محمد علی پاشا فرصت را غنیمت دانسته اعلان  
 کرد که صنایع عساکر صناعیه و اتباع خود در قلعه جهه اجتماع فرمان سلطان حاضر شود  
 و از قلعه تاور و ازه خارج به سمت حجاز که در نزد قبه عزب بیرون مصر منصوب است  
 با طوسون پاشا متابعت نمایند و حضور ایشان را به ساعت چهار از سوم ماه صفر  
 تعیین نمود و عساکر خاصه خود را در برج یاد سنگرهای قلعه تعیین نمود و در بان قلعه را  
 گفت که چون عساکر صناعیه تا مادامی که قلعه گردیدند در و از قلعه رافرو بند  
 و عساکر خاصه بعد از بستن در و از قلعه هجوم آرند و صنایع را با عساکر شان  
 قتل رسانند چون روز موعود شد و صنایع را عساکر و اتباع به قلعه در آمدند و  
 در قلعه را بند کرد و عساکر مخفیانه از هر طرف حیر کردند و تمام ایشان را بقتل رسانیدند  
 و از وقت داشت تا غروب آفتاب قبال شان امتداد کشید و بعد از آن آنکه  
 ازین امر مصر نامه بود و شایسته کرده با دیگر مردم صحرای مقتول ساختند و به اتصال قوم نمودند  
 نمودند و قصه ایشان در آن است ولیکن با حاصل او را حجتی اختصاص ذکر نمودیم و بعد  
 ازین محمد علی پاشا را حکومت مصر بر وجه کمال مسلم شد و در این معارضه مراحم ماند و از سنه  
 دویست و بیست و سه و صد و شصت چهار ایالت مصر بود و این محمد علی پاشا در اصل  
 خود از بلاد قوله از مردم ارنو و ط بود چون فرانسین بر مصر تسلط و تغلب نمودند  
 و یوسف پاشا با عساکر سلطانی بحجاز به فرانسین آمد محمد علی پاشا دخل عسکر وی بود و اتفاق  
 عسکر یوسف پاشا مقاتله نمود و دلادوری و شجاعت بسیار از وی بوقوع آمد و فرانسین را  
 از مصر بیرون کردند دولت علیه بمقابل خدمت محمد علی ترفیع رتبه او نمود تا بانکه  
 وقتی بمنصب قائم مقامی مصر رسید و بالاخره زمام حکومت تمام دیار مصر به قبضه او  
 رسید تفصیلاً آنکه چون یوسف پاشا با عساکر خود فرانسین از مصر خارج نمود  
 و خودش داخل مصر گردید بنا بر فرمان دولت علیه زیر مصر محمد خسر و پاشا را ایالت مصر منصوب  
 کردند و یوسف پاشا از مصر مسافرت نمود و زبیرند که در ماه محرم سنه دویست و سه و صد  
 خود مستقر بود اتفاقاً باین وزیر و عساکر مصر بواسطه مطالبه مرتجع عسکر حواکم ایشان  
 نزاع و فتنه و اقصیه و امتداد فتنه منجر باخراج وزیر از مصر گردید چون وزیر از مصر  
 مردمان ظاهر پاشا را که قائم مقام مصر بود موقتاً الی رسیدن امر و فرمان سلطان با ایالت خود  
 منصوب کردند و قاضی مصر ظاهر پاشا را پوستینی از سمو پوشانیده و بر سرند حکومت

و بعد از شازده روز از حکومت دی ایلی مصر باز فتنه بر پا کردند و طاهر پاشا را کشتند  
 و درین ایام احمد پاشا از طرف دولت علییه بحکومت مدینه منوره مقرر گردیده بود و چون  
 بمصر رسید مردمان مصر بعد از قتل طاهر پاشا و برابری حکومت خود انتخاب کردند  
 و محمد علی پاشا که رئیس اشراف این فتنه را بود بایالت احمد پاشا رضاندار و عتدار  
 نمود باینکه سابقا طاهر پاشا را از حیث اینکه قائم مقام مصر و محافظ دیر مصر بود  
 والی گردانیدیم و ایالت او بخوی از صحت دشت و احکامش نافذ می نمود  
 بخلاف احمد پاشا که از طرف دولت بر مالک مصریه صلا تسلط ندارد  
 و ایالتش مقصور بر مدینه منوره است مابین حق آن نداریم که وی را  
 از ایالت مقرر کرده او منع نموده بر مصر والی گردانیم بلکه بر مالک مصر است که بختیر  
 عسکر او نموده بر مقر ایالتش روانه فرماییم و این عزیز محمد علی موجب شد از فتنه  
 گردید و عسکر مصر احمد پاشا را نیز بعد از یک شبانه روز از مصر خارج کردند بعد  
 ازین منادی بانندی تسکین فتنه و آرامی اهل مصر و بشارت ایالت برهم  
 بیگ که حاکم ولایت و کتیر صنایق بود در دادند و محمد علی ابادی در امر  
 تولیت مصر مشارک ساختند و مستوفی مصر را گرفتار نموده سرش را قطع نمودند  
 و بعد از چندی باز عسکر یان از ابراهیم بیگ جوانک طلب نمودند و ازین  
 حیثیت غوغای عظیم برپا شد فتنه انتشار یافت و عسکر یان نجر برای ابراهیم بیگ  
 آمدند و اموالشان را هتک کرده اراده قتلش کردند وی از ترس  
 فرار نمود و از مصر خارج شد و جل و عقد ملکیت بر سبیل استقلال محمد علی قرار یافت  
 درین اثنا خبر ایالت احمد پاشا خورشید حاکم مکه که در پاره ای طرف دولت علییه مصر رسیده  
 در سال و صد و هجده ماه ذی حجه حسب الفغان سلطانی احمد پاشا بمصر رسید و بر سر  
 ایالت نشست و بعد از وصول تقریر اموال جزئی را از وجه مالیات و خراج سال آنند  
 مصر بر سر عیاد با تین ایند کالین امر بجمع فرمود مردمان از تکلیف غیر لازمه فوق  
 الطاقه وی بجان آمدند و کار بریشان سخت شد و قیمت بسیار بند شد بازارها و کان  
 بند گردید و اطفالشان جلگی به جامع از هر در آمدند و بر سر غیر با بند شد فریاد و نعره  
 سخاوتی نمودند و با لطیف میگفتند چون خبر این قضیه در فریاد مصریان با احمد پاشا رسید  
 نقیب الاشراف اطلب نمود و عتدار کرد که تکلیف تحصیل خراج را از مردم رفع نمودم البتة  
 مردمان را باید که آرام سازید و تسلی دهید مردمان را به تبلیغ نقیب الاشراف خوش  
 شد و متفرق گشتند ابراهیم بیگ با بعضی از امرا سابقا که بخت بود جماعت کثیری را

جامع از هر  
 در  
 آمدند و بر سر  
 غیر با بند شد  
 فریاد و نعره  
 سخاوتی نمودند  
 و با لطیف میگفتند  
 چون خبر این قضیه  
 در فریاد مصریان  
 با احمد پاشا رسید

از مردم از دشت صحرا جمع کرده بر آن مقابله احمد پاشا و اتباع وی بمبارد باشان نیز با عساکر خود  
 برآید و بین فریقین مقابله عظیم واقع شد و راه با مسدود گشت و شرح این قصه خوب  
 تطویل است و اندرین میان از طرف دولت علیه فرمان مقرر می محمد علی به حکومت جده  
 مبارکه صدور یافت با خواجه محمد علی ابدستور قانون خلعت پوشانید و بوسه  
 سمور بخشید و عازم ساخت امیر عسکر در حین سواری محمد علی حرکت کرده از وی  
 علوفه خواستند وی اشاره به پاشا کرد و گفت اینک پاشا حاضر است از من چه میخواهید  
 این کیفیت بطرف سرای خود رفت و در آن راه بر مردم طلا و نقره شایخی نمود  
 بجهت عسکریان احمد پاشا را تا نماز شام نگاه داشتند و از رکوب منع کردند خیر الام  
 خود را بملاطفت نمانید و به قلعه رفت و لکن در میان مردم آوازه افتاد که احمد پاشا را  
 محبوس کردند و بعد از آن بین مردم شایع شد که احمد پاشا میخواهد که بر مردمان  
 از قسم نوپید مصادرت وضع نماید پس مردم همچنان نمودند و غوغای عظیم شد  
 و هر کس سخنی میگفت بعضی میگفتند که خداوند در میان ما و این پاشا ظالم حکم فرمود  
 و بعضی میگفت این ظالم را به حکومت خود نمانی خواهیم و دیگری میگفت  
 حسنا الله و نعم الوکیل و دیگری ده میگردد که یا بختی ابلک عظمی و تملی در خانه محمد علی جمع  
 آمدند و شکایت می نمودند محمد علی گفت کدام کس را برای خود می خواهید ای اهل می گفتند  
 که غیر از تو که آثار عدالت در تو مشاهده میکنیم با جدی رضی نیستیم وی بعد از شناس  
 و ابار رضی شد و سید عمر مکرّم نقیب الاشراف و شیخ شرفاوی و بر خلعت پوشانید  
 و منادی می شنیدند که ایالت مصر مفوض به محمد علی گردید و بواقعه در یوم در شنبه  
 شانزدهم ماه صفر سنه هزار و دویست و بیست بود و بعد خبر با احمد پاشا رسید وی گفت  
 من بامر سلطان و الی شده ام و بگفته فلاحین عامه معزول نمیکردم و از قلعه فرود نمی آیم پس  
 مردمان مقتصد نمودند و بر صحت عزل نصب محمد علی از علماء و مفتیین سوال کردند همگی  
 صراحتاً مضاکرند و قاضی حکم نمود و معین احمد پاشا در قلعه مستحکم شد و اراده حرب و قتال  
 نمود اهل مصر وی اور قلعه محصور کردند بعد از چند روز بیرون گشت و با علماء بحث نمود  
 و ایه اطیعوا الله و اطیعوا السیول اولی الامر منکم را مستند ساخت علماء گفتند  
 مراد از اولی الامر علماء اند و عادت مصریان از قدیم همین بود که با امر و ظلم را عزل می کردند  
 و دیگری منصوب نمود پس معاطله احمد پاشا با ایشان طول کشید تا نهایتاً از طرف امر سلطان  
 و امر ایالت محمد علی پاشا صدور یافت و تولیت می صحت پذیرفت تصویب علماء و عموم اهل  
 نافذ شد و امر محمد علی پاشا صورت تمام و کمال پیدا نمود و روز بروز کار وی به ترقی و ارتقاء بود



اگرچه اکثر انقلابات باستان نیز به تخریب میاست او بود تا اینکه با سلطان محمود بنام مقابله کرد و شام و کمر را  
 مالک شد چون سلطان محمود وفات یافت در سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج با سلطان  
 عبدالمجید خان مسالحه نمود و شام و حجاز را به سلطان کرد و ترک نمود و سلطان ایالت  
 اقطار مصر را موبدالمجید علی اولادش سپرد و در هر سال چیزی از خراج علی التعمین برین  
 مقرر نمود و تا سنه دویست و شصت و چهارم منوال بود بعد محمد علی مرصن عارض شد و در غنای  
 فخر گردید ایالت مصر را به فرزند خود ابراهیم پاشا سپرد و بدت ایالتش چون بحسب حال بود  
 و ابراهیم پاشا ایالت کرد و وفات یافت بعد عباس پاشا بن طوسون پاشا  
 تا سنه دویست و هفتاد و یکم گشته گردید و سعید پاشا بن محمد علی پاشا تا سنه هفتاد و نه  
 بود بعد وفات شد و همعلین ابراهیم پاشا و الی شد و در سنه نوزده و شش خلع گردید  
 و نیز علی محمد قوتلی پاشا و الی شد و تا اکنون که سال نالیف سال بن سنه هشتاد و یکم است

در کس غلبه فضل نسبیس بمصری

بدانکه مصر قبل از تسلط و فلک عثمانی بدست ملوک خمر گشته بود و آن تا مالکیت بسیاری اجرا  
 و ترکیه غیر هم در شتند چون دولت علیه بر مصر غالب شد و از دست ملوک خمر گشته بیرون  
 مالکیت باقی مانده بود که در غایت کثرت روز بروز افزون گشته امرشان  
 قوت میکرد و تقابلی یافتند و بر اکثر اهل مصر و محمولات و خراجات  
 و مرکبات مصر تسلط گشتند و عصیبت قومیتشان در تزايد شد و مرشایان  
 امرا و رؤسا بودند و یک نفر امیر کبیر بود که حکمتش نفوذ عامه داشت و در  
 تحت ریاست وزیر مصر می بود و از طرف دولت علیه پاشا مقرر  
 می گردید ظاهراً مطیع و منقاد او بودند ولیکن باطن طاعت نمی نمودند و در  
 بی میگوشتند و بالجد عزل و نصب الی مصر به قبضه اختیار خودشان بود و محمولات  
 و داخل مصر بمصرف ایشان صرف میشد و بدولت چیزی عایدی گشت و دولت  
 نیز با ایشان طریقی خودداری پیشه کرده بود و از حیثیت کثرت محاربات  
 و مقاتلات با نصاریا بدفع و قمع ایشان پردخت می توانست تا اینکه تقابل  
 ایشان بجای رسید که بر عموم مسلمانان ظلم و ستم می نمودند و دست  
 قندی در آن میکردند و با طوطیف مصاری و پیرو و غیر هم خصوصاً تجار  
 مصری جور و بیداری کردند و آوازه ستکاری شان بر همه اقطار  
 شایع شد درین نهاد دولت در نسبیس حضرت عموم اهل مصر و تباین قلوبشان  
 مغتبط و منسبت بر فلک مصر و قلع و قمع مالک متغلبین طامع و جسور گردید و در

ادام مسلمین اندخت که غرض مقصود دولت فرانسین استخلاص اهل مصر از دست مغلیس  
 و برقراری تسلط کامل دولت عثمانی است پس فرانسین بصورت خفیه و نهانی که احدی را  
 اطلاع حاصل نگردد و در تخریب لشکر نمود و در ماه محرم سنه هزار و دویست و نوزده به سمت  
 مصر متوجه گردیدند و در این سنه ابو بکر با شاطر البیسی وزیر دولتی مصر بود از سنه  
 یازدهم بعد المائین پاپالت مقرر گشته بود ابو ایهم یک نفر که بر مغلیسین و مالیک  
 و عساکر صناعیه امیر بودند و عامه شان در اطاعت این دو نفر بودند چون خبر  
 دهشت اثر فرانسین بمصر رسید و شیوع یافت ابو بکر با شاد در روز شنبه  
 هفتم صفر از سنه مذکور از مصر برآمد و به غزه رفت و از آنجا بدار السلطنه  
 رسید و مصر بدست تسلط ابو ایهم یک مراد یک شخص حاجی و امر ایشان ماند  
 و اهل مصر در وقت خروج ابو بکر با شاد قبل از آن چند بوم خبرهای هجوم فرانسین را  
 می شنیدند و لیکن بحقیقت حال واقف نبودند تا اینکه در روز بیستم محرم سنه هزار و دویست  
 و نوزده ششتری های جنگی و آب گوت با فرانسین مشغول عساکر و آلات حربیه و ادوات  
 جنگی بکنار اسکندریه رسید و بختی از کشتی ها برآمدند و با اهل اسکندریه که از آمدن  
 شان بکلیه غافل بودند بمقاومه افتادند و چون اهل اسکندریه مستعد حرب و قتال نبودند  
 اندکی مقابله کردند و خرابی را مان خود شدند و لشکر فرانسین داخل اسکندریه گردید  
 و تسلط و تلبک یافتند چون خبر اسکندریه و استیلا فرانسین بسمع اهل مصر رسید باضطر  
 و ابو ایهم بیک و مراد بیک به تهیه اسباب حرب شدند و لشکر ترتیب داده با توپ  
 بزرگ و آلات حربیه در موقع حسیب اسود و مسکر ساختند و اضطراب و هرج  
 و مرج عظیم در اطراف مصر واقع شد و نرخ اشیاء بلند گردید و در آن  
 بسیار و طریقی بجای آمد و در شش درین اثنا کتوبی از طرف فرانسین  
 بمصر رسید که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله  
 لا ولد له ولا شریک له فی الملکة اما بعد بر شما بر اهل مصر واضح باد  
 که ما جماعه فرانسین پرستش میکنیم خداوند را  
 و احترام میکنیم پیغمبر و قرآن عظیم ایشان را  
 و البته مسلمانان و مومنان و محب طوایف مسلمین و محب سلطان مسلمانان بسیاریم  
 و برمان در دلیل بر امور مذکور آنکه نازل شدیم برومیة کبری و کبری با آنکه قدوه نصاری  
 و امام ایشان است و باعث تحریف نصاری بر مقاتله مسلمین اوست خراب و بران  
 نمودیم و اهل بینه مالمه را که معتقد ایشان لزوم محاربه مسلمین و وجوب ایقاع

مصر  
 شهر اسکندریه  
 نام از آنجا  
 قتل

فتنه بین مؤمنین است طرد و قمع و استیصال نمودیم و مقصود  
 مایان ارادن بمصر حضرت سلطان اسلام و دفع متغلبین بر ممالک  
 مصریه و منع ظلم و همدان ایشان از رعیت مصر است و معنی آنیم برای  
 از اینه دین شما بلکه بقصد تخلیص حق شما اندست طالبین امتغلبینی که تسلط  
 یافته بلاد مصریه و سعادت می کنند با ملت فرساده و بتجار ایشان  
 به جنای سخارت و ایدار و تعداد و اخذ اموال و فساد میکنند به بهترین  
 اقلیمی که مثل وی در تمام کره ارض وجود ندارد چنان بنمایند  
 که خداوند تعالی و تقدس با نظاره دولت این طائفه حکم فرموده  
 و مایان که عبادت خداوند و احترام پیغمبر و شتران عظیم را از ممالک  
 بیشتر بنماییم و دارا سبب فضائل و عقول و علومیم و ممالکی که از  
 علم و فضل و عقل بهره ندارند بلکه بین مملوکات و صفات مذکور  
 معاندت پیدا شد و عند الله همه مردمان مساوی الرتبه اند و تمیز  
 بعضی از بعضی نیست مگر علم و فضل پس کدام صفت ممالک مذکور  
 مزیت یافته باشند و متمیز گردیده باشند مستحق تصرف بلاد مصر  
 و اختصاص ایشان است چون کنیزگان خوروی و اسپان تازی و  
 منزل های پر فرخ شده باشند و اگر خود را با لغرض مستحق دانند  
 پس بنایند حجت و بر بانی را که از نزد خداوند ایشان رسیده و نیز  
 برای همه معلوم که ارض مصر سابقاً دارالسلسله شهرهای عظیم و خلج  
 های فراخ و تجارت های بسیار بوده و اکنون منع نگشته الا بکثرت  
 ظلم و طمع و چون خداوند تعالی رؤف و رحیم و عادل است منتظر  
 رحمت او باشید و از اکنون امیدوار حصول مناصب بلند و کتبات  
 مراتب ارجمند از طرف دولت علی الدوام باشید و حل و عقد و  
 تدبیر ممالک مصریه را جملتاً بدست علماء و فضلای و عقلا خود یا محقق  
 دانید و البته درین صورت اصلاح حال امت بوقوع خواهد پیوست  
 ای مشایخ و قضات و علماء و بزرگان شهر برای عموم ملت خود  
 بفرمایند که فرساده مثل شما مسلم و موحد اند و همواره با حضرت  
 سلطان عثمانی که سلطان مسلمین است محبت و اخلاص دارند و  
 بادستمان وی دشمنی دارند ادام الله مملک و ممالک متغلبین همیشه

خلاف درزمی دارند و اقبال امر سلطانی نمی کنند الا بطریق نفعانی  
خوش باد مجال آن کسانی از اباالی مصر که با ما اتفاق کنند و با خود فرمایند  
با دانش آن اصلاح حال و مناصب بکنند خواهند رسید و نیز خوش  
مجال کسانی که در خانهای خود بنشینند و با هیچ یک از فریقین مجازین  
میل نکنند و چون غلبه را بجانب ما بینند بر سبیل مسارعت قلباً  
مطرف ما گرانند و لیکن افسوس و ندامت بر کسانی که اطاعت متغلبین  
کنند و بچاریه ما بر آیند البته فلاحی را بخود تصور نکنند و اثری از خود  
باقی ندانند و قریه جاتی را که به سه ساعت مسافت بر طریق مرور  
عسکری فرسادیه قرب دارند لازم است که و کلای خود را نیز در عسکری  
فرسادیه فرستند و تا ایشان را باطاعت و ایقان و لصب یروق فرانسوی  
که سفید و سرخ و سرمه کین است معرفی نمایند و نیز باید که لصب کنند حاجتی  
سلطان عثمانی را که محبت مایان است و بر قریه که اطاعت فرانسویه را  
نمایند البته با لش سوخته خواهند شد و بر مشایخ و علماء و فضات  
دائم لازم است که مواظب باشند بر وظایف خود و با اباالی در بیوت  
خود مطمئن بنشینند و بر جوامع با دار صلوات بطور عادت خود با  
مشغول باشند و اهل مصر بنجامی شکر خداوند متعال را بمقابل انقراف  
دولت جمالیکی بنمایند و با و از رفیع بگویند که همیشه دارد خدا جل جلال  
دولت عثمانی و همیشه دارد خداوند جل جلال عسکری فرانسوی را و لعنت کند  
خدا بر جمالیکی و اصلاح آرد احوال مصریان را و بر مشایخ لازم  
است که فی الحال برگردان با و خانه ها و اطلاق متغلبین مهربانند و اجتهاد  
کنند که ادنی چیزی در معرض تلف نیاید انتهى در بیستم ماه محرم عسکری  
بنواحی مصر رسید و لشکریان مصر پیش قدمی کرده بنزد راجحانیه بدو  
رسیدند و از آن جانب میت خورده بجزیره آمدند و باز در شقیق تلافی  
واقع شد و مقتله عظیمی کردند و چون تقدیر الله بر هر میت مسلمانی  
رفته بود مراد بیک و اتباع وی بجانب صعید و ابراهیم با جماعت  
خود بجانب بر شقیق شام فرار نمودند و بعضی گویند محاربه واقع نشد  
بلکه چند فرنگک از طرف اطلاق لشکر فریقین واقع شد و اندکی کشته  
گردید و مصریان را در بجزیره بود پر از جبهه خانه و اسباب و آلات جرمیه

این توضیح است در لغت  
تسطاط  
تسطاط قباله مصر  
تسطاط موقع در امت  
در مضمون است تسطاط  
در مضمون  
صعید لایت در مضمون  
در مضمون  
صعید لایت در مضمون  
در مضمون

آن کشتی با سوخت و اسباب و ادوات عربیه کاملاً ضائع شد و عمل  
 سوختن در کس ایشان نیز سوخت مراد یک چون این قضیه استند  
 خوف و رعب بروی مستولی شد و بجانب مصر فرار نموده و گرانای  
 و توپ با را در میدان برگذاشته رفت و لشکر نیز در عقب دی بر گشتند  
 و ابراهیم یک بجانب ساحل بولاق و مردمان هر میت حوزده بمصر  
 باز گشتند و علماء و روز سار مصر به راه با شام شورت نمودند و مصلحت  
 استخوان شد که از بولاق تا شبرستان سنگر با سازند و ابراهیم یک  
 با اتباع و محالیک ببولاق اقامت کند و مراد یک در یوم دو  
 شب به برانایه رفت و از اسباب تا بتقیل سنگرهای داز راحت  
 و خود با علی با شاه طرابلسی و نضوح با شاد و سائر امراء و ضابط  
 استقامت و زیدند و کشتی های کلان پرازی کرد و توپهای بزرگ  
 بر ساحل اینها تعیین فرمود پس بر شرقی و غربی از غنا کرد و توپ  
 و سواران و پیادگان و سنگر با محکومت و علماء و متاخر و اطفال  
 مکاتب از ابتداء حدوت این واقعه در جامع از بر جمع شده بودند  
 و بخت بخاری شریف و ارجیات و اذکار و قرارت اسم با لطیف و  
 دیگر اسکار مشغول بودند و مع هذا امر مصر و اعیان مطمئن بودند  
 و از ابتداء وصول جزا سکندریه به نفی متاع و اموال خود مشغول  
 بودند و از خانه های مشهوره خود سخنانهای مردم غیر معروف  
 میزدند و شب تا صبح بنقل و دفن اموالی گرفتار بودند و مرکب  
 و دو اب برای ارتحال و کوچ حاضر ساخته بودند و چون اهل شهر  
 کار ایشان را ملاحظه کردند و اضطراب شان را دیدند خوف  
 افتادند و رعب و فرغ برایشان مستولی شد تا اینکه اخذ شهر  
 اراده خروج نمودند و اگر حکومت ایشان را منع نمیکرد یکی از  
 ایشان در مصر باقی نمی ماندند و در روز سه شنبه لغیر عام شد و مردمان  
 مصر دکان با و بازار با بند کردند و همگی ببولاق برای جهاد جمع  
 گشتند و اهل بهر صنعت اخراجات حوز را جمع آوردی کرده بشخصی  
 که متعین ترتیب و تهیه خیمه و سنا مان و حوزا که خود نمود بودند  
 دادند و بعضی مردم که مستطیع بودند بر فقرا مجاهدین تطوعاً

تقدیر خدای تعالی است  
 در معجم البلدان آورده  
 که در روزی که در شب  
 بولاق این است متصل  
 برانایه  
 شمری مصلحت ناموس  
 میزدند که نمی  
 یعنی است که خبری نباشد  
 میزدند و جوان  
 تا در اینجا کلام مولود باشد  
 بولاق در قانس سندرم است  
 این باب در کتب است از کلمات  
 ای از تاریخ زیاده  
 معجزه

اتفاق میکردند و نیز بعضی اشخاص متمول جماعتی را از اهلای غریبه شلم  
 با عطای صلاح و نفقه معاونت مینمودند و بالحد تمام مردم بهمت و قوت  
 خود را بذل نمودند و صرف طاقت کردند و با اتفاق مال سخن نکردند و  
 نفوسشان غیرت و شجاعت مینمودند و بسیکن زمانه برایشان  
 موافقت نکرد و قرار و اب اشارت با طبل و غیره و نانی و علم با و  
 کجکول با برآمده های دهنوی میگردند و اذکار میخوانند و در سید عمر  
 مکرم که لقب الاشرف بود بر قلعه برآمده بیرق بزرگ بیرون کرد و  
 بر پیش روی خود بر یا نموده با هزاران مردم از عامه که خوب و عصاب و  
 در دست داشتند بجانب بولاق روانه گشتند و غلغله تکبیر و تهلیل  
 عالم را فرا گرفت و طبل با و نای با میگوشتند و آن بیرق را مردم عامه  
 بیرق رسول الله میگفتند و در مصر باقی نماند هیچ کس الا زمان و اطفال  
 و اهل زمانت که قادر بر حرکت نبودند و زخ بارود و اسرب بدرجه  
 رسیده بود که بیکر طل بارود بخت لضعف و بیکر طل سرب به نود لضعف  
 فروخته میشد و تمام سلاح و انواع آلات بغایت گران شد حتی  
 که اکثر رعایا سچوب با و عصاها و سیل با بیرون می شدند و دیگر  
 سلاح نداشتند و متاسفانه در بولاق برادیه علی بیک درآمده به  
 ادعیه و اذکار مشغول گشتند و عامه مردم در خیمه ها و خانه ها و زاویه  
 یا مستعد مقاتله بودند لخص اینکه از جهن تقرر ابراهیم بیک به بولاق و  
 لضعف دروازه جنگ در بولاق تا هنگامی که نه کمیت واقع شد عموم  
 مردم در آنجا مقیم بودند و بشهر باز نمی گشتند الا اشخاصی که استطاعت  
 شب گذاردن نداشتند شبانگاه بمصر می آمدند و علی الصباح  
 در میدان رزم حاضر می گشتند و ابراهیم بیک اعرابی را که محار و دم  
 بودند طلب داشت و جاززه و رسوم داد تا در نواحی (شبه) مقدمه عسکر  
 باشند و بسیاری از عرب بجزه و جزیه و سعید و سیریه و قیغان و  
 اولاد علی و قنادیه در نزد مراد بیک جمع آمدند و روز بروز جمعیت  
 زیادتر می شد و لکن خوف برایشان بیشتر میگردید و حال قرار  
 که استعانت بر قوت روزانه و شبانه نداشتند و اسباب  
 حرب نیز به تعطیل بود سخت تر و تنگ تر میگردید و بهم اجتماع

بیکه شبانگاه در بولاق  
 نواحی اسکندریه  
 واقع بود ابراهیم

غلا و کراواتی

خلق کثیر موجب غلا و زرخ می گشت و سبب قطع طریق و تعدی بعض  
 بعض میسر گردید و حکام و اماران فرصت اشتغال بدفع مفسد  
 و شرور نداشتند و اعراب کوادمی نیز با طرف و نواحی مصر غارت  
 و تاراج پیش نموده بودند و مردم او با شرف و فرصت یافته قتل  
 و نهب و غارت میگردند حتی که قطر مضر را گویا که آتش گرفته بود  
 و عموم مردمان بدلاسه را بران و دزد و قتل و غارت و مفسده  
 و خرابی امر رعه با مبتلا بودند و عیاذ بالله من ذالک و اماران مصر حجاب  
 فرنگ را از مصر بودند در قلعه و خانه پاسه خود مجوس کرده  
 بودند و محلات فرنگیان و خانه های ارضارامی شام در روم و تبلیان  
 را برای دستیاب نمودن اسلحه تقویت می کردند و عامه مردم  
 اگر منع حکومت نمی بود ارضارامی و بیورد و اهل مصر را کمالاً بقتل می آوردند  
 الحاصل با خود این اضطرار است و قتل مردمان روز بروز  
 وصول عسکر در شاه شایع تر می گشت و لیکن سمت درود شاه از  
 واقف نبودند کسی میگفت که از جانب دشت شرقی میرسد و دیگری  
 میگفت از جانب دشت غربی می آیند و کسی هر دو طرف را میگفت و  
 حقیقت برای شان معلوم نبود و اماران شان نیز بهمت نگرند که  
 جاسوسی و طبعه بفرستند تا پیش از رسیدن دشمن اخبار مصر سمت  
 درود شان محقق و معلوم گردد بلکه مراد بیک با عسکر و اتباع خود  
 هدیگ دشت و ابراهیم بیک با تبعه خود در دشت دیگر اقامت  
 می داشتند و منتظر اینگونه واقعه می شود بسر ببردند و هر دو جماعت  
 از قلعه و حصن و بلجاء دور بودند و این همه از سورتدیر و اهل امروتن  
 بود چون روز جمعه ششم ماه صفر رسید عسکر از سویه بحر اسود  
 رسیدند و صبح شنبه باقم دیار آمدند و درین جا خلقی عظیم از لشکری  
 رعیت و دهاقین و مجاهدین مصر جمع آمد لکن با دلهای متنازله و  
 عنیمت های نسبت و فکرهای مختلف و حریف بر زنده گانی در فایست  
 و تنعم و کامرانی خورسند و بغرور و تکبر بودند و بکثرت جماعت و اهل  
 خود بیازیدند و شاهان دشمن نیز در ایستگاهان حیرت می نمود و در محفلت و  
 عدم مبالات و نازش می بودند و این امور مذکوره از اسباب نهمیت

و خدایان شان گردید اعازنا الله سبحانه و اهل مصر گمان می بردند  
 که عسکر فرانسی از جانب دشت شرقی و غربی دارد خواهد گشت  
 و در بین ایشان این سخن شایع بود و ازین سبب بعضی بر شرقی  
 و بعضی بر غربی اقامت کرده بودند تقدیر خدایان شد که در وقت  
 قبلا که جماعتی از عسکر یان بر غربی طرف ناحیه اشقیل که بلده است  
 حجاز را بنا به سوار شده بودند که ناگاه با مقدمه عسکر فرانسوی دوچار  
 شدند و بین فریقین محاربه واقع شد چون فرانسویان اسلحه در دست  
 و تفنگ های متعاقب الرمی داشتند جماعه سواران بر غربی -  
 نیز به سمت حوزدند و ایوب بیگ در فرار با جمعی از کاشانان و غلامان  
 محمد بیگ الفی گشته گردید و یاقی گریختند مقدمه فوج فرانسوی که  
 شش هزار کس بودند در پیش ایشان یونابارته بود ولیکن درین وقعه  
 حاضر نبود و بعد از نیز به سمت حاضر گشت لقب عسکر مصری را نمودند  
 و لشکرهای مراد بیگ قریب شدند درین اثنا فوج مراد بیگ  
 با دشمن مقابل شدند و از طرفین صدا های توپ بلند شد و کلمه  
 های آتش نشان روی سواران فرود گرفت و عسکر بحری با فوج ازنا و  
 میا طی طرف انبیه بر آمدند و با پیادگان طمس گشتند و کارزار یافت  
 استعدا دیافت و محاربه عظیم واقع شد چون عسکر بر شرقی از وقوع  
 قتال و محاربه در بر غربی واقف گشتند غوغای عظیمی در باین ایشان  
 واقع شد و فریاد و ناله و هوی عوام و اخلاط مردم بلند شد و صیحه و  
 نعره یا لطیف و یارب و یارب جلال الله اعلم را بر گردانید گویا محاربه  
 با دشمن بنجره و صیحه فرار گرفت عقلا و دانسته گان بر چند مردم را  
 از داد و فریاد منع میکردند و میگفتند که ای گروه مردمان از غلغله  
 و فریاد کار نمی آید و کار بیشتر زدن و تیر انداختن است نه لغوغا نمودن  
 و رسول مبارک با صحابه کرام کشته محاربه میکردند نه لغوغا و فریاد  
 عوام هیچ طفت نمی شدند و از غلغله و پای و هوی نمی ماندند که خواهند  
 و که بسبب نبود بعد از آن آرزویم یک و امر از جماعه بسیاری از فوج  
 عرضی و شرقی مقصد کردند که خود را از طریق بحر بر غربی رسانند  
 چون بکنار رود ریارسیدند کشتی با کعبه بود و موضع در آمدن به کشتی تنگ و



خلق و از دهام میسر کردند بهر آنکه زحمت هر قدر که جای یافتند  
 نسبت به غری روانه شدند بنور به بر غری نرسیده بودند که عساکر بر  
 غری نبرمیت یافتند و آن چنان بود که بقدر الهی بادی اجابت شد  
 و زمین گرفت چنانچه ریگت و غبار روی هوا گرفته بود و بر چشم و  
 روی مصریان میرسخت و کسی را مجال نبود که چشم خود را باز نماید  
 و موجهای دریا در غایت اضطراب شد و فوج فرانسوی که با مراد  
 بیک مقاتله میسر کردند تقیسات معلومه خود حصه حصه شدند و جمیع  
 طرف مسلمانان را احاطه کردند و توپها و تفنگهای متعاقب الرتی  
 را بجانب مصریان ساز نمودند و از یکسو شدت و تنیدی باد از جانب  
 دشمن که مصریان را محال حرکت نمیداد و هیچ طرف خود را نمی دیدند  
 و تمام دنیا از دود بار و دتاریک گشته بود و از صدای توپ و تفنگ  
 گوشش باکر شده بود و مردم بحال افتاده بودند که قیامت قائم  
 شده و زمین بر لرزه شده و آسمان فرو افتاده الحاصل مقدار دو  
 نلث ساعت حربه بین فریقین امتداد یافت و بعد از آن پیش از رسیدن  
 ابراهیم بیک عساکر به غری نبرمیت حوز کردند و غرق شد بسیاری در دریا  
 سخته احاطه نمودن دشمن با ایشان و تاریکی دنیا بعضی ایشان در دست  
 فرانسویها اسیر گردیدند سنگرها را مالک شدند مراد بیک با کسانیکه  
 با او بودند بطرف جیزه گریختند مراد بیک بقصر خود بالا رفته بعضی گزقاری  
 خود را در ظرف ربع ساعت انقضای نمود بعد از آن سوار شده بطرف  
 قبله رفت کشتگان و نیاب و امتعه و اسلحه و فرستهای بر زمین  
 افتاده به برنگه ابنوبه های وی زیر زمین بود و بسیاری مردمان  
 خود را بدریا انداختند چون عساکر غری انزاع یافت فرانسویها توپها  
 و مدافع خود را به بر شرفی گردانیدند و زدند اهل بر آخر را نبرمیت  
 متخته گردید در میان شان غلغله عظیمی برپا شد در حال ابراهیم بیک  
 و دیگر امرار و لشکران و رعیت سوار شده جمیع اقبال و حمیه بار را  
 چنانچه بود گذارشتند که با خود چیزی نگرفتند ابراهیم بیک و امراء  
 جانب عادلیه و رعیت با سپیان کننده بسوی شهر رفتند فوج شهر  
 را داخل گردیدند و تمامی شان در غایت خوف و فرعون بوده

انتظار هلاکت می بردند و فریاد می نمودند گریه و افغان تضرع می نمودند  
 بخدا بتعالی از شر این روز دشوار و زنان از خانهای خود با و از بلند  
 گریه می کردند و این کار پیش از عصر بود چون ابراهیم بیگ بر عادیسه  
 قرار یافت که ابراهیم و امرا که با او بودند بطلب حرم پائی خود کس رفتند  
 زنها بر اسپ پا و قاطر پا و شتر پا و خوان سوار شدند و بعضی ایشان  
 مانند کنیزان و خدمت گاران پائی پیاده عقبشان میرفتند تمام بزرگان  
 مردم از مصر بروان می شدند که بعضی ایشان با عیال و بعضی خود  
 و می نجات یافته کسی از دیگری نمی پرسید بلکه هر کس خود گرفتار بود  
 که از پدر و پسر فراموش داشت در همین شب بزرگان مصر سرد  
 شده بعضی بطرف (صعید) و بعضی بطرف شرق که اکثر بودند رفتند  
 و کسایکه قدرت بر حرکت نداشتند انتظار فضا را نموده بانتظار  
 واقع شدن مکرده نفسهای خود را در معرض خطر انداخته در مصر  
 اقامت کردند چنانچه عدم قدرت و نداشتن چیزی که بر عیال و  
 اطفال خود مخارج نموده آنها را بطرف غربت ببرد بد خود را بقدر  
 تسلیم نمودند و لله عافیه الا مؤمرا اکثر چیزی که قلوب محزون  
 مسلمانان را با اضطراب انداخته مانا تجری بود که در خفتن  
 آتش شنیدند و در مردم شایع شد که از سنج بطرف بولاق تجاوز  
 نموده آنرا سوخته اند و چیزی را نیز چنین کردند و اینکه قسمت اولی -  
 شان که بدرب جدید رسیده قتل و سوختن و بر زنان فحش و بدکاری  
 را احوار داشته اند و سب آشاعت این بود که بعضی لشکر یا لشکر  
 بیگ که کشتی برای جاری نمودن - دیشر مقرر بودند چون شکست متحقق  
 شد در کشتی که مراد بیگ در آن بود آتش زدند و همچنین که هرگاه مراد  
 بیگ از جزیره کوچید امر بشیدن کشتی کلایی از پیش روی قصر خود داد  
 تا اینکه بمصابت وی طرف قبله برده شود اندکی رفتند کشتی حتمه کمالی  
 به گل نشست در وی عده زیادی از آلات حرب دیدند که امکان حرکت  
 دادن ندارد آن را آتش زدند چون شعله آتش از طرف جزیره بولاق  
 بلند گردید مسلمانانیکه در مصر بودند یقین نمودند که افرنگیان هر دو شهر  
 را سوختند پریشان و مضطرب گردیدند علاوه بر آنچه با ایشان

از خوف و فرع جرع و ترس بود اعیان و اشراف و افندیها و  
نقیب الاشراف و بعضی مشایخ که قدرت داشتند بیرون شدند  
چون عامه و رعیت با این حال را مشاهده نمودند خوف و دلنگی  
شان زیاده شد اراده شان بگریختن و خود را با ایشان محقق نمودن  
حکم گردید خلاصه اینکه تمامی شان نمیدانستند که بکدام طرف و کدام  
راه میروند و بکدام طرف میروند و قرار میگیرند با هم میسیدند و از  
هم سبقت می جستند و بیرون شدند و از هر راه شکافی میکردند و گرا  
خونگی و استر صعیف بدو چند قیمت و می رسید و بسیاری ایشان سارده  
با متاع شان بر سر شان نهاد و زوجه وی کودک خود را بگردن گرفته  
و کسی که قدرت بر مرکوب داشت زوجه و دخترگان خود را بران سوار نمود  
خود از عقب میراند و اکثر زنان سر و پا برهنه اطفال شان بر شانها  
گریان در تاریکی شب میرفتند تمام شب یکشنبه کار شان بهمین منوال  
گذشت و صبح آن هم کسی که قدرت به برداشتن مال و متاع خود داشت  
برداشته رفتند چون از دروازه شهر بیرون شدند در وسط بیابان  
دو چارعبان و فلاحتین گردیدند متاع و اجمال شان را چنان گرفتند  
که با ایشان چیزی نماند که باگن ستر عورت نمایند یا بوضع گرسنگی گفتند  
آن چیزی را که غنایان اخذ نمودند بیرون از شماره بود این حیث که اموال  
و ذخیره هائی را که در آن شب از مصر بیرون کرده بودند و حیث آن  
چیزی بود که در مصر مانده بود زیرا که معظم مال در نزد امراء و اعیان بود و  
حرم آن با هم صحبت شان را گرفته بودند و غالب پوشیده حالان و قدرت  
دارنده گان هم بیرون نمودند چیزی را که در نزد شان بود و کسانی را که عاجز  
بودند از بر آمدن و نزد وی مال بود که حمل و نقل آن متعسر بود بهمسایه و  
دوست کوچیده خود داده بودند و مانند این از امانتها که حاجیان که  
از مغرب بودند و باقی مسافرین همگی آن مال با رفت و بساگالی را  
که قدرت بر کشتن وی داشتند کشتند و یا شخصی را که از نفس و مال خود  
مدافعه میکرد قتل نمودند جامه های زنان را کشیده فضیحت و بیحرمتی کردند  
که در میان آنها زنان اعیان بودند بعضی از ایشان بزودی حجت  
کردند که عقب مانده و این خبر بدیشان رسیده بود و بعضی که گذشته واقعا

بر کثرت و غارت خود کرده بودند تسلیم شدند یا هلاک گردیدند و همان  
شب و فردای آن بد حالی بر ایشان گزشت که مثل آن در مصر اتفاق  
نیفتاده بود و نه شنیده شد مانند این در تاریخ متقدمین چونکه صبح  
یکشنبه گردید مقیم های مصر شنیدند که با ایشان چه معامله خواهد شد و  
منتظر حلول فرانسویان با و واقع شدن بدیاری شان بودند بسیاری  
از فراری یا سرویا برهنه در بدترین احوال باز گشتند بعد از آن معلوم  
شد که فرنگیان تجاوز به بر شرقی نکردند و آتش مذکور از سوختن کشتی با  
بوده در جامع از هر جمع شدند بعضی علماء و مشایخ برای مشوره چنان  
اتفاق نمودند که با فرنگیان مراسله نمایند و منتظر باشند تا جواب  
چه میرسد شخص مغربی که لغت شان را میدانت مصاحبت رسول  
خود فرستادند آن دو نفر رفته زمانی غایب شدند بعد باز گشتند خبر  
دادند که مایان کلان قوم را ملاقات کرده رسالت را بوی دادیم  
ترجمان وی را اسله را خواند و فهماند که مضمون مراسله این  
ست فرنگیان با ما چه قصد دارند بزبان ترجمان گفت کجاست  
مشایخ و عظام شما حیرت آور ما دیر رسیدند که اسباب آسایش  
و آرامی شان را مرتب بنمودیم اظهار داشت نمود قاصدان -  
گفتند که مایان از شما امان میخواهیم گفت سابقاً شما خط امان فرستادم  
مکتوب سابق را مقصود داشت قاصدان گفتند حجت اطمینان  
مردم امان جدید میخواهیم و رقه دیگری نوشتند مضمون اینکه تحقیق  
که فرستادیم سابق بوی شما مکتوب کافی و ذکر نمودیم که حضور ما  
بقصد دفع مملوکانیت که با فرانسویها طریق حقارت و خاری را  
پیش میدهند و مال تاجران و پادشاه را قتل گرفتند چون ترغیبی را حاضر  
شدیم بدون شدند بوی ما مقابله نمودیم ایشان را با آنچه استحقاق  
داشتند بعضی را کشته بعضی را اسیر نمودیم و ما در طلب شان تا بیم  
تا در زمین مصری از ایشان باقی نماند اما علماء و مشایخ و صاحبان ترس  
در رعیت باید مطمئن و در مسکن خود باسایش باشند و مانند این سخنان  
تحریر بود بعد از آن برایشان گفت ناچار است که مشایخ و علماء بوی  
مابیایند که براسی شان مرتب نمایم هیئت مرکب از هیئت نواب و مشایخ

عاقبت تا سر رشته امور را بنمایانند پیرن جواب چنین شد باز گشت مردمان  
 مطمن گردیدند شیخ مصطفی صادی و شیخ سلیمان فیوح و دیگر با سوار  
 گردیدند و بطرف جفافته با و ملاقات نمودند در روی شان خندیده گفت  
 شما متشیخ کلانید لوی گفتند که متشیخ کلان از ترس گریختند گفت برای  
 چه میگریزند با آنها بنویسید که حاضر شوند که برای شما دیوان که راحت  
 شما و رعیت و احوال شریعت را فراموش آرند تا تخم تا یوم چند مکتوب بجهت  
 حاضر شدن و امان تحریر نمودند بعد از حفظن از لشکر گاه جدا شده  
 بمصر گریه مردمان بدیدن نشان مطمن شدند زیرا که مردمان بر  
 عیاب شان ترس و خوف بودند چون صبح کردند امان نامه پارا به متشیخ  
 فرستادند شیخ سادات و شیخ شرفاوی و سایرینکه با ایشان از مردمان  
 فراری از ناحیه مصر منضم شده بود حاضر شدند هر چه عمر افندی نصیب  
 الاشراف و اطمینان نیافته حاضر شد همچنین روزنامه جمعی و باقی  
 افندیان حاضر شدند در همین روز طایفه سعیدیه و او با شش مردمان  
 جمع گردیده خانه ابراهیم بیگ و مراد بیگ را تاراج نموده سوختند  
 و خانه های چند نفر دیگر از امرار را غارت نموده آنچه مال و امتعه درش  
 و مس که یافتند بقتیت اندک فروختند

### ذکر داخل شدن فرانسویان در مصر

در روز سه شنبه فرانسویان مصر را داخل گردیدند (بوناپارته) امیر فرانسوی  
 بقصر محمد بیگ که معروف به ازبکیه بود سستی گرفت امیر محمد بیگ  
 در سینه گذارته وی را ساخته فرخنده نمود مالهای بسیار در دیناری  
 آن صرف نموده و بفروشهای فاحشه فروش نمود در نزد تمام شدن  
 و سکنای این خانه واقع گردید داخل شدند و با آنچه همان قصر بود گذارته  
 گویا که ویرانراست امیر فرانسوی بنا میکردند همچنین در خانه حسن  
 کاشف ناصریه حاصل گردید چون کلان نشان به او ازبکیه ساکن شد  
 اکثری نشان در بیابان آخر بودند مگر اندکی داخل شهر شدند در بازار یا  
 بی اسلحه میرفتند با کس نمیکردند با مردمان خنده میکردند ما محتاج  
 خود را به دشمن عالی میخریدند چنانچه یکی از ایشان مایکالی را خندیده بهای  
 آنرا بصاحبش ریال فرانسوی میداد یک تخم مرغ را به نصف نقره قبالت

به نریخ بلاد خود میخریدند چون مردم عامه این کارها را از ایشان دیدند  
با آنها انس گرفته اطمینان براسی که شان حاصل گردید به نایبهای  
بیخته نوعهای عطر تخم مرغ و دجاجه و انواع ماکولات و غیر آن از سکر  
و صابون و تنباک و شیر آن یا بردن کرده به نریخ که میخواستند  
با ایشان میفروختند و دکانها و قهوه خانه ها باز کردند و مردم  
آرام گرفتند.

د ذکر ترتیب دیوان برای فصل خصوصتها

روز پنجشنبه سیزدهم شهر صفر بسوی مشایخ و کلان ستوده گان فرستاد  
ایشان را در نزد قایم مقام سرعسکر طلب نمود چون حاضر شدند با  
ایشان در تعیین ده نفر از مشایخ جهت دیوان و فصل حکومات مشاوره  
نمود اتفاق بر شیخ عبداللہ شرقاوی و شیخ خلیل بکری و شیخ مصطفی  
صاوی و شیخ سلیمان فیوجی و شیخ محمد المهدی و شیخ موسی سربسی و  
شیخ مصطفای دمنوری و شیخ احمد عربی و شیخ یوسف شریعتی و  
شیخ محمد حسنلی و این مجلس را مصطفی که خدا و قاضی حاضر شوند محمد  
آغا ای سلمانی آغات مستحفظات و علی آقائی شعراوی و الی شرط  
و حسن آقا این احتساب و اینها را با اشاره آریاب دیوان مقوم  
نمودند زیرا که در تکیای اقتناع مینمودند تعلیم منصب با را اجتناب پادشاهان  
ایشان را داناکر دند که بازاریان مصر بخت سندن مگر از ترکان و محکوم  
نمی سازد اهل سوق بغیر ایشان و اینها که ذکر شدند از باقی خانه  
های قدیمه اند که بر ظلم دلیری نمی کنند مقرر نمودند فو الفقار که خدا  
بیک گتخدای (بونا بارت) در باب دیوان از ما مورین مذکورین سوال  
نمود از واقع شدن تاراج خانها گفتند آن کار فصل جدیدیه و مردمان  
او با شش بود گفتند برای چه این کار را میکردند شمارا بجا فطره خانهای  
مردم وصیت کرده بودیم گفتند این امر را قدرت منع ند استیم این  
کار و وظیفه حکام است بعد از ان بندای امان و گشادگی دکاکین و اسوق  
و منع از تاراج امر دادند نشینند و ازین کار باز نه ایستادند غالب  
بازار یا دکاکین معطل ماند مردمان غیر مطهرین شدند و فرانسیس بعض  
خانه های در بسته که از امر او بود گشاده و غسل میشدند چیزی گرفته بود

آنها مفتوح میگذاشتند در وقت بیرون شدن طایفه جمعی به داخل  
 شده آنچه در خانه بود میبردند بعد از آن لشکرشان اندک اندک باقی  
 تا اینکه راه بار را محلول نموده در خانهها ساکن شدند بمردمان تشریف  
 نینداختند خریدنیها را بر زیاده از پیش آن میگرفتن بعد چند روز از تاجران  
 پچصد هزار ریال فرانسوی بطریق سلف مطالبه کردند تجار در باب  
 تخفیف آن با ایشان مراجع کردند قبول نکردند تجار حصول آن شروع  
 نمودند ندای امان برای زنهای امیران زدند و اینکه هر زنیکه  
 در نزد او متاع شوهر آنها باشد آن را حاضر آوردند و وجه مراد بیک  
 از جای خود و اتباع خود از زمان امیران به یکصد و بیست هزار  
 ریال مصالحه نمودند از مال پاسبان پوشیده ایشان بسیاری را  
 خارج نمودند بعد از آن از اهل پیشه و بازار بیان مبلغی را از مال طلب  
 نمودند آنها عاجز آمدند استغاثه بمشایخ نمودند آنها شفاعت کرده  
 آن مبلغ را واگذار شدند چون وقت مولود نبی صلی الله علیه و سلم  
 رسید ایشان را به صنع متعاقبشان امر نمودند از نزد خود سه صد  
 ریال اعانه دادند که مجلس شب مولود ساخته شد درین مجلس کشتی  
 های انگلیز آمده با کشتی های فرانسوی با محاربه نمودند کشتی کلانی از انگلیز  
 با سوخت چند روز بود بعد باز گشتند اما بر اسپیم بیک و مراد بیک  
 بطرف غزه رفته بعد از آن بنوی قیوم باز گردیدند و در ماه ربیع الثانی  
 از مردمان قبائله هاتمشک های املاکشان را طلبیده در نزد خود نگه  
 داشتند و بر آن ملک با مقدار معلوم را از مال هند دادند و امر  
 نمودند مشایخ را اینکه سلطان مکتوب نوشته نماید مضمون اینکه  
 مشتمل باشد بر شناسی فرنگیان و خوبی اخلاق و اینکه بر اسب سلطان  
 محبت دارند و اینکه قرآن شریف و اسلام را احترام مینمایند  
 چنانچه فرموده بودند بجای آوردند و در عایشه حجابی الاول مردمان  
 را جمع نموده بر املاکشان مالها زیاد از ما قبل مقرر کردند و عایشه  
 مردم بشورش اقدام اعلان جهاد نمودند قتال در ایشان واقع  
 گردیده خلق بسیار کشته گردید بعد از آن ندا با امان نمودند بعد از آن  
 جستجوی بسیار کردند کسانی را که فتنه را بر پا نمودند کشتند کیفیت

عقلان در این  
 قیوم در  
 قیوم در  
 قیوم در

مجلس و بقیه ترتیبات شان در نظام دولت شان طویل است  
 حاجت بیان نیست بچنین آنچه حوادث که جاری شده چون خبر داخل شدن  
 فرانسی با در مصر به حجاز رسید شیخ محمد جیلانی مغربی که شخص عالم و در مکه  
 مکرمه حجاز و رود بر خاست از مردمان لغوی جهت جهاد خاست همراه وی  
 خلق بسیار بی جمعیت نمودند رسیدند به صعيد بر کس را که از فرانسیس  
 یافته گشتند با وجود این قدرت بجلاسی اطراف مصر نیافتند مقاتله نمودند  
 تا اکثر شان جام شهادت نوشیدند اندکی از ایشان باز گشت بعد از آن  
 فرانسیس با لشکر بزرگ برای محاربه احمد با شاکر جزی و والی عکا تجویز نمودند  
 بسیاری از قریه با شام را مالک گردیده تا احمد پایش را در عکا محاصره  
 نمودند بعد از گرفتن عکا عاجز شده از اسبها کوچیدند آنچه را اهل مصر  
 از مولد سید احمد و غیره عادت داشتند در محل اجراء گذاشتند  
 بچنین بیرون کردن محل و حاجیان حسب العاده خود را اجراء نموده فرانسیس با  
 مزارع می شدند بین ایشان و اهل دریف با محاربات زیادی پیش شد  
 با را کلاً مالک گردیدند امرار را از محاکمات با حسی کرده بهر کس دست  
 نیافتند می گشتند کشتیها شریف غالب که در آن مال با و بعضاً عتبات بود  
 چون به بند رسویش حاضر شد در عشرین مسابلهت نمودید میان شان و  
 شریف غالب مکاتبات و پدیده با حاصل شد شیخ عیسی راقاضی  
 مسلمانان مقرر نمود که احکام شرعی را اجراء نماید در سنه چهارده  
 (بانو برتیه) بسوی شهرهای فرانسیس متوجه شده سرعک خود را اینا تا  
 در مصر حاکم کرد بعد از آن بانو برتیه چنان ترفی کرد که بر تمام فرانسیس با  
 مالک گردید در ماه رجب سنه چهارده لشکری از طرف سلیم رسید  
 که لشکرش آنها یوسف پاشا و همراه آن نضوح پاشا بود که ویرا بمصر  
 والی نمودند و آن کسی است که آنرا ناصف پاشا هم میگفتند از طرف شام  
 رفتند تا رسیدند به دعوتش فرانسیس با حجاز به شان آماده گئی کردند با  
 لشکر خود به صالحی بیرون شدند بعد از آن انگیز در میان اقاده بشرائط  
 بسیار آنها را مصلح تساهلت یکی اینکه فرانسیس با بعد از سه ماه از  
 دیار مصر گوشه گیرند درین مدت مردمان مصر به فرانسیس استحقار و  
 سخوه مینمودند چنانکه بعضی بعضی میگفت سنه مبارک و روز مسجد

سید بن شهر فروردی از  
 باطل در بای قلم  
 از نوای مصر ۱۲ معجم

عزیز شهر بود از  
 اول اعمال مصر در  
 باطی جردوم از  
 معجم ۱۲ معجم  
 حاکم فرانسیس  
 زبده

بفازند  
 لادند

۱۲۲۱  
 نه ۱۱ معجم



ست بر فتن این سگان کافران این کلمات را بحضور فرانسویان  
میگفتند و آنها بر مسلمانان کینه میگرفتند تا حدی که نقاب جبار را با کلیس  
برداشتند و لعن و لعین و تهنیت بر ایشان زبان درازی میکردند  
و از عاقبت امور رنجی اندیشیدند تا اینکه دانای تر طفل با کودکان را  
جمع کرده فرقه فرقه میرفتند و با آواز بلند می سرودند و اعوان و  
افرادشان را لعن میکردند چنانچه میگفتند **بصر الله السلطان**  
**و یملک فرط الرمان** و صبر کردن را قادر نبودند تا ایام مشروط  
بگذرد و اینکه این کار غیر از حقه و عداوت تفری ندارد که در قلوب  
فرانسویان با محکم میشود فرانسویها در سرشته کوچیدن مستوجه بوده  
شروع بفروختن امتاع با واسطه زیاد از اسلحه و دواب بودند و  
بعضی بندرهارا و قلعه را با تانک صلیبی بلجیس و دمیا ط سولیس را  
تسلیم نمودند بعد از آن عثمانی ها بتدریج داخل مصر گردیدند که هر  
روز جماعتی بعد جماعت دیگر داخل میشد تا وزیر یوسف باشا داخل  
بلجیس گردید با امیرهای مصر مطلقا است نمود فرانسویها قلعه جبل زبانی  
قلعه بانی که نوساخته بودند خالی کردند از آن با چنان با فرود آمدند  
که یکی از عثمانی ها بر آن مطلع شد بسیاری از علماء و تجار اسلام  
به ماه رمضان در شهری بلجیس روی را با بصر با شاه والی مصر مطلقا  
کردند خلعت پوشیده باز گردیدند در ماه شوال واقعه حادث گردید  
که سبب نقض عهد شد و آنچه چنان بود که جماعتی از عسکر عثمانی همراه  
جماعتی از عسکر فرانسوی مشاخره نمودند درین بین شخصی از فرانسوی  
کشته گردید از آن فتنه برخاست بود شش نفر که باعث فتنه شده  
بودند کشته گردیدند فتنه آرام شد و لکن فرانسوی ها را گوارا نیامد  
بجمله شروع نمودند چون مدت قریب بگذشتن شدست روز دیگر  
اضافه بر اصل مهلت خواستند ایشان را بهشت روز مهلت دادند  
درین روز با ایستاد کردند چونی و لشکر خمیه های ایشان را بکنار  
دریا متصل با طرف مصر (شیرا) امتداد دادند بعد از آن بسوی قلعه بلجی  
که در آن کسی نبود طرد نمود و شروع با آوردن جخانه و ذخیره و اسباب  
حرب و بار و کول و دیگر مدافع نمودند و در آن شب در روز

در آن شب در روز

پیشی کوشیدند و مردمان ازین کار تعجب می نمودند و شایع گردید که وزیر  
 همراه انگلیز اتفاق نمود که چون فرانسوی با بظاہر دریا برآیند برایشان  
 احاطه نمایند فرانسوی با درین رفت و آمد خود با از طرف عرضی نزدیک  
 میگردند در عرض عثمانیها و عسکرشان را در اوضاعشان را ملاحظه  
 مینمودند دانستند که ضعیفند و با فرانسوی مقاومت کرده نمی توانند  
 چون تحقیق نمودند برای نقض عهد و محاربه آماده گی کردند آلات و  
 اسباب خود را پس قلعہ با بردند چون امر محکم کار را تمام کردند و  
 جہات را متحصن و چیزی از لشکر خود را قلعہ با باقی بماند باقی با کلان  
 بیرون شهر طرف قبة النصیر برون شدند و در آن نواحی منتشر گردیدند  
 از ایشان بشهر باقی نماند مگر کتاسینکه داخل قلعہ با و انتحاصیکه بہ بیت  
 الانقی و بعضی خانہای از بکیہ بودند مردمان گمان کردند که ایشان برای  
 کوچ کردن بیرون شده اند چون روز بیت و سوم شوال سر عسکر ایشان  
 سوار شده پیش از طلوع با بداد همراه عسکر و مدافع و آلات حرب خود  
 لشکر خود را چند قطعه نمود بعضی از ایشان را بعضی وزیر متوجه ساخت  
 و بعضی ایشان بطرف مطریہ میل نمودند بیکبار مدافع نیز نمودند طاقت  
 نماند مسلمانان را غیر از جلا و فرار و طاق و حیمہ های خود را ترک کردند  
 وضوح با شاد کتاسینکه با او بودند سوار شده طرف مصر رفتند -  
 فرانسوی با آنها را گذارند و کتاسینکه طرف عرضی رفته بودند آنها را  
 ملحق شده بعد از پور کردن آنچه در عرضی ناصف با شاد از متاع و  
 غنیمت بود دیان مدافع وضوح با شاد را میخ کرده گذاشتند  
 بعد از آن طرف عرضی رفته چون نزدیک شدند بوزیر کس فرستاد  
 امر کردند که بعد چهار ساعت کوچ کند وزیر را از کوچیدن چاره بنود  
 کوچید و فرانسویها در عقب وی لشکرهای وی متفرق و منتشر در شهرها  
 و قریبها و اطراف برای جمع آوری مال و ظلم بر فقرا بودند اما اہل مصر  
 چون آواز مدافع را شنیدند در ایشان قیام و قال بسیار شد  
 حقیقت حال را میندانتند متجرانہ با اطراف بیترجی انداختند نصیب  
 اشراف و بیاری از عامہ ہمراہ وی بیرون شده بر تل بامی بیرون  
 باب النصیر جمع گردیدند کہ بدست بسیاری شان فی با و عصا و اندک

تزیینت آن برانصاف  
مستوی

با سلاح و بسیاری از طایفه های عامه و او با شش و بیست جمع گردید که با  
 میگردند و کلمات مقفی که اند خود اختراع کرده بودند آواز میگردند بر بازار  
 می ایستادند بهین هیئت بسیاری شایق اند شهر بیرون گردیدند چون وقت  
 چاشت شد بعضی لشکریان مصر حاضر شده داخل شهر شدند و با ایشان  
 زخمیها بودند مرموم شروع نموده از ایشان سوال نمودند به حجتی نادانستن  
 ایشان را خبر نمیدادند چونکه خودشان از حقیقت بی خبر بودند تا عصر  
 بهین حال گذشت که ناگاه جماعتی بنزد لعل از عامه کسانی که بیرون شهر  
 و برای شان آوازها بود و عقبشان ابراهیم بیگ بعد از آن باقی امرا  
 بعد از آن نضوح پاشا و باوی و عنبر یادی از لشکر و سید عم نقیب الاشراف  
 و نضوح پاشا برای مردمان عامه میگفت که نصاری را بکشید و در ایشان  
 جهاد نمایند چون این سخنان را شنیدند یکمتر به جوش و غلغله نموده  
 آوازها را بلند نمودند و شتابان میگذشتند هر کس از نصاری  
 قبط و شوامه مصادف میشدند ویرا کشتند و به محلهای نصاری رفته  
 قتل امیر نمودند بعد نصاری جمع گردیده حجت خود را میگردند و هر قدر  
 قدرت داشتند از فرانسویها دور و میها با خود جمع نمودند جنگ بین  
 فریقین جاری میگردد نصاری از طاقهای خوانه با و غرزه با بر کسانیکه از لوج  
 جمع گردیده بودند از عامه میزدند لشکر خود را نگهبانی میکردند و دیگران را  
 میزدند خوانه با را میگردند و شورش میکردند چون صبح گردید بسوی  
 مطریه روان کردند از آنجا سه عدد توپ خود را برداشتند و آنرا بستند  
 و مسدود یافتند بعد از مصالحه آن بار لشکر پاشا آمد نمودند بشیدن  
 توپها بطرف از یکیمه و از آنجا بریت الامی زدند و در آنجا اشخان بهره  
 دار از عسکر فرانسویها بودند و آن بار نیز به مدافع و گلولهها زدند  
 جنگ تا آخر رفت بین فریقین دوام داشت بعد از آن حرب ساکن گردید  
 درین شب به بیدار بودن ندا میکردند و در همین روز اهل مصر و لشکریان  
 تمامی طرف شهر سنگرمیکردند شروع در بناد اطراف دیوار شهر را و حکم  
 کردند شهر را دادند و مردمان در همین شب عقب سنگرهای خود خوابیدند  
 چون شب تمسک شد فرانسویها مدافع را بهیم با و از قلعه با بر شهر متوجه  
 ساخته شهر را ازیر بمباران کردند و چون ضرب پل در بی شد کلان زمین

اجماع نمودند و بیرون شدن از شهر در همین شب از حیث عاجز بودن و نابودن  
 الت جنگ از ترسیدنی بی خوراکه گی زیر آکه اکثر خوراکه اهل آن هر روز از  
 قریه با آن طلب میشد بسا بودی که چون فتنه برپا شدی قوت از بیرون  
 اتفاق نمودند بر بیرون شدن و مردم را باین رای شناداندند بزرگان آنها  
 بجهت بیرون شدن را نمود کوچه با بسطه از دحام بیرون شدن تنگی  
 گرفت مردمان با سپ و خرد قاطر و غیره چنان از دحام نمودند که بعضی  
 سوار گردیدند در همین شب برای مردمان مشقت و خوف بسیار که وصف کرد  
 نمی شد عارض شد مردمان از کار و انسرای تحلیل بسوی جمالیه آمده شنا  
 نمودند بر کسی که اراده بیرون شدن را داشت در دانه های مصر بسته  
 کردند معظم مردمان همان شب را بر تخته های کان با کوچه با محلات  
 گذراندند چون روز شنبه شد کان با عساکر و بزرگان اهل مصر غیر ازین ضعیف با  
 که قدرت مجاریه را انداختند تنیه مجاریه را نمودند و بزرگ شان بطرف  
 از بکیه رفت و بسیاری در خانه های خالی جای گرفتند و بعضی خلف سنگ را  
 بودند چند توب و دیگر زیاده از سه توب سابق گرفتند چون گلوله انداختند  
 از سنگ های همین دکان های عطاری اجمع نمودند و سنگ با را که استعمال  
 نمایند بعضی گلوله با و میزدند با آنها خوانه سر عسکر را با از بکیه بعد از آن مردمان  
 در اطراف شهر متفرق شدند و در سنگ های خود برای حرست و چنان بود  
 که هر کس که نصاری یا یهودی یا فرانسوی را گرفتند بسوی کتدای برداختند  
 تقیض گرفته بعضی انجوس و بعضی با میکشت اینگران اجتهت ساختن  
 مدافع حاضر آوردند و کارخانه چته ساختن آورد و گلوله و غیر ذلک از  
 جهات سرشته نمودند و درین خصوص اهتمام زیاد و مال بسیار خرج کردند  
 اما فرانسویها خود را در قلعه با که محیط شهر و بیت الالفی و آنچه متصل آن  
 بود محکم کردند اما وزیر چون به عرضی کوچیده به صالحیه رسید در جمع نمودن  
 با او گفتگو کردند عذر بی استطاعتی را نموده بطرف شام رفت طایفه  
 از عسکری فرانسوی که عقب میر رفته بودند نرس آمده بیاران که در مصر بودند  
 ملحق شدند نفس با شان بسطه این با قوت گرفت تمامی شان به بالنصر  
 ایستاده داخل و خارج را منع میکردند این را همه بعد از هشت روز شد  
 از ابتدا حرکت قطع کردند از شهر بسیار بی رفتی را احاطه نمودند به شهر مثل

احاطه کردن سوار بند دست را مشقت بزرگ گردید بسیار نمودند فیر کردن را  
 از قلعه ها بر خوانند تا خوراکه معدوم و نزع با گران گردید بهماشم ملاک و خوانند تا  
 ویران شد و آواز زمان و کودگان بلند گردید هر ساعت فرانسوی های  
 خارج مصر به یک طرف از اطراف هجوم می بردند و بعضی سنگر ها را متصرف میشدند  
 الی و در فرنگار بهین حال بود مصریان برای مصالحه در سولان فرستادند  
 فرانسویها گفتند لابد سیت که باید عثمانی ها از مصر بر آورده به جماعت با خود  
 بروند و آنچه با محتاج ایشان باشد میدهم شیخ شرفاوی و المریدی و سرسی  
 و قیومی مسوی شان بیرون گردیدند صبح را بهین قسم تکمیل نمودند چون  
 مشایخ باین کلام باز گردیدند و لشکرهای انقشاریه عثمانی شدند و باقی  
 مردم مطلع شدند بر مستأج پیاده شده ایشان را دشنام دادند  
 شیخ شرفاوی و سرسی را زدند و عامه های شان را اندخته ایشان را  
 کلام های قبیح شنوایند و میگفتند که این مشایخ مرتد گردیدند و  
 فرانسویس شدند مقصودشان خذلان مسلمانان است و اینکه از  
 فرانسوی ها در اهم گرفته مردمان سفله بسیار زیاد گوی نمودند بعد از آن  
 فرانسویس با احوال فرستادند که با شاه و عساکر و مردم بدین مصالحه رضا  
 نیستند درین میان باران شدید شد و تمامی کوجا گل گردید مردم  
 به تحفیف گل و آب مشغول بودند که فرانسویها فرصت را غنیمت  
 دانسته هجوم بر مصر و بولاق از هر طرف بردند و قتلها با ساخته بزیست  
 و قطران بر کرده بودند بروغن نطفه الوده بر افروختند از قلاع یکسری مدافع  
 و بمبارا فیر نمودند و باین قسم هجوم می آوردند که پیش روی شان  
 مدافع و از پس بارودیه که گلوله های بی درنی را فیری نمود و طایفه دیگر  
 بدست شان قتلها و مشعلها با بود که باز منتقف با و دکان با و شبکه با  
 سراها را آتش می زدند و بهین صورت اندک اندک حمله می بردند مسلمانان  
 طاقت های خود را در مقابله مصروف نموده متزلزل گردیدند و زمان  
 و کودگان آواز میکردند و خود را آویختند از دیوارها و شعله آتش از هر طرف  
 ایشان را میگرفت و باران شب و روز متوالی بود و همچنین بلکه زیاده  
 در بولاق بود زیرا که ایشان را در کار کشتند و بلاهتشان را از تشریح  
 اموال شان را گرفته زمان و زریه شان را معیر نمودند خلاصه اینکه درین

فتنه مردمان چیزها را مشاهده نموده بودند که از ترس آن موی های سفید میگردید  
 کشته ها در راه ها و کوه ها افتاده بناها و سراها و قصرها سوخته خون به خدلان خود  
 یقین کردند بیشترشان که سخته طرف قبله رفته خود را نجات دادند بعد از آن  
 بر شهر احاطه نمودند و بر کاروان سراها و دوکالت خوانه ها و بصاعت و امانت ها  
 غالب گردیده سراها و آنچه در وی بود از مال و متاع در زمان فحالتون با و کوه ها  
 و دختران و کدام ها و آنچه را که در کتابت و خطی آید گرفتند و جماعت از  
 مسلمانان در همین فتنه همراه فرانسس با بدینه نمود امانت بر آ خود گرفتند و با  
 مسلمانان بودند چون مسلمانان از حال شان مطلع شدند ایشان را  
 از او داده با انواع تغذیب عذاب نمودند و بعضی را کشتند شیخ کمر را  
 بموالات فرانسس با متهم داشتند و اینکه بسوی شان طعمه امن فرستادند  
 ازین سبب طایفه از عسکر او با ش بر و هجوم نمود سراسر وی را غارت  
 وی را با حریم و اولادش سر و پا برهنه کشیده در اجالیه حاضر آوردند  
 امانت بلیغ برای وی حاصل گردید سخنان در آوری از مردمان عامه  
 شنید چون او را به نزد کتخدا ایستاده کردند کتخدا را این حالت به ترس  
 انداخت غمناک گردید وی را بخونی و رضامندی خویش وعده داد وی را  
 احمد بن محمود و حریمان با حریم وی بدار خود برد و اگر ام و اعزاز نمود و نزد  
 وی اقامت نمودند تا فتنه منقضی گشت درین بین جماعت از سرا  
 و رئیسان در بین مسلمانان و فرانسوی ها رفت و آمد می نمود و در باره  
 مصالحه سعی میکردند تا بیست و ششم ماه حال همین طور گذشت  
 تا اینکه مردمان از گرسنگی هلاک گردیده آتمنای آمدن فرانسوی ها  
 و خارج شدنی عثمانی ها را نمودند بعد از آن صلح تمام گردید بر اینکه  
 حرب موقوف باشد و بعد سه روز مهلت عثمانی ها بیرون شوند  
 بعد از آن بیرون شدند و کوچ نمودند فرانسوی بان با توشه دو ماه  
 و دختران که لازم شان بود دادند و ابراهیم بیگ امیر و مالک  
 همراه بعضی دسا که از انجمله نقیب الاشراف و محروقی رئیس التجار  
 ۱۵۱۵ بود بیرون شدند اما مراد بیگ در سعید بود بین ارد  
 و فرانسس با مصالحه شده بود مدت حرب و محاصره با سه روز مهلت  
 سی و هفت روز شد فرانسس با مصر را در اول های ذوالحجه سنه ۱۵۱۵

داخل گردید ضبط نمودند مردمان ایمن ساختند و بر آنچه عثمانی ها از مدافع و قنبارها  
 و بارود و آلات حرب که ساخته بودند غالب گردیدند در عصر همان روز مشایخ  
 سوار شده در نزد کلان فرستیدند چون شستند برای شان درقه  
 کشید و ظاهر ساخت که در وی نوشته بود که نصرت از چنان  
 خدایست که میخواهد که منصور عمل نماید بشفقت و مهربانی همراه مردم سواد  
 علی ذلک اراده دارد سر عسکر بلکه انعام عفو تمام نماید بر اهل مصر اگر چه خطیبت  
 نمودند عثمانی ها را بر جنگ با و امر نمود ایشان را به مشغول شدن بمعاشر  
 و صنایع خود با بعد اعلام نمود بر ایشان اینکه فردا بوقتی در قته انصر حاضر شوند  
 بعد از آن از نزد وی برخاستند بعد در بازار با و کوچی با گردیده پیش روی  
 شان جاری که با بدنت رعیت ندای میکرد و اطمینان میداد و در فردا  
 بسوی قبه تشریفه سهاط ضیافت بزرگی را گسترده سه روز شهر را ایمن  
 بستند بعد از چند روز ایشان را بباد از بکیم هر حضور داد چون رسید  
 حصه طوبی در دیوان خانه بیرون شستند بعد از جمعیت ایشان را  
 بیرون بردند آنکلی شستند که سر عسکر با ترجمان خود بر آمد و جماعت از  
 اعیان وی همراه بودند کرسی در وسط مجلس برای و نهاده شد بروی  
 شسته و ترجمان به پای ایستاده سر عسکر با ترجمان خود بر سخن درازی  
 باز بان خود گفت بعد از آن ترجمان با آنچه سر عسکر گفته بود ایشان را  
 خبر داد حاصل گفته ها اینکه سر عسکر میگوید که چون درین شهر شما حاضر  
 شدیم نظر کردیم که اهل علم و انا تر مردمان و خلق هم با ایشان اقتدا دارند  
 و برای امر شان فرمان بردارند بعد از آن شما محبت را برای ما ظاهر نمودید  
 و ما ظاهر حال شما را صادق دانستیم شما را اختیار نموده تمیز از غیر دادیم  
 و حجت سر رشته امور و صلاح جمهوری برای شما دیوانی مرتب نمودیم  
 شما را با احسان مخصوص خارج اطاعت را برای شان گسترده شمارا در نزد  
 مردم مسموع القول و مقبول الشفاعه قرار دادیم با اظهار نمودید که رعیت  
 شما را منقاد و بامرونی شمار قناری نمایند چون عثمانی با حاضر شدند بقدم  
 شان فرحت بر نصرت شان اقامت نمودید از اینجا اتفاق شما هوید گردید  
 برای وی گفتند که ما با امر عثمانی اقیام نکردیم مگر با مر شما که گفتید که ما و شما  
 در حکم عثمانی پیشیم و شما و مال ما برای عثمانی با گردیده مخصوص که او سلطان

قدیم و پادشاه مسلمانان بایست باین جاوشه که بین شما و ایشان بر غفله حادث گردید  
 با علمند اشتهم خود را در میان شان دیدیم و امکان تحلف نهشت بعد  
 گفت برای شان که رعیت را چه از قیام و محاربه شان منع کردید گفتند از  
 امکان نبود در حالیکه قوت بغیر گرفته بودند شنیدید در وقتیکه ایشان را اصلاح  
 اشاره نمودیم با ما از ضرب و امانت چها کردند بعد از ان گفت که هرگاه  
 شما قدرت بر تسکین فتنه نداشتید ریاست شما چه فائده داشت و منفعت  
 شما چه میباشد و ما غیر از ضرر از شما دیگر عاید نیست زیرا که چون دشمنان  
 حاضر شوند با ایشان آیتاده بر ضرر با سعی میکنند چون رفتند نسبوی اعذر  
 کنان پس میگردد جزای شما کشتن و سوختن و اسیر نمودن زن و اولاد است  
 مثلیکه با اهل بولاق نمودیم لکن چون شمار امان دادیم امان را نمی شکنیم  
 شمار انمی کشیم اما از شمال میگیریم مقصود اینکه از شادو هزار هزار فرنگ  
 از هر فرنگ بیست و هشت نقره که در ان دو هزار هزار فرنگه که از ان تا  
 پانزوه خزنه رومی که سیزده خزنه مصری شود که از آنکله پنج لک فرنگه  
 که بر شیخ سادات از همین پنجه هزار سی و پنج نیم هزار خاصه است و پنجاه  
 هزار بر شیخ جوهری و بر شیخ فتوح برادر وی پنجاه هزار و بر شیخ مصطفی صافی  
 پنجاه هزار و بر شیخ اعنان دو صد و پنجاه هزار این مبلغ را بروی و کسانیکه  
 با عثمانی مافزار شده بودند مثل سید عمر مکرم نقیب الاشرف و محرقی آنچه  
 از مبلغ مذکور باقی ماند بر اهل شهر توزیع و تقسیم نمایند و بگذارید در نزد ما  
 پانزده نفر از خود را بطریق گروی تا اینکه این مبلغ را ادا نمایند این کلمات را  
 بیان کرده از گرسی خود فوراً برخواستند همراه یاران خود بدرون رفت  
 و در ب بین ا بسته نمود و پهر دار بر درب دیگری پیاده مردم را از بیرون  
 شدن منع میکرد جماعت مبهوت گردیده در وی های شان برافروخت  
 بعضی بطرف بعضی متخیرانه نظر کردند و افکار شان حیران گردیده  
 غیر از بگری و همدی کسی ازین امر خلاص نشد زیرا که آنچه برای بگری  
 حاصل شده بود در صحایف شان ثبت بود و همدی هم با ایشان مدینه کرده  
 بود خواننده وی را به حضور شان سوخته بودند غیر از بوریاد دیگر چیزی بخوانند  
 مانده زیرا که نقل داده بود آنچه باین دار بود بسیاری که در حرّ غمش داشت  
 خلاصه اینکه جماعت در حیرانی و مدهوشی بودند و هر یک از روی نابودن خود را



مینمود تا نزدیک عصر برین حال بودند تا اینکه اکثرشان بر جامه های خود بول کردند  
و بعضی شان از سوراخ های مکان بیرون میشدند بعضی ایشان داخل برضاری  
قبط گردیده خود را در پناه شان می نهند کسانیکه با ایشان بود و از روسا  
شده فاشه بود آن ها را بیرون کردند چنان شتاب گنان بیرون شدند  
که بعضی شان کفش های خود را گذاشته برهنه پا بیرون میشدند با وجود این  
خلاصی نفس خود تصدیق نکردند نصاری و هندی در تقسیم و توزیع  
مال و تدبیر و ترتیب آن مشاوره کردند تا اینکه بر اصحاب حرفه و تجار  
و تمامی مردمان تا اینکه بر قریب اینه توزیع نمود و بهر طایفه مبلغ را  
معین کردند مثل سی هزار فرانس و چهل هزار و بر مالیات ارضی  
و املاک اجرت سال کامل امین نمودند بعد از آن طلب اذن کردند  
برای مشایخ خالصی که بران با چیزی از مال نبود که متوجه شوند هر جا  
که میخواهند و مشایخ مجوس را اجاعت از لشکریان ملازمت نمایند  
تا مطلوب مندر ادا نمایند اما صاوی و فتوح و جوهری ایشان را بخوانند  
قایم مقام مجوس ساختن عنانی گریخته وی این یافتند و آن سوختند و با  
آن را بر شیخ اسادت اضافه نمودند مجلس بر این قرار گذاشت بعد از  
سر عسکر سوار شده در همان روز بسوی و چیز رفت یعقوب قطبی را  
که نصاری بود بر مسلمانان وکیل کرد که هر چه خواهد بکنند و فرود آمد  
شیخ اسادات تا سرای خود سوار شد همراه وی ده نفر از عسکریان رفته  
بدر ب سرای آن نشستند چون حصه از شب گذشت ده نفر عسکری  
دیگر حاضر شده او را سوار کرده به قلعه بردند و در جای دیرا مجوس ساختند  
بعد از آن مردمان شفاعت و ضامن وی شدند که بسرای وی فرود آورد  
شود تا اینکه مال مطلوب مندر تحصیل کنند در نزد وی شش هزار درهم  
ریال موجود شد آنچه از اسباب و لباس و زیور با که موجود شد  
قیمت کردند پانزده هزار ریال گردید که جمله بیست هزار ریال شد  
بعد از آن سرای وی را تقطینش نمود گوشه های سرای وی را حاضر نمودند  
تا اینکه کینف با را کشادند چیزی نیافتند بعد از آن وی را بخانه تمام مقام  
نقل داده ضرب و امانت نمودند زوجه و سپهر آن را در نزد آغات نقشاره  
و دیعت گذاشتند بعد از آن مشایخ که شیخ شرفاوی و امیر و هندی و غیر ایشان

در نقل دادن زوجه وی سخوانه فیومی شفاعت نمودند بعد از آن مرخصت شفا  
 در باب عزامت شیخ فتوح و صاوی واقع گردید بر هر یک پانزده ریال  
 مقرر بمانی را بر افراد عامه رد نمودند اما جوهری محقق گردیده نیافتند سرای  
 آن را تاراج نمودند بعد از آن با افراد عامه یعقوب قطبی را مقرر نموده  
 ویرالشکری دادند که جوهری را پیدا نمایند بو حشت افتادند مردمان  
 باین جاو شه چنانکه مثل این برانندیده بودند در اجماع از نزد مردم تمام شد و متی  
 مانی خود و آنچه نزد ایشان بود می فروختند کسی را وجود نمی شد که به خود ایشان  
 و فرشی لباس ابلهترین قیمت و جمیع آنچه در نزدشان بود از اسپان  
 و خران و قاطران بهم برای شان دادند و مسلمانان از سواری اسپ  
 مانع شدند مگر پنج نفر را که شتر قادی و مهدی و امیر و فیومی دابن  
 محرم بودند نصاری شوام و قطبی بر مسلمانان برز و در دشنام تطاول  
 میکردند و در هر وقت در مطالبه شدت و معین با و عسکری با راه طلب مردم  
 میفرستادند و بر سر راهی شان هجوم می نمودند و میکشیدند مردمان  
 تا اینکه زنان اکابر و اصاغرا و میزدند و حبس می نمودند و کسانیکه نمی  
 یافتند جهت فرار کربختن بر قریب دخواستادی و زوجه وی قهر می نمودند  
 یاداری وی را غارت میکردند اگر چیزی نمی یافتند غرمت ویرا بر این  
 جنس وی و هم پیشه مانی وی رد میکردند الحاصل نصاری بمقصد خود  
 کامیاب و کینه مانی خود را ظاهر نمودند فریاد می نمودند که ملت اسلام  
 منقضی و ایام موحدین گذشت کاتبان و فهندسان و بیابان گردید  
 مالیات املاک و عقارات و ذکالت خوانه با و حمام با با ساعی صاحبان  
 و قیمت آن را استخراج نمودند بسیاری مردمان از شهر بیرون شده و از آن  
 گوشه گرفتند بسوی قریه با و دیگر از با رفتند دکان با متفعل و عقل با مختل  
 مختل مصیبت با عمیم و مطلب با عظیم امر بزرگ و کار کلان گردید احوال  
 و لا فتوح الا بالله العلی العظیم شیخ سادات تا آخر شهر صفر سنه پانزده  
 محبوس ماند بعد از آن رمانی دادند سخوانه خود فرود آمد بعد ازین که بر روی  
 بسته شده بود بر حصص و املاک خود مالک گردید و همچنان اطراف حریم  
 وی دهنده با که برز او به اسلاف آن وقف شده بوی داده شد و روی  
 شرط کردند که همراه مردم جمعیت کنند و بدون اذن ایشان بطرف بیرون نشود

در امور معاش خود اقتصاد ورزیده اتباع خود را کم نماید در شهر ربيع الاول  
از سنه مذکوره ندا نمودند که کسیکه از ترس از مصر گریخته اگر بعد از سی و دو  
روز حاضر نشد سرای دی غارت و خود آن بافت در جمله نه بنین شمار  
میرود چنان کار بر مسلمانان دشوار و نفس های شان تنگ گردید که با دینی  
شبهیه دار شان غارت میشد نه شفیع که شفاعت آن قبول و نه حکم که  
سخن آن مسموع گردد بر مسلمانان خواری ندلت فرود آمد که فرانسویها  
و اعراب و انصار شان از رضای شرا قباط و شامیان و رومیان  
تا آنکه با مور بعضی مسلمانان به برخوردن در وقت مرور این تا آنکه گری  
از عظماء و شان کسی بر او برفتی و مسلمانان بقدم آن برخوردستی فوری  
اعوان باز گردیده وی را گرفته بقلعه برده حبس می نمود چند روز حبس  
بوده بعد از آن بشفاعت بعضی اعیان را میگردید هر چه که مال مطلوبه  
بود گرفتند آنچه باقی ماند برای مردم چیزی نگردید و ستم نمودند و آنچه باقی  
ماند بر زارعین و مشایخ قریه ها و شهر تقسیم نمودند تفصیل کل آن  
همیشه مردم در شدت و کرب بودند تا آنکه حکم نمود حق تعالی آنچه مقدر نمود  
بود و اذن به بیرون شدن شان و گذشتن دولت شان داد.

دگر برسان شدن فرانسویان از مصری

در آخرهای شوال سال ۱۸۰۱ از مولینا سلطان سلیم امر به تجهیز لشکر از بروجر  
صادر گردید لشکرهای بیابان بمحضیت یوسف پاشا اما لشکران بحری را  
انگلیز تعهد نمود بعد از آن در اوایل ذی القعدة جماعت انگلیز با کشتی  
سبوی بندر اسکندریه برآمده و جماعت از ایشان سبوی خشک ظاهر  
شده با امیر اسکندریه و کسانی که از فرانسویان با وی بودند مجار نمودند  
بعد از آن در اول ذی القعدة خبر فرانسویان بمصر رسید بانیکه یوسف  
پاشا و لشکرهای او به عرش رسیدند مشایخ و اعیان را بمصر جمع کردند  
و برای شان گفتند که وی مسلمانان ا دوست میدارد و بالطبع با این  
مایل است خصوصاً علماء و اهل فضایل که به خوشی شان و بانده شان نمیناگ  
میشود و دوست نمیدارد بر ایشان مگر خیر الکن سیاسته الاحکام اقتضا میکند  
بعضی امور مخالف مزاج را و الان رسیده است با که یوسف پاشا  
و عسکرهای عثمانی باین طرف حرکت نمودند لازم شد امر نمودن معوق بود

بعضی اعیان و این در نزد ما بلکه در نزد شما از قانون محاربه هست باید شما و ایشان  
مکدر نباشید باین سبب از میان غیر از اعزاز و اکرام چیزی نیست هر جا شما باشید  
بعد از آن مجلس خاتمه یافت بر توفیق چهار نفر از مشایخ ایشان شیخ شرفاوی  
و شیخ مهدی و شیخ صاوی و شیخ فیومی در ساعت چهار از شب ایشان  
به قلعه بالا بردند و اگر ام نمودند و این چهار نفر از اهل دیوان که چته فصل  
قضایا در مصر مرتب شده بود و شیخ الامیر و شیخ مکری و شرنی هم از اهل  
دیوان بودند ایشان اوردیوان بکار سابق شان مقرر داشتند بعد از آن  
در بیابان اسکندریه محاربه بین فرانسوی ها و انگلیز ها قائم گردید در چهارم  
ذی القعدة هزیمت بطرف فرانسوی ها بود و جماعتی بسیاری از ایشان  
کشته گردید و ایشان را بدخل اسکندریه دفع نمودند فرانسویس ها  
کسی افرستادند که از سنگرهای انگلیزها کشف نماید سنگر ها را در نهایت  
خوبی و محکم دیدند بعد جنگ دیگر پیش شد از فرانسویس ها پانزده هزار  
کشته گردید از مصر لشکر ها به مدد خو استند انگلیزها بندر های آب شور را  
رها کردند تا اینکه راه ها اسکندریه عزق گردیده تمام لجه دریا گردید که باقی  
ماند بر ایشان راه رفتن مگر از طرف عم درخت که و انگلیز از طرف غربی  
پیش روی شان سنگر نمودند و در همین سال طاعون در مصر واقع گردید  
که خلق بسیاری مردند از جمله شان مراد بیگ در چهارم ذی الحجه از سنه  
مذکور در صعید مرد و بیشتر همراه فرانسویس ها صلح گردید بود و پیرا انارت  
صعید داده بودند و مراد بیگ از غلامان محمد بیگ ابی الذمیب  
وی ملوک علی بیگ و علی بیگ غلام ابراهیم بیگ کتخا مراد بیگ را  
در سنه ۱۱۸۲ یک هزار یکصد و ششاد و دو خرید بعد از آن از اد کرده در نزد  
وی ترقی نمود قطعات جلیله ملکیت ابوی نظام داد و بر اقران وی  
تقدیم نمود چون محمد بیگ مولای وی با نارت مصر منفرد گردید مراد بیگ  
و ابراهیم بیگ کلان تر ابران مستشاران بودند نه غیر شان برای  
شان مال با و ملک ها و ضیاع های بسیار فراوان گردید چون محمد بیگ  
فوت گردید در سنه ۱۱۸۲ ریاست مصر با ایشان رسید لکن ابراهیم  
بیگ مقدم و مراد بیگ بایل لذات و ملاجی و هر یکی املوک با بودند  
که ایشان رئیسان و امرا بودند وفات ابراهیم بیگ نقله ۱۲۳۱ گردید

ذکر آنچه بود از استعداد فرانسویس

در خامس محرم سال آنکه نقل دادن آب و قوت بار را به قلعه که در مصر  
بود و همچنین بارود و کبریت و گلوله با و قنباره و بم با و آنچه فرس و امتعه  
که در سور و خوانده های شهر بود نقل داده به قلعه بردند و به قلعه های خورد  
غیر از اسباب حرب چیزی باقی نماند بعد زیت فروشان را خواسته  
دو صد فنطار زیت بر ایشان لازم نمودند تمامی شان از دکان های خود  
جمله حاصل کردن برآیدند و هم خارج شهر سنگ با وضع نمودند و خند قبا  
حضر کردند و قلعه برای کار خواستند چنان بودند که هر کس را میگیرفتند  
و کاری انداختند سنگ های کلان و کشتیها را به بحر انبیا به می انداختند  
تا اینکه کشتی ها را از گذشتن بسوی شان مانع آیند و طرقتی را از جزیره از جمله  
بحریه و بران کردند زیرا که خبر با ایشان رسید که لشکر های انگلیزان از برعنی  
قدوم می آرند و اینست که قریب به روزه فرعون و وصل شدند و لشکرهای  
شرقی که آنها رسیدند و اینکه طایفه از انگلیز در طرف اسکندریه است  
و حرب قائم با اسکندریه فرانسویس با حضور بدخل اسکندریه و انگلیزان و عثمانی  
از خارج محاربه میانند و دیگر اینکه انگلیزان در اناکن که فرانسویس نفوذ داشتند  
نشستند و از هر ناحیه راه بر ایشان قطع گردید و بندر آب های دریای  
شور را غیر از جبهه مقطوع را نگردند اند تا اینکه آب با سیلان در زمین های  
محیط اسکندریه لای گردیده و امر آنکه به صعید بودند از فرمان فرانسویس  
برآمده اند و مکتوب ها که بعد مراد یک با ایشان فرستاده بودند همه را اشترا  
نمودند اخبار با متواتره بقدم انگلیز با عثمانی با برجامینه رسیدند و اینکه  
ایشان قلعه و آنچه نزدیک آن از حصون است مالک گردیدند و دیگر  
اخبار رسید که رشید و دمیاط را مالک شدند روز دوشنبه ۲۰ محرم خبر  
رسید که وزیر به حوه و صل مشایخ دیوان را طلبیده در نزد قائم مقام  
و برای شان گفته که دشمن نزدیک شد امید میکنم که تا بر عهدی که  
با فرانسویس ناموده بودید ثابت باشید و اینکه اهل شهر و رعیت را  
بصیحت نماند زیرا که رعیت بمنزله ولد و شابه مرتبه والد میباشد  
بر والد بصیحت و تربیت اولادش واجب و لازم است بر او استتقی  
تا اینکه در آن خیر و صلاح باشد زیرا که ایشان اگر بر عهدیت دوام نمانند بر

مصر در محرم است  
بهار  
مصر  
اسکندریه  
در میان اسکندریه  
بین تنیس و مصر  
شور و زمین  
حاجوه  
مصر

شان نجات و خیر حاصل میشود و از هر شهر محفوظ می ماند و اگر از ایشان خلاف صادر شود  
 آتش بر ایشان فرود آمده مال های شان تاراج و سرای های شان سوخته میگردد  
 و اولاد شان اسیر و یتیم میگردد و مال های لازم گیرید و همچنین افرادیکه بر آن  
 طاقت ندارند دید آنچه حاصل شد در وقایع سابقه از آن کار با حذر  
 نمایند زیرا که شما نمی آیند عاقبت اما شما را به مساعدت خود تکلیف نمی نمایم  
 و در حرب با دشمنان با معاونت نکنید. اکنون آرامی از شما میخواهد  
 نه دیگر چیزی به سمع و طاعت اجابت نمودند و بر ایشان همین مضمون در قلم  
 خواند و امر نمودند به ند کردن بر مردمان همچنین و اینکه ایشان هرگاه آواز  
 مدافع را از طرف چیزی شنیدند بر ایشان و مضطرب نشوند که آن چیزی  
 و عید بزرگان شان است و امر نمودند اینکه فردا اعیان و تجار و بزرگان  
 اصناف و ریش سفیدان محله با در دیوان جمع شوند که این ورقه بایشان  
 خوانده شود چنان گردند در شهر محرم بایشان اجبار آمد آنیکه وزیر به  
 شلقان سید و لشکرهای گلین نیز رسیدند باز مشایخ را به دیوان جمع کرده  
 و ایشان ادانا کردند که زمین مصر ملکیت آن به فرانسوی ها قرار گرفت  
 باید اعتقاد شما همین در ذهن های شما محکم و مرکوز باشد چنانکه بوجدت خداوند  
 جل جلاله اعتقاد دارید و این بنده گان و قربانان شما را فریب ندهند  
 زیرا که چیزی از دست شان بر نمی آید و این طایفه انگلیز مردم خارجی هستند  
 صنعت شان انداختن عداوت و فتنه است و غنائم با ایشان فریب  
 خوردند زیرا که فرانسوی ها دوست با خالص عثمانی با بودند و دوستند که  
 آن با عثمانی با عداوت و فتنه به نیندازند و شرور بر پا کنند و دیگر آنیکه  
 بلاد شان ضیق و خیر بره شان خورد است اگر بین او و فرانسوی راه رفتن  
 از خشکگی بود هر آینه اثر و ذکر شان محو میگردد و از زمانهای دراز در حال خود  
 فکر نمودند که چه چیز است شان بیرون شد از وقت بیرون آمدن شان  
 بسوی بیابان سه ماه است هنوز با نرسیدند فرانسویس در نزد قدم نمودن  
 شان چه هرزه روز رسیدند اگر در ایشان همت و شجاعت بودی باید به مثل ما  
 وصول نمودی ازین غلط کلام بسیاری گفت در سوم ماه صفر لشکرهای عثمانی  
 به عادلیه رسیدند در شرقی و بسوی انبیه در طرف غربی ایستاده شدند مقاله  
 بین ایشان و فرانسویس تا قیام گردید نصرت نصیب عسکر سلطنت عالیه گردید

و صالح منعقد گردید بر آنکه فرانسویان از مصر برآمده و مصر را تسلیم دولت علییه نمایند  
 و تجزیه بیرون شدن را نموده در آخر صفر با نیت بیرون گردیدن چون مصالحه  
 منعقد گردید مشایخ که در قلعه بطریق گردی نگه داشته بودند را که در آنکه ایشان  
 شیخ شرفاوی و صمدی و صاوی و فیومی بودند که مدت حبسشان در قلعه  
 صد روز بود لشکرهای فرانسویان بر راه رشید و ابی ایقبر مسافرت کردند شیخ  
 شرفاوی در تاریخ خود و حقیقت حال فرانسویان آنکه حاضر مصر شده بودند  
 گفته است که آن با طایفه اند از فلاسفه اباحیه طماعیه که ایشان انضای  
 کاتولیکه میگویند به ظاهر عیسی علی بنیاد علییه اسلام را متابعت مینمایند  
 ولی منکر بعثت و در آخرت و منکر بعثت انبیاء و در صلوات علیهم اجمعین  
 میگویند که خدا تعالی کی است لکن معطل و عقل را محکم مینمایند و میگویند از  
 خود مدبرین که تدبیر حکام نمایند و به عقول خود باطل و قطع نمایند آن را شریعت  
 می نامند و میگویند که رسول با محمد صلی الله علیه و سلم یا عیسی یا موسی علیهما السلام  
 آن با جماعت عقلا بودند و شریعت شان قوانون با نیست که مناسبت  
 اهل زمانه عقلهای خود وضع نمودند از همین جهت در مصر و قریه های کلان آن  
 دیوان با مرتب نمودند که سر رشته مناسب اهل بلاد را به حسب عقول خود  
 بنمایند و درین کار برای مردم مصر رحمت خداوند تعالی بود زیرا که ایشان  
 از همین جمله دیوانی که در وی جماعت از مشایخ بود مقرر کردند در بعض  
 اشیا که لایق بشرح نمود بان مرجعه میکردند سبب انقیاد و اطاعت  
 اهل مصر و قریه های آن ایشان را این بود که از مقاومت جهت گریختن  
 ملک های که با ایشان الات جنگ بود عاجز آمدند تا چاره منقاد گردیدند  
 و آنکه فرانسویان در وقت قدوم خود خط با نوشته در شهر با متفرق ساخته  
 که با نظاری نیستیم زیرا که بوجد نیت خدا تعالی قایل بودند و نظاری  
 قایل به تشلیت اند و آنکه ایشان محمد صلی الله علیه و سلم و قرآن شریف را تعظیم  
 و احترام مینمایند و عثمانی با ارباب دوست دارند و درین دیار نیامده اند  
 مگر محض جهت طرد نمودن ملوک ظلمه که مال های مصریان و مال های تاجران  
 تاراج میکردند بهر عیاد و هیچ امری تعرض نمینمایند لکن چون بمصر داخل  
 شدند بر غارت نمودن اموال ملوک اقتضار نکردند بلکه در عیاد و نیز  
 غارت نموده جماعت را از مردم کشتند چون ایستادند بر ایشان اهل مصر

طلب نمودن تفرید تا وان ابر خوانه تا از ایشان قریب هزار نفر را گشتند بعضی  
 آبروی های مردم را در مصر و قرار میدادند بر آنکه هر قریه را که محاربه می نمودند  
 مال بار اغارت و زنان را گرفته مردان را می کشیدند این علماء مصر سزیده نفر را شهید  
 نمودند سواره سپان خود داخل جامع از هر چه گردیدند یکروز و بعضی شب  
 ثانی را کشت نمودند در اینجا بعضی علماء را کشته مال بسیاری غارت نمودند سبب  
 وجود مال در جامع این بود که مردمان گمان کردند که لشکر داخل جامع نمی شود  
 از آن حیث در جامع متاع های خوانه های خود را انداختند آن بار را همراه  
 خانه های که دور جامع بود غارت نمودند و کتاب های که در خزانه بودند  
 نمودند با اعتقاد اینکه در خزانه کتب است دیهود مانیکه با ایشان بطریق  
 ترجمانی بودند کتاب ها و مصحف های نفیسه را اخذ کردند خروج ایشان  
 به همت مولنا سلطان سلاطین الارض مولانا سلطان سلیم خان  
 کازال محفوظا بن عایة الحنان المنان و به تدبیر وزیر اعظم آن ملک  
 بونا برته امیر لشکرهای فرانسویه در مصر هفت ماه بود بعد از آن بمقارن  
 احمد پاشا چهارم به عکارت بعد بسوی بلاد فرانس متوجه شد در مصر  
 از طرف خود نایب گذشت چون بونا برته به بلاد فرانس رسید  
 ویرانایون میگفتند در صلاح خلل خود بوی استعانه نمودند بعد از  
 جوش خود را بحاربه ایتالیا و نپلسوق داد بر ایشان غالب گردید  
 در سال ۱۲۹۰ وی مدد کافه فرانس امیر طور ایستاده نمودند غارت را  
 در بلاد اروپا انداخت و باروسیه و نپلس و انگلیند و بروسیه محاربه نمود  
 که قایم آن طویل است شملکتانی تلف شده است بعد از آن تمامی  
 ملوک اروپا جمعیت نموده اتفاق بر محاربه فرانس نمودند ازین سبب  
 به فرانس شدت های عظیم رسید از کثرت محاربه ملوان شدند بعد اتفاق  
 به خلع بونا برته نمودند لویی هجدهم را خواستند تا اینکه بر ایشان  
 پادشاه همه نماید بونا برته در نشست خود وی استغفا نمود و این کار  
 ۱۲۳۰ بود لویی هجدهم را پادشاه خرسره البت ابه بونا برته دادند  
 که بر این ملک نماید بعد از یکسال به پاریس آمد لویی هجدهم گریخته عود  
 به انگلتره نمود دولت با محاربه بونا برته ایستاده شدند لویی را بسوی  
 ملک فرانس باز آوردند کارهای جاری گردید که ذکر آن به طول می انجامد



اخترالامراکات برای پسر خود میخواست دولت متحده قبول کردند که از سلاله وی در ملک های دیند بعد بونا بونه به رشقت رفته از حکومت انگلیز خواستند نمود ویرا در بلاد خود بطریق همان قبول نمایند اولاد ویرا باین خواست اجابت نمودند بعد بسوی یکی از بندرهای انقلیه بکشتی سوار شده رفت پیش از نیکه بخش که نزول کند حکومت انگلیز بوی فرستاد و خبر ار کرد که دولت متحده ویرا اسیر می نمایند بعد وی را به جزیره هولاند روان کردند پس از آن تا هلاک شدت ساله و عمران نجاه و چهار سال و هرینه باز میگرددیم با تمام کلام بر آنچه در بقیه زمان سلطان سلیم خان شد.

### دگر خلع سلطان سلیم

سبب این بود که سلطان سلیم میخواست که جوانی های لشکرهای قدیمه را متلاشی نموده بجای وی عسکر جدیدی بفرستد اما فرجه اقامت دهد زیرا که لشکرهای قدیمه ارکان سلطنت را به عصیان و عدم انقیاد خود ملزم کرده آورده بودند زیرا که در سال گذشته فرقه رالیه نظام جدید منظم کرده بودند ازین سبب لشکر قدیمه شور و شوق غوغای عظیم در صحنه کلبه برپا نمودند که کلام بذاکر آن طویل میشود بیک مرتبه همه عصیان شدند و با ایشان در منع نظام جدید عطاء الله افندی شیخ الاسلام و قسیم مقام صدر اعظم متفق بودند امر ایشان قوی گردید و برایشان گفت که روانیست که عساکر اسلام مانند کفار باشند چون نظام جدید را احدث نمودند مشایبه کفار شدند این حجت در سینه های شان قوت یافته گفتند با ما بروید تا اینکه نظام جدید را متلاشی کنیم و از وزرا و که طهارت ایمان را بافعال شنیعه خود فاسد نمودند و بر بلاشی نمودنی و جاقات لشکرهای قدیمه باهم قسم نموده اندا مقام کشیم فضیلت عساکر انقشاریه که ارکان دولت عالمه بودند و بعد ازین سخن سروان نمودند و درقه که در ان نام های بعضی از اشخاص دولت که عزم کشتن شان داشتند این درقه مفتی عطاء الله افندی فرستاده بود گرفته میخوانند اشخاصی مد آنکه اراده قتل شان را داشتند نام می بردند بعد از این اشخاص را تغیش نموده بعضی یافته کشتند اکثر شان مخفی شدند و خواهر یهود و نصاری و خلق بسیاری را کشتند و بفرده مرد را از اعظم مردان

دولت حاضر آوردند خون سه روز در قسطنطنیه جاری بود بعد به طلب سلطان  
 سلیم تضمیم نمودند و اراده گرفتند تا آنیکه وی را خلع نمایند و چنان  
 میگفتند یا ایها السلطان المغشوش بهذا التعالیم فی اموش  
 نمودی که تو امیر المؤمنین می باشی عوض آنیکه اعتماد نمائی بر خداوند آفرید و بزرگ  
 جان خدا آنیکه یک ساعت لشکری کثیر العددی را هلاک نماید اراده داری  
 آنیکه مشابه نمائی اسلام را به کفر و بغضب آوری خداوند جل جلاله را  
 چه گونه رواست که تو امیر المؤمنین باشی و حمایت کننده دین باشی  
 پس عسکریان که محافظه تحت تو اند بر تو اعتماد ندارند و مملکت مضطرب  
 گردیده بر تو واجب که ملاحظه نمائی و بر هر چیز شرف ایان افضیلت  
 دینی و بعد کلام کثیری قرات فتوی جاری کردید مضمون فتوی آنیکه سلطان  
 که مخالف مخرج شریف باشد ای ترک داد میشود بر تخت سلطنت خود  
 یا نه جواب کلا یعنی نه چنان است بعد از آن قاری بفت معلوم کردید  
 در نزد شما که عزل چنین سلطان واجب است پس قول شما چیست  
 ای تسلیم می شوید برای او که بکند آنچه مخالف اسلام است لشکر  
 یکرتبه هم آورد از شدند که کلام قبول نمیکند وی را به سلطنت خود  
 باید معزول شود با اسم سلطان مصطفی ابن سلطان عبدالحمید هم آورده  
 شده گفتند زنده باد - سلطان مصطفی مفتی را به نزد سلطان سلیم  
 فرستادند که از سلطنت خود بدون مقاومت فرود آید مفتی سرافکنند  
 به تذلل بر سلطان داخل شد گفت یا مولانا من بحضور شما بر سالت  
 اندو بگین آدم امید دارم که چته تسکین بیجان فتنه قبول نمائی  
 و بر مسامح شریفه مخفی نیست که لشکریان قدیم با سلطان مصطفی ابن  
 عم شما اند نمودند الان راه بسوی مقاومت نیست پس تسلیم شدن  
 با مر خدا تعالی از هر چیزی موافق تر است بر سلطان سلیم بدگری  
 ازین باعدیت و پیش از کلام مفتی ظاهر نشد از سلطنت در  
 ربیع الاول ۱۰۲۲ هجری سلطنت سلطان سلیم هجده سال و  
 هشت ماه چون در مکان منفرد بطریق خلوت میرفت با سلطان  
 مصطفی ملاقات نمود که وی قدوم می آورد که بر تخت سلطنت  
 بنشیند برای وی گفت یا احی حق تعالی مرا از عرش عقید فرود آورده

برای اینکه تو بروی بنشینی زیرا که من اراده دارم وضع تنظیمات بجهت  
تقویت مملکت و دین و صلاح حال عسکر چنان عسکری که تعلیم را نمی دانند  
و قوانین را ترک می کردند عسکر بر من شوریدند و بعضی رجال دولت  
متفق شدند و ارسال نموده از زمین تنازل از تحت سلطنت نمودند  
و با اسم تو ندا کردند این منم که میبکندم تمام رضا و بانفرا و عیش  
مینمایم اما تو نیکبختی از تو خواهمش میکنم که با ایتان حکمت که لازم میگو  
کار انان است معاهده بخانی سلطان مصطفی بکلام سلطان سلیم اراده  
داشت که با وی معاهده نماید و بر او به معاهده خود قدرت نداد چون  
سلطان سلیم بکالی که اراده وضع آزادان جاد استند رسید  
سلطان محمود در ارد سلطان مصطفی را در آن موضع یافت که با وی  
اثار رقت و ذلت بود چون سلطان سلیم را دید وی را ملاقات  
نموده در حالیکه چنان ذی اشک میرسخت دست وی را  
بوسید سلطان سلیم هم بگریه شده در همان موضع نشستند و در  
زمان دراز با هم سخن میزدند و همیشه در امر که حکم کنند ارکان دولت  
و دین بود با هم مکالمه میکردند آنچه از امر سلطان سلیم و

سلطان محمود بود همین بود  
ذکر ولایت سلطان مصطفی بن عبدالمجید

اما سلطان مصطفی بجز در رسیدن به پیش روی عسکر بقدم وی  
فرحت بی اندازه نمودند و وی را بر تخت سلطنت نشاندند و  
سبب این حادثه عظمی و فتنه ز طبری ترس برای جمیع اهل  
و شطنطنیه حاصل و دهان باسقطیل گردید و خوف در دل تمام مردم  
حاکم شد بعد از آن توپهای شادمانی را فریاد کرده برای علامت بر جلوس  
سلطان مصطفی و در نبر با اسم وی ندا کردند و مضمون بختیج الاسلام  
و قائم مقام موسی با شایسته شدن بجماعت هائی که جمع شده  
بودند در میدان ات میدان و مردم را خبر دادند که سلطان مصطفی  
خبر داده است بیاطل بودن آن چیز باینکه سلطان سلیم با آن بجهت  
بود از وضع نظارت جدید و گیس آوردن عواند قدیمه را  
چون تمامی این حدیث را شنیدند تفرقه شدند و بعد از آنکه سلطان

مصطفی بر تخت نشست زمام احکام را بدست قائم مقام  
 کوچ موسی پاشا تفویض نمود و ایضا بمقتی شیخ الاسلام  
 عطار آینه افندی بردند چون این خبر بصدر اعظم علی مصطفی پاشا که  
 رئیس لشکر پالی که بجهت قتال روسیه برآمده بودند بود رسید به  
 واسطه این امر غمناک گردیده غضب شدیدی نمود خود او و  
 کسانیکه از عسکری با او بودند که از جمله شان مصطفی پاشا بیرق دار  
 باروسیه صلح را منعقد نموده باشکر بازگشتند تا تدارکت این امر  
 را بنمایند و بعد از گفتار پاره که به قسطنطنیه بود آدم فرستادند و  
 بایشان گفتند که ما بعد از شما آمدیم و با تمام رعیت قیاماً ما کلمه نا اینکه  
 باین سخنان مطمئن شوند و داخل نشدند قسطنطنیه را مگر بعد از ایتاق  
 مصطفی پاشا بیرق و او را بر آورده نمود ارجاع سلطان سلیم و گرفتن  
 سلطان مصطفی را از صدر اعظم مساعدت را طلب نمود بر روی  
 انکار کرد از خوف بدی آخر کارها بیرق دار غضب شدید نمود و امر  
 مجلس وی داد و خبر سلطان مصطفی رسید مردان را فرستاد  
 که سلطان سلیم را بقتل رسانند بر سلطان داخل شدند که وی  
 نماز عصر را میخواند صبر نکردند که نماز را تمام کنند بروی بستند و آن را  
 بر زمین انداختند پس برخواست حمله کردند بر ایشان مانند شیر  
 و انداخت ایشان را و خود وی قوی بود بنهایت بعد بروی قلب  
 بموده و پراخه کردند تا اینکه مرده وی را برداشته بروی  
 پیش روی مصطفی پاشا انداختند و این در سنه یکم هزار و دویست  
 و بیست و سه عمر سلطان سلیم چهل و هشت بعد از آن جوانان  
 خود را فرستاد تا برادر وی سلطان محمود را نیز خفه کردند بعد از آن  
 بیرق دار هجوم آورد با جماعت شتاب کنان بجهت پالی دادن سلطان  
 سلیم پس یافتند وی را که کشته گردیده او را مرده یافتند بیرق  
 دار گفت شما را لازم است که سلطان محمود را که چگونه دارش تخت  
 سلطنت و تقیه ال عثمان است خلاصی بخشید یا بیایان بحضور  
 سلطان مصطفی رفته و ایش سلطان محمود را نمودند سلطان  
 محمود و قتی که بیایان سلطان مصطفی غمگین او را داشتند اند

دست شان گریخته بیام سرای بالا رفته خود را میان اسیران  
 مخفی نموده بود در حالی که دستش را میان سلطان مصطفی  
 بنحو محرمی در ده بودند نفری برق داد بعد از پنجس او را بیام  
 یافته زینیه نهاده بمیدان سراتی فرود آمد چون نظر برق دار به  
 سلطان افتاد متسور گشته برخلافی سلطان محمود از دست  
 برادرش سلطان مصطفی تنای خدا را گفته قد میا  
 سلطان محمود را بوسه داد  
**خلافت سلطان محمود ابن محمد**

سلطان محمود وقتیکه نزد آن جماعت رسید او را بر تخت سلطنت  
 نشاندند و تکفل امور پادشاهی ابا و سپردند سلطان محمود  
 بعد از جلوس برار یک حکم را فی به فسون خود احکام نمود که سلطان  
 مصطفی را بس کنند و مصطفی پادشاه را که مشهور به برق دار بود  
 صدر اعظم گردید او را مرجع امور عامه نمود صدر اعظم اراده  
 کشید ان اتکام را از کسی که با مقل سلطان سلیم مبادت  
 و زریده بودند نموده عا کر زیادی ترتیب کرد اما باطل و  
 عقد مملکت را طلبیده دلایلی را جمع باحتیاجات خود در تعلیم و تربیه  
 عا کر و احوائی امور سلطنت اظهار داشتند و از آنها  
 استشاره نمود و شان بیانات و مقتضیات صدر اعظم را  
 تصدیق نموده و با او پیمان کردند که تمام مسائل و اراداتی  
 که صدر اعظم را جمع به ترقی امور مملکت و اسایش رعیت بنماید  
 با او موافقت کنند و صدر اعظم بعد از حصول پیمان ترتیب  
 عا کر و احوائی امور باصول و طرز جدید شروع نمود درین حال  
 یک حصه از اهلای اظهار مخالفت نموده و تمظنات بدعی را جمع بصدر  
 اعظم در خاطر برورانیدند تا آنکه علناً صدر اعظم را طعن زده و  
 از اکا فر می گفتند اعلان با در بازار پاشا نمودند حتی بدرو  
 خود صدر اعظم نوشتند که مرگ این نزدیک است و عنقریب  
 بسزای خود میرسد انقلابات داخلی و اختلافات هر روز بیشتر  
 گرفته حصه مخالفین صدر اعظم سلیم برداشته و برای کشتن کسانی

که تعلیم جدید عسکری را می آموختند اقدام نمودند این اقدامات عساکر  
 را به دو دسته تقسیم نمودند دسته طرفدار تعلیم و دسته دیگر بر  
 خلاف آن گردید آنانانی که طرفدار تعلیم بودند متفرق شده فرقه مخالفین  
 بر آنها هجوم برده خانه های شان را آتش زدند و تلفات زیادی  
 با آنها رسانیدند صدر اعظم محاصر شده مخالفین بر آنها قلعی ریختند  
 صندوق های بار و در را که در کوچه قلعه بود محرق نمود تا این که صدر  
 اعظم مرد و در نتیجه نفری زیادی قتل و عمارات کثیری محرق گردید  
 صدر اعظم قبل از مرگ خود بصورت خفی عائله و کینه ان خود بیرون  
 نموده بود لهذا بعد از مرگ مصطفی پادشاه صدارت عظمی ابراهیم  
 پاشا محول گردید همچنین عطار الله افندی از رتبه شیخ الاسلامی عزل  
 و بجای آن عرب زاده محمد عارف افندی نصب گردید واقعات فوق  
 در سال یخیزار و دو صد و بیست و سه هجری نبوی صورت وقوع  
 گرفته بود درین حال سلطان مصطفی که مجوس بود فرصت را غنیمت  
 یافته کتبی بقصد برانگیختن و شورش عسکری نویسنده و ادعای  
 نصب خود را و انیس سلطانی نمود مکتوب مذکور بدست یکی از علماء  
 افتاده و آنرا نزد شیخ الاسلام برد شیخ الاسلام علماء را جمع  
 در جمع باین موضوع مشوره نمودند بالاخر رأی عمومی بان قایلیم شد که  
 تا سلطان مصطفی زنده باشد دفع این شورش کرده نشود بهتر  
 آن است که ادعای شستن آنرا از نزد سلطان نمایم لهذا قلب  
 افندی قاضی اسلامبول را برای عرض این موضوع بحضرت سلطان  
 محمود انتخاب کرده و او را با مور این امر گردانیدند که رفته اراده  
 علماء را معروض و قتل سلطان مصطفی را استند نمایند  
 قلب نزد سلطان رفته کمینیت را بحضور عرض کرد سلطان گفت  
 اجرای این امر مجال است دامن پرگز بکشتم برادر خود اقدام نمی نمایم  
 خاصه در حالیکه که بناگشتن آن اختیار و تسلط بهم دارم درین  
 امر مجلس بزرگی انعقاد یافت قلب را جمع بچشم پوشی ابالی مجلس  
 سلطان عرض کرد که در حدیث آمده است (دقتی که از خلیفه بی شوند  
 یکی از ایشان را بجشد) سلطان بنا بر عزم برادر خود ازین سخن سخت

رنجیده و روی خود را در حالت قهر جانب پنجره که در آن جا باز بود نمود  
 یک سکوت اختیار نمود فلیب با خود اندیشید که از سکوت بی باقرار  
 برده میشود بنا بر لسی را جانب رئیس بندی خانه فرستاده بیغام کرد  
 که سلطان قتل برادر خود فرمان داد علی العجالة سلطان مصطفی را  
 بکشید رئیس بندی خانه با جماعتی از احوان خود برای قتل سلطان  
 مصطفی شتافت سلطان مصطفی چون آنها را دید از مصیبت قتل خود  
 دانست خود را بفرشهایی که در آن جا بود رساند رئیس و احوان او را نیز  
 میخواستند از خانه خارج شوند که نظرشان بفرش افتاده و سلطان  
 مصطفی را در آن پوشیده یافتند سلطان مصطفی را از فروش بر آوردند  
 و آن بیچاره را در همان جا خفه نمودند در همین حال علمایی که فلیب را  
 بحضور سلطان فرستاده و در قتل سلطان مصطفی اتفاق کرده  
 بودند چون باز آمدن فلیب قدری طول کشید گمان کردند که  
 سلطان مصلحت او شان را قبول نکرد و استرداد نموده است لهذا  
 همه برای تائب و تصدیق قول فلیب عازم حضور سلطان شدند  
 چون مجلس سلطان احضار یافتند قبل از آنکه سلطان عرض گفت  
 نظر سلطان محمود از پنجره بر برادر او افتاد که با بیگانه و بی  
 مرده افتاده است و سلطان محمود از مرکز برادر خود ابرو و سناک  
 گردیده قطرات اشک از چشمانش سرازیر گردیده برای حاکمین  
 گفت برای احضار سامان و لوازم در برای ترتیب عشا کرد  
 و ستادن آنها با طرف مسارعت آوردید و کوشش کنید چه  
 امروز عجم را در خلی در داکود کرده و حیات مرا تلخ گردانیده است  
 چون سلطان سخن را بدینجا رسانید علماء دانستند که سلطان  
 مصطفی کشته شده و تقدیر بحسب مقتضیات شان آمده از ادعای  
 که داشتند سکوت نمودند بیقای عمر و دولت سلطان محمود دعا  
 و قتل برادر آن مرثیه و عزا کردند این قضایا در ماه جمادی الاول سنه  
 یکم از ویضد و بیست و سه واقع شد مدت سلطنت سلطان مصطفی  
 یکسال و دو ماه و عمر آن سی سال بود چون امر سلطنت بوجود سلطان  
 محمود قرار گرفت شورش و انقلابات و فتنی از هر طرف برپا شد لشکر

روسی بخانب طونه شتاب داشته پیش قدمی کردند سلطان به  
 مدافع آنها قیام ورزید و حرکت آنها را مانع شده نتوانست درین حال  
 دولت فرانسه طرح میانگرمی را انگیزه باصلاح دولتین برآمد ولی  
 سلطان مداخلت فرانسه را قبول نکرد زیرا از شروط سری که با آنها بسته  
 بود خوف داشت بهم درین اثنا ناپلیون پادشاه فرانس باسکندر  
 پادشاه روسیه در نیکیست که مشوره خاندان بزرگی بوده و اختیار تقسیم  
 دول اروپائی را داشت مشوره داشتند تا اینکه شهرهای دولت  
 عثمانیه را نیز قسمت میکردند سلطان محمود با یکعزم متین بمقابله روسی  
 بادوام کرد ولی غلبه جانب روسها بود چنانچه بر شهر شمد و قلعه  
 اسماعیل تغلب کرده بمقابل عساکر عثمانی سنگرهای سخت و مقامات  
 فیعی استخا ذکر دند و عساکر عثمانی رخ باسخطاط گذارشت که اندرین حال  
 کوب اقبال عثمانیان طلوع کرده و نسیم فتح و ظفر الهی بر آنها وزیدن  
 گرفت یعنی دولت فرانسه اظهار مخالفت با دولت روسیه نمود ناپلیون  
 شاه فرانس در سنه یکهزار و دوصد و هشت و هشت جانب روسی  
 حمله آورده و آنها را مجبور نمود که عساکر خود را از خاک عثمانی خارج نمایند  
 و طرح مصالحه را بنمایند دولت عثمانی و روسی قائم گردانید سلطان  
 محمود نیز بنا بر رفع اغتشاش و غیره و حصول امنیت  
 مصالحه را منظور نموده این شورشات در سنه یکهزار و دوصد و هشت  
 و شش بود که سلیمان پادشاه والی بغداد اظهار مخالفت نموده و سلطان  
 محمود بقتل آن آدم فرستاده بود

(سخت جنگ مور)

در سال یکهزار و دوصد و سی و هفت اهلای یونان بر مقابل دولت علیه  
 عثمانیه اظهار مخالفت نموده بر مورته حرکت و بذریجه کشتی های خود باطل  
 بحر هجوم آورده شروع بقتل و غارت کردند حرکت یونانی با برد دولت  
 عثمانی گران و دشوار آمده برای دفع و سرزنش کردن و در سلسله  
 انقیاد و اطاعت آوردن آنها عساکر خود را سوق داد از مقابله طرفین  
 جنگ مدیسی بر پا گردیده حصار به سخت واقع شد سلطان محمود برای  
 محمد علی پادشاه مصر پیغام داد که براسی حصار یونانیها لشکر نفرستد

لشکر  
 اندکی  
 فرستاد  
 که  
 شکست  
 خورد  
 از  
 آن  
 پس  
 از  
 آن  
 صلح  
 شد



محمد علی پادشاه پسر خود ابراهیم پادشاه را که مشهور به بیت و پنهان  
 لشکر دار بود با کشتی های بحری بمجاونت فرستاد ابراهیم پادشاه به مورق  
 آند و قوای عسکری خود را اعساکر دولت عثمانی ضمیمه کرده آنست حال  
 افزونتره و رایت حوب افزاختند رو میها مضطرب شده از راحت  
 و آرامی خود نا امید گردیده از دول اردیانی استمداد نمودند و از  
 وانگلتره (انگلیز) برای صلاحیت فیما بین دولت عثمانی و یونانی کوشش  
 کردند ولی سلطان محمود داعیه ایشان را اجابت نکرد تا آنکه قوای بحری  
 روسی بهم با آنها هم متفق گردیده با ابراهیم پادشاه پیغام دادند که  
 عساکر خود را از جنگ معطل نماید ابراهیم جواب داد که من بتعطیل  
 حوب قدرتی ندارم تا زمانیکه اجازه سلطان نباشد درین اثنا  
 بر کشتی های دولت عثمانی و محمد علی پادشاه آتش زده آنها را  
 سوختانند این جرگه سلطان محمود در سید مجبور گردیده داعیه دول  
 متحده را اجابت و مصالحه را به شرط های خصوصی که بنی بر آرامی  
 جنگ و دفع رومی با بود قبول نمود این واقعه در سال یک هزار و صد  
 و چهل و یک بوقوع آید.

### دک گفته شدن لشکر انقشاریه

در یک هزار و صد و چهل و یک سلطان محمود اراده نمود که لشکر  
 های خود را بطرز جدید تعلیم بدهد و عزم نمود که برای پریشان شدن  
 لشکر انقشاریه و خواب نمودن جا های آنها تجویزی نماید لکن  
 سلطان محمود ضرر بانی را که از ان با صادر گردیده بود و انقلاباتی  
 را که بر علیه دولت عثمانی افکنده بودند و بعضی از سلاطین  
 را که کشته بودند اظهار نموده برای سلیم پادشاه صدراعظم فرمان  
 داد تا علماء را سخاوت شیخ الاسلام جمع و آنها را از احکام پادشاهی  
 دانسته گرداند صدراعظم احکام پادشاهی را بجا آورده و علماء  
 نیز آرا قبول نموده و با جرایب آن عهد و میثاق نمودند در زمره  
 حاضرین جماعتی که بعد از انقشاریه طرفدار بود باطن با آنها یار بود  
 قضیه را به لشکر انقشاریه اطلاع داد آنها را ازین امر خبر دار گردانیدند  
 لشکر انقشاریه با اطلاع قضیه سخاوت صدراعظم و بعضی علماء و

همچنان دولت سلطانی هجوم برده باوایلند میگفتند که امروز  
 روز کشتن علماء و اهل دولت است امروز روز کشتن کسانی است  
 که سر رشته تعلیم جدید را بر ما گذاشته این میگفتند و هر که را با اوها  
 مصارف می کشیدند و خانها را چور و بناها را آتش میزدند صدر اعظم  
 گریخته نزد سلطان محمود رفتند و آن قضایا را بجنود سلطان  
 معروض نمود سلطان بصدر اعظم امر داد که توپ چیان و باقی  
 لشکریان اسلام را بدرب سرایا حاضر آورده ایستاده نماید  
 در آن روز جماعتی بزرگ از علماء و انصار دولت جمع شده انتظار  
 سلطان را میبردند چون سلطان برآمد اول شروع بسخن نموده  
 ایشان را بکلمات بنحیانی آوری خطاب کرد که از دیاد عجزت  
 نشان شده در اجاز احکام پادشاهی و امثال او امر آن  
 در موضوع ریختن خون سیاه انگشاریه با هم قسم کردند از سر  
 کردن خرقه تبر که بنویسند علی صاحبها را استغاثه نمودند که  
 بخیریه آن جمعیت نموده بر باغیان هجوم آور شوند سلطان خاست  
 که بالین مردمان همراهی کند بعد از آن علماء و امرای دولت حضور  
 سلطان را میان مردمان نه پسندیدند در کوچه های شهر منادی  
 فرستادند که مردمان را جمع شدن تحت خرقه شریف ندا کنند و  
 که مردمان انقشاریه خوش شدند برای جمع آوری انقشاریه آواز  
 کرده جمع شدند اهل اسلام در میدان سرایا شتاب نموده  
 فوج فوج حاضر شده بمقتله شروع کرده سلطان خرقه شریف  
 را تسلیم شیخ الاسلام قاضی زاده طاهر افندی سپرده خود شخصاً  
 پس آمده به تخت سلطنت نشست سلیمان پادشاه صدر اعظم پیش روی  
 نفری که از پنجاه هزار زیاده بودند میرفت همه اکبر گویان که توپ و  
 تفنگ بر انقشاریان هجوم بردند و روز بسیار مهولناکی  
 بود از انقشاریه بعد ده هزار نفری را کشتند باقی با بطن چلونی  
 با خود گریخته قلع بید سفید دعاء برد اهل اسلام با آنها بال کمره  
 بر سرشان هجوم برده آتش بجویی های شان انداخته بسیاری  
 شان را سوختند بقیه السیف گریخته آنها را تعقیب نموده گرفتار

کرده کشتند نقش های شان را در آت میدان انداختند بعد  
 از آن سلطان علماء و وکلاء دولت را بحضور خود خواسته جا مه  
 های خون الود یاد شاها بآن بزرگ را که کشته بودند با آنها نشان  
 داد سلطان از علماء طلب خون سلاطین را سوال نمود علماء  
 گفتند که دست خون پر سلطانی بیعت و بیخ هزار نفر است بعد  
 از آن امر سلطانی باستیصال القتاریان آتانه علیه و  
 دیگر اطراف صادر کردید عده بسیاری از ایشان کشته گردید دولت  
 و ملت از ظلم آنها آسوده گردیدند بعضی درویشان بکطایش به  
 القتاریان محق گردیده بودند بعلت اینکه در تکیه های درویشان  
 کارهای پادشاهی مدعت و حرام خود را احوار میداشتند درویشان  
 نیز با آنها مددگار بودند سلطان بکشتن اکثر ایشان و خواب نمودن  
 تکیه های درویشان امر داد بعد از آن دولت به تکثیر نظام جدید و تعلیم  
 آموختن آنها صرف مساعی کرده القتاریان را از بیخ کن درین  
 مدت سلطان محمود عمایه و عیار را کشیده لباس اروپایان  
 با نظام جدید ملقب شده در تغییر لباس گفته هل غنض باک نمیکرد  
 ذکر مخاربه با دولت روسیه

در سنه یک هزار و دویصد و چهل و سه غی اکر روسیه بعزم جنگ همراه  
 دولت عثمانی حرکت کرده در نهر طونه هجوم آورده از آنجا گذشته  
 بطرف اناطول رفت دولت عثمانی سپاهی راستی قیادت  
 سلیم پادشاه صدر اعظم برای مدافعه و جلوگیری آنها اعزام نمود  
 با یکدیگر ملاقی شده جنگی سخت واقع گردید روسی با غالب گردیده  
 لشکری عثمانی شکست خوردند لشکر روسی بطرف ستمه تقدم  
 کرده تسلیم شده را محاصره نموده بر شهر ادرنه غلبه بردند سلطان  
 را خشم آمده تسلیم پادشاه را معزول نموده حکم بغزار آن را مقرر  
 آن محضر سعادت پادشاه صدر اعظم گردید بعد از آن بعضی لشکر  
 های سلطان بطرف کوه بلقان رفته روسیه از دیدن این حال  
 محاصره شهر شوله را و آنرا شدند لشکر دولت بر تسلیم شده  
 غلبه کردند لشکرهای روسیه که در اناطول بودند پیش قدمی کرده

قرص و بایزید و طبراق و زمین روم را متصرف شده صالح پادشاه  
را اسیر نمودند در حالی که عده شان یک لک و شصت هزار مرد جنگی  
بود شهر ادرنه را بمجا صره سختی محاصره نمودند تا بران غلبه کردند درین  
وقت ارکان دولت عثمانی مترزل و ویریشان گردید مگر این که  
سلطان محمود با این همه خطر است و پرتیانی ثبات قدم و قوت  
خود را ظاهر می کرد دولت اروپا در صلاحیت طرفین مداخله نمود  
این مصالحه را با شرط آن تمام گردانید انعقاد این معاهده در سنه  
یک هزار و دویست و چهل و پنج بود نتیجه این مصالحه و شرط استقلال  
رومی ها و تنزل سلطان از اقلیم سرب و افلاق و بغدادان گبری  
پادشاهان عثمانی بود و نیز از بعضی جزیره های که ساحل نهر طونه  
بود و بعضی زمین های اطول از تصرف سلطانی شده زیر  
دست پادشاه روسیه پاشه و نیز تادان جنگ که عجارت  
از یکصد و بیست ملبون پوند فرنگ باشد دولت عثمانی بعهده  
بعضی مورخین گفته اند که خیلی عجیب می آید خواننده را که چگونه دولتی که  
بر تمام دول عالم زیاده ترس او بردل تمام پادشاهان  
انقاده برترقی و تعالی خود استوار نگرده بیکار مجبور شد که حق  
دهی کرده این شر الظانگوار را قبول کرد و تئیکه بدیده انصاف  
نظر کرده شود و استه میشود که سب این چیز دیگری است  
زیرا دولت عثمانی چگونگی طاق دارو که آسب های سخت و  
گذارشات خوفناک را تحمل نماید با وجود نقصانهای داخلی بسبب  
بغی و فساد و گم شدن مالها و ارکان دولت مترزل شود بلکه بر شات  
خود ادامه داشته باشد جای تعجب است و قادر بر قوتی یا بیکر سببی هم  
نباشد که پس مجال ادلی خود در حجت نماید و نایباً نظر خود را بجللی که از  
دست سیه انقشاریه بدولت عاید شد و هنوز نظاصر بهرید مرتب نا  
شده شناسائی لعالم چهار به پیدا نگرده که از ایشان کار گرفته شود  
که جنگهایی در پی شد آنچه این است که این دولت با وجود این همه  
مشکلات چرا از تیغ قطع نگرید و اینقدر توانائی داشت که باستقبال همه خارجهای  
ثابت ماند این دلیل بزرگیست بر عظمت و بلندی دولت علیه عثمانی

سخن بعضی مؤرخین بنهایت رسید مؤلف میگوید در قوت دولت عثمانی سترگ است و آن سررکته انبی صلی الله علیه وسلم در و حاکمیت دین وی صلی الله علیه وسلم است برای محکمیت و احکام دین آن و الله سبحانه اعلم  
**ذکر غلبه نمودن فرانسویان بر اهل جزیره**

در سنه یک هزار و دویصد و چهل و پنج فرانسویان قوت و زبردستی خود بر جزیره یامی مغرب غلبه آوردند بهمانه اینکه اهل جزیره کشتی برای تجارتی با رانته می شوند چون این خبر به باب عالی رسید طاهر پادشاه قیودان پادشاه را فرستاد که میان احمد پادشاه حاکم جزیره و فرانسویان با اصلاح نماید و قتی که قیودان پادشاه جزیره رسید ظانت که بختک زد و آید فرانسویان را و راه مانع شدند پس تقطنظیه مراجعت کرد جزیره های مذکور از و قتی که بتصرف سلطان سلیمان آمد ز حکم دولت علیه بود چون مدت بسیار گذشت حاکمانی که در آنجا تعلق نموده بودند بپورانت میبردند لکن خراج را بدولت علیه تا در میگردندند ظاهرا از فرمان دولت و باطناسرکشی میکردند زمانیکه دولت تعلیمات جدید را برای لشکر جدید ایجاد کردند حاکم جزیره با از تعلیم دادن لشکریان خود بطرز جدید با نموده درین فتره امر سلطان را قبول نکردند بعضی گفته اند که سلطان محمود خود فرانسویان را بر والی جزیره مسلط کرد که آن را تا دیب و سرزنش نماید فرانسویان بشکر زیادی آید جزیره با را محاصره کردند تا اینکه علی پادشاه حاکم جزیره را با خود گرفته بردند جزیره با را تصرف نموده به لشکری خود محکم کردند و باره تصرف دولت علیه نیامد تا امروز تصرف دولت فرانسویست و همان قرار باقی مانده

**ذکر مجاری محمد علی پادشاه مصر همه راه سلطان**

در سنه یک هزار و دویصد و چهل و هفت محمد علی پادشاه مصر برای تصرف نمودن شام بلشکرهای خود را از راه خشک و دریایی لشکری بر خود ابراهیم پادشاه بطرف شام مستوجه نمود ابراهیم پادشاه رفته لشکر عساکر را محاصره نموده انرا فتح کرد انتقام خود را بواسطه عداوتی که بین او و عساکر پادشاه

عکا بود ظاهراً ساخت ابراهیم پادشاه غزه و یا فاف و حیفا  
که میان راه او بود نیز فتح کرد چون این خبر بدولت علیه رسید  
بغضب شده به محمد علی پادشاه آدم فرستاد که لشکرهای خود  
را پس بجوای مصر گاه همراه عبداللہ پادشاه عکا دیگر گفتگوی  
دارد بیاب عالی بمشوره خانه دولت حاضر شود که بقرار  
قاعده در باره شان حکم شود محمد علی پادشاه حکم سلطانی  
را قبول نکرد دولت هم بواسطه نافرمانی به تنزیل رتبه او از اولت  
مصر زمان داد بعد از آن حکم دولت بر ابراهیم پادشاهی  
حلب صادر کردید که سپاه را برای جنگ ابراهیم پادشاه  
بن محمد علی پادشاه فراموش کرد حسین پادشاه حلب با سپاه  
فراوان از استانه علیه برآمده به بیرون طرابلس شام با  
یکدیگر طوقی شدند جنگ بین فریقین واقع گردیده حسین  
پادشاه شکست خورد ابراهیم پادشاه بر اقطار شامیه غلبه  
برده عبداللہ پادشاه عکا را دستگیر کرده با اسکندریه  
نزدیدر خود فرستاد وقتی که ابراهیم پادشاه به  
دارایان نزدیکی دمشق رسید علی پادشاه وزیر  
دمشق باستقبال آن اعلان جنگ نمود بیرون شد علی پادشاه  
نزد شکست خورده اهل دمشق بطلب امان بیرون شدند  
ایشان را امان داد بعد ابراهیم پادشاه بطرف حمص  
آمد میسان او و شاه حلب محاربه چید آن روز  
جنگ سخت واقع گردید که در آن روز مردمان بسیار کشته  
شدند پادشاه حلب را شکست داد و حمص اینک  
بر تمامی آن مواضع تغلب نموده تمامی آنها را  
آرام و مطمئن ساخت داخل حلب گردیده آنچه در حلب  
بود از خاکسزائی و غیره بوی تسلیم شد بعد از آن بطرف  
انطاکیه رفت در بین انطاکیه محاربه کرد بعد از آن  
بطرف بوناز بیلان چون خبر آمدن لشکر مصریان به  
رسید پادشاه قصد را عظم را با سپاهی فراوان فرستاد

که با لشکر مصریان بکنگد به قوینه بهم رسیدند لشکر دولت  
 شکست خورد در شید بادشاه صدر اعظم را گرفته بحضور ابراهیم  
 پادشاه بردند ابراهیم پادشاه بجز دین صکدر اعظم اعزاز و اکرام  
 نموده و الگزار شد این فتنه با و جنگها تا سه یک هزار و دواصد و پنجاه  
 و پنج طول کشید بعد احکام سلطانی برای حافظ پادشاه در امر مقاتله  
 ابراهیم پادشاه صادر گردید حافظ پادشاه با سپاه برآمده قریب  
 مرعش بهم رسیدند مقاتله جاری گردید اول شکست بواسطه تنگی جاو  
 و شکست بازرگانی ابراهیم پادشاه افتاد بعد که ابراهیم پادشاه همراه  
 لشکر از آن تنگنای برآمدند آنبل بلندی که مقابل لشکر حافظ پادشاه  
 بود برآمدند بگلوله های بسیار فیر کردند تا اینکه جنگ از طرف حافظ پادشاه  
 معطل شده لشکر او متفرق شدند بعد برایشان هجوم آورده آلات  
 حرب را و الگزار شده بطرف مرعش رفتند از هر دو طرف نفی زیاد  
 مقبول شدند این واقعه از مشهورترین وقایع بود ابراهیم پادشاه  
 شکستیان را تعقیب نموده بسیاری اطراف آن شهر را فتح  
 خبرهای این واقعات بہت بعد از فوت سلطان محمود بقسط ظنیر رسید از  
 فتوحات سلطان محمود یکی این بود که مردمان و بابی و خارجی را از تکه و  
 مدینه منوره کشیده حرمین شریفین را از وجود خبیث اینها پاک کردند  
 این واقعه در نزد ذکر سلطان سلیم بن سلطان مصطفی بیان شد زیرا  
 ابتداء مقاتله همراه و بابیان در آن وقت بود تمام آن در وقت سلطان  
 محمود بود دیگر از فتوحات معنوی سلطان محمود این بود که برای اهل حرمین  
 غنچاری و معاش بسیار از طرف دولت مقرر بود بگردظیفه و معاش بوجوه  
 چیز جزئی مردمان اغنیاء گرفته میبردند برای فقرا چیزی نمیبردند لهذا فقرا  
 حرمین خیلی پریشان بودند از طرف سلطان محمود امر صادر گردید که  
 رشته سابق را حو کرده کتابی را جدیداً تحریر دارند که در آن اسلامی  
 فقرا حرمین باشند این کار در زمان او جاری شد و دیگر در  
 سلطنت او قریب نور آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مولد النبی و کتب  
 سیدنا خدیجه الکبریٰ رضی الله عنها و کتب سیدتنا ام البنین صلی  
 الله علیه و سلم و کتب سیدنا عبید بن عباس رضی الله عنهما که

در جده بود و بقتنه و هانی با خراب شده بود تجدید و نیزن گریخت  
 و نیز و هانی با در مدینه منوره قبور بسیاری اصحاب و اولیاد ادران  
 کرده بودند سلطان مذکور از نو ساختن این ترتیبات در سنه  
 یک هزار و دو صد و پنجاه و یک بود و همچنین برای علماء و خطباء عربین  
 شریفین و خدایم مشیخین شرفین نامند امام و مؤذنان و قرآن  
 و جوار و بکش و در بان ترتیبات و وظائف نمود بعضی را مابان  
 بعضی را سالانه زمین با خرید و وقف کرد که غله آن هر سال  
 بمحض آفتاب رسد پس ترتیبات سلطان محمود دوم حسن جاری گردید  
 هر وقت ترتیبات مدیر و مدیریت در عزمین شریفین گفته که سابقاً  
 بنود بعد از آن ولد سلطان محمود سلطان عبدالحمید ترتیبات پذیرد  
 را جاری داشت زود است که ذکر ترتیبات او در نزد ذکر خودش  
 بیاید مدت سلطنت او سی و دو سال و عمر آن پنجاه و پنج سال  
 بود فوت آن نزد سیم ربع الاول یک هزار و دو صد و پنجاه و پنج بود

دفتر سلطنت سلطان عبدالحمید

سلطان عبدالحمید بعد از فوت پدر خود سلطان محمود تحت سلطنت  
 جلوس نموده بجهت سپاه برای محاربه محمد پادشاه مصر نموده لشکر را  
 بیرون کرد انگلیز وی را مددکاری نمود زیرا دولت انگلیز برید را و  
 سلطان محمود نیز استمداد خود را در وقت محاربات عرض کرده  
 بود سلطان قبول نکرد بعد از فوت او سلطان عبدالحمید چون  
 ناچار گردید کمک انگلیز را قبول نمود سلطان عبدالحمید  
 لشکرهای خود را بطرف شام روانه کرد لشکری ابراهیم  
 پادشاه را شکست داده از شامات کشیدند خار  
 که بطرف مصر و اسکندریه حرکت نماید تا اینکه محمد علی  
 پادشاه را از مصر بیرون کند دولت انگلیز واسطه  
 شده هر دو دولت را با هم مصالحه نمود باین شروط  
 که اسکندریه و مصر و اطراف آن برای  
 محمد علی پادشاه و اولاد او باشد برای آن خراج معین  
 کردند که همه ساله بدولت عبدالحمید خان میزد و اینک دولت



شام و حجاز سلطان برقرار باشد مدت تصرف سلطان عبد  
 المجید سواحل شام را قریب بیست سال گردید در مدت سلطنت  
 خود بادولت فرانس و انگلیز اتحاد محکم نمود براساس دولت علیه  
 کانونهای جدید که مستحق به تنظیم است جدید بود سبب گشته کرد  
 از سلطان در اجرائی قانون جدید در سینه یک هزار دو صد و سیاه  
 و پنجاه صادر کرد و بدین تاریخ همان تاریخ جلوس سلطان  
 عبدالمجید بود

دکتر حکایت سلطان عبدالعزیز روسیه

در سنه یک هزار و دو صد و شصت و نه در میان سلطان عبدالمجید و  
 روسیه به سبب اختلاف قومی بین بلایق روسم ولایتین (روسی و ترک)  
 بزرگی واقع شد که آن جنگ مستحکم بود و باعث اختلاف  
 مذکور نفس پرستی و ملاحظه شخصیات آن اقوام بود که هر کدام  
 بر او ایستادگی ریاست و تولیت عبادت ایزد تعالی را  
 غیره مقام های تبرک را تسلیم می نمودند این  
 تحولات زنده گشته بزرگ شد و عاقبت بنامه و حصار  
 قرار گرفت در سنه یک هزار و دو صد و شصت و هشت دولت سلطان  
 برای خاموش ساختن این نازده آتش خانمان سوز چاره  
 جوئی میسر کرد چرا که دولت روسی بجا فطرت حقوق مردمان  
 روسی معاونت می کردند و دولت فرانس براساس  
 لاتین مساعدت بکار میبردند لهذا سفیر انگلیس برای مصالحت  
 و موافقت بین دولتین عثمانی و روسی داخل آقامات  
 شد اما فرانس آن ترتیبات و شرایط را قبول کرده دولت روسی  
 قبول نکرد درازا مطلب شان تنها امر است حقوق روسی با نبود  
 بلکه جریان مقاصد قلبی شان را در نظر داشتند و آن این بود که در میان  
 القطار حیه دولت عثمانی را از قطعه اروپا بفرایم آوردند تا در گرفتن  
 اقلیم با سبب عثمانی خوب موفق شوند امیرا طور روسی  
 (تقریباً) نام این منازعه را براساس اجزای مقصد  
 خود موقع مستفیدی دانست و سفیری بطرف قسطنطنیه در مقابل

سلطان عبدالمجید فرستاد و بیشتر از آن یکصد و چهل و چهار هزار  
 نفر لشکر بطرف شهر طونه روانه کرد تا اینک در موقع لزوم و مورد  
 حاجت حاضر باشند چون سفیر به قطنینه رسید مقابله را با فواد پادشاه  
 وزیر امور خارجه ترک کرده در آن بحضور شاهانه سلطان عبدالمجید  
 حاضر شده عرض مطلب نمود اینک براساس امیر اطور نقولا جانمی  
 تمیز که واگذار شود و اینک تمام اهل روم که تابع دولت عثمانی بودند  
 تحت حمایت امیر اطور باشند دیگر رئیس کلان قطنینه و باقی افسران  
 طوائف انتخاب و کفایتشان مفوض برامی امیر اطور باشد علاوه  
 اینکه لشکری و عوانا اینک برای شان لازم باشد از نظر امیر اطور  
 بگذرانند سلطان عبدالمجید این مطالب را ناگوار دانست  
 زیرا بنا موسس و سیاست دولت مصر و به قوانین دولت مخلف  
 بنظر می آمد سفیر روسیه با یوس بازگشت و امیر اطور نقولا پنجم  
 ساخت نقولا بغضب شده فرصت یافته سپاهی را که در نزد  
 نهر طونه برای این روز تهیه کرده بود امر داد که از نهر طونه عبور  
 نموده بر اطراف حمله برند لشکریان بر امارت اطلاق و بعد از  
 هجوم برده بر آنحضرت غالب شدند چون سلطان ورود  
 لشکر با آزادانست که مقصد روسیه اظهار جنگ بوده  
 بعد از آن سلطان تهیه لشکر نموده بسر کرده گئی عمر پادشاه  
 مجری بمداغه روسیه قهرتاد چون دول اروپا بمطالب  
 روسیه بی بردند انگلیزها بر روسیه مناسبت براساس  
 عهده نمودن مجلسی حوته توافق بین دولتین در شهر تینار  
 یا نمودند که در آن مجلس شخص مقصدی از طرف دو  
 دولت حاضر باشند تا امر مصالحه میان هر دو دولت  
 انجام یابد سفیر روسیه از جانب روسیه و یکی از  
 طرف دولت در آن مجلس شامل گردیدند انعقاد این مجلس در سه هزار دود و هجده  
 بود این مجلس خواست سلطان خاتمه نیافته مصالحه واقع نگردید سلطان اعلان جنگ داد  
 سلیم پادشاه لشکری روسیه را که در اناطول بودند در چند موضع شکست داد و عماد  
 در روم ایلی بر آنها هجوم آورد و نهر ت یافت اما جواز بلجی روسیه که در آن بود بر تهاز با

عثمانی غالب شده بعد از جنگ سخت آن ها را تلف نمود که آن جهاز مرکب از هفتاد  
 کت و دو باخور و سه کشتی جنگی بود دولت گلگیر و فرانس می بیند که این محاربه  
 برای عثمانی نتیجه خوبی بخشد بمعادنت سلطان عبدالحمید علان جنگ ابار  
 در سال ۱۲۰۰ برآوردنشته اسباب آلات حرب ابتدا بمیدان جنگ حاضر  
 کردند باقی دولت اروپا بر بی طرفی خود را حایه میکردند گلگیر کشتی های خود را  
 بطرف بحر بلتیک بر قلعه بورمارستوه غلبه بردند از آنجا خبر بره اند  
 پیش شدند مگر قلعه آن بسیار محکم بود قدرت بر تصرف آن نداشتند  
 سیواستپول که بزرگترین محکمه های روس و معتدترین مواضع در بحر اسود  
 بود انگیزه و فرانس لشکرهای خود را به عده شصت هزار به آن طرف متوجه  
 کردند که اکثر سپاهیان فرانسوی بودند در نزد قلعه بویاسبرایا نزول کردند  
 در بین که طرف سیواستپول میرفتند لشکر روسی تصادف نمودند هر دو  
 فریق بهم جنگی سخت کردند آسیای حرب بریشان دایر گردید روسیه  
 شکست خوردند روسی تا اینکه سابق سلطنته را محاصره نموده و قدرت  
 به فتح آن نداشتند درین حال لشکرهای عثمانی از شهر سلطنته برآمد بریشان  
 حمله کرده نصرت یافتند آن ها را تفرقه کردند تا اینکه نا امید برگشته مدیگر با  
 منضم شدند روسیان برای کهک رسائی قلعه سیواستپول که روسیه  
 تمامی قوا و دهمات خود را بان طرف متوجه نموده بود قصد کردند درین جن  
 لشکری از انگلیز بلشکر از روسیه در بالا کلا برهم ملاتی شدند گلگیر ان غالب  
 شدند بعد از اینکه نغزی بسیاری از روسیه منفقود شدند سپاهی دیگر از  
 روسیه که عده شان شصت هزار بود و افرمان را محاصره داشتند از موضع  
 حصار خود برآمدند لشکری عثمانی و انگلیس و فرانسویه بریشان داخل شده  
 بین ایشان معرکه شدید کجسرا نی دایر گردید محاربه به شکست روسیان  
 انجام یافت به حصار درون شهر نیاه بردند درینوقت برای دول  
 متحده قوتی ماند که بر سیواستپول استیلا یابند با اینکه در قوه حربیه بسیاری  
 هجوم و آلات حربیه خود زیادت میکردند آن را از تصرف روسیه نداشتند  
 و یا اینکه مساعدت که از داخل شهر با بوی میشود باز دارند عساکر متحد رحمت  
 افتادند خصوص گلگیر در زمستان سنه هفتاد و دو هول با و سختی بار امشاید  
 کردند که زبان از وصف آن عاجز است زیرا مرض با در درهای را که نمی توانست

بر عساکرشان نهاد که بسیاری از ایشان هلاک گردیدند زیاده آنچه از گرسنگی و سردی  
آن شهرها و بخارهای بد بوی که از نقش گشته ها و حیوانات متصاعد گردیدند اما دولت  
ایطالیالشکری به عده پانزده هزار تهیه نموده بعد از نیکه انگیز مبلغ یک میلیون  
لیره بطریق اعانه برای شان متعهد شده خود بار آمدن متحده منضم ساخت  
مردان ایطالیادان موضع به شجاعت و ثبات قدم مشهور شدند درین این  
وقایع امیر اطور نقولا در ۱۲۴۲ هـ هلاک گردید و پسر هکندر ثانی بجای او  
نشست و همچنین در خلال این کارها واقعه هائله بین روسیه و عساکر متحده  
واقع شد که مغلوبیت طرف روسیه بود حیوش فرانسوی بر قلعه ملاکوف  
مستولی شدند چون برای روسیه قدرت نماند که مرکزهای خود را محافظه نمایند  
در شام آن روز قلعه سوپول را واگذار شده رو فرار گذاشتند عساکر  
متحده به قلعه داخل شده ملاک گرفتند درین وقت مختار بهت مصالحه هر طرف  
بلند گردید و مجلس پارسی سنه ۱۲۴۳ منعقد گردید که دو نفر از  
هر یک از دول متحده شش گانه که انگلیز و فرانس و عثمانیه و منسا و پروسیا  
و سردنیه باشند در آن محفل شامل باشند که مصالحه را جاری نموده شروط  
مصالحه را امضا کنند مصالحه شان برسی چهار شرط متضمن بود که نخست آن  
شروط این بود که باید بر آد دولت علیه مانند باقی دول اروپا امتیاز است  
قانونی و تنظیمات سیاسی باشد و هم مانند باقی دول در حاکمیت خود استقلال  
داشته باشد و اینکه بحر اسود از جولان کشتیهای جنگی از هر جنس که باشد فارغ  
باشد غیر از دولت عثمانی و دولت روسیه که آن ها داخل نمودن اندکی از  
کشتیهای خود و جنگی را در بحر اسود برای محافظه کردن بندرهای خود حق دارند  
و اینکه برای دولت روسیه و عثمانی ترسانات بحریه جنگی در کنار بحر سو نباشد  
و دیگر شروط بعد از آن لشکرها بمواضع خود رفته جنگهای که غیر از طمع دیگر  
باعثی نبود با تمام رسید در ۱۲۴۲ هـ فتنه کلانی بین اهل مکه و عساکر دولت  
بواسطه منع از فروختن غلام با در مکه مکرمه و اقصا شد که به قبضه نمودن شریف  
عبدالمطلب بن غالب میر مکرمه و تولیت شریف محمد بن عون خاتمه یافت  
کلام در آن طولیل است و در ۱۲۴۴ هـ هفتاد چهار فتنه در جده میان  
انالی جده و نضار ایسکه در جده بودند بسبب اختلاف بعضی اهل شیبها در وضع  
بندرچه های اسلام یا انگلیز در بعضی کشتیها کلام در اینجا نیز طولیل است و در

۱۲۷۷ قمری عظیمی بین درزی و نصاری در کوه لبنان حادث گردید که آخر کار  
 بین فریقین مجار به کشید نصاری بوسیله اختلاف و یکجا بودن شان  
 ازین حادثه نتیجه بد یافتند در روز بران با غالب شدند باب عالی فرواد  
 بادشاه برای تمهید امور و تقاضای کینه کاران فرستاد فرستاده هزار  
 لشکری برای محافظه و منع تعدی اعزام نمود و همچنان باقی دولت فرقیه  
 بعضی کشیمهای جنگی ارسال و بعضی نوآیی برای صلاح حال و تمهید امور  
 و اجراء آنچه لازم باشد فرستادند دولت علیه با اتفاق دولت وضع نظامات  
 جدیدی را برای امانت جبل و اینکه حکام جبل برای مشیر از طایفه نصاری  
 که از غیر امانت جبل باشد مستحسن فرمود تا اینکه در آن مامورین بوده را  
 به باب عالی فرستادند مقصودیت برآوردید پادشاه ارمنی مزد گردید  
 از خیرات سلطان عبدالحمید و فتوحات مغربی آن تجدید مسجد نبوی  
 صلی الله علیه و سلم در مدینه منوره زیرا مسجد بنا قایت با و سقف آن  
 از چوب بود بمرور ایام خرابی حاصل شده بود سلطان عبدالحمید در  
 ۱۲۷۷ قمری امر به بدم و تجدید آن نمود آن را منهدم ساخته از نو آباد کرد  
 سقف آن اقبه دار و ایوان دار ساختند مسجد حرام بعد از چهار  
 سال بنای او تمام شد قسمی آمد که مانند آن دیده نشده برای سلطان  
 در اماکن تبرکه عمارت های بسیار است دیگر اینکه میزاب رحمت را تجدید  
 کرد در ۱۲۷۷ قمری سلطان عبدالحمید در هفدهم ذی قعدة ۱۲۷۷ قمری در جنبه  
 عمر وی چهل سال مدت سلطنت او بیست و دو سال شش ماه بود و  
 کرد در رحمت الله علیه.

### ذکر سلطنت سلطان عبدالعزیز خان

بعد از سلطان عبدالحمید خان برادر آن سلطان عبدالعزیز بن سلطان محمود خان  
 دوم به سلطنت مقرر گردید در ۱۲۷۷ قمری امانت جبل سود طریقۀ نافرمانی را ا چهار  
 داشتند لهذا سلطان عبدالعزیز به سرکوبی آن بالشکر فرستاده آن بار شکست  
 داد با طاعت سلطان درآمدند در ۱۲۷۸ قمری بیسلی اندر و میان حمزیره که بعد  
 بسیاری از بندقه اظهار بغاوت نمودند دولت سلطان برای سرکوبی آن  
 لشکر با اندر ا خشکه و دریا با اتفاق لشکر یان مصری که با سلطان معاونت  
 میکردند میان آنها و باغی با جنگ سختی واقع گردید درین جنگ با فتح و بر

بطرف لشکر سلطان بود بعد از آن باغی را تحت فشار گرفتند تا سن باطاعت رجوع کردند در ۱۲۷۹ کله سلطان عبدالعزیز خان بعنوان سیاحت بطرف شهرهای مصر رفت در وقتیکه ولایت مصر تعلق سمعیل پاشا بن ابراهیم پادشاه بن محمد علی پاشا بود باز در ۱۲۸۴ کله بطرف پاریس با تحت فراسنج سیاحت رفته از آنجا به شهرهای انگلیز گذر کرد درین مسافرت بر شهر لورن و لوزان که سلطان به دولت سرب و نمسا بخشیده بود مرور نمود چون آن شهر را رسید خیلی بود و حکم از دهن خود به سپاهان شد اما پیشانی فائده نگرد در وقت دادن این شهر خود سلطان بقرار گرفته مغربین که این شهر باخرآبه و ویران است بخشیده بود در ۱۲۸۹ فتنه عظیمی در شهرهای عمیره عادت شد دولت سلطان لشکری با به تحت قیادت ردیف پادشاه فرستاد تا آنیکه بکوه با بلا شده و با ایلی کوه با داخل محاربه شدند تا بالاخره ایلی مذکور را شکست دادند چنانچه امیر آنها محمد بن عایض بن مرعی و بسیاری از قبایله آن را کشتند و بعضی را با سارت برده و به استانه علیه فرستادند پس شهرهای عمیره تحت تصرف دولت علیه آمد و به ولایات صنعا و یمن وصل گردید و نیز در همان سال در بین دولت (انگلیس) و (فرانس) فتنه بزرگی پیش شد تا آنیکه ایلی فرانس شکست خورده و پادشاه شان ناپلیون دوم گرفته شد تشریحات نمیکند بیشتر ذکر شده در سال ۱۲۹۳

۱۷ جمادی الاول سلطان عبدالعزیز از سلطنت عزل و بعد بخروج فوت گردید این سلطان مرحوم عماد ۱۲۸۸ مدت سلطنتش شانزده سال و چهار ماه بود مرحوم در گاه خداوند رحیم باد.

### ذکر سلطنت سلطان مراد خامس

سلطان مراد خامس بن سلطان عبدالحمید پسر سلطان محمود دوم بعد از سلطان عبدالعزیز خان بر تخت سلطنت تقریبا یافت اما از به سبب که در عقل او خلل پیدا شده بود بنا به فتوی شیخ الاسلام هندی معزول شد و ملت برای برادر آن سلطان وقت مولانا سلطان عبدالحمید دوم بیعت کردند سلطان مراد خامس بعد از عزل خانه نشین شده در کمتر از یک هفته از ایام معزولی خود فوت کردید بعضی گفته اند خود او نفس خود را کشت بر آنیکه رنگی دست خود را در خون جاری شد تا فوت گردید در ۱۲۹۸ جماعه از وزیران مانند مدحت

پادشاه و محمود پادشاه داماد سلطان عبدالحمید خان و نوری پاشا داماد سلطان  
 مذکور بطرف حجاز بیرون شدند و با آنها جماعت هم بودند که از جمله شیخ الاسلام  
 خیر الله افندی بود در شش در قلعه مذکور فوت شدند عزل سلطان عبدالعزیز  
 باعث شورش ماوریشانی های زیاد گردید کسیکه در عزل سلطان عبدالعزیز  
 محکم استیاده گی کرد حسین عونی پادشاه بود با وجودیکه سلطان پیر اترقی داد  
 ترفیع رتبه نموده بود که رئیس تمام لشکر باو پیش قدمی تمام متصدد اران  
 بود بجان اینکه سلطان باروسیه مداخلت نموده میخواستند در سلطنته را  
 بشرف روس بدارد بعد از آن عونی پادشاه مذکور با دیگر اشخاص کوشش  
 نمودند تا سلطان معزول شد بعد از آن حق تعالی مقدر کرد که حسن حبر کس نام  
 شخصی حسین عونی را کشت سبب این بود که سلطان عبدالعزیز خواهر حسن  
 حبر کس را ابتکاح گرفته بود وقت عزل سلطان حسن را غیرت گرفته قصد کشتن  
 حسین عونی را نموده چه جستجو شد معلوم کرد که در سرای صدر اعظم محمد رشیدی  
 پادشاه است بران داخل شد چندیکه باو در راه چته بعضی کارها مشوره میکردند  
 همراه حسن بکجفت تفنگ کوشش لوله بود در میان خانه بطرف نفی فیر کرد نفی  
 زیاد کشته شد که از جمله یکی حسین عونی پادشاه بود که کوشان بمعزولی سلطان  
 بوده در حیات خود کامیاب نشد والله غالب علی احمی بعد از آن حسن  
 حبر کس گرفته کشتند

ذکر سلطنت سلطان وقت طولی الله عمره

السلطان الاعظم المفی سلطان سلطین العربی العجم حایز العلم والصلاح والکرم المتشرف بمقدمه  
 طبیه والرحم صاحب السیف والقلم ظل الله فی العالم غیث نبی دم نعه الله علی العباد وفضل  
 علی الخاضر والناصر الحق والدين مولد شریعه سید المرسلین الخوف بالسبع المثاق  
 امیر المؤمنین وولانا السلطان الغازی عبدالعزیز الثاني اعز الاله سرور الملك و الخلافة و  
 واقده علی القریب والبعید انار فضل و جوده وانفق فی جميع البلاد اوقاف و احکامه و انشر علی الارباب  
 الوبه عدله و اعتداله و ابدیه بتابیدک و ابدیه بتابیدک و احسن سلالة تالی سلطنة العارفة  
 مستسلطه الی انتهای العدران مشتمه علی مرزب السیوف الايام باقیة الی اخر الزمان ان من یستغفر  
 چون برادر او سلطان مراد خامس معزول گردید مردمان در سوم شعبان ۱۲۹۳  
 بوی بیعت نموده به تخت سلطنت نشست مملکت بوجود او تازه گردیده  
 مردمان مسرور شدند صیت عدلش مشرق و مغرب گرفته از نورش  
 جهانی روشن شد از حوادث جدید که در اول سلطنت او حادث گردید  
 این بود که بعضی رضاری شهر روم ایلی که تحت اطاعت دولت علیه بودند  
 و سربنگ نامیده میشدند به سلطان موصوف بنای بغاوت گذاشتند

مولانا سلطان لشکری ابه جنگ آنها می نمود اگر چه انقدر ضعیف بودند که حاجت نصرت  
 لشکر گشتی نبود مگر دولت روسیه همراه آنها معاونت کرده به بسیاری چیزها  
 ایشان را امداد می نمود تا اینکه فتنه انتشار یافته وسعت پیدا کرد طایفه  
 نصاری که قریب شان بودند هم بعلت هم ندی بی آن ها مددگار شدند تا اینکه  
 میان دولت علییه و روسی جنگ واقع گردید نصاری بدولت روسیه  
 متفق شدند دولت مدافعه این فتنه لشکری بسیار و خزینه بی شمار صرف  
 نمود اما تقدیر الهی به شکست مسلمانان رفته بودند لشکر اسلام شکست  
 خورده اکثر آن ها در بلونه بسبب محاصره کردن روسیه بلونه را محصور  
 گردیدند و بسبب نارسیدن غله بواسطه برف و سردی هوا کار  
 شان دشوار شده از جمله محصورین در زیر عثمان پادشاه غازی قوماندان  
 لشکرهای بلونه بعد از آن عثمان پادشاه غازی همراه دیگر نندی ها بعد  
 از عقد مصالحه را کرد روسیه در این واقعه بسیاری از شهرهای  
 بزرگ را متصرف شدند تا به ادرنه رسیدند سخن درین فتنه بسیار است  
 که در ساله جداگانه تالیف گردیده خیرا بمیانجی گیری دولت ما برای  
 عقد مصالحه این فتنه با خاتمه یافت بشرط اینکه هر چه دولت روسی تغلب  
 نموده و بدست دست متصرف باشد علاوه بر آن دولت علییه تلفات  
 جنگ را که حزی بسیار است بدولت روسیه به بردازند و ادرنه و نزدیک  
 آن اناالی دآر اسلطنه بدولت علییه باقی ماند این ضرر را که بدولت  
 اسلام پیش شد بعد از عزل سلطان محمد خیز بود این معااهده در سنه ۱۲۹۵  
 بود لا حول ولا قوه الا بالله تا در سنه ۱۲۹۶ دولت خیز بره قبرس را با گلیند  
 باین طریق که بدست آن ها باشد موقتی بشرط اینکه خراج که از آن  
 حاصل میشود همه ساله بدولت به بردازند درین کتاب مکرر شدن تصرف  
 مسلمانان و نصاری قبرس چند مرتبه گذشت اول آن وقت صحابه که حضرت معاویه را  
 فتح نمود بعد از آن تصرف مسلمانان نصاری بطریق نفیبت جاری بود در سنه ۱۲۹۶  
 اسمعیل پادشاه مصر از سلطنت مغزول گردید سبب آن بود که در سنه ۱۲۵۵  
 عقد مصالحه بین محمد علی پادشاه و مولانا سلطان عبدالحمید باین قسم منعقد گردید  
 که بعد از تصرف مصر برای اولاد او باشد چون سلطنت به اسمعیل پادشاه رسید  
 وی خواست که مصر تصرف اولاد خود ادرنه برادر فرزند زاده او باورین مسئله را



رفته بمقصد خود گمنامی است که تصرف مصر بر او و اولاد کلان او بعد از آن بر کلان تر  
اولاد او باشد در آن وقت صدر عظیم در دار السلطنه محمد رشیدی پادشاه شومانی بود بعد  
خدا تعالی تقدیر نمود آخر امری را که اسمعیل پادشاه اجرا نموده بود اولین  
جزی شد در مضرت او زیرا در سنه ۱۲۹۶ قرضهای دولت با راهبوی ثابت  
زیرا که دولت بیکانه قرض در غیر محل آن صرف میکرد رفته رفته قرض او بسیار شد  
قرض خوانان مشورت کردند که برای فانی قرض خود خسراج مصر و محصولات آنرا  
اخذ نمایند چون اسمعیل پادشاه مشاهده نمود عزم نمود که با خود قوتی کسب نماید  
که بذریعہ آن قوت قرض خوانان دولت را مانع شود همراه علماء و اهل مصر عهد  
و پیمان را عقد نمود که کارهای تمامی بدست علماء اهل مصر باشد و بمشورت  
آن با سر رشته شود چون گلپس و فرانس و غیره عقد این قوت او دیدند در عزل  
او گوشت مولانا سلطان عبدالحمید هم بان با متفق شده او را در سنه ۱۲۹۶  
مغزول قیس کلانی او محمد توفیق پادشاه را به سلطنت منصوب نمودند با آنچه پیشتر  
مقرر شده بود که برادر با خود و اولاد آن با راهبوی نموده تصرف مصر را با اولاد  
کلان خود منجوست به محمد توفیق پادشاه داده شد خود او با عامله خود بطرف  
نابول که از شهرهای ایتالیا است متوجه گردید از خزاین مصر بر او معاش  
مقرر گردید در سنه ۱۲۹۶ دولت فرانس بر تونس و علاقه آن ملک و حمله غالب  
گردید سبب این بود که دولت فرانس لشکری زیاد آورده و ظاهر کرد که مقصد  
ما آنست که تافزمانان را سرزنش و بعضی قبیلہ های عرب که از آن حمله  
قبیلہ حمیر بود آرام نایم دولت فرانس با لشکریان خود به قبایل  
عرب رسیدند همراه آن با جنگ نموده بر آن با غالب شدند بعد  
از هزیمت عربان سپاهیان خود را جمع آوری نمود بطرف تونس  
رفتند کسی بر مدفعه آن با قدرت نداشت تا به تونس رسیدند  
اهالی تونس شورش سخت نمودند بعد از آن همراه اهل تونس مصالحه نمود  
طایفه از لشکر خود را به تونس داخل کردند البی حاکم تونس را  
ظاہراً بر تصرف او با تہ گزاشت باطناً بر حکمها و محمولات  
و خسراج با تصرف میکردند قرضهاییکه بر حاکم تونس بود  
مطالبه کرده تمام امورات بتصرفشان شد لا حول  
ولا قوه الا بالله العلی العظیم در سنه ۱۲۹۶ در ولایت مصر

میان محمد رفیق پادشاه و عراقی پادشاه که رئیس لشکرهای محمد توفیق پادشاه بود و <sup>خواست</sup> <sup>شده</sup>  
 گردید شورش بسیار شد درین بین انگلیس با لشکرهای دریائی خود بمعاونت محمد توفیق  
 پادشاه در اسکندریه آمده با محمد عراقی پادشاه جنگیدند این واقعه در ماه شعبان در <sup>سال</sup>  
 ۱۲۹۹ بود شورشن بسیار ظاهر گردید که کلام مذکور آن به طول می انجامد خلاصه آنکه  
 غلبه بر محمد توفیق پادشاه و معاونان او گردید اسکندریه را تصرف نمودند عراقی  
 پادشاه با مردمان که همراه او بودند بمصر رفت بعد از آن انگلیز با لشکر خود برای عاریه  
 عراقی پادشاه بمصر رفت عراقی پادشاه را از کشتن بخشیده با همراهمان او اخراج  
 بطرف جزیره سیلان که از علاقه ملیبار از شهرهای هند است کردند در آن جزیره  
 ثابت بود و وظیفه برای شان مقرر کرد که کفایت شان اینمورد بعد از آن  
 انگلیز بر اطراف مصر غلبه آورده لشکرهای خود را در آنجا ماندند  
 که محمد توفیق پادشاه را معاونت میکنند میگفتند مقصد  
 ما نیست که بر مصر تعالیب نایم چون در مصر سرکشته امور کامل شود  
 بیرون میشویم بعد از آن که بجای گیر شدند بیرون شدند  
 در ۱۲۹۴ در سودان شخصی مسمی به محمد احمد ظاهر گردیده گفتند  
 که وی محمد مهدی است یا قائم مقامی است که طلب اظهار حق نمود  
 ادعای مهدیت نمیکند میگفتند وی سید حسینی است پیش از ظهور  
 خود مشهور بصلاح بوده از مشایخ طریقت طریقه وی طریقه شیخ  
 سمان بود اول ظهور وی این بود که چون تابعان و مریدان او  
 بسیار شدند میان او و عالمان سودان که از طرف محمد توفیق  
 پادشاه بودند اختلاف واقع گردیده فتنه وسعت یافت چند  
 مرتبه باهم جنگیدند تا اینکه غالب گردیده بر بسیاری از شهرهای  
 سودان متصرف شد اکثر اهالی را از شهرها کشیدند و قتیکه انگلیز  
 داخل مصر شد قصد نمود که همراه آن به جنگ همراهی شان  
 لشکرهای مصری نیز بودند خلاصه آنکه میان انگلیس  
 و محمد احمد واقعات بسیاری واقع گردید که سخن مذکور آن طول  
 میگیرد در تمامی این واقعات غلبه بر اسی محمد احمد بود بعد محمد  
 احمد گردان و کس و خرطوم و بربره و و تعلقه و غیر آن تصرف  
 کرد مردمان زیاد را کشتند که شمار آن با معلوم نیست امر محمد احمد

با انگلیسین خیلی عجیب مینمود که انگلیسین بالشکری بسیار و آلات و اسلحه بی شمار  
 که کسی قدرت مقابله را با او نداشت به جنگ محمد احمد می آمدند محمد احمد  
 بالشکری سودانی که همراه شان بغیر از شمشیر و سر نیزه و کار و دیگر  
 چیزی نبود بر لشکری انگلیس هجوم آورده به چونی با لشکری آن ها  
 مقابل شده از توپ ها و تفنگ ها و آلات ناریه و دیگر اسلحه  
 شان باک نمیکردند اکثری شان امتزق میساختند و یکدسته  
 از انگلیس ها که لشکر مصری بار از سواکن کشیده بودند و خود شان  
 به عوض شان در انجا مقیم شدند محمد احمد مردی را عثمان ذقنه نام  
 بر سواکن حاکم نموده عثمان ذقنه بالشکریان خود برای محاصره کردن  
 سواکن و بیرون کردن انگلیس ها رفت پس انگلیز همواره لشکر  
 و اسباب بسیار بطرف آن بیرون شدند عثمان ذقنه بالشکر  
 سودان بران با هجوم برده انگلیز را شکست سختی داد بسیاری  
 آن ها را کشت تا در سنه ۱۳۰۲ انگلیس با با هفتاد کشتی ملو از لشکری  
 و اسباب و آلات جنگ و خوراک به جنگ عثمان ذقنه آمدند  
 عثمان ذقنه بمقابل شان در میان اقرب سواکن برآمد و  
 انگلیز را شکست داده بسیاری را کشتند مال ها و چهار پاگان زیاد  
 غنیمت گرفتند تا اینوقت که ماه دی حجه سنه ۱۳۰۲ عثمان ذقنه  
 و لشکر سودانی او در گوشه های سواکن بودند و سواکن را که لشکری  
 انگلیز و مصری در آن هست محاصره دارند گفته اند که عده لشکری  
 محمد احمد به سه هزار بود اما ادعای همدیه بعضی گفته ادعای  
 همدیه کرده بعضی فرموده اند که ادعای اظهار حق و اقامه شریعت  
 نمود اما ادعای هدایت نکرده میگفت من آمده ام که برای تقویت  
 اسلام انگلیس را از مصر بیرون کنم و اند علم به حقیقه الاحوال کن  
 شخصی نیکو کار و آراسته به شریعت بود بعضی مردمان بروی عیب  
 کرده خلاف این اوصاف را بوی نسبت دادند چنانچه گفتند  
 که از اتباع محمد بسیار ظاهر کردید که غیر از چور و غارت و کشتن مسلمانان دیگر  
 مقصدی نداشتند و در وقت تغلب بر کروغان و خرطوم و غیره مسلمانان  
 زیادی امدوم کردند که در جمله شان علماء و زهاد و اطفال و زنان بیگنا بودند

بعضی بحدیث گفته این کار را را بعضی از لشکریانی او که محمد امیرنداده بان رضی  
 نبود کرده حقیقت سجداوند معلوم است و نبی صلی الله علیه وسلم فرموده اند  
 لتتصین اخر هذا الامه بالسودان یعنی اخر این امت بواسطه سودان  
 حضرت می یابند بحتم که سودان همین باشد و احتمال دارد که غیر این باشد  
 باشند و حضرت مسلمانان در اخر الزمان ما خود است ار گفته خازن که در  
 تفسیر قوله تعالی ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین آنچه را که نبوی  
 با سند ثعلبی از عروه بن رویم روایت کرده قول خازن را قوی میگرداند  
 که چون آیه ثلثه من الاولین و قلیل من الاخرین یعنی جماعتی از اولین  
 و اندکی از آخرین از دوزخ نجات می یابند نازل شد حضرت عمر رضی الله  
 بگریه آمده گفت یا رسول الله ما ایمان سجداوند آورده و رسول و را  
 تصدیق نمودیم و اندکی از ما نجات می یابند بعد از ان این آیت نازل شد  
 که ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین عمر رضی الله عنه را خواسته  
 گفت بشارت باد مر ترا که آیت به قرار از روی تو نازل گردیده  
 بعد از ان عمر رضی الله عنه مسیر و گردیده گفت سر زمینا بالله و صدقنا  
 نبیه ان حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند از آدم علیه السلام تا این دم کجاست  
 و از نبوت تا قیامت یکجا است و کامل نمیکند این جماعت را مگر  
 سودانی از شتر چرا مانده لا اله الا الله میگویند خطیب شرنی در  
 تفسیر این آیت خازن را موافقت کرده جلال الدین سیوطی تفسیر خود  
 که مسمی بدتر رنثور است ذکر نموده که عروه بن رویم از جابر بن عبد الله از  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم و همچنین ابن مردویه و ابن عساکر روایت نموده اند  
 مگر در تفسیر در رنثور که نبی صلی الله علیه وسلم در اخر حدیث فرموده اند که امت  
 من یکجا است نه و تکمیل آن نمی شود مگر بیکه یا یکی بخوابیم از اهل سودان از شتر چرا  
 شهادت میدهند ان لا اله الا الله و حدیث لا شریک له پس احتمال  
 دارد که مصداق آیت و حدیث شریف اهل سودان بیکه تا بعلم محمد احمد و عثمان  
 وقتنه باشند و احتمال که غیر آن مگر آنچه را بنی صلی الله علیه وسلم که مخبر صادق است  
 خبر داده البته واقع شد نیست ابن مکرّم الحنفی در کتاب خود  
 معرب بلسان العرب در بحث خروج مهدی حدیثی را ذکر کرده و گفته که  
 ان حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که در اخر زمان خروج می نماید شخصی که مسمی بلبر

غضب است اصحاب آن سر یا برهنه و عجز خود را از دربار سلاطین محافظه نمود  
 از هر طرف مردمان مانند ابرقها و به نزد او می آیند خدا تعالی میدهد ایشان  
 مشرق و مغرب ممکن است که آن ها کسانی بودند که با محمد احمد طاعت  
 نمودند بسیاری از علماء که در خروج مهدی رسالهها تصنیف کرده اند یکی از  
 علامتها ظهور او خروج اهل سودان را بیان فرموده اند از جمله حلال الدین  
 سیوطی و علامه ابن حجر و علامه سید محمد بن رسول برزنجی است حلال الدین  
 سیوطی در رساله سنجی به عرف وردی فی علامته المهدی حدیثی بیان فرموده  
 و قتی که بیرون میشوند اهل سودان و عرب اطلب میکنند باینکه میان اردن  
 یا دیگر زمین جمع میشود درین وقت سفیانی بیاسه صمد و شصت سوار  
 خروج نموده بدمشق می آید بکماه نکدشته که از مردمان کلبی هزاراوی  
 بیعت میکنند سفیانی بابتعه خود بقصد کشتن مهدی میشوند بامر حق تعالی  
 زمین و سر بال لشکر بیان او فرود می برد احادیث که ذکر سفیانی بان شده  
 بسیار و مشهور است ابن حجر در رساله خود مسمی بقول مختصری اخبار مهدی  
 نظر کرده که از علامتهای ظهور مهدی بقرق با اسیت که روی می آید  
 از جانب مغرب و خروج اهل مغرب بطرف مصر از علامتهای خروج  
 سفیانی میباشد این علامات در وقت مهدی است طرف سودان  
 نسبت بمغرب گفته میشود احتمال ارد که همان سودان تابعان  
 محمد احمد باشند و احتمال که غیر آن باشند و الله اعلم و از علامتهای ظهور  
 مهدی بقرق های سیاه است که از طرف خراسان ظاهر میشود در کتاب  
 اشاعت گفته امکان دارد آن بقرق ها باشد که در زمانه مهدی عباسی بن  
 منصور بیرون شده باشد و چنانکه دیگر بر قبا باشد که در وقت مهدی نظر  
 بیرون شوند در کتاب شجرة النعمانية تالیف صلاح الدین صفدی چند  
 عبارات مذکور است که قوت و سلطنت دولت عثمانی را الی ظهور مهدی  
 نایده میدهد و اینکه دولت عثمانی مدد و معاون آن مال و آلات جنگ و عده  
 خود را میگردند پس بر هر مسلمان دعا و دولت عثمانی واجب و کسانی که با دولت  
 سرکشی دارند با عی و محاربه بان بالازم است مجاهدت در محکم دولت و شایسته  
 اساس آن یاری دادن بایشان در اظهار شریعت و حیاسنت و میرندن بد  
 و دعانمودن که حق تعالی توفیق خیر دهد ایشان ابر هر کس متحتم مؤلف میگوید

ما توفیق شان ابا مرخیر و کار بانیک هم باقی در ز اوقضات و اعمال شان از خداوند  
 سوال میکنم این شخصیکه در سودا ان قائم شده و مسیحی محمد احمد است اگر بر سلطان  
 طغیان نمود و سرکشی کند یا غی گفته می نشود مقاتله با وی واجب است اگر چه  
 از نیکو مهدی بودن خود را و الا امکان دارد که خدا ایتعالی دیر برای کشیدن  
 انگلیس از مصر داری نمودن دولت عثمانی بر نگیخته تا اینکه معاون سلطان بود  
 از جمله رعایا او باشد و همچنین یاری دهنده منتظر باشد آنچه حلال لدین سیوطی در سنه  
 خود در بحث علامت با مهدی ذکر نموده و حدیثی را از نعیم بن حماد بن قبیل  
 روایت کرده که موجود میشود در افریقا امیری که دو ازوه سال بارت نمود  
 بعد از ان فتنه با ظاهر میشود بعد از ان متصرف میشود افریقیه را شخصی که بر  
 میکند او را از عدل بعد از ان میرود آن شخصی بطرف مهدی و با وی  
 اطاعت نموده از طرف او بمقاتله با میرود مؤید این قول است بحتمل که آن  
 شخص همین محمد احمد باشد و بحتمل که عمران باشد و اندک علم کسانی که  
 شهرت دادند که محمد احمد مهدی منتظر است از تابعان او بودند برای  
 رعیت و فرمان برداری مردم شهرت داده اند اما خود او ادعای مهدی  
 بودن نکرده بلکه بقول بعضی که گفته اند مابی اسطه از خود او شنیدم که میگفت  
 من مهدی نیستم اما برای ظاهر کردن شریعت و امامه حق پیاده شده ام و اگر  
 خود او ادعا مینمود که من مهدیم امر مشکل است زیرا که مهدی منتظر ادعا میکند  
 بلکه بیعت قبول نمیکند مگر بکبره چه جا آنکه در حصول بیعت مقاتله کند تا اینکه  
 در ابکشتن میترسانند و آن چنانست که حق تعالی بعضی خواص خود را بر مهدی علاقت  
 او مطلع میگردد و وی مردمان را بطرف وی دلالت میکند مهدی از ایشان میگریزد  
 چند بار آن انگهد شته برور بیعت میکنند و ظهور مهدی در وقتی میباشد که در  
 فی خلیفه مانده این قول از حدیثی اخذ شده که حاصل میشود در وقت فوت گردیدن  
 خلیفه و آن حدیث در باب ظهور مهدی صحیح ترین حدیث است اما الان بر آمدن  
 مولانا سلطان محمد حمید خان بن سلطان عبد الحمید خان خلیفه و بیعت آن در گردن  
 مردمان ثابت و رشته سلطنت بهترین دولت با اسلام است که مقیم شریعت مطهر و  
 صحابه و این بیت انبی صلی الله علیه و سلم ناصر این سنت و جماعت و قوام این دعوت است  
 که خروج از بیعت یا ترک اطاعت او نمودن جائز نیست اللهم ابدد دولتیه  
 و خلد سلطنته کسیکه از بیعت او ابا نمود با وی خروج کند کس را نمی تجاوز کنند

و نیز از علامتهای مهدی منتظر نیکه از اولاد فاطمه و ظهور و بیعت آن در مکه مکرمه میان دو درگن  
 واقع میگردد و نیکه ظهور و بیعت آن در غیر مکه باشد صحت ندارد سوا آنکه جلال الدین  
 سیوطی در آخر عرف دردی گفته در علامتهای مهدی اما گفته قرطبی که ظهور مهدی  
 از مغرب میباشد باطل است چه علامه علقمی و علامه صبان بر نطلان قوا قرطبی  
 امام سیوطی را در رساله که بعلامات مهدی تصنیف نموده و قرطبی را  
 تکلمه کرده است متابعت نمودند در ظهور مهدی از مغرب حکم سلطان  
 کرده اند بعضی کلام قرطبی را بر غیر مهدی منتظر محمول داشتند بعلت آنکه  
 بسیاری از کسانی که ادعای مهدیت نموده ظهور آن از مغرب  
 بوده مثل محمد بن تومرت و عبید بن عبدی با بوی بلوک افریقیه و مصر  
 و علقمی بسیاری غیر ازین دو نفر نیز ادعا نمودند که مهدی مغربی و غیر  
 مغربیت قولشان وجه دارد که مهدیها بسیارند مگر مهدی منتظر  
 یکی است که آن از اولاد فاطمه و ظهور آن از مکه مکرمه در حالیکه مردان  
 بی حلیفه میباشد بدون رضا و رغبت بوی بیعت میکنند برای بھای  
 نفسانی بیعت نمیکند مردمان را به حصول بیعت مقالمه نمیکند در زمان  
 اوج خروج دجال و نزول عیسی علیه السلام است که عیسی علیه السلام  
 با مهدی صحبت میدارد از چیزهایی که دلالت دارد بر نیکه مهدیها بسیار  
 و مهدی منتظر یکیست قول علامه ابن حجر در صواعق محرقه است که وی  
 حکایت میکند گفته کسی که مهدی از اولاد عباس است بلکه پدر پادشاه  
 نام آن محمد مهدی بن عبد الله منصور بنا بر احادیث که مذکور است که مهدی از اولاد  
 عباس عم النبی صلی الله علیه و سلم است اشخص گفته که محمد مهدی از نیکوترین خلفه  
 نبی عباس است و مهدی میان عباسیان مانند عمر بن عبد العزيز است میان  
 خلفاء نبی امیه ابن حجر قول اشخص را توجیه نموده میگوید امکان دارد که آن  
 مهدی عباسی غیر از مهدی منتظر باشند بر این از اولاد فاطمه و در زمان او  
 خروج دجال و نزول عیسی است که با هم جمع میشوند یا حدیث ابدی طریق اول  
 نموده که مهدی منتظر از طرف پدر اولاد فاطمه و از جانب مادر اولاد عباس است  
 که مادر مهدی یا مادر بعضی بعضی بھای او از اولاد عباس میباشد و کلام ابن حجر که در  
 علامات مهدی گفته و دلالت میکند بر بسیاری مهدیها و یک بودن مهدی  
 منتظر زیرا که فرموده کلامیکه عقلم را حکم و ثابت میگردد انداز احادیث صحیح

که مهدی منتظر آن است که در زمانه او دجال خروج نموده عیسی علیه السلام از آسمان  
نزول میکند و هر جا که مهدی ذکر شود همان مراد است آنچه که قبل مهدی منتظر است  
یکی از آنها مهدی موعود نیست مگر بعد از مهدی امیران صالح هستند  
نه مانند مهدی پس در حقیقت مهدی آن شخص اخیر است و غیر از این چه کسی  
بر سالها در علامات مهدی تصنیف کرده اند از سخنان شان مفهوم میشود  
که مهدی بسیار و مهدی منتظر کیست سبب متعدد بودن مهدی این بود  
که محمد بن حنفیه و عمر بن عبد العزيز و محمد بلقب به نفس الزکیه بن عبد الله  
بن حسن اثنی عشری را مهدی میگویند اگر کلام قرطبی را بر غیر مهدی  
منتظر یعنی انانیکه از مغرب برآمده اند حمل کنیم امکان دارد اما حمل آن  
بر مهدی منتظر یعنی انانیکه از مغرب برآمده اند حمل کنیم امکان دارد اما حمل آن  
بر مهدی منتظر که وی از مکه مکرّمه است تا الحیاط هر نشانه است باطل است  
چنانچه سابق مذکور شد که از مکه معظمه در حالیکه مردمان بی خلیفه میباشند ظهور مینماید  
چنین هیچ نیست قول کسیکه میگوید که ظهور مهدی منتظر از مکه مغرب  
میباشد چنانچه ابن خلدون در تاریخ خود تشبیه نموده که گفته کسی که تایل مهدی  
منتظر از مکه مغرب است باطل است لیس بر آن قول نیست زیرا که این قول  
مردی صوفی مسلک است که به سوس قصبی بیرون شده قصد مسجد مکه نمود  
و ادعا کرد که وی مهدی منتظر است بر مردمان تلبیس نموده و کماشان را از خدا  
ملو کرد و آن را ادبته کرد که مهدی منتظر از مسجد مکه میآید مردمان  
بر مانند پروانه دور آن جماع نمودند رئیس طایفه بر سر از فتنه ترسیده  
کسی را به قتل او برنگیخت در فرشت خود کشته گردید حاصل آنکه از حادثه  
نبوی صلی الله علیه و سلم و تصریح علماء ظاهر میشود که مهدی منتظر تا حال ظاهر  
نشده علامات بسیار در ظهور آن ذکر کرده اند که بعضی گذشته و بعضی  
باقی است از بزرگتری علامات او نیست که حق تعالی صلاح میکند آن را  
در آن شب که موجود میشود از اولاد فاطمه بی رضا و رغبت یعنی طلب  
بیعت یا مکه بر آبیعت نمیکند بلکه از ترس کشتن بیعت بنماید و ظهور آن  
از مکه مکرّمه و بیعت میان در کن است مردمان بی خلیفه میباشند و تعیین  
خلیفه مختلف دارند پس همین اشیاء از قوی ترین علامات مهدی است غیر از آنها  
دیگر علامات بسیار است کسانیکه رساله ما در تحقق علامات مهدی تالیف نموده



ذکر کرده اند مگر همه آن با اشیا گانی است و بسیار در آن اختلاف شده مانند  
 اسم آن و اسم پدر آن و موضع ولادت و مقدار عمر و مدت ماندن و وقت  
 ظهور از آن جمله اختلافی که در مقدار عمر و مدت ظهور است که بعضی گفته اند  
 در سن چهل سالگی ظهور و بعضی بیست و بعضی شترده و بعضی غیر ازین گفته اند  
 مدت ماندن بعد از ظهور را بعضی بیست سال بعضی بیست و پنج سال بعضی چهل  
 و بعضی بیست و بعضی غیر ازین فرموده اند و نام نیز مختلف است  
 که بعضی محمد و بعضی احمد ذکر کرده اند و اینکه حسنی است یا حسینی از اولاد  
 عباس است بعضی از علماء هر سه را جمع نموده که از طرف پدر آن که از جانب  
 مادر از دیگر واحد مادری و یکی از اولاد عباس است واحدی که در آن  
 ان وارد شده بسیار است بعضی از آن متواتر و بعضی حسن و بعضی  
 و در میان با حدیث ضعیف هم است لکن بواسطه بسیاری آن با و کثرت  
 را در بعضی قوی کرده فایده نقیصه پیدا ما خروج آن از اولاد  
 از اولاد فاطمه و جان از عدل بر می کند مقطوع است علامه سید محمد  
 رسول برزنجی در آخر کتاب اشاعه تصریح کرده است که تعیین سال ظهور آن صحیح  
 نیست زیرا که اخبار از غیب است و استن غیب خاصه عالم الغیب و الشهود  
 از شارع در تعیین سال ظهور آن نص وارد نشد و بعضی علماء متقدمین بکان  
 و تعیین تعیین سال ظهور نموده بودند در آن سال تا خروج نکرد علماء موصوف  
 در گمان خود با خطا شدند از ضروری رسول صلی الله علیه و سلم در شان محمد  
 میشود که خدا تعالی صلاح میکنند و در شب سید میشود و خود مهدی  
 نماید آنکه من مهدی منتظرم پیش از اراده نمودن خدا تعالی ظهور آن را  
 نادانستن رسول صلی الله علیه و سلم رسالت خود را پیش از وقت با وجود آن  
 مخلوقات بود تا اینکه جبرئیل علیه السلام آمد و حاضر شده به پیغمبر گفت که  
 باسم رب الذی خالق مؤید این قول است اگر چه پیش از آن خوابها  
 میدید برای تا سبب رسالت و تقویت قلب مبارک اما نمیدانست که مراد از  
 خوابها تا سبب رسالت است چنانچه هر وقت که جناب نبوی صلی الله علیه و سلم خواب میدید  
 روزه خود خدیه رضی الله تعالی عنهما را از آن خواب خبر داده از حال خود شکوه مینمود  
 خدیه رضی الله تعالی عنهما سخن را برای تثبیت و تقویت قلب مبارک بیان میکرد  
 چنانچه در کتب حدیث واضح است پس هرگاه رسول خدا ندانم که من پیغمبرم

ظاہر شدن و گفتن جبرئیل علیه السلام مهدی منتظر بطریق اولی نمیداند که من مهدی منتظر  
 مگر بعد از اده کردن خدایتعالی ظهور او را ازین جهت خود را از بیعت مردم منع  
 می نماید تا اینکه تهنید یکبشتن میشود و بزور بیعت میکنند این سرگفته نبوی  
 صلی الله علیه وسلم است که یصلی الله فی لیلته یعنی خدایتعالی در یکشب  
 او را اصلاح میکند تا اینکه دانسته شود ازین سخن که وی بعهدهت خود نمیداند  
 مگر وقت کردن حق تعالی ظهور او را پس هر کس که ادعا میکند که من مهدی منتظر  
 بیعت اب نفس خود خواهم کرمه با همراه مردمان در امر بیعت مقابله میکنند  
 مخالف تفریح نبی صلی الله علیه وسلم است در زمانه پیش ازین مردمان بسیار این دعوا را  
 نموده به ثبوت نرسید ایشان را با خلفا جنگها و وقایع بسیار واقع شد چنانچه  
 در کتب تواریخ مذکور است مؤلف میگوید ناچار وقایع شان مختصراً در رساله  
 مستقلة جمع کردم تا کسی که بران واقف شود بداند که اشخاصیکه دعوی مهدیت  
 کردند دعوی شان ثابت نشد ثابت نمیشود مگر برای کسی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم  
 خبر داده زیرا که وی صادق و مصدق بهوای نفسانی نطق نمیکرد علامه ابن  
 خلدون در تاریخ خود کلامی ذکر نموده که فائده های آن در متعلق این صحبت  
 خلاص آن اجتهت تکمیل فائده ذکر مینمایم حاصل کلام نیکه کسیانیکه مدعی این  
 دعواست یا از جماعه موسوسین و یاد پوانه گان نه علاج آن ها اگر احدی  
 فتنه نمایند قتل است و الا ایشان را مسخره نمایند که سر برهنه براه و بازار  
 گردانیده شوند یا از کسانی اند که ادعای ریاست و پادشاهی ادا دارند که  
 این دعوا را وسیله ملک گردانیده از آنچه که ایشان را از هلاکت و کشتن پادشاه  
 در نزد احدی فتنه عاید شود غفلت می ورزند گاهی بعضی از صالحین بر آن  
 اظهار حق چنین دعوا نموده به خیال افتاده که وی مهدیست بجان خود خطا  
 شده لوازم مایحتاج الیه در اقامت حق امر معروف و نهی منکرند نیستند  
 زیرا که حق تعالی فتنه انگیز بر روی فرض نکرده بلکه حق تعالی تفریق قدرت  
 بنده امر فرموده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رای منکرا  
 فلیغیر بیده فان لم یستطع فبلسان فان لم یستطع فبقلبه یعنی کسیکه فعل بد را  
 دید باید آن را بدست خود تغییر دهد و اگر قدرت ندارد بزبان و اگر نمیتواند بدست  
 بر برد احوال پادشاهان و دولت با قوسیت در اسبغ که آن را امتزاج نزل  
 و بنای آن را ویران ساخته نمیتواند مگر مطالب قویه که دارای آن

حمیت قابل و عثار باشد حال انبیا علیهم السلام چنین بود  
 که در دعوت بطرف حق رشتی عثار و قابل بود با وجودیکه از طرف  
 حق مؤید بودند زیرا حق تعالی کارها را بقرار عاد است اجرا میدارد  
 اِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ هرگاه کسی باین روش رفتار کرده محق باشد از  
 از عصیت بر او مقصود در زمین هلاک فرود میرود و اگر از زمره متلبسین  
 بوده در یجه ریاست ساخته باشد لائق است که او را موانع  
 منع و ممالک قطع نماید زیرا که امر حق تعالی بدون رضا و اعانت او  
 و اخلاص براسی او و خیرخواهی مسلمانان تمیل نمی شود درین  
 امر بیچ مسلم و صاحب بصیرت شک و ریب ندارد هرکاری که کافه  
 خلق بران اجتماع کنند پشتیبان وی را ناچاریت در حدیث صحیح وارد  
 شده که ما بعث الله نبیا الا فی منعة قوم یعنی فرستاده شد  
 بیچ پیغمبری مگر در شوکت و قوت از قوم او هرگاه در انبیا که اولی از مردمان  
 چنین باشند پس بغیر ایشان چه گمان داری که فوایدشان بدون  
 پشتیبان از غالب شدن قطع نکرده در اکثر احوال شورش کننده  
 گان و فقها که بتغیر منکر از عامه اقدام دارند از آنچه ذکر شد غافلند زیرا  
 که بسیاری از عباد و سالکان دین برای تخیر منکر و نهی آن دام  
 معروف نزد امراء جابر رفته امید ثواب بر فعل خود میدارند -  
 اتباع و متشبثون آنها زیاد شده عوفا و فتنه برپا می شود نفس  
 های خود را در معرض هلاکت می اندازند اکثرشان دران راه مزورین  
 هلاک میشوند نه با جورین بلکه بسیاری شان ادعای مهدی نمایند  
 با اینکه دعوی شان صحیح نیست بسیاری از عامه و کمر امان از کسی  
 که بعقل خود مراجع نمی کنند که هدایت شوند و نه ایشان را  
 علمی که فائده بر دارند مدعیان این دعوی را اجابت نموده  
 اجابت میکنند چون شهرت ظهور فاطمی را شنیده حقیقت  
 امر را ندانستند و اکثری شان در مملکت قاصیه و اطراف آبادیهای  
 افریقیه و سوس مغرب اند و بسیاری از کم بصیرتانی را می یابی که  
 قصد رباط جاسه را نموده زیرا که دران مغرب از ملجمین کداله بودند  
 اعتقادشان اینست که آنها بدعوت فاطمی قیام دارند برای زعم

خود مستند ندارند مگر دور بودن از قاصیه از مرکز دولت و بیرون  
 بودن بیار از لطاق قاصیه گمان های شان در ظهور فاطمی ازان  
 موضع قوی گردیده زیرا که از رتبه دولت و بازخواست حکام دور  
 غیر از محض گمان دیگر محصول ندارند گاهی بسیاری از ضعیف عقلا این  
 برای تلبیس اذعائی که از سوکس و حتم برای شان پیدا می شود  
 مقصد آن موضع را نموده اند یا در شان و رئیس آن اکثری شان از  
 کشتند بعد ازان ابن خلدون گفته که جز داد مرا شیخ من محمد ابراهیم  
 ایللی که مردی از مشوفه معروف به تو زیری با اول سنه صد و  
 هشتاد و در عصر سلطان یوسف بن یعقوب مرتبی بر باط ماسه خروج  
 نموده از مردم کدال و کزدله اهل سوکس بسیاری تابع دی گردیده  
 امر دی بزرگ شده و تا اینکه رود سالی مضاعفه و علماء شان  
 اردی رسیده سکوی نام شخصی را بروی گمانت تا شب دی  
 راکته کاری انجام یافت بچین در شماره در آن سنه به مقصد رده  
 نهم شخصی معروف به عباس ظهور نموده ادعای مهدی منتظر کرد طی  
 انبوه از شماره ویران تالعت کرده شهر فاس را غلبه داخل گردیده  
 بازارهای از اسوخت بطرف شهر فرمه کوچده در آنجا نشسته  
 شده کار او انجام نیافت از همه نطم بسیار می شد خبر داد مرا  
 شیخ مذکور بفرسبه مثل این واقعه چنانچه گوید که ویرا در راه حج مردی  
 از اهل بیت مسالکن کر بلا صاحب شده شخصی متوجع و معطر بوده  
 تا گردان بسپارد داشت مردمان از شهر یاوی را بنفقات بکلی باز  
 میکردند در بیلان رتبه محکم گردیده بعد ایم امر سلطان منکشف  
 گردید که ایشان از وطن خود که مقصد مغرب دارند که ادعای مهدی  
 منتظر را ظاهر نمایند چون به مغرب رسیدند شکوه دولت بینی مرین را  
 معاینه نمود در آنوقت امیر مسلمانان یوسف بن یعقوب بود به تلمسان  
 منزل داشت آن مرد با ران خود گفت باز گردید که ما غلط کردیم این  
 وقت وقت ما نیست این سخن تسلیل است بر اینکه آن مرد دید  
 که امر دعوات تمام نمی شود و بر به پشتیبان کافی برای اهل وقت چون  
 دانست که وی در آن وطن غریب و پیشوکت قوت بینی مرین را در آن

وقت کسی مقاومت کرده نمی تواند از اهل مغرب لهذا بطرف حق و انصاف رجعت نموده از طمع خود دست شست و بروی باقی ماند که یقین نماید که شوکت فراطم قریش تمامی رفته خصوص در مغرب مگر نقیب در زمان او نگذاشت که باین گفته قائل گردد که **وَاللّٰهُ يَعْزِمُ وَالَّذِينَ لَاتَعْلَمُونَ** درین زمانهای قریب در مغرب از داعیان حق و قیام به سنت دعوی برای نیکو شده که دعوت فاطمی و غیره را اظهار نمی کنند یکی بعد از دیگری تحریص بنیاید با قیام سنت و تغییر منکر درین امر اعتنا میبوزد بیشتر اعتنا را در امنیت راه با و اصلاح حال رونده گان زیرا که بیشتر تبه کاری عربان در راه بود زیرا که در فساد راه خوبی معاششان بود در تغییر منکر بقدر استطاعت میگویند مگر لذت دینی در ایشان محکم نشده بود زیرا که مقصد از توبه عربان در رجوعشان از مناسبات همان دست کشیدن از جور و فحاشی بود زیرا که ایشان نتیجه توبه خود و اقبال بطرف دیانت را غیر از توبه و فحاشی نمیدانستند زیرا که معصیتی که بدان اشتغال داشته و از آن توبه مینمودند همان کارها بود آن شخص دعوت کننده و بجان خود او بر پا کننده سنت رومی مینی که در فروع اقتدار و متابعت تحقق ندارند دین ایشان محض اعراض از لغبی و جور و فساد است بعد لطلب دنیا و معاش متوجه بودن کمال مقصدشان میان این طالب دنیا و شخصی که اراده اصلاح خلق را دارد نسرق بسیار است و اتفاقشان ممنوع برای اول رنگ در دین مستحکم نشده اخوان نمودن از باطل تکمیل نمیشود حال صاحب دعوت با ایشان در استیجاب دین خود و ولایت خود مخالف است نه از تابیین او چون هلاک شود امرشان تجلیل و شوکتشان متلاشی میگردد این کار برای مردمی از لعب از قبیل سلیم قاسم بن مره نام در صد ستم در آفریقیه واقع گردید بعد از آن براسی مردی از بیابان ریاح که در دیانت از شخص اول سخت تر در طریقت بنفس خود قائم تر بود امر هر دو میشان انجام نیافت بعد از آن مردمانی بهمین دعوت ظهور نموده خود را با آنها پیوسته نموده طلبین کردند اسم سنت را از آنها میکنند لکن بر سنت نیستند

مگر اندک برای شان و ما بعد شان کار سرانجام نمی شود اول  
 این دعوت در ملت اسلامی در بغداد چنانکه فتنه بین امین و مأمون  
 پسران هارون الرشید واقع گردید و امین کشته شد بریا گردید چون مأمون  
 بخراسان بعد از قدم آوردن بغداد تا آخر نموده کشیدن خلافت را  
 از بنی عباس مقصد داشت تا اینکه خلافت را به علویین انصاری  
 دید ازین سبب علی الرضا بن موسی کاظم بن جعفر الصادق رضی الله عنهما  
 ولیعهد خود ساخت ازین حیث فتنه با باری در بغداد پیدا شد  
 بنو عباس جمعیت نمود روی بدی را بر مأمون گذاشتند بروی  
 برخاسته او را خلع نموده به عمومی او ابراهیم بن مهدی بیعت  
 کردند ازین سبب هرج و مرج افتاد و قتل و غارت در بغداد  
 بسیار شد دست پاهای مردمان فساد پیشه و سپاهیان بر اهل  
 عاقبت و اغیار دراز گردیده راهبها را قطع کرده دست های شان  
 از جور کردن مال مردمان پر گردید تا اینکه سیار از میفر و ختنه اهل بغداد  
 این امر را در نزد حکم مرافعه برزه استغاثه نمودند چون کار حکام  
 ضعیف گردیده بود انصاف ندادند بعد از آن اهل دین و مسیح  
 جمعیت نموده بر منع فساق و منع تقوی شان عقد نمودند از میان  
 ایشان مردی معروف سجالد و بوس در بغداد برخاست مردمان  
 با معروف و نهی منکر دعوی نموده خلق بسیاری دعوت نمود  
 را اجابت کرده نذریه شان همراه اهل فسق و فساد نگذاشته بر ملت شان  
 غالب شد بکشور و زدن ایشان دست راست او بعد از وی زد  
 دیگر بے مشهور به سهل بن سلامه انصاری باین کار قیام نموده  
 قرآن شریف را بگردن خود آویخته مردمان را با معروف و نهی منکر  
 و عمل بکتاب الله و سنت نبی ان صلوات الله علیه و سلم دعوت  
 میفرمود کافه مردم از شریف و وضع از بنی هاشم و غیره او را امت اجابت  
 نموده بر قصر طاهر فرود آمد اهل دیوان را گرفته در دیوار درخش کرد مردمان  
 سفلی و فساد پیشه که عاریین را بسم و کار و انصاف را منع میکردند  
 مانع شد قائم اول محمد خالد با شد با او گفت که من بر سلطان عیب  
 نمی گیرم پس گفت من با هر کسی مخالف کتاب و سنت باشد با وی

مقاتله میکنند هر که باشد این واقعه در سنه دو صد و یک بود و در آن  
 بن مهدی بعد از اینکه بنو عباسی با او بیعت کرده بودند بروی  
 آشفت لشکری بمقاتله وی بجهت نمود بروی غالب شده او را  
 اسیر نمود امرویی بزودی متصله شده خود او سخات یافت  
 رفت بعد از وی بسیاری از متوسوسین که خود را بریا کنند حق  
 گرفته و لوازمات و ما بحتاج آن را از شوکت و قوت ندانسته و به  
 عاقبت امر و مال کار خودی بنزده بعمل او اقرار کردند بعد از آن احادیث  
 بسیاری در شان او آمده و بیشتر شان ضعیف است ذکر نموده  
 و گفته که سخن حقیکه در نزد تو قرار گرفته مخرج باشد که دعوت دین و  
 ملک کامل میشود مگر بوجود شوکت قوی که ظاهر نماید و با حواله مدافع  
 کند تا اینکه امر خدا بیتی در آن کامل شود این سخن بیشتر بدلیل بای  
 قاطعه بیان کردیم امروز قوت و شوکت قاطعین بلکه از تمام  
 قریش از جمیع آفاق متلاشی گردیده طائفه های دیگر پیدا  
 شده که قوت و شوکت شان بر قریش بتد می کند مگر چیزی که در حجاز  
 مانده که در مکه مکرمه و مینوع و مدینه منوره از طالبی با تسل حسن بنی  
 رضی الله عنه و حسین رضی الله عنه بن جنر در آن شهر با غالبند و حماقت  
 های متفرقه اند اگر ظهور مهدی صحیح شد ظهور دعوت او —  
 وجه ندارد مگر اینکه از ایشان باشد و حق تعالی دلها را بآنها  
 شان را بلیفت دهد تا اینکه برای او قوت و شوکت حاصل شده اطهار  
 کلمه خود را نموده مردم را بران کلمه متفق سازد اما بدگیرد وجه این کار  
 تمام میشود چنانچه از دلیل با صحت که پیش ذکر کردیم واضح است کلام این  
 خلدون تمام شد مؤلف میگوید در بسیاری رساله های که در شان  
 مهدی تألیف شده دیدم که امر مهدی کامل و تمام میشود مگر بقیام  
 نمودن شریعت عزا و نیکه و یا شد مهدی مانند آنچه بودند بران بنام  
 صلی الله علیه و سلم و خلفا بر او نود و دیگر اینکه میرزید حق تعالی  
 بر خلق نوری را بیکت مهدی تا اینکه متابعت میکنند و جمیع احوال  
 و اقوال و شیوات و احوال بوی افتد و اینها تا اینکه حال ایشان  
 مانند حال و وصف ایشان مانند صفت اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم

میباشد زیرا که مطابق الناس علی دین ملوکهم مردمان بر دین مقتدایان  
 خود میباشند هر گاه خلیفه المسلمین بر شریعت استقامت نماید و مانند  
 خلفا بر آید بر دین بگردد تا بجان ایشان نیز مستقیم میشوند و اگر دینا زاهد  
 نماید همه زاهد میگردند ملاک امر و کار عمده زهد در دنیا و عدم  
 انبساط است در وی از مثل باسے قدیم است که الناس علی دین  
 ملوکهم سبب این مثل را چنین ذکر نموده اند که ولید بن عبد الملک  
 بن مروان به بنا سے عمارت باخیلی مشغوف بود مردمان در زمانه او  
 به تشبیه بنا همت میگماشتند و تعمیر قصر با متوجه بودند در آن حضرت طول  
 امل و عجز بود بعد از آن برادر او سلیمان بن عبد الملک بن مروان  
 ولایت یافت وی به بسیار بخریدن و انواع و الوان اطعمه حاضر  
 نمودن مشغول بود مردمان هم در زمان او بنوعی انواع بار کولات بر یکدیگر  
 فخر نموده در لذت شهوات فرورفته بودند درین حضرت اعظم بیایست  
 بعد از سلیمان لیسر عم وی عمر بن عبد العزیز بن مروان والی اگر دیده  
 ملحق به خلفا بر آید دین شد همت او در استتغال بطاعت و عدل و اقامت  
 دین مصروف بود مردمان نیز در زمانه او بکثرت طاعات و فعل خیرات -  
 مشغول بودند بعد از آن فرمودند که الناس علی دین ملوکهم پس خلیفه  
 اعظم قدوه بر اجمیع مسلمانهاست که بفعل او اقتدار بیند که با آن صلاح  
 ایشان است و انتظام امور و اتفاق ایشان است زهد و بی رغبتی در دنیا  
 و گرفتن از دنیا بقدر ضرورت و حاجت و زیادتی که بدون ریج و شقت  
 حاصل نمی شود ترک کردن زیرا که دوستی دنیا سر جمله گناہان و  
 بلیه و زهد در دنیا پنج هر حضرت سینه است زهد عامه حملن نیست مگر  
 بعد از زهد خاصه زیرا که عمده و مقتدا به خاصه میباشد مراد به خاصه  
 ملوک و سلاطین و امراء و قاضی با و علماء میباشد اولی ترکیب زهد  
 را طلب نماید خلیفه کلان است که حق تعالی دیر برای اصلاح دنیا و  
 دین و احیای شریعت و قتال کفار و دفع مفیدین مقرر نموده امام  
 طروشی در کتاب خود مستثنی به سراج الملوک فرمود که خلیفه هر گاه در بیت  
 المال عدل نماید خود را با مسلمین در گرفتن از بیت المال بقدر حاجت  
 سازد مسلمانان تمامی لشکر اسلام میگردند **انتهی کلامه**



حاصل اینکه هرگاه زهد در دنیا نموده بقدر حاجت و ضرورت اقتضای  
 در جمیع احوال بهین رویه را مرعی دارد و زرار و امر از تقضات و عدا  
 بلکه جمیع مردم از مردوزن و فقیر و غنی متابعت وی را مد نظر میگیرند  
 چون اینکار حاصل شد اقامت شریعت و امر معروف و نهی منکر  
 آسان گشته تمامی برای استیجاد کلمه و اجتماع بر راه شریعت مطهر  
 متوجه میگردد باین سبب سنت ها که محو گردیده پس ایجاد زنده  
 و شریعت های منزله رفع میشود مردمان بر جهاد کفار و بر فعل بر طاعت  
 اقبال میورزند زیرا که کفار بواسطه رنجت مسلمانان بر دنیا و کسب  
 نمودن معاصی را برای حصول دنیا بر مسلمانان غالب گردیدند  
 منکر را از خود دور نمی کنند زیرا که اکثر منکر است ذریع حصول دنیا  
 است از آله آن مخالف اغراضی است که ایشان بعد از آنند لذا  
 استقامت ایشان مانند آنچه نبی صلی الله علیه و سلم و اصحاب  
 شان بر آن بود ممکن نیست مادامیکه چنان نباشد امری برای شان  
 مستقیم نخواهد شد از تئذ تا ابی بکر الصدیق رضی الله عنه بصحت رسیده که  
 بیاری در خطبه با و مجالس خود میفرمودند که ان هذا الامر الاصل  
 اخره الا بما ضل اوله ولا یحتمل الا افضلکم مقدرة و املکم  
 لنفسه یعنی این امر را که اسلام باشد اصلاح نمیشود آخر او مگر چیزی  
 که اصلاح شد با و اول آن در بر نمیدارد این امر را یعنی خلافت و امامت  
 مگر افضل شما از روی قدرت و مالک تر شما نفس خود را این عبارت  
 نفس صریح است بر اینکه بر مسلمانان راست و درست نمیشود تا اینکه  
 بوده باشند مانند صحابه رضی الله تعالی عنهم ما دامیکه خلیفه اعظم در  
 دنیا انبساط و کامرانی نموده از بیت المال هر چه خواهد اضافه بر قدر  
 ضرورت بگیرد در بخشش هر چه خواهد بهر که باشد مگر تم نماید و احد شرعی  
 را مرعی نداشته بسلک خلفاء راشدین رفتار نکند مردمان نیز  
 متابعت وی را نموده حصول استقامت برای شان غیر ممکن و اختلا  
 کلمه و انتظام امر شان محتتم خواهد بود نه امر معروف و نهی منکر نموده  
 تمام ایشان کطالب دنیا شده بشهوات نفسانی لذت یاب میگردند بلکه  
 برای تحصیل دنیا مرتکب انواع خطاها میگردند زیرا که حق تعالی عادت خود

یعنی این امر درین اخلافت است  
 آخری به اصلاح مکرر آن چیز است  
 اول آن اصلاح شد و این بار  
 تفاوت در آنست که در آن مکرر آن  
 لزومی توانا و مالک تر با  
 نفس خود را در

را این بنده گان جاری نمود که هر سال بر دین ملوک خود میاتند پس سبب  
 عدم استخار و اتفاق مسلمانان بین است و پس اما در زمان مهدی رضی الله  
 عنه وی بسبب خلفاء راستدین رفتار نموده در دنیا بی رغبت از  
 بیت المال مگر بقدر ضرورت چیزی میسر و مردمان زمان وی هم بطریق  
 وی عمل نمایند ازین جملها بر شد که هر گاه خلیفه اعظم در دنیا زهد نموده بیت  
 المال عدالت است و در بقدر ضرورت از وی اخذ کند بی زیادت برای او  
 و خدمت او و استخار او و از خدمت الله رب است که ضرورت او را کفایت  
 کند کافه وزراء و اماران و قضات و علماء و جمیع ابرار و فجار و برابری  
 میکنند چه خلیفه این بیت المال مسلمانان است در چیزی تصرف نمی کند  
 مگر بحسب مصلحت که نفع آن برای اسلام و مسلمانان نماید تا شد وی مثل  
 قیم مال تقیم است که بدون مصلحتی در هر حال تصرف نمی کند اگر او را  
 مال خاص باشد از گرفتن مال مسلمانان استغناء میجوید چیزی  
 نمیگردد اگر او را مال باشد بقدر حاجت و ضرورت میگردد و خاصه در مورد است  
 خدا تعالی من گان غلبا قلیس کفیف و من گان فقیرا قلیا کل بالمعروف  
 هر گاه خلیفه جان کند وزراء و اماران و قضات و علماء و خلق بوی اتمه  
 نموده دلها میشان متحد شده کله شان شکره برگردن طاعات اقبال و  
 کردن کتابان اعراض تلذذ شهوات با ترک بینایند بعد از آن اتفاق  
 شاکل بر نصرت دین کامل گردیده مستام شان برای نصرت اسلام  
 لشکر میگردید و غم شان بر قتال دشمنان دین از کفار نفوی بشود هر  
 گاه خلیفه در مال مسلمانان انبساط نماید و وزراء و علماء و قضات فقیر  
 او را استانت کرده دلها می مسلمانان بر اینسکه مال با و جان بوی خود  
 را در مقاتله کفار بذل نمایند خوش بینی گرد و وقتی بیند که یاد مسلمانان  
 شان مساوات را جای مند دارند نصرت صحابه رضی الله تعالی عنهم بر  
 کفار فتح نمودن شان شهرهای فراخ را با استخار و اتفاق ایالی  
 بشهر نوز مگر بسبب اینکه در جمیع شیونات اماران با ایشان مساوات می نمودند  
 برگزافتر اوق مگر وی الضیق دلها حاصل نمیشود مگر وقتی که پادشاهان در  
 مال بوی مسلمانان استغناء نموده انبساط در زند بر بقیه مسلمانان  
 خود را بلند نموده چشمها را بر بسیار کرده مگر فتن مالهای مردم

و در غیر محل صرف نمودن ظلم کنند بر مسلمانان تمسک و زرع مال  
 بائی که الله اینک را گرفته اند بغیر حق دستوار آید کسی گمان نکند که خلفا  
 را ستمین بر بسیاری نماندند و در شهرها را فتح کرده بر کفار غالب شدند  
 بلکه آن همه بسبب زور در دنیا و عدم انبساط در دنیا و عدل در پیشانی  
 در حین بزم مساوات بر اسب مسلمانان بوده بهمان اسباب مشهور  
 بقیه مسلمانان خوش گردیده مالها و نفس خود و اولاد خود را بذل نموده  
 با کفار جهاد و شهرها را فتح نمودند تا آنجا که قانیه را برای غنا از مال خود  
 تخمین کرده اگر قدرت میداشت غیر خود را بیچ اموال خود میخریدند و نفوس  
 شان بدین کار رضامند بوده از گرفتاری بیت المال اباحی نمودند  
 اگر قدر تخمین غنا مال شان و فانی میکرد زیرا که ایشان امرای خود را  
 مسجد میدادند در جمیع شهرات تا ایشان مسکوات دارند هر گاه خلیفه و  
 وزیر و علماء باین شیوه رفتار نکنند از مسلمانان زیاده گیری و حواله  
 رفع شده خود حکام نفسی میشود زیرا که حکام باین سبب جور شناسند که  
 که در مال مسلمانان فراخ دستی نموده باین قدرت گیرند چون حکام و  
 رعایا در حقوق مساوی با یکدیگر در بیت المال مجادل شود نفوس  
 اغیار بدادن فقر له سخاوت مدزیده یا ایشان مواریث میکنند  
 مردم برای حق منقاد شده از نفوس خود انصاف داده حصولی که در  
 بین خود دارند قطع و مرافقتشان بسوی حکام کم میشود کمال محبت  
 و الفت بین شان حاصل شده بر شقاق و اختلاف رفع میشود هر  
 گاه خلیفه در بیت المال عدل نموده در ترک انبساط دنیا بطریق نبی صلی  
 الله علیه و سلم رفتار نماید و در پیش خلفا را ستمین رضوان الله  
 علیه را پیش برآورد خود سازد آن خلیفه قنده مسلمانان بیاید  
 برایی آویز باشد نزد کسی است که برقرار او عمل نماید از مسلمانان آن  
 خلیفه سبب اتحاد و اتفاق و باعث الفت دلها می مسلمانان و خصوص  
 یافتن بر قوم کفار میگردد و در این جنسیت رضای خداوند و رضوان  
 در دنیا و جنات النعم حاصل گشته روش چشم نبی صلی الله علیه و سلم  
 میشود زیرا که وی با مسلمانان رؤف و رحیم است اگر خلیفه خیر  
 نباشد مجال است که چیزها از آنها برای او حاصل شود

زیرا که با او معامله میکنند آنچه که او میکند و انبساط در دنیا  
 از بزرگترین اسباب فوق است که آن موجب بلاء است خدای  
 تعالی فرموده **وَإِذَا آرَدْنَا أَنْ نَمُوتَ قَوْمًا مَنَّا مَتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا**  
**فَمَنَّا حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فَنَزَّلْنَا لَهُمْ مَقَالًا** یعنی چون بلاء آن اهل  
 قریه اراده نمایم مردمان آسوده حال را امر مینماییم تا فسق میکنند  
 بعد از آن عذاب بر ایشان ثابت شده بلاء آن می آید این نیز از بلاء است  
 کامل عمده و موقوف علیه این امر عدم دراز دستی و فراخی است  
 در دنیا خلیفه را هم در سلوک این طریق ملذذت و منگی و منع از ادراک  
 حق و تقوی حاصل نمیشود دراز مقصود خود را از اکل و شرب و نکاح  
 و دیگر مباهات بحال راحت و لذت حاصل میدارد حاصل  
 کلام اینکه استقامت خلیفه تا اینکه در عدل بیت المال تا اینکه خلفا  
 راشدین رضی الله تعالی عنهم باشد سبب بزرگ در استحاد کلمه مسلمانان  
 و اجتماعشان در جمیع احوال همین است و عدم عدل او در بیت المال  
 سبب افتراق مسلمانان در حال و حال است اگر چه را در باروزه و شبها  
 را قیام نمایند و بدون استقامت خلیفه و عدل او در بیت المال مانند  
 خلفا راشدین را برای مسلمانان امیتد فلاح نیست و استحاد و صلاح  
 برای شان حاصل نمیشود حال برای توانندگی از زهد و عدم انبساطی که  
 از حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم و خلفا راشدین بوده ذکر می  
 نمایم تا بدانی که انتظام امور مسلمانان بدون آن محال و استحاد  
 شان بدون سلوک آن راه جنگ است و جدال  
**خَاتَمُ نَسَبِ اللَّهِ حُسْنُهَا** درین خاتمه ذکر مینماییم آنچه از رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم و خلفا راشدین اقتضاد و خواری اخلاق بود  
 ذکر آنچه که از حضرت صلی الله علیه و سلم اقتضاد و مکارم اخلاق  
 بود رسول الله صلی الله علیه و سلم علم اتر و شجاع و عادل تر و عفو  
 کننده تر مردمان بود زنی را که مالک را قریه آن یا در نکاح آن معصوم  
 هرگز مساس نکرد مگر اینکه مجرمه می بود سخن تر مردمان بود که در هم  
 و دنیا ریزد او شکی نمی ماند اگر چیزی از حاجت زیاده شدی  
 و کسی را نیافتی که بوی اعطا نمودی و شب شدی بمنزل خود

آرام نیک گرفت تا اینکه محتاج رسانیده خود را از آن رهپسندی  
 از آنچه او بر خدا می تعالی میسر داد غیر از قوت سال فقط از آن سال  
 چیزی که می یافت مانند خود ما و خود دیگر چیزی میسر گرفت باقی را در راه  
 خدا می نهاد پس آن را رد نیک کرد بعد از آن بر قوت سال خود دعوت می نمود  
 و از آن ایثار میکرد و با بودی که پیش از گذشتن سال بقوت خود محتاج  
 میشد اگر چیزی نیامدی بخش خود می نمود و جامه خود را رفته زدی در خدمت پای  
 خانه با اهل خود موافقت و گوشت را همراهیشان بریزه کردی چنانکه  
 ترین مردمان بود چنانچه چشم مبارک را روی کسی نگه نمیداشت -  
 دعوت غلام و آزاد را اجابت می نمود بدیه را قبول میکرد اگر چه جوهر  
 شیر و ران خرگوش بودی و بر آن بدیه مکافات می نمودند از آن می خورد  
 و از صدقه اجتناب میکرد از اجابت کینه و مسئله کبر نمیکرد و جنب  
 بر آیه پروردگاری نموده برای نفس خود حق را جاری میکرد اگر  
 چه ضرر آن بروی یا اصحاب عائد شدی ملک خاستن از مشرکین  
 بروی عرض کرده شد با وجودیکه چنان در قلمت بودند که به یکسفر  
 احتیاج داشتند قبول نفرموده گفت من از مشرک ملک و معاونت  
 نمیخواهم از فضلاء و خیار اصحاب او شخصی را در میان یهود گشته یافت  
 برایشان آن جیف و امر حق را زیاده نکرده صد شتر دیت گرفت با خود  
 که اصحاب برای تقویت به یک شتر محتاج بودند گاهی سنگ از گرسنگی  
 بر شکر می بست گاهی آنچه حاضر شدی تناول میکرد آنچه موجود شدی  
 رد نمیکرد از طعام حلال هر چه موجود شدی می خورد اگر خرمای بی نان  
 و اگر گوشت بریان و بانان گندم و جو را حلوا یا حلوا بودی می خورد  
 اگر شیره بودی بی نان تناول کرده بآن اختار میکرد اگر حریه یا حویلی  
 تازه بودی تناول میکرد و تکیه کرده در بر خوان طعام می خورد و در حال  
 باطن قدم وی بود از نان گندم سه روز نتوانی سیر نخورده تا اینکه  
 خدای را ملاقات کرد و اینها همه از فقر و سخل نبود بلکه ایثار می نمود  
 زیرا که وی پادشاه عوب و عجم بود طعام و لیمه را اجابت میکرد  
 مریض را اجازت و جازه باز آن حاضر میسگر و دید میان دشمنان  
 بدون پاس بان میرفت از مردمان متواضع تر بود صاحب و قارتر

ستان بود بی کبر و بلیغ ترشان بود بی تطویل نیکو ترشان بود در شرف  
 چیزی از امور دنیا و را به بول نمی انداخت بر لباس را که یافتی پوشیده  
 خنیا سخی یکبار ستم و یکبار فخر بردی مانی و یکبار تبه جبهه پشیمی آنچه مباح بود می پوشید  
 انگشتری نقره را گاهی بانگشت دست راست و گاهی بدست چپ می پوشید  
 غلام خود یا غیر را ردیف خود می ساخت هر چه رایافتی سوار میکرد و بدینچه  
 یکبار در اسب و یکبار شتر و یکبار قاطر سیاه رنگ و یکبار فوعه دراز گوش  
 و گاهی پیاده پای برهنه بی ردا و عمامه و کلاه میرفت بیماران را در  
 اقصای مذبذبه عیادت میفرمود طیب را دوست از بویهای ردید  
 بد میداد با فخر اهل بیس و با سائین همکاسه گمی مینمود اهل فضل را در اخلاق  
 شان کرام و اهل شرف را بر نیکویی کردن برای شان الفت میداد و صلوات  
 رحم بجای می آورد بر کسی چنان میکرد عذر را قبول میکرد گاهی میفرمود در  
 مزاج خود حق میگفت خنده بدون تهنیت میکرد و لعب مباح را مباح  
 میکرد انکار نمی نمود با اهل خود مسابقه مینمود و از بروی بلند می شد صبر  
 میفرمود برای وی شتر زاید و کوسفند آن بود که از ایشان قوت خود  
 و اهل خود می ساخت و می را اعلامان و کثیران بود در خوردن و پوشیدن  
 بران با ترفع نمیکرد وقتی بدون از ذکر و عمل خدائی یاد اشک می  
 لایبی بودی او را بروی نمیکذشت بهوستان های اصحاب خویش و میشد  
 مسکن را جهت فقر و افتاده کی تحقیر نمیکرد از یادش ای بیم نمیداشت  
 این و آن برای خدا برابر میخواند حق تعالی سیرت فاضله و سیادت تامدا  
 بر و جمع کرده بود با وجودیکه احیاً بوده میخواند و نمی نوشت در بلاد جاهل  
 صحراهای بی گیاه نشو و نما یافته در چرا ایندن کوسفندان اشغال  
 داشت پشمی که پدرو مادرند داشت حق تعالی جمیع خوبی های اخلاق طرف  
 حمیده و احب از اولین و آخرین و آنچه در وی نجات و دستگیری  
 اخوت و غبطه و خلاصی در دنیا است و لزوم واجب و ترک فضول  
 را تعلیم داد حق تعالی ما را به طاعت خود در امر آن و اقتدار نمودن بفعل  
 وی موفق گرداناد امین یارب العالمین رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم هرگز طعام را عیب نگرفته اگر خواستی خوردی و الا  
 ترک کردی اگر شخصی را عفو فرمودی ویرا مبعوض غیر نمیداشتند در

خانه خود چنانک تراز عاتق بود از ایشان سوال طعام و اشتهای طعام  
برایشان نینمود اگر دیرا طعام آوردند میخورد و آنچه میدادند قبول و  
آب میدادند می آتش میدادند بود که برخاسته خوردنی و آتش میدادنی را  
بنفس خود میگرفت اکثر طعام آن آب و خوربا بود آنرا از اطیبین  
می نامیدند آن چون غیر بخت تادان میگرد دست تر طعام نزد وی آن  
بود که دست با تسبیح دراز شدی چون سفره رسیدی میگفت اللهم  
اجعلها نعمة مشكورة **تصل بها نعمة الحجة** از نزدیک خورد  
بسه انگشت میخورد گاهی بانگشت چهارم استعانت مینمود بدو انگشت میخورد  
میگفت این خوردن شیطان است طعام بسیار گرم را نمیخورد و  
میگفت وی بی برکت است حق تعالی ما را آتش روزی نکرده ویرا  
سرد نماید دست تر طعام نزد وی گوشت بود میگفت گوشت  
را معه را قوت میدهد و سید طعام دنیا و آخرت است اگر سوال  
نمایم بروردگار خود را که هر روز گوشت برایم عطا فرماید هر آینه میداد  
ترید را تا با گوشت و کدو میخورد کدو را دوست میدادست میگفت  
این درخت بر آدم بوس علیه السلام است عائشه رضی الله تعالی عنها  
میفرماید که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میگفت یا عائشه چون دیک  
پختند کدو دردی بسیار اندازید که کدو قلب حزن را محکم مینماید گو  
مرعی که براسه او صید مینماید خورد خورد میخورد و صید نمی کرد دست  
داشت که برای او صید کرده شود چون آورده شدی تناوا میکرد  
کاره را پانگشتان مبارک می لیسید میگفت کثرت برکت در آخر کار  
است انگشتان را از طعام بخان می لیسید که انگشتان سرخ میگرد  
دست خود را پیش از لبیدن بمیدیل پاک نمیکرد و میگفت دانستمی  
شود که در کدام طعام برکت است چون از طعام فارغ شدی میگفت  
اللهم لك الحمد طعمت فاشبعیت و اسقیت فامریت لك الحمد غیر  
مكفوره ولا هودع ولا مستغنی عنه چون گوشت و نان را خور  
خوردی دست های مبارک را خوب شستی بعد از آن بزبانه گی آب  
بر روی مبارک مسح کردی آب را به سه دفعه آتش میداده بهر دفعه  
بسم الله گفتی و در آخر آن سه بار الحمد لله فرمودی آب را بمکیدن

میخوردند بدان نهادن طرفی بخورد مبارک آوردند که در وی غسل  
 در شیر مخلوط بود نیا شامیده گفت دو شربت در یک شربت و در زبان خورد  
 در یک طرف بعد از آن فرمودند که آن را حوام مینگویم لکن فکر کردن  
 و فردا بقبول دنیا حساب دادن را بدیشمارم تا تواضع را دوست داشت  
 گفت کسی که بر اوست خدا تواضع نماید حق تعالی در جبر او را بلند میگرداند  
 جامه سبز او را خوش آمد می جامه سفید اکثری لباس آن بوده جامه  
 وی کتلی بر چسبیده فوق کعب بود از آن فوق تا نصف ساق  
 پیراهن مبارک تکه بستری بودی که در نماز و عجزه تکه را باز مینمود  
 گاهی کسی از تنها میپوشید که غیر آن نبود ویرا کسی آمدی بود که آنرا پوشید  
 میگفت من بنده ام مانند بنده گان میپوشم برای او دو جامه مخصوص  
 جمعه بود گاهی از آن تنها پوشیده می هر دو طرف آن را بین کتفین مبارک  
 گره زدی و با بهین بیست مردمان را در نماز ختازه ایامت دادی  
 گاهی در خانه یک از آن خود پیچیده نماز کردی هر دو طرف او را مخالف کردی  
 آن جامه بود که روز با با ازواج مطهره میخواستند و بسیار بودی که شب  
 یک از آن نماز خواندی بعضی جامه را که طرف ریش آن تابانند بر خود در آن  
 نموده باقی آنرا بر بعضی ازواج انداخته بهین طور نماز گذاردی آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم را که بسیار بود به شخصی بخشید ام سلمه رضی الله  
 تعالی گفت پدر و مادر ام فدای تو باد آن کسی را سود را چه کردی گفت  
 شخصی پوشانیدم ام سلمه رضی الله عنه فرموده که هرگز چیزی از سفیدی تو بر کسی  
 کلیم نیکوتر ندیدم انس رضی الله تعالی عنه فرمود رسول صلی الله علیه و سلم  
 دیدم که بر نماز ظاهر میکرد در شمله که هر دو طرف آن گره زده بود  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم هر استعمال میفرمود بعضی اوقات  
 بیرون میشد و در انگشتری او نخ بود که برای پای آوردی حیرت معمول است  
 بسته بود بر مکتوب یا بان خاتم مهر میگرد و میگفت خاتم بر مکتوب  
 بهتر است از تهیت کلاه را زیر عمامه می پوشید گاهی بی عمامه گاهی  
 کلاه را از سر مبارک کشیده پیش روی خود پرده نموده بطرف آن  
 نماز میسنگد از گاهی که عمامه نبودی عصابه بر سر و جمیده مبارک  
 می بست آنحضرت صلی الله علیه و سلم را عمامه بود که شتاب نامیده



میشد به علی رضی الله تعالی عنه سجده بود چون علی رضی الله تعالی  
 عنه در آن محامه حاضر شد می بیند مودند که **أنا خیر علی فی**  
**السَّابِ** یعنی علی رضی الله تعالی عنه شمارا در حساب آمد چون جامه را پوشید  
 ابتداء از جانب راست کرده گفتی الحمد لله الذي كساني ما اوله  
 به عورتی و آنچه به فی الناس چون جامه خود را کشیدی از طرف  
 آغاز کردی و چون جامه نو پوشیدی جامه کهنه را بسکین داده فرمودی  
 مسلمان که سلمانی را از ریادی جامه پوشانند و آن پوشانیدن محض برای  
 خدا باشد آن شخص در عجز و خیر خدا باشد آن پوشیده شده زنده باشد یا مرده  
 باشد فرشتگان آنحضرت صلی الله علیه و سلم از چرم درون آن لیف خوا درازی آن  
 دو ذرع و پهنائی آن یک ذراع و شبر برای وی عجبائی بود که هر جا نقل نمودی فرشت  
 کرده میشد دلدای کرده زیر پای مبارک انداخته میشد بر روی آن یک کتخت آن غیر  
 بویا چیز بی نبودی خواب میکرد در سوال الله صلی الله علیه و سلم بر گزرت  
 خواب را عجب نکرد اگر فرشتش میکردند بر وی میخوابید و الا بر زمین نمیخوابید  
 بر خاک نشستن و نشستن شان بزرگتر خدا بود اکثر شستن شان چنان بود  
 که بر دستاق را نصب نموده پیر دست آنها را نگه میداشت مجلس وی از  
 مجلس اصحاب استناخته میشد زیرا وی صلی الله علیه و سلم بهر جا مجلس نهایت  
 رسیدی می نشست بر گز دیده شده که پای مبارک را در مجلس اصحاب روم  
 دراز کرده باشد اکثر شستن شان زو بطرف قبله بود کسی را که بروی  
 داخل شدی اگر ام می نمود تا اینکه بسا بودی که جامه خود را برای کسیکه  
 بین ایشان قرابت در ضاع بنمود هموار کردی و آن کس را بر وی نشاندی  
 تا آنکه شخص داخل را بر با کینی که زیر شانه مبارک بود اختیار کردی  
 اگر آنکس اختیار نکردی بروی تا کین کردی تا چنان کند سرگوشی نکرد  
 او را کسی مگر اینکه گمان میکرد که من بزرگترین مردمانم به  
 سوی آن تا اینکه بهمه بنشینان خود نصیب او را از توجه مبارک  
 میداد تا اینکه مجلس او دسمع و حدیث و محاسن لطیف و  
 توجه همه بسوی او بود مجلس او با این همه اوصاف مجلس حیا و  
 تواضع و ایانت بود **قَالَ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَرَوُنَّ  
 قُلُوبَكُمْ وَأَنْتُمْ لَسْتُمْ بِأَعْيُنٍ تَرَوْنَ قُلُوبَكُمْ**  
**فَظَا عِلَيْتُ الْقَلْبَ لَا تَفْصَحُ مِنْ حَوْلِكَ** یعنی برحمت خداست تعالی با

ایشان نرمی نمودی اگر درشت خوی بودی همه از اطراف فرار  
 میشوند اصحاب خود را برای اگر امر بکنیتشان میخوانند تا دلها بیفتند  
 میل یابد کسی را که کنیت بنمودی ویرا کنیت نهاده بآن کنیت میخوانند  
 نه نهائی که برای شان اولاد بود کنیت با اسم اولادشان مینهاد  
 و زنی که ولد پیدا کرده بود استبداد برای او کنیت مینهاد کودکان را  
 نیز برای کسی شان با اسم کنیت میخوانند دورترین مردم از روی غضب  
 سر بیخ ترا ایشان از روی رضا بود مهربان تر مردمان و خیر مردمان و  
 نافع تر مردمان بر مردمان بود مجلس فی صوته با بلند گفت چون از مجلس  
 خود برخاستی میگفت سبحانک اللهم و محمدک اشهد ان لا اله الا  
 انت استغفرک و اتوب الیک بعضی علماء زیاد ————— کردند  
 آتی را مستحب دانستند و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و سلم  
 و علی اله و صحبه و سلم چون بروی کار نزول کردی آن امر را به  
 خداوند تفویض نموده از حول و احوال خود تبرا میخواست و طلب انزال برت  
 میکرد و میگفت اللهم ارنا الحق حقا فاتبعه و امرنی بالمنکر منکر  
 و ارزقنی اجتنابه و اعانی من ان یتبیه علی فاتبع هواى  
 غیر هدی منک و اجعل هواى تعالطاعتک و خذ  
 من انفسک من نفسی فی عاقبه و اهدنی ما اختلف فیه من  
 الحق باذنک انک تمسک من تشاء الی صراط مسقیم چون حضرت  
 علی آنحضرت صلی الله علیه و سلم را صفت نمودی میگفت  
 جوادترین مردمان بود از روی کف به سینه فراخ  
 ترین مردم و بی لجه صادق ترین و به طبیعت نرم  
 ترین و به قبیل بزرگترین مردم بود کسی که او را  
 بداهتاً دیدی ترسید ای و کسی که  
 همراه او خلطیت نمودی  
 و می رسد و سنت و اشقی و وصف  
 او می گفت پیش از آن و بعد از آن مانند  
 او ندیدم در اسلام هرگز چیزی از سوال  
 کرده نمی شد مگر میداد مردی عوی ۴ را

سوال نمود بقدر گو سفند بوی داد که میان دو کوه رسد و در آن شخص بسوی  
 قوم خود رجوع کرده میگفت سلام آرید که محمد صلی الله علیه و سلم تقسیم شخصی  
 که از فاقه نترسد عطاینماید وقتی نو د هزار درهم بحضورشان آورده شدند را  
 بر بویار بخت بعد از آن بطرف آن برخواستند قسمت نمود سائل از ذکر دتا را این  
 فارغ نشد مردی آمده از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیزی خواست آنحضرت  
 فرمودند در نزد من چیزی نیست مگر آنکه با تو بیایم چون برسد از آنجا که عمر  
 گفت یا رسول الله حق تعالی ترا بر چیزی که قدرت نداری تکلیف نفرموده  
 نبی صلی الله علیه و سلم را این سخن نگزوه آمد آن شخص فرمود انفق  
 فی سبیل الله و فی سبیل العرش اقلالا یعنی بخش از خداوندی اعترفت  
 اندیشه کمی امنمای آنحضرت صلی الله علیه و سلم تبسم نمود چنانکه سرور در  
 روی مبارک مبدر شد چون رسول صلی الله علیه و سلم از غزوه حنین  
 مراجعت نمود عراقی آمده وی را سوال نمود تا اینکه آنحضرت اناچار  
 بدرختی نمود رد آنحضرت صلی الله علیه و سلم افتاده گفت رد امر ابدید  
 اگر بر آ من به شماره همین شاخهای درخت چار پا بودی بر شاخ تقسیم میکردم  
 بعد از آن مرا بخیل و کذاب کم دل نمی یابید صلی الله علیه و سلم سیرت طای  
 نبی صلی الله علیه و سلم که در آن محاسن صفات او مذکور است طویل است در همین

کفایت است و الله سبحانه و تعالی اعلم  
 ذکر آنچه از اقتصاد و حسن سیرت که از ابوبکر رضی الله عنه  
 چون بعد از وفات نبوت صلی الله علیه و سلم به ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد  
 شد در وقت صبح خلافت برد بار برابر وی خود اندخته برای فروختن  
 جانب بازار معرفت عمر رضی الله عنه با وی تصادف نموده گفت کجا اراده  
 داری گفت بازار عمر گفت چه میکنی هر مسلمانان را که تولیت نمودی گفت  
 از کجا عیال خود را طعام دهیم عمر رضی الله عنه گفت برو که ابو عبیده چیزی از بیت  
 المال برایت مقرر نماید زیرا که نبی صلی الله علیه و سلم فرموده که برای هر است  
 امینیست و این است ابو عبیده رضی الله عنه است بعد از آن  
 ابو عبیده بر آ او معاشش بکنفرها بجزیره علی و نه ادنی بالباس تا بتانی و زمستان  
 اندازه فرموده و گفت چون آنهارا کنه کردی رد میکنی و عوض آن با من  
 و در روایتی روزانه نصف گو سفند و خرج و رخت مقرر کرد در روایتی اینکه

فخرج اورا به هزار و پخصد در هم قیمت کردند و روایت دیگر اینکه عمر بن الخطاب  
 و علی بن ابیطالب هم درین موضوع مذاکره کردند بمثل آنچه ابو عبید گفته بود  
 مقرر نمودند در روایت دیگر آمده که چون عمر و علی رضی الله عنهما آن را فرض نمودند  
 ابو بکر رضی الله تعالی عنه فرمود که شما دو مردید از مهاجرین نمیدانم که باقی  
 مهاجرین بگفته شما رضامیدهند یا نه ابو بکر ص رفته بر دینر بالا شد مردمان را  
 جمع نموده با ایشان خطبه خواند بعد از آن معاش مقرر کرده عمر و علی برای  
 نشان گفت مردمان گفته در رضایم بن سعد از میمونه رضی الله عنه روایت  
 کرده است که ابو بکر رضی الله تعالی عنه چون خلیفه گردید دو هزار در هم  
 برای او گردنیدند بعد از آن دیدند که آن اعیال آن اکفایت نمیکند  
 بر اصل پخصد در هم افزودند یا شاید مقدار اول یک هزار و پخصد بود در هر سال  
 بعد از آن بر آن زیاده نمودند تا بدو هزار و پخصد رسانیدند این ابی دنیا  
 از ابی بکر بن حفص روایت کرده است که گفت ابو بکر رضی الله تعالی عنه  
 در وقت اختصار به عایشه رضی الله تعالی عنها گفت ای دختر من تو لیت  
 امر مسلمانان را نمودم اما برای خود دنیا و در همی نگرفتم از علو طعام نشاء  
 خوردیم و از درشت لباس شان پوشیدیم در نزد ما از مال غنیمت بیت المال  
 مسلمانان چیزی باقی نمانده نه کم و نه بسیار مگر این غلام حبشی و این شتری  
 اکبش و این قطیفه محمد چون مردم این بار را به نزد عمر و بفرست طبرانی  
 از حسن بن علی بن ابیطالب رضی الله عنهما روایت کرده که چون ابو بکر رضی الله  
 عنهما شرف گفت ای عایشه شرماده که از مشراد می نوشیدیم و کاسه که در می  
 اضطباع نمودیم و قطیفه که آن امی پوشیدیم به بین که با آنها نفع بر  
 مید شتم تا اینکه امر مسلمانان اولایت میکردیم چون فوت کردم آن بار را  
 بر عمر و نمای چون ابو بکر رضی الله تعالی عنه وفات کرد عایشه آن بار را  
 بر عمر رضی الله عنهما روایت نمود گفت رحمت الله یا ابی بکر عنه به مشقت اندختی کسیکه  
 بعد از تو آید و در روایتی عمر رضی الله عنه گریست تا اینکه شک او به زمین سیلان  
 کرد و میگفت حق تعالی ابو بکر رحم کند برنج اندخت کسی بعد از او آید  
 این سخن را تکرار کرده امر نمود که آن بار را به بیت المال استرداد کنند عبد الرحمن  
 بن عوف منجوست که اشیا و فوق را عمر ص به عیال ابی بکر پس بد برای عمر گفت  
 سبحان الله از عیال ابی بکر غلامی شتری و قطیفه منسوده سلب میانی که قیمت

آن بیچ در هم است اگر امر نمانی آن بابا به عالمه لینی بگریز نمانی هم گفتند  
 کبیکه محمد صلی الله علیه و آله را برستی به خلیفه فرستاده آن من شده ولایت  
 من و ابوبکر از عهده این که بیرون نمی شود من او را انقلابی میام در  
 آمده که عمر رضی الله عنه گفت قسم بر ب کعبه که ابوبکر در حیات خود بان  
 گهنگار نگردد من بعد از موت او چه گونه متحمل آن گناه شوم یعنی ابوبکر  
 در حیات خود امر بر دن بعائمه خود از خوف گناه نظر نمود من بعد از موت  
 او چه گونه متحمل گناه شوم بعد از آن که رحمت الله ابابکر خلیفه بعد از آن خود را  
 به زحمت و مشقت انداخت و در روایتی که ابوبکر وصیت نمود  
 که بعد از وفات او جمع آنچه از بیابال برای نفقه خود گرفته بود نیز در کرده شود  
 و دیگر روایت آنکه چون او را وفات حاضر شد وصیت نمود که زمینک  
 داشت فروخته شود ثمن آن به عوض آنچه از مال مسلمانان گرفته دان  
 شود جدیت شده است که زوجه او اش حلوا نمود ابوبکر گفت  
 ما را چیزی نیست که بان حلوا بخرم گفت از نفقات یومیه خود چیزی  
 کم میکنم در چند روز آنقدر میشود که بان حلوا بخرم ابابکر گفت چنان  
 کن آن زن چنان کرد در روزها بسیار چیزی اندکی جمع گردید نزد  
 ابابکر آورد که بان حلوا بخرد ابوبکر رضی الله عنه آن را گرفته  
 تسلیم بیت المال نموده گفت این از نفقه ما زیاده آمده بعد از آن  
 بعد از آن هر روز زوجه آن حبه حلوا زباده آورده بود از نفقه خود کم  
 کرد ایام گذشته را از ثمن ملک خود به بیت المال و آن را در پیش  
 مسعودی و تاریخ خود سیمی به مروج الذهب در وصف ابوبکر گفته که  
 وی زاهدترین مردمان و متواضعترین در اخلاق و لباس و طعام و شراب  
 خود بود لباس او در ایام خلافت شله و عبا بود سرداران و اشراف  
 عرب و پادشاهان بمن که با حله باو برد با طلا کار و تاج و کمرهای مرصع در نزد  
 او قدم آوردند چون لباس متواضع و رنگارنگ او را مشاهده کردند قفا  
 و هیئت او را دیدند بروش او رفتار نموده آنچه بر بدن شان بود گشتند  
 از پادشاهان بمن کسبیکه بطریق و فد نزد او آمدند و کلاعی ملک حمیر بود که باوی  
 هزار علام بدون اقوام او و تاج و حله باو برد با مذموب بود چون ابابکر را  
 بیان صفت دید آنچه از لباس و غیره که بر وی بود اندخته خود را بلباس

ابوبکر متبرک کرد تا اینکه دید شد که روزی ذوالکلاع در یکی از بازارهای مدینه بر  
 شانهای او جلد گوسفند بوده میگذشت اهل قبله او فریاد زده گفتند  
 ما را در میان مهاجرین و انصار قضیعت کردی گفت شما میخواهید جانک  
 در جاهلیت ملک جبار بودم در اسلام نیز جبار باشم نه متمسک بخدا طاعت  
 پروردگار بدون تواضع برای خدا و زهد در دنیا نمی باشد انوکد کسیکه  
 از اطمینان بروی وارد شدی بعد از تکبر تواضع ننمودند و بعد از تجر  
 خود را دلیل می شمردند کلام مسعودی تمام شد چون ابوبکر رضی الله  
 عناته در وفات کرده دفن شد عمر ۶۳ امسال را خواسته و خلیفه بیت المال شد  
 که از آن جمله عبدالرحمن بن عوف و عثمان بن عفان رضی الله عنهما بودند  
 چون بیت المال اکتفا دهند دنیا رو در می نیافتند بعضی گفته اند که بیای  
 یافتند که از خمر بطها افتاده بود ابوصالح غفار فرموده که عمر زنی  
 کوری آورده مدینه منوره شب نهد و عجماره گی میگرد به حاجت آن زن  
 قیام ننمود یکشب آمد و بگریه یافت که بروی سبقت نموده اراده  
 آن عاجزه را اجرا میدارد عمر ۶۳ انتظار کشیده تا بداند که آن کیست  
 معلوم کرد که آن شخص ابوبکر رضی الله عنه بود که آن زن را اینها می آ  
 اشغال آن را بر آورده مرگت در زمانیکه خلیفه بود عمر گفت متمسک  
 بچرخ که تو کسی که باید چنین کنی چون هر خلافت اتولی نمود  
 طایفه عرب مرتد شدند بنهایی شمشیر خود را کشیده بطرف ذی القعدة  
 شد علی بن ابیطالب در نزد وی حاضر شده مبارکتر او را گرفته گفت کجا  
 میروی ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله میگویم بتوسخن بر آنکه رسول  
 صلی الله علیه و آله میگفت روزی آمد

برایت گفت که شمشیر خود را بغلاف کن و ما را بنفس خود مصیبت ناک  
 مس از قسم بخدا که اگر نفوت تو ما را بشویم نظامی برای اسلام باقی  
 نمی ماند بعد از آن لشکر اباجالد بن الولید فرستاده خود بازگشت  
 ابن اشیر گفته که ابوبکر را کله گوسفندی بود که شبی آمد برای او  
 شدی بسا بودی که خود برای چرندین آن ما بیرون شدی برای قید  
 گوسفندان شان را امید دخت چون خلیفه گردید دختریکه از آن قید  
 گفت حالانی داشته برای ما لهای سرای ما را چون ابوبکر شنیده گفتی

قسم به عمر من که آن بار برای شما می دوشم امید دارم که امری که در وی داخل شود  
تغییر نیابد بعد از این برای شان میدوخت این کار در وقتی بود که در بلند بها  
سنگزار مدینه منزل گرفته در نزد وجه خود حبیبه بنت خاریجه هر صبح پیاده  
به مدینه میرفت و گاهی با سپ خود سوار شده به مدینه می آمد با مردمان نماز  
میکند از چون نماز خفتن را خواندی پس بمنزل خود رجعت نمیکرد بهین حال  
بعد از نیکه بیعت به خلافت او شده بود شش ماه دوام نمود بعد از این  
منزل آمد مدینه نقل داد این شهر گرفته که در بعضی ایام خلافت خود وقتی به بازار  
رفته خرید و فروش میکرد چون دید که او را از کار باز میدارد گفت ای مردمان  
بمراه تجارت با صلاح نمی آید غیر از فرغت برای مردمان نظر در حال شان  
نمودن دیگر کاری صلاحیت ندارد بعد از آن تجارت را ترک نموده  
آنچه که مال مصلح او و عائله او بود از مال مسلمانان روزانه خرج میکرد و آنچه  
که بان حج و عمره نمود بعد از آن وصیت نمود که زمین او فروخته و من  
او عوض آنچه از مال مسلمانان گرفته داده شود در خلافت و بعد از بیعت  
سلیم مفتوح شد میان سابقین و اولین متاخرین در اسلام با السویه تقسیم  
نمود و این آزاد و غلام و نرد و ماده مساوت را حکم فرما شد بوی گفته سابقین  
بر قدر مرتب شان تقدیم نمایی گفت آن برای خدای اسلام آورده مزد شان  
بر خداست که آن بار در آخرت کامل میدهد این دنیا محل تبلیغ است پس  
در زمستان کسوتهای بسیار خریده بر بیهو زنان تقسیم میکرد چون اسلام  
آورد چهل هزار دیناری داشت تمام آن بار را محصولات بجلالی خود در راه  
خدا بتعالی نفع نمود و اول اسلام بهفت نفر غلام را که اسلام آورده بودند  
و در راه خدا تعذیب میشدند خریده آزاد کرد که از جمله بلال و عامر بن  
نویسره رضی الله عنهما بودند ابوبکر رضی الله تعالی عنه حوادترین صحابه بود زیرا  
که وی تمام مال خود را بخورد پر نور آنحضرت صلی الله علیه و سلم آورده برای  
خود چیزی باقی نگذاشت خود وی کلیم بر خود چیده بود و ابوبکر را میگفت  
زیرک تر ازیر کیها تقوی و احمق محق بخور و اصدق صدق امانت و کذب  
کذب خیانت است چون طعام خوردی و دانستی که شبهه ناک است بزور  
کرده از شکم خود بر آوردی و گفتم اللهم لا تقواخذنی بما اشتهت العرش  
وخالط الامعاء یعنی خداوند آنچه را در عروق مباشرت به معارف مخلوط گردید

یعنی بار خدا یا ایخ

مرا موخذه منهای شعرانی در طبقات گفته و بود رضی الله تعالی عنه که میگفت این هذرا  
 الامر لا یصلح ارجح انتی چون این سخن یکبار ترجمه و توضیح شده حاجت تکرار  
 نداشت میگفت رضی الله عنه چون بنده را عجب داخل شود به چیزی از  
 زینت دنیا حق تعالی می آید غضب خود گرفتار میکند تا از آن زینت مفارقت نماید  
 و میگفت رضی الله عنه ای معشر مسلمین از حق تعالی شرم دارید قسم بخدا یک نفس  
 من بید قدرت اوست که من سر پوشیده به قضای حاجت میروم از شرم خداوند  
 جل شانہ میگفت کاشکی من درخت بودی که بریده و خورده شدی گاهی کنار  
 زبان خود را گرفته میگفت که همین مرا با این موارد انداخته چون چهار شتر از  
 دست او افتادی شتر را خوابانیده چهار را گرفتی بوی گفتند که چرا ما را امری غایب  
 میگفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا فرموده که از مردم چیزی سوال نکنم  
 برای صحابه میفرمود که من تولیت امور شما را بعهده گرفتم از شما بهتر نیستم باید مرا  
 معاونت کنید چون دیدید که در کار مستقیم مرا متابعت و چون دیدید که منی  
 می شوم خلافت در زید چنان خوف بروی غالب بود که از دمان او بوی  
 جگر بریان مشموم میشد چون بیعت کرده شد رضی الله عنه مردمان را خطبه خواند  
 حمد و ثنا گفت بعد از آن فرمود که ایها الناس امر شما را تولیت میروم  
 بهتر شما نیستم بدانید که قوی تر شما در نزد من ضعیف است که در اینجا حق ضعیف  
 میگیرم و ضعیف شما در نزد من قویست که او را حق میرسانم من متابعم  
 نه مبتدع اگر به احسان رفتم مرا متابعت کنید و اگر میل کردم مرا متابعت نایند  
 ابوبکر رضی الله عنه شرب او را اسلام و جاهلیت نوشیده و هرگز بت سجده  
 نکرده چون حسن بصری قول ابوبکر شنید که گفته من بر شما و الی گردیده از شما  
 بهتر نیستم گفت بلی مو من بهضم نفس خود را میکنند رویت شده که ابوبکر مرد بود  
 مرعی بر درخت نشسته دید گفت خوشا بحال تو ای مرغ طیران نموده بر درخت  
 می نشینی و از میوه منجوری بر تو حساب و عقاب نیست کاشکی من مثل تو بودم  
 قسم بخدا که دوست دارم که درخت میبودم در کنار راه و شتری بر من عبور کرده  
 مرا منجورد و بمعده میگردانید بعد از آن شک بیرون میکرد و بشتر می بودم  
 که مورد حساب و عقاب میشدم ابن سماک و حافظ سلفی و غیر آن بار و نام  
 نموده اند که ابوبکر رضی الله عنه بعد از بیعت و بعد از آنکه علی صاحب او  
 بیعت نمودند سه روز ایستاده بمردم میگفت اگر کسی کاره باشد بیعت شما را



اقاله میکنم در هر روز علی پیش از مردم برخواستند میگفت نه ترا اقاله دهنه اقاله  
 تو را قبول میکنم رسول الله صلی الله علیه و سلم ترا پیش کرده کیست که ترا  
 مؤخر کند مقصود از اینکه رسول الله صلی الله علیه و سلم پیش کرده یعنی در نماز وقت  
 که فرمود صرفاً ابابکر فلیصلنا الناس یعنی ابو بکر را امر نمایند که مردم  
 نماز گذارد بعد از فرموده علی صحابه گفتند که چه گونه رضاینا شتم با مردنیای  
 خود کسی که رسول با مردمین خوش کرده بود در دعوتی آمده که ابو بکر  
 سه روز از مردم محبوب شده روز یکبار بر آمده میگفت بیعت شما را  
 اقاله کردم هر کس که میخواهد بیعت کند علی بن ابیطالب رضی الله عنه  
 میگفت نه ترا اقاله میکنم و نه از تو طلب اقاله می نمایم قدمل رسول  
 صلی الله علیه و سلم من الذی یوخره عالم از عبد الرحمن بن  
 عرف روایت نموده که ابابکر در خطبه خود بعد از بیعت میفرمود که ششم  
 سجد که در امارت نه روز و نه شب هرگز خریص در غیب نبودم و بار ششم  
 به خدا که در دعا امارت از خدا سوال نکردم و مراد امارت رحمت  
 نیست مگر از فتنه ترسیدم امر بزرگی را بگردن انداختم که طاقت ندارم  
 مگر به تقویت الهی مقصود از فتنه آن بود که بعد از فوت نبی صلی الله علیه و سلم  
 دید که مردمان در امر بیعت اختلاف نمودند مهاجرین میخواهند که حلیف  
 از ایشان و انصار اراده داشتند که خلیفه از ان باشد ابو بکر رضی الله عنه  
 ترسید که مبادا فتنه واقع شود چون ابو عبیده و عمر بن الخطاب رضی الله  
 عنهما بیعت مردمان را از وی مطالبه کردند از خود فتنه قبول کردند و نیز در خطبه  
 خود فرمود با او میگویم من در اطاعت خدا و رسول او باشم مرا اطاعت کنید  
 چون عصیان خدا و رسول از من دیدید اطاعت من بر شما لازم نیست  
 پیش از بیعت دست ابو عبیده و عمر بن الخطاب رضی الله عنهما را گرفتند  
 مردمان گفت یکی ازین دو مرد بیعت نماید در اوصاف شان کلامی  
 ذکر کرد عمر گفت قسم سجداً انیکلام ابی بکر مرا بدید مگر همین کلمه را  
 که برای اینکه گردن من زده شود بدون گناه پیش برده شوم بر من میان  
 تر است از اینکه امیر شوم بر قومیکه ابو بکر در میان شان باشد ابو عبیده  
 گفت دلالت ولایت نمکنم این امر بر تو که تو بهترین مهاجرین در صورت  
 که نماز ما هم ارکان دین است تو در ان خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم

سخن ابو بکر و عمر  
 که مردمان نماز گذاردند  
 سخن اخوت که از تو خواه  
 بود فتنه که در بیعت کرد  
 آنرا نماید

تر ای با بحیفه جمع نمی شود در دل مسلمانان حرب و بغض ابوبکر و عمر رضی الله عنهما  
 ابوحیفه از خواص و ملازمین علی کرم الله وجهه بود و همان سخصیت که ذکر کرده است  
 ابوحیفه بر تفصیل ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از علی که در زمان خلافت خود بر بنبری  
 کوفه میگفت بنقاد نظر از صحابه وی و بعضی هشتاد و چند نفر از علی روایت  
 کرده اند امام احمد رضی الله عنه روایت کرده است که ابوبکر بعد از خلافت  
 به یکماه بمردمان بند آمد که الصلوة جامعه چون مردمان حاضر گردیدند بر آنها  
 خطبه خواند بعد از آن گفت ای مردمان خواهش دارم که این امر را دیگری  
 کفایت کند روایت دیگر نیزیکه ای مردمان که ما این امر را متحمل شدیم  
 ارزو دارم که غیر من متحمل و کفیل این امر گردد زیرا که اگر شما بآنچه که رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم عمل میکرد در کرم بوجی الی و معصوم بود از من طمع نموده بان  
 تکلف سازید از عهده من نمی آید که من آدمی یکی از شما بجم بهتر از شما نیستم  
 پس منتظر حال من باشید اگر میل گردم مرا است نایب انام مالک گفت ابد  
 کسی لایق انامت نبی باشد مگر همین شرط عثمان بن عفان رضی الله عنه  
 کاتب ابوبکر بود و سا بود که زید بن ثابت و عبید بن جراح و عقیله بن  
 ربیع رضی الله عنهم کتابت بنمودند چون ابوبکر بمرض موت خود مرض  
 گردید عمر رضی الله عنه را خلیفه کرد برای عثمان فرمود که در خط استخرا چنین نوشته  
 کند بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما عاهد ابوبکر بن ابی قحافة فی خیر  
 عهدک بالذینا خارجا عند اول عهدک بالآخره داخلها فیها حیث  
 یق من الکافر و یوقن الفاجر و یصدق الکاذب انی استخلفت بعد  
 عن من الخطاب فاسمعوا له و اطیعوا و انی له ال الله و رسوله و  
 و نفسی و ایل که حیاتی فان عدل فذلک ظنی فیه و علی به و ان بدلی  
 فلکل امرء ما کتبت و انجی ارضت و لا اعلم الغیب و سبعل الذین  
 ظلوا ای متقلب ینقلبون و استلام یعنی این عهد نامه است که عهد  
 کرده است ابوبکر بن ابی قحافة در خیر عهد خود بدینا که بیرون میرود و اول  
 عهد است با خیرت که در وی دخل میشود چنان خیرت که از سببیت ان  
 هر کافر مؤمن و هر باجر مومن و هر کاذب صادق میگردد من خلیفه گردانیدم  
 بعد از خود عمر بن خطاب را و بر اطاعت نموده قول او را بشنوید من خدا  
 در رسول مودین و نفس خود و شمار تقصیر کرده خیر را ملاحظه نمودم اگر موافق

گمان علم من رفتار نماید حاصل و اگر عدل تبدیل کرد هر شخصی مکافات که خود را  
 می باید من اراده خیر داشتیم عالم الغیب نبودم زود است که بدینند ظالمان  
 که بکدام جای باز میگرددند بعد از آن کتاب را خوانسته و سر کرد عثمان را  
 امر نمود که همراه کتاب بیرون رفته بمردم بخواند این عساکر از بسیار بن حسن  
 روایت کرده که شخصا خود ابوبکر به روزن نزدیک شده گفت ای مرد ما  
 بشخص کج این عهد کرده ام رضا هستید در روایتی ایارضا هستید شخص  
 که من خلیفه کرده ام و خویشاوند من نیست مردمان گفتند رضایم ای خلیفه  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم علی بن ابیطالب گفت رضایمید هم مگر عمر بن  
 الخطاب باشد ابوبکر فرمود آن عمر است علی بیعت کرده باقی مردمان  
 نیز بیعت کردند بعد از آن بالا کرد ابوبکر رضی الله عنه دست خود را در خاک کرد  
 باین کلمات که باز خدا یا اراده ندارم باین خلافت مگر اصلاح و تخفیف  
 فتنه را بر ایشان چنانچه میدانی رأی خود را سخن مسلمانان گوششان  
 نموده برتر و قوی ترشان را بر ایشان و الی ما ختم و هر چه تر بر ایشان  
 خلیفه کردم حاضر شد مرا از کار من آنچه حاضر شد خدا خلیفه من باش  
 در ایشان که ایشان بنده گان تواند و تو ای شیطان بدست شدت اللهم  
 اصلح و کایت و اجعله من خلفائک الی اشدین و اصلح  
 له سر عتبه از جمله وصیت های ابوبکر برای عمر در وقت خلیفه نمودن  
 این بود که گفت ترا بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم خلیفه گردانیدم  
 بعد از آن ویرا به هیزگاری توصیه نمود و گفت یا عمر خدا را به شب  
 حقیقت که بر روز قبول نمیکند و بر روز حقیقت که شب قبول نمیشود  
 حق تعالی بدون ادای قرض یا قله را قبول نمیکند ایای عمر نمیدانی  
 که موازن کسی در روز قیامت ثقیل میشود که متابعت حق انمود  
 ثقیل سازد زیرا در میزان نهاده نمیشود مگر ثقیل و موازن کسی  
 خفیف میشود در روز قیامت که متابعت باطل انموده خفیف  
 سازد و حق میزان است که در وی نهاده نشود مگر باطل خفیف آیا  
 نمیدانی ای عمر که نزول آیت جا برای است که مومن را عیب و نرساک  
 باشد رعنت نکند در آرزوی بر خدا ایتعالی که منفعت او نباشد ترسد  
 بهیبت که خود را به تهلکه بیندازد ایانیدی ای عمر حضرت ابابکر صدیق

فرمود ای عمر حق جل و علی اهل و زخ را بهزشت ترین کردارشان بیان کرده  
 چون ایشان را یاد می آورم میگویم چه امید دارم که از جمله شان نباشم  
 و نیز اهل جنت را بجهنت اینکه از بدیهای شان تجاوز نموده با حسن اعمال  
 ایشان را بیان فرموده هرگاه ایشان را یاد آورم بشوم میگویم کمی است  
 عمل من تا عمل ایشان پس اگر وصیت مرا محافظت کنی هیچ غایبی ترا از مرگ  
 دوست تر بنظر نمی آید و حال آنکه ترا از ان چاره نیست و اگر وصیت مرا  
 ضایع نمودی هیچ غایبی دشمن تر از مرگ ترا نخواهد بود پس سد با اینکه مرگ را  
 عاجز ساخته نمی توانی بعد از ان دست بردار و فرمود ای بار خدا یا  
 اراده ندارم با مخرافات مگر اصلاح است را و می ترسم از واقع شدن  
 فتنه بر ایشان و کردم آنچه را تو میدانی و خوش کردم در امرت فکر خود را  
 بهتر و قوی تر و در همین تر ایشان را در هر ارشاد و الهی بر ایشان گردانیدم و ای بار  
 خدا یا بجا آوردم از او آنچه حاضر شد مرا پس خلیفه باش مرا ایشانند  
 بنده گان تو و ناخصیه ایشان بدست است و ای بار خدا یا به صلاحیت او  
 ولایت او را و برگردان او را از جمله خلفاء را شده خود و آرسته گردان  
 رحمت آن ها ابن سعد و حاکم از عبدالله بن مسعود روایت میکنند  
 که گفت فرست مندرترین مردم سه کس اند که از ایشان فرست نظیر خود  
 یکی حضرت ابا بکر صدیق در باره خلیفه گردانیدن حضرت عمر رضی الله عنهما  
 و دختر شعیب بن غیل حضرت موسی که گفت یا ایت استاجم ان  
 خبی من استاجرت القوی الامین یعنی ای پدر من امیرنای این  
 شخص را که قوی و امین بهترین امیران است و دیگر عزیز مصر که در باره  
 حضرت یوسف برای غیال خود گفت اگر می متو ااه یعنی گرامی  
 دار جای او را زهری نقل میکنند چون حضرت عمر ۳۳ یا مرو استخلاف  
 حضرت ابا بکر صدیق ۳۴ مسند نشین خلافت شدند امر خلافت را  
 بدرستی تکمیل داده فتوحات در زمان خلافت شان سجده رسید که بعد  
 از ان باشند آن مشاهده نشده از ان جمله شام عراق مصر روم میکنند  
 فارس و غیره است و نیز امام بخاری و مسلم حدیث را که بسیاری فتوحات  
 حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بنیاد شد روایت میکنند که فرمود صلی الله علیه و آله  
 روایت کافی آنرا بدو علی قلیب فتوحات من هاما شاء الله ثم

اخذها ابو بکر فتبع ذنوبا و ذنوبین و فی ترعه ضعف و الله یخسر له  
 ثم اخذها عمر ابن الخطاب فاستحالت عن با فله اربعه قری یفریه  
 حتی ضرب الناس بعطن - ترجمه فرمود در خواب دیدم که میکشم بدلو آب را  
 از جاه کشیدم آن مقدار آب که خدا خواست بعد از آن حضرت ابو بکر دلو را  
 گرفت پس کردید دلو بزرگ و ندیدم مرد نیک قوتی را که عمل کند عمل آن را  
 تا اینکه سیراب شدند و خوابانیدند شتران خود را از شرح مسلم مینویسد  
 که در همین حدیث اشارت است بخلاف حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه  
 و کمی مدت خلافت شان و اشارت است بخلاف حضرت عمر فاروق رضی الله عنه  
 و درازی مدت خلافت شان و به بسیار شدن فتوحات ظهور و شجاع  
 و دوایر اسلام و سودمند شدن مردم و به بنا نمودن شهرها و ساختمان نمودن  
 در فترت و در زمان خلافت شان القصه یکی از بزرگ ترین فضایل حضرت  
 ابابکر صدیق قتال عربی بود که بعد از رحلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرتد  
 از خود زکوة را منع کرده بودند و فرمود که قسم بخدا تعالی هر سینه چکا  
 میکنم پیشان را تا مادامیکه قوت گرفتن شمشیر در دست من باشد اگر چه  
 منع کنند از من و بنده شتر یا بزغاله را از آنچه که بزبان رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم ادا میکردند حضرت عمر رضی الله عنه از برای حضرت ابابکر صدیق  
 فرمود که چگونه مقاتله کنیم مردم را و حال آنکه فرموده رسول صلی الله علیه و سلم  
 اینست امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله  
 و ان محمدا رسول الله ثم قالها عصم منی ماله و دمه الا جرمها  
 و حسابها علی الله تعالی ترجمه هر شدم آنیکه مقاتله کنیم مردم را تا مادامیکه  
 بگویند لا اله الا الله و محمد رسول الله و کسی که این کلمه را بگوید  
 نفس و مال آن محفوظ می ماند مگر نهیکه حقوقی بر نفس و مال آنها باشد و حساب  
 حسن و قبح عقیده شان بر خدا ایتعالی است حضرت ابابکر صدیق فرمود  
 قسم بخدا که مقاتله میکنم کسی که در فرصت صلوات و زکوة تفرقی دهد  
 زیرا زکوة حق مال است و رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرمودند الا جرمها  
 یعنی مگر آنیکه حقوقی بر مال آن تا باشد حضرت عمر فاروق فرمود قسم  
 بخدا ایتعالی نیست مگر نهیکه کشته شده است خدا ایتعالی سینه ابی بکر برای  
 قتال و بر حقانیت رأی آن معترف شدم سید محی الدین ابن عربی

این حدیث در مسند ابوبکر  
 و مسند عمر فاروق  
 و مسند احمد  
 و مسند ابی یوسف  
 و مسند ابی حنبله  
 و مسند ابی داود  
 و مسند ترمذی  
 و مسند ابن ماجه  
 و مسند بیهقی  
 و مسند حاکم  
 و مسند ابن کثیر  
 و مسند ابن کثیر  
 و مسند ابن کثیر  
 و مسند ابن کثیر

در کتب مسامره می نویسند که حضرت ابابکر بعد حلت حضرت صلی الله علیه و آله از مردم  
 طلب زکوة کرد مردم امتناع نموده کافر شده گفتند ما زکوة خود را بخدمت صلی الله علیه و آله وسلم  
 میدادیم چه رسیده است این ابی قحافه را که ما را بدادن زکوة مسئول میازد  
 قسم بخدا که هرگز بوی چیزی نمیدهم ابوبکر در نیم شب از صحابه مشوره خواسته  
 بگریزایی دادند که این وقت باید هر کس شخصاً دین خود را بگذارد و اگر کسی را  
 با سخته اختیار نمودند و اگر گذار شود خیال نیکه برگسانیکه مرتد شدند قدرت  
 نخواهند داشت ابوبکر رضی الله عنه بعد از شنیدن رای شان گفت اگر کسی را  
 با خود متفق نیامیم به شهنائی با ایشان جهاد میکنم تا میریم یا ایشان را بطرف اسلام  
 رجعت دهم اگر از من انویند شتر می آید در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 میدادند منع نمایند با ایشان مقابله و جهاد میکنم تا بخداوند ملحق شوم ابوبکر  
 همواره جهاد کرد تا آنکه مردمان تمامی نسوی اسلام باز گردیدند چنانچه  
 بیرون شده بودند داخل شدند حضرت خالد بن ولید را بجانب قتیله  
 بنی اسد و عطفان فرستاد آنچه بعد از قتل و اسارت که باقی ماند باسلام  
 عودت نمودند تا بنی حضرت خالد بقیادت عدیه نسوی یمامه بمقابله مسیلمه  
 کذاب که مدعی نبوت بود فرستاد حضرت خالد او را چند روز محاصره  
 داشته و حشی قابل حمزه آن ملعون را بقتل رسانید علاوه بر حضرت ادریس  
 دوم خلافت خود بجانب بکین که اهل آن خوی از تداوم شب خود ساخته  
 بود سوق داد همچنان عدیه که بعد از قتل و اسارت باقی مانده باسلام رجعت  
 نمودند و ایضا عکرمه بن ابی جهل اباجم غیری بطرف عمان و جهاجمین ابی  
 امیه بطایفه و زیاد بن لید انصاری بطایفه دیگر هر یک را بمقت فرستادند  
 منظر و منصور رجعت نمودند الحاصل بنو زکوة حضرت ابابکر در فانی ایدر و  
 و برای جادوانی را قدم اندود ساخته بود تمام قبایل عرب عودت نموده  
 سر سجده اسلامیت فرودگذاشتند بعد اولین لشکری را که به فتوحات بجزیره نمودند  
 فتوحات شام و قتال روم بود تا آنکه در شب وفات حضرت ابابکر صدیق بلااد  
 شام فتح گردید بمقتی این عسکر از ابی هریره روایت میکنند که گفت چشم  
 بان خدائی که بحیث عمران اگر ابوبکر صدیق خلیفه نمی شد بعد از رحلت رسول  
 صلی الله علیه و آله وسلم کسی و تعالی را بعبودیت نمی شناخت این سخن دو نوبت  
 تکرار نمود تا آنیکه از برای او گفته شد که یا ابابکر چه گویند این گفته را ابابکر فرمود گفت

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم عده بنقص کس در تحت قیادت اسامه بن  
 زید بخبر نموده امر متوجه بجانب شلم فرمودند هنوز که متوجه سیر نشده بودند  
 آنحضرت را از ارفاقی رحلت نموده در جاودانی را مسعود ساختند صحاب  
 کرام در نزد ابابکر صدیق رضی الله عنه گرد آمده فرمودند که جیش اسامه را  
 از رخصت روم بازدارید و حال آنکه عربها اطراف مدینه مینورده از اسلام  
 خودت نموده مرتد شدند ابابکر صدیق رضی الله عنه فرمود قسم بخدا  
 نیست غیر آن باز نمیکرد اتم شکر بی را که رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم متوجه ساخته و انبی گشایم لوای را که آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم بسته باشد بعد از آن اسامه رضی الله عنه را فرستاد  
 اسامه رضی الله عنه بهر قبیله که اراده ارتداد را داشتند میرسید  
 اهل آن قبیله قوت و شوکت آن را دیده بر خود میگفتند  
 که اگر اسلام قوت و شوکت عنی داشت این گروه بمتابعت  
 بیرون نمی شدند لکن ما بایشان مقابلت نمیکنیم تا با اهل روم  
 ملاقات کنند اسامه رضی الله عنه رفته رفته با اهل روم ملاقاتی شد  
 آنهارا مقتول و غنیمت ساخت سالم مرجعت نمود انانیکه اراده  
 ارتداد را داشتند بر اسلام خود ثابت گردیدند علماء کرام  
 کثرا اند اما ما هم این فرموده حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه را  
 دلیل بر برگی عسکلمان آوردند که فرمود قسم بخدا ایتعالی  
 که مقاتله نمیکنیم کسی را که تفرق کند بین صلوة و زکوة و آنسکه  
 قسم بخدا ایتعالی اگر منع کنند از من آنچه را که بزبان رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم می دادند اگر چه تا نوبت شتری باشد مقاتله نمیکنیم  
 ایشان را و سیکر علماء برانند که حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه  
 اعلم صحابه کرام رضی الله عنه تعالی غنیمت بود زیرا که در حکم مسئله که بر ایشان  
 واقع شد توقف کردند مگر ابی بکر صلی الله علیه و سلم که در آن ظاهر شد  
 بر حکم آن تقویب جوع نموده برداشته آن مقرر شدند  
 و نیز باین فرموده شان را که هر آینه جهاد میکنم مرتدین بر انا قوت  
 گرفتن شمشیر در دست من باشد دلیل عظمت شجاعت و تقسیم رای آن  
 کرام شمرند و نیز ثبات گردانیدن جمیع اصحاب بعد از رحلت

آنحضرت صلی الله علیه و سلم از دلایل شجاعت حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه  
محسوب میگردد و این قصه مشهور است ذکر آن باعث اطالت است  
و این عساکر از حضرت علی کرم الله وجهه روایت میکنند که حضرت علی  
رضی الله عنه در روز وفات حضرت ابابکر صدیق در حال شده  
و حال آنیکه پرده بر جنازه وی پوشیده بودند و  
گند دست نمیدارم آنیکه ملاقات کند خدا تعالی نامه اعمالیکه  
بتر باشد از صحیفه این مرد پوشیده و روایات متعدده از آن  
حضرت صلی الله علیه و سلم صحت رسیده که فرمود - او وزن ایمان  
ابو بکر با ایمان الامة لکن خفیم - یعنی اگر وزن کرده شود  
ایمان ابوبکر با ایمان تمامی است ترا جمعی یا بدینا و فرمود حضرت  
عمر ابن خطاب رضی الله عنه نور و ایت کرده است ابویعلی  
از حضرت علی رضی الله عنه که فرمود بزرگترین مردم از روی  
مزد و در جمع کردن مشران شریف حضرت ابابکر است زیرا  
که در قتال اهل یامه جمع کثیر از صحابه کرام رضی الله عنهم شریف  
شهادت نوشتند فرمود که می ترسم آنیکه تشنگی قتال با منگی  
قاریان کلام این در متعال شده بسیار را از قرآن که در مینهای  
مردم است مجود و نابود سازد از آن مرد و امر فرمود ثابت را  
بجمع آوردن و نقل دادن قرآن از رفته باوشانهای گوسفند  
و از کتاب ها و آنچه در محفظه اصحاب کرام ضبط بود همه را  
در یک صحیفه نقل داده تا آنیکه در زمان خلافت حضرت  
عثمان غنی رضی الله عنه جمع کرده شد همان که حضرت عثمان  
از صحف حضرت ابابکر رضی الله تعالی عنهما جمع فرمود  
و دیگر از فضایل حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه آنست  
نصرف دادن بیت المال است از برای امین است  
یعنی ابی عبیده بن جراح اطم بخاری و سلم از جابر رضی  
الله عنه روایت میکنند که فرمود **صلی الله علیه و سلم الوجاء**  
**مال البحرین اعطتک هکذا و هکذا و هکذا** یعنی اگر  
آمد مال غنیمت از جانب بحرین بگویم هم ای جابر اینقدر اینقدر



اینقدر به پشت مبارک اشاره کرده میفرمودند چون مال غنیمت از جانب بحری  
 بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد حضرت ابابکر فرمود اگر کسی  
 در نزد رسول صلی الله علیه و سلم قرض یا وعده داشته باشد در نزد  
 من بیاید و بگوید جابر میگوید که در نزد ابابکر فتنه قصه را بفرض  
 رسانیدم حضرت ابابکر فرمود بگیر مقدار را پس گفت بدو رفت بعد در آن  
 حضرت ابابکر دو مقدار دیگر که جمله هزار پخند در آن شد هتة انقاد  
 وعده آن حضرت صلی الله علیه و سلم برایم بخشید و اصحاب گرام از برای  
 در مرض موت او گفتند آیا از برای تو طبیب را میخواهیم فرمود که طبیب  
 در نزد من آمد و گفت من فعل کننده ام آنچه را اراده دارم ایشان  
 مراد او را دانسته سکوت را اختیار کردند و سبب مرض آن این بود  
 که یهودی طعامشان را زهر آلود کرده بود و بعضی گفتند در طعام  
 که هدیه آورده شده بود همراه حارص ابن کلاه که طبیب عرب  
 بود مشغول خوردن شدند حارص دست از طعام کشید از برای  
 ابوبکر گفت ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم دست از طعام بکش  
 که این طعام زهر آلود است این مقدار را که خوردیم یکسال بعد میت  
 آن بامضرت میخشد همین بود که بعد از یکسال در یک زمان این  
 وفات یافتند و در روایت دیگر حارص بن کلاه گفت که قسم بخور  
 که این طعام مسموم است و یکسال بعد من و تو در یک روز وفات  
 خواهیم نمود چون دست از طعام کشیدن همیشه علین بوده تا اینکه  
 در روز موعود فوت گردیدند و گفته شده است که سبب  
 فوت آن ۴ زهر مار بود که گزیده بود پای مبارک آن را در غای  
 حرا چنانچه اثر آن قبل از وفات طغیان کرد و یکن  
 که این سرد و وسیله شده باشند حاکم از ابن عمر رضی الله  
 تعالی عنهما روایت میکند که فرمود سبب فوت ابابکر رحلت  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم که او را مخزون و غمناک ساخت  
 جسد مبارک او را تحلیل نموده تا آنکه فوت گردید رضی الله تعالی  
 عنه حاکم از شعبی روایت میکند که فرمود چگونه توقع کند کسی

ازین دنیا رفتی که بهترین عالم صلی الله علیه وسلم و خلیفه برحق آن ابابکر صدیق<sup>۲</sup>  
 مستموم گردیدند القصة نشار مرض ابابکر صدیق رضی الله عنه این است که در وقت  
 قلم می آید یوم دوشنبه هشتم جمادی الثانی سیزدهم از هجرت که روزی بسیار  
 سردی بود غسل کرده تب بر پیشان عارض گردید و ایشان را از بر آمدن مسجد  
 منع و بستری ساخت در نقضای پانزده روز و دوشنبه ۲۲ ماندگو  
 همان سینه فوت گردیدند مدت عمرشان شصت و سه و خلافتشان  
 دو سال و سه ماه و ده روز شد و نقل شده است که عایشه<sup>۳</sup>  
 در زمان شدت مرض ابابکر صدیق<sup>۲</sup> در برابر سر مبارک شان  
 شسته این تمثال امخواند لعجل ما یغنی الترات عن الفتی  
 اذا حشرحت یوما وضاق به الصدیر قسم بعمر تو که بی نیاز میگردند  
 عدال میراثی از جوان زمانیکه نفس بی غرزه فتدا و سینه را انگ سازد  
 ابابکر رضی الله عنه فرمود گویند این سخن را لکن مرا این بگویند و  
 جادت سگرت ایوت بالحق فک ما کننت منه تجد یعنی  
 سختی مرگ بحق نیست آنچه از آن کناره میگرفتی بعد از آن فرمود باین دو  
 جامه که در من است بشویند و مرا بدیشان کفن کنید زیرا که زنده بسوی  
 جدید محتاج تر است از مرده و جز سخن شان این بود تقی قتی و سلم و الحقی  
 بالصالحین یعنی ای بار خدا یا بمیران مرا مسلمان و ملحق گردان مرا به نیکو  
 کاران چون حضرت ابابکر<sup>۲</sup> فوت گردید مدینه منوره از کرب و فزع  
 بار تجاج آمده مانند روز وفات آنحضرت بر مردم وحشت پریشانی روید  
 حضرت عمر فاروق<sup>۲</sup> جنازه شان را خوانده شب در حجره مبارک که بی بی عایشه<sup>۳</sup>  
 در جنب رسول الله صلی الله علیه وسلم دفن شان نمودند محب طبری در  
 ریاض النضره می نویسد که روایت کرده امام ابو بکر محمد بن عبد الله  
 الخوارزمی و ابن سماک از اسد بن صفوان که در یافته بود رسول  
 صلی الله علیه وسلم را در حین رحلت گفت زمان فوت ابابکر صدیق<sup>۲</sup> در  
 مدینه منوره مانند روز وفات رسول صلی الله علیه وسلم از بسا که بی نفعان بلززه در  
 حضرت علی<sup>۳</sup> که مهاد وجهه در روز وفات حضرت ابابکر صدیق<sup>۲</sup> فرمود انا لله وانا الیه  
 راجعون قطع شد خلافت نبوت تا اینکه بر در خانه که جنازه ابو بکر<sup>۲</sup> در آن گذاشته  
 و پرده بر آن پوشانیده بود پستاده فرمود و حمل الله یا ابابکر<sup>۲</sup>

محل انس و الفت و راحت و معتقد بهترین عالم بودی توئی که مجلس  
 اسرار نبوی و ابل شور مصطفوی بودی توئی که اول قوم در اسلام  
 و خالص تر ایشان در ایمان و محکم تر آنها در عقین و ترسکا ایشان  
 مرخصای را و بزرگتر ایشان بودی از روی مسقت در دین خدا تعالی  
 و احتیاط کننده تر بودی بر رسول صلی الله علیه و سلم و ایمن تر ایشان  
 بر اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم و نیت تر اصحاب بودی از روی  
 محبت و بسیار تر آنها بودی از روی منقبت و بلند تر ایشان از روی  
 مرتبه و نزدیک تر ایشان از روی وسیله و مشابیه تر ایشان به پیغمبر  
 خدا صلی الله علیه و سلم بودی از روی خاموشی اشرف و اکرم ایشان  
 بودی در نزد رسول صلی الله علیه و سلم بمنزله چشم و گوش بودی و تو  
 آنی که ظاهر کردی صدق پیغمبر خدا را از اینکه کفار او را تکذیب کردند  
 تو آنی که حق جل و علی در تنزل خود ترا صدیق نامید و فرمود  
**وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ** یعنی آن کسی که آید بصدق  
 یعنی محمد صلی الله علیه و سلم و آن کسی که تصدیق داد او را یعنی ابابکر صدیق  
 رضی الله تعالی عنه مراد است و این عا که از علی ابن طالب کرم  
 الله و جهته روایت میکند که حضرت علی رضی الله تعالی عنه در تفسیر این  
 آیت چنین فرمودند و ازین قبیل آیات کثیره در شان حضرت ابابکر  
 رضی الله تعالی عنه آمده بعضی از ان آیات این است که عالم و طبرانی  
 روایت میکند اینکه حضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه بگفت نفر  
 عظام که بگفت اسلام خود مغذب بودند خدیجه در راه خدا که تعالی آزاد  
 کرد و انید از ان روح جل و علی شانه و **وَسَيَجْنِبُنَا آلَ الذِّنِّ**  
 راتا آخر سوره در شان ان نازل گردانید این جوری گفته است اتفاق  
 علماء بر آن است که همین آیت در شان ابابکر رضی الله تعالی عنه نازل  
 شده و بوده است بر مینگار تر ان از سایر امت و بر مینگار تر دلیل  
 افضلیت است بمفاد ان **أَفْضَلَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ** تحقیق  
 شریف تر شما در نزد خدا تعالی بر مینگار تر شما میباشند پس افضلیت  
 ایشان از سایر امت از آیات کثیره ثابت شد و نیز احادیث بسیار  
 صریح در تارید این که سوره و اللیل اذ انغشی در شان حضرت ابابکر

صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ و امیہ بن خلف نازل گردیده  
 است امیہ بن خلف بلال رضی اللہ عنہ را بجهت اسلام آوردن  
 اذیت و عذاب میسر حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ او را خرید و در  
 راه خدای تعالیٰ آزاد گردانید بعد حق تعالیٰ این سوره را در شان  
 آن و امیہ بن خلف نازل گردانید قوله تعالیٰ **إِن تَسْعَيْكُمْ لَسْتُ**  
**بِعَنِي سَعِي** حضرت ابوبکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ که بلال را خرید و آزاد کرد  
 و سعی امیہ بن خلف که بلال رضی اللہ تعالیٰ عنہ را بجهت اسلام  
 آوردن آن اذیت و تعذیب نمود از یکدیگر دور است بعضی را ثواب  
 و کرامت و بعضی را عقاب و بلائیت مکافات میدهم این است فلما  
**مَنْ أَعْطَىٰ وَالْقَىٰ وَصَلَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنِيَّةٌ لِلَّذِينَ يَدْرُسْتِ**  
 هر که داد مال خود را در راه خدای تعالیٰ و پرهنزگاری کرد از ترک کار  
 و تصدق کرد بقرآن و نبوت توفیق آسانی میدهم او را در راهی که  
 سب آسانی و راحت باشد در شان حضرت ابابکر صدیق است  
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ **وَأَمَّا مَنْ جَحَلَ وَاسْتَعْفَىٰ وَكَانَ بِالْحُسْنَىٰ**  
**فَسَنِيَّةٌ لِلْحُسْرَىٰ** مراد امیہ بن خلف است ترجمه و آن کس که بجحلی  
 کرد دادن مال در راه خدای تعالیٰ یا در گفتن کلمه ذبی نیازی کرد  
 تکذیب کرد و عهد حق را با آسانی او را بشفقت می اندازم و در آیات  
 بعد ازین هم امیہ بن خلف مراد است **وَيَسْجُدُهَا لِأَلْفِ لَيْلٍ**  
**يَوْمَئِذٍ مَّا لَكُم مِّنْ تَرْجِيٍّ** ترجمه و در راست که کنار دهم از آتش روز  
 پرهنزگاری را که میدهد مال خود را بک مسکند اند نفس خود را  
 حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ مراد است **وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَ**  
**مِن قَوْمِهِ خَيْرٌ مِّنْ آلِ اسْتِعَاةٍ وَجَاءَ رَبُّكَ لَأَعْلَىٰ** و نبود هیچ  
 کس را در نزد ابوبکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ نعمتی که مکافات شود لیکن در خیر  
 بلال رضی اللہ تعالیٰ عنہ از آن جویدی رضای پروردگار  
 برتر خود را داده داشت این آیت دلالت میکند بجمال خلوصیت  
 ابی بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ و لهذا عقب آن میفرماید **وَلَسَوْفَ**  
**يَرْضَىٰ حُنَىٰ** یعنی بدود باشد که برسد ثوابی و خوششود گردد و  
 نیست و عدی بلندتر از همین و بعد از جانبدارند گویم در دیگر

از جمله آياتی که دلالت بر فضیلت حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ دارد قافی اشین اذہما فی الغابر اذ یقول  
 لصاحبه لا تخزن ان الله مع الصابرين و الله سکیته و  
 اقله یجنود لہم ثوابها یعنی دویم رو تن بودند حضرت داد خدای  
 تعالیٰ اورا وقتیکہ ہر دو در غار بودند در ان هنگام پیغمبر خدا از برای بار غار خود  
 یعنی ابابکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود اندو بخین مشویدر کسی خدای  
 تعالیٰ بہرہ ما بیبا شد اجماع کردند مسلمانان بر اینکه مراد صاحبی  
 کطابت ذکر شد است ابابکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ میباشد لہذا بیخبر  
 است کہ منکرین صحبت ابابکر صدیق را بار رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم  
 در غار باجماع کافر دانستند و رحمتی کہ سبب آرامش بود در  
 ایشان نازل گردانید و قوت داد خدای تعالیٰ رسول صلی اللہ علیہ وسلم  
 را بشکری کہ نمی دیدند و از جمله آياتیکہ دلالت بر صحت خلافت حضرت  
 ابابکر مسکن فرموده خدای تعالیٰ است وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ  
 آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا  
 اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُنزِلَنَّ لَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ الْغَاسِقِ  
 لَهُمْ فِي سِدْرٍ مِّنْ لَّدُنْهُمْ وَمِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَانُوا عَلَى الْكُفْرِ  
 فِي شَيْءٍ مِّنْ عِلْمِ اللَّهِ وَعَدَهُ فَرَمُودَهُ سَتِ خَدَاوَنَدُ كَسَانِي كَهْ اَزْ شَمَا اِيْمَان  
 آوز دند و عملهای شایسته کردند ہر آئینہ خلیفہ کردند بدیشان  
 در روی زمین چنانچہ پامت ہای پیش خلیفہ میگردانید و ہر آئینہ چاک  
 و قدرت دہد بدیشان چون ایشان چنان شخصی را کہ رضا  
 باشد و ہر آئینہ استبدال کند خوف زیادیشان را با امنیت زیاد  
 خلیفہ ہای پرستش نمایند خدای یگانه را و چیزی بجاوند شریک نمی نمایند  
 ابن کثیر میگوید این آیت مطابق بر خلافت حضرت ابابکر رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہ میباشد ابن ابی حاتم از عبد الرحمن بن عبد الحمید ہر دی روایت  
 میکند کہ گفت خلافت حضرت ابی بکر و عمر این الخطاب رضی اللہ تعالیٰ  
 عنہما درین آیت است وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا  
 الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ الْآیۃ و نیز از جملہ آياتی کہ دلالت  
 کنند بر خلافت ابابکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ میباشد این است فَلَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ

مِنَ الْاَعْرَابِ سَبَّحُ عَوْنِ الْحَقِّ قَوْمِ اُولِي بَأْسٍ شَنِيْطِيْنَ  
 تَقَاتِلُوْا فِيْهِمْ اَوْ يُسَلِّوْا فَاِنْ تَطَرَّقُوْا فِيْكُمْ اللهُ اَحْرَا  
 حَسَاوِيْنَ اِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ قَبْلِ اَنْ يَّجْعَلَ لَكُمْ  
 عَذَابًا اَلِيْفًا بَلَوَايَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا رَايَ بَارِئًا مِّنْهُ  
 اهل بيابان که دوست که خوانده شوند یعنی از طرف حضرت ابابکر صدیق  
 رضی الله تعالی عنه گروید که صاحب کارزارند مراد تالعان  
 میسر که کذاب است و گفته اند مراد اهل فارس و روم خواهد بود کار  
 زار کنید و بشید این را یا اسلام بیاورند و یا ادای جزیه را  
 اختیار کنند پس اگر در زمان برداری کنید خدای تعالی از برای شما  
 مرد نیک عطا میفرماید و اگر روی بگردانید خاسته اعراض گوید  
 پیش در سفر حدیبیه عذاب میگرداند شما را خدای تعالی عذاب  
 در دنیاکی روایت کرد است ابن ابی حاتم و ابن قتیبه رضی که همین آیت  
 حجت است بر خلافت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه و مراد بقوم  
 که درین آیت ذکر شده بنو حنیفه که بعد از خلافت آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم متابعت میسیرند کذاب را اختیار کرده مرتد  
 شدند و آن کس که مخالفین اعراب را دعوت بقتال کرده ابی بکر  
 صدیق رضی الله تعالی عنه بوده است شیخ ابوالحسن اشعری که  
 امام اهل سنت است میفرماید این که ابوالعاص بن شریح را است  
 که میگفت که خلافت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه در قرآن شریف  
 در همین آیت است زیرا که اهل علم اجماع کردند بر اینکه بعد از نزول  
 این آیت کسی بجز از حضرت ابی بکر دعوت بقتال نکرده و اول دعوت  
 آن قتال مرتدین و مانعین زکوٰة بود این اجماع دلالت میکند بر  
 صحت خلافت و فرضیت اطاعت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه  
 و نیز حق جل و علا میفرماید فَاِنْ تَطَرَّقُوْا فِيْكُمْ اللهُ اَحْرَا حَسَاوِيْنَ  
 لکن اطاعت کنید مسدود شما را خدای تعالی مزد نیک و نیز خود را دست  
 به کلام حمید خود فَاِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ قَبْلِ اَنْ يَّجْعَلَ لَكُمْ عَذَابًا  
 اَلِيْفًا یعنی اگر روی بگردانید از اطاعت بمانند پیش عذاب میکنم شما را عذاب  
 در دنیاکی حق جل و علا رو گرداننده اطاعت را و عید عذاب کرده

در بیان حضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه

این کثیر و بعضی از مفسرین بر آنند که مراد بقوم که در آیت ذکر شد فارس  
 و روم میباشند در این صورت نیز حضرت ابابکر صدیق اول کس است که خیمه  
 لشکر و دعوت بمقتله ایشان نمود اگر چه تمام امر بدست حضرت عمر فاروق و  
 حضرت عثمان غنی رضی اللہ تعالیٰ عنہما اختتام یافت ولی بر دو شعبه خلافت ابابکر  
 صدیق رضی اللہ عنہ بودند و اگر گفته شود که مراد داعی که در آیت ذکر شد رسول  
 صلی اللہ علیہ وسلم میباشد ممکن نیست زیرا که یہ شریفی من قبل الذی انزلنا  
 اباحی آورد یعنی پیش ازین ایشان را دعوت بجاریه کردیم متاعتم کردند و از همین جهت  
 است که مخالفین از اعواب در زمان حیات رسول صلی اللہ علیہ وسلم بجاریه  
 نشدند و اگر مراد داعی حضرت علی کرم اللہ وجہہ گرفته در زمان خلافت شان از  
 برای طلب اسلام با کفار متقابلہ اتفاق نیفتاده بلکه متقابلہ شان برای تحقیق  
 امر امامت در عالیت حقوق آن بوده پس تحقیق شد که همان داعی که در قرآن  
 کریم است چنان داعی است که اجر حسن باتباع آن و عذاب الیم ببنامانی  
 آن مسوط و یکی از خلفا بر تلامه است اول و اسامی اساس ایشان حضرت  
 ابابکر صدیق است پس لازم آمد صحیح بودن خلافت آن بر هر تقدیر و نیز ازین  
 قبیل آیتیکه دلالت بر فضیلت و کثرت خلافت حضرت ابابکر صدیق است  
 بسیار است در اینجا ذکر آن باعث اطالته میگردد اگر کسی زیادت و قوف  
 را اراده داشته باشد در کتب تفاسیر و احادیث مراجعت کند و روایت است  
 که ابوبکر رضی اللہ عنہ در خطبای خود میفرمودند باین مضمون کجاست قاضیان  
 نیک نودی که بشان خود تکبر میکنند کجاست پادشاهانی که در بنا بر شهرها  
 و قلعهها و دیوارها میگوشتند کجاست کاینکه در میدان عرب غلبه  
 بردند و بدلاوری و غیرت حرب را انجام میدادند زمانه همگی را مضطرب  
 و پریشان و هلاک گردانید و همگی در قبرهای تاریک جایگزین شدند  
 چون حضرت ابابکر رضی اللہ عنہ قال اهل ردة را اراده و بعد از آن قتال  
 اهل روم را در ضمیر داشت از اهل مکه و باقی مسلمانان طلب نفی و  
 امداد کرده او را ایشان نامه نوشت و نامه این بود بسم الله الرحمن الرحيم  
 من عبد الله الى بكر الى اهل مكة وسائر المؤمنين فاني اجد  
 الله الذي لا اله الا هو واصلى على نبيه محمد صلى الله عليه  
 وسلم اما بعد فاني استنفرت الناس الى الجهاد وقد كتبت

الیکم والی المسلمین ان تسرعوا الی ما امرکم ربکم تبارک وتعالی  
انف وخفافا و تقالاً وجاهدا وایامواکم و انفسکم فی سبیل الله  
ذالکم خیر لکم ان کتمت علیکم و هذا الاية انتم احق بها و اهلها  
واقول من صدق بها و قال بحکمها من ینصر دین الله فانه  
لله ناصره و من نجل استغنی الله عنه و الله غنی حمید -  
فسارعوا الی الجنة عالیة قطوفها دانیه اعد الله للیاضدین  
والانصار و من اتبع سبیلهم من الاولیاء الاخیار و  
حبنا الله و نعم الوکیل ترجمه بدین مضمون از طرف بنده خدا  
ابی بکر بطرف شما یان اهل مکة و باقی مؤمنان واضح خاطر میدارد که  
اولاً بروددگار خود را حمد و ثنا میگوید و بر پیغمبر خدا محمد مصطفی صلی الله  
علیه وسلم درود میفرستد و بعد اینکه بملکی را اعلان جهاد نمودم و شما و  
باقی مسلمانان نامه فرستادند تا در سبب آوردن امر پروردگار خود عزت  
و شتایی نمایند چنانچه فرموده است باختفت و گرانباری جهاد بیرون  
شوید و بصرف کردن اموال و نفوس خود در راه خداوند جهاد نماید اگر  
بدانید درین کار خیر دنیا و آخرت شماست و شما ای اهل مکة بدین آیت  
شریفة احق و الیق و اول مصدقین و قول حکم آن نموده شما میباشد هر  
دین خدا را نصرت دهد خداوند ناصر اوست و اگر بر راه خداوند بجایی کند  
خداوند از وی بی نیاز است و خداوند غنی و ستوده است نامه را مهر  
سوزده بعبد الله بن حذافه سپیدی رضی الله عنه دادند که بر سباند نامه  
را گرفته رفت و بشهر مکة رسید و ابایی را خواسته فریاد بر آورد و همه  
جمع گردیدند نامه را بدیشان تسلیم نمود چون نامه را خواندند و بسبع  
قبول استماع نمودند سبیل ابو عمر و و حارث بن هشام و عکرمه  
بن ابی جهل و دیگران همه گفتند دعوت خدای خود را بر او چشم قبول  
داریم و بقول پیغمبر خود محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم تصدیق داریم و  
عکرمه رضی الله تعالی عنه بر ابو جهل گفت تا چند نفسهای او بویسم و او تمام  
مایان بجز استیقت و پیش کسی نموده حوز را در زمره سابقین داخل کرد  
و همس بصدق و اخلاص کار کند البت سجات یافته بهره ورمسب کرد  
و اگر مایان از زمره سابقین و سپس ملتزم از فرق متابعین چو او پس

عنه ترجمه سر حضرت عثمان  
کنید بخت عالی که بنوش  
ای سوره می شناسان  
کلیک و بکنزد بیک است  
خداوند که در کنگرگان  
رفت در بندگانی نامور  
دیده که باینده است و  
بوی یک از اولیا و اخیار  
که تا بعین یونان با نوا  
خداوند که در حق  
ما را بکنو کا بلی بلی  
است



سابقان سابقان اند و لاحقان لاحقان امید داریم که فی الحال در  
حمله غازیان نوشته و محسوب گردیم بعد عکرمه رضی الله تعالی عنه بن ابی اهل  
در قید بنی مخزوم بیرون گردید و محمودی وی هارث بن شام به راه تان  
بیرون شد و ابالی نشه کلمه بدیشان سخن گردیده قریب بخصه کرد شد نزد ابی  
رضی الله عنه بجهان با اهل طائف نامه نوشته روانه فرمود آنها چهار صد  
مرد بیرون گردیدند و احد از فراغت از قتال مرتدین با ابالی بمن نامه  
روان فرمود و صورت نامه چنین است **بسم الله الرحمن الرحيم**  
**من خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم الي من قره كتابي**  
**من المؤمنين والمسلمين من اهل اليمن سلام عليكم اما بعد**  
**فاني احمد الله اليكم الله الذي لا اله الا هو فان الله**  
**كتب على المؤمنين الجهاد وامرهم ان ينفروا خفافا و**  
**ثقالا وجاهدا و اباؤكم و انفسكم في سبيل الله فا**  
**لجهاد فريضة مفروضة و ثوابه عند الله عظيم وقد**  
**استنفرنا من قبلنا من المسلمين الى جهاد الرقة و الشام**  
**وقدمنا معهم الى ذالك و شكرنا و من جوا و حسفت**  
**في ذالك بقتلهم و عظمت في الخير حسنتهم سا و عوامدا**  
**الله الى فريضة و بكم و الى احدي الحسينين اما**  
**الشهادة و اما الفقه و الضيعة فان الله لم يرض من عباده**  
**بالقول دون الفعل و لا يتك اهل عداوة حتى ياتي**  
**بالحق و يقر و اجلم الكتاب او يورد و الجزية عن يد**  
**و هم صاغرون حفظ الله لكم دينكم و هذا ي قلوبكم**  
**و نك اعمالكم و رزقكم اجر الجاهدين و الصابرين**  
**و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته**  
از طرف قلم رسول الله بهر يك از مؤمنان و مسلمانان که این  
نامه من بدیشان خوانده شود سلام بر شما باد و بعد بطرف شما  
حمد و ثنا میگویم خدا می بداند که غیر از وی دیگر خدا نیست و انست  
شما باد که خداوند بر ذمه مؤمنان جهاد را مقدر کرده فرض نموده  
است و مسلمانان را امر نموده است که سبک و گرا نباشند بجهاد بیرون

کردیدند خیر فرموده است تبارک و تعالی انفر و اخفان  
 وثقا لا و جا قهد و اباموالکم و انفسکم فی سبیل الله  
 بجهاد بیرون گردید سبک و گرانبار و جهاد نماید در راه خدا  
 بصرف کردن اموال و نفوس خود با بنابرین جهاد فرض مقدوره  
 است و در نزد خداوند توابع عظیم دارد و مسلمانان را خاسته  
 بجهد در و میان بشام افزتادیم بر راه خدا شایسته  
 داشت که بجای آوردند و با وجه خوب آذینت خالص  
 بیرون گردیدند و حضرتشان در کار خیر عظیم  
 گردید ای بندگان خدا بفرض بروردگار خوش شایسته  
 و از دو خوبی یکی را پیش نهاد خود بگیری یا شهادت  
 و یافته و عینمت و خدای تعالی بعضی قول از بندگان  
 خود را رضی میشود تا از قوه بفعل نیاد در نزد دشمن را فرود  
 گذاشت گمنمی کند تا براه حق کردن نهاده ایمان آوردند  
 و حکیم کتاب اقرار نموده جوید را سحالت ذلت و خواری  
 ادا نمایند — خداوند دین شما را محفوظ دارد  
 و دلها می شمارا براه هدایت مستقیم داشته و عمل های  
 شما را پاک گرداند و مزد و اجر جهاد کندگان و صبر  
 کننده گان را بشمار روزی کند و السلام علیکم و السلام  
 و برکاته و نامه را بدست انس بن مالک ارسال فرمود  
 انس گفته است با بانی بمن رسیده جناح جناح و قید  
 قید رفته نامه ابوبکر رضی الله عنه بدین شان خواندم  
 چون از خواندن نامه فارغ شدم میگویم الحمد لله و استشهد  
 ان لا اله الا الله ان محمدا عبده و رسوله اسم الله  
 الرحمن الرحیم اما بعد بطرف شما من ایلی و فرستاده  
 مسلمانان بیانشم و چون می آیدم مسلمانان بشکرگاه  
 جمعیت داشته از رفتن شان کجا و چیزی مانع نبود مگر انتظ  
 شما یان ای مسلمانان رحمت خدای بر شما باد و بطرف  
 برادران خود شتاب نمایند و خود را برسانند و تمام کسانی

محمد اوی  
 ۱۳۲۲  
 ۲۰۲۲

نوی

که بروی نامه خوانده میشد و از من این مقوله را می  
 شنیدند بوجه خوب اجابت میگردند و می گفتند  
 همین است که رفیقیم یحیی و طیفه و کار خود را می نمودیم  
 تا به پادشاه را خبر رسیدم چون نامه را بومی  
 خواندم و این مقوله را آدا نمودم اسب و یراق خود  
 خاسه و در ساعت به میان قوم ایستاده گردیدم  
 و در امر تاء خیر نمود و حکم با اجتماع لشکری کرده جمع  
 های بسیار بروی گردانیدند از ایالی یمن و در کار  
 مسارعت کردند چون اجتماع مردم را دید در وسطشان  
 ایستاده حمد و ثناء خداوند گفته و در او در پیغمبر خداوند  
 بعد گفت ای مردمان محض فضل و رحمت و نعمت خداوندی  
 است در باره شما که حق تعالی بشما پیغمبری فرستاد و در  
 شما کتابی نازل فرمود و پیغمبر احکام کتاب را  
 بوجه خوب بشمار رسانید و زاهد راست را بشما تعلیم  
 داد از مفادات شما را تمنع فرمود و چیزی که  
 بیج علم شما نمی رسید بشما تعلیم داد و بخیزی که رعبت  
 ندا اشتید شما را رعبت و میل داد احوال -  
 برادران صالح شما سجاد مشرکین خاسته اند و بگناه  
 گرفتار اجوع عظیم شما یان را خوانده هر که ام شما که می خواهد  
 بهمراه من سجاد بیرون گردد در ساعت بسیاری  
 از ایالی یمن به سجاد بیرون گردیدند به طرف  
 ابی بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ قدم آوردند  
 اس رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفته است ما و ا -  
 پس گشته چند روز از اردو سبقت نمودیم  
 ابو بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ بشهر مدینه بود و  
 لشکری بر حال خود بودند و ابو عبیده به  
 ایامت لشکر مقرر بود که قبیله حمیر به همراه  
 عیال و اولاد خود با سجد ممت ابو بکر رضی اللہ

عنه رسیدند ابوبکر رضی اللہ عنہم قدم شان خوش  
 حال گردید و چون ابوبکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
 دید که اهل خمیر بنمراه عیال و اولاد آمدند روی  
 با تحاب نموده فرمودند تا نایبم که اگر قبیلہ حمیر  
 بهراه اولاد و عیال آمدند آید انبیا که حق تعالی  
 مسلمانان را نصرت داد و مشرکین را ادا جنس  
 خذلان کرد اینست الحال ای مسلمانان مژده -  
 در با شید که نصرت خداوند شامل حال شماان  
 گردید انبیا رضی اللہ تعالیٰ عنہم گفت است که  
 قیس بن بصره بن مسوح مرادی که از جمله  
 سواران عرب در میان جاہلیت بود و از اشراف  
 و با شتت شان و از اقوام وی تا وی جماعه  
 کثیره بودند قدم آوردند نزد حضرت ابوبکر  
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ آمده سلام نموده گفت تا می  
 فرستادن لشکر با راجی ثمالی ابوبکر رضی اللہ عنہ  
 فرمود ما انتظار قدم شما را داشتیم قیس با مان  
 آمدیم هر کدام که اول آمدند در حد بدر که روانه فرمائید  
 این شهر جا کے اقامت نیست ابوبکر رضی اللہ تعالیٰ  
 عنہ بیرون گردیده پیاده میرفت یزید بن ابو  
 سفیان را خاسته تو ابوی من عقد گردانید و ز من  
 بن اسود بن عام را از بنی عام را بن کوی خاسته  
 و حیلت با نموده فرستاد و ابوبکر رضی اللہ عنہ  
 پیش از فرستادن نامه با خطه غامی رومیان  
 بدل وی اقادہ در قلب خود پنھان پیدا شت و  
 بهیچ کس اطلاع نداده بود درین میان شرح بن  
 حنیف رضی اللہ عنہ آمده گفت ای خلیفہ رسول اللہ صلی  
 خواہی بطرف شام لشکر نفرستی گفت آری خطه  
 بدل خود دارم لکن به کس اطلاع نداده ام این

سؤال تو محض از خطرہ قلبی خودت خواهد بود گفت  
 آری و در خواب می بینم که شما بهمراه مسلمانان  
 بالاس کوهی می باشکند و بهمراه ایشان پیاده  
 میروی تا به خیمه بلند می که در بالائی کوه بود بالاشدی  
 بجماعه مردمان نزدیک کردیدی و بهین اصحاب بهمراه  
 تو می باشند بعد از همان خیمه بزین نرم رنگ ناک  
 فرود آمدی که قریه با و چشمه با و کشت با و قلع با بود و  
 فرمودی که ای گروه مسلمانان قصد کنید غارت  
 یابری بالاس مشرکین زیرا که من نصرت و محبت را  
 از برای شما ضامنت میکنم و من هم در میان آنها  
 بودم و بهمراه من برق بود و ابھان برق مستوجب  
 جانب قریه شدم و اهل قریه از من طلب امان کرده  
 ایشان را امان دادم بعد از آن آمده ترا در  
 حصار بزرگ که از برای تو فتح شده بود و بر تو  
 فرست در آنجا گسترانیده و محفل در آن جا آماده نمودند  
 در یافتن بعد از آن کسی از برای تو گفت  
 که از خدا می تقاضی کنی و نصرت را مسئلت  
 نمای حق جل و علی ترا اجابت میفرماید بعد شکر  
 بروردگار خود را کرده و عمل بطاعت او بندار  
 بعد همان شخص سوره اذا جاء نصر الله تا آخر برای  
 تو قرائت نمود شریحیل رضی اللہ تعالیٰ عنہ میفرماید که درین  
 زمان چشم پامی ابوبکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ را اشک گرفت  
 و فرمود که کوه را که در بالاس ان می رفته تا به خیمه  
 بلند رسیده و بر من نرم نزدیک شدیم تعمیر این است  
 که لشکر ما را مشقت تمام فرامیگرد بعد از آن غالب  
 بشویم و کار ما بلند می شود و اینکه دیدی فرود آمدن  
 ما را از آخر بلند زمین رنگ زار و کشت ناز و چشمه  
 سار تعمیر این است که کار ما از مستقیم که در آن بودیم گشتی

مدال میگرد و گفته من که قصد کنید غارت را بر-  
 ایشان تعبیر این است که توجیه مسلمانان به شهرهای  
 مشرکین و اتمر کردن من ایشان را به جهاد فی سبیل  
 الله می باشد و اما همان بیرق که به همراه تو بود  
 و بقریه از قریه جات مشرکین توجیه نمودی و ایشان  
 را امان دادی تعبیر آن است که تو یکی از امیرهای  
 مسلمانان میگردی و فتح می کنی خدای تعالی بر دست  
 تو و اما همان قریه را که فتح کرد خدای تعالی بر دست  
 من همان فتوحاتی است که حق جل و علی مرار و زری می  
 گرداند و اما همان تخت و محفل که بر او نشسته دیدی  
 اشاره بر این است که حق جل و علی مرا بلند و مشرکین  
 راست میگرداند و اما قرآن است سوره اذا جاء  
 نصر الله و اتمر کردن من بطاعت پروردگار به گمان که  
 مرگ من است زیرا همین سوره زمانی که نازل شد  
 رسول صلی الله علیه و سلم دانست که رحلت آن  
 نزدیک گردیده بعد از آن از دیده های مبارک  
 حضرت ابا بکر صدیق رضی الله تعالی عنه اشک ریختی  
 گردید و فرمود که بر این امر بجز وفات و نبی از منکام  
 کنم و مقاتله میکنم کسی را که ترک کند امر خدای عز و جل را  
 و از راسته میگذرد شکر بار را بان کسی که در تمام دنیا  
 از خداوند جلالت عظمت تا اینک بگویند که خدای ایلی  
 است و ادا کند جزیره را و حال اینکه ایشان خار  
 و ذلیل باشند زیرا تا هنگامی که مرا پروردگار  
 بجز اندکی هیچ قصوری از طرف من نباشد و در  
 رسیدن من بشو اسب مجاهدین نقصان واقع  
 نکرد بعد از آن حضرت ابا بکر صدیق رضی الله تعالی  
 عنه امیر را امر کرده سخنان شب شام فرستاد و عبدالله  
 بن ابی اوفی رضی الله تعالی میفرمایند که چون حضرت ابا بکر

صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ ارادہ بچھینشکر را بجانب شام  
 نمود حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت علی و حضرت طلحہ و زبیر  
 و حضرت عبد الرحمن بن عوف و حضرت سعد بن ابی وقاص و حضرت ابی عبیدہ  
 بن جراح و سعید بن زید رضی اللہ تعالیٰ عنہم و رؤساء مهاجرین و  
 انصار از اہل بدر و عجزہ را در نزد خود بطیبہ اوسن در میان ایشان  
 بودم ابوبکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود کہ نعمت نامی سیران  
 خداوندانی را اجمالاً حسنه مکافات کرده نمیتواند کرد پس از  
 برای خدای تعالیٰ بہت حمد کثیر و مکافات نعمتی کہ دادہ بہت  
 شمایا از جمع کردن شمایان بر دین واحد و اصلاح -  
 نمودن عداوت ہای زمان جاہلیت در راہ نما بودن بدین اسلام  
 و حمد باد مر خدای را کہ خطر است شیطان کہ مفسدی باشد از  
 شمایان منع نمودہ و شمایان نیز از خود منع دارید و حال  
 طایفہ عرب را کہ از یک پدر و ما در اندارادہ دارم اینست کہ ہر کس  
 ایشان را از جانب زوم بسوی شام اگر کسی از ایشان  
 ہلاک گردد و شہید بشود و در نزد خدای تعالیٰ مریکو کاران را  
 مرتبہ است و کسی کہ زندگانی کند از ایشان در راہ دین خود  
 بداند میکند و سزاوارست از جانب خدای عزوجل  
 ثواب مجاہدین را برای من ہمین است کہ گفتم و میجویم را  
 را کہ بامن موافقت کند حضرت عمر ابن الخطاب رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہ برخاستہ حمد خدا و درود مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم  
 را گفتہ فرمود حمد باد مر خدای را کہ خاص میکند از مخلوقات  
 خود کسی را کہ بخواید قسم بخداوند ما مان ہرگز کار خیر را پیش  
 دستی نکردیم مگر اینست کہ تو ما را سبقت کردی ذالک فضل  
 اللہ یؤتیہ من یشاء ترجمہ این فضیلت از جانب خداوند  
 است میدہد او کسی را کہ بخواید تحقیق میداند خدای تعالیٰ کہ من  
 ارادہ دارم آنچه تو در این امر گفتی و یا کسی ہمین است  
 کہ ذکر کردی و قضای خداوندی نیز در گفتہ تو موافق آمدہ  
 و خدای تعالیٰ ترا براہ راست ثابت کرد ایندہ بقرست

به جانب ایشان سواران و پیاده گان و لشکران عقب  
 بعقب و اندر سستی که خدای عزوجل ناصر دین خود و عزیز  
 دارنده اسلام و اهل اوست و وفائی گفته است است آنچه  
 وعده کرد دست رسول خود را بعد از آن عبد الرحمن  
 بن عوف رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر خاسته گفت ای خلیفه  
 رسول خدا در دم و بنو الاصف نرسیده است بسیار محکم و ناجیه  
 ایست بسیار سخت گمان میکنم اینکه داخل شود سواران  
 باسانی را می من این است که سواران با در اطراف ایشان  
 بغارت و حیاول بفرستی و بعد از آن نیز گمانند دیگر بهمین  
 سوال تا از اطراف و جوانب ایشان غنیمت  
 حاصل کرده مراجعت نمایند این امر باعث مضرت دشمنان  
 و تقویت لشکر مسلمانان میگردد و بعد اقا صی اهل بین  
 و مضر را در نزد خود طلبیده اگر اراده غزار را به نفس  
 خود داشته باشی خوب والا دیگری را که اراده خواهد  
 تو باشد با ایشان بغزای میفرستی بعد بر جای خود نشست  
 و سکوت کرد و بزرگواران اهل شوره نیز ساکت شدند  
 حضرت ابابکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ رو به جانب  
 ایشان آورده فرمود شمایان درین خصوص چه را می می  
 میدید حضرت عثمان رضی اللہ عنہ از حاکم برخواست  
 حمد و ثنا داد کرده و درود مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم  
 را بجا آورده فرمود سید انم که از برای اهل بهمین  
 دین بنهایت مشفق چیزی را که از برای عامه ایشان  
 رشد و صلاح باشد قصد و امضا بنمای درین خصوص  
 منظور و متهم نیستی حصار عالیقدر از عمارین و  
 انصار فرموده حضرت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ را  
 تصدیق کرده و فرمودند آنچه مصلحت میدانی حکم و  
 امضا بنمای مایان سمعاً و طاعتاً فرمان برداریم و  
 امر ترا مخالفت نمی کنیم و متهم نمیداریم فکر ترا ازین



قبیل سخاوت و امثال آن در مجمع صحابه کرام تذکار یافت حضرت  
ابابکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ از حضرت علی کرم اللہ  
و جبهه پر سید که یا ابابکر توجیه را می میدانی -  
فرمود که تو شخص مبارکی در این دنیا از ناصیه  
تو پدید است اگر نفس خود یادگیری که را بجهد فرستی  
انشاء اللہ تعالیٰ نصرت می یابی حضرت  
ابابکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ از برای حضرت علی  
کرم اللہ و جبهه گفت بشارت باد ترا بخیر  
از آنجا داستی فرمود از رسول صلی اللہ  
علیه و سلم شنیدم که فرمود **لا ینزال هلال  
الدین ظاهرا علی من ناواه حتی یقوم  
الدین و أهله ظاهرا بین**  
همیشه همین مومین غالب است بر کسی که دشمنی کند او  
را تا اینکه دین و اهل آن غالب شوند بعد از آن  
ابوبکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت چه عجب نیک  
حدیث است یا ابابکر مرا خوش وقت گردیدی حق  
تعالی ترا خوشش وقت گرداناد در دنیا و آخرت بعد  
از آن ابوبکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ میباید مردمان  
بر یا ایستاده حمد و ثنای خدا را بر زبان راند  
بعد از آن گفت ای مردمان حق تعالی  
به سبب اسلام بر شما انعام و در جنگها  
شمارا غالب گردانیده و شمار را به سبب  
همین دین بر تمام ادیان بزرگی بخشیده خود  
را بر این جهاد آراسته و هیتادارید که عزم  
دارم شمارا بطرف شام بفرستم و م بفرستم  
و بر شما یان امیر با مقرر نمایم امر را و کار خود را  
را اطاعت نموده امر را خود را مخالفت نکنید  
و حضرت و طهر خود را نیک نمایند بر حق تعالی

یا رونا صر کسی است که پر سیزگاری و نیکوئی کند عبد اللہ  
بن ابی ادری گفت چون سچین خلیفہ تمام شد همه  
مردم سسکت کردند و قسم به خدا که از ترس  
غیا کردن روم کسی ابوبکر رضی اللہ عنہ خوب  
نگفت زیرا از کثرت شماره و غلبه شان  
معلوم است داشتند بعد از ان عمر بن الخطاب  
گفت ای معشر المسلمین چرا جواب خلیفہ پیغمبر خدا  
صلی اللہ علیہ وسلم را پذیرفته نغفتید وقتیکہ شما را  
به طرف حیات نکند دعوت کرد خالد بن  
الولید بن العاص بر پای خاسته بعد از حمد  
و شنای خداوند روی به طرف ابابکر مگر ده گفت  
ما امر ترا مخالفه و روگردان نیستیم ما  
اختیار و ناصح و مهربان مائی چون خواندای حاجت  
نمودیم و چون بفرمائی می رویم ابوبکر رضی اللہ تعالیٰ  
عنہ از گفته او ششود گردیده بر اسکے خالہ دعا کرده  
گفت جزای خیر دهد خدای تعالی ترا ای  
برادر که اسلام آوردی بر صفا و بجزت نموی  
برای تو اب سبحة از دین خود و اطاعت خدا  
و رسول و اعلیٰ کلمة اللہ از کفار مگر بختی برو جنگ  
و جہاد کفار حکم اللہ بعد از ان سخا نہ رفته  
شمیر را حمل کرده زره پوشیده کلاه خود را بر نهاد  
نیزه بست گرفته سپرد و ش انداخته به کمال  
تغیرت و مردانہ گی با قلب پر از حرارت  
ایمانی آن شیر بیشه سخا غت یعنی پہلوان  
رشد خالد بن الولید پس داخل مسجد  
شده بر ابوبکر و باقی یاران سلام کرده  
گفت قسم به خدا اگر کسی مرا کسی بردیا مرغ  
مرا از بین آسمان و زمین بر باید بهتر است بسوی

من از آنچه تاخیر کنم یا امر تو را مخالفت نمایم قسم بخدا که در دنیا راغب در بقا بر آن  
 حریص نیستم بدیند که من شهادت میدهم بر اینکه نفس من و برادرهای من  
 و اذن من و تابعان من در راه خدا جل جلاله مخلو شوند که با کفار در راه دین  
 محاربه نمایند تا اینکه حق تعالی آن ها را نصرت دهد یا شمشیر ایشان را هلاک  
 گرداند ابوبکر رضی الله عنه فرمود امید دارم که شما از خیر خواهان و نصیحت  
 کنندگان حق تعالی در بنده گانی وی باشید در اقامه نمودن حکم کتاب و متابعت  
 کردن سنت نبی او صلی الله علیه و سلم پس خالد رضی الله عنه با برادران جوانان  
 و متابعان و این بیت خود بیرون شد اول سبکه در تهیه لشکر باعث شد  
 او بود بعد از آن بلال را امر فرمود که میان مردمان ندا کرد که ای مسلمانان  
 به جهاد دشمنان بطرف شام بیرون شوید بعد سبوی نزدیک بن ابی  
 سفیان و ابوعبیده بن الجراح و معاذ بن جبل و شریح بن حصه  
 کس فرستاده خواست چون حاضر شد گفتید سپاه شما را با این طرف  
 متوجه کنند ام در این لشکر شما را امیر میگردانم و با هر یک آنچه لشکر کرد  
 داشته باشم منفرستم چون با دشمنان ملاقات و اتفاق بمقابله نمود  
 امیر شما ابوعبیده بن الجراح باشد امیر ابوعبیده بن الجراح نبود و جنگ  
 پیش آمد امیر شما نزدیک بن ابی سفیان بعد از آن اشخاص موصوف  
 با دیگر مردمان رفتند خود را برای جهاد ارادت کرده اند خالد بن سعید  
 که از عالمهای آنحضرت بود از امارت استغفا نمود ابوبکر وی اعفو  
 فرمود بعد از آن مردمان همه روز ببلشکر گاه ده و بیست و پنج گاه و صد  
 جمع میشدند تا اینکه جماعت شان بسیار شد روزی ابوبکر با صحابه رضی الله عنهم  
 بیرون شدند آمدند تا بلشکر گاه رسیدند ابوبکر لشکر را عده دید که در آن  
 از آن لازم نخواهد بود به صحابه خطاب نمود که برای فرستادن همین لشکر چه مصلحت  
 می بینید که بطرف شام نفرستم عمر رضی الله عنه گفت این عده لشکر را  
 برای بنی الاصفه کانی و مصلحت نمیدانم بعد از آن از بنی امییه خود  
 رای خواسته همه مثل عمر رای دادند ابوبکر گفت مصلحت اینست که  
 با طرف بنویسیم و مردم را به جهاد ترغیب نمایم تا حاضر شود عده  
 که صلاحیت مقابله بنی الاصفه را داشته باشد دیگر اصحاب رای او را  
 پسندیدند ابوبکر مکتوب برای اهل یمن فرستاده ایشان اجابت نموده

متوجه جهاد شدند چنانچه تفصیل آن سابقاً ذکر شد که لشکر را اطراف شام  
فرستاده و فتح و نصرت یافت اول لشکر با که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه  
و سلم فرستاد لشکر اسامه بن زید بود صحابه امارت او را حقیر داشته برای  
عمر بن الخطاب گفتند که خدمت ابوبکر بر فتنه بگونی که یکی از ما را که از اسامه  
کلان تر باشد میزاید و قتیکه عمر این سخن را با ابوبکر رسانید ابوبکر جرئت  
در پیش عمر را بدست گرفته گفت کلماتک امک یعنی مادر بفراق  
تو بگریه یا عمر شخصی را که آنحضرت امیر کرده بود میفرمائی که وی را معزول کنم  
بعد از آن ابوبکر بیرون شده در معسکه آمده لشکر را فوج فوج نموده  
خود پیاده و اسامه بن زید سواره بود اسامه عرض کرد یا خلیفه  
رسول یا تو سوار شو یا من پیاده میروم ابوبکر گفت قسم بخداوند که نه من سوار  
و نه تو پیاده میشوی بگذار که قدمها من در راه خدا گرد آید شود زیرا که غازی  
بهر قدم هفتصد سبکی و هفتصد درجه بالا میرود و هفتصد گناه از وی محو میشود  
اسامه در وقت بازگشتن خود توصیه نمود که حیانت نکند و غددر مال  
غنیمت نه نماید و زدی مثلک نکند طفل صغیر و زن باو شمشیر نکشید  
درخت با خرما و درخت با میوه دار را قطع نکنید و نسوزنید گو سفند و گاو  
و شتر را بگری برای خوردن زنج نکنید چون به اشخاصیکه خود را در معبد یا  
برای عبادت محسوس گردانیده اند مرده آن بار ایه عبادت خوانمای  
شان متعرض نشوید و بر قوم که از گروه شیطان عابد صلیبند میاسترایی  
خود را تو ایشیده اند و برویت در سر خود را ترک کرده اند مانند و شمال  
به شمشیرهای خود مر آن با حمله نمایند تا مسلمان شوند یا خیریه را بدینند  
بطریق خواری شمارا بخداوند سپردم بروید بنام خدا با نیزید بن ابوسفیان  
در نزد و دواع هینطور معامله کرد که با اسامه کرده بود همراه نیزید در وقت  
زیادت نمود اینکه چون رفتی بر خود و صحاب خج تنگی مکن بر قوم و صحاب  
خود غضب منمائی مشوره کن ایشان را در تمام کار تا عدل را از رفتار و ظلم را  
ترک کن زیرا قوم ظلم کننده بر دشمنان خود نصرت نمیکنند چون با دشمنان  
خود ملاقات نمودید در وقت محاربه پشت نگردنید چون نصرت یافتید  
زمان و گودکان و پیره با فانی را نکشید و چهار پایان برانی نکنید و قتیکه عند  
نمودید فریب نکنید مصالحه نکنید در وصایای خود برای خالد بن ولید

گفت چون به عون خداوند برای کشتن اهل دیت بروید و زمین دشمن را داخل  
 کردید از خوردن آن سرزمین پرهیز نمانید زیرا من بر حمله بردن شما ایمن  
 نیستم توشه را ظاهر در پنهانان را پنهان دارید مجروح را نکشید زیرا  
 بعضی مجروح از جمله مقاتلین نیستند در خوانها داخل میشوند که عرب را  
 فریب است سخن ندن را کم کنید زیرا چیزی که از برای نشت هوا فایده  
 نمی شود ای خالد کار ظاهر لشکریان و غیره را تقویت نمانی هر پوشیده را  
 بخداوند تفویض نمانی ترا بخدا ای که در دیت را ضایع نمی کند سپردم  
 اسامه سابق تر از لشکر تا اینکه ابوبکر تجنیز نموده رفت به قبیله قضاعه  
 که مرتد شده بودند رسید آن بار اسیر کوب نموده غنیمت گرفته بازگشت  
 مدت غیاب اسامه چهل روز بود تنقید لشکر اسامه از بزرگ ترین  
 امور برای نفع مسلمانان بود که بدل می پرورانیده باز داشتند ابوبکر  
 عیاش گفت از اباحصین شنیدم که میگفت مولودی بعد از نبیین  
 بهتر از ابوبکر متولد نشده زیرا در مقابله اهل دیت بمنزله نبی این دنیا  
 استاده است اس بن لک گفته صحابه قتال مانعین زکوة را کرده  
 شمرند که اهل قبله اند ابوبکر همیشه خود را قتلاده کرده تنها بیرون شده  
 صحابه غیر از بیرون شدن بعقب او چاره ندیدند این دلیل روشنی است  
 بر شجاعت انی بکر بعد از ان علی ای داد که خود او برگشته لشکر فرستاد  
 سابقا ذکر شد که عمر رضی الله عنه نیز از کسانی که در قتال اهل دیت توقف  
 داشتند بود بعد از ان حق سینه عمر را مثل سینه ابوبکر منشرح ساخت  
 که گفت داند ایمان ابابکر بر ایمان تمام است ترجیح دارد بسبب  
 مقابله با اهل ارتداد و از مقوله عمر چنینکه ابوبکر اراده مقابله مرتدین را  
 داشت این بود که یا خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم با مردم رفت  
 و نرخی نمانی که وحشی اند ابوبکر گفت از تو امید نصرت داشتم مرا بخلا  
 آن آمدی عجب در وقت جاهلیت سختی دور وقت اسلام کسنتی  
 کننده تکلیف مینامی مرا که بشعر یافته یا به سحری مفر با ایشان رفت  
 نایم کلا تم کلا دین تمام و وحی قطع گردیده ای چیزی را از دین کم کنم  
 و من زنده باشم قسم بخدا اگر تمام مردم مرا عیب نمایند و مرا تقیبت  
 نکنند به شخصی خود با ایشان می جنگم بعضی اصحاب به ابوبکر گفتند یا عرب

نرمی کنید تا این امر گشاده شود زیرا این امر شدید لغور و مفضیله هلاکت بدون  
 دلیل است اگر بطایفه از عرب مرتدی شوند میگفتم با یاران خود همراه شان  
 مقاتله کن حالاً عرب همه متفق و بهمدست شدند زیرا بعضی مرتد و بعضی مانع  
 زکوة که مانند مرتد است و بعضی متوقف نظر میکنند که کار مسلمانان با مرتدین  
 چه میشود یکقدم پیش و یکقدم پس میروند و نیز با ابوبکر گفتند مردم به ما ایمانی  
 خود بخجل میکنند کاشکی صدقه همین سال را ترک نمائید عینیه بن حصین فزاری  
 واقعه بن حابس از اشراف عرب با بعضی مردمان بر مهاجرین داخل شده  
 گفتند عامه مردم غیر از ما که بر اسلام ثابت مانده ایم مرتد شدند از اسلام  
 و غم دارند زکواتی را که بر رسول ادا میکردند نهند اگر ما را قدری مال بدهد  
 که ایشان ادالت و شمالت نمایند مهاجرین و انصار برای بگردن داخل شده  
 گفتند مصلحت نیست که عینیه واقعه را طعام کافی بدی که فتنه قوم عرب را  
 دلالت کنند و اسامه را باز گردانی زیرا ما امروز کم معلوم میشویم طاعت  
 مقاتله عرب را نداریم ابوبکر به ایشان گفت غیر ازین دیگر مصلحت نمیی  
 بینید گفتند فی ابوبکر گفت همه علم دارند که امر پیغمبر به مشوره کردن است  
 در آن کار یک از بین زفته باشد و بان آیات قرآنی نازل نشده باشد  
 حق تعالی شمار اقرار فرموده آنحضرت بر گمراهی جمع میکنند و من هم کینفر از شما  
 باشما مشوره میکنم فکر کنید بر آنچه رای عمومی قرار گیرد بر حکم ترا میری اجتماع  
 نمائید حق تعالی شمار را توفیق میدهد من چنان مصلحت می بینم که بر  
 دشمنان خود سخت میگیرم کسیکه بخواهد ایمان آورد و بسبب بخواهد کافر شود  
 دیگر اینکه بر سلام کسی را رشوت ندهید دیگر اینکه به پیغمبر خود صلوات علی  
 وسلم نمائید و جنگ نمائید دشمن سلام را چنانچه وی میکرد قسم خدا  
 اگر یک زانو بند شتر را که در عهد آنحضرت میدادند حالاً منع نمایند با ایشان  
 مقاتله میکنم تا از آنها گرفته مستحق آن برسانم فکر من همین شام مشوره نمائید  
 هدایم آید و قلیکه کلام وی را شنیدند گفتند رای تو بهترین رای است  
 و رای ما تابع رای توست بعد از آن برای تخمین اسباب جنگ که نسبت عینیه  
 بن مسعود گفت اولاً رای وی را قلباً بد میدارم در آخر رای او را  
 تخمین نمودیم ابوهریره گفت اگر ابوبکر خلیفه نمی شد کسی حق تعالی را عبادت  
 نمیکرد روایت کرد از عقیلی که ابوبکر برای مقاتله مرتدین شخصاً بردا به خود

شده علی رضی الله عنه وی ابی بصره حضرت پس گردانیدند که ورشد حاجت کرامت  
 و صحابه ازین ثبات ابوبکر ثبات بزرگتری دیدند ثبات و زنی وفات  
 آنحضرت بود که مردم قدیمهای شان لرزیده و عقلمای شان محفل شده  
 بعضی فوت بفر را شک بودند تا آنکه عمر فرمود آن وقت حاضر بود  
 شمشیر گرفته آفتاب شده گفت منافقین گمان میکنند که آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم فوت کرده اند که فوت نشده قطع میکنند در آنوقت  
 ابوبکر در بلندی های مدینه منوره بود و بعضی مردم گنگ گردیده و بعضی  
 متحیرانه نشسته ابوبکر از منزل خود برآمده بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 داخل شد که پرده روی مبارک انداخته بود ابوبکر پرده را از روی مبارک  
 دور کرده پیشانی مبارک را بوسه زده گفت پدر و مادرم فدای تو یا  
 یا رسول الله در زنده گی و مردن پاک بودی آن فوت که خدا تعالی  
 بر تو فرض کرده بود پیش آمد مرا نیز نزد پروردگار خود یاد آور بعد از آن  
 پس جامه را بروی مبارک هموار کرده از خوانه بیرون شد که عمر همراه مردم  
 سخن میگفت ابوبکر روی او را موش کرد روی بطرف مردم کرد چون  
 مردم دانستند که ابوبکر است عمر را دالدار شده روی بطرف ابوبکر  
 نمودند ابوبکر رضی الله عنه بعد از حمد و ثنای خداوند گفت ای مردم اگر  
 کسی محمد را عبادت میکند اینک محمد صلی الله علیه و سلم فوت گردید و اگر  
 خداوند را عبادت میکند وی زنده است که هرگز نمی میرد بعد از آن  
 آیه و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل اذان صلات  
 او قتل نقلتم علی اعقابکم و من یقلب علی عقبیه  
 فلن یضی الله نسیته و سنجی الله الشاکرین و ابوبکر گوید  
 قسم بخدا مثل این آیت را مردم شنیده بودند مگر از ابوبکر و نزول آن  
 آیه شریفه یکشنبه سال سوم از هجرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود  
 شان بفوت آنحضرت فراموش کرده بودند عمر گفت قسم بخدا این آیت  
 از زبان ابوبکر شنیدم مثلیکه پای من قطع شود تحمل نکرد پای من بر زمین  
 افتادم چون آگاه شدم که پیغمبر فوت گردیده در صحابه همین دهشت  
 و تر لرز بود تا آنکه تثبیت نمود آن را ابوبکر که خطبه خواند و مردم را  
 دلالت و تثبیت نمود تا صحابه بقیلهای خود آمده حقیقت کار را دانستند

۳۴۱  
 بیاید دست و پای منافقین را م  
 ۳۴۱  
 بیاید دست و پای منافقین را م

همین ثابت بودن ابوبکر دلالت دارد بر اینکه وی محکم ترین صحابه بود در رای خود  
و کامل تر ایشان بود از روی عقل و علم بزاز در مسند خود از علی بن ابیطالب رضی  
ر و بیت کرده که بکر روز برای یاران خود گفت مرا از دلاورترین مردمان خبر دهید  
مردم گفتند توئی گفت هر چه که منم با کسی مبارزه نکردم تا از روی انصاف  
نکردم مرا بدلاورترین مردم خبر دهید مردم گفتند نمیدانیم علی گفت دلاور  
ترین مردم ابوبکر بود زیرا روزی بدر خیمه خورد که عرب ادراش گویند  
برای آنحضرت گردانیدیم و گفتیم کیست شخصی که همراه رسول الله  
صلی الله علیه و سلم باشد تا اینکه کسی از کفار بوی نزدیک نشود قسم  
بخدا که غیر از ابوبکر کسی حرأت نکرد از میان آنکه وی شمشیر خود کشید  
در نزد رسول صلی الله علیه و سلم پیاده بود که کسی بوی نزدیک نشود والا  
به شمشیر زده میشود پس ابوبکر شجاع ترین مردمان بود و نیز علی فرمود  
که پیغمبر خدای را صلی الله علیه و سلم در مکه قبل از هجرت دید که یکی میکشید  
و یکی میزد و میگفت توانی که خدای متعال را یکی گردانیدی علی گفت  
قسم بخدا که نزدیک نشد کسی از ما مگر ابوبکر و میزد یکی او میکشید یکی او میگفت  
ایا میکشید شخصی که میگوید رب من خداست بعد از آن علی را در ایام  
که بر ابوبکر بود بالا کرده چندان گریست که ریش مبارک او ترشد بعد از آن  
علی فرمود ایامؤمن آل فرعون بهتر است یا ابوبکر باز مردم سکوت  
کردند علی گفت چرا جواب نمیدمید مرا قسم بخدا که کیساعت ابوبکر بهتر است  
از مؤمن آل فرعون زیرا ایمان خود را می پوشید و ابوبکر ایمان خود را ظاهر  
میکند پس همین روایات که ذکر شد و ثبات او در روز وفات آنحضرت  
و ثبات او از برای مقابله اهل ردت همان چیز است که وادار نموده است  
اهل سنت را بر اینکه ابوبکر شجاع ترین مردمان بعد از نبی صلوٰت علیهم السلام  
اجمعین میباشد بزاز در کتاب طواریات از امام محمد باقرین زین العابدین  
بن الحسین بن علی رضی الله عنهم روایت کرده که گفت شخصی برای علی بن ابیطالب  
که می شنویم در خطبه خود میگوئی خدا یا مرا اصلاح کن یا آنچه که اصلاح نمودی  
خلفا در آمدن را خلفا در آمدن کیانند چنان مبارک او از شک سیلان  
نموده گفت آنکه دوستان بلند ابوبکر و عمر و اما مهابی بد استخفای  
اسلام مردان قریش مقتدای مردم بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم کسیکه آن تا



اقتدا کرد و خود را حمایت نمود و کسیکه ایشان را متابعت کرد بر او رحمت الهیه است  
 کسیکه بان با تمسک نمود از گروه حق تعالی است گروه حق تعالی شکر کنند  
 بیوفی از شافعی رضی الله عنه روایت کرد که مردمان در زیر ایدم آسمان بعد از  
 رسول صلی الله علیه و سلم بهتر از ابوبکر شخصی را نیافتند که گردن های خود را  
 بهاده اطاعت کردند ابوزر هر وی و دارقطنی روایت کرده اند که بعضی  
 بر نضری میگذشت که شیخین را دشنام میداد این کس نزد علی آمد و گفت  
 اگر آن ها نمیدانستند که آنچه اظهار دارند تو در دل داری هرگز چنین جرات  
 نمیکردند علی اعوذ بالله و رحمة الله گفت فرود آمد دست آن مرد را  
 گرفته بمسجد برد و به جمع شدن مردم امر داد چون مردم جمع گردیدند خطبه  
 بلایح خوانده گفت چه باعث است مردم را که برادر های پیغمبر و بر ویت دیگر  
 رفیق های پیغمبر را به بدی یاد میکنند که آن ها سادات قریش و پدر مادر  
 مسلمان ها بودند و من بیزارم از آنچه ایشان ذکر میکنند و بر ایشانست  
 عذاب الهی که صحبت نمودند رسول خدا را بوفای امر معروف و نهی منکر  
 می نمودند و حکم میکردند و عذاب می نمودند کسی را که مخالفت میکرد  
 آنحضرت هیچ رای که از مثل رای ایشان نمیدانست و سبح محبت را مانند  
 محبت شان زیرا حکمی عزم ایشان را میدانست آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 از دنیا رحلت کرد از ایشان رضی بود و مردمان نیز از ایشان رضی  
 بودند و از زندگانی خود از امر و رای آنحضرت تجاوز نکردند نه در حیات  
 و نه بعد از حیات همان حال فوت شدند رحمة الله تعالی قسم بخدا اینکه  
 ظاهر کننده دانه و خالق نطفه است که دوست ندارد ایشان را اگر مؤمن  
 و دشمن ندارد مگر شقی و بد بخت حب ایشان ثواب و بغض ایشان عذاب است  
 بعد از آن ذکر کرد امر نمودن پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابوبکر را که با مردم  
 نماز گذارد و مرتبه علی را نیز میدانست بعد بیعت خود را با ابوبکر  
 بیان کرد و خلیفه ساختن ابوبکر عمر رضی الله عنهما ذکر کرد آنگاه با نشید  
 که بغض داشتن آن ها را کسی بمن رسانید که فلان مسبغض آن ها است  
 او را حد و دره افتراء مینرم اول کسیکه باعث بر سخن زدن در بار  
 شیخین بود عبد الله بن سبا یهودی که بظاهر سلام آورده باطناً بر توبه  
 خود قایل بود به اسلام آوردن تفرقه نمودن مسلمانان را مقصد دشمنی

چنانچه در یهود دین عیسی علیه السلام را تفرقه نمود و همچنین شک انداختن را  
 اراده داشت چرا که طعن زدن بر اصحاب طعن بر شریعت که از ایشان بابت  
 و اصل شده و قتیکه عدالت نداشتند بنا بر عم و افضاحض عثمان بصحیح بودن  
 چیزی از قرآن و شریعت نمیشود چون خیر این سبها بجهت علی کرم الله وجهه  
 رسیده او را حاضر کرد از آنچه نسبت بعلی گفته بود از وی پرسید این سبها  
 منکر شد و پیرا به شهرهای دیگر فرار نمود گفت تا من زنده باشم با من در یک  
 شهر نباشد دارقطنی از طرق بسیار روایت کرد که به علی رسید که شخصی  
 ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را عیب میکنند آن شخص را خواسته عیب گفتن سخنان  
 برو عرض کرد تا وی نیز اقرار کند آن شخص بری گردیده منکر شد علی فرمود قسم  
 بخدا اینکه محمد را بحق فرستاده اگر آنچه رسیده بود من از تو می شنیدم یا آگاه  
 میشدم بر تو یا ثابت میکردم بر تو چنین و چنان فعل می نمودم بعضی از دلیلان  
 اهل سنت و جماعت بر صحت خلافت ابی بکر و اقرار نمودن علی بر آن است  
 که دارقطنی و ابن عساکر و غیره روایت کرده اند که علی وقتیکه معتم بصره  
 بود دو نفر حضور او برخواستند گفتند که بایان را از سیرت که بدان افتاد  
 می نامی ما را خبر ده که ولایت داده شدی بر امت ای اعمدی بود از رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم که با تو عهد کرده بود میان را سخن گوئی زیرا تو معتقد دینی  
 بران چیزی که شنیدی گفت اگر عهدی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در امر خلافت  
 من می بود هر آینه ترک نمیکردم بیبا شتم اول کسیکه تصدیق نبی صلی الله علیه و سلم  
 نماید نه اینکه اول کسیکه تکذیب وی کند اگر تصریح در خلافت من میبود منبر  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم به شیخین و اگذار شده در امر خلافت میبگنیدم لکن  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم نگردید بغتته وفات نکرد بلکه در مرض خود چند شبانه روز  
 درنگ کرد مؤذن آمده او را بنامزد و اوقف کرد ابوبکر را با امر امت مردم مقرر  
 نمود مرتبه مرا میدانست در آن وقت من حاضر بودم و مریض نبودم با وجودیکه  
 بعضی از داج پیغمبر صلی الله علیه و سلم آنحضرت را از امر نمودن ابوبکر منع کردند قهرا  
 گفت که شما صواب یوسفند ابوبکر را بفرمائید تا مردم نماز گذارد بعد از وفات پیغمبر  
 بایان در حال خود نظر کردیم کسی را که بفرمان اختیار نمود در نماز که بزرگترین امور دین  
 و قوام است نیز اختیار کردیم که دو نفر از ما مخالفت نکرد همه بیعت کردیم الحق که  
 در امر خلافت مستحسن بود در روایتی که در نزد یک کلام شد که مخالفت از دو نفر

صادر نگردد پس حق ابوبکر را اراده کرده اطاعت نمودیم و در لشکر او غزا کردیم  
 آنچه مرا میداد میگرفتم چون بغزا میفرستاد غزا میکردم و در نزد او مردمان  
 بدره خود میزدیم چون ابوبکر از میان ما رفت عمر رضی الله عنه خلیفه گردید  
 وی نیز بان طریق که ابوبکر خلافت میکرد بیعت نمودیم او را مخالفت نکرد  
 از وی و نافر استحقاق او را دانسته بالشکریای او غزا کردیم آنچه میداد میگرفتم چون  
 بجهاد میفرستاد میرفتم بجنور او مردم را بدره خود میزدیم چون آن فوت  
 گردید قرابت و سبقت و بزرگی در خواطر من گذشت گفته خلافت از من  
 تجاوز نخواهد کرد مگر ازین مسئله احتیاط داشتم که خلیفه هر کاریکه بکند  
 در قبر ملحق میشود خلفا را دیدم که نفس خود و اولاد خود را از خلافت کشیدند  
 اگر لحاظ خلافت دوستی میبود باید خلیفه ولد خود را جای نشین میکرد امر خلا  
 فیت بین چند نفر وضع شد که از ان جمله یکی من بودم گمان کردم که از من  
 عدول نخواهد کرد و عبد الرحمن بن غنم از میان عهد گرفت بریکه اعط  
 کنیم کسی را که حق تعالی بر ما و الی گردانیده دیدم که عهد برای غیر من گرفته شد  
 به عثمان رضی الله عنه بیعت کردند اطاعت خود را بر بیعت خود سابق  
 تر یافتیم من نیز بیعت نموده حقوق او را ادا کردم و اطاعت او را لازم  
 دانستم بالشکر او غزا کردم بداده او قضاعت میکردم اگر به غزای فرستادی  
 غزا میکردم در نظر او مردم را احد میزدیم چون عثمان شهید شد دیدم که آن  
 دو خلیفه که خلافت را بوسیله امامت گرفته بودند گذاشتند و بکس من طوعاً  
 بوی بیعت کرده بودند شهید شد مردم حرمین و کوفه و بصره بمن بیعت  
 نمودند دیدم شخصی که نه قربت او مثل قربت من و نه علم او مانند علم من  
 و نه سبقت او مانند سبقت من و حقدار تر از وی بودم برای خلافت  
 حرکت کرد یعنی معاویه از طرق بسیار بطریق صحت نقل شده که بعد از  
 فوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم عباس عم النبی برای علی گفت دست  
 خود را هموار کن تا تو بیعت کنیم و کسی مخالفت نکند علی ازین سخن با  
 نمود اگر چنان بودی که رضی بر خلافت او بودی هر آینه قبول میکردی و تاخیر  
 نمی فرمود با وجودیکه همراه او عباس و زبیر و بنو هاشم و غیران بودند  
 از هر بدی این قول شیعه بدتر است که میگویند علی رضی الله عنه  
 لکن محض برای تقیه پوشید پاک است علی ازین فعل حاصل اینکه اخبار

در روایات بر صحت خلافت شیخین از علی و بر فضیلتشان که خیر امتند ثابت شده  
 با طرق و روایات بسیار که اشخاص ثقه روایت کردند از آن جمله محمد حنیفه علیه  
 و غیره اگر شخصی تتبع روایات را بکند بصاد شدنی همین اقوال از حضرت علی  
 یقین کرده از شک و شبهه خلاص میشود حافظ ذبیحی گفته که این روایات  
 سجد تو اتر رسیده از هشتاد و چند نفر از اصحاب او روایت شده حضرت علی  
 در خلا و ملا این سخن را بیان فرمود بلکه در خلافت خود بر بنبر کوفه همین مضمون  
 خطبه خوانده بحضوری بسیاری از صحابه رضی الله عنهم از همین سبب آنها  
 چهار گانه و ائمه حدیث مثل صاحب بخاری و مسلم و باقی اصحاب کتب شریفه  
 حدیث و غیره و ائمان سلف و باقی اهل سنت و جماعت به عققاد و استن  
 و صحیح دینستن خلافت شیخین را از علی اتفاق نموده اند سفیان ثوری فرمود  
 کسیکه گوید علی در خلافت از ابی بکر مصیقتا خطا کرده است ابی بکر و عمر و مهاجر  
 و انصار را گمان نمی برم که عمل او با سمان برده شود با همین عققاد و اقطعی  
 از عمار بن یاسر نیز چنین روایت کرده و از علی نقل شده که گفته باشد پیغمبر  
 صلی الله علیه و سلم بر خلافت او نص فرموده تصریح کرده باشد بلکه چون از وی  
 پرسیده شدی انکار میکرد چون روایات فضل علیه اللعنه بر کار این امر و بر کار  
 اقرار صحت خلافت شیخین از علی سبب کثرت روایت و تو اتر قادتند  
 زیرا خلافت شیخین و اطاعت علی خلافتشان را ظاهر بود که غیر از جاهل به تاریخ  
 و شخصی مبهوت سستیزه کننده انکار نمیکرد گفته اند این اقوال اعلیٰ جسته  
 تقیه فرموده اند این سخنشان در دفع و افسوس است چه قدر نیکست درین  
 مورد قوله تعالی الا لعنة الله علی الکاذبین ای چگونه تو هم میبند شخصی  
 که ادنی عقل و فهم داشته باشد تقیه را بر مرضی علی با اینکه حق تعالی و پر عقل  
 و افسوس شجاعت کامل داده بود که غیر از خداوند از کسی ترس و بلامت کسی  
 پروا نداشت چه گونه این سخن را اعاقل میگوید که وی در خلا و ملا در زمان  
 خلافت خود بر بنبر کوفه حالیکه از روی امارت و جاری شدن حکم قوی بود  
 و هم این سخن را بعد از مدتی از فوت شیخین بود ایاز چه می ترسید که تقیه  
 میکرد سبحانک هذا بهتان عظیم و از قبیح تر اقرارشان نیست که  
 میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم به خلافت او وصیت کرده بود اصحاب  
 مخالفت کردند و علی نیز این امر را می پوشید و از ترس وقوع فتنه سکوت نمود

و اینها

زیرا آنحضرت فرموده بودند که بعد از ایشان فتنه واقع نشود که شمشیر بکشیده  
 و خون بار بخته شود این سخن شان کذب و افتراء و حماقت و جهالت است  
 چه قدر گمراهی بزرگیت چه گونه متعقل و متصور میشود که علی اولاد است و اما  
 توصیه فرموده باشد بعد از آن او را از ریختن خون کسی که از قبول حق سربازد  
 منع کرده باشد اگر چنان بود چرا شمشیر در صفین و قتال خوارج میکشید  
 با وجودیکه امیر شخصاً و اهل بیت و اصحاب او شمشیر کشیده مقاتله میکردند  
 و جلادت و مبارزه نمودند هزار بار از مقابلین خود حق تعالی وی را از  
 مخالفت و عصیت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پناه داد و چه گونه تصور میشود  
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر ناکشیدن شمشیر بر کسی نیکه رفته علیهم السلام  
 بگمان فاسد خود ایشان اکابر و مرتد و بدترین انواع کفر ظاهر میدارند  
 با وجودیکه حق تعالی واجب گردانیده محاربه و جهاد را با نصاری بعضی  
 از مذهبیت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون گفته این گروه گمراه را  
 ملاحظه کردم غیر از نیکه هوای شیطانی دیده شان را کور کرده که بر مفاسد  
 گفته های خود باک ندارند و عار و رسوائی که از بغاوت شان سر میزند  
 تامل نمیکند و از نیکه نسبت علی را بجز و خواری مینمایند بلکه این عار را تمام  
 بنی هاشم ملحق می سازند با وجودیکه بنی هاشم اهل مداد و شجاعت و غیرتند  
 دیگر چیزی نیست بلکه ازین قول شان لازم میشود نسبت نمودن  
 تمام اصحاب را بر این امر شنیع چه گونه توهم میکند شخصی عاقل بر نیکه صحابه  
 بر نفس خلافت علی اطلاع داشتند بدان فضل عمل نمیکردند حالیکه صحابه مطیع  
 ترین مردم برای حق تعالی و محکم ترین شان از روی وقوف بر احکام الهی  
 و دور تر مردم از نفس هوا بودند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده حتی القرون  
 قریخی ثم الذین یلوهم یعنی بهترین مردمان قریحاً قرن من بعد از آن  
 کسانی که عقب ایشانند پس چه گونه باشد این مرد ایشان با وجودیکه  
 در میان ایشان عشره مبشره اند و بعضی از ایشان ابو عبید بن الجراح است  
 که امین است است بقرار فرموده آن سرور لکل امة امین  
 و امین هذه الامة ابو عبیدة ابن الجراح چه گونه درین بزرگواری  
 با وجود این فضائل گمان کرده شود که با نجه در نزد شان از رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده ترک عمل نمایند زیرا این کار خیانت نمودن است

غیر از قوم را این است و این  
 این نسبت ابو عبید بن جراح  
 همیشه

در دین پس این افتراء و کذب نسبت با ایشان نمودن شرعاً و عقلاً و عاداً  
 جایز نیست زیرا از نسبت نمودن افتراء با بدو بت محترم شان تکذیب  
 آنحضرت است که شهادت بخیر و خوبی داده شای شان را گفته لازم می آید  
 و تکذیب پیغمبر صلی الله علیه و سلم کفر است و واقع شدن کذب از پیغمبر محال است  
 زیرا که صدق پیغمبر بمعجزه ثابت شده پس آنچه مفضی بسوی کذب نمی باشد  
 نیز محال است و چگونه از صحابه این امر متصور شود که آن حضرت فرمودند  
 لا تجتمع امتی علی الضلالة اگر وقوع این افتراء از ایشان روا باشد  
 امان و اعتماد در تمامی امور یک از آن حضرت نقل شده از احکام و قرآن  
 رافع میشود و یقین بهیح امری از امور دین حاصل نمیشود زیرا اصول دین  
 و فروع آن از صحابه بامت رسیده و پوشیدن نفس نسبت به حضرت علی  
 نمودن نهایت نقصان است زیرا ازین نسبت کم دلی و ظلم و خیانت  
 و پوشیدن حق اعاد الله تعالی لازم می آید و بهین گفته و مقاله قبیه شای  
 بعضی ملحدان نسبت نمودن علی بکفرند گرفتند که وی حتی اگر کفر  
 خلافت باشد کتمان نمود همه این اقوال دروغ و بهتان است چگونه  
 میکنند برای کسیکه ادنی ایمان داشته باشد بیکه نسبت علی و باقی صحابه  
 به پوشیدن نفس نمایند با اینکه غیرت ایشان برای دین پیغمبر و سختی غضب  
 شان نزد بتک حرمت اند مشهور بود تا اینکه پیش وی مبارک مقاله  
 و پدر پسر او پسر پدر را بچته رضای خداوند بقتل میرسانند پس شخصیکه  
 امان بخداوند داشته باشد ادنی نقصانی یا سکوت را بر ایشان منسوب  
 نمیکند زیرا که حق تعالی ایشان را از هر بلیدی و نقصان پاک نموده و شهادت  
 بصدق شان داد که او لیسک هم الصادقون و نیز خبر داد که حق تعالی  
 از ایشان شد که رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم  
 جنات تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها ذل القصور العظمی  
 و ایشان وعده حسنی نموده که جنت باشد بقول خود که لا کلا وعد الله  
 الحسنی و بنی صلی الله علیه و سلم به خیر و برکت و خوبی شان شهادت  
 داده تا حال وفات آن حضرت از ایشان راضی بود بر چیزی از افتراءات  
 رافضیان و غیره اقدام نمی ورزد مگر شخصی که در ازل حق جل و علا همراه نموده  
 داغ خدلان بر پیشانی او نهاده تا به خسران عظیم رجوع نموده داخل فرخ

شود که بد جائزیت دوزخ از خداوندی نیاز سلامت خود و باقی مومنان  
 این نسخه این اشرار بد بخت در آن افتاده اند مسئلت میباید بدی قبیح  
 گفته این طایفه اشرار را به بین که میگویند که صحابه تصریح امر بر خلافت علی را داشته  
 لکن سبب عناد و مکابره انقیاد نکردند ازین قبیح تر اینکه حضرت علی خلافت  
 تقیته ترک داد تمام این سخنان دروغ و افتراء بود که مخبر کفر صحابه رضی الله عنهم  
 میشود اعاذ بالله و جمیع المسلمین من هذه الکلمات القبیحة سنی  
 از امام حنیفه روایت کرده که گفت اصل عقیده شیعه همراه داشتن صحابه است  
 تصریح بر شیعه نموده زیرا که بدی عقیده شان از رضیایان کمتر است زیرا  
 که رضیایان قایل بکفر صحابه اند زیرا بجان شان صحابه بطریق سینه بکار  
 نص صریح نمودند که خلافت علی رضی الله عنه باشد ابو کامل که رئیس قضیه  
 بران زیادت نموده که قایل بکفر علی شده که وی آن بار بکفر شان یاد کرده  
 که امر امامت خود را ترک کرده از علی بتواتر نقل شده که وی بصحت خلافت  
 ابی بکر و عمر و نیکه ایشان افضل این امت اند اقرار نموده و نیز متواتراً  
 نقل شده که عمر رضی الله عنه را داخل مجلس شورا نموده و علی قبول  
 نمود لمحدنیکه طعن در دین و قرآن زده اند سند شان یاوه سرودی با  
 شیعه باور و افضل است زیرا که دین و قرآن شریف که با رسد از راه  
 صحابه است از جمله طعن لمحدان نیست که میگویند و بقرآن شریف  
 اعتراض نمی نمایند که چگونه خدا بیتی میگوید که کنتم خبیامه  
 یعنی در علم خدا بیتی شما بهترین امت با بودید چه خیریت است که همه شان  
 بعد از فوت پیغمبر خود بنا بگفته رخصه کافر شدند مگر شش نفر و مانند آن رخصه  
 سبب ارتداد را به بگان باطل خود ابابکر دن صحابه را از قبول نص بر تقدیم و  
 خلافت علی میدهند چون بکلام اینها نظر نمائی میدانی که ما خدا براد و عرض  
 لمحدین فقط کلام رخصه است قاتلهم الله انی یونکون زیرا که اینها  
 برین دین پاک از یهود و نصاری و دیگر فرقه باگمراه مضرتراند از علی  
 صراحت نقل شده که فرموده است این است بر هفتاد و سه فرقه متفرق  
 میشوند بدترین آن باطایفه است که ادعا محبت مراد داشته امر مرافی  
 نمایند مشتمل بودن کلام شان بر افتراء و کذب و اختیار نمودن قباکی  
 و بدعت با و عناد با تا اینکه لمحدان بذریعه سخنان شان بر طعن دین و امامان

مسلمانان قدرت یافتند دلیل روشن بر بیدی آن هست - قاضی ابوبکر با قلابی فرموده که ازین سخنان رخصه و عقیده باطل شان ابطال دین اسلام بالکلیه لازم می آید زیرا هرگاه اجتماع صحابه بر کار رضوخ ممکن باشد - نقل دروغ و اتفاق بر کذب هم از ایشان محال نیست پس ممکن است جمیع احادیث را که صحابه نقل کرده اند دروغ باشد با وجودیکه حق ایشان را از دروغ پاک گردانیده و نیز باید آنچه باقی است با از رسل و انبیا نقل نمودند دروغ باشد بر زعم راضیان چه هرگاه دروغ و افتراء دین است که بهترین اعم است ادعائمانند در باره باقی است بطریق اولی ممکن و جواز دارد پس فکر نمای که این چه مفسده ها که مرتب نموده اند تا آنکه - ملاحظه ملاحظه اساس یاوه گوئی با ابرار نموده اند و چگونه افتراء است بلامک گردانند ایشان را خدا تعالی - پیغمبری از امام شافعی رحمه علیه نقل نموده که گفت از اهل هوا کسی سخت تر بدروغ گفتن از رخصه نیست و از قطنی از عمار یاسر رضی الله عنه روایت کرده که گفت هر کس بگوید که علی به خلافت از ابی بکر و عمر رضی الله عنهما حق دار تر بود حقیقتا ابوبکر و عمر و جمیع مهاجرین و انصار را مخالفت کرده است - امام مالک رحمه علیه فرموده از قول حق تعالی در شان صحابه که فرموده لیخیط بهم الکفار معلوم میشود که طایفه رخصه کافرند زیرا که صحابه آن را بغیظ و خشم آورده اند هر کس که بر صحابه غیظ نماید بیشک کافر است این آیه تاخذ و دلیل است در اثبات کفر آن تا از همین سبب شافعی رحمه علیه در یکی از دو قول خود امام مالک رحمه در تکفیر رخصه موافقت کرده جماعتی از ائمه نیز امام مالک را متابعت نمودند ابن اثیر در تاریخ خود مسیحی به کامل در بیان حوادث دود و نود و شش در نزد ذکر ابتدای دولت عبیدین تصریح نموده که چون حق تعالی سید الاولین و الاخرین سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم را بر خلق فرستاد این امر بر یهود و نصاری و روم و فارس و قریش و باقی مردم عرب گران و دشوار آمد زیرا رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم به سفاقت و بی عقلی میوشیاران کرده دین با و خدایان شان را عیب کرده جماعات آن را متفرق گردانیده برانند خستین رسول دین اسلام اتفاق و اجتماع نمودند حق تعالی شرایشان را از حیب خود کفایت نموده رسول خود را بر ایشان نصرت و کسی که هدایت



نصیب او بود ایمان آورد چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم از در فانی تقال نمودند  
 باز نفاق بینشان پیدا شده بعضی از مردم عرب بجان نیکه صحابه ضعیف  
 شدند مرتد گردیدند تا آنیکه ابو بکر رضی الله تعالی عنه با ایشان جهاد نموده  
 مسیله کذاب را گشت مرتد باز آمدین باز گردانیده با اهل فارس و روم  
 جهاد و غزا کرد چون ابو بکر وفات کردند مردمان بجان اقتادند که بغوت  
 وی اسلام و اهل آن ضعیف میشوند تا آنیکه عمر ابن الخطاب خلیفه گردیده  
 خوار و زار و برهم گردیدند فارس و روم را در شهرها و ممالک شان استیلاء  
 یافت منافقان خفیه ابو لؤلؤ مجوسی افرستادند تا ویرانه شهادت  
 رسانند بعد از آن منافقان مطمان گردیده خوشوقت شدند که نور  
 اسلام و سر اعراب بغوت او گل میشود چون عمر در وقت فوت خود  
 عثمان را خلیفه کرد فتوحات آن زیاد و ممالک اسلامی وسعت یافت  
 در امر شهادت او نیز داخله کردند تا شهید شد بعد از آن علی که هم پیش  
 بر سر خلافت نشست به جو تروجیه بامر ولایت قیام نمود چون دشمنان  
 دین از برانداختن دین اسلام بزور و غلبه ناپوس شدند به وضع نمودن  
 حدیثهای دروغ و به شک انداختن مردمان ضعیف القل نادان در امور  
 دینی شان شروع نمودند چنان امور دینی که محکم و مضبوط ساخته آن بار  
 محدثین و حکم نمودند به فساد احادیث صحیح و بتاویل فاسده خود و طعن  
 بران باز زدند و تشیع خود را ظاهر نمودند که یعنی اگر چه این سقیم نیکه حال  
 خود را پوشیده مردم عامه را فریب میدادند صحاب ایشان در شهرها متفرق  
 شده اظهار زهد و عبادت نموده خلق را با اظهار دین خریب میدادند  
 حالیکه ایشان بر خلاف دین عقیده داشتند طعن صحابه را بسیار نمودند  
 زیرا که میدانستند که طعن صحابه طعن شریعت است زیرا که از غیث شریعت  
 مردم رسیده بر آنسانیکه متابعت شان را نمودند مال بای بسیار  
 میدادند تا آنیکه مذہب باطل خود را افشا و پشت انداختند ازین بیانات  
 دانسته شد که همه گوی و تمامی اسامی ایشان طعن صحابه که مستلزم  
 طعن شریعت است تا آنکه هم الله الخی لغتی درین چون کلام طویل است  
 باید با تمام کلام که تعلق به خلافت ابو بکر رضی الله عنه دارد و در بعضی از خوبی  
 و حسن سیرت و دست جوغ نایم کنی از ان فضایل است که گفته شد در هر

خطبه خوانده حمد و ثنای خداوند در روز پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفته بعد از آن فرمود  
 که بد بخت ترین تمام مردمان در دنیا و آخرت ملوک و پادشاهان است مردم سری  
 خود را بطریق تعجب بلند کردند گفت چیست شمارا که تعجب بنمایند به طعن زدن  
 من بعضی از ملوک کسان اند که چون پادشاه شدند حق تعالی میلشان از آنچه  
 در دست ایشان است برده میلشان به چیز است که در دست غیر ایشان است  
 حق تعالی بآنسبب نیمه عمرشان را کم میکند و ترس از دل آن ها مستولی میکند  
 که مباد این مملکت از دست من برود ناچار بر مال طلیل مردم حسد و بر آن بسیار  
 شان خشم میکنند از فراوانی دلنگاشته لذت حیات از وی قطع میشود از کار  
 خود عبرت نمیگیرند با مردم دانا خالصست نمیکند که از ایشان چیزی بیاموزد ایشان  
 مثل سرانند که بظاهرشان مردم فریب خورده در واقع هیچ نیست بظاهر  
 مسرور و غنی بنمایند و در باطن اندوه گین چون از سلطنت افتاده آب  
 زنده گانی فرورفت تاریکی و روشن گری دید حق تعالی با او به سخت ترین حسنا  
 محاسبه بنماید عزت او را در آخرت کم میکند اندک که او عزت خود را در دنیا دیده است  
 بدینند که مردم فقر آگسائی ند که رحمت الهی شامل حال ایشان است و آگاه باشند  
 که مؤمن کیست که بکتاب خدا و رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم کند بداند  
 که شما امروز در زمان خلافت نبوت و طریق مستقیم زود است که بعد از  
 من ملوک را معاینه کنید که بسان بار و عقرب بنشین میزنند و ستیزه بنمایند  
 و به بنیید مرد و بنیای بسیار بخل کنند و خون ناحق را بسپارند و شرزه بر  
 کارهای باطل رواج یافت مسجد های خود را لازم گرفته مشورت را از یکدیگر  
 در قرآن طلب نمود جنگ در طاعت و عبادت زنند بعد از مشوره کارها  
 شما باید بغرم متین باشد عقد و بیعت شما باید بعد از بسیار گفتگو و مناظره  
 باشد چون باین صفت بودید که شهر بر اجسجو و طلب نمودید حق تعالی  
 برای شما فتح میکند زود است که حق شهرهای خود را برای شما مفتوح نماید  
 مانند شهرهای نزدیک در بعضی خطبه های خود فرمود که حق تعالی محمد صلی  
 علیه و سلم را رحمت برای کافه مردمان و محبت و مادی شان فرستاده  
 در وقتیکه مردم در بدی احوال و تاریکی جهالت بودند که دین شان بدعت  
 و دعوت شان افتراء و کذب بود حق تعالی بزرگوار محمد صلی الله علیه و سلم  
 دین را عزت و غلبه داده میان دلهای شما الفت انداخته شمارا یکدیگر

مهربان گردانید پس ای مسلمانان سبب نعمت خدایتعالی بر یکدیگر برادر گردید  
 و فرمود که وصیت میکنم شمارا به ترسیدن از خدایتعالی در هر امر و حال که وی  
 بزرگ است و وصیت میکنم شمارا در لازم گرفتن <sup>صفت</sup> هر چیزی که دوست میدارید  
 باید بدیشمارید زیرا که وی ای سخن حق و راستی خیر و خوبی نیست زیرا که  
 شخصی که سخن دروغ میگوید بگفته خود خیر میکند کسیکه بدروغ سخن کند بلاک  
 میبرد و به ترسیدن از خیر کردن چه جای خیر کردن است برای کسیکه از خاک  
 پیدا شده پس خاک میشود امروز زنده است فردا مرده باید که درین پنج  
 روز زنده گی عمل نکند و خود را از جمله مرده محسوب دارد هر چه که بر شا  
 پوشیده است یعنی هر امری که بر شا پوشیده شد علم آن را به حق تعالی حواله نماید  
 که به حقیقت آن داناست از برای نفس با خود نیکی و خیر پیش فرستد  
 که بی گم و نقصان به شام میرسد ای بندگان خدا از خداوند تقوی نموده  
 ملاقات وی را انتظار برید و از گذشته گان عبرت گیرید که شما هم میروید  
 از ملاقات کردن پروردگار و خرد ابدن بگناهان صغیره و کبیره ناچار است  
 مگر آن گناه را که خدایتعالی بر شا پوشد زیرا که خداوند بسیار بخشنده  
 و مهربانست بر بندگان خود از نفس نانی خود تبرسید از نفس نانی خود  
 ترسید از خداوند یاری و نصرت خواہید زیرا که بازگشت از معصیت  
 و قوت نرطاعت نیست مگر از طرف خدایتعالی بعد از ان این آیت را  
 خواند که ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین  
 امنوا صلوا علیہ و سلوا تسلیما اللهم صل علی محمد عبدک  
 ورسولک افضل ما صلیت علی احد من خلقک و دلنا  
 بالصلاة علیہ و التحننا به و احشرنانی زمرة و اویرد لحوضه  
 اللهم اجنا علی طاعتک و انصنا علی عدوک و خطبه در بعد  
 از آنکه خط و شای محبوب را نموده گفت شمارا بتقوای خدا و نیکی بر وی  
 بنا کنید چنانچه سزاوار است و اینکه خوف در جارا با هم مخلوط نمایند  
 و تضرع و الحاج را در سوال خود جمع نمایند زیرا که حق تعالی باین سبب  
 بزرگ یا علیه اسلام و اهل بیت او ثنا گفت که انهم لیسار عون  
 فی الخیرات و یدعوننا ربنا و ربها و کانوا لنا خاشعین  
 یعنی آن مادر خیرات مسارعت نموده مارا به رغبت و خوف خوانده برای

خاشع میباشند بعد از آن گفت اعلیٰ عباد الله حقیقتاً گفتند نفس نای شمارا  
 بحق خود گرد گرفته و برین گروی همان شمارا اخذ و به قلیل فانی کمترین باقی را  
 عوض داده این کتاب خداوند است در میان شما که عجایب آن فانی و نوری  
 آن منطقی نمیشود بگفته وی اعتماد نموده از کتاب او نصیحت گرفته برای روز  
 آخر یک در وی نظر نمایند که حقیقتاً شمارا برای عبادت خود خلق و کرام  
 الکاتبین را بر شما موکل کرده آنچه میکنند میدهند ای بنده گان خدای  
 بدینکه شام و صبح در معرض جلبید که علم آن از شما پوشیده است  
 اگر قدرت دارید که چون اجل شما در رسد و شما در عمل خدا باشید اگر چه مقدر  
 نیست مگر بعون الهی در خالص نمودن عمل خود پیش از رسیدن اجل خود  
 سبقت نمایند اگر در اعمال خود اعمال زاید به بدی اعمال خود و گذار  
 میشود که قویهای بودند که مردن و اجل برای غیر خود میداشتند زیهار  
 که شما مانند شان نباشید **يا اوحا الیوحا النجا النجا** که در عقب  
 شما جوینده است که امروزی نماند و سیر این سرزمین است آخر دعای ابوبکر  
 در خطبه وی این بود اللهم اجعل خیر وصالی و خیر عملی  
 خواتمه و خیری یا مجریوم القابل یکبار خطبه خواند گفت ایها الناس  
 شما این بیت را قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم  
 لا یضی کم من جنل اذا اهتدیتم را بخوانید و بر غیر تاویل آن تاویل  
 نمیکند من از رسول الله صلی علیه و سلم شنیدم که منفرموده قومی طیبیت  
 که عمل به معاصی نماید و در میان ایشان کسی که قدرت بر کار داشته موجود باشد  
 و کار نکند آگاه باش که شک نیست که عذاب حق تعالی بر ایشان عام میکند  
 از کلام اوست رضی الله عنه که برای خالد بن الولید گفته از شرف ابوبکر  
 که شرف ترا تعقیب کند و بر موت حرمین باش که حیا برای تو انجام شود چون  
 این نامه بعد از قتل مسیله کناب بطریق و فد نیرد او آمدند برای شان  
 گفت صاحب شما یعنی مسیله چه میگفت از آنچه وحی بر خود گمان میکرد  
 گفتند یا خلیفه رسول الله صلی علیه و سلم ما اغفور فرموده بگذار گفت چاره  
 نیست باید گویند گفتند میگفت یا ضفدع که تمنعین لا الشرب  
 تمنعین ولا الیاء تکدرین لنا فیض الارض و لقرش فیضها  
 و لکن قرش قوم کایید لونی یعنی ای ضفدع چه قدر نقانق کنه شما میدن

ذکر اقتصا و حسن سیرت سیدنا عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه

این سعد از صف بن قیس روایت کرده که بر در سرای عمر بن الخطاب نشسته بودیم کنیز یکی از آنجا گذشت گفتند این سریره امیر المؤمنین است عمر این سخن را شنیده گفت سریره امیر المؤمنین نیست و حلال نیست و بی بلکه مال خدمت گفتند برای امیر المؤمنین چه قدر حلال است گفت حلال نیست مگر در حله زمستانی و تابستانی و آنچه که حج و عمره بجای آورم و آنچه که قوت من و عیال من شود مانند یک نفر متوسط الحال از قریش که من یک نفر بیستم از مسلمانان سعید بن منصور و ابن سعد و غیره بر و آیات مختلفه از عمر روایت کرده اند که وی فرموده که من خود را در مال بیت المال مانند ولی یتیم شمرده ام اگر غنی بودم از آن اجتناب و اگر فقیر شدم بقدر معرفت از آن نفقه کرده بعد اگر متمول شدم پس رد میکنم و اتفاق کردند که در بعضی سالها هیچ از بیت المال نگرفتند تا اینکه محتاج شده فقیر گردید باصحابه مشورت کردند که آیا ما روست که چیزی از بیت المال بگیریم علی گفت بگیر از بیت المال مقدار صبح و شام را وی قدر نفقه صبح و شام را میگرفت جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته است که در ابتدای ولایت عمر رضی الله عنه بود محمد بن ابی بکر بن سعد گفته امیر المؤمنین عمر بن الخطاب روزی دو درهم نفقه از او عالمه اش را برد یکبار جهت دوائی بعیل محتاج شد در بیت المال کوزه عسلی بود باصحابه مشوره کرده بعد از اذن آن را استعمال نموده گفت بدون اذن بر من حرام است اکثری نان جو را بار و عنایت میخورد جامه خود را پیوند میزد خدمت خود را شخصاً میکرد و میگفت بلذیتهای بیاعادت و عیبها نمیکشم برای خیره خیرت و قتی اولاد مانند حضرت رضی الله تعالی عنهما و احترام و عیبها نمیکشم او و غیره گفتند اگر طعامها لذیذند و چرب شیرین استاول فرزایی بر چه استوفی ولایت قوی تر میگرددی گفت همه شما درین رای متفق اید گفتند بلی گفت صحبت شما را دوستم گن از دو صاحب خود مفارقت کردم فی ترسم اگر بطریق شان رفتار نکنم با ایشان و اصل نخواهم شد مقصود از دو صاحب حضرت صلی الله علیه و سلم و ابابکر گفتند بود تقریباً پنجاه نفر از صحابه روزی مسجد جماع نموده گفتند که زهد و تقوی این شخص را مشاهده نمائید که حق تعالی شهرهای کسری مقصر و طرف شرق غرب بروی مفتوح کرده مردم های عجم و روم های بلوک به حضورش می آیند و می

رقعه دار و کاسه چوبین طعام نخورد بیاید تا گوئیم که لباس طعام خود را تغییر دهد  
تا نهایت قوی و شکوه اسلام بنظرشان ظاهر شود پس گفتند که حرارت این کلمه را  
علی بن ابیطالب خسر آورد که دختر خود ام کلثوم را بنکاح وی ز آورد علی  
گفت من گفته نمیتوانم مگر مصلحت من است که این سخن از احوال این صلی الله  
علیه و آلهت المؤمنین بگویند که آن با بر وی حرارت کرده میتوانند خنق  
پس گفت عایشه و حفصه رضی الله عنهما کیفیت را عرض میکنند مرد و حاضر شدند  
عایشه گفت من نمیکدام میگویم حفصه گفت قبول نمیکند باید مکر نشوی  
هر دو حضورش نزد عایشه گفت یا امیر المؤمنین اذن میدی که کلمه را  
گفت بفرمای یا ام المؤمنین گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم بر حمت و رضوان  
الهی پوست که بدینا مایل بود و دنیا هم از وی اعراض کرد او بگریه همین خصلت  
وی را تقیب کرد الحال حق تعالی گنج های کسری و قیصر روم را بر تو گذاشت و اما  
افاق به نزدت بار کرده آورده شد مشرق و مغرب دلیل تو گردیدند حق تعالی  
زیاده کند قاصد های عجم و رسولهای عرب اطراف خدمتت می آیند و تو در جا  
مرقع ملبس و کاسه چوبین با و باجرین انصار طعام نخوری میخواهم که بهیبت  
و حشمت تو در نظر مردمان زیاده باشد چه میشود که با مرقع ملبس نرم تر  
و قیمتی تر و کاسه چوبین را بدگر ظرف بدل نمایی چنانچه رسم ملوکست نیست  
فرمائی امیر المؤمنین عمر از شنیدن این سخن گریه در آمده بسیار گریست  
بعد از آن فرمود ترا سجداوند قسم میدهم که علم داری که رسول صلی الله علیه و سلم  
ده روز یا پنج روز یا سه روز از نان گندم کسیر خورده باشد یا میان دو طعام جمع  
کرده باشد و یا بر خوانی که قدر کیشمر مرقع بود طعام خورده باشد گفت بعد از آن  
گفت شما هر دو زوجه آنحضرت و اهل بیت المؤمنین بیانش شمارا بر تمام مسلمانان  
حق است خصوصاً بر من آمده مرا بدینارغب میسازید میدانم که رسول الله  
صلی الله علیه و سلم جامه نشیمن می پوشید که اکثر اوقات پوست حید مبارک  
از خشونت و درشتی آن بخارش می آمد و میدانید که بر یک لای جامه نشیمن خواب  
میکرد ای عایشه پلاس در خانه تو بود که بر روز فرش شما و شب بالین شما بود که منخفتند  
نا اینکه اثری بویا بر پهلوی ما مبارک دیدید همیشه ای حفصه یاد داری که بمن  
گردی که کیشب پلاس را دولای کردم آنحضرت نرمی آن را در یافته و بر خواب برد  
انشاء الله بیدار نشد مگر به اذان بلال فرمادی آن فرمود چه کردی ای حفصه دوش فرزند را

تستعمله بطاعتك اللهم ان احدا لا يشاء حتى تشاء فاجعل مشيئتك  
ان شاء ما يقربني اليك اللهم انك قدرت حركات العباد  
فلا تختر لشيئي الا باذنك فاجعل الحركات في تقويم اللهم  
انك خلقت الخير والشر وجعلت لكل واحد منهما عملا يعمل به  
فاجعلني من خير المقتسمين اللهم انك خلقت الجنة والنار  
وجعلت لكل واحد منهما اهلا فاجعلني من سكان جناتك  
اللهم انك اردت بقوم الهدى وشرحت به صدورهم وادرت  
بقوم الضلال وضيقت به صدورهم فاشرح صدورهم  
للايمان وزينه في قلبي وكثرة الى الكفر والفسوق والعصيان  
واجعلني من المرشدين اللهم انك دعوت الامور  
جعلت مصيرها اليك فاجيني بعد الموت حيوة طيبة  
وقربني اليك وفي اللهم من اصبح وامسى في ثقته ورجاه  
عزك فانت ثقته ورجائه ولا حول ولا قوة الا بالله  
ابابكر گفت تمام اين كتاب خدايتعالی است از وی روایت شده  
که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کسیکه چیزی از امر مسلمانان را ولایت  
کند بعد از آن بطریق مجازات شخصی را بر ایشان میرکند لعنت خدا بر  
و بیست و قبول نمیکند خدایتعالی فرض و نقل در اتانیکه داخل نماید و با  
خدایتعالی در جهنم کسیکه قرق خداوند بوی داده شد وی خیانت کرد  
و یا شتی را بغیر حق گرفت پس بروی لعنت خداوند باد هم روایت کرد  
که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم اراده امری میداشت میگفت  
اللهم ختی لی و اخی لی - و دیگر روایت نمود که رسول الله صلی الله  
علیه وسلم فرمود که سلطان عادل متواضع رحمت خداوند و نیر او است  
در زمین در هر شب و روز عمل شصت صدیق برای او رفع میشود همچنین  
روایت شده که آنحضرت فرمودند قوم که جهاد را ترک نمایند  
حق تعالی عذاب را در ایشان عام مینماید و هم روایت شده  
که آنحضرت فرمود که نظر کردن بطرف علی عجلت عبادت است روزی  
آیت را از کلام الله از وی سوال کردند گفت کدام آسمان مراد است  
خواهد فلکند و کدام زمین مراد او گذار خواهد شد که از خدا چیزی دانسته

بگویم در تفسیر قوله تعالی للذین احسنوا الحسنى و زیاده فرموده که زیاده  
 بر حنبت نظر کردن بسوی الله تعالی در وقت غم پرسی شخصی میگفت همراه  
 مصیبت صبر و همراه جزع فائده نمی شود موت نظر با قبل خود دشوار  
 و نسبت با بعد خود آسان است سخت تر چیزی که یاد آورید نایافتن حضرت  
 آن را یاد آورید که مصیبت شما صغیر و مزد شما بزرگ گردد چون بر میت  
 نماز جنازه خواندی میگفت - اللهم هذا عبدک اسلمه  
 الاهل و الامل و العشیره و الذین عظیم و انت خفیر و عظیم  
 روزی کسی غضبی شدید نمود ابو بزره الاسلمی گفت بفرمای تا گردن  
 این را بزنم ابو بکر فرمود و ای بر تو بعد از رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم این فعل کسی حق ندارد وی فرمود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 گفته اند که خالد بن الولید شمشیر است از شمشیرهای خدی تعالی شنیده  
 نمی شود مگر بر کفار و منافقین در ویت کرده است که رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم گفت ای خدایا دین اسلام را به عمر بن الخطاب عزیز گردان و همچنین  
 روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اگر من در میان شما مبعوث  
 نمی شدم عمر بن الخطاب مبعوث میشد سیرت و خصلت ابابکر طول است در همین قدر  
 که ذکر یافت کفایت است مقصد از تمامی مذاکرت این که ملاک فرمود در بیت المال  
 و بمسک خلفاء را شدن خلیفه را سلوک نمودن لازم است این خصلت و روشن  
 حاصل نمیشود مگر با عراض کردن از صحبت دنیا آنچه خود ابابکر گفته که خراسان با آنچه  
 اولین کرده اند به اصلاح می آید حافظ ابن قثم از زید بن ارقم روایت کرده که گفت  
 ابو بکر آب خواست آبی که غسل آن مخلوط بود آوردند چون بدان خود نزدیک کرد  
 گریست کسی که با او بودند بمواافتت گریستند چون سکوت گشته آنها هم سکوت  
 کردند بعد از آن بگریه خود نمود تا آنیکه گمان کردند که کسی سوال کردن قدرت  
 ندارد بعد از آن خود آمده رو خود امسح کرد سبب گریه را از وی پرسید گفت  
 روزی همراه رسول الله صلی الله علیه و سلم بودم دیدم میگوید در شوازم من در شوا  
 من بهیئت که چیزی از خود دور نماید که خردم ترسیم چیزی اندیدم گفتم چیست  
 یا رسول الله گفت دنیا است که خود و مایه های خود را بر من عرض میکنند و سر از خود دور  
 کردم دنیا گفت قسم بخدای که اگر از من عرض نمیکردی کسانی بعد از تو از چنگ خلاص  
 نمی شدند حال ترسیم که این دنیا است بمن محو شده سبب گریه همین بود و بس عبد

این حدیث را این بنده که قول  
 دمال و عشیره او را بتو نسیم  
 که در کتب عظیم و تفسیر  
 در ص ۱۱



بن سیر براتی بر بر مرض او داخل شد فرمود که ابوبکر گفت اگر یکی از شما برای گردن زدن  
 پیش آورده میشود در غیر حد بهتر است از آنکه در موجد اشاورتی کند حسن صبری  
 فرمود چون ابوبکر بر مرض موت خود ثقیل گردید مردمان بروی مجتمع شدند گفت  
 آنچه بر من نازل شده دیدید حق تعالی بین های شمارا از بیعت من با او ذمه مرا  
 از عقد بیعت شما خلاص کرد امر شمارا ذکر کردم کسی که میخواهد بر خود امیر گردند اگر در  
 حیات من بر آن خود امیر بگیرد دست تردارم از نیکه بعد از من اختلاف نمایند  
 همه بر خواسته یک گوشه شدند رای شان در هر خلیفه انجام نیافته باز گشتند و  
 گفتند رای ما رای تست ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر گفت شاید  
 بعد از من اختلاف نماید گفتند حضرت علی گفت یا خلیفه رسول الله آنچه را  
 رای میداد مضافی زیرا ما امر ترا سامع و مطیعیم گفت بعد از من خلاف  
 خواهید کرد گفتند نه گفت بر شما لازم است عهد بر اضا همه گفتند آری گفت  
 مرا و حضرت دین خدا و بندگان او را با هم بگذارید یعنی همت و همد  
 تا برای نصرت دین و بندگان خداوند رای و فکر زخم - بعضی گفته اند  
 که فرمود آنچه می بینید مرا حاضر شد از شخصی که قایم با شما بوده جماعت را  
 فراهم آورد ظالم شمارا از ظلم منع کرده تضعیف را سخن او برساند  
 لایبست اگر میخواهد شما خود شخصی را انتخاب و اگر میخواهد این تفویض  
 فرماید قسم بخدا که بخیر نفس خود و شما تقصیر نمیکند و برویت که گفت آری  
 بر آنکه خلیفه برای شما تعیین نمایم راضی میشوید قسم بخدا از خویشاوندان  
 و اقربا و خود کسی را بر شما متعین نمیکند گفتند ای هر کس را  
 که معین نمائی رضامیدیم پس جماعت را از ایشان خواسته با هر یک  
 علی حده خلوت کرد و همتراج حاصل نموده هر یک به خلافت عمر این الخطاب  
 رای دادند وی قبول نموده عثمان بن عفان را به نوشتن استخلاف خط امر نمود  
 بعد از نوشتن هر کس از عثمان بن عفان احکم کرد که با مکتوب برآمد مردم  
 جواند ابوبکر پیش از خواندن خط گفت ای کسی که من خلیفه کرده ام خوش و رضا  
 میباشد همه گفتند آری علی گفت رضای ما شیم مگر که عمر بن الخطاب باشد ابابکر  
 گفت آن عمر است علی گفت ای خلیفه رسول الله رای خود را امضا نمائی که درین  
 رای بغیر از خوبی چیزی نمیدهم عثمان سعید بن زید و سعید بن جریز و عمر از پیام  
 و رضا گفتند که تو عالم تر از ما این بحال دی و آن عالم تر است از ما این بحال

بعد از تو و از کارهای خوب بعضی از کارهای ناشایسته مفسود میباشند حال پنهانی وی  
 بهتر مانند او در میان انجمنی باشد از وی قوی تری هرگز بر ولایت این امر میباشد بعد از  
 گفته ابو بکر عثمان نوشته را خواند از آنجا در صحیفه بود همه خورسند و رضی شدند  
 عاصم بن عدی گفت ابو بکر در حال مرض خود مردمان را جمع نموده امر نمود که بر او  
 بر منیر بالا کرده خطبه خواند هر خطبه که بعد تفویض خلافت بعمر بن الخطاب همین بود  
 بعد از حمد و شای خداوند گفت ای مردم از دنیا بترسید بوی فریب نخورید که وی  
 فریب نمیده است آخرت اختیار نماید آخرت را دوست دارد بر سر که دنیا  
 و آخرت بمنزله دو ضربه است که محبت یکی دیگری خستناک میشود بدستیکه این هر چه از تقسیم  
 اول و صلاح میشود این امر را برداشته نمیتواند مگر افضل شایسته قدرت و مالکتر شما  
 نفس خود را و سخت تر شمارد وقت سختی نرم شمارد وقتی نرمی و انانتری شما برای صلاح  
 و مشغول نشود کارهای غیر مقصود به حوارت عملین و از تعلیم که متن علم شرمناک امور بدیهیه  
 متوجه شود و از اندازه بیخ جز نظام و تقصیر تجاوز نکند در چشم دشمنان آن آینه نماده و همای  
 طاعت باشد شخص که موصوفت این صفات است عمر بن الخطاب است بعد از آن از منبر فرود  
 آمد و خل برای خود شد رضی الله عنه کسی می گفت بخیلفه کردن عمر بن الخطاب پروردگار  
 چه خواست گفت که غلط است در شئی در مشاهد میکنی ابو بکر گفت مرا نشانید بعد از آن  
 فرمود مرا از خدیجه علی بیچ میدید تو میدوی هر که سبست که درین مظلوم کرده باشد  
 میگویم بار خدا یا خدیجه که دم بر پیشان فضل و قوی تری شان از هر برای حکام رویت  
 دیگر نیکه گفت ایامی ترسانید میگویم عامل گردانیدم بر پیشان بهتر دوست تو از آنده ترشیا  
 مر خدا بر او دست که بینید و قتیکه از وی مفارقت کنید صاحب گفتا ذکر نمود که عمر  
 از امر خلافت متناع نموده گفت طاقت قیام نمودن با مردم را ندارم ابو بکر به این  
 عبد الرحمن خطاب نموده گفت مرا بالا کن و شمشیر مرا حاضر کن عمر گفت یا رسول الله  
 مرا عفو نمی فرمائی گفت نه بعد از آن مرا مجبور قبول نمود بعضی رویت کرده اند  
 که عمر گفت با من خلافت احتیاج ندارم ابو بکر گفت تو محتاج نیستی خلافت بوجود  
 تو محتاج است خلافت امتونه بخشیدم ترا به خلافت بخشیدم با وجود این ترا  
 از نفس تو بیم میدهم که نفس اناره بالسود است می ترسایم ترا از مردم زیرا  
 که مردم با اندازه ترس و تقوی تو از خدا بترسند باید که رضای الله تعالی  
 بر هوای نفس خود اختیار نمائی ابو عبیده بعد از توجه لشکر بقتال روم که وی  
 امیر لشکر بود مکتوب باین مضمون خدمت ابو بکر رضی الله عنه فرستاد که هر قل

آنچه را بفارسی اینان  
 گویند

ملک روم بانطاکیه که از قرلی شام است نزول فرموده امالی ملک خود را بر آن مقابله  
جمع آوری نموده مردم بسیار با وی جمعیت نموده بد مصلحتا شمارا و اناگر و ایندم  
که هر چه رای عالی باشد تعمیل شود و السلام ابوبکر رضی الله عنه نوشت اینک مکتوب  
شماره بر مضمون آن داشته شدم آنچه از امر هر قل و نزول آن بانطاکیه بخبر  
فرموده بودید آن شکست او دیاران او و حضرت الهی و فتح است برای وی و برای  
مسلمانان اما خواستن او اهل ملک و جمع شدن ایشان این فقره است که ما  
و شما میدانیم که مانند قوم گذشته قومی از ملک خود بر آمده سلطان خود را ترک  
کرده بی مقابله با ایشان قومی پلاقی شده از مسلمانان که به شمشیرهای خود با ایشان  
جهاد می نمایند چنان مجاهدانیکه دوست دارند مرگ چنانچه دوست دارند از  
زندگی را در جهاد خود امید هر عظیم دارند جهادنی سبیل اندر از دوست دشمن  
دشمنان و خزان با کرده و سره اموال خود را دوست تر دارند یکدیگر از میان در وقت  
و غزای هزار نفر مشرکین بهتر است بالشکرین خود ایشان املاقات نما و متوجش مباشر  
کسانیکه از مسلمانان از تو غایبند با خود و کرمای من همراه ترا برودمان بی دردی ملک  
میرسانم تا کافی بشود زیاد تو هسته باشی و السلام مولف فرموده که گفته ابوبکر  
که منزله او بانطاکیه بر جمعیت اوست می شاید از لفظ انطا که لغت اعظم است  
اخذ نموده باشد یزید بن ابی سفیان رضی الله عنهما بانی بکر نوشت اما بعد  
هر قل ملک روم چون خبر رفتن ما بطرف او باور سیده حق تعالی خوف در دل  
اندخته باز گردیده بانطاکیه نزول کرده امیر با چند خود را بر لشکر شام مقرر فرموده  
بمقابله با یان امر داده به آمدن طرف مستعد میباشند معاهدین با از شام خبر  
که هر قل اهل ملک خود را جمع کرده رسیدند که غار و خاشاک را دم میکنند  
رای خود را در باره ما تجلیل فرموده با مر خود ما را ما مورد ار تا اینکه اطاعت فرمایند  
زیاده حضرت و صبر و فتح و عاقبت مسلمانان از درگاه خداوندی مسئلت  
میداریم و السلام ابوبکر چون مطالعه کرد جواب آن را نوشت که اما بعد  
مکتوب تو رسید که در روی تذکار یافته بود که ملک روم بانطاکیه باز گشته حق تعالی  
رعب و خوف در دل و اندخته از جماعه مسلمانان ترسناک شده بی چنانست  
زیرا حق تعالی و تبارک و له الحمد در غزوات که با رسول صلی الله علیه و سلم نمود  
ما را بر ایشان بزرگه رعب حضرت میداد و به سبب ملائکه که ام خود تقویت  
میفرمود این دین که امروز مردمان را بان میخوانند همان رعیت است که هر

حضرت داده شد قسم به پروردگار تو که حق تعالی مسلمانان را مانند حجرین نمیکرد و اندوخته کسی  
 که شهادت دهد که آن لاله غیره مانند کسیکه با وی خدایای متعدده عبادت در نزد  
 و عبادت الله متدین شود چون با ایشان ملاقاتی شوی با نظری خود با ایشان مقابله  
 نمایی مطمئن باش که ترا خوار نمی سازد زیرا که حق تعالی ما را خبر داده که  
 بسیاری لشکری اندک بر لشکری بسیار باذن خدا تعالی غالب شده اند من  
 با وجود گرفتاری اینجا مردمان در اثر مردان مدبرساننده شایم تا اینکه کفایت  
 نموده محتاج انسانی نشوید بشمار الله تعالی و اسلام بر آقا صدا و گفت و را  
 خبرده که مدد برای مسلمانان بسپرد که با ششم بن عتبیه بن ابی وقاص و سعید  
 بن عامر لخمی رسید چون رسول با مکتوب نزد بیزه قدم آورد بیزه لشکری  
 جمع نموده مکتوب مرغوب را بر مجاهدین قرأت نمود مسلمانان از شنیدن  
 مضمون آن بشارت یافته مسرور شدند بعد از آن ابوبکر با ششم بن عتبیه را  
 طلب نمود وی برآمده برای بکر سلام کرد ابوبکر همراه هزار نفر او را بکلیک ابی عبیده  
 فرستاده با ششم با سپاهیان همراه صدیق و دل اع نموده بیرون شده بطرف ابو  
 عبیده رفتند چون بروی قدم آوردند مسلمانان از دیدن شان خوشوقت  
 گردیده یکدیگر را بشارت میدادند سعید بن جبلی خبر رسید که ابوبکر اراده دارد  
 که ترا بکلیک لشکر مسلمانان بفرستد وی بسیار مسرور گردید چند روزی گذشت  
 ازین خبر اثری نشد خود برخواستند بجزوه صدیق آمده گفت یا ابوبکر قسم بخدا که من  
 رسیده اراده بفرستادن مرا کردی بعد از آن سکوت نمودی نمیدانم ترا در  
 من چه خیال سیده یا خلیفه رسول ام اگر میخواهی که دیگر بفرستد مرا نیز  
 با او ضمیمه کن و اگر کسی را منی فرستی من در جهاد رغبت تمام دارم  
 مرا اذن بده که خود با ایشان ملحق ساخته بمسلمانان برسم زیرا که ملک و دم  
 لشکر فراوانی بمقامه مسلمانان فراهم آورده ابوبکر رضی الله عنه گفت حکم  
 یا سعید بلال را امر نمود تا اینکه مردمان ندا کنند که جمع شوند و با سعید بن  
 عامر طرف شام برای جهاد بروند بقیه مردم با وی به چند روز جمع گردید  
 چون سعید اراده بر آمدن نمود بلال رضی الله عنه گفت یا خلیفه رسول الله  
 هر گاه مخصیسه مرا ازاد نمودی نفس خود را مالک شدم بعد از آن بسوی مری توجه  
 میکنم که مرا نافع باشد مرا و الذاکر که در راه خدا جهاد نامم که جهاد از بودن اینجا  
 دوست تر دارم حضرت صدیق فرمود که خدا شاهد است که ترا بجهت رضا و ازاد کردن

و مکافات و شکر آن را از تو تمنای دارم روی زمین فراح است. بر و به طرف که میخواهی  
 و دوست داری بلال گفت یا صدیق که گویا از سخن من بلول شدی و در دل خود چیزی را  
 جای دادی فرمودند قسم بخدا که هیچ در دل من نرسیده و دوست نمیدارم که سبب هوا  
 در آرزوی من آرزوی خود را ترک نمائی چگونه آرزوی خود را طالب باشم که آرزوی  
 در طاعت پروردگار است بلال گفت یا خلیفه المؤمنین اگر میخواهی همراه تو باشم  
 ابوبکر فرمود بدان اگر هوای تو در جهاد است هرگز تو را مانع نمی شوم و ترا باقی است  
 اینجا تکلیف نمیدارم زیرا که ترا برای اذان نمودن تعیین نموده بودم اگر بروی از فرا  
 تو بلول نمیشوم چه خمر تفرقه وجد نیست تا روز قیامت یا بلال هر جا باشی عمل صالح  
 نمائی تو شسته تو در دنیا نیستی که مادام که یقوه ذکر خدا کنی تا حق تعالی تو را آن را  
 برایت نیکو گرداند بعد ازین توصیه یا بلال گفت چرا که هد تعالی فی الدارین  
 یا ولی نعمی دای برادر دینی قسم بخدا چیزی که ما را خوشوقت می سازد صبر است  
 بر جور و استقامت بر عمل بعد از آن گفت برای غیر رسول مؤمنی نمیکند  
 همراه سعید بن عامره برآمده سعید بن عامر و همراهان او مأمور گردیدند که رفته  
 با نزییدن ابی سفیان ملحق شوند بلال در شام بقصد جهاد مقیم شده در دمشق فوت  
 گردید رضی الله عنه بعضی گفته اند در سینه بیستم یا بیست و هشتم در علت فوت  
 یکم سینه چته زیارت مدینه منوره قدم آورد این سینه از روی خواهش او گردید که اذان  
 بگوید گفت بعد از آنکه برای رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> اذان گفته بدیگری مؤمنی نمیکند  
 چون مردم الحاح و مبالغه را از جهل زیاده کردند به میندنه بالا شده که اذان  
 بگوید مردمان مدینه زن مرد و کلان خود در آشنیدن اذان می جمع گردیدند  
 گفتند که بلال مؤذن انبی صلی الله علیه و آله است اذان میگوید بیایند که بشنویم  
 چون بلال را شروع اذان نموده الله اکبری گفت مردمان زمانه آن حضرت <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
 یاد آورده بگیرند چونکه اشهد ان لا اله الا الله گفت مردمان از حضرت  
 دلنگ شدند چون اشهد ان محمد رسول الله گفت چنان غریب و فریاد مردم  
 بلند گردید که زنان و پردگیان از خوانها برآمده شیون و فریادکنان  
 میگریستند آن روز در مدینه منوره ذی روح نامند که از فراق آن حضرت  
 نگرسته باشد مثل زوفوت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و لهما برضطرار و سینه  
 کباب شد چون بلال از میندنه فرود آمده گفت خوشا به چشمی که در فراق آن حضرت  
 حضرت گریه نماید تا از آتش دوزخ خلاص شود گویند یک دفعه بشام اذان

همچنین روزی برپا شد بود ابوبکر علی و جمیع اهل بیت بسیار دوست میداشتند که تو  
 شده بود از رسول الله صلی الله علیه و سلم که نظر کردن بعلی بن ابیطالب عبادت است  
 مثل این حدیث عبداللہ بن مسعود نیز روایت کرده صاحب صحیح بخاری در صحیح  
 خود از ابی بکر صدیق حدیثی روایت کرده که ابوبکر گفت که صلہ قرابت رسول الله  
 از صلہ قرابت خود دوست تر دارم ابوالشیخ از ابوبکر روایت کرده که فرمود ای  
 مردمان شرف و فضیلت و منزلت برای رسول اهل بیت و ذریه اوست باید  
 سخن های باطل شمارا از راه بند ابوبکر در اکثر کارهای خود برای علی کار میکرد در وقت غزای  
 و جهاد علی را بر فتن اجازه نمیداد برای ناید که رفتن از رأی و مشوره او و عمر و عثمان  
 هم اجازه نمیداد جهت یاری خواستن از هر یک در تدبیر امور مسلمانان بیج کار را  
 بدون از مشوره انجام نمیداد - جلال الدین سیوطی گفته که ابوبکر در تموز وقت  
 گرمی وزه نفل میگرفت و در زمستان میخورد و جهت که روز تموز بر نفس دشوار است  
 میگردد دعاوی این بود - اللهم ان اسئلك الف الف عندك لتصرف من  
 نفسي في الزهد فيما جاؤا الكفائف در کتاب احیاء آورده که ابوبکر با کمال  
 حال خود از دنیا بودن آن می ترسید شک نیست که نابودن مال دنیا ضلح است  
 از وجود آن زیرا که خوترین احوال دنیا دار است که از حلال پیدا کرده موافق  
 شرع خارج کند با وجود آن طول حنا و انتظار در عرصات قیامت ویرانچاز  
 و اگر با حساب همراه او مناقشه شود بتلای عذاب میشود *سید احمد صمدی*  
 علیه و سلم عایشه رضی الله عنہا را وصیت فرمود که اگر میخواهی بمن عمل کنی  
 از مجلس انبیا حذر کنی و پیراهن از خود کنش تا آن را رقعہ زنی ابوبکر رضی الله  
 ابوبکر رضی الله عنہ خزینہ داری بیت المال ابرای ابی عبیده بن الجراح که این است  
 بود مقرر نمود سابق نگور شد که مال بحرین آمد ویرامیان مردم قسمت کرده فرمود  
 کسی باشد که او را وعده یاد مینی در نزد رسول صلی الله علیه و سلم باشد بیاید تا اینکه  
 من بوعده وفا نمایم و دین ادا نمایم جابر بن عبد الله برخواستہ گفت یا رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم آنحضرت بمن وعده داده بود که چون مال بحرین آمد بتو بنقدر  
 و اینقدر و اینقدر میدهم یعنی سه کف ابوبکر گفت بگیر آنقدر که فتم چون شمرده  
 پنجد درهم شد هزار پنجد درهم مراد او جهت وفائی کردن بوعده آنحضرت ابوبکر  
 از همان لها چیزی برای خود بر نداشت بنقدر در توصیف وی کفایت است  
 والله سبحانه تعالی اعلم

منع و نه آب را بکدر می سازی برای نصف زمین برای قریش لکن قریش  
 قومی اند که معادله نمیکند ابوبکر فرمود و ای شمار این سخن از زبان اله و نیکو  
 نمی برآید بجا برده بود شمار از جمله دعای حضرت صدیق این بود که  
 اللهم انی استئلك النصف من نفسی والهدی فیما جاز للکفا  
 چون قوله تعالی من یعمل سوء ینجز به نازل شد ابوبکر گفت یا رسول الله  
 بعد ازین آیت خلاصی گنج است رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بیامرز ترا  
 خدا بتعالی ای ابوبکر ای تو بیمار نمی شوی ای ترا آزاری نمی رسد آمانت گنجی شوی  
 این همه چیز نیست که جزای بدیها میشود چون صدیق کسی مدح کردی میگفت  
 خداوند آتوداناتری بمن از نفس من من بخود اناترم از ایشان بگردان مرا  
 بهتر از آنچه گمان میکنند و بیامرز از من آنچه ایشان علم ندارند مرا آنچه میگویند  
 مواخذه منهای حضرت صدیق از جناب نبوت است روایت کرد که گفت از  
 حق تعالی عافیت اسوال نمایند که کسی را بهتر از عافیت داده نشد مگر یقین مراد  
 به یقین عافیت قلب است از مرض جهل و شک پس عافیت قلب از عافیت  
 بدن اعلی تر است از کلام اوست که منفرمود کسیکه قدرت بگیرد که به  
 نماید و کسی قدرت ندارد بر خود را بگیرد آورد یکبار مرغی بر آید دید گفت  
 من مثل تو می بودم و از جنس بشری بودم امام عزالی در کتاب احیاء العلوم  
 گفته که تمام آنچه ابوبکر در ایام خلافت خود گرفته بود شش هزار درهم شد  
 آن را به بیت المال تاوان داد بمرتبه از کسب غلام خود نوشتید از غلام خود  
 سوال کرد گفت از کجاست کسب نمودم بگشت خود را بدان خود آورد  
 تی نمود چنان درتی مبالغه میکرد که گمان میشد که نفس وی بیرون میشود بعد  
 از آن گفت خداوند از آنچه دخل عروق و روده ها کرده از حضرت تو  
 معافی میخواهم چون رسول صلی الله علیه وسلم شنیده گفت ایما نمیدانید  
 که در شکم صدیق داخل نمی شود مگر طیب - روایت شده که رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم فرموده که آیه ولین خاف مقام ربنا جنتان  
 در شان ابوبکر نازل شده وقتی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود  
 که بنده میان دنیا و ملاقات خداوند محیر کرده شد آن بنده جانکهار را  
 اختیار کرد ابوبکر رضی الله عنه از شنیدن بگیرد آمد زیرا ازین گفته  
 نزدیکی اجل حضرت را فهمید این معنی را غیر از ابوبکر کسی از صحابه

حاضرین نداشتند بعد از آن آنحضرت فرمودند که باش بر علم خود یا ابابکر در میان  
 مسجدی بنویس علیهم و سلم از سبب آنها اصحاب در چیه تا بود که از آنجا نماز حاضر  
 میشدند چون مسجد مشغله میشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که هر در چیه هست  
 بسته نماند مگر در چیه ابوبکر این حدیث اشاره است به خلافت او بعد از  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم که از آنجا برآمده مردم نماز گذارد بعد از آن آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم فرمود که نمیدانم شخص که افضل باشد نزد من از ابوبکر چون  
 مرخص شد بمرض موت سلمان فارسی بروی دخیل شده گفت یا ابابکر  
 ما را به چیزی وصیت فرمای که بعد از تو عمل کنیم فرمود که دنیا بر شما مفتوح  
 خواهد شد باید از آن زیاده از حاجت و کفایت نگیرید و بدان که هر کس  
 نماز صبح را بخواند تمام روز در عهد و ذمه است تعالی باشد هوشدار که عهد  
 و ذمه خداوند را شکنی که دخیل و زخ شقوی عایشه رضی الله تعالی عنها  
 در وقت احتضار پدر بزرگوار خود تحسیر این شعر را خواند — شعر  
 و ایضاً سیتسقی الخمام بوجهه — ثم الیتیمی عصمه الابرار اصل  
 سفید روی که بر بوجایت او می بارد — غمخوار یتیمان چاره بیوه زنان آن  
 ابوبکر رضی الله عنه سر بالا کرده گفت نه که گفتمی صفت رسول الله علیه و سلم از من  
 سعید بن مسیب گفت که وقتی که ابوبکر رضی الله عنه محضر بود جائه از صحابه  
 نزد وی آمده گفتند ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم چیزی ما را بیاور  
 که توشه آخرت ما باشد ابوبکر فرمود کسی که این کلمات را بخواند و بعد از آن  
 میرود روح آن را حق تعالی در اتق مبین جای دهد گفتند اتق مبین  
 چیست گفت زمین هموار است و بروی عرش مجید که در آن  
 ریاض و بوستان و جوی های آب و آن درخت با است روح او را  
 حق تعالی در آن سر زمین هر روز صد بار شامل رحمت میسازد کلمات  
 اینست اللهم انک ابتدات من غنی حاجه بک اللهم  
 ثم جعلتهم فریقین فریقاً للنعم و فریقاً للسعی فاجعلنی  
 للنعم ولا تجعلنی للسعی اللهم انک خلقت الخلق فرقا  
 و میزتهم قبل ان تخلقهم فجعلت منهم شقیاء و سعیداً و غویاً  
 و برهتک انک لا تشقنی بمعاصیک اللهم انک علمت کل  
 کل نفس قبل ان تخلقها فلا تحیص لها ما علمت فاجعلنی بمن



دولای کردی تا آنکه مرا تا صبح خواب آید آخر مراد بنیاد نسبت دنیا را بچرخ علاقه  
 مرا به نری فرزند مشغول کردی ای حفصه میدانی که رسول صلی الله علیه و سلم با شکم  
 گرسنه راکع و ساجد تمام شب گریه و زاری کنان بود تا به جوار حق پیوست با وجود  
 وی از جمیع گناهان مغفور و معصوم بود البته عمر طعام خوب و لباس نرم ترا  
 استعمال نمیکند تا رویه صاحبین خود را رفتار کرده باشد ابد میان دو طعام جمع  
 نمیکند مگر روغن و آب او میخورد گوشت را اگر ماه یک مرتبه عایشه و حفصه  
 بعد از شنیدن این مقالات از نزد او برآمده بکنوز صحابه ماجرا را بیان کردند سیرت  
 وی رضی الله عنه چنین بود ملاقات کرد خدا عزوجل او عمر رضی الله عنه میگفت کسیکه در  
 امری مسلمانان را بدوش گرفت وی مانند غلام شان است نصیحت و ادای امانت  
 مولا بر غلام واجب و لازم است کمال در مدینه منوره قحط واقع گردید آن  
 سال عام رما ده میگفتند عمر در آن سال گوشت و روغن تناول نکرد این گفت  
 در آن سال یک روز شکم عمر قمر میگرد شکم خود را با انگشت زده میگفت غیر از این در نزد  
 چیزی نیست که ترا خود گوش سازد از این جهت رنگ مبارک تغیر کرده بود روزی  
 کسی در حقارت طعام وی سخن میزد گفت دای بر تو طبیعت خود را در دنیا  
 بخورم و آن لذت گیرم هرگز نمیخورم روزی پسر او عاصم گوشت میخورد گفت  
 شخص را از اسراف همین کافیست که هر چه آرزو کند بخورد بر خوردن خرماد اوست  
 میگردند بر خوردن گوشت میگفت از ماد اوست گوشت به ترسید که وی مانند  
 شراب عادت میشود که نفس را از وی منع کرده نمیتوانید حفصه بن ابی العاص گفته  
 همراه عمر طعام خوردم گاهی نان و روغن زیت گاهی نان و شیر گاهی نان و گوشت خشک  
 اعلی و بهترین خورش او اگر خوردی گوشت تازه بود وی میگفت اگر در اغراب  
 بکنند که همه آن طعام است یک مرتبه نان خشک وی را آوردند به سختی میخورد  
 گفت بخورید یا این عذر میگردیم آخر گفت چرا نمیخوردید گفتیم یا امیر المؤمنین شما  
 این نان را میخورید و ما این هر یک در منزل خود ازین بهتر و خوبتر طعام  
 میخوریم حفصه روایت کرده که یک روز بر عمر داخل شدم شوربای خشک با حری  
 روغن زیت مخلوط آوردم گفت ای دخترک من دو نان خورش در  
 بظرف و اندنی چشم ابدًا تا خدا تعالی اطلاق کند کلمه از عبد الله پسر وی  
 روایت شده گفت روزی بر طعام نشسته بودیم عمر رضی الله عنه بر ما داخل  
 شد و بر صدر مجلس جا دیدیم بسم الله گفته لغمه در دهان نهاد و به لغمه در

گفت درین طعام مزه روغن غیر گوشت را می یابم عبدالله گفت یا امیر المؤمنین  
 به بازار بر آدم بگردم گوشت خریدم بسیار لاغر بود بگردم روغن گرفته بر آن  
 ریختم تا فی الجمله شور بای شد فرمود که در دو طعام در نزد رسول صلی الله علیه و سلم  
 جمع نشد مگر یکی امخورد و یکی اصدقه میکرد عبدالله گفت یا امیر المؤمنین اگر  
 من بعد دو طعام جمع شد مانیز چنان میکنیم جابر رضی الله عنه گفت روزی  
 عمر در دست من گوشت دید که خوانده می بردم گفت چیست در دست تو  
 ای جابر رضی الله عنه گفتم گوشت را آرزو کردم و بخردم عمر گفت هر چیزی را  
 آرزو نمودی مخیری از این است قوله تعالی اذ هبتم طیباتکم فی  
 الحیوة الدنیا و استمتعتم بها بمنیر بسی یعنی بر دیدن خوردید شامختان  
 خود را در دنیا و نفع گرفتید بان و اینجا که دار خیرت است از آن مردم  
 بیاشد بگم تبه برایش گوشت آوردند که بان حیرتی و روغن از خوردن  
 آن اشتهای نموده گفت هر یک ازین دو مان خورش است دو مان خورش  
 یکی چگونه خورده شود و میفرمود که من نیز میتوانم که بره را حاضر کرده برایم  
 بریان نمایند و مغز کنندم را برایم نان به نهند و مویز را آورده برایم نهند  
 بسازند تا اینکه بخورم و بیاشامم قسم بخدا که طیبات خود را با خیرت با کفایت  
 میگذارم چنانکه شنیده ام که حق تعالی فرموده اذ هبتم طیباتکم  
 فی الحیوة الدنیا و استمتعتم بها و بود رضی الله عنه که می پوشید  
 در عین خلافت جامه که پیوند زده شده بود بعضی پشم  
 و در دایمی مرقع به اربابان در بازار با بان میگشت که در دست  
 دره بود مردمان را نادید میکرد خسته های خرم را از راه میچید تا  
 بان مردمان و حیوانات نفع بگیرند انس رضی الله عنه گفت دیدم  
 در پیراهن میان دو شان عمر که چهار پیوند داشت ابو عثمان  
 نندی گفت که بر حسب عمر ازاری دیدم که از حرم پیوند داشت  
 علی رضی الله عنه گفت در طواف کعبه عمر را دیدم که از او پوشید بود  
 که عیبت و یک پیوند داشت میان آن بعضی از حرم بود حسن بر دست کرد  
 که عمر خطبه میخواند برای مردم دیدم بر بازار او دو آزرده پیوند بود بعضی از حرم  
 و قتی که حج میگذارد سایه نمیکرد خود را مگر بر او خود یا بر درخت فرشت می انداخت  
 تا سایه میکرد و جمله نفقه آن شان زده دینار بود هنوز میگفت در نفقه هر اگر دیدم

نافع عیسیٰ ۴ روایت کرده که بمعیت عمر ۴ بسرای مالهای زکوٰۃ  
 داخل شدم که عثمان ۴ و علی ۴ نیز بودند عثمان رضی اللہ تعالیٰ  
 در سایه نشست علی ۴ بر سر آن ایستاده گفته عمر را بوی میرساند  
 و خود عمر ۴ در آفتاب که گرمی بحال شدت بود ایستاد بروی  
 دو جامه سیاه که یکی را رنگ و یکی را بر پیچیده بود شترهای  
 زکوات را خاشته رنگ و سن هر یک را نوشته میکرد علی ۴ به  
 عثمان رگفت که مصداق فرموده حق تعالی **إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرَ**  
**الْقَوِيَّ الْأَمِينُ** این شخص است عمر رضی اللہ عنہ روزی خطبه خود  
 گفت قسم بان کسی که محمد صلی اللہ علیہ برستی بخلق فرستاده اگر  
 شتری در کنار فرات سامان خود را ضائع و هلاکت گرداند بترسم  
 که در قیامت من از ان مسؤل باشم روزی دیگر در خطبه گفت  
 ای مردمان نفرستادم عاملان را بر شما برای آنکه بزندان شما  
 را یا در دناک کنند و یا مالهای شما را بگیرند بلکه جهت آن فرستادم  
 تا مردین و سنت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم را بشما تعلیم کند هر  
 کس بقرآر گفته من عمل نکرده باشد بمن بگوئید قسم بکسی که انفس  
 من بقبضه اوست از ان عامل قصاص میگرم سلام بن مسکین  
 گفته وقتیکه عمر ۴ محتاج شد از نزد عبد اللہ بن مسعود که خازن  
 بیت المال بود قرض گرفتی بسا بود که خازن بیت المال برای گرفتن  
 قرض می آمد عمر ۴ او را بکسی حواله میداد که قرض او را بدد یا باریک  
 میعاد بخواه عهلت میخواست چون وقت آن میرسید معاش  
 خود را گرفته قرض را ادا میکرد سالم بن عبد اللہ ۴ روایت کرد  
 که چون عمر رضی اللہ عنہ مردم را از کار ملی نهی کردی اهل خود را  
 جمع کرده میگفت که مردم را از فلان و فلان کار نهی کردم و مردمان  
 بظرف شما مانند مرغان بظرف گوشت نظر مینمایند قسم بخدا که اگر  
 کسی را از شما با آن چیز مشغول بینم هر آینه دو چند او را تغذیب مینمایم  
 محمد بن سیرین گفت خسروی ۴ از مکه معظمه آمده چیزی از بیت  
 المال طلب کرد عمر ۴ قهر کرده گفت اراده داری که ملاقات  
 کنم خدای را و از ملوک کسب خائن باشم بعد از ان از اصل مال

خود که همه آن از غنائم می شد ده هزار درهم داد و میفرمود محبوب  
 ترین مردم نزد من کسی است که عیب های مرا بگوید راوی گوید وقتی  
 عمر رضی الله عنه مال غنائم را بین مردمان تقسیم میکرد دخترک  
 صغیری داخل شده در همی از آن برداشته عمر رضی الله عنه  
 در عقب وی میدوید تا آن دخترک سخانه داخل شده در هم را  
 بد بان خود انداخت عمر رضی الله عنه انگشت را بد بان دختر انداخته  
 بیرون کرده میان مالها انداخت و آن دخترک میگفت بعد  
 از آن گفت ای مردمان بدانید که عمر و اولاد او را نیاده حق نیست  
 بر آنچه برای مسلمانان قریب و بعید میباشد روایت شده است  
 که ابو موسی اشعری ۴ روزی بفرموده امیر المؤمنین عمر ۴ بیت  
 اجمال را جا روب میگرد از میان خاکها در هم یافته پس خلیفه  
 میگذاشت ابو موسی ۴ آن در هم را بوی داد عمر ۴ در هم را بندست  
 پس خود دیده بر رسید از حجاب است گفت ابو موسی ۴ بمن ادا عمر ۴  
 گفت یا ابا موسی ۴ در مدینه منوره از خاندان عمر و اولاد او کسی  
 را حق تر و خوار تر ندیدی و اراده داری که از امت محمد صلی الله  
 علیه و سلم هر احدی را بظلمه آن مطالبه کند آن در هم را با خودی  
 که حلال گفته میشد به بیت اجمال رد کرد و ترسید که مبادا دانی  
 باشد یعنی اگر چه آنقدر مشرعا حلال گفته میشود لکن عمر ۴ برای  
 استبرار دین خود و اقتضای عدلت تقوی نمود تا اینکه قول نبی صلی الله  
 علیه و سلم **دَعَّ مَائِي نَيْكَ اِلَى مَا لَا يَرْتَبُكَ** یعنی آنچه ترا بشک  
 می اندازد ترک کن باسوی تقین داری و گفته است حضرت صلی الله  
 علیه و سلم **مَنْ تَرَكَ الشَّبَهَاتِ اسْتَبْرَعُ لِدِينِهِ** عمل کرده باشد  
 طارق بن شهاب گفته وقتیکه عمر ۴ بنام قدم آورد که غیر از او رود  
 و حمامه و موزه دیگر چیزهای باو نبود چون آب رسیده موزه های  
 خود را کشیده به بغل گرفته و چهار شتر بر گردن افکنده می آمد  
 مردم گفتند یا امیر المؤمنین الان ترا شکر و بطارقه شام ملاقات  
 میکند تو بهین بیت باسی عمر ۴ عنه فرمود که ما قومی بودیم ذلیل  
 و خوار حق تعالی ما را ببرکت اسلام عزیز گمراه ایند غرت خود را بغیر از

اسلام طالب نبیاشم را وی گفته که عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ روز  
 بر منبر میگفت ای گروه مسلمانان چه میفرمایید اگر سر خود را بطرف  
 دنیا نیلی و هم سر خود را کج کرد از میان مردم شخصی استاده  
 شده شمشیر خود را کشید گفت میگویم بجهنم اشاره بقطع کردن سر  
 او نمود عمر گفت رحمت اللہ علیہ شد که از رحمت من کسی هست  
 که اگر کج شوم مرا راست میکنند گویند از زمین جامه های مخطوط  
 آورده شد یکا یک را بر مردم تقسیم کرد و بر منبر برای خطبه خواندن  
 صعود نمود بازار و در آنجلس بود بعد از آن گفت بشنوید حکم اللہ  
 شخصی استاده شد گفت نمی شنویم عمر رضی اللہ عنہ گفت چرا یا  
 عبد اللہ آن گفت برای اینکه با هر یک یک جامه دادی و خود  
 دو جامه پوشیدی امیر المؤمنین گفت گماشته عبد اللہ بن  
 عمر عبد اللہ گفت حاضرم گفت یکی ازین دو جامه از کیت گفت  
 از من عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت ای مرد تعجیل کردی زیرا جامه کهنه  
 خود را می شستم جامه عبد اللہ را عاریت گرفتم بعد از آن نمود  
 گفت حالا بگوی تا آن شنویم و قتیکه از سفر شام بازگشت روزی از مردم  
 تنها میگشت تا اخبار مردم را معلوم کند که در حق وی چه میگویند  
 سخانه پیره زنی آمده ویرا گفت عمر که از شام آمده با مردم چه طور  
 معامله میکنی آن پیر زن گفت خدای تعالی او را از طرف من  
 جوای خیرند گفت چرا چنین میگوئی دای بر تو پیر زن گفت سخام  
 از هنگامی که خلیفه گردیده تا امروز مرا یکدربیم و دینار نداده عمر  
 گفت وی حال ترا نمیداند که درین موضع بیباشی زن گفت  
 گفت سبحان اللہ گمان نمیکنم کسی که ولایت نماید و از نابین  
 مشرق و مغرب بیخرباشد بعد از آن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ میگویی  
 شده گفت و اعمر او را حضور ماه هر کس از تو دانشمند تر است بعد  
 از آن امیر المؤمنین گفت ای زن دعوائی ظلمهای که بر تو شده  
 بر من بفروش بیست و پنج دینار بدین مکالمه و منازعه بودند  
 ناگاه علی بن ابی طالب و عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہما داخل  
 شده گفتند السلام علیک یا امیر المؤمنین چون زن دانست که امیر

المؤمنین دست بر سر زده میگفت و اسورتا امیر المؤمنین را  
 بروی دستش نام دادم عمرم گفت ای مادر تو باکی نیست بر من  
 بعد از آن قطعه کاغذی را طلبیده بران نوشت **بسم الله الرحمن الرحيم**  
 این وثیقه ایست که خریدم است عمر بن الخطاب از فلان ظلمهای  
 او را که از ابتدای ولایت عمر روز بروز شده به بیت و پنج دینار  
 پس بر چه اذی کند این زن در محشر حضور پروردگار عمرم از وی بری  
 و خلاصی علی بن ابی طالب و عهد الله بن مسعودم بران وثیقه شهادت  
 خود را نوشتند عمرم آن خط را گرفته بغامی بن ابی طالب داد گفت  
 اگر پیش از تو وفات کردم این وثیقه را در کفن من بگذار او زاعی  
 گفت عمرم در شب تاریک بیرون شد ابو طلحه رضی الله عنه وی را  
 تعقیب کرد دید که عمرم سخانه داخل شد چون صبح شد طلحه بان  
 خانه رفت پیر زال کوری بجای افتاده را دید از وی پرسید چه جبهه  
 می آید ترا این مرد گفت از فلان مدت آمده تعهد و مخجاری مینماید  
 و از خانه من بپسیدی را در میکند طلحه میگوید بدل خود گرفتم گریه  
 کند بر تو مادرت ای طلحه بین که چه قدر زحمات است که عمر رضی الله  
 عنه میکند از محمد باقر بن زین العابدین بن حسین بن علی روایت  
 شده که مولای عثمان بن عفان بمن گفت همراه عثمان بن عفان دهانه  
 بلند بودیم روز نهاییست گرم بود عثمان رضی الله تعالی عنه  
 شخصی را دید که دو شتر ماده را بر پشت می راند از غایت گرمی در روی  
 زمین مانند پروانه حرکت میکند عثمان رم گفت چه حال است این  
 شخص را کاشکی در بدینه با ایستد تا هوای سرد نشود بعد از آن برود  
 چون نزدیک شد بمن گفت بین کیت چون نگرستم عمر بن الخطاب  
 بود گفتم امیر المؤمنین است عثمان رضی الله عنه بر خاک بسته سر خود را از  
 روزن بگردان کرد تا مشاهده کند باد سموم وزید پس عثمان سر خود را  
 سنجانه کرد تا اینکه عمر برابر وی رسید بعد از آن گفت یا امیر المؤمنین  
 چه چیز ترا درین گرمی بیرون کرد گفت دو شتر ماده از شتران صدقه از  
 کله مانده بود خاستم که آنها را بگله برسانم که مساد آنها ضائع شوند  
 و در نزد حق تعالی مسؤال باشم عثمان رضی الله تعالی عنه گفت یا امیر المؤمنین

بسیار بفرمای شتران من بگله میرسانم گفت برود بسیار خود رفت  
 عثمان گفت نزد من کسی هست که آن را کفایت کند گفت بسیار خود  
 باشد و رفت عثمان به گفت کسی که دوست دارد قوی داین را به بند  
 یابین شخص نظر نماید شافعی این روایت را در مسند خود ذکر کرده  
 دقیقاً عمر رضی اللہ عنہ لشکر را بر اسب فتح عراق بجهیز نمود سحرین  
 انی وقاص به را بر آنها امیر گردانید بعد از فتح قادسیه سعد بن ابی  
 وقاص خبر فتح و عده گشتگان و اسیران را نوشته بداریه قاضی  
 بن عمیله فراری نام خدمت عمر فرستاد و عمر هر روز از شهر  
 مدینه بیرون شده خبر قادسیه را از سواران میرسد تا نیم  
 روز توقف میکرد بعد از آن مدینه باز میگشت روزی شخصی شتر  
 سواری را دید که سبتاب خمی آمد نزد او و فرستاد گفت اولاً و سبتاب  
 از کجا میآئی شتر سواری توقف کرده گفت از قادسیه و شتر سواری  
 سرعت میراند و عمر رضی اللہ عنہ بر کباب وی میدوید و خبر میرسد  
 شتر سواری گفت حق تعالی شترکان ما شکست داد مسلمانان فتح  
 کردند عمرم از شنیدن این سخن مسرور شده پیش روی شتر  
 میدوید و میرسد شتر سواری بوی اعتناء نمیکرد که وی را نمی شناخت  
 همچنین بود تا داخل مدینه شدند مردمان درین هنگام اسلام  
 یا امیر المؤمنین میگفتند آن شخصی چون شنیدد داشت که امیر  
 المؤمنین است منقول شده بقدم اعتناء پیش آمده گفت چرا آوردی  
 که من امیر المؤمنین تا این قدر گستاخی و جرات از من بظهور نمی آید امیر  
 المؤمنین از جناب اشما معانی میجویم عمر گفت باک نیست بر تو ای  
 برادر من احنف بن قیس گفت ما را عمر رضی اللہ عنہ در سریه بطرف  
 عراق بیرون کرد حق تعالی عراق و شهرهای فارس را بر ما مفتوح  
 کرد جامه های سفید فارس و خواستگان را رسیده پوشیدیم  
 چون بر خلیفه قدم آوردیم بعضی دیدن از ما اعراض کرده با ما سخن  
 نگفتند بر بایان بسیار سخت آمده مشکوه کردیم بعد از امیر روی  
 عهد افتد گفت عمرم از دیار روی گردانید شما با کس پوشیدید که  
 نه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پوشیده و نه خلیفه بعد او

بمنزل ہای خود آید آن جا بہ ہا را کشیدیم کجا مہ ہای ہوی  
 خود حضورش آمدیم بر ہای خاستہ سلام گفت و یک یک را  
 معائنہ کرد گویا پیش ازین ندیدہ بود بعد از ان مالہای غنیمت  
 را تقدیم کردیم بالتویہ میان ما تقسیم کرد در حجلہ مال ہای غنیمت  
 نوعی از انواع خلیصہ بود یعنی طعامی کہ از خون و روغن میارند  
 زرد و سرخ عمر رضی اللہ عنہ از ان حشیدہ گفت چون آن  
 را خوش مزہ و خوش بوی یافت ای گزوفہ ہا جبرین و انصار  
 این طعام است کہ بدر پیرا بدر پیرا بان میکشد بعد از ان  
 امر نمود کہ با اولاد کسانیکہ در غارت شدہ بودند و برہنہ بود  
 خود چیزی از مال غنیمت نگرفت ہم اخف ہم روایت کرد وقتی  
 کہ عراق فتح و خزانہ کربلہ بسوای او بار کردہ شد خازن  
 بیت الکمال گفت این اموال را داخل بیت الکمال کنم عمر  
 گفت قسم بخدا تا کہ تمت نکند سخا نہ خود داخل نشوم فرس  
 ہا را در مسجد انہوار کردہ مال را اظہار کردند عمر ہم چیز بزرگی را از  
 طلا و جواهرات دیدہ فرمود انکسی کہ اینہا را دادا کردہ این است  
 صحابہ ہم گفتند تو این خداوندی عمال تو نیز اینند بعد تمت کردو  
 از ان چیزی بخود نگرفت در صحیح بخاری آید کہ فرمود رسول خدا  
 کہ این مال دنیا تر و تازه و شیرین است واللہ تعالیٰ فرمودہ زمین  
 لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّمَوَاتِ یعنی زینت دادہ شدہ است برای ہمدان  
 دوستی آرزو ہا عمر رضی اللہ عنہ گفت خدا یا طاقت نداریم کہ بزینت ہای  
 دنیا خوشنود شویم مگر از تو توفیق میخواہم کہ در مصرف آن نفقہ  
 کنیم بعد ان اموال را تمت کردہ از جاگی خود برخواست داری  
 نیز در فتح عراق و اموال غنیمت چنین روایت کردہ  
 اختصار افکار شد چون مالہای بسیار با نزد دی آورد  
 گر بہ میکرد و میگفت حق تعالیٰ دنیا را از پی خود و ہا حبلہ بر طرف  
 کرد و برای من فتح نمود پتر سم کہ این در حق من استدر ارج  
 باشد شاغی رحمت اللہ علیہ روایت کردہ کہ چون مال ہای عراق  
 آوردہ شد خازن بیت الکمال گفت اینہا را داخل بیت الکمال



نکتہ عمر رضی اللہ عنہ گفت نہ قسم برت کعبه تا تقسیم نکنم آنها را زیر  
 سقف خانه آرام منی گرم امر کرد تا مسجد نباده چید نفاح حضرت  
 نمایند آنها از مهاجرین و انصار چون صبح شد با نجاس ۴ بن  
 عبدالمطلب و عبد الرحمن بن عوف آمده فرسش با را از روی -  
 اموال پس کردند اموالی را دید که هرگز ندیده بود از طلا و یا قوت  
 و فرزد و فروارید که می درخشید عمر رضی اللہ عنہ بگریه درآمد  
 یکی از اصحاب گفت قسم بخدا که امروز روز گریه نیست بلکه روز  
 روز شادی و مبارکباد است عمر گفت قسم بخدا به فکر که من  
 رفته ام در پی قومی این مال بسیار شده مگر اینکه عذاب سخت  
 بین شان واقع گردید بعد از آن زومی طرف سب کرده دست  
 پایی خود را بالا کرده گفت بار خدا یا پناه بخویم شو ازینک آنها  
 در حق من استدراج باشد زیرا که گفته سنسنگل در جمل  
**مَنْ حَيْثُ لَا يَخْلُونَ** یعنی درجه درجه میگیریم ایشانرا از  
 جایکه علم ندارند بعد از آن قسمت کرده برای خود چیزهای نکرمت  
 از جمله اموال غنیمت عراق فرسش کسرا که آنجا بسیار کسرای  
 و قطیف نیز میگفتند آن بفرسش که طول آن شصت زرع و پهنائی  
 آن نیز شصت زرع بود اگاسره و ملوک فارس این را حجه زرتان  
 ساختند بودند که گل دریا حین معدوم میشد و آنرا استرده  
 بالای آن شراب می آتش میدند گویا از کثرت گل باری صورت  
 با میان بوستان بودند که راه با در آن مصور بود بگین با  
 مانند جوی باری روان زمین آن مذتب دیگر نگیین با مانند در -  
 کناره های آن مانند زمین با مزوع سنز و خرم بسزیهای بهار  
 درختان مصور بود بر گها از حور و شکوفه ها از طلا و نقره و میوه  
 آنها جوهر و مانند آن چون سعد بن ابی وقاص در وقت تقسیم غنائم  
 خاست آنرا نیز تقسیم کرده خمس قطیف را به بیت المال روان کند تقسیم  
 آن برابر میشد بلیک بیان مطالب کرده گفت ای بار خدا خوش  
 میشود که چهار حصه دیگر نیز بخند را میرالمو منین بفرسیم که هر جا خواهد  
 صرف نماید زیرا که تقسیم آن با تسویه نمیشود و نسبت بمایان قلیل

میباشند در مدینه منوره جای را میگیرند و همه گفتند رضا مند و  
 خوشوقتیم آنرا همراه اموال عینیت فرستاد امیرالمؤمنین بعد از  
 تقسیم اموال در باب طایف مشوره کرد بعضی تقسیم و بعضی بگذارشتن  
 و برخی برای وی تفویض دادند علی بن ابی طالب آمد گفت نگذاشته  
 است حق تعالی علم ترا جمل و نه یقین ترا نشاند از دنیا و دیگر چیزی  
 حاصل نیست مگر آنچه دادی و گذشتی بپوشیدی و کهنه کردی  
 و با خودی و فانی نمودی اگر این را بفرماندگاری کسی میگرد  
 که آنقدر استحقاق نداشته باشد عمر گفت راست گفتی و مرا آ  
 نصیحت کردی آن را قطع کرده قسمت کرد در سیرت انجلیبه گفته که  
 یک قطعه از آن بعلی ابن ابی طالب رسیده که آنرا به بیت فرار  
 دیار فروخت و عمر رضی الله عنه چیزی برای خود نگرفت وقتی  
 که عطا یا را برای مهاجرین اولین مقدار کرد برای پسر خود عبد الله  
 که از مهاجرین اولین بود سه هزار و باقی با چهار هزار مقدار شد  
 گفتند عبد الله نیز از مهاجرین اولین است گفت ابن همراه پدر خود  
 هجرت و دیگر با نفس خود هجرت کرده اند این مسأله ای است  
 باشد بیکر تبه مالها را قسمت میکرد از برای حسین رضی الله تعالی  
 عنها هر یک هزار درهم و پسر خود عبد الله بیست و نه هزار  
 المؤمنین عبد الله پسر توفیق روی آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 در زمانی شمشیر بزد که حسین در کوه مای مدینه بازمیگردند  
 هر یک را دو خنده پسر خود میدی گفت بر دید بسیار بد در می مثل  
 پدر آن با و مادری مثل مادر شان و جدی مانند حدشان و  
 جدّه مانند جدّه شان و عموی مثل عموی شان و خالوی  
 بیجو خالوی شان و خاله مانند خاله شان هرگز سخا پیداورد  
 پدر شان علی مرتضی مادر شان فاطمه زهرا جد شان محمد مصطفی  
 صلی الله علیه و سلم جدّه شان خدیجه الکبری عموی شان جعفر  
 بن ابی طالب و خالوی شان ابراهیم ابن ابی طالب صلی الله  
 علیه و سلم و خاله شان رقیه و ام کلثوم بنات رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم عبد الله مانند آنهاست صلوات الله علیهم

برای اقارب رسول الله صلی الله علیه وسلم از غیر آن بیشتر بود  
 ز نهری گفته زمانیکه فتوحات عراق رسید مرد مجردی از بنی تميم  
 ماند مگر اینک که عمر و می را از بنی ثویلی خادمان را خادم فرستاد  
 از محمد باقر بن زین العابدین روایت شده که جامه های یمن آورده  
 و آن را عمر رضی الله عنه تقسیم کرد جامه نقد حسنین موافق یمن بدو  
 حاکم یمن نوشت اینک دو جامه نقد حسنین موافق ساخته بفرست  
 حاکم موافق نوشته امیر المومنین ساخته روان کرد عمر رضی الله  
 عنه بر آننها پادشاهانید وقتیکه جمع کرد دفتر با و عطا پارا مقرر نمود  
 ابتدا بر بنی هاشم کرد عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت  
 کرده که وقتی شتری خریده به علف زار فرستادم چون بز به  
 شد آوردند درین عمر خواحل شده شتر را بز به دیده رسانند که از  
 کسیت گفتند از امیر تو عبد الله گفت هیچ بیج ای عبد الله نیز امیر  
 المومنین عبد الله چون شنیدم دیده آدم گفتم چه حال  
 است ترا یا امیر المومنین گفت چیست این شتر گفتم فکری آلا غ  
 بود خریده علف زار فرستادم طلب کردم آنچه دیگر  
 مسلمانان لطف میکنند گفت بی کجا این شتر بگردانید المومنین  
 را و سیر کنید شتر امیر المومنین را ای عبد الله در آن سال  
 خود را بگیر باقی را بیاورد تا به بیت المال مسلمانان گذارم  
 چنان کردم بدگر روایت آمده که نصف ربح آن را گرفته  
 در بیت المال نهاد گویا جریمه گرفت نصف فائده را با جهتها  
 خود قیمت علف خود مسلمانان را بعضی گفته اند که این شتر  
 مشترک بود میان عبد الله و برادر او عبد الله که هر دو  
 برادر قیمت شتر را از انبی موسی چنینکه و الی عراق بود گرفته بودند  
 که آن مال را به عمر رضی الله عنه در مدینه بدینند و بان سخاوت  
 بهم بخشاسته بودند ابو موسی اذن تجارت داده بود با وجود  
 آن آن سخی فائده کرده بودند عمر رضی الله عنه و حسن بیت  
 المال کرد بر او بی شان گفت فائده شما از من حاصل  
 شده یعنی این مال که شما داده شده و تجارت مار ذوان شدیم

بواسطه که پسران امیرالمؤمنین میباشند قاده رضی اللہ عنہ  
 گفته وقتی که عمر رضی اللہ عنہ رسولی بطرف ملک روم میفرستاد  
 بزوجه وی ام کلثوم بنت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ دینار قرص  
 بان عطر خوریده در شکمشه کرده بزوجه ملک روم فرستاد  
 وقتی که قاصد از روم پس چو آمد بزوجه ملک روم نیز چیزی جواهر  
 نام کلثوم فرستاد چون رسول آورد زوجه عمر را آنها را دیدی  
 فرشتا ریخته بود ناگاه عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ داخل شده رسید  
 که اینها چیست و از کجاست زوجه وی کیفیت را بیان کرد آنها را  
 گرفته داخل مسجد شدند اگر که الصلوة جامعته چون مردم جمع  
 شدند برایشان کیفیت را گفته جواهرانشان داد گفت شما  
 چه را می میدید همه گفتند ما ام کلثوم را مستحق میداریم زیرا که  
 این بدیهه است از طرف زنی که بر وی عشر و عراج و جزیه نبوده  
 و حکمی از احکام رجال بان تعلق نگرفته امیرالمؤمنین عمر صفت  
 زوجه زوجه امیرالمؤمنین رسول فرستاده امیرالمؤمنین  
 را حذر که سوار گردیده حق مؤمنین اگر مؤمنین نبودی این بدیهه  
 وی را کامل نمی آمد چنین را می میدیدیم که آن به بیت المال  
 تسلیم شود در اس المال او را بدیم جواهر را فروخته برای زوجه  
 خود یک دینار داده باقی را به بیت المال تسلیم کرد روایت  
 شده است که عیال ابی عبیده برای عیال پادشاه روم بدیهه  
 فرستاد مثل بدیهه که گذشت عیال پادشاه روم بمهرن  
 هاجرا **الاحسان الا احسان** مکافات از الیتری  
 جواهر زنند صورت معاویه حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ رسید  
 جواهر را از عیال ابی عبیده گرفت و بفروخت بمن بدیهه او را داد  
 و باقی را به بیت المال تسلیم نمود حضرت عمر رضی اللہ عنہ را  
 چیزی مشک آوردند امر نمود که لقمه کرده شود در بین مسلمانان  
 و مبارک بینی خود را بند نمود گفته شد که جواهر بینی خود را بند نمود  
 فرمود انتفاع از مشک سومی آن است آن بدناخ نرسد و نیز  
 حضرت عمر رضی اللہ عنہ یکرور سجانہ خود داخل شد بوی مشک

بمشام اور رسید فرمود کہ این بومی کہ بمشام میرسد از چه سبب  
 است زوجه او گفت کہ امروز جزئی مشک از بیت المال  
 فروخته و بدست خود وزن نموده بعد از فراغ وزن انگشتان  
 خود را بر جامه های خود مالیدم حضرت عمر رضی اللہ لباس با  
 را گرفته باک شست بومی آن از اہل نگر دید بزمن میمالید و آب  
 میرسخت تا بومی آن ز اہل شد روایت بخندہ است از سفیان  
 بن عیینہ از سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ کہ در کوفہ بود بعد از  
 فتح عراق حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ نوشت کہ اجازت بدہد  
 او را بہ بناد خانہ بہرہ کشین حضرت عمر رضی اللہ عنہ در جواب نوشت  
 کہ ناکن خانہ کہ بہوشد پیر از آفتاب و محفوظ دارد نترس از اہل  
 روایت شدہ است از ابی عثمان النہدی کہ در زمانی کہ ہمراہ عتہ  
 ابن فرقد با ذریحان بودیم حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ -  
 مکتوبی نوشتاد مضمونش اینست کہ یا عتہ ابن فرقد این مال از  
 ریح کو در سنجید رتو نیست از طعامی کہ در منزل سیر میخوری  
 مسلمانان را در منازل ایشان سیر گردان و لازم گیر بر سیر  
 کردن از تنعم و ہیئت و حاصلت اہل شرک و پوشیدن لباس  
 ابریشمین زیرا کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم از لبس ابریشم  
 نہی فرمودہ روایت کردہ است ابن سہاک از ابی جعفر محمد باقر  
 رضی اللہ عنہ کہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ را در راہی از راہ ہای  
 مدینہ با علی و حسن و حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہم ملاقات اتفاق  
 افتاد حضرت عمر رضی اللہ عنہ را کہ زیاد دست داد حضرت علی  
 رضی اللہ عنہ فرمود چہ چیز بگیری آوردہ است ترا یا امیر المؤمنین  
 فرمود کہ ام کس سزاوارتر است از من بگریستن یا علی ام  
 امت تفویض امین شدہ حکم میکنم و نمیدانم کہ آیا گناہ کارم  
 یا نیکو کار حضرت علی رضی اللہ عنہ فرمود سجد او ندکہ عدل می  
 کنی در فلان کار و فلان کار بد سخن علی رضی اللہ عنہ است کہ  
 گریہ او نشد بعد از آن حضرت حسن رضی اللہ عنہ شروع در سخن  
 نمود در بیان ولایت و عدل آن سخنان او نیز منع نکرد او را

از گرسختن حسین رضی اللہ عنہ سخن گفت مثل حسن رضی اللہ عنہ  
 قطع شد گریه او و فرمود شما ستمدار است میدید بعد از من  
 حضرت علی رضی اللہ عنہ فرمود شما شاید با تشنگی و نمین نیز  
 همراه شما شایهید یا شتم روایت شده است از شعبی  
 رضی اللہ عنہ که علی بن ابی طالب بابل بخوان گفت که حضرت  
 عمر رضی اللہ عنہ در از امت بوده امری را که عمر رضی اللہ  
 عنہ فرموده است هرگز تغییر نمیدهند و نیز از شعبی روایت  
 شده که علی بن ابی طالب داخل شد کوثر را و گفت نمی گشایم  
 عقده را که حضرت عمر رضی اللہ عنہ بسته نموده باشد و روایت  
 شده است از حسن بن علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفتند انهم که  
 مخالفت کرده باشند علی یا تغییر داده باشند چیزی را که  
 عمر وضع کرده بود او را روایت شده است از زید بن  
 علی بن حسین رضی اللہ عنہم که حضرت علی رضی اللہ عنہ شایه  
 بود بفرمود رضی اللہ عنہ در سیرت روایت شده است از ابی  
 اسحاق که حدیث کرد او را گفتی گفت نشسته بودیم علی را که  
 گریه آمد او را گریه کشید گفتند که چه چیز بگریه آورد او را یا امیر  
 المؤمنین گفت یاد آورد هر برادر خود را که همین برادر او شایه  
 است بر من حبیب من و بر گزیده من و خلیل من و صاحب  
 من عمر این خطاب و یک مرتبه گفت که اراده خیر نمود عمر به پیغمبر  
 خدا صلی اللہ علیہ وسلم اراده خیر نمود خداوند بعد از آن بگریه درآمد  
 و حضرت علی میفرمود وقتی که ذکر کرده شود صالحین یا اید عمر  
 رضی اللہ عنہ و حضرت علی رضی اللہ عنہ فرمود ز سید است  
 بمن کسی که فضیلت داده باشند مرا بفرمود رضی اللہ عنہ مگر اینکه  
 درم بینم او را مثل خدا افزا کننده و حضرت علی رضی اللہ  
 عنہ یک مرتبه خطبه خواند مضمونش اینکه خداوند  
 گردانیده است امر را بفرمود رضی اللہ عنہ در میان مسلمانان  
 بعضی از مسلمانان راضی بودند و بعضی در خشم بودند من بودم  
 از کسانی که راضی بودند خشم به خداوند آنکه جدا شد

از دنیا تا آنکه راضی شد از وی کسی که ناخوش شود بود و غالب  
 گردانید حق تعالی به اسلام عمر اسلام را و او را قیام دین گردانید  
 و بنا بر حق را بر زبان او نطق میبکند و خداوند در قلوب  
 مؤمنین محبت او را انداخت و در قلوب منافقین  
 و کفار بیعت و ترس او را سیرت و روش آن مثل  
 سیرت و روش آن حضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم پس کدام  
 یک مانند میثور او را روایت کرده است سخاری از  
 ابن عباس رضی اللہ عنہما در وقتی که وفات کرد حضرت  
 عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہم و پرده روزه شد قبر او حضرت علی  
 رضی اللہ عنہم بر قبر وی با نیت داد و گفت که نیت بر روی  
 زمین مردی دوست تر من که ملاقات کند خداوند  
 را بصحیف اعمال خود از بهمان روزه روزه شده زیاده  
 شده در روایت ابن السجاک که بعد از آن گریه نمود  
 حضرت علی تا آنکه تر گردید ریش او با شک چشم او  
 در روایت دیگر آمده که علی رضی اللہ عنہ فرمود رحم کند  
 خداوند ترا یا ابن الخطاب آیات خداوند را عالم و حق تعالی  
 در سینه تو عظیم بود و پیر سیدی خداوند را و انبی تری  
 مردمان را در راه خداوند سخی بودی و باطل جسیل  
 و گرسنه بودی از دنیا و سیر بودی از آخرت  
 روایت شده است از اوس بن حکیم که دیدم علی رضی اللہ  
 عنہ را در وقت موت عمر رضی اللہ عنہم پایان انداخت  
 سر خود را بعد از آن بالا نمود و سیر نمود و اعراض برده  
 شد سنت و باقی گذاشته شد فتنه که بمن می رسد  
 و سجداوند که ابن الخطاب خلاص شد از سیر  
 فتنه و روایت شده است که وقتی ملک الموت  
 داخل شد در عمر را چینه قبض روح وی شنید حضرت عمر  
 که ملک الموت میگفت این بیت امیر المؤمنین است نیت  
 چیزی در وی گویناقر است حضرت جواب داد که یا ملک الموت

کسی را که تو خلیفہ باشی خانہ او پختن است روایت کرده  
 است ابو بعلی از عمار بن یاسر رضی الله تعالی عنہما فرمود  
 رسول خدا صلی الله علیہ وسلم آمد مرا جبریل فی الحال  
 لقمہ یا جبریل فضائل عمر را بمن بیان کن جبریل فرمود  
 اگر حدیث کنم ترا بدر از ی بقای نوح در قوم خود یعنی  
 ہزار سال خلاص میشود فضائل عمر رضی الله تعالی عنہ  
 و بدرستی کہ عمر حسنة است از حسنة ابی بکر رضی الله  
 تعالی عنہ و سبب باشد کہ عقول کوتہ اندیش دوری بجوید بیاری  
 فضائل عمر را مگر کسی کہ صاحب بصیرت باشد و بنظر امان  
 و تحقیق نظر نماید در چیزهایی کہ خائن نموده است بانہما  
 عمر را رضی الله عنہ در فضائل نفس او و چیزهایی کہ جاری  
 کردہ است خداوند بدست او و چیزهایی کہ حاصل شدہ است  
 بر اسلام و اہل اسلام بسبب او از عزیز کردن خداوند  
 اسلام را در ابتداء بسبب اسلام او و از بسیاری فتوحات  
 کہ فتح نمود خداوند بر دستہای او تا آنکہ علم بسیار شد و فراخی  
 پیدا کرد اسلام و بسیار شدند مسلمانان واضح و مبہین میشود  
 ہر چیز و نفع کہ واقع میشود از وقت خلافت عمر رضی الله تعالی  
 عنہ تا یوم القیامۃ تمامی آن از فضائل عمر است رضی الله  
 عنہ و از حسنة است اوست و مینویسد خداوند برای عمر مثل اجر  
 جمیع مسلمین و فضائل عمر بسیار است کہ امکان ضبط و احصاء  
 ندارد اگرچہ در تک کتب کسی بقدر قدرت بقای نوح در قوم خود  
 روایت کردہ است عبدالمجتہد ابن الامام احمد در زوائد اللند  
 از انس بن مالک رضی الله عنہ کہ رسول خدا صلی الله علیہ  
 وسلم فرمود بدرستی کہ امید دارم محبت داشتن امیر ابی بکر  
 و عمر رضی الله عنہما را مثلی کہ امید دارم محبت ایشان در گفتن  
 کلمہ لا اله الا الله و بیرون کردہ است ابو ذر التہرومی کہ فرمود  
 پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم عمر را بہرہ من است و بمن بہرہ عمر بسیار  
 و حق بعد از من بہرہ عمر است ہر جا کہ باشد و این قول آنحضرت مثل



قول اوست در شان علی رضی اللہ عنہ جالی که فرمود حق داور  
 است همراه علی هر جا که میگردد پس هر یک از عمر و علی رضی اللہ  
 تعالی عنہما حق بودند از جهتی که با حق بودند همراه خلفاء ثلاثه که  
 قبل از بودند یکی را منازعه نمودند زیرا که حق بودن ایشان در  
 عالم بود پس او همراه شان بود وقتی که نوبت خلافت بخود  
 حضرت علی رسید و منازعه کرد و خلافت مقاتله نمود  
 هر کس که منازعه می نمود همراه او پس صحیح نیست که نسبت  
 داده شود بعلی رضی اللہ تعالی عنہ که سکوت او در زمان  
 خلافت خلفاء ثلاثه محضاً تقیه بوده حمایت کرده است خدا او  
 را از محایات کردن در دین خداوند و اللہ سبحانه و تعالی  
 اعلم گفته است مسعودی در کتاب خود که مسعودی به مرزج الذهب  
 است در صفت عمر ابن الخطاب رضی اللہ عنہ که بوده است  
 تواضع کننده در شت لباس شدید بود در ذات خداوند  
 اللہ میکرد عاملان او در جمیع افعال او و خوبی حضرت هر یک  
 از عاملان او مشابیهت داشت او را خواه غایب بود خواه  
 حاضر بود که پیوسته پشیم که پیوند آن حیرم بود و  
 مشتمل بود بر آگاده کردن لشکر و بر میداشت خیک را با بزار می  
 مقدار خیک و بیشتر سواران او شتر سوار بود و بار او  
 بسته میشد به لیف خرما و پشمین بود عاملان او با اینسکه  
 فتح کرده بود بسیاری را از بلاد و اموال شان وسعت  
 یافته بود بشهر حمص تبعیدین عامر بن خدیج جهم از جانب او  
 عامل مقرر بود و وقتی که عمر رضی اللہ عنہ بیگام قدم آورد  
 اهل حمص شکایت از سعید حضرت عمر نمودند و مسکلت میکردند  
 عزل را حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمود خداوند اضا لفع کردند  
 فراست بمن را در باره سعید شکایت دارند از وی  
 گفتند بیرون می شود از حثانه تا روز بلند نشود و هر  
 گاه پشت کسی استغاثه نماید اجابت نمی کند و در هر ماه یکروز  
 اصلا بیرون نمیشود حضرت عمر فرمودند بیاورید او را در نزد من چون سعید

و مردمان جمع گردیدند حضرت عمر فرمود چه عیب میگردید گفتند  
 بیرون نیشود و از خانه خود تا روز بلند نشود حضرت عمر فرمود چه  
 میگوئی یا سعید فرمود یا امیر المؤمنین نیست اهل خانه مرا  
 خادمی تا آرد خانه خود را خیمه میگیرم و چپته می کنم بعد از آن وضو  
 میکنم و بیرون می شوم بسوی ایشان گفت ای مردمان دیگر  
 چه شکوه دارید و چه عیب میگردید گفتند اجابت نمی کند شب گفت  
 چه میگوئی یا سعید فرمود که مگر ده میداشتم ذکر کردن عمل شب  
 را بد رستیکه شب را مخصوص به چپته پروردگار گردانیده بودم  
 و روز را برای ایشان گفت چه عیب نمیکردید گفتند در هر ماه  
 یکروز بیرون نیشود سعید فرمود آری خادم ندارم چاره خود  
 را می نشویم تا خشک می شود شام میگردم حضرت عمر رضی اللہ  
 عنہ فرمود حمد باد مر خداوند را که ضائع نگردد فرست و دانائی مرا  
 در باره تو بعد از آن فرمود یا اهل حمص چه میفرمایید گفتند  
 ما نمیخواهیم غیر او را باقی گذاریم در ابر ما یا ان یا امیر المؤمنین  
 فرمود وصیت کنید با و خیر و شگولی را بعد از آن عمر رضی اللہ  
 عنہ هزار دینار برای سعید فرستاد که یازده سخواه با اهل خود به  
 همین دینار با عیال سعید فرمود که بی نیاز گردانید خداوند ما را  
 از خدمت تو سعید فرمود آیا ندانیم دینارها را بخشی که در وقتی  
 که محتاج تر میباشیم یا در وقتی که در روز قیامت عیال  
 او گفت چرا ندانی بعد از آن دینارها را در بین همیانی با نمود و  
 بدست کسی که بر وی اعتماد داشت داد و فرمود که این همیانی  
 را به فلان بده و این همیانی را به یتیم ال فلان و این  
 همیانی را به مساکین آل فلان پس هر چیزی که اندک باقی  
 باقی ماند داد بدست عیال خود و فرمود این را نفقه کن و  
 باز آمد سعید به خدمت خود عیال وی فرمود چرا نفرستادی  
 ازین دنیا نیز که خریده شود خادمی بر آنی ما فرمود که  
 زود دست که بیاید ترا محتاج تر وقتی که احتیاج داشته  
 باشی یعنی روز قیامت بعضی این قصه را

چیزی یاد نموده است که فرستاد عمر رضی الله عنه هزار دینار بسوی سعید آمد بخانه  
خوزا اندوهندگ و بد حال عیال وی فرمود آیا امری حادث شده سعید فرمود  
سخت تر از امر حادث گردیده و فرمود پیراهن که منته خود را حاضر کن و  
پیراهن را قطعه قطعه نمود و درین هر قطعه چند دینار نهاده و تفریق نموده  
در بین مساکین و فقراء بعد از آن شروع نمود به نماز و گریه تا صبح بعد  
از آن فرمود که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که میفرمود که دخل  
میشود فقر امت من قبل از بنیاء به پانصد سال تا آنکه شخصی از غنیاء  
داخل میشود در میان فقر اگر گرفته میشود دست او و بیرون کرده میشود  
بعضی قصه را چنین روایت کرد چون حضرت عمر رضی الله عنه سعید را  
بر اهل حمص عامل مقرر نمود فقر و فاقه او شد بد شد اظهار فقر و فاقه او را  
مردمان نمودند حضرت عمر رضی الله عنه از حال او خبردار شد چهار صد دینار  
برای او فرستاد و نوشت به تاکید و قسم که صرف کند به نفس و اهل خود  
چون سعید مکتوب عمر رضی الله عنه را مطالعه نمود و هم اندوه زیاری او  
پیدا شد چون عیال او آثار حزن و پریشانی را مشاهده نمود فرمود  
نفس من فدای تو باد چیست که ترا آندوه ناک و پریشان حال می بینم  
شاید که وفات امیر المؤمنین ترا رسیده باشد گفت بزرگ ترا زین بمن رسیده  
عیال فرمود که رخنه های دار اسلام ظالی رسیده فرمود ازین مهم حادثه زود  
عیال وی فرمود چیست آن فرمود مبتلا شدم بدینا و صحبت کردم پیغمبر خدا را  
و بدینا مبتلا شدم و مصاحبت کردم ابا بکر را مبتلا شدم در صحبت عمر رضی  
بدینا مبتلا شدم بدانکه بدترین ایام من عمر است عیال وی گفت چه بدست  
پدر و مادر من فدای تو باد سعید فرمود از تو می ترسم عیال فرمود که مرا قصد  
داری فرمود آری عیال فرمود تو از طرف من بمن باش بعد از آن  
سعید فرمود که امیر المؤمنین چهار صد دینار فرستاده و تاکید نمود که برو  
و بر خود نفقه کنم و من از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که میفرمودند  
که فقر آنهاجرین داخل میشوند بجنّت قبل از غنیاء ایشان به چهل تیر تا پنجاه  
که دوست ندارم که مقابل چهل تیراه نعمت های عظیم داشته باشم و از جماعه  
اول که داخل بهشت میشوند تاخیر و حبس شوم عیال فرمود که دینار یاد دست  
توست بهر طریق که میخواهی فعل کن فرمود خرقة پاره در نزد تو موجود میشود

پیراهن کهنه آورد سعید قطعه قطعه نمود در میان بر قطعه چهار ماده دینار بسته نمود  
 یکی را در بین توپره انداخت و بیرون شد بیاب قریه حص و برای مردمان  
 یک قطعه را داد و قطعه آخر را همراه توپره یکی داد پس زان غم و اندوه آن  
 زایل شد و راحت جست و ذکر کرده است حافظ ابو نعیم قصه را در حلیه گفته است  
 خالد بن معدان که عامل مقرر نمود عمر ابن الخطاب رضی الله عنه سعید بن عامر مخفی بر او  
 عرضی نمود که قدم آورد حص را فرمود یا اهل حص چگونه یافتند عامل خود را شکوه  
 نمودند از سعید نسوی عمر رضی الله عنه و اهل حص را کوفه صغرا میگفتند  
 از حقه شکایت ایشان علان را گفتند چهار چیز از وی شکوه داریم بیرون  
 نمی شود از خانه تا آفتاب بلند نشود گفت عظیم کاری است دیگر عیب  
 دارد فرمود شب احدی را داد رسی نمیکند فرمود بن هم کار عظیم است  
 فرمود دیگر چه عیب دارد گفتند در راه بگردد بیرون نمی شود فرمود بن هم  
 عظیم است دیگر چه عیب دارد گفتند بگردد در بین مخلوق می افتد گویند  
 مرده است یعنی بیوشی می آید بروی حضرت عمر رضی الله عنه سعید را  
 با مردم جمع نمود و فرمود خداوند آرای مرا در باره سعید خطا مگردان  
 امروز چه شکوه میکنند گفتند بیرون نمی شود تا روز خوب بلند نشود  
 سعید فرمود که سجد آوند قسم که کرده میداشتم اظهار را اهل مرا خادمی  
 نیست تا حجر میکنم و نان نختم میکنم وضو میکنم بعد از آن بیرون نمیشوم  
 نسوی ایشان هر روز بلند میشود حضرت عمر فرمود چه شکوه دارید دیگر گفتند  
 احدی را شب اجابت و فریاد رسی نمیکند فرمود بد می بیند شتم  
 یاد کردن عمل شب را روز را از برای ایشان تعیین نمودم و شب را بخداوند  
 خود عزوجل فرمود دیگر چه شکوه دارید گفتند در راه بگردد بیرون  
 نمی شود نسوی بایات در همان روز سعید فرمود مرا خادم نیست و خادم  
 بدل ندارم چاره خود را می خوریم و می نشینم تا خشک شود می پوشم  
 آخر روز گفت دیگر چه شکوه دارید گفتند می نشینم در بین مردم فرمود جای  
 که قریش حبیب انصاری را در مکه گرفتند و انداختند و گوشه جان او را  
 بریدند و بعد از آن او را بدار کشیدند حاضر بودم بعد از آن قریش گفتند  
 یا حبیب دوست نداری که محمد در جای تو باشد حبیب فرمود بخداوند  
 که دوست ندارم که من در خانه تو باشم و خار در بدن محمد صلی الله علیه و سلم

هر وقت که بان روز بیارم می آید که اورا یاری ادم و من مشرک بودم از خداوند  
 عظیم ایمن نیستیم گمان که خداوند مرا از ان گناه نمی آمرزد پس می فرمود  
 بشویم عمر فرمود حمد باد مر خداوند را که کم و کوتاه نگردد اندر آی مراد باره  
 سعید بعد از ان حضرت عمر هزار دینار برای وی فرستاد که یاری فقر خود  
 باین دینار عیال و فرمود حمد باد مر خداوند را که بی نیاز گردید ما را از خداوند  
 تو بر عیال خود گفت آیا به بهتر چیزی صرف کنم میدهمیم دینار ما را بکسی  
 که بیاورد ما را در سه وقتی که مایان احتیاجی داشته باشیم عیال فرمود  
 که نیک گاری است بعد از ان مردی را از اهل خود که تمام عمر وی  
 داشت به خواند و فرمود که این عیالی ما را به بیوه زنان ال فلان تسلیم  
 و عیال فلان و مسکینان ال فلان و مبتلای ال فلان به بر بانی ماندند  
 به عیال خود داد و فرمود این انفق کن بعد از ان عمل خود رجوع نمود  
 عیال او گفت چرا خریدی از برای ما خادمی فرمود که می آید ترا وقتی که  
 محتاج تر باشی ظاهرا این است که قصه یکی است اختلاف بواسطه این است  
 که راویان قصه را بمعنی نقل نموده اند و نیز روایت است که عمر رضی الله  
 بر اهل جمص مکتوبی فرستاد مضمونش آنکه فقرا و خود را بنویسید چون  
 اسامی فقرا را نوشته کردند عمر بن سعید را در جمله فقرا نوشتند و عمر  
 در انوقت بعد از پدر خود امیر بود چون عمر رضی الله اسما و فقرا را خواند  
 اسم عمر را خواند فرمود عمر کیست گفتند امیر ما این است فرمود آیا او فقرا  
 گفتند اهل بیتی از ان فقیر تر نیست حضرت عمر فرمود که عطا یعنی معاش را و  
 از مال بیت المال است چه میکند گفتند بیرون میکنند و چیزی بر خود  
 نمیگذارند حضرت عمر رضی الله عنه صد دینار بروی فرستاد تمامی ابر مردم  
 داد عیال او گفت یک دینار برای ما یان هم میکند شتی فرمود اگر اول میگفتی  
 هر آینه میداشتم ابوطالب المکی این حکایت را در قوت انقلب  
 ذکر نموده و نسبت حکایت را به عمر بن سعید داده حضرت عمر رضی الله عنه  
 نوشت به سعید بن عامر که بیاید بدینه منوره چون سعید به بدینه منوره  
 آمد حضرت عمر رضی الله عنه غیر از نیزه و قدحی دیگر چیزی همراه ندید عمر فرمود  
 غیر از نیزه و قدح دیگر چیزی نیست فرمود که ازین بیشتر چه باشد نیزه  
 نوشته خود را بر میدارم و در قدح کل شرب بنمایم و در کتاب احیاء

نسبت این قصه را به عمیر بن سعید داده و گفت چون عمیر بن سعید میرجمش در نزد  
 عمر رضی الله عنهما آمد عمر فرمود چیست همراه تو از دنیا فرمود عصای من که تکیه  
 میکنم بر آن و مار را بدان میکشتم اگر ملاقات شوم او را و ابان همراه من است  
 که طعام خود را در میان او می افکنم و کاسه من همراه من است که در میان او طعام  
 میخورم و سر خود را و جامه خود را در آن می شویم و به همراه من ظرنی است که آب  
 اشامیدن و وضو بجهت نماز در دست و هر چیزی که بعد ازین تا از دنیا باشد تابع  
 اینهاست حضرت عمر فرمود راست گفتی رحم کند خداوند ترا چنین بوده اند مرا  
 وقت خلافت عمر این الخطاب رضی الله عنه بعضی از عاملان عمر رضی الله عنه در هم  
 از بیت المال گرفته خانه بنا نمود محض جهت قضاای حاجت چون خبر به عمر رسید  
 عزل نمود و فرمود که موضع نیافتی که قضاای حاجت مالی که مال بیت المال را  
 در خانه قضاای حاجت صرف بینائی و چون حضرت عمر رضی الله عنه عامل مقرر نمود  
 مال عامل آن نوشته میکرد تا مال او معلوم شود و هر میگردد عاملان خود را چون  
 زمانی از امارت ایشان میگذشت که بنویسند مال بای خود را نصف مال ایشان را  
 میگرفت و در بیت المال مسلمان می نهاد از جهت احتیاط و خلاصی فمه ایشان  
 و عاملان در این فقره رضی بودند و این امر را بر خود عبرتانی میدانند از جا  
 عمر رضی الله عنه در ویت کرده است بعضی علماء که عمر رضی الله عنه فرمود  
 تا می مال را عامل مستحق نیست و نصف آن کافی است باین نسبت  
 بعل ایشان مقدر به نصف نمود بطریق جهاد و از جمله عاملان و مسلمان فارسی  
 برید این مقرر بود مردی دخل شد دید که عمیر میکند گفت این چه کار است یا ابا  
 عبد الله فرمود خادم خود را بجهت شغلی فرستادم بد میدانم اینکه او را بدو کار  
 امر بفرمایم و لباس شمشینه می پوشید و چار را بدون پالان سوار میشد  
 و نان جوین میخورد و عابد و زاهد بود و قتی که محضر گردید میگفت و میفرمود  
 که شنیدم رسول خدا را که در خراة عقبه یعنی کوی است که گذشته نمیتواند از آن  
 مگر سب گیرندگان می بینم همین مگهارا نظر کردند نیافتند در خانه او مگر کاسه  
 چوبین و مطهره و کوزه و از جمله عاملان حضرت عمر رضی الله عنه ابو عبیدان جراح بود  
 که بر شام بر جمیع لشکر با مقرر بود لباس شمشینه می پوشید و طعام بای و درشت  
 می خورد پس غیب گرفته شد بروی و گفته شد که تو در شامی طرف ما  
 دشمنی هست تو تغییر ده از بهیئت و کار خود را اصلاح گردان فرمود نیستیم

که ترک گفتم چیزی آکه در زمانه رسول خدا میکردم حضرت عمر رضی الله عنه در شام بخانه او داخل شد نیانت چیزی غیر از زمین اسپ او و پالان اشتر او و شمشیر و نیزه او و کوزه و آفتابه او حضرت عمر فرمود کجاست متاع تو یا اباعبیده که منی میستم مگر نه یا خیک یا کتاب و تو امیر شامی آیا در نزد تو طعام است اباعبیده برخواست بسوی طلبه و بیرون نمود پاره های نان را حضرت عمر رضی الله عنه گریه نمود حضرت ابوعبیده گفت یا امیر المؤمنین کفایت میکند از دنیا چیزی که برسد تا بوقت قبولت حقیر شمرد حضرت عمر رضی الله عنه نفس خود را در زهد نسبت بانی عبیده رضی الله تعالی عنه در ویت شده است که حضرت عمر رضی الله عنه به همیان نمود چهار صد دینار و از برای غلام خود گفت این را ابایی عبیده به برودر خانه او یکساعت باش چون دینار را ابایی عبیده داد اباعبیده جاریه را طلب نمود و فرمود این پنج دینار را به فلان و هفت دینار را فلان بده و همچنین تا خلاص گردند دینار تا غلام پس آید صورت دفعه را به عمر رضی الله عنه بیان نمود حضرت عمر برای معاذ نیز مثل ابایی عبیده دینار به همیان نموده بود فرستاد بسوی معاذ او نیز مثل ابایی عبیده فرستاد که دیناری ابایی مانند عیال معاذ فرمود که بخداوند ما نیز مسکین بیایم برای ما هم بده دینار را بسوی او انداخت غلام پس آید و عمر را خبر داد به فعل معاذ عمر رضی الله عنه فرمود ایشان برادران بودند و عمرانی بحضور عمر ایستاد و فرمود همین دو بیت را یا عمر الجحیی جزیت الجنة یوم تکون الاعطیات ثمنه والواقف المسئول پندهنه اما الی ناسر و اما الجنة بعد از آن حضرت عمر رضی الله عنه چندان گریه نمود که ریش مبارک او تر شد و از برای غلام خود فرمود که تقصیر مرا ابایی ده و الیوم به خداوند که غیر این تقصیر مگر چیزی لک نیستم و حضرت عمر رضی الله عنه در ایام خلافت خود میفرمود که کبیت که بگیرد از من خلافت را به همراه چیزی که مربوط بخلافت میباشد یعنی عدل نمودن و مال بیت المال انصاف نمودن و داد مظلوم از ظالم گرفتن و حضرت عمر رضی الله عنه میفرمود ای کاش من خلق نمیشدم و ای کاش از مادر تو لدم می شدم و من شیئی معنی بودم و شیئا نیسای بودم و مرتبه پر کاهی از زمین برداشته بود و میبافت از تو میکنم که من مثل این میبودم و بدست مبارک خود جراحه شتر را بجای می نمود

بجای عمر خرد خرابی  
 از آنجا که خرد است  
 خرد شود  
 استوار بین زبان است  
 با طفت تش باجست

و میگفت میترسم که سوال شوم که چرا باحوال این حیوان متوجه نشدی به علاج  
 نه پرداختی و دست مبارک خود را نزد یک باتش میبرد و میگفت این خطاب  
 ترا باین تش صبر است و گریه بسیار میکند تا آنکه بر روی مبارک از بسیاری  
 جریان اشک دو خط سیاه مشاهده میشد و نیز حضرت عمر رضی الله عنه میفرمود  
 آرزو میکنم که گوسفندی بیووم و اهل من مرا بقدر وسع فربه میفودند  
 زنج میگردند مرا و میخورند و مرا از خود بیرون میفکنند و بشرعی بودم  
 و نیز هنگامی که آتی از قرآن استماع مینمود از خوف بر زمین می افتاد چنانچه  
 بیوشی می آمد او را و بیماری عارض میشد و دید تا چند روز که او را مردمان  
 عبادت میکردند و میفرمود رضی الله عنه که کسی که خوف خداوند داشته  
 باشد بخشش می آید و کسی که اعتراض کند از عقاب خداوند صنع نمیکند  
 هر چیزی که اراده کند و اگر قیامت می بود هر خلاف آنچه شامی بینید  
 واقع میشد بگفته حضرت عمر رضی الله عنه سوره اذ الشمس کورت را  
 قرئت مینمودند رسید تا قوله تعالی و اذ الصحف نشرت بر زمین  
 افتاد و بیوش شد و بگردد در کوچه مرور میکرد که شخصی در حوالی خود نماز میکرد  
 و سوره و الطور را قرئت مینمود حضرت عمر رضی الله عنه توقف نمود  
 و استماع قرئت میکرد نماز گذار این آیت را خواند که ان عذاب  
 مرهبا لواقع ماله من اقع مضمونش آنکه بد رستگ  
 عذاب پروردگار تو واقع شوند است نیست کسیکه خداوند در گذار  
 دفع نماید حضرت عمر رضی الله عنه از مرکب خود فرود آمد و پشت خود را بدو آنگه  
 نمود زمانی گذشت نمود بعد از آن بخانه خود رجوع کرد از خوف همان آیت بگماه  
 مریض گردید که مردمان به عبادت دی می آمدند و سبب مریضی آن انبند است  
 و چون حضرت عمر رضی الله عنه زخم زده شد و یقین میوت خود را دانست  
 میفرمود وای باد مرا اگر پروردگارم بر من رحم نکند و قسم بخداوند است  
 که دوست دارم آنکه بیرون شوم از دنیا برابر که نه ثواب داشته باشم  
 و نه گناه و نیز فرمود که از جای طلوع آفتاب تا جای غروب او همه ملک من میبود  
 همه را فدای خوف وقت فتن از دنیا میدادم بگردد حضرت عمر رضی الله عنه  
 از مسجد بیرون گردید جار و عیدی همراه وی بود که هر دو در راه میفرمودند که  
 کنار راه عیال ایستاده حضرت عمر رضی الله عنه بر عیال سلام کرد و عیال جواب



سلام باز داد بعد از آن فرمود که یا عمر درنگ کن که چند کلمه همراه تو سخن منبرم حضرت  
 عمر رضی الله عنه فرمود بگوی عیال گفت وقتی بود که ترا در بازار عکاظ عمیر میگفتند  
 و به همراه صبیان در هم می افتادی چند روز نگذشت که ترا عمر نامیدند  
 چند روز نگذشت تا اینکه امیر المومنین نام نهاده شدی به ترس خداوند را  
 در باب عینه و بدان که کسی به ترسد نبوت را از فرستاده امور می ترسد  
 حضرت عمر رضی الله عنه گریه آمد بعد از آن جبار و گفت که ای عیال بر امیر المومنین  
 جرات نمودی و او را بگیرد آوردی حضرت عمر رضی الله عنه فرمود یا جبار در  
 بگذار ایامی شناسی این خوبی نیست حکم است که خداوند جل شانہ بفرستد  
 سمیع الله قول الکی تجاد لک فی از وجهها و تشکی الی الله  
 در شان او نازل نموده تفسیر آیه بیکه به تحقیق که شنیده خداوند قول  
 زن را که همراه تو گفتگو میکرد در شان شوهر خود و شکوه میکرد حضرت  
 خداوند سب نزل آیه نیست که خولی اشوهران اوس این اصامت  
 اظهار نموده بود و گفته بود که تو مثل در منی خولی بحضور آن سرور آمده  
 از حکم استفسار نمود سرور کائنات فرمودند که حکم این قول حرمت موبد است  
 چنانچه اعادت ایام جاهلیت بر همین بود که هرگاه کسی زوجه خود را اظهار نمود  
 حرام میگردد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بطریق تمیز این حکم فرمودند  
 سر باسنان نموده شکوه میکرد از تنهایی او فقر و فاقه خود و از کوه دکان که از  
 شوهر خود دست چیریل این نازل شد و آیه را بر رسول خدا خواند که حکم  
 ظهار نیست هرگاه شوهر اراد و عزم و طلی نماید کفار به بد به تحصیل  
 قرآن و کتب نقیبه مذکور است پس خداوند که قول در شنیده عمر سرور او  
 تر است که قول در این است پس بعد میفرماید که حضرت عمر رضی الله عنه  
 سرای بنا نموده بود که در آن آرد و سبوق و خرماد و کشمش و چیزهای که محتاج  
 الیه مردم میباشد در آن نهاده بود بجهت اعانت و یاری دادن منقطع را  
 و در بین طریق مکه و مدینه چیزی که اصلاح نماید حال مسافرن اجربا ساخته بود  
 و مسجد نبوی صلی الله علیه وسلم اند و فرائح نموده و بسنگ فرستادند همچنین  
 مسجد کبر را و مسجد او فرائح نمود و بعد از حجاز بارض شام فرستاد و اهل  
 سخن را با کوفه فرستاد و بیت شده است از سلم موی عمر این خطا برضی الله عنه  
 که گریه همراه عمر رضی الله عنه بیرون شدیم در موضع برفیق نیستند استی دید

عکاظ  
 بازار کعبه

فرمود یا اسلم بطرف آتش نظر نمانی شاید قائله باشد که ایشان شب سردی ایشان را  
 ضرر رسانیده باشد گفتم نمیدانم یا امیر المؤمنین فرمود همراه من روانه شو بسوی  
 ایشان بیرون شدیم و امید و دیدیم خون بدان موضع رسیدیم دیدیم که نسبت  
 اطفال خود دارد و دیکر نهاده آتش میکنند و کودکان وی گریه میکنند  
 حضرت عمر رضی الله عنه فرمود السلام علیکم ای صاحبان و شنائی و مکرده  
 شد که اهل ناربگوید عیال بر سلام نمود و گفت و علیکم السلام و رحمة  
 و برکاته نزدیک آی به نیکی یا ترک کن آمدن خود را حضرت عمر رضی الله عنه  
 فرمود چرا کودکان گریه میکنند عیال فرمود که از گرسنگی حضرت عمر فرمود  
 فرمود این دیکر چیست عیال فرمود که در میان دیکر است که  
 می جو شام شاید که تشکین خواطر کودکان شود تا خواب شوند و خداوند  
 در بین ما و بین عمر خطاب است یعنی خداوند حال ما را از عمر خواهد پرسید  
 حضرت عمر رضی الله عنه فرمود خداوند بر تو رحم کند عمر از حال توجه  
 خبر دارد عیال فرمود که عمر متصرف امور رعیت است و از حال ما غافل  
 میشود اسلم گفت که روی آوردیم به عمر و فرمود که همراه من برو هر دو دیدیم  
 تا سبزی که در وی آرد نهاده بود بیرون نمودیم یک عدل آرد و در آن  
 حضرت عمر فرمود که بار کن در شانه من من گفتم که من بر میدارم فرمود که تو  
 بر می داری گناه من را ای پی در در شانه او بار نمودم و رفتیم بسوی  
 عیال و عمر رضی الله عنه میدوید رسیدیم در موضع عیال نهاد بار را نزد  
 عیال قدر روغن در دیکر انداخت و برای عیال فرمود آرد نیز در میان  
 روغن بینداز و من آرد و روغن را در میان دیکر حرکت میدهم تا  
 آمیخته شوند گاه طعام دیکر ای جنبانید و گاه آتش را امید میدهم  
 بخداوند که دیدیم امیر المؤمنین را که میدوید در آتش خود را در میان  
 مویها ریش را و بیرون میشد تا دیکر پخته کردید و یک را پایان نمود  
 و بر عیال فرمود که چیزی بیار عیال کاسه آورد عمر رضی الله عنه طعام را  
 در میان کاسه ریخت و فرمود که به خوردن شایان و من طعام را هموار  
 می نمایم تا سرد شود بعد از آن پنهان نمود خود را از عیال و حرکت و جنبش  
 میداد خود را مثل حرکت شیر گفتم یا امیر المؤمنین خلقیت تو باین امر  
 نشد عمر رضی الله عنه بقول من التفات نمود تا دیدم اطفال را که میخندند

حضرت عمر رضی اللہ عنہ برخواست و خندہ می نمود و حمد خداوند را میگفت دست  
 بگردانید اگر فتنه قصد بدینہ نمودیم و فرمود یا اسلام گر سینه کی دشمن است دیدی  
 ایشان را که گریه میکردند و استیجاب میکردند ایشان و ایشان خندان  
 باشند روایت شده است از آنست که آورده شد که جناب عمر رضی اللہ عنہ بیت  
 دو هزار در ہم از جا برخو است تا تفریق نموده در اہم را درین مسلمانان  
 و برآ خود چیزی گرفت و چیزی آگہ خوش میکرد از مال خود صدقه میکرد و اکثر  
 اوقات شکر صدقه میداد گفته شد از برای او که حیران شکر صدقه بسیار میدی  
 فرمود کہ من شکر را دوست میدارم و خداوند فرموده لئن قالوا اللہی  
 حتی تنفقوا مما تحبون تفسیر آیه شریفہ ہرگز نہ بکنی من سید تا نفقہ  
 نکنید از چیزهای کہ در نزد شما عزیز است و دوست دارید اورا و حضرت  
 عمر رضی اللہ عنہ در موضع کہ قصبان شتران نج میکردند ہمراہ آورده خود می آمد  
 کسی آگہ روز پیاپی گوشت میخرید اورا درہ میزد و میگفت حیران شکر خود را  
 برنجیدی از برای ما سایہ و سپر عم خود دیگر خروج او بسوی نماز جمعہ تا خیر شد بکند  
 از کہ بیرون شد عذر نمود مردمان را کہ حبس نموده است مرا جامہ من کہ می شستم  
 و دیگر جامہ نہ شستم کہ پوشتم و از ارا او پیوند داشت از انبان بکیر اتبہ پیوند جامہ  
 اورا حساب نموند چارہ قطعه بود از ان جامہ بقطعه حرم سرخ بود و رنگ عمر رضی اللہ عنہ  
 سفید بود و گاہ سخی بالا می آید و رنگ او گندی شده بود عام الر بادہ از حمتہ انکہ  
 می خورد در ہمان سال مادہ چون قحطی گریانی یاد واقعه بود گوشت و روغن و شیر خورد  
 بموقت کہ سنگان مسلمانان قسم خورده بود تا انکہ قحطی نشود غیر از زیت دیگر چیزی  
 نہ خورد و قحطی غلامت نہ ما ماند ازین مثل خاکستر سیاہ گردیدہ بود از انرو عام الر بادہ  
 نامیدند و در ایام جوع و گرسنگی خانہ نامی آمد و میگفت کہ کسیکہ محتاج باشد بیاید  
 بسوی من و دعا میکند کہ خداوند اہت شمار بر دست من بکشد ان را از سخنان  
 اوست کہ میفرمود کہ کسی کہ از خداوند خوف داشته باشد ہر چیزی آگہ نفس او خوا  
 نماید فعل نمیکند و اگر خوف و زقیامت نبود چیزی امی یعنی امر بر خلاف آن می بود  
 و از کلام اوست رضی اللہ عنہ کہ چنانکند نفس می خود را قبل ازین کہ حنا کردہ شوید  
 در روز قیامت و وزن نماید فلکها نفس خود را پیشتر ازیکہ وزن کردہ شوید را کہ در  
 حنا شما حال سان است ہر گاہ تقصیری نموده باشد متوہبند کہ تدارک آن بنامند  
 فردا کہ حنا وزن اعمال نماید تدارک حال نیست و آن خداوند را میگوید کہ تدارک آن بنامند

که اگر شتری بر کناره نهر فرشته زمین کسی اخرج کند بیدارم که خداوند مرسلان را بدو چون  
 عمر رضی الله عنه زخم زده شد طلب کردی شیر چون شیر یا شامید از حجره همتان شیر  
 بیرون گردید فرمود الله کبر عیسی ای می نام میگفتند او را فرمود دوست دارم  
 اینکه بیرون روم از دنیا مثل وزیکه داخل شدم که نه گناه داشته باشم و نه ثواب  
 اگر از جای غروب آفتاب تا جای طلوع آفتاب از من میورد همه را از خوف هول  
 رفتن خدیه میدادم و در همان روز جوانی حضور عمر رضی الله عنه آمد بشارت داد  
 که خوش باشی امیر المؤمنین به بشارتی از طرف خداوند که ترا هم صحبتی رسول کبری  
 روزی گردانید و مقدم کردی در اسلام بعد از آن الی گردانیده شدی و عدل  
 نمودی بعد از آن شهادت نصیب تو گردید حضرت عمر رضی الله عنه فرمود دوست  
 آنیکه جمیع اینها کفای من میگردد که نه چیزی میورم و نه ثوابی چون جوان باز  
 گردید عمر رضی الله عنه دید او را که از اردن بر من میرسد از درازی اسر نمود  
 که باز گردانید غلام را فرمود یا این اخی یا لکن جانه خود را بده سیکه بالا گردانید  
 بامه بقا آن بیشتر است و پیرنگاری تر است در نزد خداوند و روز که خد  
 زده شد حضرت علی رضی الله عنه و ابن عباس می آمدند و عبادت میکردند او را  
 ابن عباس رضی الله عنه نام میگفت که چنین چنین بودی و عده بخیر میداد و از این  
 خداوند عمر رضی الله عنه فرمود که درین عده که خیر از خداوند بمن برسد کفیل عبا  
 ای ابن عباس حضرت علی شاره نمود با بن عباس گوی آری کفیل باشم ابن عباس  
 گفت نعم کفیل تو میباشم حضرت عمر فرمود که فریب داده نمی توانی مرا تو و یاران  
 و در رویت دیگر آمده است که فرمود با ابن عباس مفرود کسی است که فریب  
 میدهد نمایان او را اگر روی من از طلا بودی و ملک من بودی خدیه میداد  
 همه را از هول فتن قسم بچداوند دوست دارم که از دنیا بیرون روم برابر  
 که نه فائده باشد مرا از حسنات نه ضرر باشد مرا از سیئات صحبت رسول کبری  
 بر من باقی بماند رویت شده است از ابن عباس رضی الله عنه و فقیه  
 زخم خورد عمر رضی الله عنه داخل شدم بروی گفت بشارت باد ترا امیر المؤمنین  
 خداوند بواسطه تو شهر بار آباد و از نفاق و فتنه خلاص گردانید و بواسطه تو  
 بسیاری روزی نصیب مسلمانان ساخت فرمود یا ابن عباس مرا  
 ثنا میگوئی مرا گفته در امارت و سوای آن از فضائل گفت قسم به خدا آنیکه  
 نفس من در قدرت او است که دوست دارم که بیرون روم از دنیا کنان

باشد مراد نه ثوابی و حمد بن زید میگوید که فرمود ابن عباس رضی الله عنهما که چون زخم  
 زده شد عمر رضی الله عنه نزد یک او بودم پوست بدن او را لمس نمودم  
 و گفتم گوارا باشد ترا پوستی که نمیرسد اورا آتش دوزخ بسوی من بهیبت  
 نظر نمود که حصه خود را از نظر او گرفته پس فرمود چه علم داری که پوست مرا  
 آتش بسازد یکد گفتم یا امیر المؤمنین نیک مصاحبت کردی رسول خدا را  
 را وجد اشده از تو در زخمی بود از تو بعد از آن صحبت نمودی مسلمان را ابو جحش  
 حق صحبت را مراعات نمودی اگر جدا شوی از ایشان ایشان نیز از تو رضی میباشند  
 حضرت عمر رضی الله عنه فرمود صحبت رسول کریم صبر بانی از جانب خداوند بود  
 حجت عظمتی که بر من عنایت فرموده بود اگر از مانی الارض چیزی از من  
 می بود از هول عذاب خداوند فریاد میدادم قبل ازین که به بنیم عذاب  
 خداوند را عزوجل صالح ابن کیسان گفت که فرمود ابن عباس رضی الله عنهما  
 داخل شدم بر عمر رضی الله عنه ایامیکه زخم خورد بود و بر بملوی خود بر بالشت  
 چرمی افتاده بود و اصحاب نبی جماعتی در آن روز او بودند مردی گفت یا عمر  
 باکی نیست امروز ترا عمر رضی الله عنه فرمود اگر امروز باکی نباشد فردا باکی  
 هست زنده گانی را ضعیب ازلی است و موت را مشقت است  
 و دوست داشتم که نفس من از شما نجات داده شود فرمود از امر شما مگر مثل  
 فریق که جنت و نار را مشاهده میکند و باحوال خود مشغول است و ترک کردم  
 شکوفه حیات و بناشمارا بحال و گذاشتم بنوشیدم که کهنه کرده باشم از این  
 دنیا را و میوه با شمار غلاف خود باقی و تازه است نخورم و نه چیدم میوه را  
 و اگر چیدم بر آن شاخیدم و ترک نکردم در هم غیری یا چیدم بعد از آن بگریه  
 درآمد و مردم نیز بموقت او بگریه در افتادند گفتم بشارت باد ترا یا امیر  
 المؤمنین حضرت رسول کریم و حضرت ابابکر هر دو وفات یافتند  
 و ایشان از تو رضی و خوشنود و مسلمانان نیز از تو رضی خوشنود  
 عمر رضی الله عنه فرمود سجداوند فریب منجور کسی آکه شما مغرور میگرددند  
 او را بدان و آگاه باش که اگر بین مشرق و مغرب مال و ملک من  
 می بود هر این از هول فتن همه را فدای میدادم شاید از عذاب خداوند  
 بر هم حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنه عنهما میفرماید که چون موت  
 پدرم را حاضر شد بیوشی آمد سر او را در کنار خود گرفته فرمود که سرم را

بر زمین گذار شاید که خداوند جبین مرا که بر زمین مشاهده نماید رحم بر بچاره گی  
 و ذل و افتقار من نماید سر او را بر زمین نهادم که رخساره های مبارک بر خاک بود  
 و فرمود و ای بر عمر و دای بر مادر عمر که اگر خداوند مغفرت نکند عمر را مرا بر حوا  
 پدرم رحم آمد گفتم ای پدر زانوی من زمین برابر است سر تو را بر زانوی  
 خود گذارم فرمود که سرم را بر زمین گذار مادر نباشد ترا مثل که ترا امر میکنم  
 سر او را بر زمین نهادم رخساره خود را بر خاک سپارید و فرمود و این باد  
 مر عمر و مادر وی را اگر نیامزد خداوند عمر را و عفو از سیئات نکند بعد  
 از آن فرمود که چون موت من تمام شود شب تاب به برید مرا به حفزه که بر من  
 کنده آید اگر آن بر من خیر باشد زود تر بخیر برسم و هرگاه خیر نباشد زود تر  
 از رقاب شمایان خلاص شوم پس آن وصیت گریه نمود گفتم شد که چه چیز بگریه  
 آورد ترا یا امیر المومنین فرمود که میروم بجانب سلسله ای و نمیدانم که بخت  
 میرد مرا خداوند یا بد و زخ عاقبت معلوم نیست از آن جهت میگم  
 عروه بن الزبیر میفرماید چون حضرت عمر رضی الله عنه زخم زده شد مردمان  
 گفتند که خلیفه بعد از خود گرفته فرمود که اگر ترک کنم شمایان را بدرستی که  
 بهتری از من ترک نمود شمایان او را خلیفه بگیرم بهتری از من بعد از خود  
 خلیفه گرفت یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اگر عبیده بن الجراح حیات  
 میداشت خلیفه میگردد ایندم وی اگر خداوند سوال میکرد از من در باره  
 خلافت او جواب میدادم که از نبی تو شنیده بودم که میفرمود که عبیده  
 بن الجراح این امت من است و اگر سالم مولی خلیفه در حیات بودی  
 او را خلیفه میساختم اگر پروردگارم در خلافت او سوال میکرد جواب  
 میدادم که از پیغمبر تو صلی الله علیه و سلم شنیده بودم که میفرمود  
 که سالم چنان محبتی سجد او ندارد که اگر از خداوند نترسد مقصبت  
 نمیکند چه جای آنیکه برسد خداوند را مردمان گفتند که چه میشود  
 که بعد از خود عبد الله پس خود را خلیفه خود گردانی در اسلام قدم است  
 و سزاوار خلافت است و بروی فضایل تمام است فرمود که بس است  
 ال خطاب را که یک نفر از ایشان را خداوند از احوال عدل و ادرسی  
 بر امت محمد صلی الله علیه و سلم برسد و هر آینه دوست داشتیم که بیرون  
 شدی از دین دنیا بر این گناهه میداشتم دانه ثواب بعد از آن مردمان

دوباره سخن آمدند در تعیین نمودن خلیفه فرمود که بعد از سخن خود عزم نمودم که مردی را  
مقرر نمایم که باعث کند شمارا بر حق و اشاره بحضرت علی نمود باز پس مصلحت  
دیدم که تمهیل خلافت ابر کسی نکنم بعد از آن این شورایی را که اسامی شان  
به تفصیل ذکر میشود ایشان خوانند عمر از علی و عثمان همراه هیچکس سخن نزد فرمود  
یا علی شاید ای قوم قربت ترا بر رسول کرم و فضلی که رسول کرمیم دختر خود ابنتو  
تزوج نموده و فقه و حکمت که خداوند بر تو مهربانی نموده بدینند اگر تو خلیفه  
شدی از خداوند خوف کن و عدل و داد را پیشه خود گردان بعد از آن متوجه  
عثمان شد فرمود یا عثمان شاید که قوم دامادی ترا به پیغمبر خدا و کسان سالی  
و شرف فضل ترا شناسند و ترا بر امر خلافت مقرر نمایند و هرگاه امر  
خلافت بتو تفویض گردید به ترس خداوند را در این امر خلافت و پیغمبر  
بر رقاب مسلمانان باز نگردانی بعد از آن امر خلافت را شور اگر دیند در بین  
شش نفر که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم وفات یافتند و از ایشان  
رضی بودند چنانچه ابن عمر و غیره روایت کرده اند و ایشان عثمان و علی و طلحه  
و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم است و شورا  
اینچنین نمود که خلافت ازین شش نفر بیرون نشود هر یک که اتفاق کرد مردم بر وی  
خلیفه باشد و اگر اختلاف و فتنه هر یک که اکثر مردم بروی او بیاشند خلیفه است  
و اگر نفری بر طرف مساوی باشد حکم سازید عبد بن عمر را هر یک را تعیین نمود  
خلیفه است و اگر مردم بحکم او رضی نشوند قول جماعه که عبدالرحمن بن عوف دخل  
ایشان است مقدم است بر قول ثقیف و یکر و هر نمود که عبد بن عمر را همراه خود حاضر  
مجلس نمایند که تفریه او نیز بشود و با خلافت داخل نباشد چون مردمان بیرون  
شدند فرمود که اگر علی اخلیفه نماید طریق حق ابایشان سلوک میکند پس وی  
عبد الله فرمود که چه چیز مانع است که علی اخلیفه خود یعنی گردانی فرمود که مگر ویشاک  
اینکه تحمل نام خلافت در زندگی و مردن شخصی روایت شده است که حضرت  
عمر رضی الله عنه بر عبدالرحمن بن عوف خلافت اعرض نمود عبدالرحمن فرمود  
یا عمر اگر از تو مصلحت می خست در خلافت مصلحت میدانیست فرمود نه بخدا  
قسم عبدالرحمن گفت هرگاه مصلحت نمیدادی پس رضی نیباشم که جد تو من  
خلیفه باشم و بعد از آنکه عمر رضی الله عنه اصحاب شورا را از آن فرمود فرمود  
مکان تمیکنم که مقتضی شود این امر را اگر یکی ازین دو نفر اشاره به علی و عثمان

مینمود اگر عثمان ولایت داده شود مردی است نرم خوی و اگر علی ولایت داده شود  
 پس شخصی فقیه و عابد است سزاوارتر است نیکه باعث کند مردمان را بر راحتی  
 و اگر سعد را ولایت بدهند او نیز اهل این امر است و اگر او را ولایت ساختند  
 پس اعانت نماید و الی این بدستیکه عزل نه نمودم او را بسبب ضعف و خیانت  
 و نیک صاحب رای است عبد الرحمن بن عوف قول او را بشنوید و او را اطاعت  
 نمایند و در روایت دیگر آمده است که عمر رضی الله عنه فرمود که در خلافت ازین  
 شش نفر که رسول کریم وفات یافت یافتند و از ایشان رضی الله عنه مستحق تر  
 نمیدانم و فرمود که بعد از ایشان حاضر باشد و در هر خلافت دخل داشته باشد  
 و اگر امر خلافت به سعد رسید و خلیفه شد فبها و اگر خلیفه دیگری تعیین باشد از وی  
 معاونت بخوبند بدستیکه عزل نگردم او را از امارت کونه سخته ضعف با خیانت  
 بعد از آن فرمود که وصیت میکنم خلیفه که بعد از من است به پسر زین العابد  
 خداوند و وصیت میکنم او را عمر امانت در باره مهاجرین و انصار و نیز وصیت  
 میکنم خلیفه را انیکونی با اهل مکه چون عمر رضی الله عنه وفات نمود و بعد از  
 دفن وی در جوار پیغمبر خدا و الی کبر در حجره نبی بی عایشه رضی الله عنها اصحاب شور  
 فارغ شدند و مجلس کردند عبد الرحمن بن عوف فرمود که اختیار را به سه نفر  
 بدهید که هر کس را تعیین نمایند وی خلیفه باشد و نیز فرمود که امر خود را بعلی تقوی  
 نمودم و سعد فرمود که امر را بدست عبد الرحمن بن عوف آدم و طلحه فرمود  
 که امر را تقوی بن عثمان نمودم بعضی میگویند که طلحه در آن زمان حاضر نبود بعد  
 تمام بیعت حضرت عثمان آمد چنانچه در مابعد بیان میشود بعد از آن علی و عثمان  
 و عبد الرحمن بن عوف هر سه خلوت نمودند عبد الرحمن فرمود که خودم  
 اراده خلافت ندارم از شما هر کدام که مردم تقوی بن خلافت را با او نمایند  
 و او را بر او میکنند باید بهتر مردی را بانی مانده خلیفه سازد و حرمین  
 باشد بر صلاح حال ائمه حضرت علی و عثمان سکوت ورزیدند  
 عبد الرحمن بن عوف فرمود که اختیار را بمن بدهید خداوند دین اسلام  
 بر من لازم گردانیده اند که فکر و جهاد نمایم بهتر یکی از شما و نفر خلیفه  
 گردانم حضرت علی و عثمان فرمودند که اختیار بدست تو است بعد از آن  
 خطاب نمود هر یک را افضل و حکمت که در وی وجود داشت و همراه هر یک  
 عهد و پیمان نمود که هر یک از شما را که خلیفه گردانم باید که عدل کنید و در باره



امت احسان فرزند که هر یک از شما که خلیفه تعیین نکردم باید که در اطاعت  
 خلیفه جد و جهد نماید و قول و را بسمع قبول استماع نماید هر یک بر این  
 مضمون عهد کرده بفرمودند بعد از آن به همراه علی خلوت نمود و فرمود  
 اگر ترا خلیفه سازم آیا بعد از خود کدام کس را مصلحت میدانی در امر  
 خلافت فرمود که عثمان را مصلحت میدانم که خلیفه باشد بعد از آن  
 همراه عثمان نیز خلوت نمود و فرمود که ای عثمان اگر ترا خلیفه گردانم  
 خلافت را کدام کس مصلحت میدانی فرمود به علی بعد از آن مردمان  
 تفریق گردیدند و عبدالرحمن بن عوف تا سه شب مردمان را  
 مشورت مینمود و در جا اجتماع مردم میرفت و از سروران  
 شکر و اشراف مردم استفسار میکرد و غیر از اینها از باقی مردم  
 جامعه جماعه و تنها امید و بیان حلال می پرسید که بروی  
 حلال گشتن شود که در خلافت رضای مردم در باره کیست  
 تا آنیکه به نزد عیال پاسه پرده نشین میرفت و در کتیب با تا از  
 حبیان سوال میکرد و سواران و اسیرانی تا که در ده بینه می آمدند  
 می پرسید تا سه شبانه روز بدین امر قیام فرمود و گفت ندیدم کسی را  
 که قایل شده باشد که حضرت علی بر عثمان مقدم باشد بر خلافت مگر  
 مقداد و عمار که ایشان اشاره به تقدیم علی بر عثمان میکردند و بعضی از عمار  
 میفرمایند که سبب در نیکی جمیع مردمان رضی بودند بر اینکه عثمان بر علی  
 مقدم باشد این است که عثمان خوی نرم داشت و متواضع بود و علی  
 رضی اند عتبه مشایخ بهر بود در شدت و چون مدت خلافت عمر رضی  
 که عبارت از ده و نیم سال است گذشت و شهرهای بسیار فتح نمودند  
 و مال و غنای ایشان زیاد شده بود و دست داشتند که بعضی امور است  
 در باره امت تخفیف شود از چیزهای که عمر مقدر نموده بود و چون شدت علی  
 دیده بودند یقین داشتند که هر گاه وی خلیفه باشد چیزی تخفیف  
 نخواهد شد مثل و شش حضرت عمر همراه مایان بر و شش میکنند  
 و شاید که شدت آن بیشتر شود سبب تقدیم عثمان را بر علی بدین بود  
 اخصتیار نموده اند نه اینکه در باره علی طعن زده باشند یا اینکه از ملاقه  
 وی چیزی اندیشه دیده باشند و یا اینکه شکوه نموده باشند

که عدل نمیکند و همین سبب لایق است که بگوئیم و حمل نائیم رای مردم را  
 در باره تقدیم عثمان بر علی که وجه دیگر لیاقت ندارد بر صحابه رضی الله عنهم  
 اجمعین و از چیزهای که علماء و تاریخ در شرح همین قضیه ایراد و بیان  
 نموده اند فهمیده میشود که هر یک از علی و عثمان و باقی اصحاب مشورا  
 که ذکرشان در سبیل تفصیل گذشته است در غیبت داشتند بر نیکه خلیفه باشد  
 اگر این قول صحت داشته باشد حمل میکند بر غیبت هر یک را  
 بر خلافت بدین وجه که هر یک اراده داشت که قیام بعدل نماید  
 و در اقامه دین و قیام بامور مسلمانان به پردازد که هر یک  
 ازین باره ثواب عظیم در نزد خداوند مقرر است نه آنکه  
 غرض ایشان از امر خلافت بهره نفس و هوا بوده با تحت  
 ریاست و حباه که محفوظ گردانیده است خداوند ایشان را  
 و شخصی که ایمان کامل داشته باشد در باره صحابه انجمنین گمان  
 نمی نماید زیرا که هر یک بر قیام بعدل و اظهار حق نهایت سعی  
 بودند چنانچه آیت قرآنی خبر میدهد که فرموده است **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ**  
**وَرْضُوا عَنْهُ** و احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم نیز شهادت  
 میدهند که صحابه تمامی ایشان به صفات سندیده مزرین بودند  
 پس به ترسید از گمان بد در باره ایشان ظلم و گناهی که در حق یکی  
 از ایشان صادر شود آمرزیده نمی شود چنانچه احادیث کثیره  
 در این باب آمده است حاصل قضیه اینکه عبد الرحمن بن عوف  
 سه شبانه روز کوشش زیاد نموده و سعی بلیغ به کار برده تا اینکه در سه  
 شبانه روز چشم آن خوب پوشیده نشده و همیشه در نماز و دعا  
 و فکر و استخاره مشغول بود و از صاحبان فکر و عنیه سوال میکرد تا اینکه  
 از زنان که در خانه هاشمی بودند سوال مینمود کسی را که برابری کند  
 در خلافت نیافت در روایتی آمده است که آخر شب سوم  
 از برای مسور بن حذافه که خواهرزاده عبد الرحمن بن عوف بود امر  
 نمود که زبیر و سعد بن ابی وقاص را سخواند که بیایند خون  
 هر دو آورند همراه ایشان خلوت نمود و با ایشان  
 مشوره نمود در امر خلافت بعد از آن ایشان رفتند فرمود که علی را

بجوان مسود و هم میفرمایند که علی را خواندم و همراه علی تا پاره ارض  
 گذشت بر او میگفت و از جمله سخنانی که همراه علی گفته بود این است  
 که اگر خلافت بتو تفویض شود کدام کس را سزاوارتر میدانی فرمود  
 عثمان رضی عنہ چون علی را بیرون شد فرمود که عثمان رضی عنہ را بجوان  
 عثمان را طلب نمود آمد و همراه وی سخن میزد تا آنکه مؤذن در  
 صبح اذان گفت و ایشان تفریق شدند و از برای وی نیز مثل  
 علی را فرمود که اگر امر خلافت از تو گردانیده شود کدام کس را لیاقت  
 خلافت میدانی فرمود علی ابن ابی طالب و از برای زبیر نیز چنین  
 فرمود رأی به عثمان داد و از برای سعد هم فرمود او هم اشاره  
 به عثمان نمود و همچنین جهاجین و الضار را که مشورت جست تمامی  
 اشاره به عثمان نمودند رضی الله تعالی عنہم و روایت دیگر آمده  
 است که سوربن محرمه رضی الله تعالی عنہ میگویی شب سوم از وفات  
 امیر المؤمنین بود که عبد الرحمن در خانه آمد و من در خانه خود خوابیده  
 بودم فرمود که خوابیده یابید از سجداوند که سه شب است که خوابیده  
 ام بر بخیزد علی و عثمان رضی الله تعالی عنہما را بجوان که بیایند مسود  
 فرمود که ای خالو کدام یک را پیشتر طلب کنم عبد الرحمن فرمود که در  
 پیش کردن یکی را بر دیگری اختیار از است فرمود رفتم نزد علی گفتم خالو  
 من ترا میخواند وی را اجابت کن علی فرمود که همراه من دیگری  
 را خوانده یا من را تنها خوانده است گفتم آری عثمان را نیز خوانده  
 است فرمود در طلب کدام یکی از ما دونفر را مقدم کرده است جواب  
 داد که در تقدم کردن ترا بر عثمان یا عثمان را بر تو بمن اختیار داده  
 من اول نزد تو آمدم همراه علی را بیرون شدیم آمدیم تا بدو عثمان  
 رسیدیم علی را در آنجا نشست و من داخل شدیم بر عثمان و وی نماز  
 با ما در امامی خواند او را خواندم سخنانی که علی را با من گفته بود او نیز فرمود  
 همان جواب دادم بیرون شد و هر رنفر خالویم عبد الرحمن را  
 شدیم و وی نماز میگذارد چون از نماز فارغ شد روئی بر علی و عثمان  
 رضی الله تعالی عنہما نمود و فرمود که من از مردمان سوال نمودم در امر  
 خلافت کسی را نیافتم که مستحق خلافت باشد و برابر باشد شمارا در این امر بعد

از ان از ہر یک عہد گرفت کہ اگر خلیفہ نماید اور اعداں نماید و  
 در صلاح حال امت کوشد و اگر دیگری را خلیفہ نماید ہر آئینہ بشنود  
 قول خلیفہ را و اطاعت وی نماید ہر دو بدین طریق عہد نمودند و ہر  
 سہ مسجد رفتند و عبد الرحمن مردم را اطلاع داد و مردم ہمہ حاضر مسجد  
 گردیدند مسجد از بسیاری ہاجرین و انصار و غیرہ تنگی نمود و عثمان  
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ چون نہایت جا داشت اخوتین مردم نشست  
 و عبد الرحمن شمش در گردن نمود و عمامہ رسول کریم را بر سر نهاد  
 و بر منبر رسول کریم بالا شد و بردرد کہ رسول کریم می نشست  
 ایستادہ شد و دعا نمود دعا در از کہ مردم نشیدہ بودند اورا بعد  
 از ان فرمود کہ ای مردمان سوال کردم بینہان و آشکار یک یک  
 و دود و جماعہ جماعہ و برا کندہ بی از شما را تا قسم کہ برابر شود علی و عثمان  
 رضی اللہ عنہما را بر خیزائی علی و نزدیک آئی من حضرت علی رضاعت  
 و در زیر من ایستادہ شد عبد الرحمن دست دی را گرفتہ و فرمود کہ آیا  
 بیعت می کنی مرا بر کتاب خداوند و سنت نبوی و فعل ابی بکر و عمر رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہما حضرت علی فرمود کہ بر قدر طاقت و قدرت خود بیعت میکنم  
 دست او را رہا نمود و فرمود بر خیز یا بسوی من ای عثمان دست او  
 را گرفت و فرمود یا عثمان آیا بیعت میکنی مرا بر کتاب خداوند و سنت  
 نبی و فعل ابابکر و عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما فرمود آری حضرت عبد الرحمن  
 روی بسقف مسجد بالا کرد و دعا نمود کہ خداوند البشیر و شہید باش سہ  
 مرتبہ این قول را تکرار نمود و فرمود کہ خداوند چیزی کہ در رقبہ من  
 است در گردن عثمان انداختم بیعت نمود عثمان رضی اللہ عنہ را و  
 مردمان فروریختہ بیعت میکردند عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ را تا اینکه  
 در زیر من حضرت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ پوشیدہ شد از سبب  
 هجوم مردمان بعد از ان عبد الرحمن بر منبر بالا شد و بردرد کہ  
 کہ رسول کریم می نشست حضرت عثمان را بر درجہ پایان  
 تر نشاند و مردمان او را بیعت می نمودند تا اینکه حضرت علی رضاعت  
 بیعت نمود اولاً و بعضی گویند آخر از مردم بیعت نمود و تفصیل کہ در  
 قصہ بیابان نموده ایم صحیح است در ولایت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ

چنانچه علماء و محقق اہل سنت و جماعت کہ سید شریف ظاہرین ہاشم  
 باعلوی در کتاب خود کہ مبعی بہ مجمع الاحباب بہت چینی ایراد و بیان  
 نموده و فرمودہ کہ فریب کوریہ بخیرائی کہ روافض بیان میکنند کہ اصل  
 ندارد و حق سبحانہ عالم تر است دانستہ اعلم بعضی از اہل سنت  
 بواسطہ پلیدی طینت بر حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ اعتراض نموده اند  
 کہ چرا عباس عمومی رسول صلی اللہ علیہ وسلم را در جملہ اصحاب سورا  
 داخل نکرده اہل سنت و جماعت جواب داده اند کہ حضرت عباس بہ  
 حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہا دوستی تمام داشت و داخل نکرده است  
 اورا در جملہ شورای و امام خلافت بنا بود کہ پیش بودن در اسلام  
 آوردن و حضرت عباس اسلام آوردن او ازین جماعہ مؤخر بود و  
 حضرت عباس یکی از صحابہ عجیب گرفت بر عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر اینکہ  
 حضرت عباس رضی اللہ عنہ را داخل شورای نگردانیدہ چون  
 علم تمام داشتند کہ این امر را کس اینکہ در اسلام سابق بودند متخصما  
 ہمین است عنده حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت امام محمد بن حسن  
 میفرماید کہ سعید بن زید را داخل در شورای نگردہ با اینکہ وی یکی  
 از عشرہ مبشرہ بودہ و پیش اینکہ وی پسر عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
 بودہ تر سید کہ اگر داخل کند اورا چون سید خویش و فریب او بودہ  
 گفته شود و دست نداشت اینکہ قلادہ کند خلافت را بہ پسر خود و یا خود  
 خود پس اینطریق افعال از احتیاط و بریزگاری وی بود رضی اللہ تعالیٰ  
 عنہ بعد از ان مردمان تا شش سال اول در خلافت عثمان رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہ نہایت با اتفاق و اتحاد بودند و دوست داشتند عثمان  
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ را بیشتر از اینکہ دوست داشتند حضرت عمر رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہ را جتہ نرمی و رفیق او بعد از ان در شش سال آخر اختلاف  
 واقع شد و باعث اختلاف جماعہ بود کہ در اسلام سابقیت  
 نداشتند و اصل در اختلاف پیدا کردن عبد اللہ بن عباس و  
 بود ظاہر اسلام آورده بود و در باطن اتفاق تمام داشتند  
 عرض ان واقع ساختن فرقت و جدائی در بین اہل اسلام بود  
 و مسلمانان را در شہد انداخت کہ عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ پسر

اقارب و خویشاوندان خود را بر امصار عامل و با امور مقرر ساخته با  
 اینکه حضرت عثمان اینها را با جتهاد خود مقرر میکرد بواسطه اینکه اعتقاد  
 نمود که خویشاوندان او قیام بعدل بیشتر می نمایند پس اعتراض را  
 مجال نیست علاوه بر اینکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم  
 بر این امور خبر داده بود پس وقوع این امور معجزه بود مگر رسول کریم  
 را چو آنکه پیش از وقوع خبر داده بود پس مشیل خبر او واقع شد و  
 تماخی وقوع امور بقضا و قدر خداوند بود تا شهادت نصیب عثمان  
 رضی الله تعالی عنه شود و ثابت شود قول رسول کریم که خبر داده بود  
 که حضرت عثمان را کشته میشود و وی مظلوم است در رسول مبارک  
 صلی الله علیه و سلم در شان عبد الرحمن بن عوف فرموده که عبد الرحمن  
 این است در آسمان و این است در زمین این قول رسول کریم  
 دلیل روشن است بر صحت فعل عبد الرحمن که عثمان رضی الله تعالی  
 عنه را خلیفه نمود و بر علی رضی الله عنه مقدم ساخت و با جتهاد خود  
 عمل نمود و گفته که طلحه را حضرت عمر رضی الله عنه از اصحاب شورا  
 گردانیده و او حاضر نبود روزی که مردم همراه عثمان بیعت میکردند  
 حاضر شد گفتند که عثمان را خلیفه شد و مردم برای وی بیعت می  
 دهند فرمود که کل قریش بوی راضی اند مردم گفتند آری همه  
 رضامندند در نزد حضرت عثمان را آمد عثمان فرمود که یا طلحه  
 تو بر سر امر خود مقرر میشاشی یعنی هرگاه خیال خلافت داری  
 خلیفه باش طلحه فرمود که اگر من از خلافت تو سر باز زنم تو خلافت  
 و اگذار میشوی فرمود آری فرمود که جمیع مردم بر تو بیعت داده  
 اند طلحه رضی الله عنه فرمود که من هم راضی می باشم و رو نمی  
 گردانم از چیزی که جمیع مردم اجماع کرده است و طلحه نیز بیعت  
 نمود چون عمر رضی الله عنه امر خلافت را در اصحاب شورا تفویض نمود  
 قرض خود را حساب نمود هشتاد و شش هزار دینار یا در هم قرض دار  
 بود و اینها را بر فقرا و مساکین نفقه کرده بود و خود آن یک طحامی  
 که روغن و خرما باشد ازین دراهم بخورد و جامه بخرد تا ساخت چنانچه  
 جامه او پیوند از چرم داشت و در یک خانه آن از بزرگت خرما بود مال

مذکور را در راه خیر صرف محتاجین نمود چون ایام حیات گذشت  
 و نزدیک بود که وفات شود پس خود عبد اللہ و دختر خود حفصہ رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہما را طلبید و فرمود که از مال خدای و صدقارم و دوست  
 دارم که بخداوند خود ملاقات میکنم از مال او چیزی در کردن  
 من نباشد چیزی مال که دارم بفروشد و بقرض خواہان بدهد  
 اگر قرض او اندک و باقی ماند پس لقبیدہ بنی عدی را سوال کنید اگر  
 تمام شد مقصد حاصل و برگاہ باقی پس از قرض سوال کنید  
 و از قرض تجاوز نکنید بعد از آن عبد اللہ واری کہ مدینہ بود او را  
 را در القضا می نامند از جهت آنکہ او اسے دین از من ابوداود  
 شد برای معاویہ فرودخت و لغایت مال داشت آن را نیز فروخت  
 و ادای دین نمود و حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ لفقہ بسیار میکرد  
 بر فقرا و محتاجان و چون در بیت المال چیزی سے نمی بود قرض  
 می گرفت و صرف فقرا میکرد خصوص در عام الرمادہ زیرا کہ  
 عمر را خوش می آمد کہ تخمخارہ گی در شان فقرا و اہتمام  
 سجال ایشان نماید و روایت شدہ است از زید بن اسلم کہ روایت  
 کردہ است از پدر خود کہ در سال رمادہ عرب از ہر طرف از  
 شدت گرسنگی و قحط کہ در آن سال بود روی مدینہ آوردند  
 و امیر المؤمنین عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ چند نفر را بر اطراف شہر مدینہ  
 مقرر نمودہ بود کہ طعام در بایین ایشان تقسیم نمایند و چون  
 شام می آمدند خبر میدادند کہ چند نفر در نزد ہر کدام بودہ بگشت  
 امیر المؤمنین امر نمود کہ حساب نمایند نفری ہا اینکہ در نزدشان  
 طعام خورودہ اند چون شمارہ نمودند تقریباً ہفت ہزار نفر شدہ  
 بود و فرمود کہ بشمارید عیال ہا و صبیان و مریض ہا کہ نیامدند و طعام  
 نخوردند شمارہ ایشان بہ چہل ہزار رسید چند شب بعد مردم  
 زیادہ شدند تا اینکہ نفری شام نان میخوردند عدد ایشان  
 بدہ ہزار نفر دیگر ان بہ پنجاہ ہزار رسید و گرسنگی عام الرمادہ  
 در نہایت شدت و بسیاری قحط بود کہ مثل آن دیگر دیدہ شدہ  
 بود و یاد خا کہہا را از زمین بہو امیر امیر امیر مثل خاکستر دیدہ میشد

از آن جهت عام الرماذہ نامیده شد و این فحطی و گرسنگی در  
 سنہ ہجریم از ہجرت بود و نہ باہ فحط درنگ نمود تا اینکه وحش ہای  
 کوفہ در موضع ہای آبادانی و شہین مردمان ہمتہ طلب حشری کہ خوردند  
 می آمدند و کوسفند ذبح میکردند از بد بوئی آن خوردہ نمیشد و عمر  
 بن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ قسم خوردہ بود کہ روغن و شیر گوشت را  
 نخورد تا اینکہ فراخی شود بر مردمان علامہ وی بہ بازار رفت  
 دید کہ طرفی از روغن و مشک از شیر بازار آوردہ اند خرید بہ چہل  
 درہم و ہر دورا سجدہ مت حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ آورد و این  
 امر در ابتدا در دانشندان فحط و گرسنگی بود و فرمود یا ایہم  
 المؤمنین حق تعالی مردمان رازندہ گذاشت و ترا از قسم تو خلاص  
 گردانید و اجر عظیم بتو داد و در بازار طرف روغن و مشک  
 شیری آمدہ بود ہر دورا خریدیم بہ چہل درہم برای تو آوردیم حضرت  
 عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود کہ ہر دورا صدقہ گردان بد رستیکہ  
 بد بیند آرم اینکہ چیزی بوجہ اسراف بخورم و جلونہ عماری  
 رعیت میشود کہ چیزی کہ ایشان را از مشقت و خاری نبرسد  
 من نرسد و در زمان فحط با میر ہای شہر ہا نوشت و فریادری  
 می خاست در بارہ اہالی مدینہ و کرد کرد مدینہ و از ایشان مدد  
 می طلبید اول شخصی کہ فریادری نمود عبیدہ بن الجراح بود کہ چہار  
 ہزار را حله طعام بار کردہ از شام بدینہ آمد حضرت عمر رضی اللہ  
 عنہ او را مقرر نمود کہ این طعام ہارا در بین انفری ہای اطراف مدینہ  
 تقسیم کن و باز کرد و برو عملی کہ بران مقرر میباشی بعد از آن بیای  
 مردمان طعام آوردند و اہل حجاز مستغنی گردیدند و عمر بن العاص  
 بحر قلم را اصلاح نمود و از آنجا طعام بدینہ فرستاد تا اینکہ  
 زرخ طعام در مدینہ مثل زرخ مضر از آن شد اہل مدینہ بعد از آن  
 مثل عام الرماذہ در گرسنگی دیگر ندیدند تا اینکہ دریا بر ایشان  
 بند شد و قتل حضرت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ واقع شد بعد  
 از آن ذلیل شدند و مردم و حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ مثال  
 محصور بودند کہ آمد از ایشان نیر سید اہل عتی از قبیلہ — م



صاحب خود را که بلال بن حارث بود فرمودند که هلاک شدیم  
 گو سفندی بر ما دگر کن بلال فرمود که گو سفند ما از لاغری خورده  
 نیشود آخر آثار کس نمودند یک گو سفند دگر نمود پوست را -  
 کشده که استخوان او سرخ میزد از شدت لاغری بلال ندا  
 کرد که یا محمد آه بعد از آن رسول مقبول صلی الله علیه و سلم را در  
 خواب دید که بلال را میفرماید که بشارت باد ترا بر حیات برو  
 نزد عمر رضی الله تعالی عنه از طرف من بروی سلام بخوان  
 و بگوئی که من عهد کرده بودم ترا و در عهد محکم بودی فالکس الکیس  
 یا عمر بلال آمد تا سباب عمر رضی الله تعالی عنه رسید از برای  
 غلام عمر رضی الله تعالی امر نمود که اذن میخواستیم که داخل شوم بر  
 عمر رضی الله تعالی عنه بجهت خبری که از رسول مقبول صلی الله  
 علیه و سلم بدان آورده ام غلام بخدمت حضرت عمر رضی الله  
 کیفیت را باز گفت عمر رضی الله عنه فرسخ و فریاد بر آورد و فرمود  
 ای غلام بر او بدی دیدی یا نه غلام فرمود که ندیدم پس داخل  
 کرد او را و خبر را بحضرت عمر رضی الله عنه بیان نمود بعد از آن  
 حضرت عمر بیرون شد و مردمان را ندا کردند و بر بنبر بالا رفت  
 و فرمود که قسم میدهم شما بیان را به خدای که راه نمائیده است  
 شما را بدین اسلام آیا خبری که پسند و مرضی شما نباشد بر  
 من دیده اید مردمان فرمودند که ندیدیم بعد از آن خبر بلال را  
 مردم باز گفت مردمان دانستند و حضرت عمر رضی الله عنه از شدت  
 فریاد او مقصد خبر اندانست بود مردمان فرمودند که غرض  
 ازین خبر این است که تو در استقار تاریخیر نمودی از خداوند  
 طلب باران کن بر مایان بعد از آن بخواند مردم را به جهت طلب  
 باران و عیاش عمومی رسول کریم نیز بیرون کشید پیاده  
 و خطبه کوتاه بر خواند و نماز خواند بعد از آن خود را بر زانوهای  
 خود انداخته و دعا نموده مضمون دعا اینست که خداوند اید  
 گاران ما عاجز شدند که مدد یاری ایشان ما نمیرسد و ارقوه  
 عاجز شدیم و نفس های پایان عاجز گردیده نیست بازگشت از معصیت و

روی آوردن بطاعت مگر بفضل تو خداوند آب ده ما را از بند  
 گردان و باقی دارنده گان و شهرها را بعد از آن دست حضرت  
 عباس را گرفت و اشک چشم حضرت عباس بر ریش مبارک او  
 میرسخت و فرمود که خداوند از روی میجویم نسوی تو سحرست عمومی  
 بنی تو و باقی مانده پدران بنی تو و کلان تران مردان او زیرا  
 که خود فرموده و قول تو حق و ثابت است که **وَأَمَّا الْجِدَارُ  
 فَكَانَ لِعَلَامِينَ بَنِي تَمِيمٍ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنُزًا  
 لَهَا وَكَانَ أَبُو هَارِثَ مَضْمُونِ آيَةَ شَرِيفٍ** اینکه حضرت  
 حضرت عباس فرمود که این دیوار برای دو تیم است در بند  
 و پدران ایشان صالح بوده است که در آنجا نشود اما حقیقت  
 در تقاسیر مذکور است خداوند آنچه حفظ کردی آن دو تیم را به  
 سبب صلاح پدران ایشان محفوظ گردان امت بنی خود را بسبب عمومی  
 زیرا بنی تميم عمومی خود عباس را دلالت بر تو نموده و بسوی تو  
 بطلب شفاعت آمدیم و امرش میخواستیم بعد از آن روی نمود بر  
 مردمان و فرمود که آنگاه بسوا میاید بر او در کار خود را بدرستی که  
 خداوند امرزگار است و حضرت عباس عمر او در بار گردیده بود و  
 ریش مبارک او سفید گردیده بود استاده شد چشم های مبارک  
 اشک فرو میرسخت و ریش مبارک بر سینه او حرکت میکرد و  
 میگفت که خداوند انازل نمیشود بلا از آسمان مگر بگناه و دور نمی  
 شود بلیه مگر توبه و مردم روی آورده اند بر من بجهت آنکه من  
 به بنی تو نزدیک و این است که دست های ما بگناه دست و شانی  
 های ما باین سوای تو توبه است خداوند آنچه را که ما ننشده ترک  
 کنیم گشته را و گذار شکسته را بر ما وضعی که ضایع شود تحقیق که بفریاد  
 آمدند صغیران و نرم گردیده است کلانها و بلند شده است  
 آواز مردمان لشکوه او تو عالم پنهان و آشکاری خداوند ابی  
 نیاز گردان مردم را به بی نیازی خود پیش از آنکه نا امید شدند  
 و هلاک شوند زیرا که تو میباید بشود از رحمت تو مگر قوم کافر  
 پاره ابر پیدا شد و فرمود که ای مردمان سیراب می شوید سیراب می شوید

بعد از آن ابر پیش آمد و باد حرکت داد ابر را بعد از آن ابر ریزان  
 شد بخداوند که مردم از جای خود دور شده بودند که از شدت  
 باران خود را در پناه دیوار نسیم گرفتند و از آن بامی غمگین می شدند که  
 تر شوند مردم رجوع نجاس نمودند و اطراف او را احاطه میکردند  
 و میگفتند خوش باد ای آب دهنده حرمین شریفین فضل بن عباس  
 بن عبید بن ابی لهب برخاسته این حدیث را در فضل حضرت عباس  
 بیان نمود . **بِخَيْرِ نَسَقِي اللَّهِ الْحَيِّ وَأَهْلِهِ عَشِيَّةً لَيْسَتِي سَقِي**  
**لَيْسَتِي سَقِي عَمْرٍ تَوَجَّهَ بِالْعَبَّاسِ فِي الْحَدِيثِ بِرَأْيِهَا إِلَيْهِ**  
**فَمَا لَمْ حَقِّي اتِي الْمَطَرُ وَمِنَّا رَسُولُ اللَّهِ فَيُنَادِي تَرَاهُ**  
**فَهَلْ فَوْقَ هَذَا الْبَفَاخِرِ مَفْخَرٍ حَاصِلِ آيَاتِ أَيْدِي خَدَّوْنِ**  
 سحر مت عمومی صیب خود اهل حجاز را آب داد و شاید که حضرت عمر  
 عمومی سفید او نوسل بینود بسیار آن و متوجه گردید بجایس در  
 حالت فحط و تنگی رحمت میکرد بسوی وی و دور شد عمر  
 تا اینکه باران آمد و رسول خدا از میان بایان مبعوث شد و  
 وارث آن در مابین بایان است غیر از این یاد دیگر چیزی هست که  
 بدان فخر نمایم زید بن اسلم از پدر خود روایت میکنند که در ایام  
 حضرت عمر ما بایان تمسکینیم که اگر حق تعالی عام الرماده را دور کند  
 از اندوهی که حضرت عمر را و باره مسلمانان دارد می میرد  
 ابن شهاب میفرماید که حضرت عمر رضی اللہ عنہ در عام الرماده  
 دعایش این بود که خداوند بگردان روزی ایشان را بر سر کوه  
 با حق تعالی دعای او را برای او و مسلمین اجابت نمود و روزی  
 ایشان میرسد و وقتیکه باران نازل گردید گفت الحمد لله قسم  
 خداوند که اگر حق تعالی دور نمیکرد این کرسنگی را اهل بیته  
 را ترک نمیکردم مگر اینکه بقدر عدد ایشان همراه ایشان از فقر  
 داخل میکردم نبود که دو نفر از کرسنگی طعام پلاک شوند که یک  
 نفر باقی ماند و روایت شده است از انس رضی اللہ عنہ که حضرت  
 عمر رضی اللہ عنہ لعنوا ان خود نوشت زاهد بامی هر جا را تحریر  
 نموده بفرستید خداوند بر زاهدین ملائکه مامور نموده که دست های

خود را بر دیان زاید با میگذاردند سخن نمیزند ایشان مگر چیزی که  
 خداوند همیا کرده است از برای ایشان و خداوند در قلوب بنده  
 گان بیست شدید از طرف عمر رضی اللہ عنہ انداخته بود و روایت  
 شده است از قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ که حضرت  
 عمر رضی اللہ عنہ در راه میرفت و چند نفر از اصحاب نبی صلی اللہ علیہ  
 وسلم در عقب او بودند ناگهان چیزی سخا طرا و رسید التفات  
 بر ایشان نموده همه از خوف بر زانوهای خود افتادند و فرود  
 تنی میگردند حضرت عمر فرمود خداوند اتو میدانی که خوف من  
 از تو بیشتر است از خوف ایشان از من و چشم های او میریزند  
 گریه کردن و حضرت عمر رضی اللہ عنہ میفرمود اگر خوف حسابی  
 داشتم امر میکردم که کوسفندی بر ایمن به تنور بریان کند و روایت  
 شده است از سفیان که فرمود گاه حکمت عمر را اشتها میشد چیزی که  
 قیمت آن یکدرهم بود تا یکسال تا خیر مینمود و آنس رضی اللہ عنہ -  
 می گوید روزی دیواری در بین من و عمر رضی اللہ عنہ حاصل و برده  
 بود که می شنیدم از وی که بر نفس خود خطاب میکرد ای بنی  
 سنج سنج قسم خداوندت یا این خطاب یا از خداوند خودتر سگاری  
 میکنی تا از عذاب رسته شوی یا اینکه خداوند ترا عذاب میکند  
 یک مرتبه عمر رضی اللہ عنہ بزیارت ابوالدرداء رضی اللہ عنہ  
 رفت ابوالدرداء فرمود که یا عمر ما در آری حدیثی را که حضرت رسول  
 صلی اللہ علیہ وسلم ما را حدیث نمود فرمود که ادر حدیث ابوالدرداء  
 فرمود این است که فرمود صلی اللہ علیہ وسلم که باید کفایت کنی یک  
 شمار از دنیا بقدر تو شش شخص سواره باش یعنی چون شخص  
 سوار بطرفی میرود تو شش اندک همراه خود ببری عمر رضی اللہ  
 عنہ فرمود آری حدیث را یاد دارم ابوالدرداء فرمود که یا عمر بعد  
 از رسول صلی اللہ علیہ وسلم فعل نکردیم قول او را و تا صباح هر  
 دو نفر با یکدیگر سوال و جواب میکردند روایت شده است از نافع  
 رضی اللہ عنہ که عمر رضی اللہ عنہ دعا میکرد و مضمونش اینکه خداوند  
 واجب گردان از برای من در دوستی خود و دوستی دوستان خود

دوستی مرا ویاری دادن مرا و خلاص گردان مرا بدشمنی دشمنان  
 خود از آفت پا خداوند بسیار مگردان برای من دنیا را که سرکش شوم  
 و طغیان نمایم و کم مگردان بدرستی که فراموش سازم ترا بواسطه -  
 تحصیل دنیا زیرا که دنیا می اندک که کفایت کند بهتر است از بسیاری  
 که باز دارد بنده را از خداوند خداوند این راه میگردم تو از اینکه  
 مسیاد و غافل مرا مواخذه گردانی یا من غافل شوم یا اینکه مرا از  
 غافلین بگردانی در روایت شده است از قیس بن حجاج که چون  
 شهر مصر فتح شد اهل مصر بخدمت عمرو بن العاص آمدند که والی  
 مصر بود و بیان نمودند که نیل مصر را عادتی است که آب آن  
 جاری نمیشود تا وقتی که عادت آن اجرا نشود عمرو بن العاص رسید  
 که عادت آن چیست گفتند که چون ماه بونه داخل شود و از ده  
 روز بگذرد دختر بگری را پیدا می نمایند و پدر و مادر او را راضی  
 میگردانیم دختر را با جامه های فاخره و زیورهای بسیار خوب پوشانند  
 او را اگر ایش میکنیم و او را در دریای اندازیم بعد از آن آب آن  
 جاری میگردد عمرو بن العاص فرمود که اگر اسلام این طریق  
 نگیرد بدستیکه اسلام ویران میگرداند چیزی که پیش از  
 اسلام بوده ماه بونه و مسری و ایب را صبر نمودند آب نیل  
 جاری نگردید مردم قصد فرار نمودند چون عمرو بن العاص -  
 این امر را مشاهده نمود کیفیت را نوشته حضرت عمر رضی الله  
 عنه فرستاد حضرت عمر رضی الله عنه در جواب عمرو بن العاص بنیک  
 فرمودی و بحق رسیدی در فعل خود که اسلام ویران میسازد  
 امری را که پیش از اسلام بوده و رفته نوشت خود در یابی نیل  
 در میان خطی که عمرو بن العاص نوشته بود گذاشت و نوشت  
 بود عمرو بن العاص که در بین کاغذی که برای تو فرستادم رفته  
 خاص بدریا نوشته ام او را در دریای نیل افکن چون کتاب عمر  
 رضی الله عنه بعمر و ابن العاص رسید رفته که بدریای نیل نوشته  
 بود برداشت و فرست نمود مضمونش اینک **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
 از جانب بنده خدای عمر امیر المؤمنین بسوی دریای مصر بعد از آن

ماه بونه و ایب و  
 مسری این است  
 نام ماه بومی ایام  
 جا بیهیت است

ای روز نیل اگر تو از طرف خود جاری میشوی و باراده خود میروی  
 برگزجاری مشو و اگر خداوندی که واحد است و قهار است ترا جاری می  
 گرداند پس از خداوندی که واحد و قهار است سؤال میکنم که ترا جاری  
 در روان گرداند رقه را بدریای نیل انداخت و در آن وقت اهل  
 مصر تهیة فرار و جلا نمودند بودند زیرا که مصلحت ایشان بدون روان  
 شدن دریای نیل صورت نیک رفتی چون صبح از خواب بیدار شدند  
 در همان شب موازی شانه زده زرع آب جاری شده بود حق تعالی  
 بکرامت عمر رضی الله عنه این عادت سینه را از اهل مصر رفع نمود این  
 قصه مذکوره از جمله کرامات وی است رضی الله تعالی عنه و از جمله  
 کرامات حضرت عمر رضی الله عنه بیقی روایت کرده است و ابو نعیم و  
 غیر ایشان نیز روایت نموده اند از نافع و نافع از عبد الله ابن عمر  
 رضی الله عنه که فرمود حضرت عمر رضی الله عنه لشکر بطرفی فرستاد  
 و بر لشکر شخصی را که ساریه بن زینم نام داشت امیر لشکر مقرر نمود  
 بعد از آن که لشکر بطرفی که روانه شده بودند رسیده بودند روز  
 جمعه بود که حضرت عمر رضی الله عنه خطبه میخواند ناگاه در میان خطبه  
 فرمود که یا ساریه الجبل مغنی آنکه ای ساریه بگوه بالا رو کسی  
 که گرگ بچراند گو یا ظلم بیناید سه مرتبه این کلمه را تکرار نمود مردم  
 بطرف یکدیگر التفات نمودند که در این خطبه این کلمه یعنی مناسبت ندارد  
 حضرت علی رضی الله عنه فرمود که ازین قول عمر رضی الله عنه چیزی دانسته  
 میشود چون از نماز فارغ شدند از حضرت عمر رضی الله عنه سؤال  
 نمودند فرمود که در بین خطبه در دل من افتاد که مشرکین برادران ما را  
 شکست داده اند و هرگاه برادران ما بگوه بالا رو و در راه از یکطرف دارد  
 مقاتله کرده میتوانند و هرگاه از کوه سجاوز کنند همه هلاک میشوند  
 پس کلمه که شما از زبانم شنیدید بیرون شدی اختیار من بعد از  
 یکماه قاصد آمد و فرمود که آواز عمر را شنیدیم که میفرمود الجبل بگوه  
 بالا شدیم حق تعالی بر ما فتح داد و در روایت دیگر از ابی نعیم عن  
 عمر بن الخطاب رضی الله عنه که فرمود که حضرت عمر رضی الله عنه  
 یوم جمعه خطبه میخواند ناگاه در بین خطبه فرمود یا ساریه الجبل

دو مرتبه یا زیادہ این کلمہ را تکرار نمود بعد از آن تہیہ خطبہ را خواند  
 بعضی از حاضرین فرمودند کہ عمر رضی اللہ عنہ را دیوانگی عارض شد  
 بعد از نماز عبد الرحمن بن عوف بر عمر رضی اللہ عنہ داخل شد و  
 حضرت عمر رضی اللہ عنہ طبع او با عبد الرحمن خوش میشد فرمود کہ تو -  
 دیان مردم را در بارہ خود گشادہ نمودہ کہ این کلمہ را در میان خطبہ  
 فرمودی و آواز کشیدی کہ یا ساریہ الجبلیہ اقتادہ بود در دل تو  
 عمر رضی اللہ عنہ فرمود کہ بخداوند مالک نبودم نفس خود را دیدم  
 برادران را کہ در نزد کوبہ مقاتلہ بینمودند کہ از پشت سر و از جانب  
 پیش روی ایشان دشمن حملہ آورده بودند پس بی اختیار گفتہ کہ یا  
 ساریہ الجبلیہ شاید کہ کوبہ بالا روند و از سر دشمن ایمن گردند بعد  
 از آن ساریہ کہ امیر لشکر بود قاصد فرستاد و نوشتہ بود کہ روز  
 جمعہ ملاقات نمودیم دشمن را مقاتلہ نمودیم نزدیک شد نماز جمعہ  
 شنیدیم کہ آوازی می آید کہ یا ساریہ الجبلیہ کوبہ بالا شدیم حق  
 تعالیٰ شکست را بدشمن انداخت و قتل نمود ایشان را و در روایت  
 دیگر آیدہ است کہ رسولی از طرف لشکر آمد حضرت عمر کیفیت حال  
 را سوال نمود رسول فرمود یا امیر المؤمنین شکست خوردہ بودیم  
 کہ ناگاہ آوازی شنیدیم کہ سہ مرتبہ فرمود کہ یا ساریہ الجبلیہ  
 خود را بر کوبہ زدیم پس شکست داد ایشان را خداوند و آن کوبہ -  
 نہاوند بود کہ در زمین عجم است و امام مالک در موطا از تابع از  
 ابن عمر روایت میکند کہ عمر رضی اللہ عنہ از مردی سوال نمود  
 اسم تو فرمود جمرہ نام دارم فرمود سیر کیتی جواب داد پس شہاب  
 فرمود از کدام وطنی جواب داد کہ وطن من حرقہ میباشد گفت  
 بکدام جای حرقہ دشمن است جواب کہ بجرہ گفت بکدام موضع  
 فرمود بذات لفظ عمر رضی اللہ عنہ فرمود کہ برو و اہل خود را در  
 یاب کہ تمامی سوختہ اند آن مرد سخنانہ و اہل خود رجوع نمود دید  
 کہ جملہ سوختہ اند روایت کردہ است ابن عساکر از طارق بن شہاب  
 کہ مردی بکنور عمر رضی اللہ عنہ حدیث بینمود بعضی سخنان  
 او را میفرمود کہ بسد گردان زبان خود را بعد از آن نیز سخن میزد

تا اینکه عمر رضی الله عنه میفرمود بسند کن خود را ازین سخن خود  
همان شخص که سخن میزد میگفت که تمام سخن آن که گفتی  
و صدق بود غیر همان سخن آن که فرمودی حبس کن و باز دار ازین سخن  
سخن و نیز این عساکر روایت کرده است از حسن بصری که اگر شخصی سخن  
گوید کسی بداند که این دروغ میگوید آن کس عمر بن الخطاب است  
رضی الله تعالی عنهما در روایت کرده است سیقی در دلائل از ابی بدیه  
انحصاری که فرمود خبر دادند حضرت عمر را که اهل عراق ائمه خود را  
مجاوره و مجوس نموده اند بیرون کشیده غضب ناک نماز خوانند  
و درین نماز از ریشانی زدند و آنچه واقع شد چون نماز تمام  
نمود فرمود خداوند ابرمین مکر و حیله نمودند خرابی مکر و حیله  
برای نشان بفرست و شاب کن بر ایشان علامت سقفی را از میر  
گردان که غور و شفاعت نیست که کار را قبول نکند از نگاه کار  
شکار و زکند و اراده داشت از علام سقفی خجاج بن یوسف را که وی  
ظلم مشهور است این کس میفرماید که هنوز در الوقت خجاج تولد شده  
بود و علی رضی الله عنه میفرماید که خداوند حق را بر زبان عمر مقرر  
گردانیده است تا اینکه همان میشود که ملکی است که بر زبان او لطق  
میگردد و عهد الله بن مسعود میگوید که اسلام عمر رضی الله عنه  
فتح بود مسلمانی از او بجزت او مدینه منوره نصرت بود و خلافت  
و بی رحمت بود و تحقیق که ما خود را دیدیم که توانائی ندا شنیدیم که در  
نزد خانه کعبه زاد الله شرفها نماز گذاریم تا اینکه عمر رضی الله عنه  
ایمان آورد بعد از ایمان چنان مقاتله نمود که ترک نمودند پس  
را که رو بروی خانه کعبه نماز میگذاردیم و هدیفه رضی الله عنه  
می گوید که چون حضرت عمر رضی الله عنه اسلام آورد دین اسلام  
مثل عمر ردی آورنده بود که آنافانان نزدیک شد و چون عمر  
رضی الله عنه وفات یافت دین اسلام مثل شخصی که نشت  
گرداننده که میرود که هر ساعت دور تر میشود و روایت صحیح  
آمده است از نبی صلی الله علیه و سلم که فرمود حق تعالی حق را بر  
دل در بان عمر رضی الله عنه نهاده است و اگر فاروق است که خداوند



سبب او تفریق گرداننده از یکدیگر حق و باطل را و عبد اللہ بن مسعود میفرماید که چون حضرت عمر وفات نمودند نه عشر علم از دنیا رفت و یک عشر از آن باقی ماند و اگر علم او را در یک کفه میز آن گذارند و علم جمیع زنده ہارا در کفه دیگر میز آن نهند علم او بر علم ہمہ ترجیح دارد گفته شد کہ چنین مسکونی و حال کہ عملہ صحابہ حیات دارند چگونه علم وی بر علم جمیع صحابہ زیادہ است عبد اللہ فرمود کہ من علم فتوہ و احکام شرعی را از ارادہ مذاکرہ علم بذات و صفات خداوند را از ارادہ دارم و از بدین علم بر ہمہ فوقیت داشت و امام محمد غزالی رحمتہ اللہ علیہ در اجیاز العلوم میفرماید کہ مشہور شد آن عمر رضی اللہ عنہ بواسطہ ساست او بودہ و فضل و بزرگی بواسطہ علم با اللہ بود چون وفات یافت نہ حصہ علم با اللہ رفت و قصد وی کدولایت و عدل و شفقت نمودن از خلق خداوند نزدیک گردانیدن خود را سجداوند بود و روایت شدہ است از علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ کہ بہر تکرر کسی از یکہ بیدینہ بگریزیدہ پنهانی غیر از عمر رضی اللہ عنہ چون از ارادہ ہجرت نمود ہمیشہ خود را در کردن خود قلادہ نمود و کمان خود را برداشت و تیر یاد دست گرفت و آمد بحرم کعبہ و اشرف قریش با طرف خانہ کعبہ بودند طواف نمودند و رکعت نماز بمقام حضرت ابراہیم ادا نمود بعد از آن آمد در جامعہ بانی کہ قریش جماعہ جماعہ شکست بودند فرمود شامت الوجوہ معنی آنکہ بر آئندہ باد رو بہای شما ہر کس از ارادہ دارد کہ مادر او بنا بودن او گریہ کند و فرزند او یتیم گردد و عیال او بیوہ شود در پس این دادی بیاید و من را ملاقات کند کسی جوأت نمود کہ عقب او رود سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ میفرماید کہ من دانستم کہ فضل و بزرگی حضرت عمر بر ما بیان بختہ این بود کہ او از ما بیان را بہتر بود در دنیا و روایت کردہ است بخاری از ابی سعید الخدری کہ فرمود شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند بدن مضمون در خواب دیدم اشخاصی را کہ پیراہن ہا پوشیدہ داشتند بعضی پیراہن ہا ہی شان کوتاہ

تا بسینه شتابان بود و بعضی کوتاه تر از این و عمر بن الخطاب بر این  
 بلندی داشت که در زمین کشیده میشد اصحاب پر سیدند که یا رسول  
 الله تا دلیل این خواب چیست فرمودند مشغولی در زمین و فتوحات  
 دین است عمر بن الخطاب صاحب فتوحات دینی میباشد و از این  
 عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما روایت شده است که میگفت از پیغمبر خدا صلی  
 الله علیه وسلم شنیدم که میفرمود در خواب می بینم که قندح  
 شیر پیش من آوردند خوردم تا اثر آن را از پنج کماخن های خود  
 ظاهر یا قتم باقی مانده را به عمر بن الخطاب دادم اصحاب از  
 تاویل خواب پرسیدند فرمودند تا دلیل آن علم است و از سعد  
 بن ابی وقاص رضی اللہ تعالیٰ عنہ روایت شده است که  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعمر بن الخطاب فرمودند سوگند بخدا  
 که نفس من بقبضه اوست که شیطان از بیعت تو در راه پیش  
 روی تو آمده نمی تواند آن راه را واکذار شده بدیگر راهی  
 رود روزی عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ بجهت عمره نمودن میرفت پیغمبر خدا  
 بوی فرمودند ای برادر من ما را از دعای خود فراموشی که ذاتی  
 عمر رضی اللہ عنہ فرمود شنیدن این کلمه پیغمبر خدا از حملو کیت  
 تمام دنیا من مسرور تر گردیدم و امام مالک در کتاب مؤطا  
 بوصف عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ روایت کرده است که در یک سال  
 چهل هزار شتر بغزا فرستاد بعضی را یکفری سوار نموده بطرف  
 بغزار روانه میفرمود و بعضی را دو نفری به یک شتر سوار نموده بطرف  
 عراق بغزار روانه نمود و اول کسی که مردمان را بجهت نماز تراویح  
 جمع نمود و نماز تراویح را مروج ساخت عمر رضی اللہ تعالیٰ  
 عنہ بود و علی ابن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہ چون در ماه رمضان  
 مسجدی حاجی گذشت و قندیل هسای چراغها را در مسجد با میدید  
 بحق عمر رضی اللہ عنہ دعای خیر نموده میگفت حق تعالیٰ قبر عمر را  
 پر نور گرداند چنانچه مسجد های ما را بروشنی چراغها منور گردانده  
 است و از ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما روایت شده است که  
 حیریل علیه السلام روزی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آمده گفت سلام خدا

به عمر گویند و وی اخبار بد مید که رضای عمر در حکم و غضب عمر حکم خداوندی است  
 علی ابن ابیطالب رضی الله عنه گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود از غضب  
 عمر بترسد که تا الی از غضب عمر غضبک نشود غضب عمر علیه غضب خداوند  
 رئیس منافقین عبد الله بن ابی که وفات گردید پس روی جناب نام  
 که مؤمن صادق بود چنانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نام آن را تغییر داده  
 عبد الله نام نموده بودند خدمت پیغمبر خدا آمده درخواست نمود که بر پدر  
 وی نماز جنازه خونند شاید بپرکت نماز پیغمبر حق تعالی بر پدر وی رحم  
 فرماید پیغمبر سخته خوشی دل پیغمبر آن پیش شدند که نماز جنازه خونند عمر  
 رضی الله عنه جامه پیغمبر گرفته گفت یا رسول الله این منافق است در فلان  
 روز چنین و چنان کرده است در فلان روز چنین و چنان گفته است چگونه  
 بر منافق نماز جنازه میخوانند پیغمبر رحم دل جامه خود را از دست عمر کشش  
 داده خلاص کرده پیش شدند که نماز خوانند حق تعالی است که میفرستد  
 فرمود و لا تصل علی احد منم مات ابدان و لا تقم علی قبره ایت  
 شریفه موافق رأی عمر رضی الله عنه نازل گردید سر روزی منافق  
 و یهودی با هم دعوی خصومت داشتند یهودی منافق گفت بخدمت  
 ابی القاسم میرویم و حکم وی رضی میگردیم منافق گفت نبرد کعب بن  
 الاشرف میرویم چونکه کعب ابن الاشرف رئیس یهودیان و بعضی  
 حکمهای خود رشوت میگرفت یهودی گفت مطلق نبرد کعب میروم بخند  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم رفته چون حق بطرف یهودی بر علیه منافق حکم فرمود  
 از آنجا که بیرون شدند منافق گفت پیش کعب میروم یهودی اتفاق  
 نموده گفت نبرد عمر بن الخطاب میرویم و حکم در رضی میشویم منافق رضاهم  
 بخدمت عمر رضی الله عنه رفتند یهودی گفت نداین منافق چنین دعوی دارم  
 و بخدمت پیغمبر رفته بر علیه منافق حکم نمودند این منافق حکم پیغمبر رسانده  
 گفت پیش کعب بن الاشرف میرویم من اتفاق نموده با وی موافقت  
 نمودم در اخرا اتفاق نمودیم و حکم نبرد تو او دریم عمر روی منافق کرده  
 گفت سخن یهودی راست است و حق است منافق گفت اری راست است  
 بعد عمر رضی الله عنه در خانه دخل شده شمشیر خود را فر گرفته از حویلی بیرون  
 گردیده شمشیر بگردن منافق زد که سر آن بمیدان افتاد و فرمود خراج کسی

بر کسی از منافقین که روزی  
 اید نماز گذارد و بر آن  
 ایستاده نشود

که حکم پیغمبر رضاند به همین است و حکم من در حق وی چنین بعد اتمام مناقق جمع  
 شده شکایت بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسانیدند و طلب قصاص کردند و عذر  
 خواهی کردند که صاحب مناقق نبود و مراد آنجا که عمر تا بعد حکم شماراد است بسیار  
 در دعوی خود بخدمت پیغمبر الحاح کردند نزدیک شد که شری حاصل گردیدند  
 حق تعالی فعل عمر را تائید نموده خون مناقق اهدر و پوچ گردید و در مخصوص  
 آیت شریفه نازل گردید قوله تعالی الم تر الى الذين نبي عمون انهم امنوا  
 بما اتزل اليك وما اتزل من قبلك يريدون ان يتحاكموا الى  
 الطاغوت تا اخر آیت بدین جرم گردید قوله تعالی اولئك الذين  
 يعلم الله ما في قلوبهم فاعرض عنهم وخطهم وقل لهم في انفسهم  
 قول لا بليغا این آیه تا تائید فعل عمر رضی الله عنه میباشد و چون  
 عمر رضی الله عنه بی مناقق گفت لئن مرجنا الى المدينة لنجبن الاعراب  
 منها الا ذل یعنی اگر بشهر مدینه واپس آیدیم عزیز تر ذلیل تر از شهر  
 بیرون خواهد نمود مراد بغزیز خود را داشت و مراد بذلیل پیغمبر و اصحاب را  
 عمر رضی الله عنه این سخن را شنیده خواست که برود و عید بعد بن آن  
 مناقق را بکشد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عمر را منع فرمود و گفت مردم  
 نگویند که پیغمبر اصحاب خود را می کشد حق تعالی تسلی دل عمر و خوشی آن  
 آیت شریفه فرستاد قل للذين امنوا يغفر الله للذين لا يجرؤن  
 ايام الله یعنی قوم ما با کافران یکسبوت ترجمه ای پیغمبر  
 بمؤمنین بگویی که بختند و در گذرند از کسانی که امید و آرزوی  
 روزهای خیر از طرف خداوند ندارند و از نماز ما نیک که حق تعالی  
 جزای کار و کسب هر قومی را عطا فرماید و دیگر بعد از غزوه  
 بدر در حق اسیران بدر هر یک از اصحاب چیزی مشورت  
 میدادند و کشتن و ندیه گرفتن هر یک چیزی گفتند مگر  
 عمر رضی الله عنه بکشتن اسیران مشورت داد و ابو بکر رضی الله  
 فرمود یا رسول الله این اسیران همه قوم و خویشاوندان شما  
 میباشد اگر از ایشان فدیه گرفته شود و کشته نشوند شاید که حق تعالی  
 اینها را هدایت نموده بدولت اسلام مشرف شوند پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم مشورت ابو بکر را کافر نموده اسیران را از کشتن آزاد

اینکه گمان میکنند اینکه  
 اینان ایمان آوردند  
 با پیغمبر و نازل گردید  
 و با پیغمبر نازل شده است  
 پیش از وقت باران  
 تا که کردن را بوی  
 در آنجا که  
 و ندیدند که  
 نمی دیدند و ایشان  
 قول بلیغ بگویی بگن

نموده فدیه بدیشان مقرر فرمود که آیت کریمه نازل گردید **مَا كَانَ لِنَبِيٍّ**  
**أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يَتَّخِذَ فِي الْأَرْضِ نَزْلًا مِنْ عَرْضِ اللَّهِ نَسِئًا**  
**وَاللَّهُ فِي بَيْدِ الْأَخِرَةِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ** و لولا کتاب من الله سبق  
 کتبه فیما أخذتم فیہ عذاب عظیم و آیت شریفه بتاید مشهور  
 عمر رضی الله عنه آمده **عمر رضی الله عنه** بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم  
 رسیده دید که پیغمبر و ابو بکر گریه می نمایند عمر گفت یا رسول الله  
 مرا بگیرید خود خبر منسأید اگر بمن گریه آمد من نیز با شما بگیرم مشغول  
 کردم و اگر گریه بمن نیاید خود را بجهت گریه شما گریان بگیرم  
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود بامریکه در روز بمسایان حادث  
 شد گریه میکنند و در او پی آمده است که پیغمبر فرمود بامریکه  
 خلاف مشورتک تو نمودیم نزدیک است که بمسایان بشتری  
 عارض گردد بعد حق تعالی امر فرمود **إِذَا مَضَى فَرُودُهَا فَرَسَتْ**  
**قَوْلَهُ تَعَالَى فَكَلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ**  
**خَفِيفٌ رَءِيفٌ** ترجمه بعضی از آنها غنیمت خند اوندی حلال  
 و طیب بخورید و تقوی پیش نهاد خود نماید خداوند شایان  
 مهربان و آمرزنده شاست دیگر وقتی پیغمبر صلی الله علیه وسلم  
 سخانه کعبه طواف میفرمود عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله  
 چه شود که مقام ابراهیم را بخود جای نماز طواف بگیرم آیت  
 کریمه نازل گردید که **وَإِذَا تَخَلَّفُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ**  
**مُصَلِّيٌّ** یعنی مقام ابراهیم را بخود جای نماز طواف مقرر  
 نماید این آیت کریمه نیز از جمله آیتهای موفقات ای عمر  
 رضی الله عنه نازل گردید و عمر رضی الله عنه بارها به پیغمبر صلی الله  
 علیه وسلم میگفت خدمت شما مردمان نیک بد من رسند  
 اگر عیالها خود را حکم بحجاب فرمایند خوب خواهد شد **بِکَرَمَةِ نَازِلِ كَرَمِ**  
**وَأَنْ لَسَالَتِهِمْ وَهَبْنَا غَا فَا سَلَوْهُنَّ مِنْ دَعَائِ حِجَابٍ** و دیگر چون میان  
 عیالها پیغمبر گفتند و معا بیا واقع میشد یکروز عمر رضی الله عنه آمده عیالها را زجر  
 و توبیخ نمود و گفت اگر پیغمبر شمار اطلاق بد عیالها بهتر از شما خداوند به پیغمبر خود  
 عوض میدهد بدینقرار آیت کریمه نازل گردید **عَسَى أَنْ تَكُونَ مِنْ**

یعنی بتاید مشهور است  
 که این در آیه نازل گردید  
 زین روایت بسیار  
 قویست و کلمه نماز را  
 بدارید متناهی نبوی را  
 و حق تعالی اراده آنست که  
 می اراد و خداوند غالب  
 و حکم است اگر کتاب خداوندی  
 بقیعت خیر باره نامی بود  
 بقیعت عظیم در یکروز  
 گرفتار میشدند در  
 یعنی چون از ایشان  
 سوال کنید از هر چه  
 و او را بگویند تا بیاورد

میداده از واجبی امنکن - و دیگر عمر رضی الله عنه شرب خمر در دست کرده  
 میشمرد و از خدمت خداوند حرمت شرب را مسئلت میفرمود حق تعالی این فرستاد  
 لا تقربوا الصلوة و اقمتم سکامری عمر رضی الله عنه بین کفایت نموده گفت خدایا  
 در خصوص شرب بیان شانی گرامت فرمای که آیت کریمه نازل گردید قوله تعالی  
 انما الخمر المیسر و الانصاب لان لام حین من عمل الشیطان فاجتنبوه  
 لعلکم تفلحون حق تعالی خمر را حرام نمود این امر نیز موفق مرعوبیت ای عمر رضی الله عنه  
 گردید شعبی روایت کرده است که چون مردمان گفته بای عمر رضی الله عنه شنیدند  
 و کارهای برادیدند که در بازار با یاد میرفت و در راهها هر طرف میگردید و در  
 قبیله های مردمان رفته مردمان را فیصله می نمود و تعلیم احکام شرع میبرد  
 میفرمود ابو بکر و پیغمبر صلی الله علیه و سلم را یاد کرده میگفتند  
 پیغمبر با طوار ابو بکر رضی الله عنه از همه داناتر بود و ابو بکر با طوار  
 عمر از همه بهتر میدانست مردم ابو بکر و عمر را در احوار از با تری  
 مردمان جدا محسوب می نمودند و لکن از نرم دلی ابو بکر و شدت  
 عمر رضی الله تعالی عنهما بخوف بودند ابو بکر رضی الله عنه با نرم دلی بجای  
 مناسب قوی تر اصحاب بود و در جای مناسب نرم دل تر ایشان  
 بود و عمر رضی الله عنه در جای مناسب نرم دل و در مقام  
 شدت قوی تر همه شان بود - روزی حنظل بن قیس همراه  
 جماعه عراقیین بخدمت عمر رضی الله عنه در روزی بسیار شدت گرام  
 رسیده که عمر رضی الله عنه برد از خود را بدو سپرد چنانچه از شترهای  
 زکوة یک شترم خورده بود امیر المؤمنین عمر در پی آن شتر بشتا میرفت  
 فرمود ای حنظل جامه را بپند از و بیا با امیر المؤمنین اعانت  
 کن که این شتر گرفته شود که از شترهای زکوة است حق پیمان مسکینان  
 و زنان بیوه است شخصی گفت ای امیر المؤمنین خدایا بیامزد بند  
 مال زکوة بسیار است چرا نمی فرمائی تا این کار بار بکنند عمر رضی الله عنه گفت کدام  
 بنده است که از من بنده تر باشد از حنظل بن قیس و بیت شده است  
 که امیر المؤمنین فرمود هر کس متولی امر مسلمانان باشد آن شخص بنده و خدمتکار مسلمانان  
 میباشد آنچه بر بالای بنده از خیر خواهی داد ای امانت مولی لازم است بر والی امور  
 مسلمانان همچنین حقوق مسلمانان لازم میباشد و نیز عمر رضی الله عنه فرموده است

یعنی بنده است که در پی  
 از زکوة یک شترم خورده بود  
 ۱۲۶۱  
 یعنی بر سر منی در آنی  
 که خود فرار و پنهان  
 از عمر بن خطاب است  
 بر سر منی بکنند از خود  
 از عذاب خدا ۱۲

بر کس شخصی از بخت بدوستی خود پیشاوندی خود بموضع عامل نماید آن شخص خود در  
 و مسلمانان حیانت کرده باشد و اگر شخصی با جرم باشد اندک تا جبر است و بجای  
 عامل مقرر نماید نیز چنین است و چون مسلمانان سواد عراق افتخ نمودند  
 برین خطاب رحمتی هم عهد کردند این ولایتها به قهر و غلبه فتح گردیده است  
 بر رؤس نمایان و نمایان تقسیم شود امیر المؤمنین فرمود مسلمانانی که بعد از شما  
 بیایند بدانجا چه می رسد از آن می ترسم که میان نمایان در خصوص آنها فساد  
 پیدا شود و بجز مقاله بماند امر فرمود که اهل سواد را باره منی شان  
 مقرر دارند و هر دو سرشان جزیه بپردازند و باره منی شان خراج بگذارند  
 و بین مسلمانان حاضرین تقسیم نمود تا بمسلمانان بعد نیز برسد و بهره درگردد  
 و چون عمر رضی الله عنه به شهر مکه بجهت حج قدم آورد بعض مردم از دست  
 ابوسفیان عرض کردند که آب ما بنده کرده بمردم نمیرسد امیر المؤمنین دره  
 خود در دست گرفته بسراب آمد دید ابوسفیان سنگهای بسیار آب  
 مانده است با ابوسفیان فرمود این سنگها را بردار دو سنگ بردار  
 یا فرمود ابوسفیان دو سنگ دیگر برداشت تا اینکه پنج سنگ یا سه  
 سنگ را برداشت بعد امیر المؤمنین بحرم شریف آمد و گفت الحمد  
 لله الذی جعل عینی یا قرا با سفیان بیطن مکه فی طبعه از امام حسن  
 بصری و بیت است که بدر و ازه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه سهیل بن عمرو در  
 بن هشام و ابوسفیان بن حرب و جماعه از ریشسان قریش حاضر آمدند  
 و صهیب بلال و جماعه از همین غلامان آزاد کرده که در غزوه بدر حاضر  
 بودند بدر و ازه آمدند از طرف عمر رضی الله عنه بدین غلامان اذن  
 دخول آمد و بدین ریشیان اذن نیامد ابوسفیان گفت چنین وزیر گاهی  
 ندیدم که این غلامان بدر بار اذن یابند و میان متروک گردید بطرف ما  
 التفات نشود سهیل بن عمرو که عاقل ترشان بود روی بدیشان کرده  
 گفت بروی شما یان غضب مشاهده میکنم این امر جای غضب نیست  
 بنفسها خود بغضب شوید بدین غلامان و شما ایان با سلام خوانند شدید  
 آنها شتاب نموده اجابت کردند و سلام آوردند شما یان تا خیر نمودند  
 در قیامت حال شما چه خواهد بود که بین غلامان پیش خود هسته شوند و شما فرود  
 گردید و در روی آمده است که هرگاه حال شما در و ازه عمر رضی الله عنه

عمر رضی الله عنه در غزوه بدر  
 ابوسفیان را از امانت  
 و ابوسفیان را از امانت  
 تا بدیدند بنی قریظ  
 ابوسفیان را از امانت  
 که بود که عمر رضی الله عنه  
 تا بدیدند بنی قریظ

چنین باشد در بهشت حسال شما همچنین خواهد بود همگی نشسته و برابر تاخیر  
 اسلام آوردن خود یا بگیرند در آمدند آوازهای شان بگیرند بلند شده  
 عمر رضی الله عنه آواز گرفته شان نشنیده بدیشان اذن دخول داد  
 و در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه هر یکی از اصحاب که پیشتر اسلام  
 آورده بودند بلند مجلس از آنها بود اگر از دیگران آمده پیشتر می نشست  
 اگر از پیشینان اسلام اگر چه غلام آزاد کرده بود که می آمده مردم پایین  
 تر نشسته وی را در بلند مجلس جای می دادند همچنین دیگران پایین نشسته اگر چه  
 از اشرف قریش بودند و سابقین بی الاسلام در صدر مجلس  
 می نشستند از امام حسن بصری روایت است جماعه آب داشتند شخصی  
 تشنه از آنها سوال آب کردند دادند تا از تشنگی مرد بر همه جماعه عمر مرد  
 نادان دیت گذاشتند از آنها دیت گرفت از انس بن  
 مالک رضی الله عنه روایت است که در مجلس امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه  
 بودیم شخصی از االی مصر آمده عرض نمود ای امیر المؤمنین این موضع  
 مقام دادرسی است استدعای خود رسی دارم عمر رضی الله عنه گفت  
 چه عرض داری بگوی آن شخص گفت عمرو بن العاص حاکم شهر ما  
 مصر سواران را سان میدید اسپ خود گرفته آدم چون مردمان  
 همه حاضر شدند محمد پسر عمرو بن العاص آمده اسپ مرا گرفته گفت  
 سوکنند برب الکعبه که این اسپ من است من فریاد می آوردم  
 که این اسپ از من و ملک من است پسر والی تا زیانه برداشته  
 مرا زد و گفت من پسر والی و بزرگ زاده بیستم من بخدمت  
 به عرض آدم عمر رضی الله عنه هیچ کلمه زیاده نکرده گفت بنشین  
 بعد عمرو بن العاص و الی مصر نوشته فرمود بمجور رسیدن نامه  
 به راه پسر خود محمد نام حاضر می شوی چون نامه بمصر رسید عمرو بن  
 العاص پسر خود را خواسته که علی یا خیاتی کرده که امیر  
 المؤمنین در خصوص تو نامه نوشته است پسر وی فرمود  
 کاری نکرده ام هر دو پدر و پسر بر خواسته بخدمت امیر المؤمنین  
 آمدند انس رضی الله عنه فرموده است سوکنند بخداوند روز  
 دیگر بخدمت عمر رضی الله عنه حاضر بودیم که عمر حاضر گردید



امیر المؤمنین گوشه چشم نگریسته که پسروی آمده یا خج دید که پسروی  
عقب پدر خود است امیر المؤمنین صد از دکه گجاست شخصی مصری  
شخص بر خود است و گفت اینجا حاضر م ای امیر المؤمنین حضرت امیر  
فرمود دره را بگیر و بزین پسروالی بزرگ زاده بزین پسربزرگ زاده را  
بزین پسربزرگ زاده را شخص مصری دره را

گرفته پسروالی مصر را زد بعد حضرت امیر فرمود دره را بر پیشانی  
عمر و پدر وی بگذار سوگند بخداوند که محمد ترا زده است به تسلط زیا  
پدر خود زده است عمر و گفت ای امیر المؤمنین اول شخصی مصری  
زده است بعد محمد پس من زده باشد امیر المؤمنین فرمود چنین است  
اگر پیشتر پسرترا میزد تو و پسرا از شهر مصر نمی خواستیم چقدر مردم را  
بخود خدمت گار و بنده میدانید ما در بای مردم بچه های خود را بنده  
نرانیده اند از اد زانیده اند بعد امیر المؤمنین بطرف شخص  
مصری التفات نموده گفت خواطر جمع برو بر راه راست اگر  
سیر تو کاری شد بمن نوشته نامه و قاعده عمر رضی الله عنه  
چنین بود هر جا عالمی مقصر می فرمود دستور العمل بدان نوشته  
میداد و جماعه مردم انصار را بدان شاید میگفت که شتر بادی  
و اسپ بید و سوار نشوند و نان عنبر بال زده نخورند و جامه نازک  
نپوشند و بعضی های مسلمانان در وازه و بهر دار نداشته  
باشند بعد میفرمود خداوند اتو شاید باش که بدینقرار مقرر نمودم  
از امام حسن بصری رحمه الله روایت شده است عمر رضی الله عنه  
میگفت اگر زنده بودم میروم انشاء الله تعالی یکسال در میان  
رعایا سیر بنمایم و گردش میکنم سبب آنکه از راههای دور  
عرض مردم بمن نمیرسد خود ایشان بمن رسیده نمیتوانند و عالمها  
هم حواجی همان در متعلقین خود با را بمن نمیرسانند بطرف شامات  
میروم دو ماه اقامت بنمایم بعد بطرف شهرهای مصر رفته دو ماه اینجا  
اقامت میکنم - و از زهری روایت شده است عمر رضی الله عنه  
شخصی ممتبی را از سبب که از حروف قرآن بسیار مسئلت بنمود و مختلف  
میگرد چنان تازیانه زد که خون از پشت وی روان گردید از نمان ب

بشیر رضی الله عنه روایت است که از عمر بن الخطاب رضی الله عنه شنیدم  
 که میگفت رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که بر شکم خود خرقه می‌خورد  
 و بسته می‌نمود از گرسنگی | و از بهشت ام بن عروه رضی الله عنه  
 روایت است که عمر بن الخطاب رضی الله عنه فرمود شخصی را دیدم  
 که حقوق نماز را ضایع میکند تقین بدانند که دیگر حقوق الله را زیاده  
 تر ضایع کرده است — و از یحیی بن جعد روایت است که عمر رضی الله  
 فرمود اگر سه چیز نمی بود وفات در سیدن بخداوند را دوست میداشتم  
 یکی آنکه در راه خداوند سیر نمایم دیگر آنکه روی خود را  
 بر ضای خداوند بسجده میگذارم و دیگر آنکه همراه جماعه مجلس  
 میکنم که سخن خوب را بمثل خرمای خوب فرامیکنند و از علی رضی الله  
 عنه روایت شده است که وقت وفات عمر رضی الله عنه گریه می‌نمود  
 اصحاب گفتند چه سبب است گفت بموت عمر رضی الله عنه گریه می‌نمایم  
 که موت عمر رخنه است در اسلام که تا قیامت بسته نخواهد کرد دید  
 و علی رضی الله عنه فرمود که ابوبکر بسیار نرم دل و عظیم بود و عمر بسته  
 فخلص خیر خواه مردمان محض بود حق تعالی خیر خواهی عمر را تمساید  
 مابین اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم به جمعیت تمام می‌گفتیم  
 که آرامی و عافیت بر نطق زبان عمر است و میگفتیم که شیطان مقرری  
 عمر از بیعت آن ترسیده نمی‌تواند که وی را بگناه و سوسه  
 کند — شخصی پیش عمر بن الخطاب رضی الله عنه در باب شخصی شهادت  
 داد عمر رضی الله عنه بوی گفت مردی بیاد که تو را شناسد فرز که  
 نماید رفت شخصی را آورد گفت که این شاید خوب آدم است عمر  
 بوی گفت تو همسایه نزدیک آن میاشی و رفت و آمد آن را  
 میدانی گفت نه فرمود همراه این شخص سفر نمودی که در سفر طبیعت خوبی  
 اخلاق معلوم میگردد گفت نه با وی سفر نکردم فرمود به راه وی معامله بیع  
 و شرا نمودی که پرهیزگاری مرد به بیع و شرا معلوم میگردد فرمودگان  
 میکنم که وی در مسجد دیده که کلام الله می‌نویسد و سر خود را پایین و بالا  
 میکنند و او از خود خوش بنیاید که میگوید خوب آدم است گفت آری چنین  
 دیده ام گفت برو تو این شاهد را معنی شناسی بشاهد فرمود برو شخص ساید که ترا

خوب شناسد و تزکیه ترا بوجه خوب نماید - حضرت ابی عایشه رضی الله تعالی  
 عنہا فرموده است هر کس این الخطاب را به بیند یقین میکند که این شخص محض  
 بجهت منفعت اسلام خلق گردیده است - و از لاحق ابن حمید روایت است  
 که عمر بن الخطاب عمار بن یاسر و عبد مہد بن مسعود و عثمان بن حنیف رضی الله  
 تعالی عنہم را بطرف کوفه فرستاد عمار بن یاسر را امامت نماز و سرداری  
 لشکر مقرر کرد و عبد مہد بن مسعود را بر قضاوت و بیت المال عثمان  
 بن حنیف را بر مساحت کردن زمین های خراج مقرر فرمود  
 و برای شان در ہر روزی یک گوسفند مقرر کرد کہ نصف آن  
 وکله و دل و جگر برای عمار بن یاسر رضی الله عنہ و نصف دیگر  
 میان دو نفر دیگر را وی گفته است طعام بیاد من نماندہ است کہ  
 چقدر مقرر کرد بعد فرمود شمارا بمنزلہ والی مال یتیمان مقرر نمودم  
 کہ حق تعالی در حق وی فرمودہ است والی یتیم اگر غنی باشد طریق عفت  
 پیش گیرد و اگر فقیر باشد از مال یتیم مزد خود را بخونی بد و ن اسراف  
 فر اگرد و موضعیکہ از وی روزیک گوسفند گرفته شود بزودی بخرو بہ  
 خواهد گردید - و در عام الرزادہ اول قافلہ کہ قدم آورد عمر رضی الله  
 زبیر رضی الله عنہ را خواستہ فرمود برو و این قافلہ را بہ بر بے نجد با مالی بجد  
 تقسیم نماید ہر اہل بیت ہر قدر کہ توانائی داشت و اگر استطاعت  
 نہ داشتند ہر یک از اہل بیت یک شتر ہمراہ باران و گوی شتر ہا  
 بکشند از پشم آن دو گلیم تیار کنند و پیہ های آن اردغن کنند و گو  
 آن را خشک کنند و آردا ہا با یکدیگر خلط کنند و بخورند تا خداوند با ہما  
 مجددا روزی عطا فرماید زبیر رضی الله عنہ عذر خواست بعد طلحہ را خواست طلحہ  
 رضی الله عنہ نیز عذر آورد باو عبیدہ رضی الله عنہ امر نموده بقرار فرمودہ  
 نمود چون و اسپان بد عمر رضی الله عنہ ہزار دینار بوی فرستاد ابو عبیدہ گفت ای  
 ابن الخطاب این عمل خیرا کہ کردہ ام بر آ تو نکرده ام کہ اجورہ بگیرم مخصا  
 و در عمل مخصا نہ چیزی فراموش کردم عمر رضی الله عنہ بد تمضمون جواب فرمود کہ ما و شما  
 تابع افعال و طریقہ رسول صلی الله علیہ وسلم بیایم بعضی کار ہا و جای ہا کہ سوار  
 صیفرستاد با چیزی انعام و عطا میفرمود ما قبول نمیکردیم و مکر وہ می شمردیم ازین کار  
 ما انکار نمود رسول صلی الله علیہ وسلم بار اسرارش میفرمود و میگفت ہر قدر

عام الرزادہ سالکی است  
 در زمان خلافت عمر رضی الله عنہ  
 کہ مردم بیاد مال و ثروت  
 از تنگی و سردی و  
 گرسنگی و کمبود  
 چون زمین بزرگ  
 گردیدہ بود از آن حیث  
 عام الرزادہ میگفتند



از ابو هریره رضی الله تعالی عنه روایت است گفت از ملکیت عراق از طرف  
 ابو موسی اشعری والی آنجا هشتصد هزار درهم بخدمت امیر المؤمنین عمر رضی  
 تعالی عنه آوردم بر سید چه مقدار آورده گفتم هشتصد هزار درهم عمر  
 رضی الله عنه گفت هشتصد هزار درهم گفتم هشتصد هزار درهم عمر رضی الله عنه  
 گفت تو گفتم هشتصد هزار درهم آورده هشتصد هزار درهم میدانی چه مقدار را  
 از بسیاری که گفتم تعجب مینمود بعد شمار نمود صد هزار و صد هزار و صد  
 هزار تا هشتصد هزار شمار نمودم گفتم وای بر تو آیا همین با حلال است  
 گفتم آری حلال و از حلال برسد از تعجب بسیاری آن بود که اینقدر  
 مال بسیار طیب و حلال باشد محل تعجب است شب را عمر رضی الله عنه  
 برقت گذر نپسندید تا اذان صبح داده شد عیال وی گفت ای امیر المؤمنین  
 شب خواب نکردی فرمود چگونه عمر بن الخطاب را خواب  
 ببرد و از وقت ابتداء اسلام تا الحال چنین مالی نیامده است میرسم  
 که عمر بلاک شود و این مال را بخری و نرسانده باشد نماز صبح چون  
 خوانده شد جماعه اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم جمع گردیدند عمر رضی الله  
 بر دمان گفت اشبثانی آمده است که از اول اسلام تا الحال چنین مالی  
 نیامده است و در بیابان مگری نموده ام شامشورت بیدار می  
 من نیست که مکل بمردم بدیم اصحاب گفتند ای امیر المؤمنین بعد ازین  
 مردمان در اسلام بیارند دخل میگیرند و مال بسیار میشود و اگر بطریق نوشته  
 بدیشان داده شود و هر وقت که بسیار شوند مردمان بسیار شود تا مال  
 بدین قسم بدیشان داده شود مشورت بدهید بکدام یک ابتداء  
 نایم علی و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما گفتند تو والی یمن باشی  
 بنفس نفیس خود ابتداء کن عمر رضی الله عنه گفت نه بلکه عمومی رسول  
 صلی الله علیه و سلم حضرت عباس ابتداء کنیم بعد هر کدام که نزدیکتر  
 بر رسول صلی الله علیه و سلم باشند بدیم آمدن یمن مال  
 سبب تقدیر مستری گردید و دیوان آن مقرر کردند که همه ساله بریشان  
 برسد مستحقان را نوشته نمود و دیوان مقرر فرمود اول سببیکه و فتر  
 و مستری مقرر کرد عمر رضی الله عنه بود اول اعتبار تقدم و تاخر بود اعتبار  
 مقدار که بهر کدام چقدر مقرر شود - اعتبار تقدم و تاخر و فتر از اعتبار

که ابتدا بنی هاشم و بنی المطلب بن عبد مناف را جمیعاً داد بعد بنی عبد  
شمس بن عبد مناف بعد بنی نوفل برادر پدری هاشم بود فقط بعد عبد  
الغزی و عبد الدار را داد که پسران شخصی بن کلاب بنی اسد ابن عبد الغزی را  
که قوم بی بی خدیجه رضی الله عنها بودند مقدم بجهت خویشی پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
بدیشان بعد پسران زهره بن کلاب بن مره را عقب عبد الدار را خود  
بعد بنو مطلب و بنی مخزوم را از عقبشان بعد برادراد سهم و حج پسران  
بهضیص بن کعب و عدی بن کعب و عمر رضی الله عنه از عدی بود و حاج  
گفتند بعد بنی اسد گفتند بنفوس خود ثابت بنیامیم بهر جای  
که در اسلام داخل باشم و امر ما و بنی سهم و احد بود میان سهم و حج  
نظر کنید میان سهم و حج بنی حج را مقدم آئینود بعد بنی سهم را و فخر جمع  
و سهم یکی گردید چون از بن عاص گردید با و از بلند تکبیر گفت بعد  
گفت الحمد لله الذی اوفى صل الحظی من رسول الله  
صلی الله علیه و سلم مقدار که بنفس خود مقرر کرد در جای مقرر  
کرده کی ذکر خواهد کردید بنا مقام ترتیب در تقدم و تاخر است  
بعد بنی عامر بن لوی و بن خرا خواست و ابو عبیده بن الجراح  
از بنی خرا بود دعوت وی بعد از بنی عامر واقع گردید چون بنی عامر  
خواستند ابو عبیده رضی الله عنه گفت تمام مردم پیش از من خواسته  
میشوند عمر رضی الله عنه فرمود ای ابو عبیده چنانچه من صبر کردم تو نیز صبر  
نمای یا بقوم خود بگوی تو را بر خود مقدم نمایند اگر مقدم نموندند منعشان  
نمکنم اگر میخواسته ما و بنو عدی برابر خود مقدم بنیامیم ابو عبیده  
گفت حکم بنیامیم دیگر حاجت بذكر ترتیب قبایله بنی عرب چه میباشد  
کلام در از میگردد همین ترتیب تا زمان خلافت بنی العباس باقیماند  
بعد در خلافت هندی بن منصور میان بنی سهم و بنی حج گفتند واقع  
گردید چند فرقه شدند هندی بنی عدی را برابرنا مقدم نمود و بنو هاشم  
و بنو مطلب بنا بر ترتیب عمر رضی الله عنه بیکر تبه میباشد سبب بیکر  
پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمودند ما و بنو المطلب مثل شئی واحد بنیامیم  
اگر هاشمی مسن تر بود اگر مطلبی مقدم بنمود و اگر مطلبی مسن تر بود وی  
مقدم می فرمود و همین ترتیب تا خلافت عبد الملک بن مروان باقیماند

بنیامیم رضی الله عنه  
بنیامیم از بنی  
صلی الله علیه و سلم

و عبد الملك بن هشام را بر بنو لطلب مقدم مینمود بعد عمر رضی الله عنه  
 بعد از ترتیب قبیله با در دفتر باقر بنه پیغمبر صلی الله علیه و سلم شروع  
 در تقدیر مستمری نمود که هر یک چقدر مقرر نماید تفاوت بسیار بقیت  
 اسلام مقرر نمود و ابو بکر رضی الله عنه نظر بسیار بقیت اسلام مقرر نمود مسلمانان  
 همه در قیامت برابرند چند مرتبه عمر رضی الله عنه در نیاب با ابو بکر رضی الله  
 عنه گفتگو فرموده قبول نمود و میگفت فضیلت شان نزد  
 خداوند است و دنیا چیزی نیست چون خلافت به عمر رضی الله عنه  
 مقرر گردید سابقان اسلام را فضیلت داد و بحکس بر آورد و خلیفه  
 انکار نمی نمود چرا که این کارشان اجتهادی بود صفوان بن امیه  
 و حارث بن هشام و سهیل بن عمرو که در سال فتح مکه شریفه و حضرت  
 ایمان آورده بودند مستمری را نگرفتند و گفتند بحکس ایمان از خود  
 بزرگ تر نمیدانیم عمر رضی الله عنه گفت بسیار بقیت اسلام شما مدغم  
 نه بشرافت ظاهری شما گفتند قبول داریم و مستمری مقرر را اگر گفتند و حارث  
 و سهیل بن عمرو اه اهل و عیال خود با رفته بطرف شام بجهاد مشغول گردیدند  
 و عمر رضی الله عنه برای اهالی غزوه بدر سال پنج هزار نفر مقرر نمود  
 و بعد از ایشان تا صلح حدیبیه هر یک چهار هزار مقرر فرمود و با خاص  
 بعد حدیبیه تا زمان قتال اهل ردت سه هزار سه هزار مقرر نمود  
 بعد با اهل قادیسیه و اهل شام دو هزار دو هزار مقرر نمود و اشخاصیکه  
 بشیاعت مشرت و اشقتند در واقعه حدیبیه نادیده بودند دو هزار  
 و پنجه داد بعضی مردم گفتند که با اهل قادیسیه هم هزار و پنجه داده  
 شود فرمود بدرجه فاضلان کسی را ملحق نمی سازم به عمر رضی الله عنه  
 گفتند مردم دور و مردم نزدیک را برابر داده گفت آری آنها  
 که حولی شان بموضع غزای نزدیک است بزیا دت اعطاء لائق تر  
 میباشد سبب اینکه دشمن بدینها زیاده تر حمله میکنند و درینها  
 خوف تلفات زیاده تر است میان سابقین مهاجرین  
 و انصار تشویه نمودیم و با اینکه انصار سرهای شان نزدیک بود  
 و مهاجرین از دور آمده بودند چیزی نگفتند و برای اشخاص بعد  
 قادیسیه و غزوه یرموک هزار هزار مقرر فرمود و برای بعدشان

اجتهادی بود یعنی  
 برای و اجتهاد ابو بکر  
 رضی الله عنه چنان قرار  
 گرفته بود و برای  
 عمر رضی الله عنه چنین  
 مقرر بود

پنجاه صدی مقرر کرد و با شخاص بعدشان سصدی مقرر فرمود در  
 هر طبقه میان قوی و ضعیف و عرب و عجم نشان تسویه مینمود و با شخاص  
 عقبشان دو صد و پنجاه و هفت نشان و او صد مقرر فرمود و بعد از  
 عمومی پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سال و از ده هزار در هم مقرر نمود و چهار  
 نفر که بفرزده بدر نبودند امام حسن و امام حسین و ابوذر غفاری و سلمان  
 فارسی را رضی الله عنهم موافق اهل بدر عطا فرمود و برآزوجه با بے  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ده هزار ده هزار مقرر نمود مگر از و اج  
 که ابتداءشان ملکیت بود مثل صفیه و ماریه و جویریہ عیالکما پیغمبر  
 صلی الله علیه و سلم گفتند که پیغمبر را بدیشان در قسمت فضیلت نمیداد  
 تو نیز میان مایان تسویت نامی عمر رضی الله عنه چنان نمود بدلی بی  
 عایشه رضی الله عنها بجهت محبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدان دو هزار  
 اضافه داد لکن حضرت بی بی از باقی زنان اضافه نکردت و زنان اهل بی را پنجاه  
 پنجاه داد و زنان اشخاص بعد از او تا صلح حدیبیه چهار صد و زنان بعد از  
 آن زمان تا آن ابدت سیصد سیصد و زنان اهل قادیسیه را دو صد و دو  
 بعد میان باقی زنان تسویه نمود که دوکان را برابر صد صد داد و نسبت  
 مسکین جمع نمود و بدیشان نان پنجاه مقرر کرد چون حساب نمود  
 حاصل دو جریم کردید برای هر یک شان و عیال وی در ماهی  
 دو جریم مقرر فرمود و جریم کمال مقدار چهار قفیز است  
 قفیز کبیالی است که هشت کلوک میگیرد و کلوک پیمانه است که یک  
 صاع و نصف میگیرد و دو جریم نود و شش صاع است که چهل و شش  
 صاع از خود وی باشد و چهل و هشت صاع از عیال وی باشد بعضی اصحاب  
 مشورت دادند اگر چیزی در بیت المال ذخیره بماند بجا داشته جدید  
 عمر رضی الله عنه فرمود این کلمه است که شیطان بدان تو القا و  
 کرده است خداوند مرا از شر این کلمه نگاه دارد و این سخن گفتند  
 ما بعد است ذخیره من ذخیره خدا و رسول است ذخیره من طاعت خدا و رسول  
 فرمان برداری خدا و رسول است که بدین درجه رسیدیم و در روز  
 گفته است که مال عراق بجز رضی الله عنه رسیده قسمت نمود شخصی از خود است  
 گفت ای امیر المؤمنین اگر مقدار باقی میکند شتی که دشمنی می آید با حادش



و نازل شد پیدامی شد بکار می آمد عمر رضی الله عنه گفت قاتلک الله این کلمه است  
 که شیطان بر زبان تو نطق کرده است دلیل واضح خداوند بمن تلقین کرده است  
 امروز نافرمانی خداوند را نمی نمایم چیزی ذخیره می نمایم که رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم ذخیره کرده است - بعد عمر رضی الله عنه رو بمسلمانان نموده  
 در شان خود گفت من مرد تاجر بودم گذران عیال من از تجارت  
 من حاصل میکردید شما را با مر خود مشغول نمودید در همین حال چقدر برای  
 من حلال خواهد بود هر یک چیزی زیاد گفتند و علی رضی الله عنه خود پیش  
 بود روی بعلی نموده گفت یا ابا الحسن چه میگوئی علی رضی الله عنه فرمود هر قدر  
 که صلاح تو و عیال تو باشد بدون اسراف زیاده برای تو حلال است  
 مردم گفتند علی چه گفت بقول علی رضی الله عنه کار نمود مرتبه احتیاج  
 عمر رضی الله عنه اشتداد کرد جماعه صحابه گفتند عثمان و طلحه و زبیر که بجز  
 بگوئیم که از طرف ما خبر نشود پیش حفصه دختر وی آمدند و کیفیت را گفتند  
 و وی را سپردند که از طرف مانگونی بی بی حفصه رضی الله عنها ملاقات  
 حضرت عمر نموده کیفیت را گفت عمر رضی الله عنه بغضب آمده گفت  
 کدام شخص گفته که تیر شان بد روزیادرم بی بی گفت خبر نمیدم عمر  
 رضی الله عنه گفت تو میان میان منصف باش لباس رسول الله  
 در خانه تو چقدر بود گفت دو جامه سبز رنگ داشتند که در مجلس با جمعی  
 می پوشیدند عمر رضی الله عنه فرمود کدام طعام را به پیغمبر دادی گفت قدری  
 نان جوین بود از تحت خبک قدری حربی و شیرینی بوی می مالیدم خوردند  
 بکدام فرشی نشستم گفت کلیم غلیظی داشتیم در تابستان بوی  
 می نشستیم و در زمستان نخلک آن را بر بود و نخلک بالای خود می نمودند  
 عمر رضی الله عنه گفت ای حفصه بانها بگوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
 زیاده خرجی را یکطرف نهاده است و همین عادت را تبلیغ کرده است  
 تا آخر سو کند بخداوند که من هم زیاده خرجی را یکطرف نمی کنم و همین تبلیغ است  
 تا آخر مثل من و مثل هر دو صاحب من مثل پیغمبر عیاشند که برای میروند  
 شخص اول توشه گرفت در راه طی نمود و بمنزل رسید شخصی دیگر عقب آنرا  
 فر گرفت خود را بمنزل رسانید شخص سوم که بعقب آن میروند اگر راه  
 آنها را لازم گرفت و توشه آنها را فری کردید بمنزل رسیده بانها ملحق

خواهد شد و اگر بغیر راه آنها مطلق بمنزل نخواهد رسید و تقدیر ستمی و دفتر بنا  
گذاشتن سنه پانزدهم هجری بود و عمر رضی الله عنه زمانی که بشام رفته بود  
موضع جابیه خطبه خواند و فرمود حق تعالی مرا خزانه دار این مال گردانیده است  
و قسمت کننده آن بلکه قسمت کننده خداوند است و من ابتداء  
با ابی بنی غمیری صلوات الله علیه و سلم نموده ام بعد با شرف مسلمانان بزوج رسول الله  
صلی الله علیه و سلم مقدر کرده داد غیر جویره و صقیه و ماریه بعد که بی بی  
فرمود که پیغمبر میان ما میان معادله مینمود عمر رضی الله عنه نیز تقبل  
نموده همه از و ارج طاهرت برابر داد بعد ابتداء در مهاجرین و کثیر  
نمود که آنها را از سرهای شان نظم و ستم بیرون کرده بودند  
بعد بشرف تر شان هر کدام که در هجرت کردند کشتابیده بودند در عطاء  
نیز مقدم شدند و هر یک در هجرت تاخر کرده بودند در عطاء نیز  
متاخر گردیدند و هیچکس وی را المامت نکرد زمانیکه بشام قدم نمود  
مردمان پیش وی می آمدند و وی بر شتر خود سوار بود گفتند  
ای امیر المؤمنین اگر با سپ خوبی سوار گردی که عطاء مردمان و شرف  
سجدهت شما ملاقی میگرددند عمر رضی الله عنه گفت امر و تدبیر شما را  
در زمین نمی بینم امر و تدبیر شما در نجاست و شماره باسمان نمود راه شتر  
مرا و اگذارید که برود باری بمنزله رسید پتاد و پلکان از بوی منزه مبتدای  
شدند فرمود بپنهن است دنیای شما که بدان عرض دارید  
و فرمود فکر نمودم اگر اراده دنیا کرد دید با حسرت ضرر دارد  
و اگر اراده آخرت نمود دید با حسرت ضرر دارد هر گاه  
امر سپنجین است بدنیای فانی ضرر رسانند  
و آخرت خود را راست کنید از علی بن ابیطالب  
رضی الله تعالی عنه روایت است که فرمود و خدای  
عز و جل ابابکر و عمر رضی الله عنهما را دلیل گردانید بر والیان  
ما بعد شان که از آنها سبق گیرند سوگند بخداوند که سبق سخت است  
و بوالیان ما بعد خود باز حمت سخت مقرر نمودند - از امام مالک رحمه الله  
روایت است که اهل سلف چنانچه سوره قرآن را با اولاد خود تعلیم میدادند  
ابی بکر و عمر را تعلیم میدادند از شیعیان این حرب است که مالک گفت مبر پیری که هیبت ترا

سخت شیخین ابی بکر و عمر و وصیت مینمایم گفتیم حجت آنها را بسیار  
 دارم گفت چنانچه باجماع تو امیدواری دارم حجت آنها نیز امید  
 واری اگر دارم تقدیر مستمری عمر رضی اللہ عنہ غیر تقدیر ابوبکر رضی اللہ  
 عنہ بود ابوبکر رضی اللہ عنہ میان مردمان تسویه مینمود بسبب تسویه  
 اسلام و مال زیاد که می آمد بهر یک بیت در هم بیت در هم قسمت  
 مینمود و اگر چیزی زیاده میماند بخدمتگذاران شان این چیز را به خود هم  
 میداد و متفرمود خدمتگذاران شما اند خدمت شما را اینها بینه و  
 معالجه کار شما را میکنند اندک چیزی بدیشان میدهم چون فتوحات  
 در زمان خلافت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ زیاد گردید و اموال بسیار  
 آمد عمر رضی اللہ تعالیٰ فرمود در خصوص تقسیم مال ابوبکر را بی داشت  
 و من را بی دلیل دارم و همچنین تفاضل میان مردمان مقرر نمود  
 چنانچه پیش ذکر گردید و گفت گاهی اشخاصیکه همراه پیغمبر صلی اللہ تعالیٰ  
 علیه و سلم مقاتله مینمودند همراه اشخاص بعد بر او نمیدانم و میان  
 اسامه بن زید و عبد اللہ بن عمر تفاضل داد چنانچه با اسامه چهار  
 هزار مقرر کرد و بعد از آن پسر خود سه هزار گفتند چرا با اسامه هزار زیاد  
 دادی و وی را بر پسر خود تفضیل دادی فرمود نه پدر عبد اللہ بر پدر  
 اسامه فضل دارد و نه عبد اللہ بر اسامه پیغمبر خدا پدر اسامه را از  
 پرچم اللہ بیشتر دست داشت و اسامه را از عبد اللہ و به پسران  
 حجاج بن و انصار دو هزار دو هزار مقرر نمود عمر بن ابی سلمه زید  
 رسول اللہ صلی اللہ علیه و سلم آمد عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود بدین  
 هزار در هم زیاده بدید به پسر وی ابی سلمه دو هزار مقرر کرده ام  
 با در وی کم سلطه هزار مقرر کرده ام هر کدام که داد آن مشایخ ابی  
 ام سلمه باشند بوی هزار در هم زیاده میدهم طلحه بن عبید اللہ  
 برادر خود عثمان را آورد بوی هشتصد در هم مقرر نمود نصر بن انس  
 بن النضر آمد فرمود بوی دو هزار مقرر کنید طلحه گفت برادر من و نصر بن  
 انس یکدیگر میباشدند برادر من هشتصد دادی و بنصر دو هزار فرمود پدر  
 وی انس بن النضر را و ز غزوه اخذ بلای شدیم در زمانی که مردمان رفتند  
 و شیطان سر برآید میکشد که محمد کشته شده است انس بن النضر مرگفت حال

در سیرت حضرت عمر فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
 در سیرت حضرت عمر فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
 باشد

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چه قسم شد در جواب گفته مردمان میگویند  
 کشته شده است انس بن النضر کشته شود کشته شد و غلاف آنرا شکستند  
 و گفت اگر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کشته شده است خداوند حتی لایموت  
 است کارزار نمود تا کشته گردید اگر بدار برادر تو عثمان مثل پدر وی  
 میبود در ایش مثل این مقدر می نمودم فرزندان که از شیر خواره گی خلاص  
 میشدند بدیشان خرج مقرر می نمود بعد تغیر داده از زمان ولادت  
 مقرر نموده قصه این چنین بود که قافلہ طحاحم مدینه آمد پیش از آنکه  
 بشهر داحسل شود آفتاب غروب نمود شب قافلہ بیرون شهر ماند  
 خبر عمر رضی اللہ عنہ رسید بعد الرحمن بن عوف گفت از دژان بدین قافلہ  
 خوف میداریم بیا برویم و پاسبانی قافلہ را بنمایم بهما راه عبد الرحمن بن  
 عوف بیرون گردیده از صبح پاسبانی قافلہ میکردند شب برخاسته  
 نماز پنجگانه میخواندند عمر رضی اللہ عنہ شنید که چه خورد در شهر گریه میکند  
 بعد الرحمن بن عوف گفت نگهبانی قافلہ را بنما که به بنیم چه خورد و چه  
 سبب گریه میکند بطرف صبی آمده مادر وی گفت از خدا ترانس و مرا به  
 بچه خود اید امن این بگفت و واپس بجای خود آمد باز شنید  
 که بچه گریه میکند آمده مادر وی تشیل سابق منع فرمود و واپس  
 بجای خود آمد بعد در آخر شب گریه بچه را شنید آمده مادر وی گفت  
 و **تخلك** بد مادر می ترا می بنیم تمام شب بچه تو قرار نگرفت مادر وی  
 ندانست که خلیفه است گفت ای بنده خدا بچه را پیش از وقت از شیر  
 باز گرفته ام بیقراری مینماید عمر رضی اللہ عنہ گفت چرا پیش از وقت  
 از شیر باز میگیری گفت عمر بچه با بعد از شیر باز کردن خرج مقرر میکنند  
 از این سبب از شیر باز میگیرم که بوی خرج مقرر شود عمر رضی اللہ عنہ  
 گفت چه مقدار مقرر میشود مادر گفت فی ماه اینقدر اینقدر عمر رضی اللہ  
 عنہ گفت شتابی کن پیش از وقت بچه را از شیر باز بگیر بعد الرحمن  
 بن عوف واپس آمده و گریه میکرد و میگفت وای کجای عمر چه  
 قدر پسران مسلمانان بدین سبب مرده باشند بعد نماز بان داد را  
 خوانده فرمود اعلان نماید که پسران را پیش از وقت از شیر باز  
 نگیرند که من بعد از زمان ولادت به پسران خرج مقرر مینمایم در تمام

دیگر کلمه زود است  
 که بیان میگویند

شهرها مکتوب نوشت که هر سیری در اسلام متولد گردید از زمان ولادت  
 بوی خرج مقرر شود و عمر رضی الله عنه از طرف تهمید و نند بسیار شد  
 الخوف و قوی الرجاء بود ترس و امید وی برابر بود وی گفت اگر  
 از آسمان ندا شود که با آتش داخل بنی کنیز دو دیگر بکنفر بترسم که من  
 خواهد بودم و اگر ندا شود بهشت داخل بنی کنیز دو دیگر بکنفر امید می دادم  
 که من باشم و در زمان خلافت خود نه شب خواب میشد و نه روز  
 مگر قدر اندک و میگفت اگر شب خواب شوم نفس خود ضائع  
 میازم و اگر روز خواب شوم رعیت من ضائع میگردد روزی سوره  
 اذ الشمس <sup>سقطت</sup> میخواند تا بدین آیه رسید **واذا الصفح** نوشت  
 بیهوشتی بوی آمده افتاد که چند روز مردم بعبادت وی می آمدند  
 مرتبه بعد الرحمن بن عوف آدم فرستاد که مبلغ چهار صد  
 دریم بطریق سلم روانه کن عبد الرحمن گفت از من سلم میخواهی  
 بیت الکمال پیش تست قرض بگیر بعد و پس قرض را تحویل کن عمر رضی  
 الله گفت بترسم که اجل من برسد تو و دیگران بگو بید قرض  
 را ترک کنید و از امیر المؤمنین واپس بگیرید و در قیامت از من  
 گرفته شود لکن از تو قرض بگیرم می آئی و از میراث من قرض خود  
 میگیری از عبد الله بن مسعود روایت است میگفت اگر کلبی را بکنیم  
 عمر رضی الله عنه را دوست دارد من همان سگ را دوست بگیرم  
 و کاشکی بخدمت عمر رضی الله عنه مشغول میبودم تا وقت مرگ خود و  
 فراق امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بهر کس تاثیر نموده تا درختان میشه با  
 و بخت عمر رضی الله عنه نصرت دین بود و تسلط وی برای مردمان حجت  
 خداوند بود روزی عبد الله بن امیر المؤمنین عمر در مسجد الحرام  
 نشست بود که عبد الله بن مسعود با وی گفت ای ابا عبد الرحمن  
 راه راست همان راه بود که پدر تو داشت تا در بهشت داخل گردید  
 و پروردگار خود را دید درین سخن عبد الله بن مسعود سه مرتبه سوگند  
 یاد نمود روزی معاویه بن صفصه بن صوحان گفت صفت بانی امیر  
 المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه را بیان کن صفصه گفت  
 بر رعیت خود بسیار باختر بود بنفس خود عدل مینمود کبرند است

واذا الصفح  
 یعنی وقتی که نام سگ  
 روانه

حضرت هر کس را قبول میفرمود از عرض خواه محبت نمشد در بان شد  
 بهر کار راه صواب پیش میگرفت هیچ کس بدی نمیکرد از فتنه شخص ضعیف  
 بود درشت گوی نبود اکثر وقت خاموش بود از لهو و لعب دوری مینمود  
 بعمر و بن العاص که والی مصر بود روزی گفتوب نوشت چنان رحمت  
 خود گذران نمای که امیر تو خوشش دارد از عبد الله بن عباس رضی الله  
 عنهما روایت است که روزی عیینه بن حصین پیش عمر رضی الله تعالی آمد و  
 گفت ای ابن الخطاب سوگند بخداوندنمبسا چیزی عطا میفرمائی و  
 نه میان ما عدل میکنی عمر رضی الله عنه غضب گردیده خوالفت که  
 بادی در افتد برین قیس گفت ای امیر المؤمنین خدای تعالی به پیغمبر خود  
 گفته است صلی الله علیه وسلم **خذا العفو و امر بالعرف و انقض**  
**عن الجاهلین** مردمان را عفو کن و بخوبی امر فرمائی و از جاهلان اعراض  
 کن این شخص از جاهلان است سوگند بخداوند که چون آیت کریمه را شنید -  
 ای تاد و هیچ عرض وی نگرفت هر وقت که غضبناک میشد اگر آیت کریمه می  
 شنید جامی به جای می ایستاد و از امام حسن بصری روایت است که  
 گفته است صورت مثالی اسلام در قیامت می آید مردمان را تقاضا میکند  
 تا بعمر رضی الله عنه میرسد و در نگاه خداوند مینماید میگوید ای پروردگار  
 من من پوشیده و خار بودم همین شخص مرا ظاهرم نمود و تو از همه داناتری  
 امام حسن بصری گفت ملائکه می آیند و دست عمر رضی الله عنه وی را بشت  
 می برند و مردمان در حساب خود مشغول مینباشند از عبد الله بن عمر  
 رضی الله عنهما روایت است میگفت عمر قاعده داشت مردمان را از  
 چیزی منع می نمود ایاتی و تعلق خود را جمع میکرد و میگفت مردمان  
 را از فلان چیز و فلان چیز منع کردم و مردمان بطرف شما می بیند مانند مرغان  
 که بطرف گوشت می بیند اگر شما بکاری افتادید مردم هم می افتند و اگر شما  
 خود نگاه داشتید مردم هم میترسند سوگند بخداوند هر یک از شما را  
 آوردند که در منهیات افتاده بود بسبب نزدیکی آن شخص بمن عذاب را در حق وی  
 دو چند خواهم نمود هر کدام خواهد بیفتند و هر کدام میخواهد خود را نگاه دارد  
 از غضب بن محسن عمری روایت است که ابو موسی اشعری رضی الله  
 عنه لشهر بصره بر سر مایان والی بود در وقت خطبه حمد و ثناء خداوند یاد

می نمود و در بر پیغمبر میگفت و شروع نموده بختی عمر رضی اللہ عنہ دعا  
 می نمود دیدم ابو بکر را ذکر نمود سجد شکر شده برخاستم و گفتم چرا صاحب  
 دوی ابو بکر را ایاد نمی نمائی مگر عمر را برای بکر فضیلت بلب از هی ابو  
 موسی جماعتی را جمع نمود و مکتوبی را بشکایت من نوشته با امیر المؤمنین  
 عمر روانه کرد که جناب بن محسن عزی در خطبه بمن تعرض میسکنند عمر  
 رضی اللہ عنہ نوشت وی را پیش من فرست مرا روانه فرمود رفتیم و  
 در وازه عمر را کوفتم بیرون گردیده گفت کیستی گفتم منم ضبب گفتم لا  
 مرجا ولا اهلا یعنی خوش آمد مسافر برای تو نیست در جواب  
 گفتم مرجا از طرف خداوند است و اهل و مال ندارم ای عمر چه سبب  
 بدو لگناه و بدون امری ایذا را مرا اهلال دانسته مرا از شهر من  
 زحمت داده خاستی عمر رضی اللہ عنہ گفت چه مشاجره میان تو و غالب  
 من شده بود گفتم الحال ترا خبر دارم ابو موسی عامل بصره  
 چون خطبه خواند حمد و ثناء خداوند را گفته در و در پیغمبر فرستاده شروع  
 بزغای تو نمود مرا بختم آورده برخاستم و گفتم چرا صاحب دوی ابو بکر  
 را ایاد نمی کنی مگر عمر را برای ابو بکر فضیلت میسکنی ابو موسی جماعتی  
 جمع کرده شکایت وی را نوشته است عمر رضی اللہ عنہ بگریه در آمد و  
 میگفت سوگند خداوند تو از ابو موسی موافق تر و راست تر میباشی و  
 خوب گفتمی خداوند ترا بخشد این گناهی که در حق تو کرده ام می بخشی  
 گفتم ای امیر المؤمنین خداوند ترا بخشد باز عمر رضی اللہ عنہ بگریه در آمد  
 و میگفت سوگند خداوند کار یکشب ابو بکر و کار یک روز ابو بکر چه  
 بهتر است از عمر و آل عمر اگر میخواهی آن عمل شب در روزی را بگویم  
 گفتم آری بفرمای گفت کار شب وی آن بود زمانی که پیغمبر خدا صلی  
 اللہ علیہ وسلم از دست مشرکان گریخته از مکه شریفه بیرون میگردید  
 در شب بود و ابو بکر رضی اللہ عنہ با وی بود گاهی پیش روی پیغمبر  
 میرفت و گاهی از سر و گاهی در طرف راست و گاهی در طرف چپ پیغمبر  
 خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفت ای ابو بکر درین افعال تو چه حال است  
 که می بینم ابو بکر رضی اللہ عنہ گفت یا رسول اللہ فکر میکنم که پیش روی  
 کین نکرده باشم پیش روی میروم و یاد می آورم که از پی بر نیانید

لا مرجا ولا اهل  
 دارند برای ساوی که  
 نواز سفری آید میگویند  
 مرجا و اهلا ۱۲

در بی میر و هم و گاهی بچین تو بیبا شتم و گاهی بی سجا نتم چپ بر تو ایمن شتم  
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم درین شب سیاده بر اطراف انکشان پائی رفت  
که آثار قدم بر زمین ظاهر نگردد تا اینکه پائی آید بلکه نبود چون ابو بکر رضی اللہ  
عنه دید که پائی مبارک ایستاده پیغمبر را نشان خود گرفت و بر خود سخت  
گرفت تا بد بان خاند سید پیغمبر را از شان خود فرود آورد بعد گفت سوگند  
سجد الی که ترا بحق فرستاد بخار اندرون شو تا من داخل شوم در بنم که  
در خارج چیزی نباشد اگر کردی باشه بمن برسد بخار اندرون نگاه  
چیزی ندید پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را برداشته بخار اندرون شدند در خار  
سوراخی بود و مار خورد و بزرت در آن سوراخ بسیار بود ابو بکر رضی  
اللہ عنه پائی خود را به سوراخ غار گذاشت که میاد ا بیرون شود و پیغمبر  
صلی اللہ علیہ وسلم ایذائی برساند ما را ان شروع کرده پیامی ابو بکر  
نیش میزدند و اشکهای ابو بکر رضی اللہ عنه از زیادت در و بر حار روی  
میچکید پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم میفرمود ای ابو بکر من غناک میباش  
خداوند همراه توست حق تعالی آرامی و الطمینان را برای بکر م نازل فرمود  
این قصه شب ابو بکر بود و قصه روز آن چنان است زمان پیغمبر  
خدا صلی اللہ تعالی علیہ وسلم وفات گردید و بسر مردمان قیامت شد  
عربان از دین بازگشتند بعضی گفتند نماز میخوانیم و زکوة نمیدهیم من نزد  
ابو بکر آمدیم و پیغمبر خواهی در نصیحت تقصیر نمودم و گفت ای خلیفه رسول  
اللہ بر دمان گفت بده و بدیشان آسان گیر برای من گفت عنت  
در زمان جاهلیت و خاری در زمان اسلام محال است چگونه بر دمان  
الفت بدیم پیغمبر خدا صلی اللہ تعالی علیہ وسلم وفات گردید و وحی بر  
داشت شد سوگند شد او را اگر زانو بند شتری در زمان پیغمبر خدا صلی اللہ  
علیه وسلم میدادند محال ندهند با ایشان کارزار بیکایم بدیشان  
کارزار نموده ایشان را براه راست باز آوردیم سوگند شد او را که  
ابو بکر رضی اللہ عنه در آن روز که نشان قیامت بود خوب گفت  
و خوب راه رشتد و صواب پیشینا گرفت روز خوب ابو بکر به همین  
قصه بود که بیان کردم بعد ابو موسی مکتوب نوشتند و می را  
نمود و زاعی گفته است که پیغمبر متصور بود و گفت پیغمبر و شنیدم



که عمر رضی الله عنه میگفت اگر بزغاله در کنار دریای فرات ضایع شده  
 تلف گردد و میترسم که مسئول شوم چه جای کسانی که بغرش من شسته  
 باشند و از عدالت من محروم گردند نیزید بن جابر از عبد الرحمن بن عمر  
 انصاری رضی الله عنه حدیث کرده است عمر بن الخطاب رضی الله  
 عنه مرد انصاری را عامل زکوة گردانید بعد از چند روز وی را  
 دید در بی عمل خود ترفقه است عمر رضی الله عنه گفت چرا ترفتی نمیدانی  
 که مرد وزیری، تو مثل جفا دکنده گان راه خداست گفت بنده انم من  
 خود را گفتم چه کیفیت است گفت شنیده ام پیغمبر خدا بدین مضمون  
 گفته است هر وی که با مور مردم ولایت داشته باشد در روز قیامت  
 دست وی بگردن وی زنجیر بیاشد عدل وی آمده خلاص بیناید  
 به پیل آتشین ایتاده میگردد پیل آتشین چنان وی را فرامیگیرد  
 که غصونها را زایل میکند و سپس آفرده حساب از وی می خواهد پس اگر  
 اگر نیکو کار بود به نیکویی خود سخات یافت و لایل آتشین وی را  
 گرفته در آتش انداخته بمقتاد خریف در آسختن بیا شد عمر رضی الله عنه  
 گفت از که شنیدی گفت از ابو ذر و عثمان آدم فرستاده آنها را  
 خاسته از ایشان سوال نمود گفتند آری از پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 وسلم شنیده ام عمر رضی الله عنه گفت و اعمر آه که ام والی حقوق  
 ولایت را ادا نمیکند ابو ذر رضی الله عنه گفت آن والی که خداوند  
 نفس و می ترکیه نموده باشد و روی وی را سجده زمین چسبایند  
 باشد عمر رضی الله عنه مندیل را بروی خود گذاشته بگریه در افتاد  
 و فریاد کشید تا مرا بگریه در آورد و عمر رضی الله عنه گفت امر مردمان  
 را اقامه و استوار نمی نماید مگر شخصی که عقل آن محفوظ باشد و دانشمند  
 بود بر سر آن کسی اطلاع نیابد و در کار خداوند از ملامت ملا متکرترند  
 و ایضا فرمود امیران چهار قسم میباشند امیری است که نفس خود بخوار  
 میدارد و عامل بای خود را چو امید بد و باز خاست کرده نمیتواند  
 این امیر بر کناره هلاکت است مگر خداوند بروی رحم کند و امیری است  
 خار میدارد و عامل با را و نفس خود را چو امید بد این است خطم که  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق وی فرموده است فخر الرعاة

شکر الی رعاة الحکمة  
 یعنی بهترین شبانان  
 آن است که در علم و تقوی  
 چهار بیان است

الخطبه این امیر تنها خود هلاک است و امیری است که خود و عامل های خود را چر ا میدهد بهنگی هلاک میگردد و ایضاً عمر رضی الله عنه گفته است اللهم ان كنت تعلم اني ابا في اذ اقلد الخصال بين يدي علي من مال الحق من قريب او بعيد فلا تمهلني طرفه عين وخليف منصور بسيار بهيت ناك بود همچو جرات نداشت كه وي را موعظت نمايد بمثل موعظت اوزاعي و جرات اوزاعي از اين سبب بود كه وي را طلب نمود و از شهر شام بفرستاد نزد خود حاضر نمود و از وي سوال كرد كه او را موعظت نمايد اوزاعي گفت بترسم كه بشنوي و عمل نتواني ربيع وزير منصور بر اوزاعي نجره زد و دست بگشود بر دمنصور و وزير خود را منع نمود و گفت اين مجلس تو ابست مجلس عقوبت اوزاعي گفته است كه دل من ترسار گرفت و خوشوقت شدم و بخاطر جمعي موعظت زياد نمودم و در سخن تطويل نموده مبالغه كردم از جمله موعظه با اين بود كه پيغمبر خدا صلي الله عليه وسلم فرموده است هر بنده كه بوي موعظه ديني گفته شد نعمتي است از طرف خداوند كه بوي سبقت گرفته است اگر موعظه را قبول نمود شكرا نعمت بجاي آورد و الا حجت خداوند بوي تمام گرديد هم گناه وي زياده ميگردد و هم عذاب خداوند به وي زياده ميشود كه رسول الله صلي الله عليه وسلم فرموده است و هر كس والي كه بظلم رحمت خداوند برفت بهشت بروي حرام است و هر كس از سخن حق بدارد خداوند او را بدمي بيند ان الله هو الحق المبين خداوند كه دلهاي رحمت را در شان شما نرم گرداننده و امور را عايات را بشما سپرده است به سبب قرابت شما به پيغمبر خدا صلي الله عليه وسلم و پيغمبر بر عايات بسيار جريان بود و هر چه مال دنيا بدست وي مي آيد بمر دم موااسات نموده بيد ربيع مي داديم در نزد خداوند تا ايش ميشد و هم مردم وي را استايش مينمودند مكاناسب تو اين است كه در باره رعايات ايتاده باشي و بيان آنها مودلت قائم داري و پيروه ناموس هاي شان باش دروازه بروي عرض خوابان نه بندي و از آنها حجاب نكيري بفر او اني نعمت شان خوشوقت گردي و رحمت و سختي رعايات را بگرو و شماری اي امير المؤمنين در مشغل كار خاصه

نعمه خدايا اگر  
دانشي كه فرق كردم  
بيان در وقتي  
كه بين روي من  
نشسته كه ميل  
حق داشته باش  
فوايه فرستادن  
باين  
چهار روز در  
گزاره  
نجمه  
بدانتي در اني فله  
حق است و ظاهر  
است

خود از حقوق عامه مردمان باز نمائی تو خلیفه روی زمین میباشی احمد  
 و اسود و مسلمان و کافر رعیت تو و زیر حکم تو میباشند میاید هر  
 یک از رعایا خطی از معدلت و احسان تو ذرا گیرند حال تو چه خواهد بود  
 زمانی که مردم در قیامت مبعوث گردند و کینه کانی در پی آمده هر  
 یک از بلا پاسی دست تو شکایت نمایند و از ظلم های تو فریاد  
 و فغان کنند ای امیر المؤمنین بدست رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 ترا شسته خوب فرما بود که بدان مسواک مینمود و ترس میداد من افغان  
 را جبریل علیه السلام آمده گفت این ترا شسته چیست که دل های امت  
 خود بدین شکست آندی و دل های شان بدین سب از خوف پر  
 شده است آن شخص چه حال خواهد داشت که برده های امت  
 را یاره کند و خون های شان بریزد خانه های شان خراب کند  
 و از دست وی فرار شوند و دل های شان پر از خوف باشد ای  
 امیر المؤمنین پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بجان اعرابی بدون قصد  
 خدشته نموده بودند جبریل علیه السلام آمده گفت ای محمد تو حیار  
 و متکبر فرستاده نشد پیغمبر صلی الله علیه و سلم اعرابی را خاشته  
 فرمود خدشته خود را قصاص بگیر اعرابی گفت پدر و مادرم فدای تو  
 باد ترا سبجی کردم و گاهی قصاص بخوام گرفت اگر مرا بکشد گمانی  
 پیغمبر درباره اعرابی دعای خیر نمود ای امیر المؤمنین درباره نفس خود  
 بار یک بینی کن و امنیت نفس را از برد و گاز خود طلب کنای  
 و میل طلب بهشت داشته باش که فراتر از بهشت بر آسمان ها  
 و زمین هاست پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود با اندازه  
 یک گمان از بهشت از دنیا و ما فیها بهتر است ای امیر المؤمنین  
 اگر ملک پیشینان باقی میماند بتو نمی رسید و همچنین نه بتو باقی  
 میماند و نه بغیر تو ای امیر المؤمنین میدانی که بدر کلان تو عباس  
 در تار و پل این آیت شریف چه فرموده است **مَا لَهَذَا الْكِتَابِ لَا  
 يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا** چیست مر این  
 کتاب را که نموده است صغیره و نه کبیره را اگر اینک در وی نوشته شده  
 است صغیره تبسم و کبیره را ضحک فرموده است عملهایی که بدست بی خود

میکنید و سخن باری درشت که بزبان باری خود میسوزید چه جز او مکافات  
 خواهد دیدید ای امیر المؤمنین میدانی که از جده تو عبد الله است و در تبار اول  
 این آیت آمده است **يَا دَاوُدَ اِنَّا جَعَلْنَا لَكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ**  
**فَاخْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ**  
**اللّٰهِ** ای داوود ما ترا خلیفه گردانیدیم در روی زمین پس حکم کن میان  
 مردمان بحق و راستی و پیروی بخواهی نفس کن که گمراه بشوی از راه  
 خداوند حق تعالی در زور فرموده است **يَا دَاوُدَ اِذَا قُلْتَ لِلْحَمِطَانِ**  
**بَيْنَ يَدَيْكَ فَكَانَ لَكَ فِي اِحْدَى هَا هُوَى فَلَا يَتَمَنَّى فِي**  
**نَفْسِكَ اِنْ يَكُوْنُ الْحَقُّ لَهٗ فَيَقُلْ عَلٰى صَاحِبِهٖ فَاخْوَلْ مَنْ**  
**نَبَوْتِي ثُمَّ لَا تَكُوْنُ خَلِيفَتِي** و لا گرفته ای داوود چون نشینند  
 مدعی و مدعی علیه پیش روی تو آرزوی تو بطرف یکی از آنها بشود  
 خواهش تمامی در دل خود حق را بدین شخص بدهم و این شخص بر شخص  
 دیگر غالب شود که بیرون کنم تر از پیغمبری خود بعد از آن نه خلیفه من  
 میاشتی و نه بزرگی ترا باشد **يَا خَاوُدَ اِنَّمَا جَعَلْتُ رَسُوْلًا اِلَىٰ**  
**عِبَادِي رَعَاءً كَرِيْمًا** و لا بل لعلمهم بالرعایة و رفهم بالسیاسة  
**لِيُحِبُّوْا الْكَسِيْرَ وَيُؤْتُوْا الْغَنِيْلَ عَلٰى الْكَلٰلَةِ وَالْمَلٰٓءِئِكَةُ** ای داوود  
 پیغمبر ان را به بنده باری خود فرستادم لبان جواینها مثل جواینهاست  
 از شتر با نان را سبب اینکه بر اعانت بنده بادا تا آنکه بسیار است بنده  
 میدانند شکرگان را جیره میکنند و از شتر لاغر را بگیاه و آب میرسانند  
 ای امیر المؤمنین در دنیا با مری مبتلا شده که اگر این امر را با شما بنده  
 زمین و کوه با حق تعالی میفرمود بهتر میدیدند و مطلقا این امر را قبول و  
 برداشت نمیکردند ای امیر المؤمنین جده تو عباس است از پیغمبر خدا  
 التماس کرد که مرا بکنه یا طائف یا مین امیر مقرر کن پیغمبر عمومی خود فرمود  
 ای عباس ای عمومی رسول الله نفسی را که زنده کنی و بدست تو بدست  
 شود ترا بهتر است از امیری که حق آن بجای نیآوری این سخن را به  
 عمومی خود محض بجهت خیر خواهی و شفقت فرمودند و عمومی خود گفت در  
 روز قیامت من که پیغمبرم از تو چیزی دفع کرده نمیتوانم زمانی که پیغمبر  
 وحی آمد و آنرا در عیشین **اِنَّكَ الْاَقْرَبُ بَيْنِي** پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود

یعنی پیغمبر که چون بنده  
 نزد یک خود را

ای عباس عمومی پیغمبر و ای صفیه عمه پیغمبر خدا و ای فاطمه دختر محمد از شما  
 چیزی دفع کرده نمی توانم شما بجز خود میباشید ای امیر المؤمنین  
 روزی جبریل علیه السلام آمد خدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت خبر  
 منقحهای آتش دوزخ را آورده ام که بر آتش مانند مکه تا زمان قیامت  
 افزوده است پیغمبر فرمود ای جبریل و صفیه آتش دوزخ را بیان کن  
 جبریل فرمود حق تعالی امر فرمود هزار سال آتش دوزخ میسوخت تا رنگ  
 وی سرخ گردید و هزار سال دیگر میسوخت تا رنگ وی زرد گردید  
 و هزار سال دیگر میسوخت تا رنگ وی سیاه گردید الحال رنگ وی  
 سیاه و تاریک است نه پاره باری آتش آن روشنی دارد و نه زمانه  
 آن زوال دارد سوگند بخدا ای که ترا بحق و راستی فرستاده است  
 که اگر یک جامه از جامه های دوزخ با پای روی زمین ظاهر گردد  
 همه از تاب آن می میرند و اگر یکت دلو از تربت دوزخ در آسای  
 زمین ریخته گردد هر کسی بچشد بپلاک میگردد و اگر یک ذره از زنجیرانی  
 که خداوند یاد کرده است بز کوه های زمین نهاده شود عملی کوه با  
 بگذارد می آید و بر جای نماند اگر یکدی با آتش دوزخ داخل گردد  
 بعد از آن بیرون شود در زمین آید همه با پای زمین از بد بوی آن  
 پلاک میگردند و خلعت و استخوان آنها بریان میشود پیغمبر صلی  
 الله علیه و سلم بگریه درآمد و جبریل علیه السلام بسبب گریه پیغمبر  
 گریه در افتاد جبریل علیه السلام گفت ای محمد گریه میکنی و حق تعالی  
 گناهای سابق و لاحق ترا آمرزیده است پیغمبر گفت آیا بنده شکر گذار  
 نباشم ای جبریل تو چرا گریه میکنی لقب تو روح الامین است و بر  
 وحی خداوندی این عیاشی جبریل گفت من ترسم بمقتلا شوم چنانچه  
 باروت و ماروت بتلاگردید همان ابتلای باروت و ماروت مرا  
 مانع میشود از اینکه تکلم بنزالت خود نزد پروردگار نموده از کردی این  
 گریه پیغمبر و جبریل بگریه درآمد گریه می نمودند تا از آسمان ندا آمد  
 ای جبریل و ای محمد حق تعالی شما را با همان خود در آورده از اینکه نا  
 زمانی کنید و معذب شوید و هدای تعالی محمد را بر بانی پیغمبران  
 فضیلتی از روی خداوند پیغمبر است بر بانی ملائکه فضیلت دارد

ای امیر المؤمنین سخت ترین شدت با سخی خداوند قیام نمودن است  
 و بزرگ ترین کرم در نزد خداوند تقوی است و هر کس طلب عزت به  
 فرمان براری خداوند نماید حق تعالی بوی رفعت و عزت میدهد و وی  
 بنا فرمانی خداوند طلب نماید حق تعالی وی را ذلیل و خوار میکند و  
 و همین است نصیحتهای من و السلام علیک اوزاعی از جای بر  
 خاست خلیفه منصور گفت کجا میروی اوزاعی گفت با اجازه امیر المؤمنین  
 لطف اولاد و وطن میروم انشاء الله تعالی خلیفه گفت تیرا اجازه  
 دادم و نصیحت های ترا ممنون گردیدم و قبول کردم و خداوند تو حق  
 دهنده خیر است و یاری دهنده و از خدا می خود یاری میخواهم و تو کل  
 سجای خود دارم و هو حسی و نعم الوکیل خلیفه گفت  
 مرا از نصیحت های خود فراموش مدار چونکه تو مقبول القول بیایستی  
 و نصایح برای خدا میکنی اوزاعی گفت انشاء الله تعالی فرمود  
 نیک دانم بعد خلیفه منصور را امر کرد که اخراجات رفتن اوزاعی را  
 بدید اوزاعی مال را قبول نمود و گفت احتیاج بهم ندارم و نصیحت  
 های خود را بمتاع دنیائی نمیفروشم خلیفه منصور طبیعت اوزاعی  
 را دانسته گفت خیر است ابن الهجاج را و آیت کرده است که خلیفه منصور  
 چون بکلمه مشرفه بک آمد عادت داشت که آغوش را از دار الندوه  
 بطواف آمده طواف مینمود و نماز میخواند و کسی کمال وی نمیدانست  
 شبی وقت سحر بیرون گردیده طواف مینمود شنید مردی در نزد ملتزم می  
 گوید خدا یا بسوی تو شکوه میکنم از ظهور بغی و فساد در روی زمین و  
 از ظلم و طمع که با بالی میشود خلیفه منصور در رفتن خود مسارعت کرده  
 تا تمام این خنای وی شنید خلیفه منصور از طواف خلاص شده  
 رفت و در گوشه مسجد نشسته آدم فرستاده آن شخص را طلب فرمود  
 قاصد آمده گفت امیر المؤمنین ترا خواسته است اجابت کن و در رفعت  
 نماز طواف خوانده است سلام رکن نموده به راه قاصد نزد خلیفه آمده  
 سلام کرد خلیفه منصور وی را گفت چقدر سخنها از تو شنیدم که می  
 گفتی از ظهور بغی و فساد و از ظلم و طمع مردم بحق خود نیکو گوشت  
 های مرا پیر کردی و از دست تو مریض و مضطرب گشته ام شخص گفت

چون صبح طلوع مینماید  
 مدار الندوه و این  
 میگشت موزان  
 آمده بر وی سلام  
 لمقتد و اقامت  
 باز گفته شده مبرور  
 نلذ می گذارد ۴

ای امیر المؤمنین اگر مرایان دهمی تمام سخن حساب را بتو میگویم و  
 الاکار بسیار دارم حاجت بگفتن نیست خلیفه گفت ترا بنفس تو امان  
 دادم هر چه میخواهی بگویی گفت شخصی که از طبع حق را بقتدار نمیرساند و  
 ظهور رنجی و فساد را اصلاح نمیکند تو بیانشی خلیفه گفت وای بر تو چگونه  
 طمع و حرص دارم و طلا و نقره تمام بدست من است و حلو و حامض  
 روی زمین بقبضه من گفت ای امیر المؤمنین بچکس باندازه تو حوص  
 و طمع ندارد که حق تعالی امور مسلمانان و مالهایشان را و حقوق  
 شان را بقبضه مراعات تو داده است و تو از امور و حقوق شان خود  
 را غافل ساخته و مالهای مردمان را جمع بینمائی و میان تو و اهل حقوق  
 حجاب پای کج و خشت سخته است و دروازه های آسین در بانهای  
 یراق دار مقرر کردی و خود را در میان قصرها و عمارتها برندان  
 نمودی و عامل های خود را در جمع اموال و گرفتن حجاج و محضولات  
 مالانهای سیفستی و وزیرها و معین های ظالم فراگرفتی اگر کارهای خیر  
 را فراموش کسی بیاد تو نمیدهند و اگر یاد کنی بکار خیر اعانت تو نمیکند  
 و عجله را تماماً بظلم کردن بر مردمان قوی گردایندی به تنخواه  
 بسیار و یراق و آزار مردمان و امر کرده که بچکس بچکس تو اندرون  
 نگرند مگر چند نفری نام گرفته فلان و فلان و آنها را امر نمی کنی که بداد  
 مظلومان و عرض خواهان بچاره و گرسنگان و برهنگان و  
 ضعیفان و فقیران برسند و بکلی بهمین مالهای تو حق دارند و چند  
 نفری که خالص بچکس خود مقرر کردی و آنها را بر بالای رعایا  
 اختیار دادی و امر کرده که بچکس تو بیحجاب و اجاره بیایند  
 چون ترا می بینند که مال های بسیار جمع کرده و با اهل حقوق نیند  
 بخیر کسی می گویند که خلیفه بنفس خود بجد اجانت میکند چرا ما یان کنیم و  
 بکلی کار را رها به ما سپرده است میان خودها مشورت می کنند  
 که از خیزهای مردمان پیش تو بیچ نکوبند مگر هر چه دل آنها می  
 خواهد و هر عالمی که مخالف امرشان خیال داشته باشد او  
 را از منزلت وی می افکنند و اندازه وی را خود تو خورده  
 سازند هر گاه بمیان مردم شهرت یابد که چند نفری هستند که بر کار

میخوانند میکنند مردم آنها را عظیم میدانند و از آنها میترسند  
 و هر یک از عالمان تو که آمد از انحراف بگمانند سخته با و مالها و هدیه با  
 بدیشان میدهند تا آنها را نظلم رعیت تو باقی گذارند بعد بحین در بدو  
 مردمان صاحب قدرت و ثروت بر عیلتهای ماتحت خود با همین ظلم و مردم آزادی  
 با را میرسانند شهرهای خداوند علی از حرص و طمع و بغی و نفاق و بیگانه دود  
 همین طائفه علی مستط و شرکایان تو میگردند و تو غافل از حال آنها  
 بیانشی و اگر ظلم رسیده باید میان تو و او حائل میگرددند و اگر خواهد  
 که آواز خود بلند نماید و ترا ظالم بر دیده قصه خود بگوید وی را منع میکنند و  
 شخصی را مقرر مینمایند که ظلم با را دیده برای تو رساند چون آن شخص باید  
 بنا بر آن تو که ظلم را برای او بگوید انوی سوال و التماس میکنند که  
 مظلوم با را بتوزر ساکنند و آن شخص هم حرمت آنها را نگاه میدارد و  
 قول آنها را اجابت نموده از ترس آنها نمیتواند برای تو بگوید مظلوم  
 مداماً پیش روی می آید و پناه داری بوی میکنند و شکوه مینماید و عجز  
 رسی از آن شخص میخواهد آن شخص وی را دفع مینماید و امروز و فردای  
 کند اگر ظلم رسیده گوشش تمام نمود و بیرون گردید و خود را بوی  
 نبرد تو ظاهر نمود و پیش روی تو فریاد بر آورد ضرب سخت میخورد  
 تا اینکه عبرت دیگران گردد که فریاد نمانند و توحی بنی و بد نمی بری و  
 و آنگاه را منع نمی کنی بر همین کیفیت با چگونه اسلام دانی آن  
 باقی با شنند و باقی بمانند و تا چند بدی حال با شنید پادشاهان بنوامید  
 قاعده گذاشته بودند که اگر مظلوم بد آنها عرض می آید خود پادشاهان  
 عرض آنرا دیده اضااف و عدل در حق وی سجای می آوردند و از شهرهای  
 اگر شخصی می آمد که بد روازه تسلط شان میرسیدند این نمود  
 یا اهل اسلام فوراً نبرد وی آمده مظلوم شان را بتسلط پادشاه رسانند  
 داخل اضااف میگردد ای امیر المؤمنین زمانی سفر  
 کرده رفتم مملکت چین باری پادشاه آن قدم نمودم گوشش  
 پادشاه شان گران گردیده بود ازین سبب گریان مینمود و از ایران گفتند  
 سبب گریان چیست خداوند ترا نگر یاند میگفت به سبب اینکه گوش  
 من گران شده است گریه نمیکم ازین سبب گریه میکنم که مظلومی



بدروازه آمده فریاد میکند و آواز آن نمی شنوم بعد گفتم اگر گویند من  
 گران شده است چشم من ز رفته است میان مردمان اعلان نماید  
 بیچکس جا بر سرخ نبوشد مگر ستم رسیده تا دلتی گروم بوی جون به  
 چشم خود به بنیم صبح و شام بغیل سوار گردیده میگشت تا اینکه مظلومی  
 را دید که وی را با انصاف برساند ای امیر المؤمنین فکر کن کافر مشرک  
 چقدر مهربانی بمشترکان دارد و رفیق شده در مملکت خود خود را از رحمت  
 میدهد و بداد مظلومان میرسد و تو خلیفه وقت مؤمن باش و سپهر عم  
 پیغمبر خدا بمسلمانان مهربانی پیش نمی کنی و رقت و رحمت بخود قرار می  
 دهی که بداد مظلومان برسی و حقوق شاه را از ادانمائی مالها را جمع کنی  
 از سبب بیرون نخواهد بود یا میگوئی به سپهر خود جمع مینمایم خدای تعالی  
 بتو عبرت نشان داده است که طفل صغیر از شکم مادر خود می افتد و  
 در روی زمین هیچ چیز خبر ندارد و اشخاصی که مال دارند البته بی سبب  
 بکسی چیزی نمی دهند و بخیلی میکنند حق تعالی از الطاف بزدانی  
 بدان طفل صغیر لطف مینماید و در سخت مردمان را به طرف آن  
 طفل زیاده می رسد و تو نمیدی بلکه خداوند تعالی میدهد  
 بهر کسی که میخواهد و اگر میگوئی مالها جمع میکنم تا تسلط خود محکم  
 نمایم این کیفیت را هم حق تعالی بتو عبرت نشان داده  
 است که پادشاهان سابق اینقدر طلا و نقره جمع نمودند و نظام  
 و لشکرهای بسیار بگذراند با آنها فائده نمود و وقتی که اراده خداوند  
 بطرف شمارفته بود با ضعف و قلت شما میان خلافت شما  
 قرار گرفت و اگر نمیگوئی مالها جمع میکنم که ازین منزلتی  
 که دارم زیاده منزلت حاصل نمایم سوگند بخداوند که از  
 منزلت حالیه که بتصرف تو میباشد فوق ازین منزلتی نیست  
 که حاصل نمائی مگر منزلت روحانی که بعمل صالح حاصل  
 میگردد پس ای امیر المؤمنین رعیت نافرمان  
 خود را زیاده از کشتن می توانی عذاب نمائی خلیفه گفت  
 نه گفت چه میگوئی در جواب پادشاهی که اینقدر بتو انعام فرمود  
 است و ملک زیاد دنیاوی را عطا کرده است و حق تعالی بنده

نافرمان را بقتل عذاب نمی کند بلکه عذاب دائمی معذب مینماید و آنچه  
 اراده بدل خود داری و اعضای تو نهایی فعل کرده است همه را  
 خدای تعالی می بیند و میداند چون خدای ملک الحق المبین است  
 این ملک دنیا را از دست آذات تراغ نماید و ترا بحساب بخوابد آیا -  
 ازین اموال که جمع نموده و بخیلی کرده نگهداشته عذاب خداوندی  
 را از تو دفع خواهد نمود خلیفه منصور بگریه در اقادہ گریه سخت نمود  
 تا اینکه آواز وی بگریه بلند گردید و بعد گفت کاشکی خلق نمی  
 گردیدم و معدوم میبودم و گفت چگونه خیال خلاصی نمایم که اینقدر  
 ملک دنیا بمن داده شده است و تمام مردم خیانت کار میباشند گفت  
 ای امیر المؤمنین اقتدا با ابا عہای و انامی مرشدین بنجای خلیفه گفت  
 آنها کجا پیار شدند گفت علماء این وقت - که بکلی فرار گردیده اند  
 از خوف تو که آنان را باعث میشوی بظهور قتل عاملین خود و الحال  
 در دوازده بار باز کن و در دوازده بار سخت کن و بداد منظومان برس  
 و از مردم بظلم چیزی بگیر حلال و طیب بگیر و راستی و عدل قسمت  
 نمای مناکم که اگر سخته گان و سپس بیایند بر اصلاح امور تو و  
 ورعیت تو معاون تو گردند خلیفه منصور گفت خدایا مرا  
 توفیق کرامت فرمای که بگفته این مرد عمل نمایم مؤذن با  
 آمدند سلام داده نماز بر پا گردید خلیفه بر زمین شده نماز ایشان  
 خواند بعد برای حاجب خود گفت برو آن شخص را  
 بیاور اگر نیاید ردی ترا گردن بسزد نم بنهایت چشم نمود  
 حاجب بیرون شده بطلب آن شخص هر طرف می گشت  
 و تقییر میزد تا آن مرد را دریافت که نماز میخواند نشست  
 تا از نماز خلاص گردید بعد حاجب گفت از خدا متی ترسی  
 گفت چرا گفت خدای را نمی شناسی گفت  
 می شناسم گفت برویم نزد خلیفه  
 اگر ترا بر مردم مرا می کشد شخص گفت آنمیر و دم حاجب  
 گفت مرا می کشد گفت نمی کشد حاجب گفت  
 چه کیفیت است شخص گفت چیزی خوانده میتوانی حاجب گفت خواند تقییر

شخصی از توشه و آن خود در قی نوشتند بیرون نموده گفت بگیر در جیب خود  
 نامی که این دعا فرج است حاجب گفت چیست دعا فرج گفت عالی است  
 که تو اسب این در نمی یابند مگر شداد حاجب گفت خداوند ترا رحمت نماید  
 همچون تو در حسان تو احم اگر وصف و فضل این دعا را بگوئی شخص گفت  
 هر کس این دعا را صبح و شام بخواند گناہان وی محو میگردد و در این مسیر  
 بیاشد و خطیبات وی بخشیده میشود و دعا وی استجاب می گردد  
 و روزی وی فرسخ میشود و هر چه خواهد میشود و بر دشمن بفرست  
 می یابد و در نزد خداوند صدق مکتوب میگردد و از دنیا شکر می رود  
 دعا نیست **اللهم كما اظفقت في عظمتك قوت**  
**الاطفاء و علوت بعظمتك على العطاء و علمت ما تحت يدي**  
**كعلاك بما فوق عرشك و كانت و ساو بالجد و رد كالقلا**  
**عندك و غلانية القول كالتسرة في علب و اتقاد كل شئ لعظمتك**  
**و خضع كل ذي سلطان لسلطانك و صارا امر الدنيا و الآخرة**  
**كله بيدك اجعل لي من كل هم امسيت فيه فرجا و محرجا**  
**اللهم ان عفول عن ذنوبي و ايتجا و زك عن خطيئتي و ستر لي**  
**على جميع عملي اظفني ان استئلت ما لا استوجه به مما قصرت**  
**فيه اذ عولت امانا و اسئلك مستانسا انك المحسن الي و انا**  
**المسئى الى نفسي فيما بيني و بينك تقودد الي ببعثتك و تقبض**  
**اليك بالمعاصي و لكن الثقة بك حملتني على الحجة عليك فضل**  
**بفضلك و احسانك على انك انت التواب الرحيم حاجب گفت**  
 گرفته و در جیب خود نمودم هیچ غم نداشتیم غیر امیر المؤمنین چون بنزد خلیفه  
 رسیدم سر خود بالا نموده طرفت من دیدم تبسم نموده گفت جاد و خوب یاد  
 داری گفتم ای امیر المؤمنین سوگند بخدا و ندا جادو یاد ندارم بعد حکایت  
 خود از خلیفه قلمه نمودم خلیفه گفت در قی که داده است بیاد بعد خلیفه  
 بگیر به در افتاد و گفت نجات یافتی و امر داد که دعا را بنویسد و در هزاره تم  
 بمن عطا فرمود بعد گفتم می شناسی این شخص گفت نه آن شخص خلیفه السلام  
 بود و از ابی عمران جوینی روایت است گفت چون در ایست خلافت  
 بهار و ن الرشید قرار گرفت علماء بنزد وی آمده مبارکبادی بخلافت وی

خلیفه در مای خزانه را کشته و بهر یکشان جائزه های خوب میداد و پیش از خلافت  
 خود هم با علماء و زاهدان مجالست داشت و عبادت و اخلاص ظاهر مینمود  
 و همراه سفیان بن سعید ثوری قدیم عهد برادری بسته بود سفیان خلیفه را  
 ترک داد و پیش از وی نیاید خلیفه مارون زیارت وی شوق نمود تا با وی  
 خلوت کند و با هم تمکلم شوند سفیان نیز خلیفه نیامده بموضع خلافت  
 وی پروا نمود به خلیفه مارون این امر سخت آمده بسفیان مکتوب  
 نوشته ارسال نمود تسبیح الله الرحمن الرحیم من عبد الله هارون  
 الرشید امیر المومنین الی اخیه سفیان بن سعید اما بعد  
 الرشید امیر المومنین بطرف برادری سفیان سپر سعید اما بعد  
 یا اخی قد علمت ان الله تبارک و تعالی و اخی بین المومنین  
 ای برادر من دانسته میباشی که خداوند تبارک و تعالی عقد برادری بسته میان  
 و جعل ذلک فیہ و له اعلم انی قد واخاک و اخاک له احم  
 و کرد زنده است برادری او در شخص مومن و بمنفعت مومن بدانکه من تو عقد برادری بسته  
 حبیب و له اقطع منها و دل و انی منطوقک علی افضل المحبة  
 رشته تو را قطع نمیکنم دوستی تو را در من شامل تو میباشم بطریق بهترین دوستی  
 و الا سادة و لولا هذه القلادة التي قلدها الله لا اقتلک  
 دارادت و اگر همین قلاده که خداوند مرا قلاده کرده است نمی بود هر آینه خنجر  
 ولو جوا لما جدک فی قلبی

سجدت توی سیدم بسبب آنکه در دل خود محبت میبایم بدان یا ابا عبد الله  
 که همه برادران من و تو زیارت من آمده و مبارکباد سلطنتم گرفته  
 و من ابواب بیت المال را کشته ام و محبوب ترین اموال برای  
 شان عطا نمودم و انتظار ترا کشیدم و تو نیامدی در حالیکه دلم ببقای  
 بخت افزایت شایق بود اشتیاق نامه بسویت نوشتم ای ابا عبد الله  
 محقق است که آنچه در فضایل مومن و ثواب زیارت و ملاقات  
 آن آمده است میدانی پس بورد نوشته ام به نهایت تعجب و شتاب  
 باید متوجه شوی چون نامه پایان رسید همه حاضرین ابو سفیان ثوری را  
 می شناختند و خشم و هیبت او را میدانستند پس گفت شخصی از در  
 در آید تا نامه را با و بسپارم شخصی که او را عباد طالقانی مینامیدند از در

در آمد خلیفه گفت ای عباد نامه هزارا بردار و سمت کوفه روانه شو  
 چون کوفه رسیدی سرانغ قبیله بنی ثور کن و از آنجا سفیان ثوری را بجا  
 کن چون حضورش رسیدی نامه را بنه و آنچه بفرماید در گوش خود  
 جایز آید حفظ کن و حسی نکتی بایش را بر خزانه حافظه اش نگاه  
 داری کم و کاست بر من بیان کنی عباد نامه را برداشته به و براه نهاد  
 تا آنکه وارد کوفه گردید پس سوال کرد از قبیله موصوف مردم بجا  
 بدینش کردند پس سفیان ثوری را جست گفتند که در مسجد است  
 عباد میگوید پس از آن بسوی مسجد متوجه شدم چون مرا از دور دید  
 از جای بزحمت و گفت اغوذ بایده اسمع لعلم من الشیطان الرجیم  
 پناه میگیرم تو ای خداوند از آینده که می آید بدون خیر نیک عباد میگوید  
 که از رویت آن شخص صدمه و هیتتی در دلم افتاد پس بر آمد و مرا دید  
 که بدر مسجد فرود آمده ام نماز ایستاد با وجودیکه وقت نماز تمام  
 نبود من استپ خود را بدر مسجد نسبت دادم درین صحن سفیان  
 اد نشسته و سرافرود اندخته بودند چون دزدانیکه بر ایشان سلطان وارد  
 شود و ایشان از هیتت و خوف آن ترسان باشند بر ایشان سلام کردم  
 کسی از ایشان بر من اعتنا نکرده سر بالا نمود و سر برائی ایشان در سلام نمود  
 من همچنان ایستاده ماندم و کسی بر من تکلیف نشستن نکرد بر من یکسره  
 و هیتت عارض شده چشم خود را بر ایشان دوختم در دل گفتم که همان نماز  
 گذار سفیانست پس نامه را بسوی او انداختم چون دید بر هم لرزید و از  
 استبعاد کرد مثلی که آن نوشته ماری بود که بر محراب او افتاد پس  
 رکوع و سجده کرد و سلام داد و دست خود را در آستین داخل کرده بر عباد  
 عیده گوشه نامه را گرفته بدست خود دور داد و بسوی کسی که در پس  
 پشت او بود انداخت و گفت این نوشته را کسی از شما بخواند چرا که  
 من استغفار میکنم از نیکه مساس کنم مساس کرده ظالم را عباد میگوید که یکی  
 از حاضرین نامه را گرفت و بگشاد مثلی که برسد از ماری که دست او را  
 بگزد پس مهر نامه را بر هم کننده قرئت نمود سفیان متوجه شد و عباد  
 تبسم میکرد چون نامه بیا بیان رسید گفت در پشت نامه این ظالم  
 بنویسد حاضرین گفتند اگر با غدا گانه بنویسد بهتر خواهد بود زیرا

که او خلیفه است و احترامش لازم بنظر می آید گفت نه بلکه در پشت کاغذش  
 بنویسد اگر این کاغذ را از درک حلالی حاصل کرده باشد زود دست که مزد  
 داده شود و اگر از درک حرام کسب کرده باشد زود دست که خراب  
 شود و مساس ظالم در نزد ما نماند و مقضی بر خدا دین ما نشود پس  
 شخص که نامه را گرفته بود گفت چه چیز بنویسم سفیان گفت  
 بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم از جانب بنده کنیزکار سفیان بن  
 سعید ثوری بسوی بنده فریفته بار زوای نفسانی یعنی یارون الرشید  
 چنان بنده که سلب کرده است جلالت ایمان اما بعد نوشتم  
 نامه بسوی تو و آگاه نمیکم ترا بر نیکی قطع کردم رشته محبت و دوستی  
 و تو شاهدیم ساختی بر نیکی تصرف کردی در بیت المال مسلمین با نفاق  
 بغیر مستحق و جریان آن بدون محل ضایحه ظاهر است از مصداق نامه است  
 که امر غیر مشروع نمودی و از آن اظهار تهنیت و خورسندی هم میکنی و تو  
 از من دوری زیرا که بر ضرر خود شاهدیم ساقی و زود دست که بمعیت  
 اتوان خود که استماع نامه است را نموده اند بر توله دای شهادت کیم  
 بحضور خداوند جل شانہ ای بارون ظاهر است که همین تصرف تو در  
 بیت المال مسلمین بدون رضای ایشان است یا رضی شده اند یا  
 تصرف تو موافقہ القلوب و عمال و مجاہدین فی سبیل الله و مسانین  
 و نیز حفاظ قرآن شریف و اهل علم و تقویان و بیرون زمانه استعارت  
 و مستحقین بیت المالند یا رضی شده است برین تصرف تو خدند  
 که خالق رعیت تو است بیت ای با امساک گز انفاق به  
 مال حق را جز بیاد حق بده پس گریبند ای بارون و مستعد باش  
 بحجوب دہی مسلمین و ستر حال خود چرا که زود دست که بحضور حاکم  
 عادل حاضر شوی بیت چون هویدا شود سرای بهفت  
 چه جواب خدای خواہی گفت مصیبت رسانیدی بر نفس  
 خود از نیکی دور کردی جلالت ایمان او شیرینی علم و زهد را اولدت  
 قرآن و صحبت اکابر و عظام را و رضی شدی بر نیکی نفس تو از نفوس  
 ظالمه باشد و امام الظالمین باشی ای بارون شنستی بر سر پرده پوشیدی  
 حریر و بر ابواب قصور تعاقب حجب و سراق نمودی و خود را بر العالمین

تشبیه کردی و عساکر خود را بر ابواب خود نشاندی که ظلم نمایند و نضاف  
نمی کنند خمری اشامند و شاربین آن اتقیر میکنند زنا می نمایند و زنیان  
حدی زنند و زدی میکنند و قطع اندی زردان می نمایند آیا همین احکام  
بر تو و ایشان نیست پیش از آنکه حکم کنی بر دیگران آیا تو در جوانی توان  
زمره اتقاص و نالمناس بالی و تشوون انفسکم جمع می شوید  
ای بارون فردا که منادی از جانب خداوند کند احشروالذین  
ظلموا و از واجهم کاستند ظالمان و جوان ایشان پس ایشانند  
ترا در نزد خداوند دستهایست بنده کرده باشد در گردنت و باز نکند  
ان امر عدل و نضاف تو و ظلمه دور تو باشد و تو ایشان را پیشوا  
باشی بسوی و زرخ ای بارون من از تصور احوالت به تنگی خنق گرفته  
شده بمرگ رسدم و تو در قیامت حسانت را در میزان غم و سیئات  
غیر از در میزان خود شایده میکنی چنانچه عاقبت و پاؤش ظلم  
همین است و سیئات غیر به سیئات افزوده ترا بلا بکلا و ظلمت  
بر ظلمت افزوده شود حفظ کن وصیت مرا و بندگی از موعظه  
من و بدنگه من در نصیحت تو هیچ حدی افزوگشت نکردم  
پس ترس از خداوند در رعیت خود و رعایت کن جانب  
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را در حق امت او و نیک کن  
خلافت را بر ایشان و بدنگه خلافت اگر بغیرت پاینده بودی  
برای تو کی میرسد و بر تو نیز پاینده نبوده باز نصیب غیر خواهد  
شد پست اگر دنیا بکس پاینده بودی ابو القاسم محمد زنده  
بودی دنیا چنین است که نقل می خورد و یکی بعد دیگری و بعضی از ایشان  
زاد آخرت جمع کرده سعادت دارند می یابند و بر حسن  
عمر را بر باطل گذرانیده خسرا لدنیا ق الاخره میگردند و من  
می بیند ارم که تو از طایفه ثانی خواهی بود پس بر میز و باز به پیش  
از آنکه نامه بفرستی بسوی من که ازین سپس هر چه نویسی جواب  
از من نخواهی دید والسلام عباد میگوید چون نامه با خبر رسید  
پرالنده و ناپیچیده ولی مهر بسوی من انداخت من نامه را  
برداشته رو بر راه کوفه نهادم و موعظه او در دلم تاثیر کردند اگر دم

ند اگر دم که ای اهل کوفه که میخورد مردی را که گویجسته است از خداوند  
 نسوی خداوند اهل کوفه با درهم و دنانیر زیاد تسبیح شدند گفتم سال  
 احتیاجند ارم جامه پشمینه درشت و لباس پاره ترند میخوردیم پس  
 بالسه کسند و پاره بر احم آوردند جامه های فاخره که در نزد خلیفه بود  
 بودم کشیده آن جامه های کسند را پوشیدم پس خود را بسلاخ  
 موجوده خود بار کرده کشانیده رو بر راه نهدم تا اینکه پیاده  
 و یا برهنه بدرب خلیفه رسیدم در بان خلیفه بر من استتر نمود  
 بعد از آن اذن دخول یافته داخل شدم خلیفه چون مرا بان حالت  
 دید برخواست و نشست و باز برخواست و تسبیح و تسبیح روی زمین شروع  
 نمود و او ایلا و و عزرا گویان میگفت که منعت کرد رسول زبان کرد  
 هر سلج نسبت مرا بادنیاء سلطنت و از من بزودی زایل خواهد  
 شد پس نامه را همچنانکه بمن داده شده بود برگزیده نسوی خلیفه  
 انداختم شک بر آن و فریادکنان نامه را میخواند بعضی مصاحبین  
 او گفتند ای امیر المؤمنین سفیان بر تو حیرت کرده است اگر اهل  
 آهن مغلول و بزندان مجوس مالی تا برای دیگران عبرت شود از حالت  
 دور خواهد بود خلیفه گفت ترک کنید بار ای بنده گان دنیا مشرور  
 سیت که ملاک کرده اید او را سفیان شخص گانه است بگذارید  
 او را باستان او پس از آن نامه سفیان را خلیفه داناد بهلوی  
 خود داشت و در نزد هر نمازش میخواند تا آنکه از دنیا رحلت نمود  
 رحمة الله تعالی رحم کند خداوند بر بنده که نظر کند بر نفس خود و بر  
 از خداوند در او چیزی که پیش کرده میشود در او از عمل او چیزی که پیش  
 بروی حساب کرده میشود و بهمان چیزی جزا داده میشود و خداوند  
 ولی التوفیق است آنچه ذکر شد عادت و خصلت علماء بود در هر معروف  
 و نهی از منکر عدم معنای شان بخشم سلاطین هر که ایشان خود را فضل  
 خداوندی سپرده اند و در معنی شده اند بکلمه او تعالی و بر نیکی روزی کند  
 ایشان را شهادت چون نیات و عقاید خود را خالصانه ساختند  
 قول صادق ستان قلوب قاسمیه را زم ساخته مؤثری است  
 عصر حاضره اسنه علماء را حرم طمع بند ساخته سکوت کرده اند و نیز



اگر حرف ننداقوال احوالشان با هم موافقت نمی کنند و ظاهر کلامشان  
 مخالف باطنشان بظهور میرسد اگر رویه صدق را پیش نهاد خو ساخته  
 عزم انقیاد حقوق علم را بنمایند هر آینه بر عزم خود نخواهد شد پس علت  
 فساد در عیال فساد ملوک است و علت آن فساد علماء و علت آن حب  
 مال و جاه کسی که محتاج جاه بود بر امر معروف از اقبال و رعیت پس بر امر  
 معروف ملوک و اکابر چگونه قدرت خواهد داشت و ابدالموفق  
 وصف کرده است حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم حضرت عمر  
 رضی الله عنه را و فرمود که عمر رضی الله عنه است از آن که نمیکرد او را  
 در دین خداوند ملامت کنند و باین سخن که عمر قول حق را ترک کند  
 هیچ کس ضايق نیست اشامیده است حضرت عمر رضی الله عنه  
 یکبار سهوا شیرا شتر زکوات را پس چون خبر شد بگشت بر گلو کرد  
 آن شیر را قی نمود رویت کنند که از سخن که موضعی است  
 برای حضرت عمر رضی الله عنه مشک آورده فرمودند میخواهم زنی  
 باشد که وزن کند این شکهار اما تقسیم کنم در بین سلمین علی السویه  
 عیالشان عاتکه نام گفت من خوب وزن میکنم حضرت عمر رضی الله عنه  
 سکوت کردند و باز تکرار کردند حرف خود را و عیالشان نیز حرف  
 خود را تکرار نمود حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند دوست ندارم که تو زن  
 کنی مباد که مشک بر کفه تراز و نهی بگویی که در آن اثر عیار خواهد بود  
 پس مساس کنی آن این همین مسح ترا بیا دتی برسد بر سلمین  
 حضرت عمر رضی الله عنه قبل از خلافت خود زنی داشتند که آن را بنت  
 دوست میداشتند چون بر مسند خلافت قرار یافتند آن زن را  
 مطلقه ساختند که مباد بر اثر باطل شفاعت کند و من اطاعتش  
 نمایم حضرت عمر رضی الله عنه سایل را شنیدند که سوال میکند  
 بعد از شام فرمودند بر آیکی از اقوام او که نان شام دهد این  
 سایل را پس شام داد او را باز دیگری پرسیدند که سوال میکند  
 برای همان شخص فرمودند ایانگفتم که نان شام دهد این سایل را  
 گفت نان شام دادم او را حضرت عمر رضی الله عنه نظر کرد و قدری بر عقل  
 سایل تو بره پریشان دیدند فرمودند که تو سایل نیستی بلکه تاجر و تو بر

از دستش گرفته در پیش ایشان کوفت پرکنده ساخته سایه را تعزیر کردند  
 و گفتند از حد تجاوز نکن از اینجا ظاهر شد که با عدم احتیاج سوال حرام است  
 و گرنه سایه موصوف را تعزیر نمی کردند و توبه او را نمی گرفتند زیرا  
 که وارد شده است شرع بتعزیر حرام خوار و سب گرفتن توبه او این بود  
 که آن بنا را بدون حق جمع کرد و بود زیرا که کسی که داده بود آن بنا را  
 محتاجش بنداشته است و حال آنکه محتاج نبوده است پس آن بناها  
 مجهول بوده که صاحب آن شناخته نمی شده و حکم این چنین مال بر  
 امام است که بر مصالح مسلمین صرف کند - برای حضرت عمر رضی الله  
 عنه یکشتری آب سرد که مخلوط تعسبل بود در روز تابستان آوردند  
 گفتند که دور کنید از من این آب را و برین عمل اقتدا کردند رسول  
 صلی الله علیه و سلم چرا که ایشان وقتیکه بمسجد قبا آمدند این قبا در نزد ایشان  
 شربتی از شیر که مخلوط تعسبل بود آوردند و رسول صلی الله علیه و سلم  
 قدح را از دست خود نهادند و نخوردند و فرمودند که این را حرام  
 نکرده ام لیکن ترک کردم از جهت تواضع برای خداوند جل جلاله حضرت  
 علی رضی الله عنه برای حضرت عمر رضی الله عنه گفتند اگر اراده کنی که ملحق  
 شوی دور فترت خود را بردار از خود پیر این را و کمنه ساز از آنرا  
 و پینه نه کفش را و نخور کمتر از سیری و حضرت عمر رضی الله عنه  
 فرمودند خشن پوشی کنید و به پیرمیزید از زینت عجم که کسی  
 و قیصرند و کسیکه خود را زینت قومی مزین بسازد نیک است  
 از ایشان است حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند که مراد و رفیق  
 بودند که اگر من به غیر مسلک ایشان بروم برای من غیر  
 طریق ایشان رفتار بشود و بخداوند قسم است که صبر  
 میکنم بگذاره ایشان که سخت است تا درک کنم همراه ایشان  
 خوبی و اخراجی معیشت را در آنسرت - حضرت عمر  
 رضی الله عنه فرمودند زهد در دنیا آسوده گس قلب  
 و جسد است بعضی از اصحاب فرموده اند متابعت تابعی علم  
 نمودیم در امر خیرت تا فاع ترا زهد دنیا ندیدم حضرت عمر رضی الله  
 عنه نهایت حضرت علی رضی الله عنه دوست میداشت و ثانی

این بیت رسالت صلی الله علیه وسلم را محبت تمام داشته از حضرت  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم در محبت این بیت اخبار زیاد آمده است  
 بعضی از اخبار اینست که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند  
 که هر که من مولای او باشم پس علی مولای اوست حضرت ابابکر  
 و حضرت عمر رضی الله عنهما گفتند ای ابن ابیطالب گردیدی مولای من و من  
 حضرت علی رضی الله عنه بر یک ایرانی حکم کردند و ایرانی حکمشان را می  
 نشد حضرت عمر رضی الله عنه او را قهر کردند و فرمودند وای بر تو ای  
 بد بخت حضرت علی مولای تو و هر مؤمن و مومنه است و طبرانی  
 در احادیث خود گفته است که برای حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند  
 تو تعظیمی برای حضرت علی رضی الله عنه میکنی که برای دیگری از اصحاب  
 النبی صلی الله علیه وسلم نمیکنی حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند که او مولی  
 من است و مراد مولی در حدیث مذکور ولایت است در محبت و قرب  
 و اتباع است چون گفته خدای تعالی ان اولی الناس بای الهمیم  
 للذین اتبعوه و هذ النبی و الذین امنوا یعنی قریب تر  
 با برائیم آن کسانی هستند که متابعت کرده اند او را و این نبی  
 و مومنونند پس مراد بولایت قرب است روایت کرده است ابن  
 سعد از ابی هریره رضی الله عنه گفت که گفته است حضرت عمر رضی الله عنه  
 که حضرت علی رضی الله عنه حکم ما است بر حق و نیز روایت شده است  
 از سعید بن سب که گفت حضرت عمر رضی الله عنه که بنای  
 میکیم نخدا از کار دشوار که گشاینده او ابو الحسن رضی الله عنه بنا  
 روایت کرده است ابو یعلی از ابو هریره رضی الله عنه که گفته است  
 حضرت عمر رضی الله عنه که برای حضرت علی رضی الله عنه سه خصلت  
 داده شده است که اگر یکی از آن سه بر من بیورد دوست تر  
 داشتم از اشرایب سترخ مواز ایشان سوال شد که آن کدام است  
 گفتند گاج دادن بنت خود را رسول الله صلی الله علیه وسلم بر او و سکنا ای و در مسجد  
 که رو نیست از برای من و دادن رسول الله صلی الله علیه وسلم بوق را  
 برای او در خیر روایت کرده ام ابو یعلی و طبرانی نهی حضرت عمر  
 از حضرت علی رضی الله عنه بنتشان ام کلثوم رضی الله عنها را که دختر حضرت

بی بی فاطمه رضی الله عنها بودند بنکاح خوانستند و گفتند که شنیدم از رسول  
 صلی الله علیه و سلم که هر سبب و نسبی در قیامت قطع میشود مگر سبب و نسب  
 من و ذریه او و او دختری عصبه او قوم پدری او و دست غیر از اولاد فاطمه که من  
 پدر و عصبه اویم و نیز گفتند حضرت عمر رضی الله عنه اگر صحبت هم از رسول  
 صلی الله علیه و سلم داشته باشم دوست دارم که همراه صحبت سبب و نسبی  
 هم داشته باشم و فاطمه کجاست که گفتن حضرت عمر رضی الله عنه بدنت حضرت علی  
 رضی الله عنه را الا من بطریق کثیره رویت کرده اند که یکی بطریق طبرانی  
 و یحیی و دارقطنی است اکثر طرق حدیث مذکور و ایت شده است  
 از اکابر این بیت بعضی ایشان امام جعفر صادق رضی الله عنه است که روایت  
 کرده است از پدر خود محمد باقر و آن از پدر خود زین العابدین رضی الله عنه  
 اینکه حضرت علی رضی الله عنه گاه داشته بودند دختران خود را برای برادرزاده  
 خود جعفر بن ابوطالب که یکی اجدد دیگری پس روزی حضرت عمر حضرت علی  
 رضی الله عنه را ملاقی شدند گفتند ای اباحسن بنکاح ده بدنت خود ام گشوم را  
 برای من که ام گشوم بدنت فاطمه رضی الله عنها بدنت رسول صلی الله علیه  
 و سلم باشد حضرت علی رضی الله عنه فرمودند که من ایشان را برای برادرزاده  
 خود گشوم که شتم حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند بخداوند قسم است که گشوم  
 در روی من که انتظار بکشد صحبت آنرا چون انتظار من حضرت علی رضی الله عنه  
 فرمودند که آن صغیره است حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند که این غدیری  
 نیست از برای تو و تو منع مرا اراده داری و اگر چنین است پس  
 بفرست او را بسوی من یا بنیم و در رویت دیگر نیست که چون گفتند  
 که او صغیره است حضرت عمر رضی الله عنه گفتند که مرا حاجتی بخانه داری  
 لیکن شنیدم امام از رسول صلی الله علیه و سلم که هر سبب و نسبی در قیامت  
 قطع میشود مگر سبب و نسب من و ذریه او و دختری عصبه شان قوم پدری  
 شاستند مگر اولاد فاطمه که من پدر و عصبه ایشانم پس دوست دارم  
 که مرا بار رسول صلی الله علیه و سلم سبب و نسبی باشد و برویت دیگر آمده  
 که مرا بار رسول صلی الله علیه و سلم صحبتی بوده است پس میخواهم همراه  
 صحبت نسبی هم باشد حضرت علی رضی الله عنه فرمودند که از برای من که  
 چون از ایشان اذن بگیرم جواب خواهم گفت رویت دیگر است

که از برای مرد و شیراز تا طلب اذن کنم از ایشان یعنی حضرت امام حسن و حضرت  
 امام حسین رضی الله عنهما پس طلب اذن کردند از ایشان و ایشان هم اذن دادند  
 از برای تان و در روایتی آمده است که چون طلب اذن کردند از حضرت  
 امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما گفتند که من بدینم از نیکه بجا آورم  
 امری ابدون مصلحت شما یان پس حضرت امام حسین سکوت کردند  
 چرا که حضرت امام حسن از ایشان نیز که تر بودند پس حضرت امام حسن بعد  
 غنه حمد و ثنای خدا را بجا آورده گفتند ای پدر بزرگوار کیست بعد  
 از حضرت عمر رضی الله عنه که صاحب بیت کرده باشد رسول الله صلی الله  
 علیه و آله را و وفات شده باشد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و رضی الله عنه از وی بعد از آن خستیار کرده باشد خلافت را  
 و عدل کرده باشد حضرت علی رضی الله عنه گفتند است گفتی لیکن بد  
 می آید مرا از نیکه قطع کنم امری ابدون معیت شما یان پس  
 حضرت علی رضی الله عنه برای ام کلثوم رضی الله عنها گفتند  
 تا نزد امیر المؤمنین برو و بگویی پدرم سلام میگوید و میگوید که روا  
 کردم حاجت ترا و در ویت دیگر آمده است که حضرت علی رضی الله عنه  
 برای ام کلثوم رضی الله عنها جامه دادند و فرمودند که برای امیر  
 المؤمنین بگویی که این همان چیز است که پدرم از برای تو گفته است  
 پس ام کلثوم جامه موصوفه را برده و وصیت پدر را برای حضرت  
 عمر رضی الله عنه گفتند ایشان فرمودند که برای پدر خود بگویی که  
 تحقیق رضی شدم من رضی شود خدا تعالی از وی که پارسای  
 بزرگ است بجز نیک است و چقدر حمیده است من جامه دوست  
 خود را بر ساق ام کلثوم رضی الله عنها نهادند در روایت دیگر  
 آمده که ام کلثوم رضی الله عنها را نسوی خود کشیدند ام کلثوم رضی الله  
 عنها گفتند اگر امیر المؤمنین نبود دی و باغ ترا می شکستم پس ام کلثوم بیرون  
 شده آمدند نسوی پدر خود و نقه را برای پدر خود بیان کردند و گفتند  
 فرستادی مرا نسوی شیخ بدی حضرت علی رضی الله عنه فرمودند که ای دختر من  
 او شوهرت است پس نکاح دادند ام کلثوم را برای حضرت عمر رضی الله عنها  
 حضرت عمر رضی الله عنه در مجلس جمع آمدند که میان روضه و بنهرم تفتیکه

و انصار حاضر بودند برای شان فرمودند نه فونی یعنی بر آ من دعا کنید با اتفاق درین ما  
 و وجود بقیه گفتند هم را بی که امیر المؤمنین و صلوات کردی گفتند بکاح گرفتیم  
 کلتوم بنت بنت رسول صلی الله علیه و سلم را و تکرار کرد حدیث  
 رسول صلی الله علیه و سلم را که گذشت و چهل هزار مرتبه بر آ شان کردند  
 و ولد آوردند زید و رقیه را و از عقب ایشان ولد دیگر شد پس فوت شد  
 حضرت عمر رضی الله عنه پس ام کلثوم پسر عم خود عون بن جعفر بن ابیطالب  
 رضی الله عندهم را بکاح گرفتند و ایشان هم فوت شدند باز برادر ایشان  
 محمد بن جعفر رضی الله عندهم را بکاح گرفتند و ایشان هم فوت شدند باز برادر  
 شان عبدالله بن جعفر رضی الله عندهم را بکاح گرفتند پس ام کلثوم رضی الله عنها  
 بکاح ایشان فوت شدند و از آن سه شوهر خیر ولد بسیار آوردند  
 صحابه کرام رضی الله عندهم اتفاق کردند بر آنکه حضرت عمر رضی الله عنه  
 بکمال هوش و ورع و عقل متکلفند و صحابه می گفتند که عمر رضی الله عندهم  
 بصفت کرم متصف است که بخلا از وی دور است و کمال عقل موصوف  
 که خدعه از وی بعید است رویت شده است از حضرت عمر رضی الله عنه  
 گفت که گفته است رسول صلی الله علیه و سلم از شرار امت من کتانی  
 هستند که میخورند نعمت های گوناگون و طلب میکنند انواع طعام  
 و لباس و کاف میکنند در موزونی سخن حضرت عمر رضی الله عنه  
 داخل شدند بر رسول صلی الله علیه و سلم و ایشان صلی الله علیه و سلم  
 خواب بودند بر سریری که بافته شده بود از پوست خرما پس  
 نشستند و دیدند در جنب آنحضرت صلی الله علیه و سلم اثر بویار او شکری  
 شان فروریخت رسول صلی الله علیه و سلم فرمودند چه چیز گر بایند ترا  
 حضرت عمر رضی الله عنه گفتند یاد آوردم کسی او قیصر را و چیزی که داشتند  
 از ملک و ترا بر سریری بدم که بافته شده است به بویار او و رسول  
 و برگزیده خدای رسول صلی الله علیه و سلم فرمودند ایاز رضی الله عنه  
 از برای ما آخرت باشد و از برای ایشان دنیا گفتند رضی الله عندهم یا رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم پس فرمودند این دنیا چنانست و این عقبی چنین است هر که در دنیا  
 فانی زاد عقبی جمع کرد شجاعت امروز خورد و دل ز قدر جمع کرد  
 بر خانه ابی در رضی الله عنه شخصی داخل شد بر طرف خانه او نظر کرده گفت

یا اباذر در خانه تو متاعی نمی بینم و اثاثی لبتی مشاهده نمی کنم حضرت اباذر  
رضی الله عنه فرمودند از برای ما خانه ایست که متاع صالح خود را در آن  
میفرستیم پس آن شخص گفت تا که در دنیا باشتی متاعی اندکی ترا لازم است  
فرمودند صاحب منزل ما را فرود میگذارد که در مانده شویم و در نزد ما فقر  
و فاقه بدرجات از عنا و ثروت محبوب تر است <sup>منعم از خوب</sup>  
عدم تیره روان بر خیزد هر که شب سیر خورد صبح گران بر خیزد حضرت  
رسول صلی الله علیه و سلم از سفر باز آمدند و بر منزل فاطمه رضی الله عنها داخل  
شدند بر در ب منزل گشتان پرده و بر دستهای شان دو چوری تیره  
دیدند برگشته داخل خانه نشدند پس داخل شد خانه شان ابو رافع  
رضی الله عنه در حالیکه فاطمه رضی الله عنها میگفتند رافع سبب گریه را  
پرسید فاطمه گفت آنحضرت به خانه من داخل شد باز گشت معلوم است  
که از من نقصانی رسیده باشد رافع از حضور مبارک علت رجعت  
پرسید فرمودند از جهت چوریها و پرده چون حضرت فاطمه رضی الله عنها  
علت رجعت خبر یافتند همان پرده و چوریها را بدست حضرت بلال رضی الله  
خدمت رسول صلی الله علیه و سلم فرستادند و وصیت نمودند که من اینها را  
صدقه کرده ام پس صرف کنید به مصرانی که میخواهند فرمودند بفروشد بدین  
انرا با اهل صفه پس فروختند چوریها را بدو نیم درهم و قیمت را برای اهل  
صفه دادند پس از آن رسول صلی الله علیه و سلم آنجا خانه شان داخل شدند  
و فرمودند ای فاطمه پدر و مادرم فدای تو باد نیک کردی و شیوه دینت را  
بجا آوردی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بدر خانه عایشه رضی الله عنها  
پرده دیدند پاره کردند و فرمودند هر وقت که این آیه یعنی «یا ایاده ای  
بفرست این را بسوی اهل فلان شخص که فقیر است تا جامه نماید حضرت عایشه  
رضی الله عنها شبی برای رسول صلی الله علیه و سلم فرشی نوی انداختند و عادت  
ایشان صلی الله علیه و سلم این بود که دولای بر عبا میخوابیدند پس همین شب را تا صبح از  
پهلوی پهلوی دیگر میشدند چون صبح شد برای عایشه رضی الله عنها فرمودند پس بده  
عباد گمنه را و بردار این فرشی از نزد من که شب مرا خوب نگذاشت همچنین  
کسی بر آرسول صلی الله علیه و سلم پنج یا شش دینار شب داد پس همان شب ایشان را  
خوب نبرد تا آنکه در آن شب دینار آنها را از خانه خارج ساختند و حضرت عایشه رضی الله

میفرمایند که پس خواب شد بعد از اخراج دنانیر تا آنیکه شنیدم من آن را از خوبان بر سر  
 در خواب گفتند چه گمان میکرد محمد به پروردگار خود اگر ملاقی میشد خدا را و این در آن  
 در نزد او می بود حسن بصری رضی الله عنه فرمودند یا نعم هفتاد نفر را از صحابا  
 رسول صلی الله علیه و سلم که نبود یکی از ایشان اگر یکجامه از آنها یکی از ایشان  
 در میان خود و زمین چیزی هرگز و وقتیکه خوب میشدند جسم خود را بر زمین  
 می نهادند و جامه خود را بالای خود می پوشیدند و نیز حضرت حسن رضی الله عنه فرمودند  
 که داخل شدیم بر صفوان بن محرز و او در خانه بود از زنی آذربایجان شد بود  
 بر او و قریب که سقوط شده بود کسی برایش گفت چرا اصلاحش نمیکنی  
 گفت بسیار مزد هست که مرده و این قائم بوده بر حال خود رسول صلی الله  
 علیه و سلم فرمودند کسیکه فوق از بنای لازمه خود بنا کند روز قیامت تکلیف  
 میشود باین که بردارد آن را به پشت خود و در خبر است که هر نفقه عمر  
 داده میشود برای بنده مگر آن که در آب و گل انفاق کند قوله تعالی تلب  
 اللاد الاخره بنحاهما اللذین لا یریدون علوانی الا مرض  
 و الا فسادا و گفته اند مفسرین که این علو و فساد ریاست است  
 و تلب اولی در بیان رسول صلی الله علیه و سلم فرمودند برای مردیکه شکایت  
 میکرد از خنق مکان اشعری السماء یعنی فراخی کن در جنت و نیز فرمودند  
 صلی الله علیه و سلم که هر بنا و بالست بر صاحب خود روز قیامت مگر آن  
 بنا نیکه بعالت دفاع حرارت و برودت باشد حضرت عمر رضی الله عنه در آن  
 می رفتند قصری دیدند که از یک و خشت پخته نباشده بود پس یکسره گفتند فرمودند  
 گمان نداشتیم که درین زمان کسی باشد که بنا کنند آنچه بنا کرده است بمان برای  
 فرعون فا و قدلی یا هامان علی الطین یعنی برافروز برای من ای  
 هامان بر گل یعنی خشت پخته بساز برای من و اول سیکه خشت پخته  
 ساخت هامان بود که برای فرعون ساخت و اول سیکه بنای خشت  
 پخته و کج بر آ او ساختند فرعون بود که او را جبار بره می نامند و نخست  
 کار هسته و زرانده بعضی اهل سلف جامع را در بعضی مزار دیدند و فرمودند  
 دیدیم همین مسجد را که نباشده بود از خوب خرمای خالص و بعد از آن دیدیم  
 در زمانه دیگر که نباشده بود گل دای و بعد از آن درین حال می بینیم که نباشده است  
 خشت خام پس صاحبان خوب خرمای صاحبان گل بهتر بوده اند و صاحبان

چهار نفرند و اول



گل از صاحبان خشت خام بهترند و در اهل سلف کسی بود که سر خود را در عمر خود خند با  
 بنا میکرد و باز منهدم میشد و بعضی از اهل سلف بودند که چون کج یا غم میفرستند  
 خانه خود را منهدم میساختند یا برای جوار خود میخ شیبند و چون بازمی آمدند  
 خانه دیگر بنا میکردند و خانه ایشان از علف پوست پوشیده بود و درین زمان  
 هم عادت عرب بیلا در عین همین است و از تقاع بنای سقف بیوتشان  
 قدر بقامت و یکفرنی فوق آن بود - حسن رضی بهر عنقه فرمودند چون داخل  
 شدم بخانه های رسول صلی الله علیه و سلم دست خود را بستف آن بارساندم  
 این مسعود رضی بهر عنقه فرمودند قومی می آیند که بلند میکنند بناهای خاک را  
 و دعوی دین داری میکنند و استعمال میکنند پس بار او نماز میخوانند  
 قبله شمایان و میرند بغیر دین شمایان حضرت عایشه رضی الله عنها فرمودند  
 جای خوب رسول صلی الله علیه و سلم نالینی بود از حرم که خوف آن جلو  
 از پوست درخت بود حضرت عمر رضی بهر عنقه فرمودند که من باکی ندارم  
 از اینکه صبح کنم غنی یا فقیر نمیدانم که کدام از ایشان برای من خیر است  
 و حضرت عمر رضی بهر عنقه میفرمودند که قبل از نشدم به بلای گری که از خداوند بر من  
 من چهار نعمت بود یکی آنکه بلا در دین من نیست و دیگر آنکه بر من از آن  
 بزرگتری نیست - دیگر آنکه در اینهمه زمین بلا و دیگر آنکه امیدوارم بود  
 شنیده شد از حضرت عمر رضی بهر عنقه که میگفت است بعد از وفات حضرت  
 صلی الله علیه و سلم و میگفت پدر و مادرم قدمت ای رسول صلی الله علیه و سلم  
 سخ در حنت خرمالی بود که خطبه میخواندی بر او مردمان را هر گاه مردم زیاده شدند  
 گزفتی بزرگان آنرا بشنوی که بشنوی مردم را پس ناله کرد و خوب خرمال از فراق تو  
 پس نهادی بر او دست خود را و ساکن شد پس امت تو سزاوارترند  
 بناله کردن از خوب خرمال چون در شدی از ایشان پدر و مادرم قدمت ای رسول صلی  
 صلی الله علیه و سلم تحقیق رسیده است فضیلت تو در نزد خداوند آنکه  
 داد ترا بعفو قبل از آنکه خبر دهد ترا بقره و فرمود خفی الله عنک لعمریک  
 لهم عفو کرد خداوند از تو چرا اذن دادی مریشان را - پدر و مادرم قدمت  
 ای رسول صلی الله علیه و سلم رسید فضیلت تو در نزد خداوند آنکه  
 فرستاد ترا آخر بسیار و خاتم الرسل و ذکر کرد ترا در اول ایشان پس گفت  
 وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ يَا قَوْمِ الْأَنْبِيَاءِ

و ما درم فدیت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سید شریفیت تو در نزد خداوند است  
 این بار دوست دارند که اطاعت کنند ترا و ایشان در اطلاق و فرخ عذاب  
 کرده شوند و میگویند یا لیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسول کما شکرنا الله  
 میگردیم خدا و رسول را پدر و ما درم فدیت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 بودی میخواستی این عمر آن که خداوند و لایزال بودی و در آنست که روان میشد از وی  
 خوبها پس نبود عجیب تر از بگشتن تو که میریختی از اینها صلی الله علیه و آله  
 پدر و ما درم فدیت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر سلیمان بن داود  
 خداوند باد داده بود که هیچ آن یکماهه راه و شام آن یکماهه راه بود پس  
 عجیب تر نیست از براق تو وقتی که رفتی برای سوی آسمان به قسم پس خواندی  
 نماز صبح را باطل صلی الله علیه و آله و سلم پدر و ما درم فدیت یا رسول الله صلی الله علیه و آله  
 علیک و سلم اگر خداوند عیسی بن مریم را اجنای موتی داد پس عجب نیست  
 از کوفتند مسکوم و قتی که سخن گفت ترا و گفت از برای تو گوشت مسکوم  
 مجوز مرا که من زهر را لوده ام پدر و ما درم فدیت یا رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم تحقیق و عاگرد نوح علیه السلام بر قوم خود و گفت بر در دگر من بگذا  
 بر زمین از کافران یک ذی روح را و اگر تو دعا میکردی بر بایان مانند اینها  
 بر آینه بگذا میشدیم همه باین باطل شد پشت تو و خون آلود شد روی  
 مبارک تو و شکست بر باغیه تو و گفتی تو مگر خیر را و دعا بند نکردی و گفتی خلا  
 بخش از برای قوم من چرا که ایشان نمی دانند پدر و ما درم فدیت یا رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم متابعت کرد ترا در می سن و قصور عمر تو زمره که متا  
 نکرد نوح علیه السلام را با کثرت سن و طول عمر او زیرا که بر تو ایمان  
 آوردند جسم غفیری و به نوح علیه السلام طایفه قبیله پدر و ما درم  
 فدیت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر میخواستی می کردی مگر  
 کفو خود را باید مجالست می کردی ما را و اگر نکاح نمیدادی  
 مگر کفو خود را هر چه نکاح نمیدادی برای ما از اولاد خود و اگر  
 تناول طعام نمیکردی مگر با کفو خود هر آنچه طعام میخوردی  
 همراه بایان پس تحقیق قسم جد است که شستی با ما و کفاح دادی بمانی  
 و نان خوردی همراه ما پوشیدنی بشیم را و سوار شدی مرکب و سوار کردی  
 با خود دیگری را در پس پشت خود و نهی دادی طعام را بر زمین و نپسیدی

انگشتان خود را از جهت تواضع حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودند  
 مردیست که بیرون میشود از منزل خود و بر او از گناه مثل کوه تهاشم  
 صحت چون از عالم پند می کشند بیشتر سد و رجوع میکند از گناه خود  
 و میگردد بسوی خانه خود در حالیکه نیست بر او گناهی پس دور نشوید  
 از مجلس علماء و حضرت عمر رضی اللہ عنہ برای ابی موسی اشعری رضی  
 اللہ عنہ می گفتند ذکر کن بر ما رو در گار ما را و ابو موسی خوش صوت  
 و خوش قرابت بودند پس پیچیدند ابو موسی رضی اللہ عنہ تا  
 اینکه نزدیک شد که نماز بمیان آید کسی گفت ای امیر المؤمنین -  
 وقت نماز شد فرمودند آیا مادر نماز یستقیم و این اشاره است  
 بر قوله تعالی **وَلَنْ كَرَاهِيَةً** نوشتند حضرت عمر رضی اللہ عنہ  
 بر امرای عساکر خود که کهنه بپوشید و خشن پوشی کنید از استیاء  
 پوشیدنی حضرت عمر رضی اللہ عنہ عزم کردند که اسپ خود را بدهند  
 بزنند برای فقرا کسی از ایشان همان اسپ را بصدد دنیا خرید  
 شد پس سؤال کردند از رسول صلی اللہ علیہ وسلم که آیا بفروشم  
 این را و قیمت آنرا بیشتر خریدم بدهیم یا این را بدهیم که بخرم  
 صلی اللہ علیہ وسلم ایشان را از فروش او منع کردند و فرمودند  
 که اسپ را بده کن پس خود همان اسپ را بده نمودند ازین جهت  
 که قلیل خیر بهتر است از بسیار است و گفتند حضرت عمر رضی اللہ  
 عنہ چون برسد یکی از شمار او دولتی از برادرش تائب نگا بدشت  
 کند آنرا این متاع کیایی است از عبدالرحمن بن عوف روایت  
 شده است که بیرون شدیم شبی همراه حضرت عمر رضی اللہ عنہ  
 در مدینه و در بین برفتن چراغی بر ما ظاهر شد بسوی او رفتیم چون  
 نزدیک رسیدیم دینی دیدیم که بسته است بر قومی که از برای آن  
 ایشان صوت با بود حضرت عمر رضی اللہ عنہ دستم را گرفته فرمودند  
 آیا میدانی این خانه کیست گفتم نه گفت این خانه رابعه من امیه بن  
 خلف است و ایشان بشرب خمر مشغول بودند پس فرمودند چه  
 میگوئی گفتم درین باب میگوئی که آیا اقدام کنیم بر امری که خداوند  
 او را منع کرده است **قال اللہ تعالیٰ ولا تجسسوا** پس باز

گشتند و ترک کردند ایشان را و این دلالت میکند بر وجوب  
 ترک و تبع و گفتند رسول الله صلی الله علیه و سلم ای حضرت  
 معاویه رضی الله عنه که تو اگر از نبی بروی عیب بای مزاحم را  
 بفساد اندازی ایشان را باز دار خود را که بفساد اندازی ایشان را  
 گفتند رسول الله صلی الله علیه و سلم ای طائفه که ایمان  
 آورید بر زبان و داخل شده است ایمان آورد لہای شما غیبت  
 نکنید مسلمانان را و نکنید عیب با کسی را کسی که عیب کند عیب  
 بای برادر مسلمان خود را عیب میکند خدا عیب بای او را تا اینکه  
 فضیحت او را اگر چه در میان خانه او باشد حضرت عمر رضی الله عنه  
 شبی شبوی میگردید در مدینه شنیدند آواز مردی را در خانه که  
 خوش آوازی میکرد پس از دیوار فرود آمدند بر او در نزد او  
 زنی یافتند و کوزه شراب گفتند ای دشمن خدا آیا گمان کردی  
 که خدا پرده داری میکنی ترا و تو مشغول معصیت او باشی گفت  
 ای امیر المؤمنین بحیل مکن که من اگر یک کنایه کردم تو سه گناه کردی  
 خدای تعالی نقتله است لا تجسسوا و تو تجسس کردی و گفته است  
 خداوند ولیس الیہ الرجاء و تو الیہ الرجاء من ظهورها یعنی نیک  
 نیست اینکه بیاید خانه ما را از پشت آن و تو از دیوار آمدی بر من و  
 گفته است خداوند لا تدخلوا بیوتکم حتی تستاءنوا  
 و تسلموا علی اہلها یعنی داخل شوید بر خانه که غیر خانه شما باشد  
 تا اینکه موافقت کنید و سلام کنید بر اہل آن و تو داخل شدی بر  
 خانه من بدون اذن و بی سلام حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند آیا  
 تو خیری هست که عفو کنم ترا به سب آن گفت ای امیر المؤمنین بجز  
 قسم است که اگر عفو کنی مرا دیگر بجز فعل نمیکند پس عفو کردند او  
 را و بگردان شدند نیز حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند کسی که نفس خود  
 بیاورد مقام تهمت بیاورد کسی که سوزن کند بروی طلامت نکند  
 او را و ایشان گذشتند بر مردی که بر پشت راه بازنی حرف  
 میزد و پس بالا کردند دره را گفت ای امیر المؤمنین این زوج من است  
 گفتند چرا با او سخن نمیکوی جایکه مردمانت نه بینند و گفتند حضرت

عمر فاروق

عمر رضی الله عنہ منع نمیکند نکاح را مگر عجز یافتن و بودند که بسیار به  
 نکاح میگردیدند و میفرمودند که بنکاح نمیکنم زن را مگر حجتی فرزند و  
 حضرت عمر رضی الله عنہ فرمودند داده شده است بعد از ایمان بخداوند  
 نعمتی بهتر از زن صالحه بنکاح گرفت مردی در عهد حضرت عمر رضی الله  
 عنہ و آن شخص خاک کرده بود ریش خود را چون خضاب او دور شده  
 اهل آن زن او را در نزد حضرت عمر رضی الله آوردند و گفتند که ما این  
 مرد را جوان پیدا کنیم و با و عیال دادیم چون خضاب از ریش او دور  
 شد معلوم شد که پیر است حضرت عمر رضی الله عنہ او را بدره در دکان  
 ساختند و گفتند فریب دادی قوم را حضرت عمر رضی الله عنہ میگردانند  
 از گرانی در مهر و میفرمودند که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعضی نسایشان  
 ده دریم مهر داشتند با اثاث بیت و آن اثاث دکت استی بود  
 و کوزگاد با لینی بود از حرم که جوف آن پوست درخت بود و ولیمه  
 دادند برای بعضی از زنها می خورد بدو سیمانه از جو و برای دیگری  
 دو سیمانه از جو نادر و دو سیمانه از گنجان و خطبه خواندند حضرت عمر رضی الله  
 عنہ بسیار و نهی کردند از گرانی در مهرها و گفتند رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم بنکاح گرفتند و بنکاح ندادند نبات خود را بر پادیه از  
 چهار صد دریم اگر گرانی در مهر زنها خوب میبود پیش قدمی می کردند  
 ایشان صلی الله علیه وسلم در آن پس گفت برای شان چگونه نهی  
 میکنی و خداوند گفته است و اقلیم احل یلین قنطارا قنطار یعنی  
 زر کبیر پس گفتند حضرت عمر برای خود هر کس از توفیقیه تراست ای عمر  
 تا اینکه زنها هم در روایت دیگر اینست که فرمودند زنی داشت و  
 خطا کرد عمر رجعت کرد که عیال حضرت عمر رضی الله عنہ بر ایشان رجعت  
 برای او گفتند بر من رجعت میکنی ای گنده بغل زن گفت ازواج  
 رسول صلی الله علیه وسلم بر ایشان رجعت کرده اند و آنحضرت صلی  
 الله علیه وسلم بهتر از تو بود اند حضرت عمر رضی الله عنہ فرمودند تباہ  
 شد و زیان کرد و خفصه اگر رجعت کرده است بر رسول صلی الله علیه  
 وسلم پس داخل شدند بر خفصه رضی الله عنہا و گفتند عهه مشو بهت  
 ای قحافه چرا که او دوست رسول صلی الله علیه وسلم است و ترسانند خفصه

رضی الله عنهما از رحمت در کلام رسول و روایت شده است که زنی  
از زنیهای رسول الله صلی الله علیه و سلم نهاد دست خود را بر سینه  
ایشان صلی الله علیه و سلم پس پند داد او را مادر او رسول صلی الله  
علیه و سلم فرمودند ترک کن آنرا چرا که زنها ازین بیشتر می کنند و در میان  
در میان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عایشه رضی الله عنهما کلامی  
واقع شد تا اینکه حضرت ابابکر رضی الله عنه را حکم ساختند رسول الله  
صلی الله علیه و سلم فرمودند که تو هر قدر می زنی یا من حرف زخم حضرت  
عایشه رضی الله عنهما گفتند سخن زیند و نگویید مگر حق را حضرت ابابکر رضی الله  
عنه سبلی بروی عایشه زد و دید که دهان وی پر خون شد گفتند ای  
دشمن نفس خود ای رسول صلی الله علیه و سلم غیر حق را میسوزی پس  
عایشه رضی الله عنهما بر رسول الله صلی الله علیه و سلم پناه گرفته پس  
نشست نشان نشسته رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند ما ترا  
برای این کار نخواهیم و ابودردن را اراده نداشتمیم عایشه رضی الله  
عنها با رضی برای رسول صلی الله علیه و سلم در حالت گفت تو کسی  
باشی که همان میکنی که رسول خدای پس رسول الله صلی الله علیه  
و سلم بگوشه کردند و تحمل کردند این سخن را از روی حلم و کرم و رسول  
صلی الله علیه و سلم برای حضرت عایشه رضی الله عنها می گفتند من  
پشتاسم غضب ترا از رضای تو حضرت عایشه رضی الله عنها گفتند چه  
پشتاسم سید آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند چون رضی باشی به  
خدای میگویم میخوری و چون غضبناک باشی بخدای ابراهیم قسم میخوری  
حضرت عایشه رضی الله عنها فرمودند راست گفتید اسم شما را در چنین  
غضب ترک میکنم نه دیگر خبری را گفته اند اصحاب که اول محبتی که واقع شده است  
در اسلام محبت رسول صلی الله علیه و سلم است برای عایشه رضی الله عنها  
بود و رسول صلی الله علیه و سلم برای عایشه رضی الله عنها میفرمودند که  
من برای تو چون ابی زرع بکم زرع غیر اینکه من طلاق نمی کنم ترا و می  
گفتند رسول صلی الله علیه و سلم برای زنیهای خود که اذیت نکنند مراد  
عایشه رضی الله عنها چرا که سجد اقسام است که نازل شد بر من وحی در  
حالی که من بجا فینی از شما یان باشم مگر بجا ف عایشه رضی الله عنها

گفته اند که رسول صلی الله علیه وسلم رحیم تر مردم بودند برزنها و کجا با  
 و مزاج میکرد همراه زنها می خود و فرود می آمدند در حیات عقول  
 ایشان در اعمال و اخلاق تا اینکه روایت شده است از ایشان  
 صلی الله علیه وسلم که مسابقه میکرد با عایشه رضی الله عنها در دویدن  
 گاهی ایشان صلی الله علیه وسلم سبقت مینمودند و گاهی حضرت عایشه  
 رضی الله عنها سبقت مینمودند و رسول صلی الله علیه وسلم مینمودند  
 که این بار سبقت تو بآن مرتبه سبقت من مساوی شد و در خبر است  
 اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم مزاج کننده تر مردم بود با  
 زنها می خود حضرت عایشه رضی الله عنها گفتند شنیدم صوت زردی  
 را از حبشه و غیر حبشه و ایشان لعب میکردند در روز عیدین گفتند  
 از برای من رسول صلی الله علیه وسلم آیا دوست داری که لعب  
 ایشان را به منی حضرت عایشه رضی الله عنها فرمود گفتم بلی یا رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم پس کسی فرستاد رسوی ایشان آمدند  
 پس استاد رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان دو درب  
 و دراز کردند هر دو دست خود را و نهادم ذقن خود را بر دست ایشان  
 و ایشان شروع کردند لعب خود با رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 میگفتند بس است ترا و من سکوت میکردم که بینم دو مرتبه مرتبه  
 ایشان فرمودند آیا بس است ترا و من سکوت کردم پس گفتند  
 ای عایشه بس است ترا گفتم بلی پس اشاره کردند رسوی ایشان و  
 رفتند رسول الله صلی الله علیه وسلم تحمل المؤمنین حسنهم  
 خلقاً و الطاهرین با بله یعنی کامل تر مؤمنین بهتر ایشان است بخلق  
 و مهربان تر ایشان است با بله خود رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 بهتر شما بهتر شماست با بله خود و من بهتر شمایم با بله خود  
 و در روایت دیگر بهتر شما بهتر شماست بزنها می خود و من بهتر شمایم  
 بزنها می خود حضرت عمر رضی الله عنه همراه خشونت خود میگفت  
 که می شاید از برای مرد که در اهل خود مانند کودک باشد و چون  
 التماس کنند اهل او چیزی در اعطای آن مرد باشد یعنی باجرات  
 و قوی دل باشد و گفتند حضرت عمر رضی الله عنه مخالفت کنید نازا

که در مخالفت ایشان برکت است و گاهی گفته شده است مشاوره کنید  
 با بزرگان و مخالفت کنید ایشان را و بنید دارند حضرت عمر رضی الله عنه  
 زن خود را که در کلام مزاحمه کرد و گفتند بیستی تو بگره بستی در جانب خانه  
 اگر ما را با تو حاجتی باشد و گرنه نشسته باشی چنانچه هستی فرمودند  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم دیدم در شب معراج قصری در بهشت  
 و در کنار آن جاریه گفتم از کجاست این قصر گفتند از برای عمر پسر ابی اسود  
 کردم که نظر کن بسوی جاریه موصوفه پس یاد آوردم غیرت ترا ای  
 عمر پس گریستند حضرت عمر رضی الله عنه و گفتند آیا تو غیرت میکنی  
 یا رسول الله صلی الله علیه و سلم و حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند  
 عاری داری زنهار از زینت که لازم بگیرند بر خود خانه نشینی و  
 پرده داری و زنهار از زینت پوشید و این را گفته اند ازین جهت که زنهار  
 چون از زینت عاری باشند رغبت خروج نمیکند در جامه جهنم و  
 یازده حضرت عمر رضی الله عنه جمله در میان زن و شوهری فرستادند  
 پس حکم برگشت و اصلاح امرشان نشد پس دره را بر حکم  
 موصوفه ابلا کرده و گفت خدا میگوید اگر اراده اصلاح کند حکم  
 پس توفیق میدهد چنانچه او را با اصلاح در بین ایشان پس حکم موصوفه  
 بر پشت و نیت را نیک کرد و لطف کرد بر ایشان تا اصلاح شدند  
 حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند نمی شنیدم کسی از شما از طلب رزق و  
 میگوید اللهم ارزقنی و میباید از آسمان ذب و فضه نمی بارد پس  
 کس لازم است تا حصول رزق از طلب حلال نشود حضرت عمر رضی  
 الله عنه فرمودند بیچ موضعی را نمیخواهم که در آن اجلم فرار رسد مگر  
 موضعی که در آن طلب قوت نمایم برای اهل خود و بیع و شرا نمایم و  
 حضرت عمر رضی الله عنه در بازار میباشند و بعضی تجار را دره میزدند  
 و میفرمودند که در بازار ما بیع نکند مگر فقیه و آنکه فقه نداشتند سود  
 میخورد اگر خواهد و اگر نخواهد حضرت قاده رضی الله عنه گفته اند چون  
 عمر رضی الله عنه بشام قدم آورد طحالی از برای شان آوردند  
 که قبل از آن مثل آن طعام را اندیده بود فرمود چون این از برای  
 ما است از برای فقرائی که مرده اند و از نان جو سیر نشده اند چه خواهد بود



خالد بن ولید رضی الله عنه فرمودند از برای آن فقرا جنت است حضرت عمر  
 رضی الله عنه خوش شدند و از حشیم های شان اشک آمد و گفتند اگر بهره ما  
 این طعام باشد و ایشان بخت رفتند پس ما را بسیار دور گذاشتند حضرت  
 عمر رضی الله عنه بر بنائی گذشتند که از سنگ و گچ بنا شده بود پرسیدند  
 که این بنا از کجاست کسی گفت از یکی از عمال تست که در بحرین است پس مال  
 آن عامل را همراه او قسم کردند و میفردند که از برای من به هر خاستی دو این  
 است کی آب و کجی گل که گنجانست او را ظاهری سازند و حضرت عمر رضی  
 الله عنه چون بر ایشان الحی از نزد عمال شان رسید از اول  
 ایشان دترخ ولایت شان و از شان سایانی که در آن ملک داشت می  
 رسید و از امیر شان سوال میکرد که آیا ضعیفان را داخل میتوانند  
 یازد و آیا رمضان را عیادت می کنید یا نه اگر می گفتند که این خصائل را  
 را وارد پس حمد خداوند را گفته شکر میکردند و اگر میگفتند  
 غل میکردند او را و میگفتند که مثل سلطانیکه عمال ظالم را بردی  
 کار می آورد مثل کسی است که بر کوفتند آن خود گران را ایشان  
 بسازد و مثل کسی است که نگران گزنده را بدرب خان  
 بنود و بند و پیش گذشتند که مال عمال را همراه شان نبرد  
 می کرد و نیمه آنرا به بیت المال می سپرد همان مالی را  
 که نیمه میکردند که ظاهری شد که بعد از عالی حاصل  
 کرده اند و قبل از ولایت از آنها گمان نداشتند حضرت  
 ابابکر رضی الله عنه را به ولایتی عامل ساخت و از  
 بومی او مالی یافت گفت این مال را از کجا آوردی حضرت  
 ابابکر رضی الله عنه گفت که چهار  
 پایان من بچه آورد و تجارت من من منفعت کرد و یک  
 قسمتی از مال غنیمت نیز دارم گفتند که نیمه این مال را تسلیم  
 بیت المال کن گویا حضرت عمر رضی الله عنه می گفتند عامل  
 مالی را که از درک غیر رشوت تحصیل کند اگر چه حرام  
 نیست لیکن همه آنرا هم استحقاق ندارد چرا که عامل را  
 بجزه عالی و قیمت بر تحصیل حلال که غیر آن را میسر نیست و این

ما خود است از فضل حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در  
 صحیحین مذکور است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ابن  
 اللبنة را بر صدقات از دو عامل مقرر فرمودند چون خدمت  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم مراجعت کرد بعضی اموال  
 را نگاهداشت که این از من است که بعضی احباب بر ایم بدید  
 داده اند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند چرا در خانه پدر و مادر  
 نشستی که برایت بدید می آوردند اگر رانست میگوئی پس  
 خطبه خواند و گفت نیست عالی از عمال من که بگوید این حصه  
 از بیت المال است و این از خودم که بدید داده شده ام  
 چرا در خانه پدر و مادر خود نشیند تا برایش بدید بیاورند پس به  
 خدای که نفس من بدست او است که نمیکرد یکی از شما یان  
 چیزی را بغير حق خودم مگر که روز قیامت آنرا بر او حمل کرده می  
 آورند پس می آید یکی از شما یان روز قیامت که بر او آشتی  
 بار کرده است که آواز میکنند یا گادی که بانگ میکنند یا  
 گوسفندی که سخاست می افکند بعد از آن بالا کردند دست  
 خود را تا اینکه سفیدی زیر بغل مبارک را دیدم پس  
 گفتند اللهم بلغنی یعنی ای بار خدایا من تسلیم کرده ام  
 و حضرت عمر رضی الله عنه میفرمودند عمال را که چون می آید  
 بر روز داخل شوید تا اینکه نپوشند چیزی از اموال خود راه  
 عتاب بن اسید رضی الله عنه گفت بخداوند قسم است که چون  
 والی مکه بودم از آن پیدا نکردم مگر دو جامه که با آن آرد  
 کرده شده خود کیسان دادم و نیز حضرت عمر رضی الله عنه  
 میفرمودند رحم کند خدا به بنده که عیب برادر خود را برای  
 او بنماید و ایشان برای سلمان فارسی با کجاص تمام گفتند از  
 من بتوجه رسیده است که از آن طلب عفو کنیم حضرت  
 سلمان گفتند شنیده ام که برای تو دو جامه است که بی بار روز  
 میبوشی و یکی را به تنش و نیز شنیده ام که در یک خان  
 دونان خورش می نهی در خین نان خوردن حضرت عمر رضی الله عنه

م

این دو را پس کردم که در ثانی سخاوت کرد آیا دیگر چیز شنیده یا  
 نه و اینکه فرمودند جهت موافقت با مسلمان بود و گرنه این  
 دو هم واقعی نبود حضرت عمر رضی اللہ عنہ از یک از شام  
 قدم آورده بود سوال کردند از برادری که در شام هستند  
 و عقد اخوت با او محضاً بسته بودند گفتند آن برادرم  
 چون است و چه میکند گفت او برادر شیطان است  
 حضرت عمر رضی اللہ عنہ گفت چرا او مرتکب کبائر است یا اینکه  
 شراب می خورد حضرت عمر رضی اللہ عنہ گفت چون میرفتی مرا  
 مگر بازی تا نوشتی برایش بفرستم پس نوشتند بسم  
 اللہ الرحمن الرحیم حم نزل الکتاب من اللہ العزیز العلم  
 غافر الذنب وقابل التوب شدید العجاب ذی الطول لا الہ الا هو  
 الیہ المصیر پس ازین نامه عتاب و ملائمت امیر چون نامه بر آن  
 شخص خواند گریست و گفت راست گفته است خدا وضحت  
 کرده است مرا حضرت عمر رضی اللہ عنہ پس از اعمال زشت  
 خود نایب شد حضرت عمر رضی اللہ عنہ عبد اللہ ابن عباس رضی  
 اللہ عنہما را دوست میداشت و با او مشوره میکردند  
 و مقرب میداشت او را و مقدم میکرد او را بر جمیع  
 اشیاء پس عباس برای عبد اللہ سیر خود رضی اللہ عنہما  
 گفتند من می بینم که عمر رضی اللہ عنہ ترا مابشیاخ مقدم می کند  
 پس حفظ کن از من پنج امر را بیچ سر او را فاش نسازد  
 و بیچ کس را در نزد او غیبت کنی و او را بد روغ تحریب  
 کنی و در بیچ کار نافرمانی او را مکن در بیچ امر با او خیانت  
 مکن ثعلبی گفته است هر کلمه ازین بیچ کلمه بهتر است در نزد من  
 از هزار کلمه حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمودند سه چیز است که  
 نزدیک می کند دوستی برادر ترا اینکه چون ملاقات کنی اول  
 او را سلام نمائی و اینکه جا بدی او را در مجلس و توسعه کنی  
 و اینکه بخوانی او را به بهتر اسما و حضرت عمر رضی اللہ عنہ  
 روزی همراه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نشسته بودند

حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم خریدند تا اینکہ تا یای مبارک  
 شان ظاهر شد حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمودند برو ما درم  
 فدای تو باد از چه خریدی گفتند از حال دو مردیکه روز جزا در  
 نزد خداوند حاضر میشوند از امت من یکی میگوید الہی مظلم  
 مرا ازین شخص بگیری خداوند میگوید مظلم برادرت ادا کن این  
 شخص میگوید الہی از حسنات من چیزی باقی نمانده است  
 پس خداوند برای مظلم میگوید چه میکنی با برادر خود کہ از حسنات  
 او باقی نمانده میگوید خدا را یا از حسنات من برو می بگذارد  
 کلام چشم ہای رسول صلی اللہ علیہ وسلم اشک ریزان  
 شدہ فرمودند کہ این روز عظیم است کہ مردم کجمل او را ر خود  
 اجتناج دارند گفت خداوند میگوید برای مظلم بالا کن ہر را  
 و بسین در جنت کہ چہ معنی میکنی میگوید یارب شہر یا از لقمہ و  
 قضر یا از طلا متا ہدہ میکنم کہ زیور ناکست برو آرید آیا از  
 برای کدام نبی است این ما این تصور یا از برای کدام  
 صدیق است یا از برای کدام تنہد است خداوند میگوید  
 برای ہر کہ قیمت آرزو بدید میگوید خداوند اکتست کہ قیمت  
 آرزو را مالک باشد خداوند میگوید تو قیمت آرزو را مالک میگرد  
 کہ چہ برای بر درو گار خداوند میگوید بہ نحو جزا در  
 خود تمیز میگرد الہی عفو کردم او را پس خداوند میفرماید  
 گیر دست بر او در خود را در با فضل کن او را بہ جنت پس  
 فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خبر رسید از  
 خدا و صلح و ہرید آسچہ ترا در بین شما واقع میشود از خصومت  
 چرا کہ خداوند روز قیامت در بین مؤمنین اصلاح  
 میکند زوایت شدہ است کہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ  
 شبی شہرومی میکردند در مدینہ منورہ مردی را بلربنی  
 در عمل نامشروع دیدند چون صبح شد برای مردم گفتند کہ اگر  
 امام مردوزنی را بر عمل فاحشہ ببینید و ایشان را حدزنند  
 شما چہ خواهید گفت مردم گفتند تو امامی و تو میدانی حضرت علی

در سیرت

رضی الله عنه فرمودند توحق اقامت حد را بر آنها نداری  
 زیرا که خداوند این مکرده است بر این امر کمتر از چهار  
 شایه را پس قدری سکوت کرده باز حرف خود را دو  
 باره گفتند و مردم نیز همان حرف سابق را گفتند حضرت علی  
 رضی الله عنه بهم سخن خود را تکرار کردند پس حضرت عمر رضی  
 الله عنه بقول حضرت علی رضی الله عنه رفتار کرده ایشان  
 را رها کرد و ترویشان بر این بود که آیا امام لعلم خود  
 حکم کرده می تواند یا نه ازین جهت در مقام تقریر سوال میکردند  
 و خبر از فعل شان نمیدادند تا اینکه قاضی گفت شونده و مختار  
 در نزد فقها هم رأی حضرت علی است که امام در حد و درای  
 و علم خود حکم کرده نمیتواند زیرا که گفته اند قاضی برای خود  
 حکم کرده میتواند استفا کرده است حد و درای روایت -  
 کرده است کفخی که حضرت عمر رضی الله عنه صدقه گیرنده  
 گانرا فرستاد که اموال صدقات را بیاورند ایشان  
 دیر کردند و مردم احتیاج زیاد داشتند هرگاه  
 صدقات را آورند و در حالیکه حضرت عمر رضی الله عنه  
 از آن کرده بود جامه کهنه را تقسیم کردند صدقات را و  
 می گفتند این حصه از آل فلان و این از آل فلان تا اینکه  
 روز نبرد شد و گرسنه شدند پس داخل خانه خود شده  
 از خوراک خانه خود خورده گفتند کسی که مال صدقه را در  
 شکم خود داخل کند دور میکند او را خداوند از رحمت  
 خود علامه طروش در کتاب خود که مسمی به سراج الملوک  
 است گفته است خلفاء عدل میکردند در بیت المال و عت  
 همان لشکر بها بودند و همین سیرت رسول الله علیه و سلم است  
 و جوع رسول صلی الله علیه و سلم از سیری شان زیاده بود و فوت  
 شدند در حالیکه زره شان برای چند صلح از جو گرو بود و چون عدل  
 در بیت المال نشود ملک ضعیف میشود و اعداء قوت می یابند  
 هرگز نیکی از ملوک فارس بود او را مسلمانان اسیر کرده نزد

حضرت عمر رضی اللہ عنہ را دید که به پشت افتاده و  
 سنگ ریزه ها را برای خود با لاین ساخته بود و سیر  
 او شان هم در نزد او بود گفت از برای او عدل کردی  
 و ایمن شدی پس خواب شدی روایت شده است از زید  
 بن ثابت رضی اللہ عنہ گفت که دیدم حضرت عمر رضی اللہ  
 عنہ را که در گردن او خیکی بود و در میان مردم میرفتند  
 گفتم چه رسیده است ترا یا امیر المؤمنین فرمودند سگ  
 کن میگویم ترا پس رفتم همراه او تا اینکه رسیدند خک  
 آب را در خاکه عجزه و باز گشتم بسوی منزل او باز از آن شوه  
 از او پرسیدم گفتند که رسولان ملک فارس در دم در نزد  
 من آمدند و گفتند خدا ترا خیر دیدای عمر که اجماع کرده اند مردم  
 بر علم و فضل و عدل تو چون ایشان بر آمدند بر من عجب آمد  
 پس برا خاستم و بر نفس خود این امانت را نمودم باز دیگر  
 نیز عمر رضی اللہ عنہ خکی برگردان نموده در میان مردمان  
 میرفت کسی علت آنرا پرسید فرمودند که نفس مرا عجب آمد  
 پس خار کردم او را کعب الاحبار برای حضرت عمر رضی اللہ  
 عنہ گفت که ما شمارا در کتاب خود دیدیم که بد ربی از در بهای  
 دوزخ ایستاده و مردم را از دوزخ در آن منع میکنی پس  
 چون مردی همیشه مردمان بجوم می آورند بد دوزخ تار و ز -  
 قیامت و کعب الاحبار سالی بود از یار سالیان یهود که خداوند  
 او را در زمانه حضرت عمر رضی اللہ عنہ هدایت کرده بشرف اسلام  
 داخل شد و در نزد او علم بسیار بود از توراة و کتب بنی اسرائیل  
 در نزد او بود و در توراة صفات نبی صلی اللہ علیہ وسلم و صفات  
 خلفا و اصحاب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مذکور بود پس  
 از کوائف این نیز در توراة داخل بود پس همراه اصحاب آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم می نشست و آن چیزها را برای ایشان  
 بیان میکرد و اگر آنچه را برای شان خبر نمیداد آن  
 آن را میدیدند و از حوادثی که در مستقبل خبر میداد حضرت عمر رضی

انشاء تعالی برای او گفتند که ما را برسان ای کعب از برای  
 حضرت عمر رضی الله عنه گفت عمل کن عمل تر سنائی را اگر  
 در قیامت عمل بنفاد بنی را بیاوری حاضرین اری عمل ایشان را  
 از آنچه می بینی تو از حوال قیامت عمر و کعبی انشاء عنه سر خود را  
 راز مانی فرو برده بیهوشش شد پس بیهوش آمد گفت زیاده  
 تر بگو ای کعب گفت ای امیر المؤمنین اگر باز شود از جهنم  
 هر دو ماغ کوی در مشرق و مردی در مغرب باشد بچوشت  
 و ماغ او تا اینکه عرق آن سبلان میکند از عوارت  
 آن باز بیهوشش شد عمر رضی الله عنه باز بیهوش آمد پس گفتند  
 ای کعب زیاده ازین بگو ای کعب گفت ای عمر دوزخ در  
 روز قیامت یک نفس میکشد پس بری بری و ملک  
 مغرب نزد می آید برانوی خود از خوف تا اینکه در روی آید  
 ابراهیم علیه السلام و میکشد الهی فی جانیکم از تو بگریختن خود  
 را حضرت معار وید رضی الله عنه برای صمصم بن صوحان  
 گفتند که توصیف کن از برای من حضرت عمر رضی الله عنه  
 را گفت او عالم بود در نعمت خود و عادل بود در حکم خود و  
 عاری بود از کبر و قبول کننده بود عذر را سهل العجاب  
 بود در رسیدن دادخواهان و در ب او مصون بود از  
 ظلم فکر کننده بود برای صواب و رفیق بود برای ضعیف و  
 دوست نبود از برای قوی و حفا کننده نبود از برای اقربا  
 روایت شده است از سلیمان بن داؤد علیهما السلام  
 رحمت و عدل نجسانی میکنند ملک را روایت کرده اند عمر رضی  
 الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که گفته اند چون ملاقی  
 شوند دو مسلمان با هم و سلام کنند بر یکدیگر و مضافی کنند  
 در بین ایشان صد رحمت نازل میشود از برای شروع کننده  
 بود رحمت و از برای اخذ رحمت باری ملاقی میکنند عمر  
 رضی الله عنه با ابو عبیده رضی الله عنه پس مضافی کرد حضرت  
 ابو عبیده با حضرت عمر رضی الله عنهما و بوسه دادند دست شایرا

و هر دو با او از بلند بگر استند حضرت عمر رضی اللہ عنہ باری رکاب  
 زید بن ثابت را گرفتند از جهت علم تعظیم علمشان و گفتند  
 بپسین کنید بازید و امثال او از علماء حضرت عمر رضی اللہ  
 عنہ برای عمثال خود نوشتند که امر کنید اقرار را که زیارت  
 یکدیگر را و حجاورت با هم نکنید زیرا که در حجاورت خوف  
 مزاحمت در حقوق است و با ایشانست که مورث و حشمت بگر  
 و مفضی قطع رحم شود حضرت عمر رضی اللہ عنہ میفرمودند سویی  
 قبا و عوالی در هر شکبه و جتجو میگردند عمل بنده گان را چون  
 بنده را در عملی میدیدند که فوق از طاقت او بود آن عمل را  
 از وی منع میکردند و میفرمودند که بهره خود را از عت  
 بگیرد که عت آسودگی است از قرین بد روایت شده است  
 از شافعی رضی اللہ عنہ که ترش رویی با مردم مورثه او  
 است و انبساط ایشان مفضی بر تقارنت سوار است پس  
 در میان منقبض و منبسط با شنید یعنی شیوه اعتدال را  
 پیشنهاد خود بسازید حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمودند که از  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم که بدتر قوم قومیت  
 که امر معروف و نهی از منکر نکنند و فرمودند رسول اللہ  
 علیہ وسلم که هر آینه امر کنید بمعرف و نهی کنید از منکر  
 و اگر ن کنید خداوند شما را بر شما مستطی کند پس  
 بزرگان شما دعا میکنند و اجابت نمیشود و فرمودند صلی  
 اللہ علیہ وسلم ای مردم خداوند میگوید امر کنید بمعرف  
 و نهی کنید از منکر قبل از اینکه دعا کنید و اجابت نشود ابو  
 دردا در رضی اللہ عنہ گفت امر معروف و نهی منکر کنید و اگر نه  
 خداوند بر شما سلطان ظالم مقرر خواهد کرد که بزرگ نشود  
 کبیر شما را و رحم نکند بر صغیر شما و بزرگان شما دعا کنند و اجابت  
 نشود و طلب آمرزش کنید و خداوند بنا مرد شما را و طلب  
 نصرت کنید و نصرت ندهد شما را رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود  
 که اعمال نیک در نزد جبار فی سبیل اللہ چون آب دهان است



در جنب دریا و اعمال نیک و جهاد فی سبیل الله در نزد امر  
 معروف و نهی از منکر چون آب در میان است نسبت -  
 بدریا و رسول صلی الله علیه و سلم فرمودند که خواص بگناه  
 عوام معذب میشوند مگر که گناه را بخواهم به بینند و قادر بمنع  
 آن بهم باشند و منع نکنند حضرت عمر رضی الله عنه روزی  
 عطایای مردم را میسر دادند مردی آمد که همراه او کودکی  
 بود عمر رضی الله عنه برای او گفتند که کسی را بدگیری شبیه تر  
 ندیدم از اینکه تو شبیهی باین ولد مرد گفت من حدیث  
 آنرا برایت میگویم ای امیر المؤمنین من اراده سفر  
 کردم و مادر این بچه حامله بود برایم گفت که میروی و مرا این  
 حالت میکند ای کفتم ما فی بطن ترا اسجد او ندانست سر دم  
 و من بسفر رفتم چون باز آمدم مادر این بچه مرده بود در خانه نشسته  
 بودم ناگاه انگشتی در قرآن زن مشاهده کردم گفتم این انگشت چیست  
 مردمان گفتند این انگشت از قبر عیال تست که بر کتفهای بنیم کفتم  
 بخدا قسم که می ضایم و قائمه بود پس گفتم که اگر فته قرآن او را  
 شکافتم دیدم که این سپرد در میان قبر میخیزد و می را بر گرفته آوازی  
 شنیدم که این در بیت تست و اگر مادر او را هم امانت می  
 سپردی ازنده می یافتی حضرت عمر رضی الله عنه فرمود که این سپرد  
 شبیه تراست بتو از کلاغ به کلاغ دیگر حضرت عمر رضی الله  
 عنه و یقیناً اصحاب گرام عادت شان این بود که در طهارت  
 باطن خود از اخلاق ذمیه مباله تمام میکردند و در  
 طهارت ظاهر مبالغه مینمودند تا اینکه حضرت عمر رضی الله  
 عنه از کوزه نصرانی و صنوساختند بعضی منافقین مردمان  
 را امانت میداد و غیر از سوره مجس دیگری سوره را نمی  
 خواند چرا که در سوره موصوف عتابت برای رسول  
 صلی الله علیه و سلم حضرت عمر رضی الله عنه منافقی را که  
 همین شیوه داشت قتل نمودند حضرت عمر رضی الله  
 عنه باری با سپ خوش رفتار سوار شدند برودی فرود

آمده دم آن اسپ را بریدند چرا که در نفس خود خوشی یافتند  
از جهت خوش رفتاری او حضرت عمر رضی الله عنه باری از  
مردی شنیدند که این آیت را میخواند **إِنَّ مَكَلَابَ رَبِّكَ**  
**لَوَاقِعٌ مَّالَهُ مِنْ دَأْفِجٍ** چون این آیت بگوششان رسید فریاد  
زده بیهوش افتادند پس ایشان را اصحابشان برده بمنزل  
ایشان رسانیدند و تا یکماه مریض بودند و میفرمودند -  
چون بکسی چیزی میدید غمی بسیار و او را اهل یک خانه را  
یک گله گوسفند که ده یا زیاده بود یکسار می بخشیدند و باری  
برای اعرابی اشتری با ولد آن بخشیدند اعرابی گفت که خدایا  
فضیلت بگردان در نزد بزرگان ما حضرت عمر رضی الله عنه می گفتند که اعمال  
مفاخره میکنند با هم صلوات رحم میگویند من بهتر شمایم برای حضرت  
عمر رضی الله عنه یکی از اهل کتاب گفت که اگر این آیت شریفه  
**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ**  
**لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا** برای ما یان نازل می شد روز نزول  
آنرا روز عید می شمردیم حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند که روز  
نزول همین آیت بر ما و عید بود یکی جمعه و دیگری عرفة که -  
رسول صلی الله علیه وسلم در حین نزول همین آیت بعرفات ایستاده  
بودند ایشان می گفتند که حجاج و کسانی را که حجاج دعا کنند در ذی  
و محرم و صفر و بیت روز از ربیع الاول مغفور خواهند بود و آنان  
حج کردند چون استلام حج را نمودند گفتند من میدانم که تو سنگی و  
نفع و ضرر رسانده نمی توانی اگر رسول صلی الله علیه وسلم ترا  
بوسه نهد از من برگز ترا بوسه نگیرد بعد از آن گریستند تا آواز  
شان بلند شد چون نظر کردند حضرت علی رضی الله عنه را دیدند گفتند  
در اینجا میریزد اشکها و مستجاب میشود دعاهای مردم حضرت علی رضی الله عنه  
فرمود که این سنگ نفع و ضرر میتواند رساند گفت چگونه گفت خداوند  
چون میثاق بنی آدم را گرفته نوشت و آن نوشت و این سنگ فرود آمد این  
سنگ بر مسلمین بوفادری کافرین بانکار شهادت میدهد پس حضرت  
عمر رضی الله عنه گفتند خداوند باقی نگذارد مراد قومی که تو در آنها

نباشی ای ابو الحسن همین جبهه است که علماء گفته اند مستحبت بر طوفان کنند  
 که در عین استلام حجر گوید اللهم ایماننا بک ووفاء بعهدهک باین شاره  
 میکنند باین مثالی که آن سنگ فرو برده است حضرت عمر رضی الله عنه  
 می ترسم که کثرت مقام بکه معظمت ساقط کند بیعت بیت شریف را از  
 دلها مسکین پس گفتند چون حج نمودید ای اهل این زمین خود بروید  
 و ای اهل شام بشام خود بروید و ای اهل عراق بعراق خود بروید و اگر  
 قصد کردند بمنع مردم از کثرت طواف و گفتند می ترسم که آن کس  
 مردمان باین خسانه و بیعت آن ساقط شود و فرمود عمر رضی الله عنه قصد  
 کردم که بیشتر بنویسم از تاریخین حج که استطاعت هم دارند حسب زریه  
 بگیرند حضرت عمر رضی الله عنه گفتند که رسول صلی الله علیه و سلم هر گاه که  
 دستهای خود را بده عابدا میگرد پس فرود می آورد تا آنکه بر روی خود  
 و حضرت عمر رضی الله عنه میفقتند ای مردم بر شما باد و سید کبیری میفرمودند  
 علم ساحر که از برای حسد اوند جلالت را در ایستادند و در  
 او را کسی طلب کند بانی از علم خود آوندی بویستند او را بردارند  
 پس چون گناه کند تا سه مرتبه او را لعناب میکند تا در خود از وی کشد  
 و حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند که موت هزار عابد عظیم الهی را در عالم اول  
 سهل تر است در نزد من از موت عالمی که در انباشند کلال و عظام خود  
 و نیز گفته کسیکه حدیثی شخصی میکند و آن شخص بجز او عمل کند پس ای حدیث  
 مثل نزد عمل کنند است و نیز فرمودند حضرت زبیر برای آنکه در سابق  
 علیم است که من از وی خایف ترم از هر بلیه گفتند آن کیست که من  
 باشد او هم علیم فرمودند آن علیم اللسان است و جاهل القلب العمل  
 و نیز فرمودند چون عالم بلغزد بلغزد کس از عالمی میبگذرد و نیز فرمودند  
 چیز است که دین بان نهدم میشود یکی از آن سه دولت عالم است  
 حضرت عمر رضی الله عنه از حدیقه بن یمان رضی الله عنه سوال میکرد که آیا  
 در من چیزی از نفاق هست حضرت حدیقه رضی الله عنه استبعاد  
 میکرد و میگفت که نیست چون بخانه خوانده میشد می دید که حضرت  
 حدیقه رضی الله عنه هم حاضر شده اند یانه اگر ایشان حاضر میبودند بر  
 میت نماز میخواندند و گرنه نمیخواندند و حضرت حدیقه رضی الله عنه

صاحب سررسول صلی الله علیه و سلم بود در منافقین اهل فتنه با و بجهانزه  
 منافق حاضر نمی شدند و حضرت عمر رضی الله عنه می گفت کسب نمی کند مرد  
 چون فضیلت عقلی که بان مصحبت خود را بسوی خوبی بخواند و از بدی  
 دور کند تمام نیشود ایمان مرد و ثابت نمی شود دین او تا کامل نشود عقل او  
 و نیز می گفتند تعلیم بگیرد علم را و تعلیم بگیرد از برای علم سکینت و قنار  
 و علم را و تواضع کفیند بر آنکه از وی تعلیم آنگی که بد تا اینکه تواضع کند شما  
 و جبار بره علامتا شید که ثابت نشود عقل تا کتب جیل شما و نیز فرمودند  
 که مردیست که پیر میشود در اسلام و کامل نگردد است نمازی برای  
 خداوند کسی برسد که این چگونه است فرمودند که تمام نگردد است  
 خشوع و تواضع نماز را آورد آوردن خود را بسوی خداوند و نیز فرمودند  
 که با استخوان را در زمانه رسول صلی الله علیه و سلم نمی شناختیم و این  
 رضی الله عنه ملامت ملامت کننده کان در راه خدا بی گرفت و کار منکر را  
 ترک نمی نمودند و نصیحت مسلمانان را فرو گذاشت نمی کردند و حضرت  
 عمر رضی الله عنه باری خطبه جمعه را می خواندند پس حضرت عثمان رضی الله عنه  
 داخل مسجد شدند حضرت عمر رضی الله عنه از دیدن آمدن عثمان بد بردند  
 که چرا صبح مسجد حاضر نشده اند پس گفتند ای این اعتقاد است  
 ای عثمان حضرت عثمان رضی الله عنه گفت چون اذان صبح را شنیدم  
 وضو کردم و برآمدم ازین زیاده معطل نشدم حضرت عمر رضی الله عنه  
 گفت وضو کردی یعنی غسل کردی یا نه میگوید که رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم بار غسل می کردند حضرت عمر رضی الله عنه  
 باری نماز ششم را تا خیر کردند تا اینکه ستاره برآمد بکفاره آن  
 بنده ازاد کردند و کسی از حضرت علی رضی الله عنه سوال کرد که چه  
 بلا چیست که از ان پناه میجویند گفت حمد بلا کثرت اعمال قنوت  
 مال است و باری حضرت عمر رضی الله عنه خطبه خواندند و گفتند ای  
 مردم بر من زمانی گذشت که قرآن قرآن شریف را راده رضای  
 خداوند را داشتند و درین زمان قومی می بینم که قرآن میخوانند و راده  
 شان مردم و نیاست پس آگاه باشید در اعمال خود را راده و رهای  
 خوارا بکنید آگاه باشید که ما ازین پیشین نزول وحی امور را می شنیدیم

و شمارا آگاه میکردیم و رسول صلی الله علیه و سلم در میان بایان بودند و خبر شمارا  
 میگفتند و حتی قطع شد و ایشان صلی الله علیه و سلم بدار بقار حلت  
 نمودند حال کسی را که از وی اعمال نیک به بینیم و در وی گمان نیکی میکنیم  
 و کسی که در وی اعمال سود به بینیم در وی گمان بد میکنیم و او را دشمن  
 میدانیم پس پویشیده گیمهای شما در میان شما و پروردگار شماست آگاه  
 باشد که من اعمال امیفرستم که برای شما دین شمارا تعلیم دهند و سنن  
 در بین شما ترویج دهند و ازین جهت منی فرستم که شمارا برینند و اعمال شمارا  
 بگیرند آگاه باشید که اگر از اعمال من کار را بکنید او را نزد من بفرستید  
 بخدائی که نفس من در دست اوست که قصاص شمارا از وی خواهم  
 گرفت پس عمر و بن عباس برخواست و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده  
 مرا اگر عالی فرستاده باشی و مردی از رعیت تو نادیب کند  
 بضر و تویح تو از وی قصاص میگیری گفتند بخدائیکه نفس من بقدرت  
 اوست که قصاص میگیرم از وی تحقیق که رسول صلی الله علیه و سلم را  
 دیدم که قصاص میگرفتند از خود و خطبه خواند حضرت عمر رضی الله عنه  
 چون خلافت را اختیار کردند و گفتند ای مردم من شمارا دعوت کنند ام  
 پس ایمان بیاورید خدا یا من غلیظم برابر اطاعت خود نرم گردان  
 بمو نقت حتی بحجه بقار و وجه خود و امور حضرت و بر من روزی کن  
 غلظت و لذت را بر اعدای خود و اهل الذمارة و النفاق برادر عدل  
 که تجاوز از حد نماید بر ایشان خدا یا من بخیم مرا سخن گردان در تو اب  
 معروف از روی غم و قصد بدون استراحت در یاد سمعه کرد آن  
 مرا که طلب کنم بعل خود ذاکت ترا و دار خیرت را خدا یا روزی کن  
 بمن فروتنی و نرمی را بمؤمنین آبی من بسیار قافل و فرموش  
 کارم پس ایها مکن بمن ذکر خود را در هر حال و بیادده بمن مرگ را  
 در هر وقت خدا یا من ضعیفم در عمل بطاعت تو پس روزی کن بر آ  
 من نشاط را در طاعت خود و قوت را بران نیت حسنه که بیشتر  
 منی شود مگر بغیرت و تو فیق خداوندی خدا یا ثابت کن مرا یقین  
 و نیکی و تقوی و بیادده مرا از حاضر شدن در حضور تو و جیاز تو را  
 در روزی کن بر من خشوع را در او چیرگی را منی میکند ترا از من و محاسبگی

بالفن خود و اصلاح ساعات عمر مرا و حد را از شبهات الهی روزی کن بمن  
 تفکر و تدبیر را و چیزیکه زبان من از کتاب تو میخواند در روزی کن فهم را  
 در آن معرفت را بمعانی آن و نظر را در عجایب آن و عمل را با حکام آن  
 مادام حیات من انب علی کل شیء قدی و بود هر کلام حضرت عمر  
 رضی الله عنه که بان کلم میگردد و دانسته میشود که از خطبه فارغ شده اند  
 الهی ترک کن مرا بذلت دیگر مرا در فریفتن نفس و مگردان مرا از غافلین  
 و بود کاتبان حضرت عمر رضی الله عنه زید بن ثابت و عبد الله بن ارقم  
 و عبد الله بن خلف خزاعی که او را طلحة الطلحات میگفتند که مردی  
 بصره بود و از برای او ابو جحیر ابن ضحاک کاتب شد بر دیوان کوفه و در آنجا  
 بود تا آنکه عبد الله بن زیاد و ابی سدید بن ابی جحیره را مقول کرد  
 و در عوض آن حبیب بن قیس را مقرر نمود در وقت شده است  
 که حضرت عمر رضی الله عنه زنی را خواستگاری نمودند از قبیله ثقیف  
 و مغیره بن شعبه هم او را خواستگاری نمود پس او را بجزایح  
 دادند رسول الله صلی الله علیه و سلم برای اقوام آن زن گفتند که آیا  
 بنگار عمر ندادید با اینکه او بهتر افراد قریش است از اول تا آخر مگر چیزی را  
 که عطا کرده است برای رسول خود صلی الله علیه و سلم و از حسن بصری  
 رحمه الله روایت شده است که گفتند فضل حضرت عمر رضی الله عنه از  
 اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم با این نیست که آن دراز کننده  
 ایشانست نماز را در روزه دار تر بپایانست لیکن فضیلت او برین است  
 که وی زاهد تر اصحاب است در دنیا و سخت تر ایشان است در امر خداوند  
 ابن عباس رضی الله عنهما گفته که روزی بیرون شدم عزم منزل حضرت  
 عمر رضی الله عنه را داشتم در حین خلافت با ایشان ملاقی شدم در بینیکه  
 سوار بود بمربی که هزار آن رئیسان سکیا بود در با حضرت عمر رضی الله عنه  
 کفشهای پینه کرده بود و به پای شان از ار کوتاهی بود و تبصری بود  
 که ساقهای ایشان ظاهر بود پس به پهلوی ایشان رفتم و از ار شان را  
 بالای ساقهای شان پان شدم خندیدند و گفتند که این از ار  
 اطاعت تر نمیکند و ساقهایم را نمی پوشد تا اینکه در عالمه که موضع است  
 رسیدند قومی از نجاطعی برای ادا زنان و گوشت پخته بودند او را

دعوت نمودند وی روزه داشت طعام را بسوی من می انداخت  
 و میفرمود هم از جامن بخورد هم از جای خود  
 ذکر مقتل حضرت عمر فاروق رضی الله عنه  
 امام حسن رضی الله عنه گفته که مغیره بن شعبه غلامی داشت نصرانی و در روز آ  
 جوسی بود که او را فیروز ابولؤلؤ می گفتند و در فن بخاری اهرود صنعت  
 اسب سازی قابل بود و عدادی را نیز بغایت خوب میدانست  
 از ثقل مقرره که مولای او بر او نهاده بود در نزد حضرت عمر رضی الله عنه  
 سگایت نمود و در خواست کرد که مولای او در مخصوص حرف نند  
 تا در سراج مقرره او تخفیف دهد حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند  
 که خراج مقرره تو چند است گفت در روزی دو در هم گفتند صنعت  
 داری گفت بخاری و نقاشی و عدادی گفتند درین صناعات تو دور  
 زیاد نیست شنیده ام که تو اگر بخوای سیای بادی بسازی میتوانی  
 گفت بل اگر سلامت ماندم آسیای بریت بسازم که در مشرق  
 و مغرب در پست او مشهور شود از نزد حضرت عمر وقت حضرت عمر  
 گفت هر آینه وعده گیر و مرا غلام الآن فردا آن کعب الاحبار نزد  
 حضرت عمر رضی الله عنه آمد و گفت یا امیر المؤمنین من میدانم که در شب  
 می میری گفتند از چه میدانی گفت این را در کتابی که در نزد من است  
 دیدم گفتند در کتاب با اسم عمر این خطاب دیدی گفت نه یا امیر المؤمنین  
 بلکه شبایل و صفات ترا دیدم و اجل تو فرارسیده است حضرت عمر رضی الله عنه  
 در وی بجان خود نمیدند چون فردا شد باز کعب آمد و گفت دو روز  
 از عمر تو باقی مانده است باز فردا آمد و گفت دو روز گذشته  
 و یک روز از عمر تو باقی مانده است چون صبح شد حضرت عمر رضی الله عنه  
 بسوی نماز بیرون شدند چند نفر از بعضیها موکل شدند که چون صفوا  
 برابر میشد تکبیر میگفت پس ابولؤلؤ و خجری ساخت که دو سر داشت  
 و هر دو طرف او سر بود که دسته او در وسط او بود حضرت عمر رضی الله عنه  
 بخواب دیده بودند که غروب سرخی او را سه نول دتاویل کردند  
 بر آنکه مردی از عجم ایشان آسه نیزه خواهد زد و اکثر اوقات سوره  
 حضرت یوسف یا کوره نخل او در نماز صبح میخواندند یا مانند این سوره

در رکعت اول تا آنکه مردم جمع میشدند در همین روز ابو اولاد برای شان  
 کمین کرد و در مسجد درین انبوهی مردم و ایشان را عجلت داد تا آنکه  
 تکبیر گفتند و در غسل نماز صبح شدند پس درین نماز ایشان اسبه  
 نیزه و بعضی گفته اند که شش نیزه زد که یکی در زیر ناف ایشان و شش  
 که همان ضربت باعث قتل شان شد چون حضرت عمر رضی الله عنه حدت سلاح  
 حس کردند افتادند و گیرید سکر را که بر من جنابت کرد و در روایتی دیگر  
 گفته اند کشت مرا یا خورد مرا سگ پس موج خوردند مردم و سرخت  
 کردند بسوی او و آن کافر بهر که میرسد از چپ در است از کتف  
 میزد تا آنکه سیزده نفر از خم زد که هفت نفر ایشان مرد تا آنکه  
 مردی بدو رسید و او را از پس پشت گاه پشت و بعضی گفته اند  
 که بروی برش انداخت پس چون گریخته توانست کار در ابر حلق خود  
 فرو برده خود را کشت چون حضرت عمر رضی الله عنه افتاد گفت آیا  
 عبدالرحمن بن عوف در میان مردم است گفتند ملی در نیماست  
 پس او را گرفتند بدست خود و گفتند پیش شو و برای مردم نماز  
 بخوان پس عبدالرحمن بن عوف برآمد مردم امام شده نماز خفیفی  
 خواند پس حضرت عمر رضی الله عنه را بدو کش خود بمنزل شان بردند  
 پس پرسیدند که کدام کس را ضربت مردم گفتند ابو اولاد غلام مغیره  
 بن شعبه گفتند حمد میگویم خدا ایرا که نگردد زید مرگ مرا بدست مردی  
 که دعوی سلام را داشتند باشد پس ازین دادند مردم و مردمان  
 در نزد شان رفتند درین میان کعب الاحبار هم داخل شد چون  
 چون حضرت عمر رضی الله عنه او را دید این شعر خواند  
 و راعدا لکی کعب ثلاثا عدها ——— ولا شک من القول اما قال کعب  
 یعنی دعه کرد بمن کعب روزی شرم ——— و شک نیست که قول قول کعب بود  
 و صابی جذرا موتانی لیت ——— و لکن جذرا الموت یتبعه فنب  
 و نیست بر من ترس موت چرا که مردم ——— و لکن ترس گناهان می در پی است  
 پس وصیت کردند بگردنیدن خلافت را درین شش نفر که بعد از مشورت  
 برای یکی از آنها داده شود و سخن در بیاب خوب با بقا ختم کردند و میان  
 دانی نمودند پس برآپس خود عبد الله گفتند بین که چه قدر دین دارم

قرمود

از نسی جمله است  
از قسم ادا است



پس حساب کردند و گفتند هشتاد و شش هزار قرض دارند پس حضرت عمر رضی الله عنه  
گفتند اگر مال عمر این قرض او فانی کرد او بکنید و اگر نکرد از بنی عدی بر کعب  
سوال کنید و اگر مال ایشان فانی نکرد پس از قریش سوال کنید و از ایشان  
سجده بکنید پس ادان کنید از من این مال را بعد از آن گفت برو سوی  
عایشه ام المومنین رضی الله عنها بگوی که عمر برای تو سلام میگوید  
و میگوید ام المومنین بگوئی چرا که من امروز امیر میباشم و بگوئی سلام طلب اذن میکند  
از تو که دفن شود همراه صاحبان خود پس رفت در منزل حضرت عایشه  
رضی الله عنها و سلام کرد و اذن دخول خواست و داخل شد دید که حضرت  
عایشه رضی الله عنها نشسته بود و میگفت پس گفت عمر برت سلام  
میگوید و اذن میخواهد که با صاحبین خود دفن شود حضرت بی بی فرمودند  
که من این دفن را برای خود نگاه داشته بودم پس امروز برای  
حضرت عمر ایثار میکنم چون بازگشت کسی گفت این عبد الله که از نزد  
عایشه رضی الله عنها آمده است در آن زمان عبد الله بن عمر رضی الله  
عنه رضی الله عنه رسید گفت مرا بالا کنید مروی ایشان را بخود بکنید و او  
برای عبد الله گفت چه خبر آورده گفت آنچه دوست  
داری با امیر المومنین اذن داد ترا عایشه رضی الله عنها حضرت عمر رضی الله عنه  
گفت الحمد لله هیچ امری بر من مهم تر از این امر نبود بعضی گفته اند که چنین  
فرمود و چنین که قبض روح من شود مرا بردارید و بگوئید که عمر از تو  
طلب اذن میکند ای عایشه پس اگر اذن داد مرا در دفن صاحبان  
من دفن کنید و اگر رد کرد پس رد کنید مرا در رویت دیگر اگر اذن  
نداد مگر در بنی مدینه بمقابر مسلمین چون فوت شدند ایشان را ببرد  
کردند و صهیب بن سنان رومی بر ایشان نماز خواند بعد از هشتاد  
و طلب اذن کردند برای ایشان از عایشه رضی الله عنها و عایشه  
اذن داده و در حجره او بکنار آن حضرت و حضرت ابو بکر دفن گردید  
در روز چهارشنبه ۲۶ ذی الحجه سنه بیست و سه از هجرت زخم خورد و صبح  
روز یکشنبه اول محرم سنه بیست و چهار از هجرت بعمر شصت و سه سال و تا  
مؤذون دفن گردید مدت خلافت ده سال و شش ماه و هشت روز بود در تاریخ  
این دروی آمده است که روزی حضرت عمر رضی الله عنه بر سوال امیر المومنین

گذشت رسول صلی علیه و سلم فرمودند میان شما و فتنه در وازه محکم  
بسته شده است تا وقتیکه عمر میان شما باشد چون عمر رضی الله عنه از شما جدا  
شد آن در وازه فتنه گشاده میشود چنان شد که آنحضرت فرموده بودند  
حقیقتا تمام فتنه تا بعد از شهادت حضرت عمر رضی الله عنه ظاهر شد بعضی  
به بعضی پوست گردید که تا روز قیامت امتداد دارد ذکر فضایل عمر  
رضی الله عنه نهایت رسید اگر چه اندک بیان گردیده لکن قلیل نشانه  
نشانه بسیار و مشت نمونه خروار است **عن**  
**ذکر اقتضا و حسن سیرت سیدنا عثمان رضی الله عنه**

حضرت عثمان رضی الله عنه زاهد در دنیا و رغب در آخرت و عادل در بیت المال  
بود برای شخصی خود از بیت المال چیزی نمگرفت زیرا وی غنی و غنای  
آن مشهور بود در زمان حیات نبی صلی علیه و سلم و بعد وفات آن  
بسیار نفقه کننده و جوان مرد که در نفقه کردن میان قریب و بعید  
فرق نمی کرد حق تعالی آیات دلیل در باره او نازل فرموده قوله تعالی  
الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا  
صَبْرًا وَلَا أَدَى لَهُمْ أَصْحَابُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ  
يَحْزَنُونَ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى مَنْ هُوَ قَائِمٌ أَنْفَاءً اللَّيْلِ سَاجِدًا أَوْ قَائِمًا  
يُحَدِّثُ سُرًّا أَوْ جَهْرًا رِجَالًا مِمَّنْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَاللَّهُ يَرْضَى مَا  
صَدَقُوا أَمْوَالُهُمْ هَذَا اللَّهُ عَلَيْهِ إِلَى أَمْرٍ آخِرٍ رَوَى عَنْهُ عُمَانُ رَضِيَ  
عَنْهُ مَخْرُوجٌ بِرُؤْيِ إِذَا رُبُّهُ عَدَنِي قِيمَتِ أَنْ جَارِيَةٌ بِرُؤْيِ  
بُود عثمان رضی الله عنه مردمان را مانند طعام امیران میداد و خود بخانه  
رفته سر که در روغن زیت تناول مینمود حسن بصری فرمود در حال مسجد  
شدم عثمان رضی الله عنه را دیدم که بر زمین نشسته بردای خود تکیه کرده  
بود و دستها خاصه نزد وی بر آوردند میان شان حکم کرد عبدالله بن شداد  
گفته روزی جمعه عثمان رضی الله عنه را بر بنبر دیدم که خطبه میخواند جامه پوشیده  
که چهار درم قیمت داشت از حسن بصری رحمة الله علیه پرسیده شد  
که بردای عثمان رضی الله عنه از چه چیز بود گفت قطری گفتند چه قدر قیمت  
داشت گفت هشت درم بسیار متواضع بود که حسن بصری گفته عثمان  
در حالیکه امیر المؤمنین بود در مسجد خوابیده بردای وی بالین بود مردمان بی

یعنی کسیکه با او خوردار است  
خطبه میخواند بعد از آن نفقه  
کرد و با خود دست و آزار  
نمی آید بر ایشان نیز میزند  
و کار نزد است و اندوه  
بر ایشان نیست  
قوله تعالی من انزل  
یعنی یا ایا دیکه غایت  
در ساقا شایسته تمام در سا  
و از عذاب خفت فتنه  
نور رحمت بگذرد  
خود امیدوار است  
و قوله تعالی مردمان که  
یعنی با خود میخوردند  
عبد خود را در پیش کرده

بعد دیگری آمده نزد اومی نشست خود او برخواست مانند یکی از آنها بود خشمه  
گفته حضرت عثمان در مسجد بیک لحفه خوابیده بود تنها کسی نزد او نبود  
بدیگر روایت خشمه فرمود که عثمان را دیدم که از خواب پاست برخوایسته  
نشان سنگریزه مادر پهلوی او بود میگفتند این امیر المؤمنین است عثمان  
و ضوی خود را به شخص خود ولایت میکرد بوی گفتند بعضی خدام را بفرمای  
تا وضوی ترا کفایت کند عثمان گفت چنان نیست بلکه شب برای  
استراحت شان است عثمان رضی الله عنه از وقتیکه اسلام آورد بود  
هر جمعه یک غلام آزاد میکرد اگر جمعه غلام نیافتی به جمعه دیگر دو غلام آزاد  
میکرد علامه ابن حجر در صواعق محرقة از او کرده های حضرت عثمان را دو  
هزار و چهار صد غلام تعداد نموده از تو واضح آن یکی این بود که غلام  
خود را در ایام خلافت خود در دیف خود می ساخت و عیب نمیداشت  
حضرت عثمان رضی الله عنه روز را روزه و شب بطاعت قیام داشت  
مگر اول شب اندکی خوب میکرد در هر شبی قرآن شریف را با شمار ختم  
و گاهی در بکر کعت ختم میکرد چون بر قبرستان گذر کردی چنان میگفت  
که ریش مبارک تر شدی عثمان رضی الله عنه از عشره مبشره به جنت و از صحابه  
که رسول از وی راضی بوده و از جمله سابقین در اسلام بود که بعد از پیغمبر  
و علی و زید بن حارثه ایمان آورده بود رسول صلی الله علیه و سلم به جنت  
و زهد وی شهادت داده بود چنانچه نصحت رسیده که آن حضرت فرمودند  
رحمک الله یا عثمان که از دنیا تمتع نگرفتی و دنیا از تو فایده برنداشت  
فتوحات در زمان خلافت او بسیار شد چنانچه افریقیه و سوائل  
آردن و سوائل روم و صطخر و فارس و طبرستان و سجستان  
و غیر ذلک ناهای صحابه چنان بسیار گردید که کنیز بوزن خود و سپ  
بصد هزار در رسم و یکدر حنت خراب هزار در هم فروخته میشد حسن بصری  
روایت کرد که رزق غیر از زمانه عثمان رضی الله عنه بسیار بود و گفت مروان  
در عنزه تبوک گرسنه گی رسید عثمان آنقدر طعام خرید که تمام شکر را  
کفایت کرد ابو یعلی از جابر روایت کرد رسول صلی الله علیه و سلم فرمودند  
که عثمان بن عفان دوست خداوند در دنیا و آخرت است این مسا که از  
جابر روایت نمود که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند که عثمان در جنت

و هر بنی از بنی امیه است در نیک من عثمان است در جنت و هر آنکه در آن مشهور است  
 عثمان بمقتاد هزار کس که مستحق دوزخ باشند به بهشتی حساب ابو بکر  
 از انس روایت کرده که اول کسیکه با اهل خود بطرف حبشه هجرت کرد  
 عثمان رضی الله عنه بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که رفیق عثمان و آن  
 خدا ایتعالی است زیرا که عثمان رضی الله عنه اول کسیست که همراه اهل  
 خود بعد از لوط علیه السلام هجرت کرده است و وقتیکه آنحضرت صلی الله  
 علیه و سلم و ختري خود ام کلثوم را بنجاح عثمان در آورد بان گفت  
 که شوهر تو عثمان در میان مردمان به جد تو ابراهیم و پدر تو محمد بن عبدالله  
 دارد و دیگر فرمود که سخت ترین مردمان از روی جیا عثمان بن عفان است  
 و دیگر فرمود آنحضرت که حق تعالی من و وحی فرستاده که بنجاح بد هم عزیز  
 خود را به عثمان بن عفان یعنی رقیه و ام کلثوم را و گفت عثمان صاحب  
 جیاست جیامیکنند از روی ملاکه آسمان و گفت که عثمان مشابهاست دارد  
 به پدر ابراهیم و گفت بنجاح نه آدم بنت خود ام کلثوم را به عثمان برگزید  
 از طرفت آید و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که یا عثمان این خبر را  
 بآدمه خبر میدهد مرا که بنجاح دارد آنحضرت خدا ایتعالی بتو ام کلثوم را بیشتر  
 بر رقیه و صحبت رقیه برندی از عبدالرحمن بن خباب روایت  
 کرد که گفت حاضر شدم نزد آنحضرت که مردم را به غزوه حبش العسیر  
 تخریب مفرمود عثمان بن عفان گفت یا رسول الله من دو صد  
 شتر با جواز آن در راه خدا ایتعالی میدهم ثانیاً تخریب نمود عثمان بن  
 گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم بر من سه صد شتر با جواز آن  
 لازم است که در راه خدا ایتعالی بد هم آنحضرت فرمودند که بر عثمان  
 گناه نیست هر چه بکند بعد از امروز از عبدالرحمن بن سمره روایت  
 شده وقتیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بجهت حبش هجرت را بفرمود  
 عثمان رضی الله عنه هزار دینار آورد و گفت آنحضرت رخت آنحضرت  
 بدست خود آن را کرده اندیده میگفت عثمان حاضر ندارد آنچه عمل نماید بعد  
 از امروز این قول را تکرار میکرد و عذیفه گفت که و نیاید داده هزار بود  
 که رسول صلی الله علیه و سلم بدست آن را منقلب کرده میگفت یا عثمان  
 ترا خدا ایتعالی از آنچه پوشیدی و ظاهر کردی و از آنچه که باشد تار و زری

آمرزیده بعد از آن عثمان رضی الله عنه آنچه بعد ازین میگرد چندان پاک نمیدانست  
 و احدی روایت کرده سبب این نطقه آیه الف بن یفقون اموالهم را  
 در شان عثمان رضی الله عنه نازل کرد ابی سعید خدری روایت گفت شبی از شبها  
 انتظار کشیدم رسول صلی الله علیه وسلم که تا دمیدن صبح عثمان بخوابد فرمود  
 و میگفت خداوند از عثمان بن عفان را خشنیدم تو نیز از وی رضی باش  
 بقوی از جابر بن عطیه روایت کرده که گفت آنحضرت بیامرز در ترا خدای  
 یا عثمان از ما تقدیم و ما تا آخر و از خفیه و علانیه و آنچه ثابت است  
 تا روز قیامت - امام احمد از مادر عمر و که زن راست کوفی بود  
 روایت کرد گفت از پدر خود شنیدم که میگفت عثمان دو مرتبه حبش  
 عسرت را با مال خود مجز نمود و چون به بیعة الرضوان رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم امر نمود عثمان را بطرف مکه فرستاده بود در وقت  
 بیعت فرمودند که عثمان در حاجت خدا و رسول است یک دست در  
 بدست دیگر زده نیابتا از جای عثمان بیعت کرده بی شک دست آنحضرت  
 برای عثمان بهتر از دست صحابه بود برای شان - ترمذی از ابن عمر  
 رضی الله عنهما روایت کرد که گفت ذکر کرد پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم  
 فتنه را و گفت کشته میشود این مرد یعنی عثمان در آن فتنه ترمذی  
 و ابن ماجه و حاکم از عمر بن کعب روایت را بصحت رسانیده اند  
 که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فتنه را ذکر میکند که نزد یکست  
 آن فتنه مردی که روی خود را در جامه پوشیده بود گذشت آنحضرت  
 فرمودند این مرد در آن روز بیدار است پیش روی آن مرد پیادم  
 دیدم عثمان بن عفان است به خدمت آنحضرت عرض نمودم که این  
 کس عثمان است گفت بلی - ترمذی روایت کرده که آنحضرت  
 برای عثمان گفتی پوشانند ترا خدا ایتقالی پیراهنی اگر منافقان  
 بقتل کشیدن آن پیراهن ترا قصد نمایند زینهار بکش آن را  
 تا اینکه به نزد من بیایی پس چنینکه منافقان خواستند که وی از خلافت  
 خلع کنند عثمان رضی الله عنه سبب این حدیث را با نموده گفت  
 رسول بر من عهد کرده من بر آن عهد صابرم ابی هریره گفته عثمان  
 دو روز فتنه بخت را خردید یکی در وقتی که در آن چاه رومه و یکی در تخمیر حبش

عسرت کیفیت چاه است چون رسول الله صلی الله علیه و سلم بدین آید نزد  
 غیر از چاه برومه آب شیرین نبود آنحضرت فرمود کسیکه چاه دومه را  
 خریده دلو آن برای مسلمانان جاری سازد برای آن چاه  
 بهتر است در جنت عثمان آن را به چهار هزار درهم خریده برای  
 مسلمانان گردانید دیگر اینکه زمینی پهلوئی مسجدی نبوی صلی الله  
 علیه و سلم بود آنحضرت فرمودند کسیکه بخرد این زمین را که مسجد  
 فراه گردانند آن زمین در جنت توی داده میشود عثمان آن  
 زمین را خرید مسجدا فراه کرد آنحضرت فرمود رحم کند حق تعالی  
 عثمان را که حیا میکند از وی ملائکه آسمان ساخته گی که همیشه  
 عسرت را و مسجد را فراه نمود الی فرقت گفت عثمان را  
 غلام بود روزی پیرا گفت یکروز گوش ترا فشار دادم بغیر حق طلالا از من قصاص  
 بگیر غلام را مجبور نمود که گوش مبارک او را گرفت بعد از آن فرمود وقت  
 در دنیا گرفته شود اسان تر است از قصاص آنحضرت بصحت رسید  
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود وزن میشود ایمان عثمان با ایمان  
 تمام امت ایمان عثمان بر ایمان امت زیادت میکند طبرانی  
 از معاذ بن جبل روایت کرده است که گفت آنحضرت دیدم  
 که نهاده شدم در یک پله و امت من در پله دیگر برابر آدم است بعد  
 گذشته شد ابو بکر در یک پله و امت در دیگر پله ابو بکر با ایشان  
 مساوی شد همچنین عمر و همچنین عثمان هر یک با امت برابر آیدند  
 ابن عساکر از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که قسم بخدا که شرف  
 نگفته است الی بکر نه در جاهلیت نه در اسلام و نوشیدند ابو بکر  
 و عثمان شرب را از ایام جاهلیت ابو نعیم روایت کرده که آنحضرت  
 برای عصمت بن مالک فرمودند در نبوت تا من میبزم و ابو بکر  
 و عمر و عثمان هم میبزند اگر تو قدرت داری که میبری پس بزم این  
 عساکر از ابن مسعود روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت تا بزم  
 بعد از من در جنت و بعد از وی نیز در جنت و سوم و چهارم در جنت  
 ابن عساکر از انس بن مالک روایت کرده که گفت آنحضرت فرمود چنانچه است  
 که جمع میشود محبت آن با در دل منافق دوست ندارد آن بار اگر مؤمن

صادق ابو بکر و عمر و عثمان علی آمد رسول صلی الله علیه و سلم جنازه  
 مردی را و نماز خواند بر او بوی گفته شد که یا رسول الله ندیدم  
 ترا که بر جنازه شخصی حاضر شده نماز بخوانی گفت این شخص منبغض عثمان  
 بود آن را حق تعالی مبعوض داشت از آن سبب نماز خواندم امام  
 احمد و بخاری و غیره از این روایت کردند که گفت روزی آنحضرت  
 با ابو بکر و عمر و عثمان بر کوه احد بالا رفت کوه لرزه کرد آنحضرت کوه را  
 بقدم خود زده گفت ثابت باش ای احد که بر تو نبی و صدیق  
 و پسر دو شهید است بر کوه حراء نیز این قول اتکرار کرد از ابی  
 زر و روایت شده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سنگ ریزه را  
 کف مبارک گرفت تسبیح گفتند جان آواز شان اما شنیدند  
 غسل می شنیدیم چون ابو بکر گرفت تسبیح میگفتند بین عمر  
 گرفتند هم آواز تسبیح شان شنیده میشد و قتی که بدست ماورد تسبیح  
 نگفتند رسول صلی الله علیه و سلم فرمودند که حق تعالی دوستی  
 ابو بکر و عمر و عثمان و علی را بر ما نهد در روزی که در کوه و حج فرض  
 گردانیده کسیکه منکر فضیلت آن باشد نماز و مدینه و زکوة و حج  
 او قبول نمیشود رسول صلی الله علیه و سلم ابی موسی را فرمودند که عثمان را بسبب  
 مشقت ما و آفتبای که بوی میرسد بگفت بشارت ده چون وی را خبر  
 داد عثمان گفت خدا یاری بده است آنحضرت فرمودند که من هر جای  
 یار من نور با بودم در جانب راست عرش میشان خلقت آدم علیه السلام  
 هزار سال در خلقت ابی بکر در مدینه منوره مردمان را تقوی رسید تا غله  
 عثمان تقریباً هزار شتر که همه با او بودند و زیت کشش بود از طرف شام  
 رسید مردمان تجار نزد عثمان آمده گفتند بطریق مرا بچه یکد بر می برنج در هم  
 میدیم عثمان گفت عجب است کسی میدهم که یکد هم مرا در هم بدید  
 شما شاید باشید که آنچه این قافلہ آورده همه را برای خدا صدقه  
 نمودم زهری گفته که عثمان نسبت به عمر قریش دوست تر داشتند  
 چرا که عمر سخت گیرنده بود بر آن تا چون خلیفه گردید عثمان را  
 یک یک ملاقات کرده با هم اقبال داد عثمان صاحب سلم  
 و محبوب قریش بود چنانچه در عرب مشهور بود که کسی کسی میگفت ترا

چنان دوست دارم که قریش عثمان را عثمان را بر طلحه بن عبدیه نجاه هزرا  
در سبب بود روزی طلحه گفت هر روز که موجود کردم مال خود را بگیرم  
عثمان گفت آن برای معاونت و جوامزدی تو از تو باشد عثمان  
بر رعیت خود بسیار شفیق بود چنانکه گفته است سلیمان بن موسی که عثمان  
خواستند سبوی قومی که مشغول امری بی بودند پیش از رسیدن  
او قوم تفرقه شدند عثمان آن فعل شنیع را دید خدا را بانیکه قوم را  
گرفتار امر بدندید بر زبان راند و غلام را آزاد کرد و نیز بسیار  
ترسناک بود که اگر بر قبرستان گذر کردی چنان گریستی که ریش  
مبارک از گریه ترشندی و میگفت کاشکی بمیرم و هرگز زنده  
نشوم رسول بوی نسیر بود که یا عثمان زود است بعد از من بخلافت  
الوده کردی ز نه بار مقاله کنی رسول الله صلی الله علیه و سلم  
فرمود روزی که عثمان فوت شود ملائکه آسمان بروی نماز گذارد  
روزی عثمان بر رسول الله صلی الله علیه و سلم داخل شد که پای  
مبارک منگشفت شد بورد عثمان پاسبان خود را پوشید  
بوی گفتند که ابو بکر و عمر و علی رضی الله عنهم داخل شدند پای  
خود را پوشیدنی رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من شرم  
میکند که کسیکه ملائکه آسمان از وی شرم میکنند عثمان ازین  
حیث ذوالنورین میگفتند که دختر نبی صلی الله علیه و سلم بگاح وی  
در آمده کسی نبود که ستره یا جامه بر آید و دختر بیفرستاد  
باشد غیر از عثمان اول آنحضرت صلی الله علیه و سلم رقبه دختر خود را  
بنگاح عثمان داد چون فوت کرد دید دیگر دختر خود ادم کلثوم را  
بوی داده فرمودند اگر سوم دختر میداشتم به عثمان رضی الله عنه  
میدادم علی رضی الله عنه فرمود که از آنحضرت شنیدم که میگفت  
در نزد من ملک از ملائکه بود گفت عثمان شرمید هست که او را  
قوم او می کشند و من چیا میکنم از آن این عمر گفته که آنحضرت  
فرمودند ملائکه از عثمان چیا میکنند مثل چیا کردن از خدا  
و رسول آن امام احمد روایت کرده که رسول صلی الله  
علیه و سلم فرمود این کس مظلوم کشته میشود اشاره



به حضرت عثمان رضی الله عنه کرد الحسب انما حضرت صلی الله علیه وسلم  
 روایت کرده که خدای بر او شمشیر است در غلاف تا عثمان زنده  
 باشد چون کشته شود آن شمشیر بر مینه میشود که تا روز قیامت  
 به غلاف نخواهد شد - در شفا قاضی عیاض ذکر شده که حضرت  
 فرمود که عثمان در حالت قرابت قرآن شسته میشود و  
 خداوند و بر او سپردن می پوشید و قوم او را اراده کشید  
 آن پیران را دارند و در وقت خون بر این است سلطان  
 کرد قوله تعالی **فَسَيَكْفِيكَهُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**  
 هرگاه وی را محاصره کردند جماعتی از صحابه مانند علی بن  
 ابیطالب رضی الله عنه و عبد الله بن عمر و ابوسریه از وی  
 اجازت مقاتله خواستند عثمان روی گردانیده اجازت  
 مقاتله نداد علی رضی الله عنه کشنده گان حضرت عثمان رضی الله عنه  
 لعن و طعن میکرد و میگفت بار خدا یا من تیرا میکنم بسوی تو ازین  
 عثمان رضی الله عنه و رفته بود عقل من روزی قتل عثمان  
 قسم خدا یکیه غیر از مستحق عبادت نیست کشتن من عثمان را در  
 آزادی کشتن وی را در کشتن عبد الله بن عمر گفته روزدار  
 همراه عثمان رضی الله عنه بودم گفت قصد کن بر هر کس که مصلحت  
 میدهند مرا هم سمع و طاعت است برای اینکه دست خود را بگردانند  
 و بیرق خود را بپسندارند سحره گفته سلام را قلعه محکم بود قوم عثمان  
 رخنه بسیاری در قلعه سلام بواسطه کشتن او انداختند آن رخنه بالسته میشود  
 تا روز قیامت ابن عساکر از عبید الرحمن بن مهدی روایت کرده  
 که عثمان را در خلافت بود که ابو بکر و عمر را بنویسند یکی صبر وی  
 تا کشته شد دیگر اینکه مردمان را بر قرآن شریف جمع کرد  
 روزیکه وی را محاصره کردند بیست غلام داشت باطله بودند  
 خواستند مقاتله کنند عثمان آن را منع کرد منع نمی شدند هر گاه  
 اسلحه خود را بپسندارند بر صفا خدا آزاد باشد غلامان اسلحه را گذاشته منع  
 شدند چون شهید گردید عزاین آن را تقشیر کردند صدوقی باقی  
 یافتند قفل زده آن را گشادند و آنچه چوبی یافتند که در آن قرنی بود

بر آن نوشته که هذا وصیت عثمان بن عفان شهیدان لا اله الا الله و  
لا شریک له و استهدان محمد عبده و رسوله وان الجنة حق النار  
حق و ان الله یحیی من فی القبور يوم لا یریب فیہ ان الله  
لا یخلف المیثاق و علی هذه الشهادة تحیی و علیها نموت و علیها  
منعت انشاء الله حاکم از عبد بن مسعود روایت کرده  
که گفت چون عثمان بیعت شد با هم بیعت کردیم زیرا وی بهترین کسی  
بود که باقی مانده بود از نزدیکان آنی حبیب روایت شده که من  
رسیده که تمام سوارانی که عثمان رضی الله عنه را محاصره نمود بودند  
دیوانه شدند عذیقه گفته که اول فتنه قتل عثمان و خمران خروج  
و جال است ششم کسیکه نفس من بقدرت او دست نمی میرد کسیکه در راه  
زره دوستی کشنده گمان عثمان باشد تا آنیکه تابع و جال نشود  
و اگر جال او بیانت در قبر خود بوی ایمان می آید ابن عباس رضی الله عنهما  
فرموده اگر بازخواست خون عثمان را بر زمان نمیکردند بسنگ آماج  
از آسمان زده میشدند و هم ابن عباس فرموده اگر از آسمان به زمین باران  
در قتل عثمان خون باریدی میوز کم بود و هم ابن عباس فرموده که حضرت عمار  
و اصحاب شریقی و اصحاب و نقیاسید انتم که غالب میشوید زیرا که حق تعالی فرمود  
قوله تعالی و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیته سلطانا لولا ان  
فی القتل اثم کان منصوصا آخر خطبه که حضرت عثمان بر غیر خواندند  
که ای مردمان خداوندی دنیا را برای آن بشاد داده که آخرت آن کسب نماید  
نه آنیکه بدان بایل شوید دنیا فانی و آخرت باقی است زیرا  
که شمار او دنیا فریب ندهد و از آخرت باقی مشغول نشازد آنچه بیکه  
باستیمانند بر دنیای فانی چشمه نماند بازگشت همه  
بسوی خداوند است از خداوند بترسید زیرا که ترس خدا سبب است  
مر عذاب خدا را و وسیله است در نزد باریتعالی و بترسید از غیرت  
خدا جماعت و اتفاق را لازم گردید و با یکدیگر دوستی کنید آن نعمت  
خدا بر ایا و گنید که با هم دشمنان بودید و دشمنان  
خداوند است که اسلام با هم برادر گردیدند و حق تعالی بین آنها  
شایسته اندخت عبد بن سلام گفت برادر خود عثمان را وقت محاصره

او آمدم تا بر او سلام کنم چون داخل شدم عثمان گفت مر جا -  
 ایها الاخ رسول الله صلی الله علیه وسلم را بخواب دیدم درین شب  
 در همین خانه خودم را گفت یا عثمان قوم ترا محاصره کردند گفتم آری  
 گفت ترا شسته گردانیدند گفتم لی دلور را آبی بمن داده گفت یا عثمان  
 آتش میدم تا سیراب شدم اینجا سینه میان سینه و کتفین خود  
 مشاهده می کنم بعد از آن گفت ای کلمه حضرت صلی الله علیه وسلم اگر  
 میخواهی ترا نصرت دهم و اگر میخواهی در نزد من اظهار ندامت  
 اظهار کردن نزد رسول صلی الله علیه وسلم را اختیار کردم پس  
 عثمان رضی الله عنه در همان روز شهید گردید عجب الله بن سلام  
 برای سبک در وقت خون آلوده نمودن عثمان رضی الله عنه حاضر بود  
 گفت چه می گفت عثمان رضی الله عنه در وقت زخم خوردن گفت  
 شنیدم که سید عالم گفت خدایا امت محمد را جمع گردان عهد الله بن  
 سلام فرمود قسم بیکه نفس من بقدرت اوست اگر عثمان تفرقه  
 امت را دعا کردی امت محمد صلی الله علیه وسلم هرگز تاقیامت  
 جمع نمی شد تا من بن خون شیری گفته که روز دگر نزدیک عثمان  
 شدم چون مردمان بوی نزدیک شدن گفت شمارا بخدا و اسلام  
 قسم میدهم که شما بنید ایند زمان که رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم آمد بنی مکنوره آمدند آب شیرین غیر از چاه رومه نبود حضرت  
 صلی الله علیه وسلم فرمودند کیت که بخرد چاه رومه را و دلو آن  
 را بادلوهای مسلمانان داند و از چاه رومه بهترین در جنت  
 بیاید من چاه رومه را بمال اصلی و شخصی خود امروز مرا از آن  
 و از آب دریا نمیدیدم همه گفتند بار خدا یا چنان است بعد از آن  
 گفت شمارا بخدا و اسلام قسم میدهم که نمیدانید که حبش عسرت  
 را بمال خود بخریز نمودم گفتند چنان است گفت شمارا بخدا و اسلام  
 قسم میدهم که نمیدانید که مسجد بوی صلی الله علیه وسلم بر  
 زمین آن تنگی میکرد حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود کیت که بخرد  
 زمین اولاد فلان را تا زیاده کند آن را در مسجد برای وی و از زمین  
 زمین بهترین است در جنت من بمال خود آن زمین را بخرد و در آن مسجد

خبر

کردم امروز شما یان مرا از دو رکعت نماز در آن مسجد منع میکنند  
گفتند چنان است باز گفت قسم میدهم که نمیدانند که من و رسول  
صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر و عمر در کوه اُحُد بودیم زلزله شد تا  
اینکه سنگ با از وی سقوط کرد آنحضرت ۴ کوه را با قدم خود زده  
گفت آرام شو که بر تو نبی و صدیقی و دو شهید است گفتند بخدا که چنان  
است بعد از آن عثمان ۲ سر بالا کرده گفت خدایا چه قدر شهادت  
میدهند قسم برت کعبه که من شهید می شوم شیخی از قبیلہ ضبیر روایت  
کرد که عثمان رضی اللہ عنہ جگر دید خون بر ریش مبارک جاری بود میگفت  
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین اللهم انی استعذک  
علیهم واستعینک علی جمیع اموری واسئلك الصبر علی ما ابتلیتني  
محب طبری در کتاب بیاض نصرت گفته که طائفه شیعہ چند مسئله را اختراعت  
و افتراء نموده آنها را سبب طعن عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ گردانیدند  
و عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ از آن بیزار پیا شد از آنجمله می گفتند  
عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ برای پسر خود دختر حارث بن حکم را بنکاح  
داده صد هزار درهم از بیت المال بوی داد حقیقتاً درین لقمه کاژند  
زیرا عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ از مال خود داد آنچه داد خود وی مال  
و از بود که بسیار آن عرب به عثمان عمی مشهور بود و نیز اقوامی  
گفتند که دختر خود ام ابان را بروان داده صد هزار درهم از بیت  
المال جیمیز داد هم دروغ محض است اگر بوده باشد بطریق صحت  
از عین المال خود او بود و دیگر میگویند دختر بازارهای مدینه را  
به حارث بن حکم داد این هم دروغ است بلکه صحیح این است که  
وی را در بازارهای مدینه برای اینک که مردم در کیسل با او زن  
باستم و خیانت نکند محتسب ساخت دوروز یا سه روز درین امر  
مقرر بود بعد از آن معزول نشد سبب عزل اینک مردم از وی  
نزد عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ شکوه بردند که خسته های شما را  
برای خود میخورد و مردم را از خریدن منع میکند از آن سبب برای  
شتران مردم چیزی نماند حضرت عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ فوراً  
وی را توبیخ نموده معزول کرد با وجودیکه حارث از اقوام او بود

ازین مسئله که ام عیب راجع بعثمان رضی الله عنه میشود بلکه عین عدل  
 و انصاف بود دیگر اینکه طعن میزدند که عثمان رضی الله عنه  
 خویشاوندان خود را بر جا حاکم میکرد و این مسئله هم موجب طعن نیست  
 زیرا وی با جهاد خود آنها را عادل میدانست و میدید که در اظهار  
 عدل با وی موافقت دارند اگر عدل نموده باشند و خلاف رأی  
 عثمان در سلوک نموده باشند و عثمان رضی الله عنه را ظلم نرسیده عثمان  
 درین اجتهاد خود مورد طعن نمیشود و همچنین جمیع کارها را که عثمان در بقصه  
 عدالت میفرمود از راه اجتهاد و مجتهد اگر در امری خطا شود ما جور است  
 مورد طعن و تشنیع نیست چنانچه مذاهب اهل سنت و جماعت است چون  
 منافقین حضرت عثمان رضی الله عنه را محاصره کرده کشتند بعد از آن  
 مردمان و کسانی که گشاده عثمان رضی الله عنه بودند به علی بن ابی طالب بیعت کردند  
 فتنه در میان صحابه واقع گردید بعلی گفتند ما بیعت نمیکنیم تا اینکه  
 قاتلان عثمان را با ما تسلیم نمائی که از ایشان قصاص گیریم علی رضی الله عنه فرمود  
 اول بیعت نماید بعد از آن قاتلان او را تعقیب نموده مطابق شرع  
 از آنها قصاص میگیریم قبل از بیعت قصاص گرفتن دشوار است  
 زیرا با آنها قبیل و عشیره نشان جمع شده فتنه برپا میشود سبب اختلاف  
 که باعث بر مقاتله رصفین و حمل گردید همین بود که دو فرقه شدند  
 هر یک بجدعای خود دلائل و براینی اثبات مینمودند در نزد بعضی  
 دلائل معارضه کرد خود را از هر دو فریق گوشه گرفتند مانند سعید بن  
 ابی وقاص و عبد الله بن عمر و اسامه بن زید و محمد بن سلمه و غیره  
 بن شعبه رضی الله عنهم امر میان مردمان پوستیده ماند تا زمانه امیر  
 اربعه بعد آنها به حجت با و بر این نظر کرده و حقانیت علی کرم الله وجهه  
 ظاهر گردید و خطا طرف دیگر اجتهادی بود در خطا خود گناه کار نمی شود  
 زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده کسیکه در امری اجتهاد  
 نمود بجز برسد برای وی دو اجر و کسیکه خطا شود بیک فرد است  
 حکم بکنه کاری یکی از آنها جائز نیست از همین سبب اهل سنت و  
 جماعت از مشاجرات که در بین اصحاب بود تا بعین واقع شده  
 صرف نظر کرده سکوت نمودند و اختلاف آنها را به بهترین حمل و حمل

و تا دلیل نمودند از جهت حسن ظن با ایشان چرا که خدای تعالی بر آن  
 ثنا گفته و بصدق آن با شهادت داده و باینکه خداوند ایشان  
 و ایشان از خداوند را ضمیمه خبر داده و همچنین احادیث بسیار  
 در فضیلت آنها وارد شده پس عیب گفتن و طعن زدن موجب تکذیب  
 آیات قرآنی و حدیث نبوی و تکذیب هر دو کفر است **نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ**  
**ذَلِكَ الْأَلْتِمَادِ** و این معائب در باره شان موجب فسق است  
 و آن مستلزم سقوط احکام سنت و شریعت از درجه اعتبار است  
 زیرا شریعت را صحابه ۴ از آن حضرت نقل نموده اند این سخن را  
 ابطال شریعت بقیه میسد به خلاف آنچه که بر اجتهاد حمل شود بقرار  
 مذہب اهل سنت و جماعت و این مذہب حق و مخالف آن کراه و مائل  
 از حق است و کسیکه چنین درین مذہب رود از بدعت و انجاس است  
 یافت آنچه که تقویت قول اهل سنت را مینماید اینست که علی ۳ از  
 ابو سلامه دلالی در باب انتقام گیرندگان خون عثمان ۳ پرسید  
 گفت ای ابو سلامه برای این قوم که طلب خون عثمان ۳ را می  
 نمایند و لیلی مشا بدیه میکنی گفت آری ابو سلامه گفت به  
 تاخیر این قصاص دلیل هم ترا سخا طر میرسد علی رضی الله عنه  
 سنی وقتی که در کت آن بدرستی نشود حکم احوط و احم از  
 روی نفع آنست که تاخیر شود ابو سلامه گفت فردا حال  
 ما و ایشان چنینکه در مقاتله پیش شویم چه خواهد بود علی ۳  
 گفت امید دارم که هیچ کس از ما و ایشان که دل خود  
 را برای خدایا کت داشته نشود مگر اینست که داخل  
 میکنند او را خدای تعالی در بهشت  
 سیدنا عثمان رضی الله تعالی عنه در روز جمعه نوزدهم  
 ذی حجه سنه ۲۵ از بصره شہید گردید بعضی  
 گفته اند قتل او با یام تشریق بود عمر مبارک او هشتاد  
 و دو سال و بعضی هشتاد و هشت برخی نود  
 سال گفته اند قصه محاصره وی دراز و در نوار سنج  
 مفصلاً مذکور است حاجت بذکر آن نیست

ذکر اقتصاد و حسن سیرت سیدنا علی ابن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ  
 علی رضی اللہ عنہ در دنیا بسیار زیاد بودی و رعیت بود چنانچه عمر  
 بن عبد العزیز گفته که علی از اهدترین صحابه بود و سفیان بن عیینہ  
 نیز چنین فرموده و عادل در بیت المال بود که بغیر از ما یحتاج ایس  
 چیزی نیس گرفت بزد و می در دنیا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اشارت  
 داد که حق وی را بزد مزین گردانید عمار بن یاسر از بنی صکلی اللہ  
 علیہ وسلم روایت کرده که فرمود یا علی حق تعالی ترا زیت داده که  
 بندگان خود را با آن مزین نگردانند و دست تر باشد تر  
 وی و آن زیت بزرگان و دوستان اوست و آن زیت است  
 در دنیا که نه تو بدنیس رسیدی و نه دنیا تو و مساکین را دست  
 داری تابع بودنشان را و آن با ما است تو را یعنی امام احمد  
 احمد از علی بن ابی ربیع روایت کرده که این تیاج نزد علی رضی  
 اللہ عنہ آمده گفت یا امیر المؤمنین خوانند از طلا و نقره حمل کردی علی  
 اللہ اکبر گوین از جای برخاسته با این تیاج روان کردی چون  
 سیر مال رسیدند در میان مجمع بمال خطاب کرده گفت ای طلاؤ  
 نقره غیر ما فریب دهید بعد از آن تمام مال را بجز دمان تقسیم  
 کرد که در بیت المال درمی نماید بعد از آن بیت المال را آب  
 زده جاروب کردند در آنجا دو رکعت نماز خواند روایت دیگر  
 از امام احمد اینست که چون علی داخل بیت المال شد نظر او بمال  
 افتاد گفت با وجود احتیاج مردم بودن این مال را مصلحت  
 نمیدانم آن را بر محتاجین تقسیم نموده در موضع آن نماز خواند برای  
 اینکه آن خانه در قیامت شهادت دهد ابو رافع از اشد شد علی  
 رضی اللہ عنہ خوانند دار بود و زوی بر ابو رافع داخل شد دختر ابو رافع  
 را دید که بر وارید با خود را ترپین نموده شناخت که مرد در بیت  
 المال است گفت از کجاست ای دختر این مرد وارید با دست ترا  
 قطع می کنم ابو رافع حدیث علی را داد است پیش رفت گفت یا امیر المؤمنین  
 من او را بدین مرد وارید با فرین کردم علی رضی اللہ عنہ گفت ای ابو رافع فاطمه  
 بنت النبی صلی اللہ علیہ وسلم را بکنج گرفته فرستی که بران خواب نماز کند

مگر پوست گوسفندی که بر آن شب خواب و بروز شتر خود را در آن علف  
 میدادیم غیر از فاطمه خادم نبود بارون بن عنتره وی از پدر خود  
 روایت کرده که گفت داخل شدم به خورنق در زمستان به نزد  
 علی و بر وی قلیفه کهنه بود گفتم یا امیر المؤمنین حق ترا و عاقله ترا  
 در بیت المال استحقاق داده و تو این سختی را بر خود گرفته گفت م  
 گفته شما را اعتبار نمیدهم قسم بخدا این قلیفه است که از دینه با آن  
 بیرون شده ام یحیی بن اسلمه گفته که عمر و بن سلمه را علی رضی الله  
 عنه بر اصفهان عامل کرد ایند عمر و با مالها و جنگهای پر از روغن  
 و عمل از اصفهان آمد اقم کلثوم دختر علی را نزد او شخصی فرستاد  
 که چیزی از آن روغن با و عمل بفرستد وی یکظرف عمل با خشک  
 روغن فرستاد فردای آن علی را آن خشک با و طرف باران شتر کرد  
 از هر یک یکی کم آمد علی را رسید عمر و گفت موجود است حاضر میکنم  
 امر را پوشید علی را وی را قسم داد که چه کردی عمر و گفت با من کلثوم  
 فرستادم علی را بسوی ام کلثوم فرستاده هر دو خشک را گرفت  
 دید که اندکی از خشک با کم شده است چاره را خواست که آن کمی را قیمت  
 نمایند بسه در هم قیمت کردند سه در هم را از ام کلثوم گرفته تسلیم  
 بیت المال نمود خشکها را تقسیم کرد عاصم بن کلثب از پدر خود روغن  
 کرد که مال اصفهان آمد آن را علی را قیمت کرد بر هفت سهم که بصره  
 صدقه هفت است در آن میان نانی را یافت هفت قسمت نموده  
 قرعه انداخت تا نصیب اول داده شود سفیان گفت علی را هفت  
 خام یا پنجه را بر خشت دیگر نهاد و نانی را بر نی دیگر ای جان بی  
 از پدر خود روایت کرد که غله زمینی که در دینه داشت و زراعت  
 می شد به انبان می آوردند روزی شمشیری را بیرون کرده  
 بیازار فروخت گفت اگر بر چهار در هم قادر می بودم این شمشیر  
 خود را نمی فروختم و گفتم که علی رضی الله عنه بر شرمی گفت که  
 میخرد از من این شمشیر را اگر قیمت یک ازار می داشت شمشیر را  
 نمیفروختم مردی بسوی وی برخاسته گفت بعلم میدهم ترا قیمت  
 ازار شاید این دفعه غیر از مرتبه اول باشد علی را میگفت من مال را



برای مسلمانان محافظه می‌کنم علی را مال را از کسی که نمی‌شناخت  
 نمی‌فروشد چون پیراهنی می‌خرید بدست خود اندازد می‌سپرد زیاده را  
 قطع کرده می‌گفت الحمد لله الذي كساني من فضله از عبد الله  
 بن ابی هریریل روایت شده که دیدم علی را که بیرون شد و بروی  
 پیراهن درشتی بود که آستین آن را می‌کشید تا ناخنها می‌رسید و چون  
 رها می‌کرد به نصف ساعد می‌ایستاد در یک روایت آمده که علی بن ابی  
 طالب را دیدم که از مسجد کوفه بیرون شد و بروی از او در داء  
 بود از او آن تا نصف ساق بود در بازار گذر می‌کرد و با آن  
 دره بود مردمان را بتقوی و صداقت و خوبی معامله و برابری  
 پیمان امر می‌کرد ابی سعید از وی را گفته که علی بن ابی طالب را  
 در وقت خلافت آوردیم که در بازار ندامت می‌کرد کتیت که بفروشد  
 پیراهن لبه در هم مردی گفت بنزد من است آن پیراهن را آورد  
 علی رضی الله عنه لبه در هم گرفت و پوشید از سر انگشتان  
 چرمی زیاده شد علی را به صاحب پیراهن امر کرد تا زیادت  
 را قطع کند از ابن عباس روایت شده که علی را در حین خلافت  
 خود پیراهنی لبه در هم خریده آستین آن را از جای بند دست  
 قطع کرد از ام سلمه روایت است چون ویرا از لباس امیر  
 المؤمنین علی را سوال کردند گفت لباس آن کربانهای  
 سیلانیه و کرباس جامه درشتی است از نپه و غیره از  
 زید بن و سب روایت شده که جعد بن بحد علی را در  
 لباس او سوزش کرد علی را گفت چه حال است ترا  
 لباس من از کبر دور تر و مبتاعت ترا و از تر است که مردم  
 بمن اقتدار کنند در لباس بومی گفته شد که جویا پاره و  
 پیوندی زنی جامه خود را گفت تا اینک برسد دل من و  
 پیروی کنند بان مؤمن بر انسانی که آرد جود داشت و خوراک  
 وی بود هر چه نهاد وی گفت دوست ندارم که دخل  
 شود شکم مرا اگر آنچه من میدانم شعی گفت علی را زره خود  
 را که مفقود گشته بود نزد نصرانی یافت همراه نصرانی در زمان خلافت

خود بحضور قاضی شریح رفتند علی رضی اللہ عنہ به پہلوی قاضی -  
 نشست گفت اگر خصم من مسلمان می بود با وی برابر می شستم  
 علی رضی اللہ عنہ گفت زره من است نصرانی گفت زره  
 من است امیر المؤمنین را تکذیب نمیکرد قاضی شریح  
 گفت یا علی ترا شاهد است گفت نیست و خنجره میگردی  
 گفته اند ابن خود حسن و مولای خود قبر را شاید آورد قاضی  
 شریح شاهدان علی را قبول نکرده گفت حسن پسر است و قبر  
 آزاد کرده نصرانی زره را گرفته رفت اندکی نگذاشت پس آمده  
 گفت این حکم مانند احکام انبیاست که امیر المؤمنین با من  
 بحضور قاضی خود رفته قاضی حکم بجای می آورد کردی شک  
 این دین حق است نصرانی اسلام آورده اقرار نمود که این  
 زره از علی است روزی واقعه صفین از نزد افتاده آن زره  
 را بایک اسپ بوی بخشیده همراه علی را بمقاتله خوارج -  
 رفت علی را دیدند که بیکد زهرم خوا گرفته در میان ردای  
 خود برداشته بود بوی گفتند ای پسرنداریم از تو گفت صاحب  
 عیال حق دار تر است به برداشتن آن و در روایت  
 دیگر از صاحب کمال از اینک نفع بطرف مالک خود باشد  
 چیزی نقصان نمی کند از نبی صلی اللہ علیه و سلم مانند آن به  
 صحت رسیده که آنحضرت چیزی را میخورد و آن را خود بطرف  
 خانه میبرد هر گاه رفیق وی میگفت که من بردارم رسول اللہ  
 صلی اللہ علیه و آله و صحبه و سلم میگفت که صاحب عیال حق  
 دار تر است به برداشتن آن احسن بن علی بر استر خود  
 سواره میرفت برسائل که نزد وی بارهای نان بود گد کرد آن  
 رسائل وی را بخوردون نان دعوت کرد از استر خود فرود  
 آمده در میان راه نشسته با او طعام خورده گفت حق تعالی کبر  
 گفته گمان را دوست ندارد حسن صاحب گفت در نزد عمر بن  
 العزیز را بدان را ندانم میگردند عمر گفت زاهدترین مردمان  
 در دنیا علی بن ابی طالب علی رضی اللہ عنہ برای عمر رضی اللہ عنہ میگفت

اگر اراده داری که خود را بصاحبان خود و اصل گردانی از خود  
 خود را از دنیا کوتاه گردان از سیری کمتر بخور و جامه خود را بپوش  
 بزن و بهم کفش خود تا با ایشان برسی در خلافت حضرت عمر رضی الله  
 تعالی عنه از حضرت علی رضی الله تعالی عنه قدر استحقاق  
 را حد بیت المال پر رسیدند گفت القدر که او را و عیال او را  
 طعام و چاشت کفایت کند و آن قدر که در زمستان قناتان  
 از جامه میانه بپوشد عمر رضی الله عنه بقول او عمل کرد  
 چون او خلیفه شد گفته بای خود را تعیل میداشت امام احمد  
 از عهد الله بن زبیر روایت کرده که گفت روز عید اصحی بر  
 علی رضی الله عنه داخل شدم بمن گوشت قیمه کرده میان  
 آتش آوردند کاشکی از گوشت مرغ الی می آوردی زیرا  
 که خدای تعالی مال ترا تو بسیار گردانیده علی رضی الله عنه  
 گفت یا ابن زبیر از رسول خدا شنیدم که میگفت حلال نیست  
 از مال خدا برای خلیفه مگر دو کاسه که یکی را با اهل و عیال  
 خود صرف نموده دیگری را پیش مردمان نهد گفته که علی  
 وقتیکه امیر المؤمنین بود دیدم که در بازار میرفت با مردمان  
 چو کین و عجار کوه مصافحه میکرد گمراهان رهنجالی و بارداران  
 را معاونت مینمود و این آیت میخواند قوله تعالی **تلك الدار**  
**الآخرة نجعلها للذين لا يريدون** **حسوا في**  
**الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقين** اری مطر بصیاری  
 شده که گفت روزی علی در طرماز و فنی رفت دید کنیزکی اسخا  
 ایستاده گریه میکند امیر المؤمنین گفت چرا میگری ای کنیزک  
 گفت مولا مرا یکدریم داد که خرما بخورم ازین مرد خرما خریده برده  
 مولا خوش نکرده پس او را درم خرما فروش قبول نمیکند علی گفت  
 ای مرد خرما بی خود را قبول و در هم را بوی پس بده که کنیز بوده  
 اختیار ندارد خرما فروش مافه میگرد شخصی آهسته بوی گفته  
 با امیر المؤمنین مافه میکنی چون مردواست که امیر المؤمنین است  
 در حال خرما پس گرفته در هم کینزک را داد بعد از آن خرما فروش

بخی در آخرت را برای  
 کسی که در دنیا کم  
 در زمین تصدق نکرده و بگوید  
 آخرت را تصدق نکرده

به امیر المؤمنین گفت از من راضی باش گفت از تو چه اممنون بشم  
 حقوق مردم را ادا میکنی امام تانند روایتی که سابق شد روایت کرده  
 کرده که علی را هر جمعه مال بیت المال را تقسیم میکرد تا تمام شد  
 بعد از آن خانه آب و جاروب زده نماز کرد اعلی رضی الله عنه چون  
 به بیت المال داخل شدی بطلا و نقره نظر کرده فرمودی که ای سفید و  
 زرد غیر مرا فریب دهید که من شمارا سه طلاق دادم روزی نزد وی  
 فالوده آورده گذاشته شد علی را گفت این خوش بوی و خوش مزه  
 و خوش رنگ است مگر من بد می پندارم که نفس خود را با آن عادت  
 دهم نخورد از آن قصه جدا شدن عقیل برادر حضرت علی را فرمودست  
 شدن معاویه را مشهور است این قصه را بسیاری از محدثین بر او یا  
 با هم قریب آورده اند از آن جمله در روایتی آمده که علی رضی الله عنه به  
 برادر خود عقیل از جو اینقدر میسداد که فی الجمله کفایت عائله او  
 را میکرد روزی اولادش خواستش حویس کردند هر روز از  
 خرج خود کم کردند تا چیزی جمع گردید نزد عقیل که با آن خرما دروغن  
 خریده طعام ساختند علی را هم دعوت کردند چون علی را  
 حاضر شد طعام را آوردند علی را عقیل را ازین طعام پرسید  
 عقیل کیفیت را بیان کرد علی رضی الله عنه فرمود آیا اینقدر طعام  
 باقی شما را کفایت میکند گفتند آری علی را همان مقدار را از مقوره  
 شان کم کرد گفت روایت است که از معایش شما زیاده بدیم عقیل  
 غضب شده علی رضی الله عنه آهنی را با آتش سرخ کرده چینیکه  
 عقیل غافل بود بر خواره او نزدیک کرده عقیل آه گفت علی را گفت  
 ازین آتش خرج نمیکنی و مرا با آتش دوزخ نزدیک بینمائی -  
 عقیل گفت میروم نزد کسی که مرا کندم و طعام و خرما بدد بعد از آن  
 به معاویه را پیوست گردانید خود را معاویه رضی الله تعالی عنه  
 گفت اگر عقیل نمیدانست که من از برادر وی علی را بهترم هر آینه  
 ریا من ایستاده نمی شد و برادر خود را و اگر نمی شد عقیل را  
 گفت برادر من برای من در دین بهتر است و تو در دنیا من دنیا را  
 اختیار نموده خیر خاتم را سوال میکنم روایت دیگر است که عقیل را

در روایتی که در این کتاب  
 در روایتی که در این کتاب

از حضرت علی رضی اللہ عنہ سوال کرد که من محتاج و فقیرم مرا چیزی بده که  
 که کفایت کند گفت صبر کن تا موعده و وظیفه مسلمانان برسد معاش  
 ترا نیز همراه شان میدهم عقیل رضی اللہ عنہ درین موضوع بسیار الحاح  
 میکرد شخصی گفت دست عقیل را گرفته بازار برده بردگان با  
 ایتاده کرده بگوئی که قفل های دکان بازار است شکسته آنچه در دکان  
 است بردارد عقیل رضی اللہ عنہ گفت میخواهی که اهل بازار مرا فرد بگیرند علی رضی اللہ عنہ  
 گفت ای عقیل رضی اللہ عنہ تو میخواهی مرا دزد مال مسلمانان گردانی که  
 مال شان بغير حق بتو دهم عقیل گفت نزد معاویه رضی اللہ عنہ میروم علی رضی اللہ عنہ  
 تو میدانی و کار تو عقیل نزد معاویه رضی اللہ عنہ رفته از وی سوال کرد و پرا  
 صد هزار درهم داد بعد از آن معاویه رضی اللہ عنہ گفت ای عقیل رضی اللہ عنہ بر منبر بالا  
 شده آنچه علی رضی اللہ عنہ با تو معامله کرده و آنچه من ترا متصرف ساختم  
 بروم بپسان نما عقیل رضی اللہ عنہ بر منبر بالا رفته بعد از حمد و ثنای خداوند  
 گفت ای مردمان شارا خبر دار سازم بر این که من معاویه رضی اللہ عنہ بر  
 دین قصد نمودم وی مرا قرض دار خود ساخت بروایت دیگر  
 اینکه عقیل رضی اللہ عنہ را قرض لازم شد نزد علی رضی اللہ عنہ بگوید آمد علی رضی اللہ عنہ این خود  
 حسن رضی اللہ عنہ را بر کرد تا وی را بپوشانند چون شام شد بومی نان و ملک  
 و سبزی آوردند عقیل رضی اللہ عنہ گفت نانی که من دیده بودم که خود تناول  
 میکردی این نیست علی رضی اللہ عنہ گفت همان است بعد از آن عقیل رضی اللہ عنہ  
 گفت قرض مرا چه حاجتی میکند علی رضی اللہ عنہ گفت چه قدر است گفت  
 چهل هزار درهم گفت چهل هزار درهم نزد من نیست صبر نمائی تا وظایف  
 مقرری ما برسد عقیل رضی اللہ عنہ گفت بیتک المال نزد دست مرا بموعده  
 و ظایف تاخیر بینائی گفت مرا امر بینائی بر این که مال مسلمانان  
 را بتو بدهم و مسلمانان مرا این گردانیده اند عقیل رضی اللہ عنہ گفت  
 پس نزد معاویه رضی اللہ عنہ میروم که قرض مرا ادا کند گفت اختیار داری  
 نزد معاویه رضی اللہ عنہ رفت معاویه رضی اللہ عنہ فوراً پنجاه هزار درهم بوی داد  
 بعد از چند روز پنجاه هزار دیگر داد تا صد هزار درهم کامل گردید  
 عقیل رضی اللہ عنہ نزد معاویه رضی اللہ عنہ چند روز اقامت نموده بعد از آن خدمت  
 علی رضی اللہ عنہ آمده همراه معاویه رضی اللہ عنہ در مقاتله صفین حاضر شد مقاتله نکرد

نصیحت برادر خود علی و تقویت دادن بوی فرو گذاشت مگر عقیل  
 بسیار سریع البواب بود چنانچه روایت شده که روزی مقاتله صفین عقیل  
 با معاویه رم بود معاویه رم فرمود باک ندارم که ابو یزید با من است  
 عقیل بداهتاً گفت من روز بدر نیز با شما بودم چیزی را از شما دفع  
 کرده نتوانستم عقیل فرمود حاضر جوابی اخبار بسیار است در مطولت  
 مذکور است علی رم بعد از غارت شدن دار عثمان رم در خوراک خود  
 نهایت اتنا تل میگرد تا حرام به شکم وی داخل نشود یعنی مساوا  
 از آن مال مخلوط شود علی رم طعام خود را از ترس شبه هر میگرد و علی رم  
 بیاران گفت ای امیر ایند آتش دوزخ بر که حرام گردیده گفتند  
 بفرمایند گفت بوزم طبیعت و آسان گیرنده و نیز فرمود از موجبات  
 مغفرت بر هر کس سلام دادن و خوش سخن است روزی آنحضرت  
 بر علی رم وقت مرض آن داخل شده گفت بگوئی اللهم انی استلک  
 تعجل عافیتک او صبراً علی بلیتک او اخرجنا من الدنیا الی  
 رحمتک فانک ستعطي احدی یکان وقتی دو مرد را دید که باهم  
 مقاتله می کردند میان آنها جدالی کرد ناگاه آواز واغوثا شنیده  
 طرف آواز شتابان شد گفت رسیدم مردی مردی را محکم گرفته  
 فریاد میکند گفت چه خبر است گفت جامه ازین مرد خریدم به هفت  
 درهم بشرط اینکه پاره و پوسیده نباشد دیدم که جامه پوسیده است  
 قبول نکردم وی را محکم گرفتم که در اہم مرادید مرادید زمین زده ہم  
 مالید امیر المؤمنین گفت چه مسکی گوی زاننده گفت راست میگوید  
 گفت بقرار شرط بوی بده بعد برای شخص مضروب گفت از وی  
 قصاص بگیر گفت اگر عفو کنم بهتر نیست امیر گفت اختیار است  
 بعد از آن امیر گفت این شخص را بکشند و سوار نمودند  
 مرد مرکوب دستهای او را گرفت چنانچه لو دکان کتبی را به پشت  
 میکنند وی را پانزده دره زده گفت برای ایشک حرمت این  
 شخص را دیده علی رضی الله عنه فرمود از عدل کردن پادشاه و حمل  
 وی چیز در نزد الهی محبوب تر و از ظلم کردن و پرده دریدن  
 چیزی مبغوض تر نیست و نیز میفرمود که امر معروف را باہل

خبر اهل آن برسان اگر وی اهل آن نباشد تو اهل آنی که تبلیغ کنی  
از کلام او است که سر عقل با بعد از مدتی دوستی کردن با مردمان  
و رساندن امر معروف و نهی نیکو کار و بدکاری است از فرموده  
او است که گفت یحیی بن زکریا علیهما السلام از نان جوین سیر  
شده خواب رفت تا صبح از در و خود باز ماند از طرف حق تعالی ابوی  
عتاب شد که یاحیی سر امی را از سر ای من و همسایه را بهتر از من  
یافتی قسم بغزت من اگر بچنت فردوس واقف شوی شمع های  
تو بلد از دو نفس تو محو از آرزوی آن می شود و اگر از دوزخ آباخبر  
شوی لحوم تو میسگد از خون از چشم تو عوض اشک رو کن  
میسگرد و عوض جامه تو است پیوشیدی از آتس دوزخ بهم وی  
فرموده که حق تعالی اطمان دین را بجزی کمتر از باقی مردمان  
مواخذه میکند و هم ایشان را با احوال مردمان فقیر میفرماید تا  
بغنیار بدان اشتیاق دارد فقر او تسلی شوند و بهم وی فرموده  
درشت بپوشید از جامه شجر پر نیز نایبند و هم اوی فرموده  
هر که بر دوش قوم بدوین مصلحت رفتار کند از بهان قوم محبوب  
می شود و نیز فرمود که آنحضرت فرمودند بدترین امت کسانی  
است که بیعت شادمانی و به طعام های رنگارنگ و جامه های  
ملون خوی کرده در سخن چالپوسی میکنند علی رضی الله عنده و اولاد او  
طالب بود در سن و بهترین شان بود از روی غیرت بزرگی  
آنها چهار نفر بودند طالب جعفر عقیل علی رضی الله عنهم  
هر یک از دیگری به ده سال کلان تر بودند چنانچه طالب از  
عقیل بده سال کلان تر بچین باقی بعضی جعفر را نیز عقیل  
مقدم نموده اند عقیل و جعفر و علی با دو خواهر خود فاطمه و حمیده  
از یک پدر و مادر بودند بعضی گفته اند چنانچه تنها از یک مادر بود مادر  
آنها فاطمه بنت اسد بن هاشم پدر آن با ابوطالب بن  
عبدالمطلب بن هاشم فاخته نام آن بنده است و کنیت آن اصحابی  
اسلام آورده و بخت کرده رضی الله عنهم شوهر آن ابو ذر  
بن همیره بن عمرو مخزومی در شهر کربلا بود و همسر آن سخیان

بن حارث بن عبدالمطلب سلام آورده و بجزت نمود در مدینه منوره  
 در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وفات کرد رضی اللہ عنہما و در  
 اسلام و صحبت شان شکی نیست اما طالب سلام آوردن او معلوم  
 نشده بعضی گفته اند وی را جن ربوده زیرا طالب بر روز همراه کفار  
 قریش مجاربه برآمده بود خبر آن معلوم نشد علی رضی اللہ عنہ  
 بسیار و کشف معلومات عطا کرده بود ابو طفیل گفت نزد علی حاضر  
 شدم که خطبه میخواند و میگفت از کتاب خدای از من سوال  
 کنید قسم سزا بر آیت را از آیات میدانم که در شب نازل  
 شده یا بر روز در همواری نازل شده یا بکوه اگر سزا بهم تنها از تفسیر  
 یک سوره فاستحه هفتاد و شتر بار میگردد انم زیرا که به صحبت رسیده  
 که آنحضرت ۲ فرمودند انما مدینه العلم و علی بابها  
 یعنی من شهرستان علم و علی دروازه آن شهر را از دروازه آن  
 داخل شوید ابن عباس رضی اللہ عنہما گفته علم علی از علم رسول  
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و علم رسول ۴ از علم حق تعالی است علم  
 من و باقی با نسبت بعلم علی ۴ نسبت قطره بهفت دریا است و  
 گفته شده که عبد اللہ بن عباس از فراق امیر المؤمنین چنین  
 گریست که چشم او از کار رفت و می گفت علی رضی اللہ عنہ با  
 نه حقه از علم داده شده بود و در حقه دیگر هم با مردم شریک  
 بود معاویه ۴ مسائل را بحضور علی فرستاد جواب میخواست  
 علی رضی اللہ عنہ هر چه سوال می شد جواب کرده میفرستاد -  
 چون خبر فوت علی رضی اللہ عنہ ۴ معاویه ۴ رسید گفت فق و علم بموت وی  
 فوت کردید عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ از مسأله مشکلی که  
 ابوالحسن در آن حاضر نبودی پایه میخواست بنیامین در عرب شهر بود که چون علی  
 پیش آمدی که او را شفیق بودی میگفت قضیه ابوالحسن بها این نسبت علی رضی اللہ عنہ از عطار رسیده شد که آیا  
 از اصحاب بنی صلی اللہ علیہ وسلم کسی از علم عالم تر بود گفت خدایم از علی رضی اللہ عنہ عالم تر بود فضائل علی رضی  
 اللہ عنہ بسیار است فضائل آن مردان جمیع کرده نایست نمود جامع ترا و صاف و آن چیزی است که ضرار صدیقی  
 در وقت سوال نمودن معاویه ۴ توصیف کرده است معاویه ۴ گفت یا ضرار علی رضی اللہ  
 عنہ را بمن صفت نمای ضرار گفت ای خلیفه دست از من بردار و مرا محفو فرمای معاویه ۴



گفت چاره نیست باید توصیف نمائی گفت قسم بخدا که علی رضی الله عنه  
 قوی بود گفتار و حکم وی بعد از علم و حکمت از اطراف و جوانب او روان  
 از دنیا و آرایش او گوشه گیر انس شب و وحشت شب داشت بسیار  
 عبرت گیرنده و در از فکر بود از لگاس آنچه کوتاه و از طعام آنچه درشت  
 بودی دوست داشت و قتی که از وی سوال میکردیم تا نزدیکی  
 از بایان جواب میداد چون طلب آگاهی میکردیم ما را آنگاه می  
 گردانید سخدا قسم با وجودیکه بهم قریب بودیم از بهیبت او قدرت  
 بر سخن زدن نداشتیم دین را بزرگ میداشت و بسیار کین نزدیکی  
 میبخت شخص قوی در ادعای باطل خود بوی طبع نمیکرد و ضعیف از  
 عدل او نا امید نبود شهادت میدهم سخدا که در بعضی مواضع قیام  
 که شب پرده های خود را آویخته علی را دیدم که ریش مبارک  
 را بدست گرفته سخدا و ندی نالید بناله خرم و می گریست بگریه  
 اندوهناک و میگفت یا دنیا غیر ما فریب ده بسوی من تقدم  
 و شوق میکنی من ترا به طلاق دادم از من دور شو با  
 خود میگفت عمر تو کوتاه و خطرت بسیار و ای از دوری سفر و کمی  
 توشه و وحشت راه معاویه رضی الله عنه ازین سخنان بگریه شده  
 گفت رحمت الله یا ابالحسن سخدا قسم که همچنان بودی معاویه به  
 بغضار گفت اندوه تو بفراق او چه طور بگفت غمگینی من  
 مانند غم زنی است که ولد آن در پهلوئی آن زج شود حسن بصری  
 را از علی بن ابی طالب پرسیدند گفت قسم سخدا علی را نیز  
 رسائی از تیرهای خدای تعالی بود ربانی این امکت با این فضل  
 و سابقه او و آن قره سب او با رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم از امر خداوند غافل و در دین خدا کاهل نبود عزیز  
 گردید کسی که وی را مدح و خوار کردید شخصی که وی را قدح  
 کرد فضیلت علی رضی الله عنه را این قول بنی صلی الله  
 علیه و سلم من كنت مولاه فعلیاً  
 یعنی کسی را که من مولا باشم علی مولای او است و دیگر  
 گفته آنحضرت صلی الله علیه و سلم که گفت یا علی دوست ندارد ترا مگر من

و دشمن ندارد ترا مگر منافق کافی است اول کسیکه بعد از خدیجه کبری  
 رضی اللہ عنہا همراه رسول صلی اللہ علیہ وسلم نماز خواند وی بود  
 که پسر سیزده ساله بعضی ده ساله گفته اند بود حضرت عمر رضی اللہ عنہ  
 گفت علی را بر ما حکم میسکند این مسعود گفت داناترین مردمان بعلم  
 و افضلی علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ بود علی رضی اللہ عنہ شوق کردن  
 علوم و دقت نمودن در آن و بصیرت در علم حساب و دقائق آن بسیار  
 داشت گویا بسوی غیب از برده تازی میسکندید بسیاری حکمهای  
 آن چون بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم رسیدی آن را امضای  
 کرد بسا بودی که احکام وی را شنیده اهل کربک کردی از جهت رسیدن  
 او بحق در مسئله های دقیق خیلی دقت میکرد و مسئله را حل نمیداد  
 ازین جیش رضی اللہ عنہ گفته در توفیق دارای پنج نان و یکی دارای سه  
 نان بود با هم ناستا میکردند شخص ثالث بر آن ها گذر کرد هنوز شروع  
 بخوردن نکرده بودند وی را بناشتا تکلیف کردند آن شخص نشسته  
 با ایشان نان خورد بعد از آن برخاسته هشت دریم کشیده با ایشان  
 داد گفت بگیرید عوض آنچه خورده ام و رفت صاحب پنج نان گفت پنج  
 دریم از من که نان من پنج بود و سه دریم بقرنان تو از تو صاحب نان  
 قبول نکرده گفت مناصف باشد با هم عیادل کرده بخورد علی رفتند  
 علی رضی اللہ بصاحب سه نان گفت آنچه رفیق تو با وجودیکه نان او  
 زیاده بوده بر تو عرض کرده قبول کن و راضی باش گفت راضی نمی شوم  
 مگر بحق خود علی رضی اللہ عنہ گفت حق تو ازین دریم بکدر هم میشود و تو  
 سه دریم رضاشدی آن مرد گفت سبحان اللہ خود را در سه دریم میداد  
 و تو اشاره بگرفتن سه دریم نمودی حالا میگوئی بکدر هم می شود گفت  
 را بسیار غای علی رضی اللہ عنہ گفت هشت نان با اعتبار سه  
 نفر بیست و چهار تلت می شود و معلوم نمی شود که کم یا زیاد  
 خورد آن مرد گفت بی گفت تو هشت تلت خورده و نصیب تو نه  
 تلت بود و رفیق تو هم هشت تلت خورده و حق آن پانزده تلت  
 بود آن شخص ثالث نیز هشت تلت خورده بیست و چهار کامل  
 شد اما هشت تلت از نصیب رفیق و تلت از نصیب تو خورده بیست

در هم حق او یکد هم حق تست آن متحر شده گفت الان راضی شدم از سخنان دینی  
 اینکه میگفت اول فایده که صاحب سلم از برکت علم خود می بیند نیست که تمام  
 مردمان مددگار او می شوند در دفع نمودن مردمان نادان را اما شجاعت دینی  
 پیش شدن او جنگ عمر و بن و در پهلوانی و دلادری مشهور زمانه  
 بود به شجاعت دینی لیل کافیت — ابن اسحق روایت کرده که عمر و بن  
 و در روزی جنگ خندق بمبارزه بیرون شد مبارز خواست آواز  
 کرد که کسی هست که جنگ بیرون شود علی برخو است در دوی خود ای  
 بود آنحضرت فرمودند این عمر و بن و در است دوباره آواز کرد آیا مردی  
 نیست که بمقابله من بیرون شود کجاست جنت شما که میگفتید کسیکه  
 که از ما کشته شود در جنت میشود چرا اگر جنت میخواهید بمقابله من  
 بیرون نمی شوید باز علی برخو است گفت من جنگ پیش میروم  
 یا رسول الله صلی الله علیه و سلم آنحضرت فرمودند بشین این عمر و است  
 سه باره آواز کرده این رجز خواند

لقد نحت من الدنيا لجمعه هل من مبارز — وقت از جن المشیح  
 موضع قرن المأجر و كذالك الخ له اذل مسرعاً قبل الهزائم  
 ان الشجاعة في الفتى والجدود من خبي القرائن — علی گفت یا رسول  
 صلی الله علیه و سلم طاقت بمن نمانده مرا اجازه نای که جنگ این کافر اقدام  
 کنیم رسول صلی الله علیه و سلم فرمودند این عمر و است امیر فرمودند اگر چه عمر و  
 باشد بعد از آن آنحضرت اجازه دادند علی مسرورانه بیرون شده  
 بمقابله ایستاده شده شروع به رجز خواندن نموده گفت

لا تعجلن نقداً قال محبتك علي الخ — ذوقینة و بصيرة و الصدق علی کل نائی  
 استاب که آمد جواب رجزها صاحب سلم از حضرت — من صاحب صدق مدینه چون بگویم نیست قهر با من  
 الخ لا رجوان قیمة ملک فاحه الجنائی — من خرقة بخلا و یقین که صاحب صدق  
 امید من ای که در آرم رجز که بر این نوحه پاید — از صوت تیغ که مانند گرز در سدی کله محو کرد صد

عمر و گفت تو کیستی گفت علی گفت ابن عبد المنافع که آن اسم اسیطاب  
 بود گفت آری عمر و گفت ای پسر برادر از غموهای تو کسی از تو کلان تر  
 نیست زیرا من ریختن خون ترا مناسب نمیدانم که پدر تو برادر گفته  
 من بود علی رجز گفت من ریختن خون ترا مناسب میدانم عمر و غضب شد

نسخه از تاریخ و روایت  
 گرفته شده از من صاحب سلم  
 جنگ بر مروج ناکس جوی  
 جنگ از آن بجای  
 تمام آنجا  
 که در آن وقت و نماز شب  
 که در آن مقام  
 بعد از آن  
 جوان اولی وجود کرد  
 سر آمد مریغ فغانده  
 نرسد از رجز حضرت که  
 از آنجا که

از اسپ فرود آمده شمشیر خود را که مانند شعله آتش بود کشیده نزد علی رضی الله عنه  
 آمد بروی او دیگر سواره پیش آمد علی گفت چگونه با تو مقاتله کنم من پیاده  
 دو سواره عمرو و از اسپ خود فرود آمد بغضب شمشیر را بالا کرد بر فرق امیر  
 امیر سپرد سر گرفت شمشیر آن ملعون از سپر گذشت لب مبارک ز سیده  
 چیزی بجز روح ساخت درین هنگام حضرت امیر بعون الهی و قوه حسد ری  
 و ضرب شمشیر کردن آن ملعون را انداخت جسد خیمت او بر خاک غلطان گردید  
 علی آواز خود را تکیه بلند کرد آنحضرت همگام که آواز تکیه را شنیدند نشستند  
 که علی بر عمر و غالب گردیده وی گذشته است بعد از آن علی رضی الله عنه  
 تکیه و تهللیل گویان نزد آنحضرت رسید آن سرور حمد و ثنای خداوند را  
 بر زبان رانده سر و روی مبارک علی پوشیده وی را دعا کرد درین بین  
 عمر رضی الله عنه گفت چرا زهی او را که در غرب مانند آن زری نیست مگر من  
 حضرت علی گفت وقتیکه من او را زخم زدم عورت او مکشوف شد  
 از این شرمیده گذشته و گفته اند که علی را از گرفتار سباب او تبرک کرد  
 و گفته اند که در ایام جاهلیت چنین رسم بود که قاتل کالای مقتول خود را  
 نمی گرفت - فقه علی در فتح خیبر چنان است که آنحضرت فرمودند فدایت  
 کسی میدکسم که خدا او را و خدا بر او دست آورد و اگر زنده نیست  
 حق تعالی بدست او افتخ میکند و همچنان شد که خیبر بدست علی افتخ کرد بد  
 او را فتح از او کرده آنحضرت فرمود وقتیکه علی آنحضرت بیرون خود را داده  
 بطرف خیبر فرستاد همراه او رفیق چون قریب خیبر رسیدم مردمان خیبر  
 بمقاتله بر آمدند امیر المومنین علی با ایشان مقاتله کرد مردی از یهود شمشیر  
 حواله حضرت علی نمود که سپر از دست او افتاد علی دروازه انبی را که بد  
 قلعه خیبر بود بدست خود گنده سپر میکرد و با وی مقاتله نمود تا حق تعالی  
 آن قلعه را فتح گردانید بعد از مقاتله آن دروازه را به سپر پشت خود  
 انداخت که مسافه دوری آن هشتاد شتر بود او را فتح گفته با چند نفر  
 که از آنجمله هفت نفر عیال بود هر چند کوشش کردیم منقلب کرده توانستیم  
 جابر فرموده که به چهل نفر امتحان کردند برداشته نشد در کمر و دست  
 از بیوفی که بعد از فتح هشتاد نفر جمع شده بودند تا وی ایجابی او گذاشتند  
 در کتاب شرح موقوفه مذکور است که علی فرمود من دروازه خیبر را بقوه

جسمانی خود نکند بلکه بقوه روحانی و انداد یزدانی گنده ام و بود علی چون سوار  
 غالب آمدی و بر اشکستی چون خود سوار تقدم میکرد او را کشته از هم جدا  
 میکرد ز ربهی طرف سینه آن بود پشت نداشت سبب آن پرسیده  
 شد گفت من هرگز از محاربه پشت نمی گردانم که محتاج بر زه باشد  
 در حدیث آمده که ضربات علی کفار بود یعنی بگردن بود که احتیاج نصرت  
 ثانی نداشت چون از بلند شمشیر انداختی یکدفعه پاره کردی و چون  
 بعضی انداختی یکبار قطع کردی از شجاعت وی این بود که روز خیمه اول  
 برادر مر حب و ثانیاً خود مر حب که در شجاعت مشهور بودند کشت  
 قصه چنان بود که اول بمبارزه برادر مر حب بیرون شد چون و برادر  
 کشت خود مر حب که در اهل خیمه کسی از و شجاع تر نبود که در جنگ با قوی  
 مقاومت کند بیرون شده و این رجز را میخواند

قد علمت خیمه ای مر حب ——— مشکلی الصلاح بطل مر حب  
 یعنی تحقیق دانست خیمه که من مر حبم ——— شکر صلاح و بهلوان آورده ام  
 اضراب حیانا و جینا اضرب ——— از الکفر باب اقبلت تلعب  
 میزنم گاهی و گاهی میزدن میگویم ——— و قتیکه جنگها شعله در کرد

ان حمای للحمی لا یفسد  
 بدستیکه خیمه غرق نیست به غرق نمی شود

در حالیکه در زره فوق هم پوشیده و در شمشیر جایل کرده و دو عمده بسبب  
 فوق آن مغفرو سنگ سوراخ کرده و خود پوشیده نیزه سه سنمان در  
 بدست گرفته بمبارزه علی گرم آمد و چهره بیرون شد و علی رضی الله عنه  
 بجواب رجز او این شعر را خواند

انا الذی سمتنی ام حیدره ——— ضرغام اجام و لیس فسوده  
 من آن کسم که مادر مرا حیدر نامید ——— شیر پشه و شیر خر  
 و در این آیه این مصرع چنین گفت  
 کلیت غایبات کرهیه المنظره ——— عبد الزر اعین غلیظ المقصود  
 مانند شیر پشه ——— قوی باغزو و کلفت کردن  
 اونی هم بالصاع کیل السندره  
 دهنده تریشان به صاع پیمانہ سندر

گویند سندر زنی بود  
 که گندم میفروخت و کبکلی توب

مقصود ازین شعر علی<sup>ع</sup> این بود که مرحب نجواب دیده بود که شیری بران حمله نموده  
 و حضرت علی<sup>ع</sup> باهام چند اوندی دانسته بود خواست که آن خواب را بیدار  
 مرحب دهد تا خوف در دل او جاگیرد القصد چون سبک دیگر مقابل شدند  
 مرحب شمشیر کشیده خواست بر علی<sup>ع</sup> ضربت رساند علی<sup>ع</sup> پیش دستی  
 کرده چنان به ذوالفقار بر سر او گوفت که سپرد سنگ و کلاه خود و هر دو عمده  
 قطع کرده بسری می رسیده پرده سر را شکافت بدندانها گرسی رسیده  
 مرحب بر زمین افتاد بعد از آن مسلمانان بر کافران حمله بردند هشت نفر  
 از کلمان کشتند باقی ها که بختند بطرف خیبر و مسلمانان ایشان را تقیید  
 نمودند ضرار بن حمزه صدائی از حجابان علی بود و قتیکه امام حسن بن علی<sup>ع</sup>  
 خلافت امعاویه<sup>ع</sup> و اگذار شد و بیعت بوی کامل کردید از حضور معاویه<sup>ع</sup>  
 عزیمت گرفته عبادت میکرد و وقتی در اکار ضرور پیش شد که از حضور  
 معاویه<sup>ع</sup> ناچار شد که وی را بطریق ایچی گری فرستادند چون بخدمت معاویه<sup>ع</sup>  
 رسید گفت ای ضرار علی رضی الله عنه ترا صفت نای گفت یا امیر المؤمنین  
 مرا عفو نای گفت قسم میخورم که بر تو ضرر نرسد ضرار او صاف سابق با  
 بیان کرد آنحضرت فرمودند که قرآن همراه علی و علی همراه قرآن است  
 از یکدیگر جدا نمی شوند تا به حوض کوثر برسند و نیز فرمود که نظر کردن  
 بطرف علی عبادت است و نیز فرمود که علی پیشوای مسلمانان و قائل  
 فاجر نیست کسی که وی را نصرت دهد نصرت می یابد و کسی که وی را  
 امانت ناید خوار میگردد و هم فرمود که عنوان نامه مؤمن حب  
 علی بن ابیطالب است رضی الله عنه و نیز گفته که دوستی علی گناه چنان  
 میخورد که آتش همزم را و نیز فرمود که نیک بخت کامل نیست که دوست  
 داشته باشد علی در حیات و مات و نیز فرمود کسیکه علی را دوست  
 داشت مراد دوست داشت و کسی که مراد دوست گرفتی خدا را دوست  
 داشت و کسیکه علی را دشمن گرفت مراد دشمن گرفت مراد دشمن گرفت  
 گو یا خدا را دشمن گرفت بغوذ با همه من ذلک و نیز فرمود که علی بخت  
 مانند ستاره صبح بر اهل دنیا می درخشد ابن عباس رضی الله عنهما  
 فرمود که صد هفتاد هزار قرآن در شان علی بن ابیطالب نازل شده که از جمله  
 این هفتاد است **إِنَّ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيِّئًا لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ**

السرحین و ذاک محمد بن حنفیه فرموده که مومن گفته نشود شخصی که در دل او  
 دوستی علی و این بیت نباشد و چون آیه و تعبها اذن و اعمینه  
 نازل شد آنحضرت فرمود خدا یا بگردان کوشش علی اذن و عیب کوش  
 نگذارند و وحی الهی علی رضی الله عنه فرمود که بعد ازین دعای آنحضرت  
 چیزی را فراموش نکرده و مفضاین حضرت علی باقی خلفا در استبدین  
 بسیار است که تالیفات علی حده دارد مقصد از تقریفات  
 و توصیفات شان بیان عدالت نمودن شان است در جهت  
 المال تمامی آن بزرگواران که فتوحات نمودند عدالت و بیت  
 المال است قصه شهادت حضرت علی طویل است در تواریخ  
 مفصلاً مذکور است حاجت بذكر آن نیست شهادت ایشان در محرم  
 رمضان سنه چهل از هجرت هجرت آن تقویت سه سال چون از نو کفر  
 خلفا در آمدن تاریخ شد هم ذکر فضایل عمر بن عبدالمطلب که در  
 بیت المال تعادل مسی که مناسب بود که تقریر شود الان  
 بذكر آن شروع کرده میشود بتوفیق الله تعالی  
 ذکر اقتصاد و حسن سیرت عمر ابن عبدالمطلب  
 عمر بن عبدالمطلب عادل و پرهیزگار بود در بیت المال از بیت  
 روزی و در همه تفقه میگرفت رجایان حیات گفته که عامه  
 عمر بن عبدالمطلب هنگام خلافت او به دو انزده در همه قیمت شد  
 که نام آن با از لفافه و قیص و سر او و کلاه و سوزن آن دو انزده در  
 قیمت داشت مانند عمر بن الخطاب رضی الله عنه پیرهن پیوند در طویله  
 سعید بن سوید گفت عمر بن عبدالمطلب را دیدم که مردمان بیکار  
 میگذازد پیراهن مرقع را پوشیده که پس پیش آن جیب در  
 شخصی و بر گفت ای امیر المومنین خداوند بتو داده است  
 چه آجابه خوب نمی پوشی عمر سر فرو انداخته اندکی سلوت نمود  
 بعد از آن سر بالا کرده گفت بهترین پرهیزگاری میانم بود  
 در وقت دشمنی و بهترین عفو در نزد قدرت است چون این  
 معتقد روایت کرده که عمر بن عبدالمطلب نزد خود خود را طه بخت  
 عبدالمطلب آمده گفت ای فاطمه بکنده هم خدای که با کور بخرم

در این کتاب از حدیث آمده است  
 که عمر بن عبدالمطلب را  
 در روزی از عمر بن عبدالمطلب  
 پرسیدند که ای امیر المومنین  
 چرا در این لباس  
 می پوشی عمر سر فرو  
 انداخته اندکی سلوت نمود

فاطمه گفت که تو امیر المومنینی فاطمه از کجا دارد عمر گفت این احوال  
 در دنیا از بجزیر باد و زخ در آخرت بهتر است ابو امیه حفصی غلام عمر بن  
 عبد العزیز گفت روزی نزدی بی خود زوجه عمر رفتم مرانان عدس  
 داد گفتم هر روز عدس میخوردید یا مخصوص من است گفت ای پسر این  
 طعام مولای من است از وقت که امیر المومنین گردیده و خلافت  
 با او سروده شده چون خلیفه گردید از دفن پسر عم خود سلیمان بن  
 عبد الملک فایز کردید اسپ ای تازی با زین و الجام مرصع نزد  
 او حاضر آوردند که سوار شود از سواری مستناع نموده گفت فاطمه  
 من کافیت تمام اسپ با را با زین و الجام فروخته سپرد بیت المال  
 کرد و همچنین هر چیزی که از لوازم خدمت گذاری او بود فروخته  
 تحویل بیت المال کرد و اسپ پرده باد یوان غنهای پادشاهی  
 از هم جدا کرده و فرستهای دیوان خانه را حکم فروشش داد  
 قیمت آن را به بیت المال مسلمانان سپرد و عبد الله بن مبارک  
 چون زاهد میگفتند مفسر بود زاهد من ستم که دنیا مرا ترک زاهد  
 عمر بن العزیز است که او دیار ترک کرده و دنیا نزد او می آید این  
 سیرت را وقتیکه از طلا که از آب کور است سوال میکردند  
 میگفت آنها را امام مهدی یعنی پسر پسر عبد العزیز منع فرموده  
 مسلم پسر عبد الملک گفت در وقت بیماری عمر بن عبد العزیز عیادت آمد  
 حاضر شدم و پیراهن پیراهن چرکین دیدم بخواب خود فاطمه گفتم چرا  
 پیراهن امیر المومنین را نمی شوی مرتبه دیگر رفتم دیدم که همان  
 پیراهن بر عهد دوست نا شسته بخواب خود عتاب نمودم که چرا  
 پیراهن او را نستی گفت ای برادر قسم بخدا که امیر المومنین  
 غیر ازین دیگر پیراهن نیست - قیس بن جبیر فرمود که عمر عبد العزیز  
 در بنی امیه مثل مومن آل فرعون است میمون پسر هیران  
 گفت خداوند مردمان را هر وقت به بنی بعدنی بخواری کرده و این  
 مردمان را به عمر عبد العزیز بخواری حسین ثواب گفت در خلافت  
 او گرگ را در حوا دیدم که با گو سفندان یکجا بودند گفتم سبحان الله  
 گرگ با گو سفندان عرض دار نیست چون شنیده گفت از وقتیکه



این مرد صالح بر مردمان خلیفه گردیده گرگ بگو سفندان نامتعرض نیست  
 مالک دنیا فرموده زمانیکه عمر عبدالعزیز خلیفه گردید شبانان گفتند یارب  
 که ام شخص صالح خلیفه گردیده که گرگان مزاحسم گو سفندان مانع شوند  
 سبب که وی عدل نموده گرگان به گو سفندان ظلم نمی کنند  
 و در یکجا می چرخند بعد از مدتی شبی دیدند که گرگ خود را بگو سفندان  
 انداخت گفتند رأی ما نیست که آن شخص فوت گردیده این واقعه  
 در شب فوت عمر عبدالعزیز واقع گردیده بود بعضی علمایان عمر  
 عبدالعزیز بوی نوشتند که شهر خرب گردیده اگر اجازه امیر باشد  
 که چیزی مال برای مرمت کاری و آبادی شهر حکم داده بچوبستان  
 نوشتند که شهر را بعد از دور نمودن ظلم آباد و مرمت کاری نماید  
 که آبادی مملکت بعد الت بهت و بس کار و جبه وی فاطمه بنت  
 عبد الملک بن مروان دارای زیور و جواهرت بسیار بود که از خوا  
 پدر خود آورده بود چون خلافت به عمر عبدالعزیز رسید بزوجه خود  
 فاطمه بنت عم خود گفت حالا مختاری که مرا اختیار میکنی یا جواهرت  
 که پدرت بغیر حق گرفته بخوانه آوری زیرا من بد میدانم که من تو  
 و زیور مادر بخوانه باشم فاطمه گفت ای امیر المؤمنین ترا برضعاف  
 این با اختیار میکنم عمر امر نموده آن مال ا به بیت المال سپرد چون عمر  
 عبدالعزیز فوت شد بزید بن عبد الملک برادر آن زن خلیفه گردید  
 برای خواهر خود گفت ای فاطمه اگر میخواهی زیورهای که عمر از تو بغیر حق  
 گرفته و تسلیم بیت المال نموده پس بر بیت بد هم فاطمه گفت نه  
 نفس خود را در حیات خلیفه بان بخشودم بعد از فوت خلیفه طونه  
 بان خشنود شوم بزید آن زیورها را گرفته بین اهل خود تقسیم کرد و زیور  
 عمر عبدالعزیز خلیفه گردید از بنوا عام و خویشاوندان خود مال داشت  
 و زمین بسیاری را گرفته و اصل بیت المال نمود گفت این را بغیر  
 حق گرفته بنوامیه خرج و ضرع نموده نزد فاطمه عمر آورد فاطمه کلمه  
 نماید و ویرا باصلاح آورد فاطمه ویرا خواسته گفت ای امیر المؤمنین  
 درین امور است با من حرف بزن که چرا چنین کردی عمر گفت حق تعالی  
 محمد صلی الله علیه و سلم بر حمت بخلق فرستاد نه بعد از آن خدا او را خوا

بر روی جوی آبی برآمدم ترک کرد و شامیدن همه علی السویه است  
 بعد از آن خداوند حضرت ابوبکر را خلیفه گردانید آن نیز همان روش رفتار  
 کرد بعد از آن حضرت عمر خلیفه شد آن هم روش هر دو را سلوک  
 نمود همین جوی روان بود تا آنکه نریزد و مردان عبد الملک و هر دو پسر  
 ولید و سلیمان خلیفه گردیدند چون خلافت عمر رسید آن جوی  
 خشکید که اصحاب با سیراب نکرد تا آنکه باز کرد در آن حد که بود  
 فاطمه گفت بس است من قصد داشتم که با تو ازین بیشتر سخن زخم  
 اما چون مقصد تو همین است جای سخن زدن نیست آمده بنومیه از  
 عمر خبر دار گردید بعضی گفته اند که فاطمه گفت بنی امیه چنین چنان  
 میگویند چون امیر المؤمنین ابن سخنان ابی فاطمه گفت فاطمه گفت  
 ترا از روزی از روز نامی ترست آنکه وی را میگویند امیر المؤمنین  
 گفت غیر از روز قیامت از دیگر روز نامی ترسم بس فاطمه باز گشته  
 بنی امیه را خبر داده گفت خود شما این بار اسیر خود آوردید که دختر  
 از اولاد عمر بن الخطاب گرفتید که وی بطریقه جد خود رفتار میکند همه  
 سکوت نمودند زیرا مادر عمر عبد العزیز مادر عاصم و مادر عاصم دختر عاصم  
 ابن عمر بن الخطاب بود و اسم او خفته بود در وقتی سفارت از زدن  
 اسب روی او محروح گردید پدر او خون پاک کرده میگفت اگر تو  
 بنی امیه باشی چه قدر نیک است زیرا عمر بن الخطاب میگفت از اولاد  
 من شخصی که اشج است تمام زمین از عدل بر میکند و آن عمر عبد العزیز  
 بود برویت و عمر حضرت عمر رضی الله عنه میگفت کاش میبود نسیم  
 آن صاحب زخم را از اولاد خود که دنیا را از عدل چنانچه در اول بود  
 معلوم میکند عیدم بن عمر میگفت بایان میگفتم که دنیا میکند تا خلافت  
 نکند از اولاد عمر مثل عمر و عمل کند مثل آن ابوالسیر عبد العزیز  
 بن عمر رضی الله عنهما نیز بروی خود زخم داشت گمان میکردند که شخصی  
 موعودین همان است ذوالشین را که عمر گفته بود همین کس اشج است  
 بعد از آن معلوم شد که آن نبود بلکه عمر عبد العزیز بود که رفتار عمر  
 رفتار میکرد — عبد الله بن مسلم از پدر خود روایت کرد که نزد  
 عمر عبد العزیز رفتم در شب نزد او کتاب بود نوشته پیچود و امور

سلبین را ملاحظه میفرمود چون کاتب تاریخ شد آن چراغ را خواهرش  
 و چراغ خود که سه پایینی داشت و قطعه گل فوق آن بود آورده  
 روشن کرد چون متولی امر خلافت گردید منادی را فرمود که در کوچه  
 و بازار باند کند کسیکه بر وی تعدی و ظلم شده نزد من حاضر شود  
 یهودی محاسن سفید از اهل حصن نزد او حاضر گشت که یا امیرالمؤمنین  
 از تو حکم خدا را سوال میکنم گفت چه مقصد است گفت عباس بن ولید  
 ابن عبدالمطلب زمین مرا برزور گرفته عباس در مجلس شسته بود خلیف  
 بوی خطاب نمود که چه میگوئی گفت زمین را بمن امیرالمؤمنین ولید  
 بن عبدالمطلب داده و حکم آن را بمن نوشته عمر گفت ای یهودی  
 چه میگوئی یهودی گفت من از تو حکم خدا را سوال نمودم عمر گفت  
 بی شک متابعت خدا بهتر است از کتاب ولید بن عبدالمطلب خلیفه  
 گفت ای عباس خیر و زمین یهودی این بنده عباس آن زمین را بر  
 کرد بعد از آن عمر عبدالمطلب را شروع کرده اموالیکه خلیفه بای بی  
 امیه از مردم گرفته بودند به صاحبانش مسترد میکرد عمر پسر ولید بن  
 عبدالمطلب شنید که امیرالمؤمنین اموال اقوام خود را گرفته به بیت  
 المال تقسیم میکنند بوی مکتوب نوشت که ای عمر عبدالمطلب برگزیده  
 گان عیب گرفتاری و خلاف رفتارشان سلوک نمودی و با اولادشان  
 بدی کردی ازین قصه گرفتن اموالشان را نمودی ترک اموزد کردی  
 که حله رحم باشد قطع نمودی با الهای باقریش و میر ششان را سپرد  
 بیت المال نمودی با خبر باش که ترا باین رویه و اگر نغشوند ترا  
 خواهند در حرم بنو هاشم بسم الله الرحمن الرحیم از طرف بنده آل  
 عمر امیرالمؤمنین بجانب عمر پسر ولید بعد از آمدن اسلام اما بعد ای  
 عمر نوشته تو بمن رسید از مضمون آن مطلع شدم اول از تو سوال  
 میکنم که تو پسر ولیدی چنانچه گان میشود تا در تو بنانه بنت سکون  
 در بازار حصن گردیده بدکان باسه حصن سرزده تا عمل میشد خداوند  
 داناست که چه کردی زبان ویران مال غنیمت مسلمانان خنجریده بر آن  
 پدر تو هدیه داد به تو حالمه گردید پس بد است محمود بدست ولید که تو را

بعد از آن نشوینا یافتی تا چنین جبار و سرکش شدی که می بنداری از آنچه ترا  
 و این بیت ترا محروم کردم از مال غنیمت خداوندی که حق ذوی القربی  
 و مساکین و بیوه زنان است از جمله ظالمینم ظالم تر و ترک کننده تر  
 عهد الهی از من کیست که ترا بزبان کواکلی و سفاکتی بر لشکر  
 مسلمانان و الی گردانید که برای خود بر ایشان حکم میکنی مقصدی در تو درین  
 ولایت غیر از محبت پدر فرزندی چیزی نبود و ای بر تو و ای بر پدر تو  
 خصم های شما در قیامت چه قدر بسیار خواهد بود چه گونه پدر تو  
 از دست خصما و خود سجات خواهد یافت ظالم تر از من و تارک عهد  
 خداوند از من کیست که قره بن شریک عرابی جانی ابر مصر و الی غوره  
 در لاهور و لعب و شراب نوشی و بی رحمانی را مجاز فرمود و کیست که عالیه بر بریه  
 سهام در جنس خمس عرب مقرر کرده بگذارای بنانه اگر دو حلقه شکم را  
 بر چیده قناعت میکردی و غنیمت مسلمانان را باطل آن رد میکردی  
 من برای تو فرغت یافته شمارا بر عقل و دشمن می نهادم همیشه حق را  
 ترک کردید بعد ازین امیدندارم که شما چنان باشم بلکه چنان  
 می بینم که کسی ترا بفرود شد دشمن ترا بین یتیم ها و مساکین و بیوه زنان  
 بعبوض حق شان تقسیم نماید زیرا هر یک در حق دارند و السلام  
 علینا و علی عبادنا الصالحین و لانیال عهد الظالمین — عمر عبد العزیز  
 پیش از خلافت شخصی صاحب خیر و علم و صلاح و عبادت بود مگر در خوراک  
 و پوشاک خود بسیار تنعم چون خلافت را تولاقت نمود تنعم را ترک  
 نموده و خشن پوشی اختیار کرد چنانچه پیش از خلافت نمجورد مگر بهترین  
 طعام و منی پوشیدمز بهترین جامه را چون عله هزار دینار میخریدند  
 به بر کرده پسند نمی کرد میبافت این درشت است چون جامه خوب  
 نرم آورده شدی بدست خود مساس کرد میبافت حفت درشت  
 بعد از نیکه خلیفه کردید خشن پوشی نمود چنانچه اگر جامه درشتی بویی آورد  
 دست زده میگفت چه قدر خوب بود اگر نرم نمی بود سبب این از  
 رسیده شد گفت من نفس شو قنا کیست هر جامه را که دیدی به بهتر  
 آن بایل شدی چون خلیفه شدم نفس من شایق حنت است  
 این با در نظر هیچ است بهیتم بن عدی گفته برای ما طمه زوجه عمر

کینز هم صورتی بود عمر پیش از خلافت آن باد دست داشت از زوجه  
 خود جدا شد و آن کینز را بوی بد بد فاطمه از دادن کینز امتناع نموده  
 بود چون فاطمه کردید فاطمه آن کینز را به بهترین لباسها بسته برای عمر  
 در نزد خلیفه برده بوی او گفت این کینز برای استت و وقت خود را  
 بوی خوشتر از بقول فاطمه مسرور گردیده اثار خوشوقتی بر روی او  
 ظاهر گردید چون با وی خلوت کرد کینز را میسازن کرده از وی پرسید  
 پیش تر از آنکه بودی و بتصرف فاطمه از کجا آن باریه گفت مولای  
 من در کوفه از طرف حجاج بن یوسف عامل بود حجاج مال را گرفت  
 من نیز در میان اموال او در حاکم صغیر بودم حجاج مرا عبید اللیث بن  
 فرستاد وی مرا به ختر خود فاطمه بخشید گفت آن عامل چه شد گفت  
 گردید گفت از وی پرسیده گفت آری گفت حال و چیست گفت  
 به سختی گذران میکند عمر عبد العزیز به عامل خود نوشت که فلان را  
 بطریق شتاب بفرست چون قدوم آورد گفت هر چه حجاج  
 از پدر تو تاوان گرفته بود بردار تا مال خود را گرفت کینز را نیز امیر المؤمنین  
 بوی داده گفت اینک تو و کینز تو شاید بر تو وی را و طی کرده باشند  
 و بر تو حرام گردیده احتیاطا طی کنی گفت این کینز از تو باشد گفت  
 من بوی حاجت ندارم گفت وی را از من بجز گفت از آن کسانیکه نفس خود را  
 از هوا باز دارند نیست کینز آن جوان گرفته رفت کینز گفت یا امیر المؤمنین  
 وجد و محبت تو با من کجاست گفت همچنان بر حال خود است بلکه زیاده  
 تر گردیده گفته اند که محبت آن جاریه همیشه در دل عمر عبد العزیز شعله میزد  
 تا وفات کرد مسلم بن عبد الملک بن مروان ملغم و خوش  
 گذزاتی بود که هر روز هزار درم خرج سفره داشت روزی  
 عمر عبد العزیز او را به ناشتاد دعوت کرده طعام برای او و همیا نمودند  
 عمر عبد العزیز فرمود که طعام را معطل کرده عدس بخند را  
 مقدم کنند لکن آوردن عدس اهم تاخیر کردند تا اینکه  
 مسکه را اگر سینه گی بسیار رسید عمر به حسادم گفت وای تر اباسعد  
 بگر سنی که صبر کرده کذب اند هر چه دار بد بسیار درید عدس را  
 آوردند مسکه از آن بسیار خورد تا سیر گردید بعد از آن طعام

ترجمی

همیا کرده را حاضر کردند و گفتند یا ابوسعید بخور گفت پس کردم عمر گفت  
 یا ابوسعید طعامیکه دود آنک قیمت دارد ترا کفایت میکند و تو روزی هزار  
 در هم بر آن شصت خود خرج مینمائی مسلمه توبه نموده عهد کرد که دو مرتبه نسیب  
 خود کند مسلم بن عبد الملک روزی بعبادت عمر عبد العزیز عرض کرد در آن  
 قوت کردید و چهل شد گفت یا امیر المؤمنین چرا وصیت نمیکنی گفت مال  
 کجا است که وصیت نامم مسلمه گفت این صد هزار تو بخشیدم در آن وصیت  
 نماند گفت وصیت دیگر هست گفت آن چیست یا امیر المؤمنین گفت از  
 گرفته پس در نماند مسلمه گریه نموده گفت ای امیر المؤمنین از لهای سنگین مرا نرم  
 کردی و در غلوه مردمان دوستی مرا انداختی و در زمره صالحین نام ما را بیادگار  
 گذاشتی در روزی بحوب مسلمه گفت که اولاد من از دول بیرون نیست  
 یا مردی متقی خواهد بود حق تعالی برای او خرج از طرف خود میکند و اندام روی  
 و صورت در مخاصی خواهد من و بر اتمصیت خداوند قوت نمیدم بر او  
 دیگر اگر اولاد من جهانی باشد قال الله یتقوا الصالحین و اگر چه من  
 باشد من پشتیبان مجربین نمیکوم چون قوت کردید رحمه الله تعالی تر کند او  
 به بنفاده دنیا رسید به پنج دنیا رفتن خریدند و بدو دنیا موضع قبر او را  
 گرفتند یازده پسر از و مانده بود و ده دنیا تر که آن آدم کردند به هر یک  
 از پسران او نه در هم صحیح رسید هشتم بن عبد الملک من وفات کرد  
 از وی بیست یازده پسر ماند چون ال او تقسیم کردند به هر یک پسر  
 هزار هزار رسید وقتی دیده شد که یکی از پسران عمر عبد العزیز  
 دیگر و صد سوار تجریم نموده یعنی همه را از خود سپ و براق داد  
 یکی از پسران بشام ترا دیده شد که سوال میکرد و مردمان بوی تصدق  
 میکردند سلیمان بن عبد الملک خوارج را بسیار میکشت و عمر بن  
 عبد العزیز به حسن شان رأی داده تا اینکه توبه نمایند و از کشتن نهی نمود  
 یکبار خارجی بحضور سلیمان آمده بوی گفت یا فاستق این افلاک  
 سلیمان از گفته او بر شفت گفت عمر عبد العزیز مرا از کشتن  
 خوارج منع میکرد حاضر نمایند و بر حاضر کردند سلیمان گفت مقوله  
 خارجی را بشنو خارجی گفته خود را تکرار کرد و سلیمان به عمر خطاب کرد  
 در باره این چه مصلحتی میبینی عمر عبد العزیز سکوت کرد و سلیمان

گفت ترا بخدایتعالی قسم میدهم که مرا برای خود خبر دهی عمر گفت ای من است  
 که تو نیز دشنام دهی چنانچه ترا دشنام داده سلیمان گفت دیگر چیزی  
 نیست گفت آری سلیمان بزودن کردن خارجی امرداد و بر اکتشاف  
 چون عمر عبدالعزیز از نزد سلیمان بیرون شد خالد بن ریان کلان پاسبان  
 کو تو ال ( و بر ا تصادف کرده گفت ای عمر چگونه با میرالمومنین میگوئی  
 تو نیز و بر ادشنام ده چنانچه ترا دشنام داده قسم بخدا ترسیم که خلا  
 امیرالمومنین میگوید گردن عمر را بزین گفت میگردی اگر میگفت گفت بی  
 قسم بخدا چون خلافت بعمر منقوض شد خالد آمده بجای صاحب حریر  
 کو تو ال پیاده شد عمر گفت ای خالد شمشیر را بگذار بعد از آن گفت خدا  
 خالد را برضای تو خوار گردانیدم وی را ابد استر فرج مده بعد از آن بطرف  
 کلان های پاسبانان نظر کرده عمر و بن مهاجر انصاری را خواسته گفت  
 ای عمر و خداوند جل و علا میداند که میان من تو غیر از قربت اسلام  
 چیزی نیست مگر شنیدم که تو تلاوت قرآن بشریف را بسیار بنیائی  
 و دیدم ترا که در موضع نماز میگذاری بجان آنکه غیر از خداوند کسی ترا  
 نه بیند و دیدم ترا که نماز را خوب ادا میکنی شمشیر بگیر و حرمت تولیت  
 نامی حق تعالی بدعای عمر عبدالعزیز چنان نام خالد بن ریان را از زبان  
 محمود که کس نمیدانست که وی زنده یا مرده است یحیی بن یحیی فرمود  
 من شرفی که یکبارگی ذکر او محمود گننام گردیده باشد مانند خالد  
 بن ریان ندیدم که مردمان میگفتند خالد بن ریان چه شد مرده است  
 یا زنده تا در گنهای مرد و وقتیکه عمر عبدالعزیز خلیفه گردید همون  
 بن مران را گفت اعوان که بوی عباد نامیم چگونه مرا همیشه مودت من  
 گفت یا امیرالمومنین دل خود را با بن امر مشغول به از زرا تو مانند  
 بازاری به بازار هر کالای که خرید داشته باشد مردم از اطراف  
 بی آورند چون مردم از تو خیر خواهی شناختند همان انصوح و خیر  
 خواهی را بتو تقدیم میکنند بهمن طور شد بر شب علماء و فقهارا  
 در نزد خود جمع کرده از موت و قیامت ندا کرده نمود میگفتند  
 گویا جنازه پیش روی شان بود و بود رضی الله عنه میگفت مرا  
 در امور غیر از مواقع تضاد خداوند آرزوی نیست و هرگز در هیچ جا

از امور دنیا نبودم که غیر آن را تمنا کرده باشم بوی خبر رسید که سپهر و نگین را هزار  
 در هم خنجریده که بوی مهر میکند امر بفرود و خنجر و تصدق به مثن آن امر داد و فرمود  
 که بیکدو هم نگین خنجریده بروی نقش کند مرحم الله امراء عرف نفسیه  
 از او را می نقل است که عمر عبد العزیز به پیشینان خود گفت هر کس خوشتر  
 مصاحبت مراد دارد باید دارای پنج خصالت باشد بر چیزی از عدالت  
 که نرسیده ام دلالت نماید بر کار خیر من معاون شود حاجت کسی را  
 که قدرت رساندن ندارد بمن برساند احدی را در نزد من غیبت  
 نکند آمانتی که از من و مردم تحمل نمود ادا کند هرگاه چنان بود بیاید  
 والا از صحبت من به خرج خواهد نهاد و از دخل شدن بر من ضرر  
 خواهد دید زهری گفته علماء در نزد عمر عبد العزیز مانند شاگردان بودند  
 میمون بن مهران گفت معلم العلماء فرمود عمر عبد العزیز را آدمم تا وی را  
 تعلیم زوی جدانشدم تا تعلیم گرفتیم از او چون از عدالت و آنچه  
 شنیدی که با بنی امیه معامله کرد آنرا مستحکم را مقرر کردند که او را زهر داد  
 بوی گفتند خود را تدارک نای گفت قسم بخدای ساعتی را که زهر داده  
 شدم می شناسم اگر مساس گوش من فرضاک سبب شفای من باشد اجرا  
 نمکنم شخصی که وی را زهر داده بود سوال نمود وی اقرار کرد گفت چه قدر  
 بتو دادند گفت هزار دینار گفت بیار شخص آورد گرفته تسلیم بیت المال  
 کرد گفت از پیش روی من در شوآن را تغذیب نفرمودم مردی  
 به نزد هشام بن عبد الملک آمده گفت یا امیر المؤمنین جد مرا عبد الملک  
 خدی لک بخشید ولید و سلیمان هم او را برقرار داشت چون  
 خلافت به عمر عبد العزیز رحمة الله علیه رسید آن راز من کشید هشام  
 گفت مقوله خود را دوباره بگویی وی تکرار کرد همچنان عمر عبد العزیز  
 رحمة الله علیه گفت ای مرد بخدا قسم که از تو تغذیب مشاهد میکنم  
 کسیکه بر تو ملک بخشیده و کسانیکه او را برقرار داشتند ترحم یعنی  
 رحمة الله علیه میکنی و عمر عبد العزیز که ملک را از تو کشیده میکنی آنچه را  
 عمر کرده ما امضا نمودیم سفیان ثوری و امام شافعی و بسیاری از  
 ائمه گفته اند خلفای پنج نفر بودند ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عمر عبد العزیز  
 رضی الله عنهم چون سلیمان بن عبد الملک تعهد خلافت را بوی



تقولین که و عمر عبد العزیز ابا نمود و پیرا بر بیعت کرده نموده بزور بیعت  
 کردند چون از بیعت فارغ شدند بر منبر بالا رفته گفت من به از خلافت  
 بدون رأی خود و مشوره مسلمانان مبعوث شدم آنچه از بیعت من بر  
 رقبه شماست طلع کردم برای خود دیگری را اختیار نماید مسلمانان  
 بیکبار آواز کردند که یا امیر المومنین ترا به همین و برکت بر خود اختیار  
 نموده در امر خود بتورض نمایند چون غلغله آواز مردم را شنید و رضایت  
 مردم را دانست حمد خدا جل جلاله و درود پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 بر زبان رانده گفت شمارا بتقوی خداوند و وصیت بنمایم تا آنکه  
 این امت در پروردگار و پیغمبر و کتاب اختلاف نی و زرتند بلکه در رحمت  
 و دینار اختلاف میکنند قسم بخدا کسی با به باطل چیزی نمیدهم و خوش کسی با  
 منع نمیکم بعد از آن آواز خود را بلند کرد تا نام مردم را شنید و اینده  
 گفت ای مردمان کسیکه اطاعت خدا را بنماید طاعت او و چه کسی که  
 خدا را نافرمانی کرد اطاعت او لازم نیست اگر من اطاعت خدا را نمودم مرا  
 اطاعت کنید و اگر نافرمانی کردم مرا برگردن شما حقی نیست بعد از آن  
 فرود آمده بسرای خود داخل شد - فاطمه بنت حسین بن علی بن ابی طالب  
 رضی الله عنهم بر عمر عبد العزیز بسیار ترحم میگفت سبب آن برسد شد  
 گفت در زمانیکه امیر المومنین بود بروی داخل شدم غلامان حقی  
 که نزد او بود بیرون کردند تا اینکه در خانه غیر من و او کسی نبود بعد از آن  
 گفت قسم بخدا که بروی من این بیستی دوست تر بسوی من  
 از اهل بیت شما نیست تا آنیکه از این بیعت خود نیز  
 دوست تر دارم حاجتی نماند که ادا کرده باشد - امام محمد باقر  
 بن زید العابدین رضی الله عنهما فرمود که عمر عبد العزیز نجیب  
 بنی امیه و بروز قیامت امت و احده مبعوث می شود از  
 عماد روایت شده گفت چون عمر عبد العزیز خلیفه گردید  
 میگفت گفت یا فلان در خود می ترسم گفتم در دوستی  
 دنیا چگونه گفت دوست ندارم گفتم مترس که حق تعالی ترا  
 معاونت میکند در بعضی خطبه های خود میفرمود ایها الناس  
 کتابی بعد از قرآن و بنی بعد از محمد صلی الله علیه و سلم نیست من

حکم کننده نیستم بلکه اجر کننده احکام متبذع نیستم بلکه پیروم از هدی  
 شما بهتر نیستم لکن گمان باه تر شما باکم مردی گریزنده از پادشاه  
 ظالم نظام نیست و طاعتی برای مخلوق در معصیت خالق نیست  
 بعضی علماء تابعین گفته اند عمر عبد العزیز همان مهدی است که بنی  
 صلی الله علیه و سلم خبر داده که زمین را از عدل پر میکند لکن صحیح  
 که جمهور علماء بر آنند آنست که وی مهدیست از مهدیهای مهدی  
 منتظر از اولاد فاطمه و با عیسی علیه السلام یکی میشود و خروج  
 و جلال در ایام او میباشد و این سخن از بزرگترین علامت های اوست  
 کسیکه قایل به مهدی بودن عمر عبد العزیزند بکثرت ملل و زهد مردمان  
 در دنیا بزمانه او استدلال کرده اند که این از علامات مهدیست معمر  
 بن مهدی گفت عمر عبد العزیز وفات کرد تا آنیکه مرد بمال بزرگ نزد ما  
 می آمد میگفت این مال را هر چه صلحت میدهد ایند صرف کنید  
 مصرف نمی یافتم تا آن مرد همراه مال خود باز میگشت مردمان را غمگین  
 کرده بود در آنم که وی از جمله مهدیاست منتظر نیست اگر چه  
 بسیاری از علامات مهدی منتظر در زمانه او وقوع یافت عمر عبد العزیز  
 کثیر العیالات و زهد و خوف گریه بود عطا بن ابی ریح گفت مرا فاطمه  
 زوجه عمر عبد العزیز حدیث کرد که بر عمر دخل شدم دیدم بر مصلا خود سر بر زمین  
 نهاده شک بر رخساره او سیلان میکرد گفتم ای امیر المؤمنین آیا چیزی  
 خلوت شده گفت من مریمت محمد صلی الله علیه و سلم سیاه  
 و سبز آن را بگردن گرفتم در فقر گریه و در مرض فکتابه  
 و بر من مَحْنَت کش و منطلوم کی کس و غریب اسیر  
 و پسر کلان سال و شخصی غیال مند بسیار و کم  
 ملل و مانند این در قطار زمین و اطراف شهر با فکر کردم  
 و آنست که حق تعالی مرا از ایشان می پرسد بر روز قیامت نزدیک  
 که برای من هجت ثابت نشود از آن حیث مرا گریه آمد عطا خراسانی  
 گفت عمر عبد العزیز غلام خود را امر کرد که چیزی آب برای او گرم کند  
 رفت آفتابه ای در مطبخ بیت المال گرم نمود چون دانست  
 غلام را امر نمود که یک در هم نیزم سر بریده تسلیم بیت المال کند

مردی از اهل بیت او سیب خوش مزه و خوشبوی نزد او هدیه آورد  
 عمر گفت چه قدر خوشبوی و نیکوست ای غلام بگیر بجسی که آورده  
 پس بده و بگویی که هدیه تو در نزد ما موقع محبت واقع گردید عمر و بن  
 مهاجر در آن مجلس بود گفت یا امیر المؤمنین مرد سپر عم و از اهل بیت  
 تست و بتور سیده که آنحضرت هدیه را قبول کرده میخورد و غفلت و ای  
 بر تو هدیه عهد آنحضرت هدیه بود حالا رشوت است محول میسگوبید  
 اگر قسم خورم که زاهد تر و نوقا کس تر برای خدا از عمر عبد العزیز ندیم  
 بر این صفا دم آن سعید بن ابی عروب گفت چون عمر عبد العزیز یاد موت  
 کردی مصطرب میشد بنوم روان روزی جمعیت نموده به عبد الملک  
 سپر عمر عبد العزیز گفتند به پدر خود بگویی بیشتر از تو خلیفا برای ما چیزی  
 میدادند و موقع حقوق ما را می شناختند پدر تو از آنچه در دست است  
 ما را محروم ساخته بر پدر خود آمده او را خبر داد گفت برای ایشان بگویی  
 انی اخاف ان غضبت ربی عن اب یوم عظیم یعنی من میترسم  
 اگر نافرمانی پروردگار خود را نایم از عذاب روز بزرگ ارطات بن  
 منذر گفت به عمر گفتند بر طعام و شکر اب خود حارسی مقرر نمای عمر  
 گفت خداوند اگر میدانی که من بغیر از روز قیامت میترسم مرا  
 از خوف این مگردان عامل خراسان بوی نوشت که اهل خراسان  
 رعیتی شان خوب نیست غیر از شمشیر و دره بد دیگر چیزی اصلاح نمی  
 شوند اگر امیر اجازه دهد عمر بوی نوشت اما بعد نوشته بودی  
 که اهل خراسان رعیتی شان خوب نیست آنها را اصلاح نمیکند  
 مگر شمشیر و دره دروغ گفتی رعیت را عدالت و امور حق باصلاح  
 میدارد با ایشان عدل و حق رفتار نماید و السلام و بود  
 رضی الله عنه چون سخن را بر کاتب خود املا نمودی که کتابت  
 کند میگفت اللهم انی اعوذ بک من شر لسانی یک مرتبه گریه  
 شدیدی نمود که فاطمه زوجه او با تمام اهل سرای بگریه درآمدند  
 اما کسی سبب گریه را نمی دانست چون از گریه خاموش شدند  
 فاطمه گفت پدرم فدای تو یا امیر المؤمنین سبب گریه چیست  
 گفت یادم آمد قولی که از حضور خداوند باز گردیده دو فرقه شدند

فرقه بطرف بهشت در فرقه بطرف دوزخ میروند بجزد گفته فریاد نمود  
 بهوش شد و وقتی کفی از خرمبارا گرفته به مسلم بن عبد الملك گفت  
 آب بالای حرم خوب است گفت آری گفت ایامی بینی که مردی  
 کف خرماتناول نموده آب بران بیا شاید تا شام او را کفایت  
 کند گفت آری گفت بچه سبب داخل دوزخ شود مسلم گفت بزرگ  
 مرا چنین موعظه بموقع نیتقاد پسر سلیمان بن عبد الملك بنزد مراحم  
 که غلام و حاجب عمر محمد اعزیز بود داده گفت مرا با امیر المؤمنین  
 حاجت اگر برای من اجازه سجوابی حاجب اجازه خاسته پسر  
 سلیمان بر عمر وارد داخل شده گفت یا امیر المؤمنین ملک مرا از  
 من گرفتی بمن رد نمای عمره گفت معاذ الله ملک را که در اسلام  
 گردانیدم پس رد نمایم پسر سلیمان نوشته از استقین خود  
 گفت این کتاب من عمر رضی الله عنه ان نوشته را خواند گفت  
 پیشتر از تو این ملک از که بود گفت از فاسق بن حجاج عمر  
 رضی الله عنه گفت آن بد عوا کردن از تو حقد ار تر است گفت  
 این از بیت المال مسلمانان بود گفت پس مسلمانان بچینه  
 نه تو حجاب مرا پس بده گفت عیب هم اگر این نوشته را نمی آورد  
 ترا مسؤل نمیداشتم هر گاه آوردی ترا که طلب باطل می  
 کنی چنین و اگذار نمی شوم ابن سلیمان بگریه شد مراحم گفت یا  
 امیر المؤمنین این پسر سلیمان است که با وی چنین رفتار  
 میکنی گفت ای مراحم از نفس خود مجادل میکنم من بر او مانند  
 پسر خود شفیقم وی رم با سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب  
 رضی الله عنهما نوشته کرد که چیزی از خصائل عمر بن الخطاب  
 را تحریر نموده بمن بفرست سالم سجواب او نوشت که عمر بن  
 الخطاب در غیر زمانه تو بود بزمانه ابود که مساعد و معین دشت  
 بر اسور حق اگر تو بزمانه خود مانندی که عمر رضی الله تعالیٰ عنه  
 در زمانه عمل می کرد تمبیل داری تو از عمر بن الخطاب  
 فاضل تری بجز دفعه غلام خود را فرستاد که برای  
 او چیزی نوشت بریان کند غلام بهشتاب بریان کرده

گفت

خود

آورد عمر رحمه الله تعالیٰ گفت چه قدر بزودی آوردی گفت بمطبخ  
بیت المال برین کردم در آن وقت عمر عبد العزیز مسلمانان  
را از مطبخ بیت المال دو وقت طعام میداد گفت ای پسرک  
من این گوشت نصیب تو بوده نه از من عمر عبد العزیز را تقوی بود  
که در آن پیراهن موئی و زنجیر بود و بد غسل خانه او خانه بود که  
در آن جا نماز میسوزاند کسی اجازه دخول نداشت چون  
آخر شب شدی در آن خانه غسل شده آن تقوی را گشاده پیراهن  
موئی را پوشیده زنجیر را بگردن انداخته تمام شب را نماز خواند  
می گریست تا صبح طلوع مینکرد بعد از آن کشیده به تقوی  
بست امام عزالی در کتاب اجبار العلوم خود فرموده کنیزک عمر  
عبد العزیز روزی بروی داخل گردیدها بروی سلام کرد  
بعد از آن برخاسته به مسجدی که در خانه خود داشت دو  
رکعت نماز ادا کرده او را خواب گرفت در خواب اندکی درنگ  
کرده بیدار شد گفت یا امیر المؤمنین عجب خوابی دیدم امیر  
گفت چه دیدی گفت آتش دوزخ را که بر اخیل خود جوش  
و خروش میکند دیدم که بل صراط بر منتهی او گذاشته شد  
امیر گفت بگوی گفت دیدم که عبد الملک بن مروان را آوردند  
صراط روان گردید اندک گذشت از صراط بدوزخ میل کرد  
عمر عبد العزیز گفت بگوی گفت بعد از آن سلیمان بن عبد الملک  
را آوردند وی نیز بر صراط مرور کرده نتوانست بچشم افتاد  
گفت بگوی گفت بعد از آن ترا آوردند عمر فریاد زده بیوکش افتاد  
آن کنیزک بطرف او برخاسته بگوش او میگفت یا امیر المؤمنین  
واقعه ترا دیدم که سبلا مت گذشتی همواره آن کنیزک ندا  
میکرد و امیر المؤمنین فریاد مینزد و پای خود را بر زمین میکوفت  
عمر عبد العزیز بعدی بن ارطاة را که در بصره والی نموده بود  
و میخواست او را معزول کند بوی نوشت اما بعد مرا بجان  
سیاه و در باگردن طرف آن را پس پشت خود و مجالست نمود  
باقره فریب دادی و خیر را برای من ظاهر نموده گمان مرا از

خود نیک گردانیدی حقیقتاً بر آنچه از من میپوشیدی حق تعالی  
مرام مطلع گردانید و السلام فضیل بن عیاض گفت بعضی از عمال  
عمر بن عبدالعزیز از مشقت عمل خود بومی شکوه نمودند عمر به بومی نوشت  
که ای برادر رسیدار خوابی اهل دوزخ را دوزخ و خلود ابدی را  
رایدار و از اینکه از نزد خداوند بر ذمه تو چیزی ببرد و لازم شود  
و خاتمه کار تو به نام میسری کشد خائف باش چون عامل  
مکتوب را خواند عالمی خود را و الگذار شده زمین را نور دیده تا بر  
عمر مقدم آورد گفت چه کار با بدنت باعث شد گفت بکتوب  
خود دل امر کشیدی ابد ابولایت عودت نمی کنم تا اینکه به  
مندی عزوجل ملاقات نمایم چون عمر بن عبدالعزیز خلیفه گردید  
سالم بن عبداللہ بن عمر بن الخطاب را و محمد بن کعب را در حالیکه  
امیر شکین و مخزون بود داخل شدند یکی از آن دو نفر گفت  
گفت مرا ایندو بهید یکی گفت یا امیر المؤمنین حق تعالی کسی  
را بر تو فوقیت نداده بخود رضامده که یکی از مخلوق خدا از تو مطیع  
تر باشد و یا بشکر از تو اولی تر عمر عیضان گریست که بهوش  
شد چون بهوش آمد گفت بومی یا ابا خالد رضایتیستم که  
فوق من باشد قسم بخدا که از وی بکمال ترس و حذر دارم و  
بکمال امید و آرای امیدوار و بکمال دوستی محبت و بکمال  
شکر گذاری شاگرد بکمال سپاس گذاری حامد لبین همه  
فوق الطاقه من است و هر آینه در عدل و نصفت و زهد  
در دنیا و رغبت در آخرت و دوام آن را تا بخداوند ملحق شوم -  
کوشش نمودم تا همراه ساجستان یا بندگان سجات و با فائزین  
ریشکار شوم بعد از آن گریه کرد تا وی را غشی آمد دیگری  
گفت یا امیر المؤمنین مردمان را سه قسم کرد آن کلانان را به  
منزل پدر و میانه را بمنزل برادر و خوردان را به منزل فرزند  
بدان بر پدر خود نیکی و بر برادر صله و بر فرزند مهر بانی کن زیاد  
مولی عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گفت یا امیر المؤمنین  
مرا از حال شخصی که یکدشمن شدید انحصار داشته باشد خبر کن گفت

حال او بدست گفت اگر دو باشد گفت بدتر است گفت اگر سه  
 باشد گفت درین زمان عیش او گوارا نخواهد بود گفت قسم بخدا  
 ای امیر المؤمنین کسی از امت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم  
 نیست مگر خصم تست عمر بن عبد العزیز خیان گریست که از گفتن خود  
 ایشان شدم از انبی نعیم روایت است که گفت عمر بن عبد العزیز  
 را در جائی نشسته دیدم گفت ترا چه اینجا نشاندہ گفت انتظار جامه  
 پایی خود را دارم که شکسته شود پوشیده به غیر برایم گفتم چیست  
 آن جامه با گفت پیراهن و ازار و ردای که قیمت همه چهارده  
 درهم است اسماعیل بن عیاش گفت از عمر بن حجاج پرسیدم  
 که عمر بن عبد العزیز در خانه چه می پوشید گفت جبه سیاه است و از  
 میفرمود رضی اللہ عنہ چیزی را از دنیا ترک نکردم مگر فضل  
 آنرا در دل خود یافتیم که آن زهد و نعمت دینی باشد احمد  
 بن ابی الحواری گفت اباسلیمان دارانی و اباصفوان را شنیدم  
 که در عمر بن عبد العزیز و او بیس قرنی مناظره داشتند ابوسلیمان  
 گفت عمر بن عبد العزیز از او بیس قرنی زاهدتر بود اباصفوان گفت  
 چرا گفت عمر بن عبد العزیز دنیا را مالک گردیده در آن زهد نمود  
 اباصفوان گفت اگر او بیس قرنی مالک میکرد دید  
 مانند عمر بن عبد العزیز زهد میکرد ابوسلیمان گفت امتحان  
 کرده را بدون تجربه شده مگردان عمر بن عبد العزیز دنیا بدست او جا  
 شده زهد نموده از دنیا اعراض کرد او بیس قرنی دنیا با و اقبال  
 نکرد معلوم شد که اگر دنیا بوی روی می آورد زهد می نمود باین  
 شخصی که دنیا بوی روی آورده و در دل او موقع ندارد افضل است  
 از کسی که دنیا بدست او نیامده اگر چه در دل او موقع نداشته باشد  
 در زینہ سرای عمر بن عبد العزیز خشت متحرک بود که در وقت صعود نمودن  
 و فرود آمدن عمر می لرزید غلام وی آن خشت را بگل محکم کرد چون  
 عمر بزینہ بالا رفت آن خشت را اندیدہ گفت آن خشت متحرک  
 چه شد گفت دیدم که در وقت بالا رفتن و پایان آمدن متوحش  
 میشدی آنرا بگل محکم کردم گفت آنرا بقرار سابق از موش

بکن زیر امن در زمان خلافت خود بخداوند عهد کردم که تا خلیفه باشم  
 خشت بر خشت نگذارم نه بخته و نه خام و میفرمود که مراد امور آنزدی  
 نیست مگر موقع قضای الهی یعنی بگر آنکه را خداوند بر من مقدر کرده به  
 روایت دیگر اینست که هیچ حالتی نیست که غیر آن در نظر من پسند آید از  
 دعای وی این بود اللهم انی اطیعک فی أحب الاشیاء عندک  
 وهو التوحید ولم أعصیک فی ابغض الاشیاء و هو الشریک  
 فاغفر لی ما بینهما یعنی بارخدا یا ترا در دست ترین اشیا در نزد تو که  
 توحید باشد اطاعت نموده و در دشمن ترین اشیا که شرک است نافرمانی  
 نکردم باین این دو را به بختی و مرابان یا مرزا از کلام او است که  
 ذکر خدای عزوجل بزرگ و فکر در نعمت های خداوند افضل عبادت  
 است از دعای وی این بود که خداوند کسی را که اصلاح است محمد  
 صلی الله علیه وسلم مربوط بآن باشد باصلاح آرد کسی را که هلاک است  
 آنحضرت ۲ هلاک وای باشد هلاک نمائی باحجاج ظالم بغض بسید  
 داشت و میگفت بر چیزی از حجاج حسد نبردیم مگر باینکه قرآن و اهل  
 آن را دوست داشت و در وقت وفات خود گفت خداوند مرا پیام  
 زیرابنده گان تو گمان میدارند که مرا نبی امرزی چون عمر عبد العزیز را  
 را موت حاضر شد گفت مرا بنشانید ویرانشانند گفت بارخدا یا امر ترا  
 تقصیر و نهی ترا عیبیان نمودم و لاکن لا اله الا الله بعد از آن سر خود  
 را بالا کرده نظر تیز نمود گفتند چرا به شدت نظر مینمائی گفت مردمانی مشاهده  
 میکنم از جنس اس و جن نیند بعد از آن گفت تلك الدار الاخرة فاجعلها  
 للذین لا یروون علوانی الارض ولا فسادا بعد از آن گفت  
 لا اله الا الله مثل هذا اقل عمل العاملون یوسف بن یاک گفت  
 خاک را بر قبر عمر عبد العزیز برابر میکردیم ناگاه رقه افتاده که بران نوشته بود  
 بسم الله الرحمن الرحیم امان من الله تعالی لعمر بن عبد العزیز و فاء  
 روایت است که مردی در شام شهید شده هر جمعه در خوابی آمد همراه پدر خود سخن  
 مینزد یک جمعه غائب شده نیامد بعد از آن در جمعه دیگر سخن او در آمده گفت  
 امی کسپرک من از من تاخیر نمودی تخلف تو بر من بسختی گذشت گفت ای پدر  
 در آن جمعه شهید امار مور شد ند که عمر عبد العزیز را پیش باز نمایند من هم ایشان



رفته او را ملاقات کردیم ازین سبب از خدمت دور ماندیم و فوات او  
در سنه ۱۰۱ یکصد و یک از هجرت و عمر اوسى و نه سال و چند ماه مدت خلافت  
دو سال و پنج ماه بود رضی الله عنه مؤلف کتاب گفته مناقب وى بسیار  
است تنها رساله در او صاف او تالیف نمودم سابقاً در مناقب سلطان صلاح  
الدین ایوبى تذکار یافت که وى زاہد و میانہ را بود در دنیا چون وفات  
کرد غیر از چهل و هفت درهم و یکدینار از و چیزى نماند و هفده اولاد نر و ماده  
از و باقی ماند و ہم در مناقب سلطان نور الدین محمود بن زنگى ذکر شد که وى  
میگفت بیت المال اموال مسلمانان است و من خازن ایشانم چنانست نمیکم  
و زوجه او کم نفقه شد از بیت المال نداد از سه دکان که داشت از مال  
خود خریده بود بوى داد از تمام این بادانسته شد که ملاک و موقوف علیهم  
کارها عدل در بیت المال و میانہ روى است خلفا را شدین و سلطان  
نور الدین و سلطان صلاح الدین هر چه رافخ کردند و حق تعالی ایشان را  
ازین بنده گان قادر ساخت همه بذریعہ زہد و اقتصاد در دنیا و عدل در  
بیت المال بود علامہ قطبى در تاریخ خود گفته که چون حق تعالی باہل زمین  
فضل و احسان را اراده نمود و ظهور عدل و فضل را برای تکریم و اجلال  
شان مقدر کرد و با ظلم و ظلم و فتنه با و رفع مواد فساد و محنت با و تبارک و تعالی  
اسلام و تقویت اہل سنت سکنیہ کہ بر طریق روش سیدنا محمد صلی الله علیہ وسلم  
متمسکند و بر پا کردن شرع شریف بر رعم ملحدان حکم فرمود در افق خلافت عظمی  
آفتاب ایالت عثمانی را طالع و از اوج آسمان سلطنت کبرای کمال معدلت خاقانی  
را سا طمع گردانید کہ ایشان را بر سریر ملک نشاندہ اعظم ممالک اسلام را بہ  
تصرف شان آورده و بردست آنها مملکت ہای بزرگ آرا منقوح و بذریعہ  
شان امن و امان را بر عالم منتشر ساخت لا زالت و اللهم باقیۃ الی الہم  
الذہان کما علی قطبى تمام شد و در مناقب شان از محاسن صفات و زہد و عدل و  
و جہاد و فعلہای خیرات اشبار ذکر نموده کہ محقول از ان ہجرت می افتد بسیاری  
از انہا درین کتاب پیش گذشت کسیکہ در سیرت ملوک و سلاطینى کہ بعد از خلفا بر اشدین  
بودند تا مل نماید برای وى کمال یقین حاصل میشود کہ بہترین دولتہای اسلام  
میان عالمہا بعد از نبی صلی الله علیہ وسلم و خلفا را شدین رضی الله عنہم دولت  
عثمانیہ است زیرا ایشان متصف بصفاتی بودند کہ بیشتر از دول اسلام بدان متصف

نبودند و جامع فضائل بودند که غیر ایشان بمرور لیالی و ایام ندیدند از آن  
 جمله اینکه برای شان فتوحات و اسرار و غزوات مشهوره است چنانکه در آن  
 اسلام لغتوجات شان وسعت و علم و امن و امان میان مردمان منتشر  
 یافت و اگر اینکه عقائد شان صحیح مطابق عقیده اهل سنت و جماعه که در آن  
 بتدریج و خارج از طاعت نیست دیگر اینکه ناصرند بهب اهل سنت و قائم به  
 شعائر دینند در تمام شهرهای اسلامی مخصوص در عرین شریفین که سر حشرین  
 و اساس آن و مطلع نور و چراغ دین است زیرا بابل عرین و طائف و  
 بآن قوام دین است مؤلف نموده اند و مظهر شعائر آنرا از آنکه مذاهب  
 اهل سنت و جماعت بایشان منحصر است میباشد برای آنجا میکند قائم بوظایف  
 دینند مرتبه با و انعام های بسیار از اصناف نیکی های که باعث کثرت نعمت  
 است و همچنین برای اشراف و سادات و علماء و صلحاء ابرار را آنچه را که  
 کند مقرر و مرتب نمودند که بدان معیشت نمایند تمامی را بر قیام عبادت  
 و اشتغال بعلوم نافه معاونت کردند و آنها بادای شکر خداوند و در دعا  
 های خیریه در هر مسجد و جامع قیام نمودند از محاشین حلیه و مناقب ایشان  
 شان اینست که کفره فجار و بتدعیه اشرار را بذر بیهوشی و غرور خود در اقطار  
 زمین دفع نموده راه حجاج و زوار و تجار و سافرین را امن کرده غایت  
 کوشش خود را در نصرت اسلام و نگهداری دین مبذول داشتند پس بر  
 مسلمانان واجب است که در تشیید دولت و تثبیت قواعد سلطنت شان  
 سعی و بدوام توفیق و نصرتیکه بآن تالیف مملکت شان باشند دعا نمایند و  
 چنان بگویند اللهم وفقهم لکل خیر و ادرع عنهم کل مکر و مضیر و  
 وفق سائر الونزلاء و الامراء و القضاة و العلماء و العمال و نصرة  
 الدین و حق تعالی بر این عصر حمید بواسطه رشته مر و اید بیکتای دولت عثمانیه  
 بوجود شخصی از ان منت نهاد که بزرگوار و در عرین شریفین بمراد و مناره با  
 مشرف شده و مساجد آن را تعمیر نموده تا اینکه مصداق قوله تعالی  
 انما یعمر مساجد الله من امن بالله و الیوم الاخر گردید سلطان  
 الاعظم و الخاقان الاکرم الامیر خیر خلفاء الرحمن اشرف  
 سلف ال عثمان السلطان ابن السلطان ابن السلطان الملک  
 المنصور المظفر المعان السلطان الغازی عبد الحمید خان

ابن المرحوم مولانا سلطان الغازی عبد الحمید خان متبع الله  
 السلیبین بوجوده و افاض علیهم سحائب فضله و تجوده و ادا امر له  
 النصر و التمکین و ایلده بروح القدس الامین که از چین ولایت تا  
 این زمان صفات محسنه و کارهای خیر او دیده است که زبان بیان از وصف  
 آن عاجز است که از آنجمله تجارت فائده دگر که مکرر تعمیر نمود باطن آن تجارت را  
 سنگ های مرمر بطرز عجیب منتظم فرموده و آنرا بسیار و انعام بیشمار بر مباحثین  
 آن بذل نموده که بل ایشان کفالت نمی کند و بنا بر آن تجارت در سنه ۱۲۹۹  
 هزار و دویست و نود و نه از پیرست خیر البشر صلی الله علیه و سلم بود و از آثار و  
 خیرات جلیله اوست و در امر اوست بوضع مطبعه در مکه مشرفه برای طبع کتب علوم  
 تا اینکه انتشار علوم در موضع مہبط وحی که مرجع خصوص و عموم است بسیار شد  
 تا باین سبب ثواب نشر علوم و تاریخ قواعد دین که هر دو از قوی ترین اسباب  
 تارشد و تمکین است برای او حاصل شود اساس مطبعه مذکور سنه ۱۳۰۰  
 بجزی بوده و وزیر معظم و مشیر مفرود دولت لوالید عثمان نوری باشا والی  
 ولایت حجاز و شیخ حرک محرم انتقال امر او را نموده و بوضع آن قائم گردید  
 کمال اجتهاد و سعی را در آن ملبسند و فرمود تا اینکه کامل و میلان بود  
 مشهور گردید لازال فعله مبرور و آرد سعیده مشکوفا شویکی زاده سید  
 عبد الغنی افندی و مشقی بدیریت آن مطبعه مذکوره قیام نموده مردمان  
 از تمام مواضع برای طبع کتب علوم درین مطبعه رجوع نموده که در آن زبان  
 عربی و ترکی و جادی کتابها طبع میگردند به این سبب بر جمیع مطبعه  
 با فایده آمده از خداوند و او این سلطنت سینه و توفیق آن بهر خصلت  
 مرضیه مسلت می نمایم و زیادت توفیق را بر روز زمان استغاثه نمایم  
 تا اهل این ملت بذریعہ این دولت به اسطی مقامات استقامت و  
 واحسان نائل گردند و آنچه از سیدنا ابی بکر رضی الله تعالی عنہ پیش گذشت  
 سببیکه لا یصلح اخر هذه الامة الا بما صلح به اولها  
 به سبب این دولت محقق شود از حضرت التی برای جمیع مسلمانان توفیق  
 و اعانتہ و اخلاص و قبول و خوبی خاتمه را به جاہ سیدنا محمد صلی الله علیه و  
 آله و اصحابه الکرام سوال میکنم و سلام علی المرسلین و علی  
 الله رب العالمین اتمام فتوحات اسلامیه یوم سید محمد

محترم الحرام سنه ۱۳۰۳ از هجرت النبی صلی الله علیه وآله و صحبه و سلم  
 تمت بحون الله و توفيقه ترجمه جلد ثانی فتوحات اسلامیة مستی بنوار شیخ اسلام  
 یوم چهارشنبه غره شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۰۹ قمری مطابق اول  
 برج کبیران سنه ۱۳۰۹ شمسی و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله  
 و آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

الطاهر

الحمد لله و صلی الله علی فاتحین الذین صطفی امام بعد تبانی  
 غایات ایزدی و توفیق الطاف خداوندی بطبع جلد ثانی تاریخ فتوحات  
 اسلامی در دوره درخشنده فرمانفرمانی اعلی حضرت امیر اشرف محمد نادر شاه  
 قازی بر حسن توجهات جناب جلاله کتاب عبد الرحیم خان نائب سالار وکیل  
 نائب الحکومه بهرات کامیاب آمده و تو استیم که سایه طبع و نشر این مجلد  
 و بیازوی تجدید سرگذشته های عالم اسلام خدمتی به ارباب اتقان  
 و هدیه باصحاب علم و عرفان تقدیم داشته و برای افغانستان و افغانیان  
 از عمر درختان نادری که دوره طلوع سعادت و بختیاری ماست یادگاری  
 گذاشته تاریخ طبع کتاب بمناسبت تصادف و وقوع به عصر اعلی حضرت شهر  
 یاری فتوحات اسلامیة نادری گذاشته شد ترجمه علماء کرام بهرات و  
 و تصحیح اول فضائل اگابان آخذ زاده ملا عبد الغفور خان سلجوقی و حاجی ملا  
 محمد صدیق خان و حاجی ملا تاج محمد خان تحت نظارت فرزند ارشد نائب سالار  
 موصوف آقای عبد سلیم جان و با اهتمام آخذ زاده ملا فخر الدین خان -  
 سلجوقی مدیر مطبعه و تصحیح ثانی حاجی ملا تاج محمد خان در مطبعه تعلیم بهر یک خلیان  
 آخذ زاده ملا سید محمد خان و آخذ زاده ملا محمد امان و آخذ زاده ملا عبد  
 الفتاح خان سلجوقی کاتبان مطبعه و میرزا دین محمد خان مرتب و عزیز الله  
 معاون مرتب و خلیفه علام حسین بهراتی استاد طبع و محمد رحیم معاون  
 صورت انتظام و بهمنت ختم تمام پذیرفت و انایان اگر زلتی در ترتیب  
 کلام یا بسند و نحو و زبان اگر لغزشی در ترکیب کلمات بیند  
 بقلم اصلاح تصحیح خواهند فرمود العین عندک امان الناس مقبول

جدول صحیح و غلط جلد ثانی ترجمه موجز اسلامیه معنی و تاریخ اصلا

صفحه	کلمه	غلط	صحیح	کلمه	غلط	صحیح	صفحه
۱	دجلان	دجلان	۳۷	۱۵	زلزله	صحیح	
۱	نظارت	نظارت	۳۹	۷	کذار	صحیح	
۲	دجال	دجال	۴۴	۲۴	مرض صرخ	صحیح	
۶	یادشاه	یادشاهان	"	"	ملا و وضعست	صحیح	
۶	نیمت	نیمت	"	۲۶	هلا کو	صحیح	
"	دزبه	دزبه	۴۵	۵	اسلامی پنجم	صحیح	
۷	باشد	باشد	۴۷	۶	کیفایان	صحیح	
"	حین	حین	۴۸	۲	نمید است	صحیح	
"	سیرت را	سیرت را	"	۱۲	پیرس	صحیح	
"	تخلت	تخلت	"	۲۶	اسم احمد	صحیح	
"	اریحال	اریحال	۴۹	۱۴	الظاهر	صحیح	
۱۰	فراغت	فراغت	۵۰	۱	ایغایان	صحیح	
۱۱	تیر	تیر	"	۸	کتخا تو	صحیح	
"	بی سرتی	بی سرتی	"	۱۸	هرمای	صحیح	
"	ادریجان	ادریجان	۵۱	۱۹	انامه	صحیح	
۱۴	اوایل	اوایل	"	۲۸	شش و پنجاه	صحیح	
۱۵	قبضه	قبضه	۵۴	۱۰	مفروض	صحیح	
۱۶	ادم	ادم	۵۶	۱۶	که از همه	صحیح	
"	که براسده	که برآینده	۵۷	۱۲	گرفته	صحیح	
"	برآخود در هر حتما	برآخود در شهر حتما	۵۸	۱۹	مسلمانان	صحیح	
"	پنهان	پنهان	"	۲۰	گذشتند	صحیح	
۱۰	بتار	بتار	"	"	مسلمانان را	صحیح	
۲۹	حاری	حاری	۶۲	۱	بروزدی	صحیح	
۳۲	ماه	ماه	"	۱۷	دان ما	صحیح	
۳۳	ویزل	ویزل	۶۳	۲	شدند	صحیح	
"	ایشان گامای	ایشان کارهای	"	۸	ضارارا	صحیح	
۳۵	راد اند شرفا	راد اند شرفا	"	"	پرده	صحیح	
۳۶	بر لزه	بر لزه	۶۴	"	سوختم	صحیح	
"	شه	شه	"	۲۳	سجده	صحیح	
۳۶	موده	موده	"	۲۵	سلب	صحیح	
"	به لرزه د آورد	در آورد	۶۵	۹	بلنگر گاه	صحیح	
"	تو نموده	توبه نموده	"	۲۵	همین فریاد	صحیح	
۳۹	فرد اس	فرد ای	۶۶	۱۹	منضم	صحیح	

صیغه	غلط	شماره	صیغه	غلط	شماره	صیغه	شماره
این است	لبن است	۲۱	۱۰۲	لمعا	لمعا	۲۱	۶۶
آز از	از از	۱۶	۱۰۷	در ساخت	داخت	۵	۶۷
جاست های کفر	جاستت با کفر	۱۷	۱۰۸	عجلان	عجلان	۲۳	"
مفتوح خواهد شد	مفتوح خواهد	۷	۱۰۱	ینما ید	ینمایند	۵	۶۸
در سینه	سینه	۹	۱۰۹	تضمیم	تضمیم	۵	"
بغیر ای	بغیرای	"	"	اصابت	اجابت	۱۱	"
مالک	مالکی	۱۱	"	را حله	توشه	۶	۷۰
بجنگ	بجنگ	۱۴	"	کنند خبر از سلطان	کنند سلطان	۹	"
مسیحیان شدت	مسیحیان شدت	۱۷	"	این مسئله عملی	این مسئله مهم	۱۰	"
پادری	پادری	"	"	الکرام	گرام	۲۷	"
اش	دلالتن	۲۲	"	ندانند	ندانند	۱۷	۷۱
سینوب	سینوب	۲۶	"	درد	درد	۲۶	"
بنی عثمان	بنی عثمان	۵	۱۱۰	دو آرید	دادید	۵	۷۲
پایین دیار	ازین دیار	۶	"	بعضی	بسی	۱۹	۷۳
سپرد	سپرد	۱۶	"	دیوارها	دیولدها	۲۴	"
انها را	انها	۳	۱۱۱	بزنند	برسد	۲۵	"
تره	تره	۲۸	"	دورواش	دورواش	۲۶	۴
نقشه	نقشه	۱	۱۱۲	بقلمه	تعلقه	۸	۷۵
پولونیا	بالولونیا	۷	"	افتقاصن	افتقاصن	۱۳	"
خلوت	"	"	"	بدم	در	۲۰	۴
دو چله	دو چله	"	"	صیغی	صیغی	۲۱	۷۷
برای	بنای	۱۸	"	بالغ میشد	بالغ شد	۱	۸۱
کرد	شد	۲۸	"	مال	یال	۱۴	"
علی شاه	علی شاه	۱۴	۱۱۳	جبال	جبول	۲۲	"
پسپران	سپران	۲۴	"	نمودند	نمود	۵	۸۲
ادات	ارات	۱۵	۱۱۴	ما غوصه	ما غوصه	۱۸	۸۵
سجافت	ساف	۶	۱۱۵	فبرس گرفتار	فبرس برادر	۱۶	۸۶
چرا از	چرا	۵	۱۱۷	عسکری	عشکری	۲۱	"
وصیتی	وصی	۷	۱۱۸	سیر	اسیر	۲۴	۸۷
تخالف	سکالف	۵	۱۲۰	اوقاف	اوقان	۳	۸۸
رض	رض	۶	"	ار طغرل	از طغرل	۵	۸۹
بطرف	بطرفین	۱۳	۱۲۳	لمسع	لمسع	۱	۹۷
محل	محل	۵	۱۲۴	وند	وند	۱۰	۹۹
اردب	ازدب	۲۰	۱۲۵	این	اص	۱۳	"
در سینه	سینه	۱۹	۱۲۸	مغزور	مغزور	۱۵	۱۰۶

نمبر	کتاب	عناص	نمبر	کتاب	عناص	نمبر	کتاب
۱۲۹	۱۰	عثمان ری	۱۶۲	۵	ماع محمدخان	پایع محمدخان	
۱۳۰	۱۴	اتنور	۱۶۳	۱۹	کارزار	کارزار	
۱۳۱	۲۲	خداوند	۱۶۴	۲	ربیع الاول	ربیع الاول بود	
۱۳۲	۱۲	در مهر	"	۱۲	چند نفر	صد نفر	
۱۳۳	۵	اوما	"	"	اسیران	اسیران	
۱۳۴	۶	شترکان	"	۱۳	بسیرب	بسیرب	
"	۷	الونایموت	"	۲۱	حافظ لوسنه	حافظ می بود	
"	۱۳	سمرق	۱۶۵	۱۱	ارامنه	ارامنه نمود	
۱۳۶	۲	در اول	"	"	تانیسره	تانیسره	
۱۳۹	۹	ربیع الاول	"	۱۴	بدون	بدون	
۱۴۰	۱	نمودان	۱۶۶	۴	مشاربه	مشاربه	
"	۱۶	پاسباه	۱۶۹	۲	وقایم	وقایم مقام	
"	۲۷	بند و قیته	۱۷۰	۲۸	رحما	رحما	
۱۴۴	۲۵	نقص	۱۷۲	۲۷	رور	رور	
۱۴۷	۵	حرما	۱۷۳	۱	طلب	طلب	
۱۴۸	۱	اظهارا	"	۹	عمان	عمان	
"	۱۶	رودهای دران	۱۷۶	۲۰	دلک	دلک	
۱۴۹	۱۷	لنواج	۱۷۷	۲	شسته	شسته	
"	۲۶	از بیبی	"	۱۶	توبه	توبه	
۱۵۰	۷	پرتقال	۱۷۸	۵	ادوح	ادوح	
۱۵۱	۶	الیت	"	۱۲	قرانق	قرانق	
"	۲۳	الغرام	۱۷۹	۱۱	شیخ الاسلام	شیخ الاسلام	
۱۵۳	۵	بتلداج	"	۱۹	احمال	احمال	
۱۵۴	۱۹	برای	۱۸۱	۲	اقتصاد	اقتصاد	
۱۵۵	۲۱	مان	"	۴	دلیموس	دلیموس	
۱۵۶	۹	طوع	۱۸۲	۷	ده	داد	
"	۱۰	طراب	"	۱۹	کرده	نگرده	
۱۵۷	۲۲	کامل	۱۸۳	۱۳	قرنق	قرانق	
۱۵۹	۱۹	فارس	۱۸۴	۲۴	ازمانده	پای مانده	
"	۲۱	دواس	۱۸۵	۶	وده هزار	که ده هزار	
"	۲۲	کامل نموده	"	۲۳	وازدل	ازدل	
۱۶۰	۲۱	مسرود	۱۸۷	۱۶	قبول	قبول	
۱۶۱	۸	جبانته	۱۸۹	۲۲	بسنف	بسنف	
"	۲۲	برده خورد	۱۹۱	۱۵	برسایند	برسایند	
۱۶۲	۴	قلبه با	۱۹۲	۲	چنگ	چنگ	

صفت	غلط	کلمه	شماره	صفت	غلط	کلمه	شماره
کلام اولتفت شد	کلام سلطان	۷	۲۵۷	برت	رت	۲	۱۹۲
درون	واده	۶	۲۶۰	حکم	حاکم	۱۴	"
اندویناک	اندوناک	۱۷	۲۶۱	طرا	صد	۲۶	۱۹۷
عثمانی رح	عثمانی رح	۱۱	۲۶۲	شایانه	شایانه	۱۱	۱۹۹
خبرکه	جرکه	۱۲	۲۶۳	فصح	فصح	۸	۲۰۱
مصادف	مصارف	۴	۲۶۴	دیومیت	قیومت	۲۰	۲۰۳
هشت روز	هشت بعد	۱۵	۲۶۹	فقه	فقه	۲۶	۲۰۴
عبدالمجید	عبدالحجید	۱۰	۲۷۰	سهر	مصری	۴	۲۰۵
گفته شد که	گفته که	۹	"	ورازقیت	درازقیت	۱	۲۰۸
واموز	وامو	۲۱	۲۷۱	بسوی	لسری	۲۹	"
نصرت با	نصر با	۲۸	۲۷۲	عسودانی	عسودانی	۲۶	۲۱۰
بد بگرها	بد بگرها	۱۶	۲۷۳	وصورت	درصودت	۵	۲۱۲
یعنی سنگرا	ترسانات	۲۱	۲۷۴	ازینوخ	ازینوع	۲۰	۲۱۷
یکجا بودن	یکجا بودن	۲	۲۷۵	ظفر نایند	ظفر نایند	۲	۲۲۶
و بلغراد	و طغراد	۵	۲۷۶	دراز	داز	۹	۲۲۷
با	یا	۹	۲۸۳	اسارت	اشارت	۵۷	۲۲۸
می شود	می نشود	۳	۲۸۴	تغیب	تغیب	۱۲	۲۳۰
او یک	ویکی	۹	۲۸۷	بکره	بکره	۱	۲۳۲
متزلزل	متزلزل	۲۷	۲۸۸	ومتاع	بامناع	۹	۲۳۳
مردمیت	مردی مینایند	۲	۲۸۹	نایم	تاسم	۶	۲۳۴
انجیر	ایله	۸	۲۹۰	سخته	سخته	۳	۲۳۶
بیاران	یاران	۲۵	"	چنان فرود	چنان افزود	۱۵	۲۳۹
مردمان را	مردمان نام	۱۷	۲۹۲	کار	کار	۵	۲۴۲
دعوت	دعوی	۱۸	"	قیومی	قیومی	۸	"
امر سلطانان	امر سلطانان	۲۰	۲۹۵	بدار	بیداد	۱۲	۲۴۵
نیشود مگر اینکه	نیشود مگر اینکه	"	۲۹۵	سختن	سختن	۱۶	"
از کردن	کردن	۱۷	۲۹۶	خارج از طاعت	خارج اطاعت	۲۳	"
خوب	دوب	۵	۲۹۷	شما	شان	"	"
در این	در لن	۲۵	"	موردیم	بموردیم	۱۰	۲۴۶
عورتی	عوزلی	۵	۳۰۳	وتابان	وسابان	۱۹	۲۴۸
شده	شد	۸	"	شر	شور	۱	۲۵۱
پربیزگاری	ایزگاری	۲۰	۳۱۳	بش در اعرت	در در عزت	۹	۲۵۲
بجید	بجنت	۳	۳۱۴	قانون	قوانون	۱۳	۲۵۳
تصویب در جوع	تصویب در جوع	۲۵	۳۱۷	القلیبه	القلیبه	۴	۲۵۵
کشیدند	کشیدن	۲۰	۳۱۹	ازین حدیث	با حدیث	۲۶	۲۵۶



صفت	غلط	شکل	تعداد	صفت	غلط	شکل	تعداد
بجاست	بجاست	۹	۳۵۲	این	باین	۱۴	۳۲۰
نموده	نمود	۲۰	"	ارتجاج	ارتجاج	۱۹	"
برای ما	برای	۲۸	۳۵۳	سیاری	سیا	۲۵	"
وصیت میکنم زیرا	نماند زیرا	۲۵	"	ترسکار تر ایشان	ترسکا ایشان	۳	۳۲۱
خطبه وی	حصه	۱۷	۳۵۴	جویندن	جویندی	۲۴	۳۲۲
خود را	خودا	۲۳	۳۵۱	نیست	ت	۲۸	"
منی مینیم	ممد سم	۲۷	۳۵۹	خلیفه نانی که	خلیفه نانی ر	۲۲	۳۲۳
وزم تر شا	وزم شا	۱۰	۳۶۰	یا بحکم	و بحکم	۱۴	۳۲۱
غلظت	غلظیت	۱۵	"	برخوخته اند	خاسته	۱۸	۳۲۹
امر مردم	بامر مردم	۲۰	"	مشرکین	مشرکین با	۶	۳۲۰
یا خلیفه رسول	یار رسول	۲۱	"	تاخیری	تای نانی	۱۵	"
منزل	منزله	۱۵	۳۶۱	شر حبیل	شر حل	۲۵	"
عامر الجعفی	عامر الجعی	۹	۳۶۲	زیپر	زسه	۲	۳۲۳
زار کنان	زار کنان	۳	۳۶۷	پرورده کار	پرورده کار	۲۶	۳۲۵
بران	بریان	۲	۳۶۸	باعث شد	عث شد	۸	۳۲۷
شدی	شد	۱۷	۳۶۹	مسلمان	مسلمانان	۲۲	۳۲۸
وسر	سر	۳	۳۷۱	اند چون مرده	اند مرده	۱۹	"
بفرستد	بفرسد	۶	۳۷۷	نمودید	نمورید	۲۶	"
نظار	اظهار	۱۳	۳۹۱	زیرا	زیر	۳	۳۳۹
از ایشان	ایشان	۳	۳۹۳	می شود	منی شود	۶	"
تذکره احوال است	تذکره احوال نیست	۲۸	"	شاگردین را خواند	شاگردین خواند	۲۱	۳۴۱
جوانی بحضور	جوان حضور	۶	۳۹۴	دیدم	دید	۱۲	۳۴۲
باقی ماند	باقی	۷	۴۰۵	میکشید	میکشد	"	"
مردمان	مردمان	۶	۴۰۶	رسول	سول	۴	۳۴۳
پسر	بلع	۸	۴۱۷	ابا	یا	۲۴	۳۴۵
خواند	خواندند	۱۲	"	از ایشان رضی شد	از ایشان شد	۲۲	۳۴۶
دبالا	والا	۲۶	۴۲۴	ایشان طیبی شد	ایشان	۲۴	"
و جمع دنیا	جمع دنیا	۲	۴۲۲	منجر	منخر	۵	۳۴۹
مطلقا	مطلق	۱	۴۲۲	شیعه	سیعه	۷	"
مستری	ستمری	"	"	قرآن	قران	۱۵	"
با حرت	با سرت	۱۹	"	فزته های	فزته با	۲۴	"
خوشت	خوالت	۸	۴۳۶	صراحتا	صراحت	۲۵	"
بادی	بادی	۵	"	سیاری	سیار	۲۳	۳۵۱
عنه در گرفته وی	عنه وی	۱۹	"	سر	سری	۲	۳۵۲
نماندن خود را	نماند خود	۲۳	"	کسانی	کسان	۳	"

نمبر	کلمه	غلط	صحیح	نمبر	کلمه	غلط	صحیح
۴۴۰	۱۸	هرس	هرکس	۲۱	یاک	یاک	صحیح
۴۴۵	۲۷	نوز	نزد	۸	کرده نظری	کرده تو نظری	
۴۴۶	۲۰	آود	اورد	۱۲	از نزد افتاده	از نزد افتاده	
۴۴۰	۱	لغاف	زغاف	۱۶	گرا مان	گرا مان را	
۴۶۱	۵	مخنا	عنا	۲۶	لمن	لمن	
۴۴۲	۹	یکیزی	یک تزی	۱۶	حسن	حسن را	
۴۶۵	۲۵	من	بن	۲۶	مولاه		
۴۶۶	۱	ترک	ترک	۱۰	مسئله های	مسئله های	
"	۷	نگینید	نگوینید	۱۶	صاحب نان	صاحب نان	
"	۲۱	ایا تو	ایا در تو	۲۲	نشستی	نشستی	
۴۶۷	۱۵	تبی	تبی	۲۶	تخواری	تخوار نموده	
"	۲۲	اعیان	وعیان	۱۷	اتج	استج	
۴۷۲	۳	ازو	ازد	۱۴	شما	باشما	
۴۷۵	۹	سود	نشوند	۱۹	باز دارد	باز دارد	
۴۷۸	۲	از جمله علم عظیم	از جمله تعظیم علم	۴	بمزن که	بمزنیکه	
۴۷۹	۱۲	نشسته	نشسته	۲۶	نمود	نموده	
"	۱۵	ومی	ردی	۱۲	تعلیم م	تعلیم دریم	
۴۸۰	۲۲	نمیگرد	نمیگردم	۹	درحم	درهم	
۴۸۱	۴	بیت	بیت	۶	خداوند	خداوند	
"	۳	کسی طلب	کسی که طلب	۱۱	بده	شده	
۴۸۲	۸	اهل وقتها	واهل وقتها	۲۸	ایشان	با ایشان	
۴۸۳	۱۷	اتبقا	ابتقا	۲۳	کلمات قطعی	کلمات علامه قطعی	
"	۲۶	بغیرت	بغزت	۹	حرات	حیرات	
۴۸۴	۹	چیر	حیره	۸	علی فاطمین	علی فاطمین	
۴۸۵	۷	تفل	تقل				
"	۲۳	سر	تیز				
۴۸۶	۱	راوز	روز				
۴۹۹	۲۸	محل و محل	محل محل				

استیضاح از طبع مانده و سهو کاتب تغییر یافته بود و بنظر رسیده تصحیح شد امید از جناب قاریین کرام اینک  
 اگر خطائی یابند آنرا بقلیم خود تصحیح نمایند و انشاء علم بالصواب و الی المرجع والمآب. الغضون  
 حاج محمد حسن مستوفی  
 حاجی

